tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

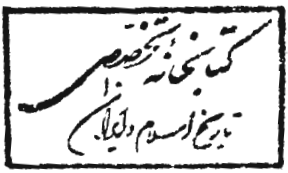

روزنامهٔ

خاطرات ناصرالدّین شاه

در سفر سوّم فرنگستان

کتاب جیبی

به کوشش

دکتر محمّد اسماعیل رضوانی ـ فاطمهٔ قاضیها

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان (کتاب دوم)

به کوشش : دکتر محمد اسماعیل رضوانی، فاطمه قاضیها

ناشر : مدیریت پژوهش و انتشارات سازمان اسناد ملی ایران

تیراژ : ۳۳۰۰ نسخه

تاریخ انتشار : ۱۳۷۱

حروفچینی : صمدی

چاپ و صحافی : شقایق

کلیهٔ حقوق برای سازمان اسناد ملی ایران محفوظ است.

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خلاصهٔ مندرجات

	شمارهٔ صفحه
فهرست خلاصهٔ مندرجات	پنج - نه
فهرست اسناد	یازده - دوازده
دیباچه	سیزده - چهارده
مقدمه	پانزده - نوزده
صفحهٔ آغازین متن اصلی با دستخط ناصرالدین‌شاه و ناصرالملک	بیست
آغاز نگارش کتاب دوم روزنامهٔ خاطرات سفر فرنگستان در شهر آنورس (بلژیک)	۱
بیست و چهارم شوال : بروکسل - قصر لاکن - پادشاه بلژیک - سیرک - زبان مردم بلژیک	۱-۶
بیست و پنجم شوال : کاتدرال آنورس یا کلیسای بزرگ - کشتیها و رودخانهٔ اسکو - بالماسکه - باغ پاله‌داندوستری - آتش بازی	۶-۱۱
بیست و ششم شوال : کسالت - شهر ییلاقی اسپا - روزنامه‌نویس‌ها و عکاس‌ها هتل بریتانیک - کازینو - بنای پطر کبیر و آب معدنی	۱۱-۱۶
بیست و هفتم شوال : رطوبت هوای فرنگستان - پارک میربر - سفارش ساخت تفنگ ریطیسیون برای ایران - گردش در شهر	۱۶-۱۹
بیست و هشتم شوال : کسالت - کارخانهٔ سرنگ شهر لی‌یژ - مسئلهٔ زن و احترام به آنها در فرنگستان - حاجی محمدحسن و برادرش «امین‌الضرب» در سر میز پادشاه ایران و بلژیک - مدرسهٔ مخصوص بچه‌های یتیم کارخانهٔ سرنگ - بازگشت به اسپا - پارک ستوریا باغ هفت ساعتی - آتش بازی و چراغان	۱۹-۲۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیست و نهم شوال	:	گردش در باغ - عمارت حمام - تأتر - بازی توردُمند	۲۹-۲۶
غره ذیقعده	:	بازگشت به آنورس - مشایعت توسط پادشاه بلژیک - عزیمت به انگلیس با کشتی ویکتور آلبر	۳۳-۲۹
دوم ذیقعده	:	استقبال کشتی جنگی انگلیس مقابل رودخانهٔ تایمز - استقبال ولیعهد انگلیس - لندن‌واستقبال وازدحام‌مردم - تشریفات - عمارت بوکینگ هام	۳۹-۳۳
سوم ذیقعده	:	شهر قدیمی ویندزور - ملاقات با ملکهٔ انگلیس - بازگشت به لندن - تأتر غرق در گل	۴۴-۳۹
چهارم ذیقعده	:	سیتی لندن و نهار رسمی در خانهٔ لردمر بیگلربیگی - ازدحام مردم با تشریفات و احترامات - شام‌رسمی‌منزل‌لرد گدوکان مهُردار ملکه	۵۰-۴۴
پنجم ذیقعده	:	باغ وحش - خانهٔ ولیعهد با حضور ملکه - تأتر	۵۵-۵۰
ششم ذیقعده	:	توپ ماکسیم-اسب‌دوانی-خانهٔ لرد رزبری- آلبرت‌هال	۵۸-۵۵
هفتم ذیقعده	:	حمام‌ترکی - پیشکش‌توپ‌توسط‌قونسول انگلیسی ایران - خانهٔ گرانویل - داستان‌عشق‌دوک‌دوسدرلند - کریستال پاله مهمان ولیعهد ، شام و آتش بازی، استقبال و ازدحام مردم - اسامی وزرای خارجه مقیم لندن	۶۲-۵۸
هشتم ذیقعده	:	کلوپ‌های سه‌گانهٔ‌کنسرواتور، کلوپ‌وزرای لیبرال، کلوپ اهل نظام - خانهٔ ملکم - عمارت ییلاقی لُرد سالزبوری Hot field - خبر گم‌شدن‌کیف‌محتوی‌روزنامهٔ‌سفر فرنگستان - بازی شطرنج و مات‌کردن زن لرد سالزبوری	۶۸-۶۳
نهم ذیقعده	:	خبر پیداشدن‌کیف‌محتوی‌روزنامهٔ‌سفر فرنگستان - گردش در باغ - بازی‌گلوله‌بازی - باغ‌وعمارت لرد براون‌یا قصر اشریج	۷۳-۶۸
دهم ذیقعده	:	پارک و قصر آلفرد روچیلد - قصر وادستون فردیناند روچیلد - روچیلدهای لندن	۷۹-۷۳
یازدهم ذیقعده	:	وضع خانهٔ روچیلد - خانهٔ لرد ویندزور	۸۴-۸۰
دوازدهم ذیقعده	:	بیرمنگام-عمارت بلدیه-کارخانجات-گردش در پارک - شام انفرادی - آتش بازی	۸۸-۸۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سیزدهم ذیقعده	: شهر کوچک پریان - ورود به شهر شفیلد - استقبال رسمی - کارخانهٔ آهن و فولادسازی	۹۴-۸۸
چهاردهم ذیقعده	: کارخانهٔ چاقوسازی راجز - کارخانهٔ مفضض و طلاسازی - لیورپول - قصر نیوشم هوس - شام رسمی	۹۸-۹۴
پانزدهم ذیقعده	: قصر دوک ویس مینس‌تر: ایتن هال	۱۰۳-۹۸
شانزدهم ذیقعده	: عزیمت به منچستر - کشتی اومبریا - هتل دوویل - ضیافت -	۱۰۸-۱۰۳
هفدهم ذیقعده	: کانالی که منچستر را به لیورپول وصل می‌کند	۱۱۱-۱۰۸
هجدهم ذیقعده	: دوک دمنتر وز و قصر بوکانان کاسل	۱۱۵-۱۱۱
نوزدهم ذیقعده	: تماشای دریاچه - گلاسکو - عمارت هتل دوویل - کارخانهٔ کشتی‌سازی طامسن - شام انفرادی - حقه‌باز «شعبده‌باز» انگلیسی - آمد و شد کشتی‌ها در رودخانهٔ کلاید	۱۲۰-۱۱۵
بیستم ذیقعده	: عزیمت به بالاطر - توصیف طبیعت - استقبال رسمی در شهر ابردین - ورود به بالاطر - استقبال پسر ولیعهد - خانهٔ مکنزی - مجلس بال، رقص اکسی	۱۲۵-۱۲۰
بیست و یک ذیقعده	: گردش در پارک و جنگل - بدمستی فخرالاطباء - عزیمت به اینورکلد - بالمرال - شام و مجلس رقص	۱۳۰-۱۲۵
بیست و دوم ذیقعده	: عزیمت به مارلُج از طریق قصبه برمار - عمارت اینورکلد	۱۳۳-۱۳۰
بیست و سوم ذیقعده	: عزیمت به شهر ادنبورگ - خانه لرد هوبتن	۱۳۷-۱۳۴
بیست و چهارم ذیقعده	: ادنبورگ پایتخت نیوکاسل - قصر و عمارت لرد ارمسطرنگ	۱۴۴-۱۳۷
بیست و پنجم ذیقعده	: توصیف طبیعت - نیوکاسل - کارخانه توپ سازی آرمسطرنگ - کارخانهٔ کشتی‌سازی آرمسطرنگ - عزیمت به برادفورد - استقبال رسمی - عمارت بلدیه	۱۵۰-۱۴۴
بیست و ششم ذیقعده	: کارخانجات - شام رسمی	۱۵۳-۱۵۰
بیست و هفتم ذیقعده	: عزیمت به شهر برایتون - خانهٔ داود ساسن یهودی	۱۵۷-۱۵۳
بیست و هشتم ذیقعده	: برایتون - بازدید از شهر هو	۱۶۴-۱۵۷
بیست و نهم ذیقعده	: حمام ترکی - دیدار با ماژور طالبت - پارک پرسطن	۱۶۹-۱۶۴
سلخ ذیقعده:	: عزیمت به جزیرهٔ ویت - دیدار از شهر پورتسموت	۱۷۵-۱۶۹
غره ذیحجه:	: عزیمت به بندر شربورغ خاک فرانسه - ورود به پاریس - استقبال سعدی کارنو رئیس جمهور فرانسه	۱۸۳-۱۷۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دوم ذیحجه:	اکسپوزیسیون - برج ایفل - شام در وزارت‌خانهٔ صدراعظم - ملاقات با لوئی پاستور - ...	۱۸۳-۱۹۲
سوم ذیحجه	معرفی حکیم‌فوریه توسط طولوزان - ملاقات با پادشاه سیاه - تماشای بوفالوبیل - شام در عمارت الیزه - ...	۱۹۲-۱۹۶
چهارم ذیحجه	موزهٔ لوور - باغ تولری - جشن و چراغان	۱۹۶-۲۰۲
پنجم ذیحجه:	تماشای اکسپوزسین، غرفهٔ ایران و اشیاء باستانی - شام در عمارت وزارت خارجه با حضور صدراعظم	۲۰۲-۲۰۹
ششم ذیحجه	نهار در شهر کوچک ورسای - پارک سن کوله - عمارت پاله‌دن دستری	۲۰۹-۲۱۳
هفتم ذیحجه	ملاقات با پادشاه سیاه - اکسپوزسیون - رقاص‌های تونسی - هیپودروم - دیدار با روچیلدهای پاریس	۲۱۳-۲۱۹
هشتم ذیحجه	حمام ترکی - اکسپوزسیون - شام‌رسمی در گران اُپرا - ترانس آتلانتیک	۲۱۹-۲۲۳
نهم ذیحجه	بودشمن - خیابان شانزه لیزه	۲۲۳-۲۲۸
دهم ذیحجه	آنگن - عمارت پرنسس متیلد - موزهٔ معدن لوکزامبورک - تماشاخانهٔ ادن	۲۲۸-۲۳۶
یازدهم ذیحجه	آخرین روز پاریس - الیزه، وداع با رئیس جمهور فرانسه - اکسپورسین	۲۳۶-۲۳۸
دوازدهم ذیحجه	عزیمت به بادن باد آلمان - عبور از شهر تروا، و زول شومن	۲۳۸-۲۴۱
سیزدهم ذیحجه	عبور از آخر خاک سویس، بال، اوفان‌بورغ، - استقبال در ورود به بادن باد آلمان توسط گران دوک - عمارت شلوس	۲۴۱-۲۴۴
چهاردهم ذیحجه	ملاقات با منچیکف روسی - بازدید از ماهی‌سازخانه - تماشاخانه	۲۴۴-۲۴۷
پانزدهم ذیحجه	هدیه گران‌دوک - خانهٔ‌منچیکف - خانهٔ‌دوک - زن دوک - حمام بادن باد - شام‌تمام‌رسمی‌با گران‌دوک - توصیف شهر بادن‌باد	۲۴۷-۲۵۵
شانزدهم ذیحجه	قصبهٔ شوتزینگن - شهر هایدلبرگ - تماشاخانه - بازگشت به بادن‌باد	۲۵۵-۲۶۱
هفدهم ذیحجه	گردش در باغ و جنگل - توصیف باغ شوتزینگن	۲۶۱-۲۶۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هجدهم ذیحجه	: جنوب بادن باد - شکار	۲۶۵-۲۶۸
نوزدهم ذیحجه	: عزیمت به اشتودگار - ورود به وورتمبرغ - ملاقات با شاه - عمارت ویلهما - ...	۲۶۸-۲۷۶
بیستم ذیحجه	: تماشای شهر - گردش در باغ - شام در عمارت پادشاه - آتش بازی	۲۷۶-۲۸۲
بیست و یکم ذیحجه	: بازدید از عمارت شهر وورتمبرغ - عزیمت به مونیخ پایتخت باویر - استقبال در توقف اولم سرحد مونیخ - ورود به مونیخ - منزل در عمارت دولتی «شهر پریان»	۲۸۲-۲۹۶
بیست و دوم ذیحجه	: توصیف عمارت دو فرسنگی شهر پریان ، تختخواب ناپلئون اول - چهلچراغ عاج - جواهرات ملکه - گردش در شهر - نتف بورغ «شهر پریان» و توصیف آن - شام رسمی	۲۹۶-۳۰۵
بیست و سوم ذیحجه	: عمارت هرشیم سی - عزیمت به سالزبورغ	۳۰۵-۳۱۳
بیست و چهارم ذیحجه	: ورود به سالزبورغ - باغ هل بورون و...	۳۱۳-۳۱۷
بیست و پنجم ذیحجه	: عزیمت به وین - استقبال امپراطور در گاروین - شام رسمی با امپراطور	۳۱۷-۳۲۰
بیست و ششم ذیحجه	: ملاقات با وزیر امور خارجه و سفرای بعضی کشورها - شام رسمی با امپراطور	۳۲۰-۳۲۳
بیست و هفتم ذیحجه	: گردش در شهر - حمام ترکی - تأتر - موزهٔ هیس تووار یا تورل	۳۲۳-۳۳۰
بیست و هشتم ذیحجه	: عزیمت به بوداپست از روی رودخانهٔ دانوب - ورود به شهر گران «استراگوم» مجارستان و...	۳۳۰-۳۳۵
ـ صفحهٔ انتهائی متن اصلی با دستخط امین خلوت و ناصرالملک		۳۳۶
ـ اسناد		۳۳۷-۴۰۷
ـ فهرست اعلام		۴۰۸-۴۳۶
ـ تصاویر		۴۳۷-۴۴۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فهرست اسناد

سند شماره (۱) - تلگراف امین اقدس به ناصرالدین شاه (لندن) ۳۳۷

سند شماره (۲) - تلگراف انیس‌الدوله به ناصرالدین شاه (لندن) ۳۳۸

سند شماره (۳) - تلگراف ظل‌السلطان به ناصرالدین شاه (لندن) ۳۳۹

سند شماره (٤) - تلگراف یحیی خان مشیرالدوله به ناصرالدین شاه (لندن) ۳٤۰

سند شماره (٥) - تلگراف ظل‌السلطان به ناصرالدین شاه (از اصفهان به لندن) ۳٤۱

سند شماره (٦) - راپورت قورخانه مبارکه (از نایب‌السلطنه به لندن) ۳٤۳-۳٤۲

سند شماره (۷) - دستخط ناصرالدین شاه از انگلستان به انیس‌الدوله (به طهران) ۳٤٤

سند شماره (۸) - نمونه نقاشی ناصرالدین شاه و عزیزالسلطان ۳٤٥

سند شماره (۹) - نامه امین اقدس به ناصرالدین شاه (لیورپول) ۳٤٦

سند شماره (۱۰) - نامه فخرالدوله به ناصرالدین شاه (لیورپول) ۳٤۸

سند شماره (۱۱) - نامه فروغ‌الدوله به ناصرالدین شاه (لیورپول) ۳٥۰

سند شماره (۱۲) - نامه فروغ‌الدوله به ناصرالدین شاه (لیورپول) ۳٥۲

سند شماره (۱۳) - نامه فخرالدوله به ناصرالدین شاه (لیورپول) ۳٥٤

سند شماره (۱٤) - ترجمه جواب تلگرافهای امین‌اقدس، عایشه، عزیزالدوله و اعتمادالحرم به ناصرالدین شاه (منچستر) ۳٥٦

سند شماره (۱٥) - تلگراف انیس‌الدوله به ناصرالدین شاه (اسکاتلند) ۳٥۸

سند شماره (۱٦) - نامه انیس‌الدوله به ناصرالدین شاه (لیورپول) ۳٦۱-۳٥۹

سند شماره (۱۷) - تلگراف قمرسلطان خانم (شیرازی کوچکه) به عزیزالسلطان (منچستر) ۳٦۲

سند شماره (۱۸) - نامه عزیزالسلطان به ناصرالدین شاه ۳٦۳

سند شماره (۱۹) - راپورت امور قشونی (اسکاتلند) ۳٦٥

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۲۰) - نمونه نقاشی عزیزالسلطان ۳٦٦
سند شماره (۲۱) - دستخط ناصرالدین شاه از انگلستان به امین‌اقدس (به طهران) ۳٦۷
سند شماره (۲۲) - نمونه نقاشی عزیزالسلطان ۳٦۸
سند شماره (۲۳) - نامه امین‌الدوله به ناصرالدین شاه (از پاریس به برایتون) ۳٦۹
سند شماره (۲٤) - نامه کامران میرزا نایب‌السلطنه به ناصرالدین شاه (برایتون) ۳۷۰
سند شماره (۲۵) - تلگرافهای انیس‌الدوله و امین‌اقدس به ناصرالدین شاه ۳۷۲
سند شماره (۲٦) - نامه کامران میرزا نایب‌السلطنه به ناصرالدین شاه (پاریس) ۳۷۵-۳۷٤
سند شماره (۲۷) - اسامی اشخاصیست که در شب شنبه ٤ ذیحجه ۱۳۰٦ سر میز خانه صدراعظم فرانسه در پاریس حضور داشتند ۳۷٦
سند شماره (۲۸) - نامه فخرالدوله به عزیزالسلطان (پاریس) ۳۷۷
سند شماره (۲۹) - یک صفحه از روزنامه Le Journal Ilustré که حاوی عکس پادشاه افریقائی (DINAH-SALIFOU) به اتفاق همسر و پسرش می‌باشد ۳۷۹
سند شماره (۳۰) - نقشه قسمتی از شمال تهران ۳۸۰
سند شماره (۳۱) - راپورت زنبورکخانه (پاریس) ۳۸۱
سند شماره (۳۲) - راپورت قورخانه مبارکه (پاریس) ۳۸۲
سند شماره (۳۳) - دستخط ناصرالدین شاه از فرنگ به امین حضور ۳۸٤
سند شماره (۳٤) - دستخط ناصرالدین شاه به قوام‌الدوله وزیر خارجه و امین‌الملک ۳۸۵
سند شماره (۳۵) - دستخط ناصرالدین شاه از فرنگ به یکی از همسرانش (عایشه) ۳۸٦
سند شماره (۳٦) - پیش‌نویس تلگراف عزیزالسلطان به قمر سلطان خانم مشهور به شیرازی کوچک با دستخط ناصرالدین شاه (از آلمان به طهران) ۳۸۷
سند شماره (۳۷) - دستخط ناصرالدین شاه از فرنگ به امین‌اقدس و انیس‌الدوله ۳۸۸
سند شماره (۳۸) - دستخط ناصرالدین شاه از فرنگ به کامران میرزا نایب‌السلطنه ۳۸۹
سند شماره (۳۹) - دستخط ناصرالدین شاه از فرنگ به حاجی سرورخان (اعتمادالحرم) ۳۹۰
سند شماره (٤۰) - نامه الله قلی خان ایلخانی به ناصرالدین شاه (بادن‌باد) ۳۹۲-۳۹۱
سند شماره (٤۱) - نامه فروغ‌الدوله به ناصرالدین شاه (بادن‌باد) ۳۹٤-۳۹۳
سند شماره (٤۲) - راپورت کاپیتن قزاق (سالزبورغ) ۳۹٦-۳۹۵
سند شماره (٤۳) - راپورت توپخانه ۳۹۹-۳۹۸
سند شماره (٤٤) - مطلبی تحت عنوان «ایران در آغوش انگلیس» ترجمه روزنامه روسی شامل عکس روزنامه (ملکم خان، اتابک امین‌السلطان، درومندولف) ٤۰۳-٤۰۱
سند شماره (٤۵) - ترجمه‌از روزنامه طمس [تایمز] مورخه ۱۵ مارس ۱۸۹۳ [رمضان ۱۳۱۰] ٤۰٦-٤۰۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بسمه تعالی

دیباچه

دوره سلطنت ناصرالدین شاه یکی از گرانبارترین ادوار تاریخی کشور ماست، در این دوران آنچه در حکومت شاهان پیشین قاجار از دست نرفته بود، در طول قریب به پنجاه سال بر اثر غفلتها و سوءتدبیرهای سیاستگذاران و سیاست بازان داخلی برباد رفت. زمانی که دول اروپائی برای تصرف قطعه بسیار کوچکی از اراضی اروپائی باید سرمایه های انسانی و مادی فراوانی صرف می‌کردند، در ایران متاسفانه دولتمردان نالایق و بی‌اطلاع و بی‌تدبیر بخشهای وسیعی از خاک کشورمان را از دست می‌دادند و در قبال دریافت مبلغ ناچیزی رشوه امتیازهای پرسودی عطا می‌کردند.

برخی از امتیازات مانند امتیاز رویتر بقدری خطرناک بود که می‌توانست عملاً کشور را میدان تاخت و تاز عمال بیگانه قراردهد، این حکومت استبدادی در برابر بیگانگان تسلیم بود و در برابر مردم قدرت‌نمائی می‌کرد. شاه بی‌مسئولیت و بی‌خبر از درد مردم، مست از می نخوت یا به سفر فرنگ می‌رفت، یا در سفرهای طولانی داخلی حدود هشت نه ماه از سال را همراه چندین هزار نفر خدم و حشم، اهل حرم و درباریان به ییلاق و قشلاق می‌گذراند.

ره آورد عمدهٔ شاه از سفر سوم به فرنگ اعطای امتیاز انحصار خرید و فروش دخانیات به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ماژور طالبوت انگلیسی و واگذاری امتیاز لاتاری به مسیو بورنگ کارل دونل منشی سفارت ایران در لندن بود که صاحب امتیاز اصلی در حقیقت خود ملکم‌خان ناظم‌الدوله سفیر کبیر ایران بود و آن را به دو کمپانی انگلیسی واگذار نمود. علیرغم اینکه امتیازات مزبور با اعلام تحریم علماء و مخالفت مردم لغو گردید اما تبعات بسیاری به‌دنبال داشت. امتیاز رژی عامل قیام عمومی شد، قیامی که عموم محققان آن را مقدمه انقلاب مشروطیت شمرده‌اند. اعطای امتیاز لاتاری و لغو آن ملکم‌خان پول‌پرست را سخت آزرده‌خاطر کرد، که در نتیجه روزنامه مشهور قانون را منتشر ساخت. و برای نخستین بار در یک نشریه فارسی زبان ایرانی، از شاه پرهیمنه و پرهیبت به تلخی انتقاد کرد و آن همه هیبت درهم شکسته شد. به هر صورت سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگستان مقدمه بروز حوادثی شد که تحقیقات بسیاری درباره آن به عمل آمده و از این به بعد نیز به عمل خواهد آمد. به همین جهت روزنامهٔ خاطرات سفر سوم که زیر ساز این حوادث است از طرف سازمان اسناد ملی ایران در دسترس محققان قرار می‌گیرد. این سازمان علاوه بر آنکه خود را موظف به انتشار اسناد و منابع مهم تاریخ ایران می‌داند، همواره در پی ایجاد امکانات جهت بازنگری مستند، تاریخ این سرزمین و تأمل بر گذشتهٔ تاریک و روشن آن است.

امید است مساعی همکاران ما در این وظیفهٔ خطیر ملی با راهنمائی و هدایت اساتید و صاحب‌نظران جهت روشن‌نمودن نکات مبهم تاریخی مثمرثمر واقع گردد.

محمدرضا عباسی
سازمان اسناد ملی ایران

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بسمه تعالی

مقدمه

خدا را سپاس می‌گزاریم که به ما توفیق داد که به وعده‌ای که به خوانندگان دادیم وفا کنیم. اینک جلد دوم و به گفته ناصرالدین‌شاه «کتاب دوم» از سفر سوم او را به فرنگستان به بازار تحقیق و تاریخ تقدیم می‌کنیم و از صمیم قلب و در نهایت خضوع مراتب سپاسگزاری و عبودیت خود را به درگاه پروردگار بی‌نیاز بی‌انباز بنده‌نواز عرضه می‌داریم و بر او توکل می‌کنیم و از او توفیق می‌خواهیم که ما را در انتشار «کتاب سوم» نیز به همین صورت یاری دهد - حسبناالله و نعم‌الوکیل، نعم‌المولی و نعم‌النصیر - و به مضمون من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق (کسی که محبت‌های خلق را نسبت به خود سپاس ندارد نعمت‌های خدا را نیز سپاس نمی‌گذارد) از اولیاء علاقمند و دلسوز سازمان اسناد ملّی ایران به خصوص جناب آقای محمّدرضا عباسی ریاست محترم سازمان اسناد ملّی ایران که از انجام هیچ نوع کمکی دریغ نورزیدند تشکر می‌کنیم. بدیهی است که اگر عشق و علاقهٔ ایشان به انتشار آثار علمی و تاریخی نبود این کار انجام نمی‌شد.

نکاتی را که برای اطلاع خوانندگان گرامی کمال لزوم را داشت در مقدمه «کتاب اول» نگاشتیم و تکرار آنها ضرورتی ندارد معذالک بعضی نکته‌ها در این

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مجلد وجود دارد که لازم است به آنها اشاره شود.

کتاب دوم در میان سه کتاب سفرنامه فرنگستان مهمتر و پربارتر است کتاب دوم داستان سفر ناصرالدین شاه به انگلستان است، انگلستانی که در قرن نوزدهم یکه‌تاز عرصه سیاست گیتی بود و جهان آن روز بازیچهٔ نبوغ سیاسی زمامداران آن قرار گرفته بود. بقول خودشان آفتاب از کشورشان غروب نمی‌کرد و ملکه ویکتوریا پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان و کشورهای ماوراء بحار مقتدرترین و محترم‌ترین و متنفذترین فرمانروایان آن روز جهان به شمار می‌رفت و کسی را یارای همسری و برابری و رقابت با او نبود، بنابراین ناصرالدین شاه در این سفر با احتیاط بیشتری قدم برداشته و مطالبی را که تقریر کرده است دقیق‌تر و مؤدب‌تر و محتاطانه‌تر است. مهمانیها و ضیافت‌هائی که از سوی سرمایه‌داران انگلیسی از وی به عمل آمده زیادتر است، مهمانیهائی که یک نوع سرمایه گذاری مقدماتی است برای بهره‌برداری از ذخایر ایران زمین. بازدید از کارخانه‌ها و از کانونهای تولیدی بیشتر است. سعی می‌شود شاه به انواع و اقسام صنایع اعم از صنایع جنگی و غیرجنگی از توپهای عظیم گرفته تا چاقوهای راجز آشنا گردد تا از یک سو مرعوب گردد و خود را ناچیز و حقیر بیابد و از سوئی به خرید آنها راغب گردد و از این راه بازاریابی شود و به هر حال سفرنامه‌ای است یا کتابی است سودمند و دورنمائی است از آن دور و زمان که تاریخ معاصر ایران را بارور می‌کند و نیروی تدبیر و اندیشه جوانانی که دست اندرکار امور اداری کشورند وسعت می‌بخشد و صفحه‌ای از آئین مملکتداری را در جهان مادی غرب بر روی آنان می‌گشاید.

نکته جالبی که در این سفر به چشم می‌خورد این است که شاه در تدوین و تحریر این سفرنامه تنها نیست، از متن سفرنامه و از گزارشهای دقیق و تاریخچه‌های مبسوطی که در آن وجود دارد پیداست که تعدادی از همراهان از قبیل ناصرالملک و اعتمادالسلطنه و افرادی که از علم و فهم و شعور برخوردار بوده‌اند برای تهیه بعضی از مطالب ماموریت داشته‌اند از آن جمله است صورت اسامی رجال بزرگ استقبال‌کننده و دیپلماتهای مدعو در ضیافت‌ها.

محال است که ناصرالدین شاه که از هوش و حافظه خوبی هم برخوردار بوده در

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

این درجه از هوش و حافظه باشد که اسامی نامأنوس دولتمردان اروپائی را که به او معرفی می‌شده‌اند دقیقاً در همان آن با الفبای فارسی و لاتین به خاطر بسپرد و چند ساعت یا چند روز بعد تقریر کند و منشیان او با همان دقت تحریر کنند، به ویژه ارقام و اعدادی است که به خاطر سپردن آن امکان ندارد.

در ذیل یادداشت‌های سه‌شنبه ۱۵ ذیحجه ضمن وصفی که از خانه کنت ویستوم می‌کند گردن‌بند زن کنت و سر و سینه او چنان دقیق وصف شده که خواننده را به حیرت می‌اندازد. چنین وصفی مستلزم این است که دقایقی طولانی به زن کنت و سر و سینه و گردنِ او چشم بدوزد و به جواهراتی که بر سر و بَر اوست خیره بشود و چنین عملی در ضیافتی رسمی که تمام چشم‌ها به سوی او است دور از ادب و نزاکت است و او هم به طور قطع چنین کاری نکرده است و این همراهان او بوده‌اند که این یادداشت دقیق را برای او تهیه کرده‌اند و چنین استنباط می‌شود که هدف این همکار چاپلوس نیز این بوده است که دلقکی کند و او را بخنداند.

این همکاریها از خلال خود یادداشت‌ها روشن می‌شود. مثلاً در یادداشتهای روز یکشنبه ۱۳ شهر ذیحجه فهرست اسامی دولتمردانی است که در شهر باد بحضور رسیده‌اند درج شده، در این فهرست می‌نویسد:

«مارشال دربار قران دوک فردریک گلیوم ولیعهد باد که خود ناخوش بود و در شهر فری بورغ است به جهت تبریک مقدم مبارک مخصوصاً مأمور شده بود»

عبارت «مقدم مبارک» عبارتی نیست که شاه درباره خود بکار ببرد. این عبارتی است که بطور دائم بر زبان و در قلم درباریان جای داشته و این جا بطور ناخودآگاه بر قلم تهیه‌کننده فهرست جاری شده و سهواً به جا مانده است اگر این یادداشت تقریر خود ناصرالدین شاه بود لابد می‌نوشت «جهت تبریک ورود ما مخصوصاً مأمور شده بود»

با تمام این احوال نباید سهم شاه را در نگارش این یادداشتها کم گرفت بدون تردید سوای مطالب مذکور بقیهٔ سفرنامه تقریر خود او است. ذیل وقایع یکشنبه ۲۸ ذیحجه بعد از بازگشت از مهمانی سفارت ایران می‌نویسد:

«برخاسته آمدیم منزل یکساعت به نصف شب داشتیم که آمدیم منزل روزنامه‌های ما عقب افتاده بود. امین خلوت را آوردیم بیچاره نشست تا یکساعت از نصف شب رفته

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

هی ما گفتیم و هی امین خلوت نوشت»

مشکلاتی که در جلد اول وجود داشت در این جلد نیز وجود دارد، از جمله تلفظ اسامی لاتینی در بعضی از موارد با املاء لاتینی آن فرق دارد مثل لاویسلاس که لاتین آن Ladislas است و ایریست که لاتین آن Iris می‌باشد افعال در بسیاری از جاها تکرار شده «در کنار این خیابان سمت دریا واقع است گردش می‌کند و راه می‌روند و گردش می‌کنند»

اسامی فرنگی بصورتهای گوناگون آمده (اکسپوزیسین - اکسپوزیسیون) (جنرال برژه - بروژه - برانژه) (این فل - ایفل) و امثال آنها و ما ناچار بودیم که مانند جلد اول صورت اصلی را حفظ کنیم و سرگردانیهای محررین را در تحریر این الفاظ نامانوس روشن نمائیم.

خود شاه نیز در نگارش خود الفاظ و عباراتی به کار برده است که ظاهراً خاص خود او است و در متون آن دوره دیده نمی‌شود در بعضی مواقع می‌نویسد «راه ایستاد» یعنی ترن توقف کرد و به جای اینکه بگوید از قطار پیاده شدم، نوشته «از راه پیاده شدم» خوانندگان گرامی گمان نبرند که از ناحیه ما کوتاهی به عمل آمده است.

در پایان برای تکمیل مقدمه‌ای که بر جلد اول نگاشته شد از بیان یک نکته ناگزیریم و آن اینکه: در مقدمه جلد اول نوشتیم یکی از همراهان بنام احمدخان تمام یا قسمتی از دستخط های شاه و گزارشهای متفرقه و نقاشیهای ملیجک و برنامه‌های تنظیم شده در ضیافت‌های رسمی را جمع آوری کرده و در پایان سفر در دو جلد به وی تقدیم داشته است اما در جریان بررسی این جلد متوجه شدیم که ظاهراً خود ناصرالدین شاه احمدخان را مأمور این کار کرده است. در تعلیقات کتاب سند شماره ۲۵ آمده است «ترجمه تلگرافهای انیس‌الدوله و امین‌اقدس است که اواخر شهر ذیقعده که در اسکتلند بودیم عرض کرده بودند. در شهر برایتون انگلیس به توسط میرزا محمدخان به احمدخان سپرده شد جزء کتاب خود کند».

باری خاطرات ناصرالدین شاه با تمام محاسن و معایبی که دارد از اسناد پایدار و جاودانی تاریخ ایران بشمار می‌رود و مطالعه آن برای هر یک از طبقات اعم از سیاستمداران، اقتصاد دانان، تاریخ دانان و دانشمندانی که در تحول و تطور زبان فارسی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مطالعه می‌کنند سودمند است. برای اروپائیان نیز بدون تردید اهمیت تاریخی دارد لااقل به آنان نشان می‌دهد که یک فرمانروای مقتدر و نامدار مشرق زمین از مشاهده اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آنان و آداب و عاداتشان چه تلقی داشته است، اوضاع و عادات و آدابی که اغلب آنها از اجتماعشان رخت بربسته و جزء تاریخ شده است. شرح احوال سیاستمدارانی که می‌پنداشته‌اند که جهان بازیچه تدابیر آنهاست و اکنون خاک شده‌اند و خاکشان غبار شده و مصداق این آیه شریفه قرار گرفته‌اند «کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمةٍ کانوا فیها فاکهین کذلک و اورثناها قوماً آخرین فما بکت علیهم السماء والارض و ما کانوا منظرین.

تهران ۱۳۷۱ هجری شمسی

محمّد اسماعیل رضوانی - فاطمه قاضیها

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

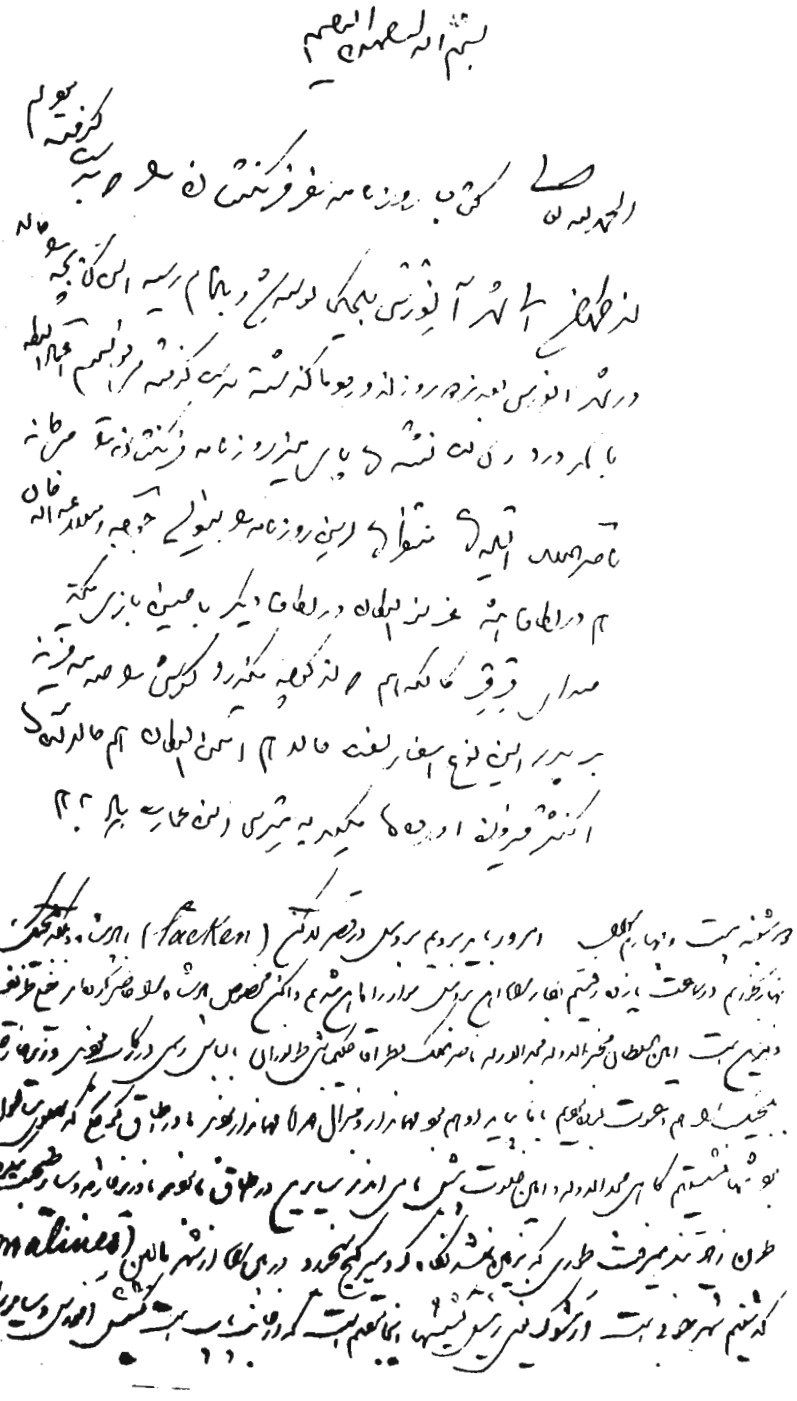

اولین صفحهٔ متن اصلی کتاب دوم روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان.
پاراگراف اول: (دستخط ناصرالدین شاه)،
پاراگراف دوم: (دستخط ناصرالملک)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمد لله تعالی، کتاب روزنامه سفر فرنگستان را که به دست گرفته بودیم از طهران الی شهر آنورس بلجیک نوشته شد و به اتمام رسید، این کتابچه را حالا در شهر آنورس [که] بعد از دو روز از ورود ما گذشته به دست گرفته می‌نویسیم، اعتماد السلطنه با کمردرد و کسالت نشسته است پای میز روزنامه فرنگستان را می‌خواند، ناصرالملک ایستاده است منتظر است این روزنامه را بنویسد، جوجه[1] و میرزا عبدالله[2] خان هم در اطاق هستند، عزیز السلطان در اطاق دیگر با حسین بازی می‌کند، صدای قرقر کالسکه هم که از کوچه می‌گذرد گوش را صدمه می‌زند، بر پدر این نوع اسفار لعنت، حالا هم امین السلطان هم حالا[3] آمده است، انگشتر فیروزه آورده است می‌گوید به مترس این عمارت باید بدهم.

دوشنبه بیست و چهارم شوال

امروز باید برویم بروسل در قصر لاکن (Laeken) با پادشاه و ملکه بلجیک نهار بخوریم، در ساعت یازده رفتیم به گار راه‌آهن بروسل[4] سوار راه آهن شدیم، واگن مخصوص پادشاه راحاضر کرده‌اند، خیلی ظریف و مزیّن است، امین السطان، مخبرالدوله،

۱. جوجه: احمدخان پیشخدمت

۲. میرزاعبدالله: میرزاعبدالله یوشی برادر عایشه خانم و لیلی خانم دوتن از همسران ناصرالدین شاه (بامداد، تاریخ رجال ایران، ج۲، ص۲۹۹)

۳. (کذا)

۴. بروکسل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مجدالدوله، ناصرالملک، نظر آقا[۵]، حکیم باشی طولوزان با لباس رسمی در رکاب بودند، وزیر خارجه بلجیک را هم دعوت کرده بودیم با ما بیاید، او هم بود، مهماندار و جنرال همراه مهماندار بودند، ما در اطاق کوچکی که پهلوی سالون بود تنها نشستیم، گاهی مجدالدوله وامین خلوت پیش ما می آمدند، سایرین در اطاق ما بودند، وزیر خارجه و سایر صحبت می‌کردند، طرن زیاد تند می‌رفت، طوری که به زمین نمی‌شد نگاه کرد، سر گیج می‌خورد، در بین راه از شهر مالین (Malines) گذشتیم، شهر خوبی است، ارشوک یعنی رئیس کشیشها اینجا مقیم است که از جانب پاپ است، کشیش آنورس و سایر را[۲۴۶] او معین می‌کند، از اینجا گذشتیم، رفتیم تا به گارلاکن رسیدیم، دیگر به گار بروسل نرفتیم این در خارج از شهر واقع است، در ورود گار دیدیم بلی، پادشاه درازوباریک مثل حقّار[۶] ایستاده و منتظر ما است، این همان پادشاه است که در سفر اول در لاکن با همین ملکه‌اش نهار خوردیم، قدری ریش او بلندتر بود حالا کوتاه کرده است و آن وقت ریش او سیاه بود حالا جو گندم است، خیلی باریک است و دراز و لاغر و زرد، پای او می‌لنگد، بینی دراز قوزی دارد، چشمهای کوچک دراز و ابروی کوچک و کمی دارد، پیاده شدیم، به پادشاه دست دادیم، او به مهربانی زیاد و محبت دست ما را فشرد و یاد سفر اول ما را کرد و گفت درخاطر دارید همین جا آمدید و نهار خوردیم، ما هم اظهار مسرت کردیم و گفتیم خوب در خاطر داریم، بعد با پادشاه رفتیم تا آخر صف سرباز که برای احترام در گار حاضر بودند موزیکان می‌زدند، بعد از پله ممتدی پائین آمدیم به در گار با پادشاه سوار کالسکه شدیم از میان پارکی گذشتیم، پارک با صفائی بود، درختهای بزرگ کهن سایه‌دار، سبزوخرم، چمن و گل، اما چیزی که در اینجاها نیست آب است، دریاچه‌ها هست، اما آب آنها ایستاده و سبز، درحقیقت لجن‌زاراست، جل وزغ گرفته، همچنین در شهرها که از رودخانه‌های بزرگ می‌گذریم مثل مرکب سیاه و چرکین است، چشمه و آب جاری صاف نیست، مگر آدم به کوهستانها برود، گذشتیم، رفتیم وارد عمارت شدیم، ملکه منتظر ما بود، ملاقات شد، بعد ما با پادشاه و ملکه رفتیم اطاقی در را به روی ما بستند، آنجا نشستیم، پادشاه، ملکه مات مات نگاه می‌کردند، اما ما هر طور بود به فرانسه صحبت کردیم و مشغول شدیم، بعد پادشاه گفت برویم در اطاق دیگری قدری راحت کنید، ما را برد به

۵. نظرآقا: وزیر مختار ایران در فرانسه
۶. حقّار: نوعی پرنده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اطاق‌های دیگر مثل اینکه چهار پنج روز اینجا خواهیم ماند، اطاق‌ها را معرفی کرد و نشان داد در را بست و رفت ما ماندیم تنها، آدمهای ما آن طرف هستند، پادشاه و ملکه در اطاق وسط، هیچکس هم نیست، تشنه هستیم و با این حالت باید راحت کنیم، آخر به در تقه زدم نوکر آدم آمد به او حالی کردم امین خلوت را آورد، گفتم ظرفی بیاورد بول کنیم ظرفی آورد بول کردیم، آبی بود طهارتی گرفتیم گفتم از پنجره ظرف را خالی کند قدری گذشت، آمدند خبر کردند وقت است، آمدیم در اطاق بزرگی همراهان خودمان را معرفی کردیم به پادشاه، پادشاه هم وزراء و اعیان و همه صاحب‌منصبان که بودند معرفی کرد، طولی کشید، ملکه می‌رفت گردش می‌کرد یک آدم دیگر پیدا کند معرفی بکند حتی فراشخلوتهای خودش را. بعد رفتیم سر میز اطاق بزرگی بود، میز مزیّنی، پادشاه در دست چپ ملکه در دست راست جا گرفتند، ما هم بازوبه بازوی[۷] ملکه داده بودیم، پادشاه از عقب می آمد نشستیم، اطاق ظریف خوبی است، اما این عمارت زیاد بزرگ نیست، نهار خوردیم، صحبت گرمی کردیم، با پادشاه نشسته به سلامتی یکدیگر خوردیم، گیلاس به هم زدیم (ترتکیز کردیم)، آلوبالو آنجا بود با نمک، ما خواستیم آلوبالو را به نمک بزنیم بخوریم پادشاه یک مرتبه مضطربانه دست ما را گرفت گفت چه می‌کنید این نمک است [۲۴۷] ملکه هم از آن طرف حمله آور دست ما را گرفت ما دیدیم اگر بگوئیم آلوبالو را باید با نمک خورد خواهند گفت این سفیه و وحشی است، لابد گفتیم خیر سهو شد ببخشید گفتم شاید قند است، بفرمائید قند بیاورند، بعد چیلک[۸] آوردند، پادشاه پرسید در فارسی فرز را چه می‌گویند گفتیم چیلک، تعجبی کرد او هم گفت چیلک بعد به حالت غریبی شروع کرد به خندیدن اما خنده عجیب مثل آدمی که آب سرد یا آب گرم به سرش بریزند سکسکه می‌کرد، اول یواش، بعد کم‌کم بلند می‌کرد و قاه‌قاه می‌خندید غش می‌کرد، گویا تعجب می‌کرد که فرز را در فارسی چیلک بگویند و خودش به این زودی یاد بگیرد و به این قشنگی بگوید بعد چند چیز دیگر را پرسید، هر دفعه همان خنده و همان وضع بود، ملکه هم چیزی پرسید و همان خنده، ما را هم خنده گرفته بود می‌خندیدیم، روبرو به آدمها، ایرانی و فرنگی نگاه می‌کردیم می‌خندیدیم، بامزه بود، دو نفر دمد[۹] نور ملکه کنطس گرون و کنطس لمبورگ (Contesse Grunne) و (Contesse Limborg) درسر میز بودند، بعد

۷. اصل: بازو به بازوبه ملکه

۸. چیلك یا چیالك: توت فرنگی

۹. دم‌دنور: ندیمه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از نهار برخاستیم صدای ما هنوز گرفته است، پادشاه تکلیف کرد برویم در با غ گردش، خودش لنگان‌لنگان جلو افتاد ، ما هم با این حالت نهار خورده معده پر با لباس رسمی شمشیر آفتاب و هوای گرم می‌رویم گردش، ملکه بیچاره هم همراه است، سایرین هم ایرانی، فرنگی، امراء، وزراء، با لباس رسمی از پشت سر رفتیم جلو نارنجستان، نارنج ها را بیرون آورده چیده بودند ، خیابان ساخته بودند ، داخل نارنجستان شدیم همه را از آهن و بلور ساخته‌اند ، خیلی مرتفع و بزرگ، گل ها جوربه جور، خیلی خوب، بعضی گل‌ها بود که جائی ندیده بودیم، درخت‌های خوب دیدیم، باغبان اینجا انگلیسی است، اجیر کرده‌اند ، خوب باغبانی است، بعد بیرون رفتیم، سر بالائی بود با این حالت بالا رفتیم بالای تپه گلزار خوب وسیعی بود گل پیوندی گل‌های درشت، گل سرخ بسیار خوب بود که به درشتی پیوند کرده‌اند ، خیلی باصفا بود اما با این حالت کجا می‌توانیم صفا بفهمیم ملکه چند جا گل‌های خوب چید به ما داد ، از آنجا سرازیر شدیم، از نزدیک گل‌خانه گذشتیم رفتیم عمارت، پنج دقیقه ما ندیم، وقت رسید ، با ملکه وداع کردیم، با پادشاه به کالسکه نشستیم، آمدیم گار از پله‌ها بالا رفتیم، به طرن رسیدیم، دست به پادشاه دادیم در واگن نشستیم، طرن حرکت کرد ، پادشاه ایستاده بود ، تعارفی کردیم، رد شدیم، از همان راه که آمده بودیم برگشتیم شهر آنورس، امشب باید برویم به سیرک و دایره و مجمع نقاشی Cercle des Artistes اسم رئیس این مجمع موسیو نوط (Nauts) است، در اینجا نقاش‌ها [ی] تازه یعنی نقاش‌های مدرن، پرده‌های [۲۴۸] خود را عرضه می‌کنند ، جمع می‌شوند ، در باب صنایع نفیسه گفتگو می کنند . جمعیت زیادی در آن مجمع بودند ، درساعت هشت ونیم رفتیم اطاق بزرگی بود بسته، اطراف آن پرده‌ها را گذاشته بودند ، چه پرده‌های خوب، خیلی از دیدن آنها لذت بردیم، تعریف داشتند ، اما اطاق بی‌منفذ ، چراغ زیاد ، جمعیت زیاد ، به قدری خفه و گرم بود که نتوانستیم طاقت بیاوریم، اجمالاً ملاحظه کردیم و گشتی زدیم، بیرون آمدیم، پیاده رفتیم به باغی که متعلق به این مجمع است، در آنجا هم جمعیت زیاد زن و مرد ، چراغ زیاد ، موزیکان چی دسته آنجا بودند میزدند ، برای ما هم در جای خوبی صندلی گذاشته بودند ، نشستیم، اعیان و اعاظم در اطراف ما نشستند ، قدری ساز زدند قدری آواز میلیطر[۱۰] خواندند گوش کردیم، این با غ چندان بزرگ نیست، اما درخت‌های بزرگ و خوب دارد ، معلوم است که در روز باید سایه و خنک و باصفا باشد ، از آنجا برخاستیم

۱۰. نظامی

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

آمدیم به سیرک، تمام مردم در ورود ما به سیرک برخاستند هورای بلند کشیدند، دست زدند ،اظهار شعف کردند، این سیرک مثل سیرک‌های دیگر بالا خانه ندارد، درهمان مرتبه نزدیک به جائی که اسب می‌دواندند جائی با تخته قدری از زمین مرتفع ساخته مزیّن کرده‌اند، صندلی گذاشته بودند، نشستیم حاکم وزن حاکم مهماندار، جنرال‌ها و اعیان بودند، عزیزالسلطان بود، امین‌السلطان بود، ملکم خان بود که شب پیش از لندن آمده است امروز صبح به حضور آمد، خیلی لاغر شده است می گفت ناخوش بودم، حالت او را بدیدم چشمها گود، لپ‌ها فرورفته، گوش‌ها مثل گوش دوال پا آویخته. امروز صبح ولف وزیر مختار هم از لندن آمده، پیش از رفتن لاکن چند دقیقه او را دیدیم، پرگرام چاپ کرده آورده بود، ورق بزرگ، که پرگرام شما در توقف انگلیس این است خلاصه اسم دیر کتور یعنی رئیس سیرک موسیو هرزگ (Herzog) بود، آدم بلند قدی است، پیر است اما سبیلهای کلفت سیاه دارد، ابروی درشت سیاه، خیلی قابل است، اسب‌ها را خوب تعلیم داده و خودش با قمچی[11] آن‌ها را به مهارت مشق و بازی می‌دهد، اسب‌های عربی اصیل نجیب اعلی دارد که البته یکی پانصد تومان می‌ارزد و این طور که آن‌ها را تعلیم داده‌اند هرگز دوهزارتومان هم نمی‌دهد. اسب‌ها حرکت‌های عجیب و غریب کردند و طوری به اشاره‌های آن شخص اطاعت می کردند که هرگز نوکر این طور نمی‌تواند. بازی‌های دیگر کردند، مقلدها، کریم شیره‌ها خیلی بامزه بازی کردند، از جست و خیز و معلق و پشتک و کلاه بازی کارها کردند، بخصوص یک نفر آن‌ها که بامزه بود زیاد اسباب خنده شد مردم زیاد خندیدند، مختصر کارها کردند که به سحر می‌ماند پهلوان‌های این سیرک دیدنی بودند، جوان‌های قوی هیکل، بازوهای کلفت پر قوت، یکی از آن‌ها مخصوص جوان خوشگل بسیار قوی بود، دوشک آوردند انداختند، تخته‌ها گذاشتند، اسبی در وسط وا داشتند، پهلوان‌ها دست به آن تخته‌ها می‌زدند، جستن می کردند از روی اسب خیلی بلند در هوا معلق می‌زدند، راست سرپا می‌افتادند روی دوشک، بعد یک‌یک اسب زیاد می کردند، دو اسب و سه اسب از روی آن‌ها جستن می کردند تا آخر به هشت اسب رسید، پهلوی هم وا داشته بودن، این پهلوان‌ها می‌رفتند از دور میدان می‌گرفتند و به قدر پنج ذرع به هوا می‌رفتند، دو معلق در هوا می‌زدند، پنج ذرع هم آن طرف اسب‌ها راست به زمین می آمدند، چیز غریبی بود، پانزده ذرع جستن پنج ذرع درهوا [۲۴۹] و دو پشتک هوائی دیدنی بود. پشت سر

۱۱. قمچی: شلاق

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یکدیگر پهلوان‌ها همین طور جستن می‌کردند، بعد رقاص‌های تماشاخانه آمدند باله‌وار[۱۲] رقصیدند، بد نبود، زن و مرد سواره آمدند اسب بازی کردند، کارهای دیگر کردند، خیلی طول کشید، دیر تمام شد، از سیرک آمدیم منزل، سیرک اینجا خیلی کوچک است مثل سیرک آمستردام نیست، سیرک آنجا عالی بود، سیرک اینجا را از تخته و چوب ساخته‌اند و کوچک است.

ما اول خیال می‌کردیم تمام اهالی بلجیک از جنس فرانسه هستند و زبان اصلی آنها فرانسه است. معلوم شد نصف بلجیک تقریباً فلامان هستند و زبان آن‌ها فلامان است، اما اغلب آن‌ها فرانسه می‌دانند و حرف می‌زنند و زبان رسمی دولتی فرانسه است، در قسمت دیگر بلجیک هم که زبان اصلی آن‌ها فرانسه نیست فلامان می‌دانند، زبان فلامان شبیه است به زبان هلند و هر دو شبیه هستند به زبان آلمان، فلامان را در فارسی فلمنگ می گوئیم، بچه های اینجا مثل بچه‌های طهران بادبادک هوا می‌کنند، در طهران بادبادک هندی می‌گویند، بند دارد، دنباله دارد، سه گوشه است، هوا می کنند، کبوترباز های ناقلا دارد، کفتر های دم سیاه پشت سیاه هوا می‌فرستند سوت می‌زنند خیلی کبوتر باز هست. در فرنگستان خر غیر با غ وحش هیچ جا دیده نمی‌شود، مگر آنکه در آمستردام یک خر دیدیم که به عراده بسته بودند، یک نفر در آن نشسته بود می کشید، شارلوت[۱۳] خواهر پادشاه بلجیک زن ماکسیمیل ین برادر امپراطور اطریش که ناپلئون او را در مکسیک[۱۴] پادشاه کرد و بعد براو شوریدند و او را تیر باران کردند، زن او از وحشت و دیدن این حالت دیوانه شد و حالا هم به همان حالت باقی است، در عمارت بوکوط (Boucoute) که نزدیک لاکن است منزل دارد، اسم پادشاه بلجیک لیوپلد دوم، اسم ملکه هم این است Marie-Henriette-Anne

سه شنبه بیست و پنجم شوال:

امروز باید برویم تماشای کشتیهای زیاد که در روی رودخانه اسکو (Escaut) هستند، درساعت سه سوار کالسکه شدیم، اول رفتیم به کاتدرال آنورس یعنی کلیسای بزرگ اینجا، رئیس و کشیش اینجا سینیور ساکره است، همان کشیشی است که امروز در روز عید و دسته بندی او را دیدیم نماز کرد، از جانب ارشوک مالین در اینجا

۱۲. اصل: بالط
۱۳. اصل: شارلط
۱۴. مکزیك

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

است، پیرمردی است، شصت متجاوز سال دارد، چاق است، ریش و سبیل خودش را می‌تراشد، آدم بامزه ایست، آن روز در عید و نماز که خواند او را دیدیم صورت خودش را جمع کرده بود، چشمش پائین هیچ جا نگاه نمی‌کرد و به صورت حضرت عیسی خودش را ساخته بود، اما شب بعد از عید یعنی همان روز شام را در خانه حاکم خوردیم، سرشام بود صحبت می‌کرد، می‌خندید و بشاش بود، بعد از شام او را خواستیم، صحبت کردیم، دیدیم خیر نمی‌شود انگشت به.... او کرد دهن او را پر کرد، می‌گفت در عهد ویکتور[15] امانوئل که با رُم منازعه بود من در جنگ بودم و مجاهده می‌کردم جزو قشون پاپ بودم، دم در کلیسا حاضر بود، رفتیم داخل کلیسا بنای قدیم بسیار بزرگی است از سنگ، طوری کهنه است که سنگ پایه‌ها پوسیده است و وقتی شخص به طاق و مناره نگاه می‌کند کلاه از سر می‌افتد باید طاق‌واز خوابید و طاق را تماشا کرد ایستاده ممکن نیست [۲۵۰]. بنای کلیسا در هفتصد سال قبل شده، سیصد سال قبل سوخته است، دوباره آن را بنا کرده‌اند و ساخته‌اند، کلیسای کاتولیک بر خلاف کلیسای پروتستان زینت دارد، از پرده و تصویر و مجسمه و قندیل و اسباب چراغ تجمل محراب همه چیز دارد کلیسای پروتستان مثل مسجد ما ساده است. در این کلیسا پرده‌های خوب بود که چند پرده آن معروف است کار نقاش مشهور(Rubens) یکی Descente de la Croix یعنی پائین آوردن حضرت عیسی را از خاج کشیده است، دومی Erection یعنی خاج کشیدن حضرت عیسی، سیمی Assonption یعنی عروج حضرت عیسی به آسمان، پرده‌های دیگر هم بود، شیشه‌ها، پنجره‌ها رنگین و نقاشی بود، کار قدیم، بعضی پنجره‌ها نقاشی جدید هم بود در روی شیشه صورت همین کشیش هم بود در روی شیشه خیلی شبیه بود. خیلی بزرگ جائی است به نظر ما صد و بیست قدم تقریباً باید طول داشته باشد اما قدم نکردیم، مجدالدوله قدم کرده بود می‌گفت صد و هفتاد قدم است، عرض آن هم زیاد است، ارتفاع طاق وسط نزدیک محراب یعنی کوپل خیلی بلند است و مناره مرتفع که نوشته‌ایم بالای این طاق است، در وسط طاق تصویر حضرت عیسی و صورت‌های مقدس کشیده‌اند، باید کار نقاش معروف Rubens باشد از پائین خیلی به زحمت دیده می‌شود، ستون‌های زیاد می‌خورد خیلی بزرگ و بلند، می‌گفتند همه سنگ است، اما روی آن‌ها چیزی مثل گچ مالیده بودند، مخلفات و اسباب مذهبی منبر و ظروف خاچ و غیره زیاد بود، قیمتی، دیدنی. اما چون وقت نداشتیم به دقت ندیدیم، از

۱۵. اصل: ویکطور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این جا سوار کالسکه شده رفتیم کنار رودخانه و کشتی. در کالسکه که بودیم مهماندار و حاکم ما را خیلی گردانیدند در محلات و کنار رودخانه و انبارهای کنار رودخانه، انبار زیادی دیدیم که تمام را از آهن ساخته و از آهن پوشانیده‌اند، ستون‌های آهن‌زده، پوشش را هم آهن کرده‌اند، بعضی جاها برای روشنائی بلور گذاشته‌اند، اما خیلی پاکیزه و خیلی خوب آهن‌های مشبک خوش طرح در آنجا کار کرده‌اند، این انبارها برای این است که مال‌التجاره که با کشتیها می‌رسد یا از این طرف می‌برند به کشتی بگذارند محفوظ بماند در انبارها کیسه‌های زیاد گندم دیدیم که از ینگی دنیا آورده‌اند، روی هم چیده‌اند مثل کوه، معلوم می‌شود که از ینگی دنیا زیاد گندم به فرنگستان می آورند، همین طور پنبه زیاد دیدیم که از ینگی دنیا آورده‌اند، در همه جا در خیابان‌ها کنار رودخانه بالای بلندی‌ها، در پنجره‌ها، جمعیت زیادی جمع شده، تشریفات از حد گذشته همه هورا می کشیدند در بین راه هوا منقلب شد، رگ باران گرفت، خیلی شدید، روی کالسکه را بستند با وجود این قدری کروک بازمانده بود، آب زیادی به کالسکه ریخت،آخر رفتند زیر یکی از انبارها تا باران بگذرد مردم زن و مرد همین طور زیر باران بودند و حرکت نمی کردند، ما هم رفتیم به آنجا که باید سوار کشتی شد، جنرال‌ها، صاحب منصبان، کپیتان کشتی زیاد بودند، با لباس رسمی باران باز می آید، درکشتی نشستیم، این کشتی موسوم به اسم ملکه بلجیک است، سوارشدیم راندیم رو به بالای آب، کشتی‌های زیادی دیدیم، لنگر انداخته بودند، خیلی زیاد، بیدق[۱۶] افراشته تعظیم می‌کردند، توپ می‌انداختند، یک کشتی کوچک جنگی فرانسه اینجا بود از مقابل آن گذشتیم [۲۵۱] توپ انداخت، تعظیم کرد، ملاح‌ها هورا کشیدند، این رودخانه خیلی بزرگ بعضی جاها به نظر ما سیصدو چهارصد ذرع عرض دارد، آب آن سرخ است، سرچشمه این رودخانه از خاک فرانسه است، قدری که بالا رفتیم برگشتیم، از همانجا که سوار کشتی شده بودیم گذشتیم به سرازیری رودخانه رو به دریا رفتیم، چهل کشتی بزرگ با بیدق و موزیکان پشت سر ما می آمدند، از همه آن‌ها زن ومرد پر بودند، موزیکان می‌زدند، زن‌های خوشگل با لباس‌های قشنگ بودند، حرکت می‌کردند، تماشا می‌کردند، خود این کشتی‌ها و این جمعیت عالمی داشت، قدری که پائین آمدیم کشتی بزرگی دیدیم که از دریا می آمد، ندانستیم از کجا اما همین که ما را دید ایستاد، گویا از دیدن این همه کشتی با هم و این جمعیت و ساز زیاد تعجب کرد، ایستاد ببیند چه

۱۶. صحیح بیرق است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خبر است، کشتی بزرگ خوبی بود، می‌توانستیم برویم آن را ببینیم، مراجعت کردیم به اسکله، باران هم ایستاده بود و هوای بسیار خوبی شده است از کشتی پیاده شده سوار کالسکه راندیم به منزل، امروز حقیقتاً فوق‌العاده احترام و پذیرائی قلبی را اظهار کردند، چه دولت و چه کارگذاران و چه اهل شهر که قلباً اظهار شعف زیاد می کردند، خیلی احترام کردند، کوچه‌های شهر همه جا بیدق ما را زده‌اند امروز زیادتر از هر روز همه کشتیها را بیدق زده‌اند هنگامه ایست. صدای ما هنوز باز نشده و گرفته است، امروز صبح خون زیادی از بواسیر ما آمد اما عصر بند شد دیگر نیامد. روزی که به لاکن رفتم چیز غریبی دیدم، در سفر پیش که آمده بودیم یک تمثال الماس به پادشاه داده بودم، امروز دیدم یک تمثال صورت ما را از نقره ساخته و آویخته است، همچو می‌دانم که چون این پادشاه آدم بسیار خسیسی است تمثال ما را فروخته است و خیال کرده بود که دیگر ما را نخواهد دید، حالا که ما آمده‌ایم مجبوراً از نقره ساخته است، این عمارت که ما در اینجا منزل کرده‌ایم ناپلئون اول که به این شهر آمده در اینجا منزل کرده است و اغلب می‌مانده است، این عمارت بسیار کثیف و ناقابل و خفه است، یک عمارت دو طبقه است، دوره که در وسط یک حیاط[17] بسیار کثیف[18] سنگ فرش دارد، زیر طبقه اول که منزل ماست اعتماد السلطنه و صدیق‌السلطنه منزل دارد، صدیق‌السلطنه متصل از شکمش ناله دارد و اظهار کسالت می‌کند، اعتماد السلطنه نمی‌دانم عرق‌النسا، دارد یا چه زهرمار که متصل ناله می‌کند از کمر، از ران، با کمال کثافت گاهی پیدا می‌شود روزنامه می‌خواند، صدیق‌السلطنه متصل حرف طهران و آرزوی طهران می‌کند، کلب علی قهوه‌چی تب سخت کرده، آقا دائی می‌گفت محرقه[19] کرده می‌میرد اما الحمد لله عرق کرده و بهتر است، باشی هم از سر حد تا به حال یا نوبه می‌کند یا خواب است و منگ و گیج، آقا دائی هم خیلی زحمت می‌کشد و کار می‌کند اما منگ است، مهدی خان کاشی متصل با شمشیر و چمدانش دعوا دارد و ته شمشیرش هم در آمده است می‌نالد [۲۵۲]، عزیز السلطان در این شهرها خرید های خوب کرده است، با هم در آنورس بعضی پارچه‌های خوب و تفنگ‌های ته پر خوب خریده‌ایم خلاصه به منزل آمدیم، در ساعت نه رفتیم به سر کلیسا که جائی سرپوشیده و مجمعی است و رئیس دارد که در زمستانها گرم

۱۷. اصل: حیات ۱۸. اصل: کسیف، کسافت

۱۹. محرقه: درفارسی "به کسر راء" بیماری تیفوس را می‌گویند که تب شدید و سوزان دارد (فرهنگ فارسی عمید)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌شود و قریب به پنج هزار نفر جمعیت جا می‌شود و باله‌مسکه[۲۰] می‌کنند باله‌مسکه باله‌ایست که روی بسته می‌رقصد و کسی نمی‌شناسد، سنی هم دارد که هر وقت بخواهند تیاتر می‌کنند و می‌رقصند، وارد شدیم، حاکم کل ایالت و جنرال ژلی و تمام اعاظم و اعیان و بزرگان شهر و مهماندار های ما و زن حاکم حاضر بودند ما رفتیم، جای ما را در جلو سن قرار داده بودند، صندلی بسیار بزرگ گذاشته بودند، عزیز السلطان هم بود، قریب به پنج هزار زن و مرد پشت سر ما در روی صندلی نشسته بودند وپرده سن هم مثل سایر جاها نبود، از یک تافته بود و معلوم بود که درپشت این پرده رقاص‌ها هستند، دیدم این جائی که برای ما معین کرده‌اند به قسمی گرم است که هیچ حمامی به این گرمی ندیده بودم، دیدم اگر این جا بنشینم دیگر نمی‌توانم برخیزم و یقین ناخوش می‌شوم، به مهمان‌دار و سایر گفتم که این جا گرم است بیرون برویم در موقع بازی برگردیم و اگر ممکن است یک هوائی به اینجا بدهید، فکر بسیاری کردند، رئیس آنجا می‌گفت اگر می‌فرمائید چند شیشه بشکنیم و میل نداشتند که ما از آن جا برویم چون زیاد زحمت کشیده بودند، خلاصه ما قبول نکردیم آمدیم دم در که رسیدم دیدم باد خنکی می‌آید، گفتم من همین جا می‌نشینم، خیلی اکراه داشتند و میل نداشتند، ما در یک صندلی نشستیم، عزیز السلطان هم دورتر در یک صندلی نشست، رؤسا هم نشستند و ما به این زن‌ها خیلی نزدیک بودیم که در روبروی ما نشسته بودند، رؤسا اوقاتشان تلخ بود که چشمشان درست نمی‌دید، سه پرده بالا رفت، هر سه پرده رقص بود، به لباس‌های مختلف اهل دنیا که همه با هم می‌رقصند و منحصر به رقص بود، سیاه‌ها رقصیدند رقص خوبی کردند، امین السلطان، مجدالدوله، امین خلوت و غیره در خانه مثل ما مهمان بودند، آن‌ها هم اینجا رسیدند، بعد از اتمام برخاستیم، یک طرف حاکم شکم گنده بود که متصل شکمش به ما می‌خورد، یک طرف رئیس اینجا که دهنش بوی خلا، می‌داد، متصل حرف می‌زد، اسم این باغ باله داندوستری است، چهار سال قبل از این برای اکسپوزیسیون بلجیک بنا شده بود و حالا باغ تفرج است، رئیس اینجا مسیو دپرل است، آمدیم بیرون سوار شدیم، رفتیم به یک جائی که سابقاً به تشریفات نظامی رفته بودیم و تفصیلش را نوشته‌ایم، جمعیت زیاد از مرد و زن اینجا بودند، موزیک هم می‌زدند، قدری در میان مردم گشتیم، بعد رفتیم درمیانه این مردم که صندلی برای ما گذاشته بودند نشستیم، مردم به ما و ما به مردم تماشا می‌کردیم، بسیار خنک بود موزیکی که می‌زدند،

۲۰. بالماسکه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بعد برخاستیم به باغی [۲۵۳] که در پائین بود رفتیم، چراغان بسیار عالی ممتازی کرده بودند، زن حاکمی هم بود، نشستم، سایرین هم نشستند، آتش بازی مفصلی کردند، به این خوبی آتش بازی کمتر دیده بودم، از جمله صنایع این آتش بازی این چند چیز بود، به خط فرانسه اما فارسی نوشته بودند شاه به سلامت، شیروخورشید ما را ساخته بودند، تمثال ما را ساخته بودند، صورت دو آدم جنگی ساخته بودند، یک آدم ژیمناستیک ساخته بودند، صورت ماری که عقب پروانه می‌کرد ساخته بودند که هر یک این‌ها را که آتش زدند و ظاهر می‌شد با کمال جلوه و نمایش و تماشا بود، خصوصاً صورت این مار بود که به قدر یک ربع ساعت پروانه را عقب می‌کرد، حقیقتاً تمجید بسیار داشت، بعد از اتمام سوار شده به منزل آمدیم، امشب آن قدر هورا و شاه سلامت باد و احترامات فوق‌العاده بجا آوردند که بیشتر از [آن] تصور نمی‌توان کرد و به قسمی ازدحام بود که در موقعی که می‌خواستیم سوار بشویم اسب‌ها از ازدحام و فریاد دیوانه شده بودند، چون چاره نبود امدیم در وسط ها هم یک بازار موقتی ساخته بودند، اسب مقوائی بزرگ دور می‌زد کالسکه‌ها ساخته بودند، آدم سوار می‌شد بالا می‌رفتند پائین می آمدند تماشای بسیاری داشت، میل کردم پیاده شوم، به علت ازدیاد و اجتماع مردم که اغلب مست بودند ممکن نبود، درمنزلی که داریم شب[۲۱] ممکن نیست که بخوابم، اولا کالسکه وارد این حیاط کوچک می‌شود و زمین حیاط که سنگ است صدا می‌کند، ثانیاً یک در بسیار بزرگی دارد که هر وقت می‌بندند صدای توپ می‌کند، متصل می‌بندند و باز می‌کنند، از خیابان جلو متصل کالسکه می گذرد و صدا می‌کند، کوچه تنگی هم پشت اطاق خواب ما هست که گاهی که کالسکه می گذرد چنان صدا می‌کند مثل این که دنیا خراب می‌شود، با این وضع به زحمت می‌خوابیدم، صبح‌ها که هیچ خوابم نمی‌برد، الحمد لله پشه ندارد، مگس دارد اما کم‌است.

چهار شنبه بیست و ششم [شوال]:

امروز باید یک از ظهر گذشته به اسپا بروم، از خواب برخاستم صدایم هنوز باز نشده است، کسالت بدنی هم احساس کردم، اشتها هیچ ندارم، غذا هم کم خوردم. اعتماد السلطنه هم احوال نداشت نیامده بود، ناصر الملک روزنامه ما را می‌نوشت، بارهای زیادی را هم از همین جا به حاجی محمد حسن[۲۲] و برادرش دادم که به ایران بفرستند،

۲۱. که شب ۲۲. حاجی محمد حسن امین دارالضرب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باقی بارها را می‌بردند به گار، عزیزالسلطان هم نهار خورد با اجزایش نیم ساعت پیش به گار رفتند، مهماندارها هم بودند [۲۵٤]، درساعت یک سوار شده به گار رفتم، سوارهای احترام باز جلو بودند و همه جا تشریفات بود، در گار هم سرباز ایستاده بود، با همان ترن که به لاکن رفته بودیم و ترن مخصوص شاه است که بسیار عالی است حاضر شده بود، سوار شد، خداحافظ کرده به راه افتادیم، مملکت بلجیک بسیار آباد و حاصلخیز است، دهات و آبادی در هر هزار قدم و دوهزار قدم دیده می‌شود و تمام صحرا زراعت است، گندم هنوز حال که هفتم سرطان است سبز است، جو در بعضی جاها زرد شده است، در صحرا هیچ نمی‌توان راه رفت، زراعت متصل به هم است، رسیدیم به شهر لوان، در این جا ترن پنج دقیقه ایست کرد، یک دختر بسیار خوشگلی را در اینجا دیدم بعد به شهر آنش[۲۳] رسیدیم گار نایستاد، رد شدیم، به شهر لیژ (Liege) رسیدیم، این شهر تمام کارخانجات تفنگ سازی بلجیک است در این حالت که اغلب دول تفنگ از این جا می‌خرند شهر در دره و تپه افتاده و بسیار بزرگ به نظر می آید و شهر بزرگی است، در گار ایستادیم، سرباز و حاکم و ژنرال ایستاده بودند، پیاده شدیم، از جلو سرباز گذشتیم و بعد از ملاحظهٔ آنها دوباره به کالسکه راه آهن برگشتیم، در این جا هم دو زن بسیار خوشگل دیدم، می‌گفتند همین قسم که کارخانجات اینجا امتیاز دارد، زن‌های این شهر هم بر سایر شهرها امتیاز دارد، حرکت کردیم، این جا دیگر رسیدیم به دره، تپه، از رودخانه گذشتیم که حدوسط بود نه بزرگ و نه کوچک، ملاحظه شد. از نه (۹) تونل گذشتیم که هریک دو دقیقه طول کشید. یکی از تونل‌ها چهار دقیقه طول کشید که گذشتم، بعد از اتمام تونل‌ها درصحرا یک مرتبه راه ایستاد و به قدری پس‌پس رفت، خط راه را تغییر داد و بعد از نیم ساعت به اسپا (Espa) رسیدم. از جمله معترضه است: در آنورس و سایر این جاها که آمده‌ایم هرجا که دو پله یا پنج پله بود این مهماندارها و صاحب منصبان می‌دویدند و دست ما را می‌گرفتند و متصل می‌گفتند مارش است، مارش است، دو مارش است، پنج مارش است، متصل پی هم می‌گفتند و باز از جمله معترضه است که هرجا حرکت می‌کردم چهار پنج روزنامه‌نویس متصل پشت سر ما هستند و حرکت ما را می‌نویسند و اغلب می‌شود که ما به روزنامه‌نویس می‌خوریم، این‌ها به قسمی مشغول نوشتن هستند که در سر راه می‌ایستادند و ملتفت نبودند و به آن‌ها می‌خوردم و اغلب سیگار می‌کشیدند و می‌افتاد از دهنشان [۲۵۵] و روزنامه‌شان

۲۳. اصل: بیهرانش،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌سوخت، و باز هم حالت عکاس‌های اینجاست که به هر حالت که ما بودیم و حرکت می‌کردیم فوراً عکس را می‌چسبانیدند وارد اسپا شدیم، همان شهری است که در شانزده سال پیش از این آمده بودیم، چون در آن سفر درهتل دورانژ[۲۴] منزل داشتم و ناخوش شده بودم سپرده بودم در هتل دیگر منزل بگیرند، این است که درهتل بریتانیک منزل کرده‌ایم، راه امروز از آنورس به اسپا چهار ساعت ونیم راه است، در گار راه آهن حاکم شهر و یک شخصی که اسمش این است "بارن دمنیل" که در سی سال پیش منشی اسرار مسیو هانری که ایلچی موقتی بلجیک بود و مأمور ایران بود و ایران آمده بود ملاحظه شد، می‌گفت درسی سال پیش به طهران آمدم و به من این نشان را مرحمت فرموده‌اید، آدم قد بلند قوی هیکل غریبی است، سوار کالسکه شده وارد هتل شدم، هتل بسیار قشنگ تمیز خوبی است، نظرآقا حاضر کرده است، در مقابل هتل ما هتل دیگری هست که مردم متفرقه منزل دارند پنجره بسیار دارد که آنهارا تماشا کردم، بعد از ورود پنج حب گنه گنه محض احتیاط خوردم، اغلب نوکرهای ما در همین هتل[۲۵] منزل گرفته‌اند، عزیزالسلطان، امین‌السلطان، مجدالدوله، غیره. اطاق‌ها کوچک، قشنگ زیاد دارد، سایر نوکرهای ما در همان هتل دورانژ منزل گرفته‌اند. عزیزالسلطان بازار رفت، بعضی خریدها کرده بود، کنیزهای هتل بسیار خوشگل هستند، رئیس هتل هم زن تنومند خوشگلی است. یک باغچه کوچکی هم در پشت هتل است اما باید پائین رفت و خودی به کوچه نشان داد و به باغچه رفت. نظرآقا شام بسیار خوبی حاضر کرده بود که نوکرها خورده بودند و همه تعریف می‌کردند. شهر اسپا شهر ییلاقی است، پنج هزار جمعیت دارد، در تابستان ها هم پنج هزار جمعیت اینجا به ییلاق می آیند، ده دوازده هزار جمعیت جمع می‌شود در تابستان قدری رفتم پائین در باغچه گشتم، احوالم خوب نبود، کمرم دردمی کرد، بی اشتها بودم، با وجود بدی احوال میوه هم خوردم. شب شام بد خوردم، بی اشتها، اگر چه شام نظرآقا خیلی خوب بود. این هتل ما اسمش هتل بری تانیک است. دیشب حالت ما چندان خوب نبود با وجود این چون شهر را چراغان کرده بودند، محض اینکه اظهار التفاتی به مردم کرده باشیم بیرون آمدیم قدری در خیابان جلو منزل راه برویم، بیرون آمدیم، امین‌السلطان، عزیزالسلطان، جمعی از پیشخدمت‌ها همراه بودند، مردم بطوری ازدحام کرده بودند که راه نبود، پلیس جلو افتاده بود و از اطراف راه باز می‌کردند، مردم به یکدیگر زور می آوردند مثل اینکه فیلی یا زرافه در اینجاست.

۲۴. اصل: اُرانژ ۲۵. اصل: هوتل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دکان‌های خیلی خوب دیدیم به چند دکان وارد شدیم، خرید های خوب کردیم، رسیدیم به جای بزرگی، عمارت بزرگی بود، چراغ‌های زیاد داشت، گفتند اینجا کازینو است (Casino) [۲۵۶] ما نمی‌دانستیم کازینو چیست، خواستیم ببینیم خسته هم شده بودیم، بلکه آنجا راحتی بکنیم، داخل شدیم، در پائین حاهای بزرگ بود قهوه‌خانه، آن جا همه چیز گذاشته بودند و حاضر می‌کردند، راه پله بسیار عالی خوبی بود، از آنجا بالا رفتیم، اطاق‌ها و تالار های بزرگ مزیّن دیدیم، در همه چهل چراغ، گاز و الکتریسیطه، بالکن خوبی داشت، در بالکن قدری راحت کردیم، دیگر یک اطاق بزرگی بود، میزی در میان آن بود، قریب چهل نفر زن و مرد نشسته بودند دور آن، پرسیدیم چه می‌کنند گفتند یعنی رئیس دستگاه گفت اینجا با کارا بازی می‌کنند و رولت.[۲۶] وارد این اطاق که شدیم مردم می‌خواستند برخیزند و بروند ما گفتیم بنشینند مشغول باشند مامی‌خواهیم تماشا کنیم، مشغول شدند، یک کسی آنجا نشسته بود گویا خلیفه‌بازی بود ورق گنجفه می‌کشید، مهره‌های عاجی پهن قرمز و سفید و زرد بود گویا عوض پول حساب می‌کردند یعنی حساب پول را نگاه می‌داشتند، ندانستیم چطور بازی می‌کردند، مرد ک خلیفه که آنجا بود یک قبضه ریش داشت گنده و فرنگی غریبی بود، چوب درازی در دست داشت، سرآن پهن و کج بود، پول‌ها را با آن می‌کشید پیش، زن‌ها و مردها بعضی بازی می‌کردند، بعضی زن‌ها کاغذی در دست داشتند سیاهه می‌کردند، صرافی آنجا بود، همه را تماشا می‌کردیم، تالارهای دیگر بود، خیلی عالی، مثل عمارت سلطنتی، یک پادشاه می‌تواند اینجا منزل کند، یک تالار بود که آنجا کنسرت[۲۷] می‌دهند، بال می‌دهند، اطاق دیگر همه جور اسباب‌بازی گذاشته بودند، تخته نرد و شطرنج و همه چیز در روی میزها اسباب بازی رولت تماشا داشت، یک قطار راه آهن ساخته‌اند در روی صفحه و اسبابی دارد که دور می‌زند و می‌چرخد، دو طرف آن میز گذاشته‌اند، در روی میزها اسامی ده پانزده شهر از شهرهای فرنگستان نوشته‌اند، دور صفحه قطار راه آهن هم همین اسامی را نوشته‌اند، اشخاصی که بازی می‌کنند هر یک شهری را اختیار می‌کنند و پول روی اسم آن شهر که در روی میز نوشته شده می‌گذارند، مثلاً من ده تومان روی پاریس می‌گذارم، دیگری روی لندن، دیگری روی آمستردام بعد قطار راه آهن را با اسباب حرکت می‌دهند، تند می‌چرخد، خیلی تماشا دارد، بعد هر

۲۶. اصل: رولط

۲۷. اصل: کنسرط

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جا لکموتیو[۲۸] ایستاد اسم هر شهر که باشد در هر شهر که ایستاد حریفی که روی آن شهر پول گذاشته می برد. اطاق دیگر هست در آنجا میز و صندلی هست خیلی مزیّن، تمام روزنامه‌ها به هر زبان در آنجا هست که مردم آنجا می‌روند و می‌خوانند، حقیقتاً راحتگاه غریبی است، همه چیز در اینجا هست، خیلی منظم مرتب و خوب، اول ما به خیال اینکه این عمارت عالی را تماشا کنیم و زیاد خسته شده بودیم عرق کرده بودیم شاید قدری راحت بشویم و از جمعیت که ما را احاطه کرده‌اند خلاص بشویم، وارد شدیم معلوم شد اینجا کازینو است، چون دیدن و دانستن همه چیز خوب است، عجب اتفاقی بود که بر حسب اتفاق اینجا را دیدیم طرز قمار فرنگی‌ها را تماشا کردیم. اما اطاق بازی اینجا را نمی‌توان قمارخانه گفت، مردمان معقول آنجا بودند، بی‌صدا، آرام، مؤدب دور میز نشسته بودند، آدم تصور می‌کرد برای مشورت نشسته‌اند، اغلب متشخصین و معتبرین که برای معالجه اینجاها می‌آیند شب‌ها خودشان را اینجا مشغول می‌کنند، روزنامه می‌خوانند، بال می‌روند، کنسرت می‌روند، تفنن بازی می‌کنند، این طور اتفاقاً دیدن اینجا بد نبود، تماشائی کردیم، تازگی داشت، گفتند دستگاه بازی در موناکو (Monaco) هست خیلی از این‌ها بزرگ‌تر که مخصوص بازی است و برد و باخت زیاد در آن جا می‌شود. از کازینو رفتیم به هتل دورانژ که متصل به کازینو است، دفعه سابق که اسپا آمدیم آنجا منزل داشتیم [۲۵۷] در آنجا تب و لرز کردیم، اطاقی که ما آن سفر منزل داشتیم مخبرالدوله منزل کرده است، مخبرالدوله را دیدیم صورتش برق می‌زد پرسیدیم چیست گفت در طهران ناخوشی ورمی در صورت داشتم، حکیم روغنی داده است مالیده‌ام. باز همان طور پیاده آمدیم منزل، جمعیت هم ما را دنبال کرده بودند، درمنزل اسباب‌هائی را که امین‌السلطان و قهوه‌چی باشی خریده بودند آوردند شبانه تماشا کردیم، خیلی کسل بودیم، خوابیدیم، جای خواب اینجا خوب است، صدا ندا آنجا نمی‌رسد، بی‌صدا و راحت است، اما شب را بد خوابیدیم، بدن کز کز می‌کرد، کمر درد می‌کرد، دهن تلخ بود و زبان بار داشت، نزدیک صبح عرقی کردیم، حالت ما بهتر شد، معلوم شد تب جزئی کرده‌ایم، این نوبه شانزده ساله است، آن دفعه در همین جا و حالا هم بعد از شانزده سال در این شهر تب کردیم، اما الحمدلله این دفعه خیلی خفیف و مختصر بود، الحمدلله نقلی نبود، طولوزان و فخرالاطباء آمدند گنه‌گنه خوردیم و حالا حالت ما بهتر است. در طهران سیاههٔ سفر را که می‌نوشتیم اسم این شهر را که نوشتیم

۲۸. اصل: لکموتیف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دانستیم و همان وقت گفتیم در اسپا تب خواهیم کرد ، الحمدلله به سهولت گذشت. شب در مراجعت به منزل بنائی در سر راه بود موسوم به بنای پطرکبیر که در آنجا چاه آب معدنی است، مردم آنجا آب می‌خورند ، رفتیم تماشا کنیم بنای بزرگ است، جای بزرگی در آنجا هست گرد است، طاق مرتفع بزرگ دارد ، چراغ زیاد ، دختر خوشگلی آنجا ایستاده به مردم آب می‌دهد ، یک استکان به ما داد ، آب بی‌مزه بدی بود ، اینکه اینجا به اسم پطر کبیر است نمیدانم پطرکبیر این چاه را پیدا کرده یا آمده در اینجا معالجه شده است از این جهة به اسم او موسوم است، تفصیل این فقره را هر چه معلوم کردیم خواهیم نوشت، مجسمه نیم تنه هم از پطرکبیر در میان همین بنا دیده شد . مهماندارهای ما در بلجیک یکی موسیودله است (Dolez) که سمت وزیر مختاری دارد ، در اوایل دولت سلطان عبدالحمید سلطان حالیه عثمانی در اسلامبول بود ، چندی هم در پطر بورغ مأموریت داشته، وزیر مختار بود ، یکی دیگر جنرال بدو (Baudoux) جنرال معتبری است.

جهة تسمیه بنائی که در آنجا چاه معدنی است به اسم پطرکبیر این است که پطرکبیر در سال ۱۷۱۷ مسیحی به جهة معالجه اینجا آمده و از آب اینجا فایده برده، پرنس و پرنسس دورانژ در اینجا بنائی کرده به اسم او موسوم کرده‌اند ، ولی بنای حالیه آن بنا نیست، بعد بنا را بزرگ کرده‌اند .

شهر اسپا شش هزار و پانصدنفر جمعیت دارد ولی در سال قریب دوازده هزار نفر برای معالجه و گردش اینجا می آیند ، اغلب شهر هتل و عمارت‌های اجاره‌ایست و دکان‌های مزیّن، اسباب‌های قطعه به جهة فروش.

پنجشنبه بیست و هفتم شهر شوال:

امروز صبح از خواب برخاستیم، خیلی کسل بودیم، هوای فرنگستان بد است، رطوبتی دارد و اغلب ابر است بخصوص اسپا که هواش شبیه به کلاردشت و کجور است، خیلی خفه است، شخص دلتنگ می‌شود ، دیشب سرما سرما در بدن ما شد ، تب جزئی کردیم، نزدیک صبح عرق آمد ، تب قطع شد ، کسالتی باقی است، دهن خشک است و زبان بار دارد ، حکیم باشی [۲۵۸] طولوزان آمد ، حب گنه گنه داد خوردیم، آقادائی آش پخته بود ، معلوم نبود چه آش است و چه چیز است، آب روانی بود ، حکم پیاز داشت قدری از آن و کباب جوجه خوردیم، میوه و چیز دیگر و ترشی نخوردیم، پرهیز کردیم.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بعد از نهار یک زنی بود ، یک پسر کوچکی از اهل و رشاب، گفتند پیانو خوب می‌زند و برای امپراطور پیانو زده است، در اکسپوزیسیون پاریس بوده است، به حضور ما آمد ، پسر کوچکی بود ، قریب هفت سال داشت، خیلی بدذات و زرنگ اما خیلی قشنگ و ملوس پیانو زد ، چیز غریبی بود ، همه هوش و حواس او پیش پیانو بود مادرش می‌گفت واله پیانو است در پیانو را گاهی می‌بندیم نتواند بزند قدری آسوده باشد تا وقت خوابیدن متصل می‌زند ، چند مدال داشت ما هم یک مدال به او دادیم خیلی خوشحال شد و اجازه خواست که خود را پیانوزن ما بنامد اجازه دادیم، اسم مادرش لااورا کوچالسکی بود (Laoura Kouzalski) اسم خودش را اول کوچالسکی بود (Raoul Kouzalski)، دو کالسکه حاضر کرده بودند برویم گردش، ابوالحسن‌خان و میرزامحمد خان پیش ما بودند ، آقادائی، میرزا رضاخان و مهدی‌خان از عقب می آمدند رفتیم برای پارک میر بیر (Meyer beer)، راندیم، راه سر بالا بود ، کالسکه گاهی یواش گاهی تند می‌رفت، قدری که از شهر دور شدیم کم کم عمارت‌های کوچک کوچک، ویلاهای ییلاقی تک‌تک پیدا شد ، بسیار قشنگ همه باغچه و گل کاری‌های خوب دارند ، در یکی از ویلاها پیاده شدیم، داخل شدیم، سرایدار پیر کثیفی داشت و زن پیر کثیفی اطاق‌ها را به ما نشان دادند ، صاحب‌خانه اینجا نبود ، به زنکه پیر گفتیم اگر شوهر تو زن بگیرد یا جنده‌بازی بکند تو چه می‌کنی گفت پدرش را در می آورم، سرش را می‌شکنم، از مرد که پرسیدیم راست بگو تو جنده‌بازی نکرد [ه ا] ی گفت خیر می‌کنم حالا هم می‌کنم، به زنکه گفتیم اقرار کرد سر او را بشکن گفت شوخی می‌کند ، خلاصه نزدیک بود میان آن‌ها دعوا بیندازیم با مزه بود ، یک امپریال به آن‌ها دادیم، دوباره سوار کالسکه شدیم راندیم رو به بالا به جائی رسیدیم که آب معدنی آنجا هست، جای خوبی ساخته‌اند ، قهوه‌خانه و رستوران[۲۹] دارد ، شراب و قهوه و سایر چیزها به مردم می‌دهند ، آب را از چاه می‌کشند ، سر هر چاه دختر جوانی است که او آب به مردم می‌دهد ، پیاده شدیم ببینیم آب چطور است، استکانی آب آوردند اولاً متعفن بود ، ثانیاً بدمزه که هیچ نمی‌شود خورد ، فرنگی‌ها می آیند از این آب می‌خورند ، آن دور چاه میز و صندلی و گل زیاد گذاشته مثل اینکه حوض کوثر است که مردم بیایند این آب متعفن را بخورند چند نفر هم مرد و زن بودند ، قدری گردش کردیم، دوباره سوارشده راندیم، راه سرازیر و سر بالا بود با چشم‌انداز در جنگل، خیلی باصفا و خلوت است، هیچ کس نیست، گاهی یک کالسکه

۲۹. اصل: رسطوران

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پیدا می‌شود زن و مرد در آن نشسته‌اند گردش می‌کنند، سرازیر که شدیم مخبر الدوله را دیدیم با مهماندار و یکی دو نفر فرنگی در کالسکه می‌رفتند به آنجا که ما دیده بودیم، باز به چاه آب معدنی رسیدیم، همان طور بود، همان اوضاع که دیده بودیم، دختری در سر چاه، اینجا نایستادیم رد شدیم، به دالان سبز خوبی رسیدیم دو طرف درخت و روی آن سبز پیاده شدیم، هیچکس نبود، در روی نیم تخت [۲۵۹] قدری نشستیم، آخر این دالان پارک خوبی بود در مقابل عمارتی رفتیم آنجا یک نفر پیدا شد، معلوم شد سرایدار و ناظر صاحب‌خانه است، از او پرسیدیم خانه از کی است گفت از موسیو Simonis سیمونیس، خود موسیو سیمونیس سناتور[۳۰] است و خانه در شهر ورویه (Veruier) دارد و آنجا چند کارخانه ماهوت بافی معروف متعلق به او است و این خانه را به یک نفر ایطالیائی برای چهار پنج ماهه به پانصد تومان اجاره داده و ایطالیائی چند روز دیگر خواهد آمد. اسم ناظر ژرمان بود (German) بعد آن شخص فرنگی ناظر در پارک را باز کرد، کالسکه های ما از میان پارک گذشت و از آن طرف رفتیم، اسم این عمارتی که دیدیم نیووزه است (Niveuze). راندیم خیلی راه رفتیم، از جنگل ها و ییلاق‌ها[۳۱] و چشم‌اندازهای باصفا گذشتیم، رسیدیم به ییلاق وسیع خوبی، پارک و باغچه بزرگ بسیار باصفا داشت و عمارت خوبی، پیاده شده داخل شدیم، صاحب خانه حاضر بود اما زن او بسیار بدگل بود، حقیقتاً اگر زن او هم خوشگل بود ما به او حسادت می‌بردیم، به طرزی ییلاق او عالی باصفا ووضع زندگانی او راحت بود که جای حسادت داشت، داخل شدیم، ما را گردش دادند، در اطاقی نشستیم، شامپین آوردند، یک گیلاس آوردند خوردیم، سیگارتی کشیدیم، در این بین عزیز السلطان و من تبع او پیدا شدند، پرسیدیم کجا بودید گفت گردش می‌کردیم اینجا کالسکه شاه را دیدیم داخل شدیم، از اینجا عزیز السلطان هم به ما ملحق شد، راندیم رو به منزل در باغچه این عمارت ییلاقی زیاد گردش کردیم، کالسکه‌های ما را باز از میان پارک آوردند به سر راه دیگر انداختند، یکسر راندیم به منزل.

قبل از رفتن به گردش حاجی محمد رحیم برادر حاجی محمدحسن از [طرف] صاحب کارخانه‌های لیژ(Liege) آمده بودند نمونه تفنگ آورده بودند، تفنگ رپطیسیون (Repetition)، خیلی خوب تفنگهائی[۳۲] بودند، پسندیدیم، گفتیم برای دولت

۳۰. اصل: سناطور
۳۱. اصل: ییلاق‌های
۳۲. اصل: تفنگها

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

ایران بسازند ، امروز زیاد کسل بودیم، به واسطه کسالت خوش نگذشت والا می‌بایستی خیلی جاها پیاده می‌شدیم، جاهای خوب بود ، گردش می‌کردیم، صدای ما هنوز گرفته است به علاوه پوست دست‌های ما می‌رود و اذیت می‌کند ، عزیزالسلطان متصل می‌رود پائین خرید می‌کند می‌آید بالا، متصل پول می‌گیرد و هی خرید می‌کند . قدری درمنزل راحت کردیم و نماز خواندیم، دلتنگ شدیم باز گفتیم کالسکه آوردند برویم گردش، ناصرالملک و صدیق‌السلطنه در کالسکه ما نشستند ، میرزا محمدخان و احمد خان از عقب می‌آمدند ، در کنار شهر عزیزالسلطان را با من تبع در کالسکه دیدیم و گذشتیم و سرازیر راندیم، قدری که رفتیم دیدیم عزیزالسلطان هم برگشته پشت سر می‌آید ، از خیابان موسوم به Marteaux رفتیم و پیچیدیم [۲۶۰] از تپه بالا رفتیم، جنگل و چشم انداز داشت، راه سر بالا و سرازیر پیچ‌پیچ دوباره سرازیر شدیم، زیاد نماندیم زود برگشتیم به منزل.

روز جمعه ۲۸ شوال:

صبح از خواب برخاستم، احوالم خوب نبود ، کسل بودم، زبانم بار داشت، پیچش داشتم، مثل آدم‌های منگ و گیج بودم، تخم‌های چشمم درد می‌کرد ، تب نداشتم اما نبضم تند می‌زد و بیخود عرق می‌کردم، روی هم رفته خیلی بدحال بودم، بااین حالت باید برویم به کارخانه، امروز به کارخانه سرنگ که در شهر لی‌یژ واقع است، این کارخانه‌ایست که حاجی محمدحسن و حاجی محمدرحیم اسباب آهن آلات و ماشین و راه آهن و این‌ها که برای ایران و مازندران لازم دارند از این کارخانه می‌خرند و معامله با این‌ها دارند و رفتن به این کارخانه به اصرار حاجی‌ها و پادشاه بلژیک و اهالی بلژیک تماماً است که همه می‌گویند باید به این کارخانه برویم، خود پادشاه هم می‌آید و باید در سوسیته همان کارخانه که عمارتی است پهلوی کارخانه با پادشاه بلژیک و رئیس کارخانه و همراهان خودمان و پادشاه نهار رسمی بخوریم، دو سه روز هم هست که رفتن به آنجا را خبر کرده‌ایم، عذر نمی‌توان خواست. با هر حالتی که هستیم باید برویم، با این حالت کسالت رخت پوشیده در ساعت هشت بعد از نصف شب سوار شده رفتیم به گار راه آهن، به ترن نشسته راندیم برای شهر لی‌یژ اشخاصی که همراه بودند ، از این قرارند : امین‌السلطان، عزیزالسلطان، مجدالدوله، امین‌خلوت، میرزامحمدخان، میرزا عبدالله‌خان، نظرآقا ، ابوالحسن‌خان، احمدخان، اکبرخان، آقادائی، ناصرالملک، میرزا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رضاخان، حاجی محمد حسن، امین همایون، آقا عبدالله بودند، راندیم از همان راهی که آن روز آمده بودیم از هفت هشت سوراخ گذشتیم رسیدیم به گار لی‌یژ، جمعیت زیادی در گار جمع شده بود، پادشاه بلژیک هم با وزرای خودش از قبیل وزیر جنگ، وزیر خارجه، وزیر دربار، وزیر مالیه، در گار ایستاده بودند، راه ایستاد پیاده شدیم، با پادشاه دست دادیم و تعارف کردیم و معانقه شد، پادشاه خیلی از ملاقات ما اظهار مسرت کرد و بعد آمدیم دوباره به همان راه آهن و قدری به راه آهن رفتیم، بعد رایل راه تنگ شد که این ترن‌ها نمی‌رفت و آن راه مخصوص کالسکه‌های کوچک بخاراست که به کارخانجات می‌رود و همه جا گردش می‌کند، آنجا از راه پیاده شده واگن بزرگ را بردند، بعد از کالسکه‌های کوچک بخاری آوردند، شکل این کالسکه‌ها مثل تران وای است ولی عوض اسب لکوموتیو[۳۳] بخاری دارد که با بخار حرکت می‌کند، من و پادشاه، امین السلطان، نظرآقا رفتیم توی یک کالسکه، آدم‌ها و همراهان هم داخل کالسکه دیگر شدند و راندیم، اول رسیدیم به عمارت بزرگ، باید در اینجا نهار بخوریم، از جلو عمارت گذشته و کالسکه‌ها پس و پیش رفته و راندیم برای کارخانجات شهر سرنگ، رسیدیم به سرنگ، شهری است که تمام عملجات این کارخانجات در این شهر سکنا دارند [۲۶۱] و تمام این شهر بواسطه دود ذوغال سیاه است و زیر این شهر سرنگ تمام معدن ذوغال سنگ است که ذوغال تمام این کارخانجات را از زیر همین شهر بیرون می‌آورند و رئیس کارخانه می‌گفت که حساب کردیم تا هشتاد سال دیگر هم که در این کارخانجات کار کنیم ذوغال این کارخانجات را خود این شهر می‌دهد، سنگ آهن هم در زیر این شهر و معادن این شهر هست که آب می‌کنند و کار می‌کنند، از اسپانیُل هم سنگ آهن همان طور که از معدن بیرون می‌آورند می‌خرند و همان سنگ را می‌آورند، در این کارخانجات آب می‌کنند هم خود شهر سنگ آهن دارد و هم از خارج می‌آورند، خلاصه درب کارخانه پیاده شدیم و یک مدت طولانی با پادشاه و همراهان در این کارخانه‌ها گردش کردیم، بعداً بیرون آمده سوار همین تران وای‌های بخاری شدیم و رفتیم به کارخانه دیگر، باز مدتی توی آن کارخانه گردیدیم. این کارخانه‌ها دو جا، پنج جا توی هم دیگر است که باید تمام را گردش کنیم، از اینجا هم باز سوارشده رفتیم کارخانه دیگر، بعضی جاها هم طوری است که این راه تران وای بخاری از توی کارخانجات می‌گذشت که توی کالسکه بودیم چرخ و اسباب ها را تماشا می‌کردیم،

۳۳. اصل: لکمتیف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بالاخره مدتی مدید با همین تران وای‌های بخاری و پیاده توی این کارخانجات گردیدیم و خسته شدیم، این کارخانجات نه هزار و پانصد عمله دارد، هشت هزار نفر از این عملجات روی زمین توی این کارخانجات کار می‌کنند، هزار و پانصد نفر در زیر زمین در معادن ذوغال سنگ کار می‌کنند و آنجا در زیر زمین دستگاهی دارند، مثلاً به قدر یکصد و پنجاه اسب برده‌اند در آن زیر کار می‌کنند که این اسب‌ها ده سال پانزده سال آن زیر هستند و رنگ آسمان را نمی‌بینند، عراده دارند، آن زیر که این اسب‌ها را به آن عراده‌ها می‌بندند از این سوراخ به آن سوراخ از این رگ به آن رگ می‌برند کار می‌کنند، اغلب اسب‌ها هم بواسطه ندیدن هوای روشن کور هستند، خلاصه بعد از اینکه تمام کارخانه‌ها را گردش کرده خسته شدیم، رئیس کارخانه گفت برویم بالای این بلندی که چشم‌انداز خوبی است و تمام شهر و کارخانجات پیدااست، با پادشاه و همراهان سر بالا که راه آهن سر بالا می‌رفت راندیم، پیچ‌پیچ راه رفت بالا رسیدیم به بلندی که چشم‌انداز بسیار متعفن کثیفی بود، چیزی که دیده می‌شد میل‌های کارخانجات بود مثل جنگل که دود از سر آن‌ها بالا می‌رفت و هوا هم از شدت دود و ذوغال گرفته بود، در این بلندی هم از بس که ذوغال سوخته ریخته بودند متعفن شده بود نمی‌شد آن جا ماند، گفتم زودتر برویم پائین، برگشته با راه آهن بنا کردیم به سرازیر آمدن، قدری که سرازیر آمدیم رسیدیم به کارخانه[۳۴] ئیکه بعضی ماشین‌ها و چاه‌هاست که از آن چاه‌ها عملجات می‌روند پائین و در آن زیر کار می‌کنند و از ماشین دیگر هم آب آن چاه‌ها که زیاد می‌شود می‌کشند. داخل کارخانه شدیم عمارتی است، چاه‌ها هم در زیر سقف واقع است، آمدیم سر چاه‌ها، دو چاه است پهلوی هم که ششصد ذرع گودی آنها است، چاه‌های منظمی است، دور چاه‌ها [۲۶۲] دست‌اندازهای آهنی گذارده‌اند که کسی در این چاه‌ها نیفتد، عجب در این بود که رئیس کارخانه مرا تکلیف کرد که از این چاه بروید پائین و آن زیر را تماشا کنید. همین یکی باقی بود که برویم آن زیر، از بس حرف بی معنی بود هیچ جواب ندادم، چند نفر از عملجات حاضر شده بودند که بروند پائین از یک چاه می‌روند و از چاه دیگر عملجات دیگر که آن زیر هستند بالا می‌آیند، عملجات آمدند هر کدام یک چراغی که مخصوص این کار است دستشان بود، این چراغ‌ها شیشه‌های نازک و بعضی چیزهای تور[۳۵] مانند دارند که هوا داخل فانوس‌ها شده چراغ روشن است خاموش هم نمی‌شود با چراغ‌ها نشستند جای

۳۴. اصل: کارخانه ئیکه که ۳۵. اصل: طور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خودشان و رفتند پائین، این طناب‌ها با چرخ می‌رود به قدر نیم ساعت طول کشید که این طناب‌ها حرکت می‌کرد واین عملجات می‌رفتند پائین، از آن جا عملجات دیگر بیرون آمدند ، مجدالدوله هم اصرار داشت که با این‌ها برود پائین توی چاه، اگر می‌رفت که حکماً می‌مرد نگذاشتم برود ، خلاصه از گردش آنجا فارغ شده آمدیم، سوار کالسکه‌های بخار شده آمدیم برای عمارت که نهار باید بخوریم، جمعیت زیادی از مرد و زن جمع شده بودند ، خوشحال بودند ، این عمارت پارک خوبی دارد که تمام گل و چمن و سبز است اما افسوس که دور تا دور این ذوغال است و دود است و گرد ذوغال. اگر آدم بخواهد روی آن چمن‌ها بنشیند تمامش ذوغالی می‌شود ، به قدر یک دقیقه من رفتم توی چمن‌ها گردش کنم یک سنگی به شکل قارچ از توی چمن‌ها بیرون آمده بود که خیلی خوب درست کرده بودند اما صندلی بود ، همینکه رفتم روی آن سنگ بنشینم با دستکش زدم که روی سنگ را پاک کنم تمام دستکشم سیاه شد ، خلاصه داخل عمارت شده رفتیم بالاخانه. پادشاه ما را برد در اطاقی که راحت کنیم، خودش هم رفت اطاق دیگر گفت برای نهار شما راخبر می‌کنم قدری توی اطاق نشستم اما چه حالتی، کسل و خسته، بی‌حال و عرق کرده، هیچ احوال نداشتم، عزیزالسلطان هم گرسنه‌اش شده بود نهار می‌خواست گفتیم نهار عزیزالسلطان را آوردند در اطاق دیگر شروع کردند به نهار خوردن و آمدند عقب ما که نهار حاضر است، از اطاق بیرون آمدیم، پادشاه هم از اطاق خودش بیرون آمد ، دست همدیگر را گرفته رفتیم اطاق نهار، اطاق بسیار بزرگی، میز بسیار عالی مفصل خوبی چیده بودند ، نهار بسیار خوبی دادند اما چه فایده که من احوالم خوب نبود ، در سر میز من وسط نشسته بودم دست راستم (مسیو ادلف گرای نر) رئیس کارخانه سرنگ نشسته بود ، آدم جوان خوش روی خوش سیمای شیکی است، پهلوی او نظر آقا ، پهلوی او امین خلوت نشسته بود ، دست چپ من پادشاه نشسته بود ، پهلوی او زن گرای نر نشسته بود و پهلوی او امین السلطان، بعد دیگران نشسته بودند ، زن گرای نر خیلی زن تلخی بود و بد گل، چشم‌های درآمده آبی داشت، سرخ و سفید بود اما بد گل، پادشاه خیلی با زن گرای‌نر صحبت و اظهار تلطّف می‌کرد ، مسئله زن و احترام به آن‌ها در فرنگستان چیز عجیبی است. مثلاً این زن یک زن صاحب کارخانه است مثل یک امپراطریس به این حرمت [۲۶۳] می گذاشتند ، احترام زن‌ها در فرنگستان چیز غریبی است، اسم این رئیس کارخانه گرای نر است، باز پادشاه بنای خنده را گذارد ، شراب زردی ریخت توی گیلاس و گفت ایرانی رنگ زرد را چه می‌گوید گفتم زرد ، هی تکرار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرد زرد را، بنا کرد به خندیدن همان طور قدقد مثل مرغ و سکسکه، توی دلش خندید و بنا کرد به بلند خندیدن، مثل فواره خنده بلندی کرد که اطاق پر شد، ما هم خنده به خنده او زدیم و خنده مفصلی شد، بسیار خوراک کم خوردم، بلکه هیچ نخوردم، قدری آب یخ خوردم، اما حالت نوبه الحمدلله نیامد، روز نوبه بود اما نیامد. حاجی محمد حسن و برادر حاجی محمدحسن هم در همان میز ما در صف نعال[۳۶] نشسته بودند و نهار می‌خوردند، خیلی خنده داشت که با آن کلاه و ریش و ترکیب در سر میز پادشاه ایران و بلژیک و با حضور وزرا بنشینند ونهار بخورند. خلاصه نهار تمام شد، آمدیم پائین، پنج پسر این رئیس کارخانه گرای‌نر داشت، از پانزده سال الی پنج سال، آورد معرفی کرد، بعد توی اطاق های پائین که متعلق به گرای نر و زنش است قدری راه رفتیم، صحبت کردیم، بعد از جلو بچه‌های یتیم این کارخانه که در مدرسه مخصوص تحصیل می‌کنند گذشتیم، به قدر یکصد نفر می‌شدند، یک دسته موزیکانچی از خود این عملجات هست که موزیک می‌زدند در کمال خوبی، یک دسته سرباز هم از همین عملجات دارند که لباس سربازی و تفنگ دارند، بعد وقت رفتن شد، با پادشاه دراین کالسکه های کوچک بخاری نشسته آمدیم به جائیکه ترن بزرگ بود، با پادشاه توی ترن بزرگ نشسته آمدیم به گار لی‌یژ، همان جا که پادشاه ایستاده بود، با پادشاه وداع کرده پادشاه رفت پائین، خودش با وزرا آنقدر ایستادند که ما از جلو پادشاه گذشتیم و پادشاه از نظر ما غایب شدند، مجدالدوله، میرزا عبداله و بعضی ها از دیروز به لی‌یژ آمده شروع به تفنگ خری کرده‌اند، عزیزالسلطان هم چند روز بود می‌گفت می‌خواهم بروم لی‌یژ تفنگ بخرم، بعد از نهار عزیزالسلطان را سپردیم به حاجی محمد رحیم، میرزا رضاخان که بروند در لی‌یژ تفنگ بخرند، مجدالدوله، امین خلوت، ابوالحسن خان، اکبر خان، احمدخان، میرزا محمدخان، آقا مردک و اجزای عزیزالسلطان تمام رفتند تفنگ بخرند، کسی که در مراجعت با ما بود امین السلطان، آقا دائی، میرزا عبداله، ناصرالملک بودند. تفصیل کارخانه از این قرار است: اصل کارخانه را شصت سال قبل از این بنا کرده‌اند یعنی در هزاروهشتصدوهجده (۱۸۱۸) مسیحی بنا شده، این کارخانه را شخص انگلیسی کوک ریل نام ساخته است (Coqerille) وبعد یک سوسیته یعنی جماعتی از اهالی خود

۳۶. صف نعال: کفش کن، پائین اطاق، آستانه، درگاه

بود که صدر نشینان بارگاه قبول نظر کنند به بیچارگان صف نعال

سعدی (لغت نامهٔ دهخدا)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اینجا و بلژیک پیدا شده از کوک ریل این کارخانه را خریده‌اند. این کارخانه از یک آدم نیست، مال یک جماعتی است و رئیس این جماعت مسیودلواماتیو (Mr Deloye Mothieux) است. عمارتی که نهار خوردیم در سنه ۱۱۵۹ [۲٦٤] هزار و هفتصد و پنجاه و نه که یکصد و سی سال پیش از این می‌شود این عمارت و باغ را کشیش‌ها ساخته بودند، مال آن‌ها بوده است، اسم آن کشیش این بوده است(Prince de liglis). پانزده میلیون[۳۷] فرانک سرمایه این جماعت است و در سالی چهل و پنج میلیون معامله می‌شود، و درصد پنج و نیم منفعت عاید آن جماعت می‌شود، خیلی کارخانه وسیع است که صد کیلومتر راه آهن در دور و وسط و توی این کارخانجات دارد بقدر شانزده فرسنگ پیچ در پیچ راه آهن اینجا است، اسباب و کارهائیکه می‌کنند اغلب آهن سازی و فولاد سازی است و روی سازی[۳۸] است، اغلب از دول بیگانه به این کارخانه فرمایش می‌دهند اینجا می‌سازند و به آنها می‌فروشند، مثل رایل برای رفتن راه آهن، لکوموتیو[۳۹] راه آهن، ماشین اسباب، چرخ بخار کشتی و اسباب چرخ‌های دیگر می‌سازند خیلی به سهولت برای حمل و نقل اسباب از این طرف به آن طرف و بالا بردن و پائین آوردن چیزهای غریب ساخته‌اند از آن جمله یک آهن بزرگی مثل دروازه حرکت می‌کرد و بالای این دروازه یک راه آهنی بود که اسباب‌های سنگین را این راه آهن که مثل دروازه است و حرکت می‌کند حرکت می‌دهد، این طرف و آن طرف می‌برند. بعضی اسباب‌ها از آهن مثل واگن‌های راه آهن ساخته‌اند که اسباب و ذوغال و اینها را می‌برد بالا می‌رود پائین، یک چکش بزرگی تو کارخانه داشت که برای نرم کردن روی آهن می‌خورد، چنان به آهن و فولاد می‌زد که آهن و فولاد را نرم می‌کرد و زمین کارخانه به لرزه می‌افتاد، اسم این چکش مارتوپیلن است Marteaux-Pilons چهار چرخ خیلی بزرگ عالی با ماشین‌های خیلی تند بود که اینها را برای باد دادن درست کرده‌اند که این چرخ‌ها دم می‌دهند به لوله‌های خیلی قطور بزرگ که از چنارهای خیلی قوی بزرگ‌تر است و از آن لوله‌ها دم می‌رود به کوره‌ئیکه آنجا آتش بشود و آتش آهن را آب می‌کند و آهن آب کرده از زیر کوره مثل آب جاری است و آتش از کوره مثل کوه بیرون می‌آید، این دم آتش را درست می‌کند و آتش آهن را آب می‌کند، رفتیم درب ماشین تماشا کردیم، خیلی چیز غریبی است، هرکس داخل این جا بشود مثل این است که داخل جهنم شده

۳۷. اصل: ملیان فرنك
۳۸. اصل: روح سازی
۳۹. اصل: لکمتیف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است، هیچ تفاوتی با جهنم ندارد، آسمان، در، دیوار، زمین، آدم، حیوان، پرنده، کبوتر و گنجشک تمام سیاه هستند، در این شهر تنفس نمی‌شود. بواسطه این ذوغال و دود سیاهی که هست[٤]، خلاصه رسیدیم به گار اسپا، رفتیم منزل، چون خیلی خسته بودم خوابیدم، بقدر یک ساعت خوابم بر[د]، طولوزان، فخرالاطباء آمدند یک دست اماله حاضر کردند و اماله را کردیم، باز کسل بودم چون دیشب اهالی شهر چراغان و آتش بازی خوبی کرده بودند ما نرفته بودیم امشب هم کرده‌اند، اگر امشب نمی‌رفتیم خیلی بد می‌شد، لهذا خواهی نخواهی هر طور بود ساعت هشت از ظهر گذشته لباس پوشیده [۲٦۵] با امین السلطان و مهماندارها رفتیم برای پارک ستور یعنی با غ هفت ساعتی، از کالسکه پیاده شده داخل با غ شدیم، در حقیقت وارد بهشت شدیم، در اینجا خیابانی است که معروف به خیابان هفت ساعتی است، چون این پارک در این خیابان است به این اسم موسوم است. اصل این محل یک دره‌ایست که عمارتها و هتل‌ها و قهوه‌خانه‌ها به این جانگاه می‌کند، روبروی ما خیلی نزدیک دو تپه بزرگ است که جنگل است، در این محل که ما بودیم درخت‌های بسیار بزرگ و یک کلاه‌فرنگی از چوب هم در این محل ساخته‌اند، محض اینکه در آنجا موزیک بزنند و بسیار مفصل و قشنگ ساخته‌اند، تمام این دره را چراغان بسیار مفصل قشنگ کرده بودند، به‌علاوه در وسط جنگل به فاصله اسم دولت‌ها را به خط فرانسه یا از گاز یا الکتریک ساخته بودند که به‌خوبی خوانده می‌شد و حقیقتاً از عجایب بود، مثلاً پرس را به این خط نوشته و درآورده بودند و همچنین سایر دول مثل آلمان، روس، اطریش. هوای امشب بی باد و بسیار خوب بود، یک خرده هم باد نمی‌آمد، در وسط این پارک محوطه از سیم ساخته بودند، تمام زن‌های خوشگل و بچه‌های قشنگ فرنگی و مردها به‌حالت اجتماع دور این سیم‌ها ایستاده بودند، برای ما هم صندلی گذاشته بودند، در وسط محوطه نوکرها امین‌السلطان، عزیزالسلطان بودند، یک میز بزرگ قشنگی در جلو ما گذاشته بودند که بعضی تنگ‌های بلور و استکان‌های یخ چیده بودند و صندلی دورش چیده و کسی هم نزدیک به میز نمی‌رفت و چیزی نمی‌خورد، این وضع و محل و این میز و حالت این جنگل و این چراغان به عینه مثل تعزیه حوض کوثر است که همه انتظار دارند که پیغمبر بیاید و این زن‌های خوشگل مثل حوریان بهشت ایستاده بودند، عالم دیگر به نظر می‌آمد، ماهم در اینجا هیچ ننشستیم، گاهی به سمت این سیم‌ها می‌رفتم و با زن‌ها و بچه‌ها صحبت می‌کردم و به آنها تعارف

٤. اصل: دود سیاهی‌کر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و محبت می‌کردم برای اینکه این آتش‌بازی و این چراغان را اهل شهر کرده‌اند و همه این شهر را چراغان کرده‌اند، آنها هم بزرگ و کوچک همه هورا می‌گفتند، چپه می‌زدند، به بچه‌هاشان یاد داده بودند، آنها هم چپه می‌زدند، هورا می‌گفتند، همه شاه سلامت می‌گفتند، به بچه‌ها دست می‌دادم، آتش‌بازی کردند، حقیقتاً بسیار آتش‌بازی قشنگ عالی مثل تهران، بلکه بهتر هم بود، از توی درخت‌های جنگل آتش‌بازی بیرون می‌آمد و خیلی بر جلوه این‌جا می‌افزود و بعد از آتش‌بازی قدری گشتم، به یک عمارت قشنگی که وصل به پارک است آمدم، در مرتبه زیر این عمارت بازی می‌کردند، قمارخانه است، اینجا بازی غریبی می‌کردند، آدمکی ساخته بودند باید آن آدمک را با گلوله بزنند برود به یک سوراخی بعد برگردد خودش، بعضی نمره‌ها در روی میز [۲۶۶] قرار داده بودند به نمره که شرط شده بود که می‌ایستاد، بردو باخت می‌شد، میز دیگر هم گلوله‌بازی بود، زن بسیار گنده [ای] ایستاده بود بازی می‌کرد، میرزا نظام هم چند گلوله زد، بعد برگشتیم آمدیم به منزل، بعد از مراجعت ما هوا بنای رعد و برق و باریدن گذاشت، شام خوردیم، خوابیدیم، در آنجا هم که بودم کسالت داشتم، عرق می‌کردم، خسته شده بودم.

روز شنبه ۲۹ شهر شوال:

امروز صبح که ازخواب برخاستیم بحمدالله احوالم بهتر بود و دیشب هم خوب خوابیده بودم، بعد از برخاستن یک دست اماله نموده و بعد نهار صرف شد، مجدالدوله و حاجی محمد رحیم به جهة خرید دوربین به شهر لی‌یژ رفتند ولی هنوز کسالت من باقی است و بالمره رفع نشده، نهار هم خیلی بی اشتها بودم، بلکه هیچ میل به غذا نداشتم، آقادائی آش آلوئی درست کرده بود همان آش راخوردم و به چیز دیگر میل نکردم که بخورم، بعدا از نهار کالسکه حاضر کردند سوار شدیم، آقا میرزا محمدخان، ادیب‌الملک، احمدخان، ابوالحسن خان، همراه بودند، به همان خیابان و گردش گاه پریروز رفتم و در آن پارکی که دالان سبز دارد و صاحبش هم نیست و باغ را به دیگری کرایه داده و بعد خواهند آمد منزل کنند، رفته و پیاده شدیم، قدری گردش کردیم، در این بین عزیز السلطان هم با همراهان خودش ما را پیدا کرده اینجا آمدند، قدری مانده گردش کردند و چون هوا منقلب بود و ابرهای سیاه در آسمان پیدا شده بود و احتمال بارندگی داشت به عزیز السلطان گفتم زودتر برود منزل که سلامت برسد و خودمان هم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به همین ملاحظه انقلاب هوا اینجا ماندیم، رفتم توی عمارت نشستم، آقا میرزا محمدخان و احمدخان را فرستادم در قهوه‌خانه‌ایکه نزدیک اینجا بود قدری نان و پنیر و مشروبات بیاورند بعد از چند دقیقه آمدند و یک ضعیفه که صاحب دکان و قهوه‌خانه است با قدری نان و پنیر و مشروبات که در سینی گذاشته بود آمد، خود این ضعیفه هم چندان بدگل نیست، در این بین هوا مغشوش شد و رعد و برق زیاد و باران بسیار شدیدی مثل سیل بنای باریدن گذاشت و من هم از این نان و پنیر و مشروبات با اشتها و میل خوردم و کم کم قوتی گرفتم و ضعفی که قبل از خوردن این غذا داشتم و عرق می‌کردم رفع شد و خیلی حالتم بهتر شد، ضعیفه هم دوباره به قهوه‌خانه رفت و چای آورد، به پیشخدمت‌ها گفتم چای را برده در گلخانه‌ایکه پشت این عمارت بود بروند بخورند، بعد از رفتن آنها من و ضعیفه تنها ماندیم، او ایستاده بود و من چیز می‌خوردم، اگر ضعف و کسالت این چند روز نبود و حالتی داشتم [۲۶۷] ممکن بود با او شوخی بکنم ولی ضعف و کسالت مانع بود و هیچ محل نگذاشتم، بعد از چند دقیقه رفت ظرف[۴۱] چای را برداشته به قهوه‌خانه رفت، ما هم باز قدری در این عمارت مکث کرده گردش نمودیم و منتظر بودیم که هوا قدری سالم شود و باران ساکت شده موقع رفتن حمام برسد، به آنجا برویم، قدری طول کشید، باران سبک‌تر شد ولی بالمره ساکت نشد، ناچار سر کالسکه را بسته محکم نمودیم و سوارشده یک راست به حمام آمدیم، درب حمام پیاده شدیم، حاجی حیدر و آقادائی حاضر بودند، وارد عمارت حمام شدیم، بسیار عمارت عالی است، حکیم باشی طولوزان را با سه نفر فرنگی دیگر که می‌گفت از اطبای اینجا هستند دیدم که به تماشای حمام‌ها و آب‌های معدنی اینجا آمده بودند ولی این سه نفر طبیب به نظرم ظاهراً چندان لایق نیامدند، خلاصه این حمام و وضع عمارت عالی این بنا که ملاحظه شد اینطور است که یک طالار بزرگی در جلو واقع است، تمام دیوارهای این طالار سنگ مرمر است که رگ‌های سیاه دارد و سقف آن تخته و چوب نقاشی بسیار عالی مزیّن است و دو دالان بلند عریض دو طرف طالار است که یک طرف حمام‌های مردانه و طرف دیگر حمام‌های زنانه است و اقلاً در هر دالانی صد حمام است و وضع هر یک حمام این است که اوطاقی است دارای یک حوض کشکولی که دیگ مسی است و در کنار او طاق گذارده‌اند، آب گرم و سرد بواسطهٔ لوله و پیچ‌های متعدد که هر وقت لازم شود باز می‌کنند وارد این دیگ مسی می‌شود و میز و صندلی و اسباب توالت خیلی خوب

۴۱. اصل: ظرف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در هر اطاقی با آینه و غیره حاضر است و به نظر این اطاق‌ها از یک طرف به کوه و جنگل و خیابان و کوچه‌های بسیار قشنگ خوبی است که در کمال طراوت و صفا است و از یک طرف دیگر به همین دالان بزرگ است و هر یک حمام متعلق به یک نفر است. بعد حاجی حیدر ما را به یک حمام مخصوص برد که در این عمارت گرم و حاضر کرده بود، این حمام قدری بزرگ‌تر و بهتر بود، زمین آن تخته مشبک بود. حاجی از من سر و کیسه مظبوطی کرد، هوای حمام گاهی گرم گاهی سرد هر طور بود شست‌وشوی کاملی شد، بیرون آمدیم، صاحب حمام ما را به سایر عمارت و حمام‌های اینجا برد که گردش کنیم، به دقت رفتیم تماشا کردیم، این حمام دونوع آب دارد یک آب معدنی دارد که به جهة امراض مردم خوب است و به جهة معالجه اینجا می آیند و چون معدن این آب نزدیک و متصل به این جا است خیلی مفید است و یکی دیگر آب خالص است که هر کس هر نوع حمام بخواهد حاضر است [۲۶۸] و یک نوع حمام دیگر دارد که حوض آن از تخته است و لجن آب گوگرد و آهن دارد که به جهة اشخاص مفاصلی ساخته‌اند، هر کس درد مفاصل داشته باشد می آورند در این حوض‌ها می‌خوابانند و کم کم زیر این لجن‌ها را گرم می‌کنند، بطوری که غلغل می‌کند، تا سی چهل دقیقه آنجا می‌ماند، خیلی مفید است و در این عمارت باز تفضیلات دیگر است که به دقت دیده شد و خیلی نقل دارد و به نظر من این عمارت و حمام‌ها باید به دویست هزار تومان ساخته شده باشد. بعد از ملاحظه و تماشای این جاها مراجعت به منزل کردیم، هنوز باران می آمد، در کالسکه سر بسته نشسته رانده وارد منزل شدیم. عزیزالسلطان بازی می‌کرد، قدری صحبت کردم و بعد به تیاطر اینجا رفتیم، مهماندارها هم حاضر بودند، سوار کالسکه شده رفتیم. این تیاتر[۴۲] در همین کازینه[۴۳] که قمارخانه است و چند شب پیش رفته بودم بود، وارد به گالری این عمارت شدیم، پرده‌های بسیار عالی خوب در این گالری است، از آنجا وارد طالاری شدیم، از آنجا به لژی که در روبروی سن برای ما معین کرده بودند رفتم، صندلی زیاد بود، مهماندارها و امین السلطان و بعضی آدم‌های ما نشسته، بعضی ایستاده بودند، این تیاطر کوچک‌تر از تیاطر طهران است اما قشنگ‌تر است، لژ های بالا سواست، یک ستون فاصلهٔ لژ است، در لژ نزدیک سن هم عزیز السلطان و آدمهایش نشسته بودند، قریب دویست نفر زن و مرد نشسته بودند، یک زن بزرگی تنومندی هم در لژ پائین نشسته بود، جقه الماس برلیانی هم در روی پستان زده بود و خودش را گرفته بود

۴۲. اصل: این طیاطر این تیاتر ۴۳. casino : (کازینو)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که من خوشگل هستم، خوشگلی که هم نداشت، چند زن دیگر هم این طرف آن طرف آن زن نشسته بودند، پرده‌ها بالا رفت، در تمام پرده‌ها به یک وضع بود و اسم این قسم تیاطر طابله ویوان است یعنی بازی مجسمه است، ده پانزده نفر از این زن‌های خوشگل در وسط سن بطور مجسمه در روی یک پله مصنوعی که در وسط سن گذاشته بودند از مرتبه اول تا آخر ایستاده، نشسته، خوابیده به ترتیب وا داشته بودند اما نمی‌توانستند پیش از دو دقیقه بی‌حرکت بمانند این بود که بعد از دو دقیقه پرده پائین می آمد بالا می‌رفت به وضع دیگر می‌ایستادند، ده پرده به همین قسم بالا رفت، در دوپرده هم رقص کردند، یک رقاص مو سیاه بسیار خوشگلی در میان آن‌ها می‌رقصید، این بازیگرها را هم از پایتخت بروکسل آورده‌اند، مخصوص خود اینجا نبودند، بعد برخاستم آمدم به طالار که قمار بازی می‌کردند، در آنجا بازی توردُمند می‌کردند، دایره بود که در وسط آن دایره سه قسم بازی بود، راه آهنی ساخته بودند، این راه آهن حرکت می‌کرد به آن شرط‌ها که بسته شده بود [۲۶۹]، هرجا می‌ایستاد آن‌ها بردو باخت می‌کردند و آن شرط‌ها این بود که در وسط دایره اسم شهرها و پایتخت‌های معتبر و رنگ زرد و قرمز و اعداد جفت و طاق معین شده بود، مثلاً یکی شرط می‌کرد که به خط قرمز می‌ایستد، مثلاً به خط زرد که می‌ایستاد او می‌باخت، میرزا نظام چند دستی بازی کرد باخت، یک پیرزنی هم آنجا بود هر چه بازی می‌کرد می‌باخت، دلم به او سوخت، آخر دیگر هیچ نداشت، چندان پیر هم نبود، لباس سیاهی پوشیده بود، فرنگی زیادی هم دور میز ایستاده بودند، تماشا کردیم، بعد به منزل آمدیم، شام خورده خوابیدم، اینجا خیلی نزدیک به سرحد آلمان است، از این جا یکساعت ونیم به آنجا راه است.

روز یکشنبه غره ذی قعده:

امروز باید برویم به آنورس، آنجا انشاالله به کشتی بنشینیم برای رفتن به انگلیس، از اسپای نحس امروز حرکت می‌کنیم، الحمدلله بسلامت صبح از خواب برخاستیم، باید نهار اینجا بخوریم، ساعت یک بعد از ظهر حرکت کنیم، جنجال غریبی است، بارها را می‌بندند می‌برند می‌روند می‌دهند، از فرنگی‌ها هم هر یک برای کاری به یک خیالی در توی دالان هتل جمع شده‌اند، بر شلوغی افزوده‌اند، رخت پوشیدیم، بعد از رخت پوشیدن ما شلوغ تر شد، عینک و دوربین خواسته بودیم، مجدالدوله و حاجی محمد حسن از لی‌یژ آورده‌اند ریخته‌اند توی اطاق، برادر حاجی محمدحسن، خودش، سایرین در این

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

اطاق کوچک اسباب‌ها را ریخته ما عینک‌ها را امتحان می‌کنیم، مرد که عینک فروش خودش توی اطاق آمده نمره عینک و رنگ آنها را می‌نویسد، در این بین مجدالدوله دوربین‌ها را برداشته می‌کشد به ما میدهد امتحان کنیم، ما هم به باغچه کوچک پشت هتل می‌اندازیم، هیچ نمی‌فهمیم، دور می‌اندازیم، یک مرد که دیگر تفنگ ورندل آورده می‌گوید دانه‌ای هجده فرانک می‌دهم و ما از ایران دانه‌ای هفت تومان و هشت تومان خریده بودیم، حالا نمی‌دانیم این چه تفنگ ورندل است صحیح و بی‌عیب هست یا خیر، مرد که متوقع است حالا، الان از او ده هزار، بیست هزار تفنگ بخریم، آخر او را جواب دادیم گفتیم بعد بیاورد ببینیم بفهمیم چطور است، آنوقت خیال خرید بکنیم، عزیز السلطان هم تفنگی آورد که این خوب تفنگی است بخرید از دست می‌رود، حاجی حیدر ریش می‌تراشد خودمان با قیچی می‌زنیم، در این وقت موسیو کرنل آمده، امین السلطان آمده است که موسیو کرنل دیرکتور کارخانه کوکریل با پسرهایش آمده تشکر کند، یک زنی آمده دختر کوچکی دارد، دسته گلی آورده گفتیم دختر را دسته گل را آورد، از او پرسیدیم مادر داری که یک مرتبه مادرش خود را به اطاق [۲۷۰] انداخت، یک رومیزی بزرگی در دستش، زود زود باز کرده توی اطاق کوچک پهن کرده که کار ژاپون است باید بخرید، چون بد چیزی نبود محض رعایت او گفتیم بخرند، همهٔ اینها در هم ریخته باید تصور کرد چه هنگامه، چه جنجال و چه شلوغی[۴۴] است. امروز صبح اماله کردیم حالت ما بهتر است، بعد از نهار انشاالله می‌رویم.

خلاصه یکساعت بعد از ظهر شد، وقت رفتن رسید، مهمان دارها آمدند، آمدیم پائین، سوار کالسکه شده رفتم به گار، توی واگن‌ها جابجا شدیم، همینکه می‌خواستیم حرکت کنیم که یک ترن راه از لی‌یژ رسید و روبروی واگن ما ایستاد که یک دفعه دیدم بقدر هزار نفر آدم از این واگن‌ها آمدند پائین و روبروی ما صف کشیدند، بقدر یک شهر جمعیت بود، آنها را تماشا کردیم و بعد ترن ما به سمت آنورس حرکت کرد، راندیم راندیم تا رسیدیم به شهر لوان، در گار آنجا پادشاه بلژیک حاضر بود، رفتم پائین با هم دست داده آمدیم توی ترن، پادشاه هم آمد پیش ما و راندیم، امین السلطان، ناصرالملک، صدیق السلطنه، پیش ما نشسته بودند، و می‌راندیم، ناصرالملک هم با پادشاه انگلیسی حرف می‌زد، چون یکساعت و نیم راه داریم تا برسیم به رودخانه اسکو سوار کشتی بشویم، حرف‌های متفرقه جور به جور مختلف پیدا کرده با پادشاه صحبت

۴۴. اصل: شلوقی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌کردیم، از هر قبیل صحبت و چرند و غیره حرف می‌زدیم، چیز غریبی که امروز از پادشاه دیدیم این بود که ناخن‌های شصت و سبابه را گرفته بود، ناخن سه انگشت دیگرش که پهلوی هم هستند دراز و بلند بود، معلوم می‌شود که پادشاه ساز چنگ که به فرنگی حرپ [45] می‌گویند می‌زند و این سه ناخنش به این جهت بلند است. سه چهار قلعه نظامی در اطراف دیدیم، از آنها گذشته از دروازه شهر آنورس داخل شهر شدیم و از کنار شهر راندیم تا رسیدیم به همان جائیکه آنروز از آنورس سوار کشتی شدیم، و تفصیل او رانوشته بودیم، آنجا پله گذارده بودند، پائین آمده با پادشاه داخل کشتی شدیم، دیگر جمعیت تماشاچی و متفرقه از این شهر و شهر های دیگر به اندازه [ای] بود که حساب نداشت و راه نبود، تمام قشون بلژیک هم از توپخانه و پیاده، سوار در کنار راه ایستاده بودند، اسم این کشتی ویکتورالبراست، ولُف وزیر مختار انگلیس که جلو ما آمده بود، صاحب منصب و همراهان خود را معرفی کرد و با همه دست دادیم، بعد با پادشاه بلژیک دست داده وداع کردیم، با وزیر خارجه و سایر وزرای بلژیک و حاکم شهر آنورس که با هم آشنا بودیم و مهماندارهای بلژیک خودمان و جنرال جلُی که سابق در آنورس دیده بودم تماماً دست داده وداع کرده تمام با پادشاه رفتند، ما هم به اطاق خودمان آمده لباس رسمی را عوض کرده رفتیم برای گردش بالای کشتی، این کشتی مخصوص سواری ملکه انگلیس است، دیگر کشتی از این بهتر و مقبول‌تر و خوب‌تر و تمیز تر نمی‌شود، مثل یک دستگاه ساعت بسیار اعلی چرخ و اسباب این کشتی ساخته شده است، یک پارچه الماس است، برای سواری و حرکت روی آب، در دنیا از این کشتی بهتر و راحت‌تر نمی‌شود، سه مرتبه اطاق ومنزل دارد [۲۷۱]، هر اطاق از اطاق دیگر بهتر، مبل و اسباب‌های ممتاز، تخت‌خواب، لوازم راحت و آسودگی از هرجهت در اطاق‌ها هست، بطوری تمیز و پاکیزه است که آدم نمی‌تواند تف کند یعنی جای تف نیست. همه همراهان اطاق‌های خوب دارند، عزیز السلطان اطاق بسیار عالی خوبی دارد و منزل کرده‌است، دو سالن بسیار خوب در عمارت زیر و مرتبه بالا دارد، حمام دارد، ملزومات، خوراکی، از میوه‌جات و چای و غیره همه چیز حاضر بود، از آن جمله شلیلی حاضر کرده بودند که در دنیا از این بهتر نمی‌شد، اول من تصور کردم هلو است بعد معلوم شد شلیل است، با وجودی که احوالم قدری خوب نبود حقیقت نتوانستم از شلیل‌ها بگذرم، پنج دانه بود خوردم، دیگر از نظم و پیشخدمت و عملجات و تعریف خود کشتی

45. Harp

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نمی‌توان نوشت از تعریف و توصیف خارج است. یک کشتی دیگر هم برای بعضی ملتزمین و بارهای زیادی حاضر کرده‌اند که در آنجا منزل کنند، اسم آن کشتی آزبُرن است، ابوالحسن خان، ادیب الملک، احمدخان، مهدی‌خان آجودان مخصوص، اکبر خان، فخرالاطبا، باشی آنجا هستند، باقی دیگر اینجا هستند، کشتی ما چراغ‌های الکتریسیته[۴۶] دستی دارد که خود او روشن و خاموش می‌کند، تمام چرخ‌ها واسباب کشتی طلاکاری است، تمام کشتی مفروش به قالی‌های خوب اعلی است، حاجی محمدحسن و حاجی محمد رحیم برادرش تا شهر لی‌یژ همراه ما بودند، آنجا پیاده شده رفتند به لی‌یژ چند روزی در لی‌یژ مانده از آنجا به پاریس خواهند آمد، نظر آقا هم از همان اسپا مرخص شد برود پاریس، مخارج در اسپا و این هتل و آن هتل روی هم رفته هزار و پانصد تومان شد. خلاصه روی هم رفته نیم ساعت کشتی توقف کرد و بعد به طرف انگلیس حرکت کرد، ساعت پنج از ظهر رفته به کشتی رسیدیم و ساعت پنج و نیم از ظهر رفته حرکت کردیم، درساعت هشت از ظهر رفته، شام بسیار خوبی که حقیقت لایق این کشتی و دولت انگلیس بود حاضر کرده خوردیم، بسیار شام عالی، غذا های خوب ممتاز داشت پیشخدمت‌های ملکه در کمال معقولیت ایستاده خدمت می‌کردند، شلیل و هلوی خوبی هم در سر شام بود، بعد از شام شلیل و هلو را به اطاق خودم آوردم، با وجودی که حالم خوب نبود جرئت کرده خوردم، حقیقت اینطور شلیل و هلو در هیچ جا نیست، هفت هشت دانه خوردم، یک ارمنی طهران که اسمش آوانس است وخیلی قداً و ترکیباً و رؤیتاً و همه چیزاً شبیه به ملکم خان اینجا دیدیم، این زبان انگلیسی خوب می‌داند، مدتی است از طهران آمده است در آنورس و انگلیس مشغول الماس تراشی است، حالا دولت انگلیس برای مترجمی ایرانی‌ها فرستاده‌اند که جا نشان بدهد و کار کند و مترجم باشد، خلاصه رختخواب انداخته خوابیدیم، نصف شب بیدارشدم، دیدیم کشتی لنگر انداخته ایستاده حرکت نمی‌کند، واهمه کردم که چرا کشتی ایستاده است [۲۷۲]، آقا میرزا محمدخان هم بیدار بود، مرا می‌مالید، گفتم برو یکی را پیدا کن سئوال بکن که چرا کشتی ایستاده است، میرزامحمدخان رفت و من تنها توی اطاق ماندم، مدتی طول کشید میرزامحمدخان آمد گفت کسی را پیدا نکردم گفتم دوباره برو، حتماً آوانس را پیدانما و تحقیق کن، دوباره رفت وباز مدتی طول کشید مراجعت کرد وگفت بله کشتی‌مقابل رودخانه تایمز[۴۷] رسیده ایستاده لنگر انداخته است، ما هم مطمئن شدیم

۴۶. اصل: الکتره سیته ۴۷. thams (اصل: طمس)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که جای امنی است خوابیدیم و راحت شدیم.

روز دوشنبه دویم ذی قعده:

ساعت هفت از نصف شب گذشته از خواب برخاستم، رخت پوشیدم، احوالم الحمدلله بهتر بود، خوب بودم، معلوم شد اینجا که کشتی لنگر انداخته مقابل رودخانه تایمز نیست اصل وسط دریاست، هیچ دخلی به مقابل رودخانه تایمز ندارد، از سه ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی حال اینجا لنگر انداخته است. از حالا تا دوساعت ونیم دیگر همین جا خواهد ماند، جهت اینکه اینجا لنگر انداخته این است که چون باید ولیعهد انگلیس در ساعت معین به استقبال ما بیاید و چند کشتی جنگی انگلیس برای تشریفات ما جلو آمده سلام نظامی داده شلیک توپ نمایند اگر شب می‌رسیدیم این تشریفات به عمل نمی آمد به این جهت لنگر انداخته، یک جهت عمده هم این است که اینجاها را مه خیلی می‌گیرد و اغلب در هوای مه دو کشتی به هم می‌خورد و کشتی‌های بزرگ و کوچک هم متصل در این دریا حرکت می‌کند، با بودن مه خیلی به علم و استادی باید حرکت کند و الااسباب خطر و حرکت خیلی مشکل است، یکی هم به این جهت لنگر انداخته‌اند. اما الحمدلله از تفضّل و التفات خداوند هوا در نهایت خوبی و آرامی و صاف و بی‌مه بود، هوای روشن خیلی خوبی است، دریا مثل حوض بی‌موج و تلاطم[۴۸] است و آرام و نرم است، خیلی شکر کردیم که از فضل خداوند هوا اینطور است، عزیزالسلطان هم صبح زود برخاسته رفته در بالا و عرشهٔ کشتی ماشاالله تمام کشتی را گردیده مشغول بازی است، الان هم آنجاست. خلاصه ماهم بعد از اصلاح و پوشیدن رخت برخاسته ابتدا از یک دالان باریکی بلندی گذشته رفتیم آن طرف کشتی که جای فرنگی‌ها و بعضی آدم‌های خودمان است، در حقیقت یک دستگاه دیگری است، یکی دو اطاق را تماشا کرده از پله‌ها بالا رفته رفتیم به عرشهٔ کشتی، در آن اطاق‌های عرشه که جای کاپیتان‌های کشتی است قدری نشسته با کاپیتان‌ها حرف زده صحبت کردیم و دوربین انداختیم و بعضی کشتی‌های بزرگ و کوچک که از دور و نزدیک پیدا بودند تماشا کردیم. مخبرالدوله را دیدیم که در بالای کشتی راه می‌رفت، توی اطاق نشسته بودم که یک دفعه دیدم اعتمادالسلطنه از پله‌های کشتی بالا می آید، چمان، خرامان، خرامان، دامن‌کشان، دامن‌کشان می‌خرامد و می آید، مدتی بود که بواسطه دردپا، و

۴۸. اصل: تلاتم

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

عرق‌النساء و ناخوشی که داشت او را ندیده بودم، ترکیب غریبی پیدا کرده بود، خیلی خنده داشت، تنه به آن گندگی لاغر شده، گوشت سفتی که در بدن داشت شل شده، ریش‌های سیاه و سفید مخلوط به هم [۲۷۳]، صورت سیاه ریزه، کله گنده، چشم‌ها گود رفته، دور چشم‌ها سیاه شده، آرواره‌های تو رفته، بینی گنده بزرگ، لباس چرک کثیفی پوشیده بود، خیلی وضع غریب مضحکی داشت، قدری با او صحبت کردیم، دماغش را بالا کشید و رفت. بعد از عرشه پائین آمده یک پله چرخی بود که می‌رفت به سر اسباب ماشین حرکت کشتی، از پله پائین رفته آمدیم سر چرخ‌ها، جای گرمی بود، تماشا کردیم، یک دستگاه ماشین هم برای روشنی چراغ‌های الکتریسیته برقی این کشتی آنجا بود دیدیم، تمام قوه چراغ‌های برق گشتی از این ماشین داده می‌شود و برای دانستن اندازه و حد قوه برقی یک آهن ربائی دارند، یک تکه آهن بزرگ که مثل یک گازانبر بود دست گرفتم، به فاصله دو وجب مانده به آن آهن‌ربا دو تکه آهن از دست من کشید و چسبید به ماشین طوری که با نهایت زور آهن از آهن‌ربا کنده نمی‌شد، خیلی آهن‌ربای غریبی بود، بعد بالا آمده قدری در سطحه[۴۹] کشتی گردش کرده آمدیم پائین، در اطاق سفره‌خانه چای خوردم، بعد آمدم اطاق خودم در ساعت نه ونیم از نصف شب گذشته که دوساعت و نیم به ظهر مانده باشد لنگر را کشیده به طرف انگلیس حرکت کردیم، وقتی که چای می‌خوردم حکیم طولوزان آمد پیش ما، دیدم اظهار کسالت می‌کند، می‌گفت گلویم درد گرفته زبانم ورم کرده، اینها همه از سیگاری است که می‌کشم و حالا دیگر سیگار را به کلی ترک می‌کنم و نمی‌کشم و متصل می‌گفت من چقدر آدم خری هستم، خیلی خریت کردم،خیلی خریت دارم، سه مرتبه از دست سیگار این طور شدم و گفتم ترک کنم نکردم و همینطور خریت نمودم، این دفعه دیگر حکماً نمی‌کشم، خلاصه خیلی می‌گفت خریت کردم.

طول و عرض این کشتی از این قرار است (یکصد و شصت قدم) طول دارد (هجده قدم) عرض این کشتی است، این کشتی چیزهای غریب و عجیب دارد، درحقیقت این کشتی عمارت بحری ملکه است، همینطور که در زمین عمارت دارد توی دریا هم یک دست عمارت دارد، همه چیز و همه جور اسباب و عملجات، حکیم دارد، نوکرها، آدم‌های متعدد دارد که همیشه در همین کشتی منزل دارند، صاحب منصب و امیرال این کشتی هم معتبرتر از دیگران هستند. خطر بزرگ و عمده‌ایکه در این دریای شمالی و

۴۹. اصل: سنحه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رودخانه‌های اینجاست این است که اینجاها را مه زیاد می‌گیرد و حرکت کشتی‌های کوچک و بزرگ در اینجا مثل بازار است، از بس که زیاد است و مه طوری می‌شود که چشم، چشم را نمی‌بیند واغلب دو کشتی به هم خورده غرق می‌شود [۲۷٤]، این فقره خیلی اسباب خطر است و برای این خطر تازه اختراعی در تمام کشتی‌ها کرده‌اند، در این کشتی هم هست، یک شیپوری است که بسیار صدای مهیب غریبی دارد، از صدای این یقین است که صوراسرافیل هم بطور تحقیق صحیح است، در موقع مه این شیپور را متصل می‌زنند که دو کشتی به هم نخورد، خواستیم صدای این شیپور را تماشا کنیم، ابتدا بخاری به لوله‌های شیپور داده بعد به قاعده‌ایکه دارند درلوله را باز کرده که یک صدای غریب عجیبی کرد که پرده گوش من پاره شد و فرار کردم، ولف[50] هم پهلوی من ایستاده بود، این شیپور را در وقت مه متصل می‌زنند و معلوم نیست که بیچاره‌ها چه حالت پیدا می‌کنند، الحمدلله تعالی که هیچ هوای مه نبود وما این صدا را نشنیدیم، یک چیز غریب هم این است که عملجات این کشتی با کشتی‌های دیگر با دست ودو بیدق متصل با هم بطور تلگراف که مرس می‌زنند حرف‌های مفصل طولانی بطور خوب می‌زنند که همه چیز معلوم می‌شود. دست خودشان [را] از این طرف از آن طرف بطورهای غریب تکان می‌دهند، مثلاً با کشتی آزبُرن که اکبرخان و اینها نشسته بودند از کشتی ما حرف می‌زدند، تفصیل این کشتی زیاد است اگر بخواهیم بنویسیم مفصل می‌شود، خلاصه همینطور می‌راندیم گاهی در بالا وپائین بودیم نهار می‌خوردیم، کشتی‌های بزرگ و کوچک بخاری و بادبانی در اطراف این کشتی از دور و نزدیک خیلی بودند آنها راتماشا کردیم، کشتی هم خوب می‌رفت، دریا هم در نهایت آرامی و ملایمت بوده خود کاپیتان هم اقرار داشت، می‌گفت سی سال است دریا را به این آرامی و خوبی و ملایمی ندیده‌ایم، همینطور که می‌رفتیم رسیدیم به وسط دریا، خیلی ترسیدم، آنجا دو کشتی بزرگ در دست راست وچپ کشتی یکی دو سال پیش و یکی سه سال پیش غرق شده‌اند، سوای دکل‌های آن و ریسمان‌ها چیزی پیدا نبود، خیلی کشتی‌های بزرگ بوده‌اند که غرق شده‌اند، الحمدلله از آنجا هم به سلامت گذشتیم، عزیزالسلطان هم ماشاءالله بالا و پائین کشتی را گردش می‌کرد و بازی می‌کرد. دیشب که دریا را تماشا می‌کردم بعضی ماهی‌های ریزه دیدم که مثل حیوانات کوچک فسفر دار که در مازندران کونشان برق می‌زند این ماهی‌ها هم توی دریا از زیر موج و کف آب که از زیر چرخ

50. Wolf

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کشتی بیرون می آید زیر وبالا می شدند و یک برق خوبی مثل الکتریسیته می‌دادند خیلی تماشا داشت، بقدر یکساعت تماشای اینها را می‌کردم، خلاصه راندیم، نرسیده به مقابل رودخانه تایمز سه کشتی جنگی زره پوش انگلیس آمد جلو استقبال ما، بنا کرد به شلیک توپ کردن و سلام دادن، کشتی‌های بخار [و] بادی زیاد هم که پر از جمعیت مرد و زن بود از انگلیس به تماشای ما آمده بودند هورا می‌کشیدند دستمال تکان می‌دادند، بقدری جمعیت زیاد بود توی کشتی‌ها که کم مانده بود کشتی غرق شود، از سوراخ‌های زیر کشتی مرد که دستش رابیرون آورده بود دستمالش را تکان می‌داد، اوضاع غریبی بود، کم کم از طرفین سواحل پیداشد، گاهی دور و گاهی نزدیک تا رسیدیم به کردمنت که رودخانه تایمز است، اینجا قلعه‌جات نظامی هم برای استحکام این رودخانه ساخته‌اند و متصل شلیک توپ می‌کردند، اطراف این رودخانه تمام [۲۷۵] کارخانه است و عمارت و آبادی است، روی هم کشتی‌های بادی و بخاری و قایق‌های کوچک بود که مثل گردو روی آب ریخته بود، زن‌های خوشگل توی آن‌ها بودند و موج کشتی اسباب خطر قایق‌های کوچک بود، کم مانده بود غرق شوند اما الحمدلله آسیبی به کسی نرسیده از کشتی‌ها و قایق‌ها گُل به کشتی ما می‌انداختند، چون ما تند آمدیم و به ساعتی که برای ورود ولیعهد معین کرده بودیم نیم ساعت مانده بود کشتی ما در کردمنت توقف کرد تا ولیعهد بیاید یک روزنامه نویس نقاش هم از اسپا همراه ما بود و متصل صورت ما و مردم را بطورهای مختلف می‌کشید، انگلیسی هم هست، در کشتی هم بود، صورت همه را کشید در یکی از اطاق‌های بالای کشتی که نشسته بودم او راصدا کردم قلم و کاغذ او را گرفتم، در یک دقیقه نیمرخ او را کشیدم، بقدری شبیه بود که اسباب تعجب خودش و تمام فرنگی‌ها بود و همه تعریف کردند که شاه به این خوبی و زودی صورت را کشید. خلاصه بقدر نیم ساعت که معطل شدیم و مردم هم هی با کشتی‌ها از دور و اطراف ما می آمدند و می‌رفتند و هورا می‌کشیدند، ولیعهد آمد در کشتی ادین برق[۵۱] که به اسم برادر ولیعهد است سوار بود آن کشتی را به کشتی ما چسباندند، ولیعهد آمد توی کشتی ما، با ولیعهد دست دادیم، تعارف کردیم، ولیعهد همان ولیعهدی است که در شانزده سال پیش دیده بودم، خلیق و معقول وآدم خوبی است، خیلی چاق و گنده شده است، خیلی این ولیعهد عیاش و خوش‌گذران است، متصل در پاریس و جاهای دیگر در گردش و خوشگذرانی است، به این جهت چاق و گنده است، دو پسرهای ولیعهد همراهش

۵۱. ادینبورگ

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

بودند ، یکی بزرگ‌تر و یکی کوچک‌تر که اسامی آنها نوشته خواهد شد ، صاحب منصب، آجودان زیادی هم همراه ولیعهد بودند آنها را به [ما] معرفی کرد ، تعارف کردیم، ما هم بعضی از همراهان خودمان را معرفی کردیم، عزیزالسلطان هم آمد پیش ولیعهد دست داد و تعارف کرد ، بعضی از آدم‌های ما از قبیل زین دار باشی، صدیق السلطنه، اعتمادالسلطنه، کتابچی[۵۲]، دندان ساز، شارل، با بارها رفتند به راه آهن که از آنجا بروند لندن، ما با ولیعهد و سایر همراهان رفتیم به کشتی ولیعهد ، کشتی بسیار مقبولی است، سالن دارد ، دراز و باریک، تمام این سالن را با گل و پارچه‌های خوب زینت داده بودند ، میزی چیده بودند که روی آن خوراکی بود ، یک بالاخانه خوبی داشت که ما آنجا نشسته بودیم همه جابجا شدیم و راندیم برای لندن، هی رفتیم و رودخانه تنگ شد و به اندازه خودش قرار گرفت. کم کم نزدیک می‌شدیم به لندن، درحقیقت از کردمنت جزء لندن است، از محاذی دُگ‌ها گذشتیم، دُگ حوضی است که دستی برای کشتی‌های بزرگ می‌سازند که آنجا تعمیر کنند ، پیدا نبود ، دکل‌های کشتی را می‌دیدیم، ساعت به ساعت و دقیقه به دقیقه جمعیت زیاد می‌شد ، هرجا که ممکن بود که آدم آنجا بایستد یا بنشیند یا سرش را بیرون بیاورد ویا دستش را بیرون بیاورد آدم از پشت بام [۲۷۶] تا پائین ایستاده بودند ، دستمال تکان می‌دادند و هورا می‌کشیدند وشاد باش می‌گفتند ، همین طور راندیم تا از یک پل بزرگی گذشتیم، از پل که گذشتیم رسیدیم به کِه، معنی کِه این است که یک سمت این رودخانه را دیوار بلندی از سنگ کشیده‌اند که خیلی معتبر و محکم است و خیلی هم خرج کرده رودخانه را منظم کرده‌اند و در حقیقت شهر حسابی لندن از که به آن طرف است، اینجا دیگر جمعیت زیاد تر شد و تمام پشت کِه ایستاده بودند ، از پل‌های آهنی بسیار بزرگ دو مرتبه و یک مرتبه گذشتیم، از پل‌های آجری بزرگ گذشتیم، روی این پل‌ها از یک مرتبه و دو مرتبه سیاه بود از جمعیت و مردم و معلوم بود که اینها از اعاظم و محترمین هستند و همه هورا کشیده شادی می‌کردند ، یک کشتی ترپیل سر همراه بود ، یکی هم همانطور از انگلیس آمد ، اینها همین که به هم نزدیک شده بودند ، خوردند به هم، کم مانده [بود] هر دو خورد و غرق شده حادثه غریبی روی بدهد ، الحمدلله عیبی نکرد و سالم از هم گذشتند ،

۵۲ . کتابچیjacques ketabchi پدر آنتوان کتابچی از اهالی گرجستان بوده و در اوائل قرن نوزدهم پس از اینکه گرجستان از طرف دولت روس تسخیر و تصرف گردید نامبرده جلای وطن کرده و در ترکیه در شهر اسلامبول مقیم می‌شود و کتابچی خان تحصیلات خود را در لیوورن livourne از شهرهای ایتالیا به اتمام می رساند (بامداد ، تاریخ رجال ایران، ج۳، ص۱۶۱)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خلاصه از جمعیت و مردم محشری بود و می‌راندیم، از پل‌ها گذشتیم، از گره نیچ که موزه بحری و مدرسه بحری آنجاست گذشتیم، از قلعه کهنه لندن که تاج و جواهرات قدیم سلاطین انگلیس آنجا است گذشتیم، از کلیسای سن پول گذشتیم و پارلمانت و عمارت پارلمانت و ساعت و اسباب‌های او از دور پیدا شد، نرسیده به آنجا کشتی ایستاد و از کشتی بیرون آمدیم، دوک دکامبریج عموی ملکه و سپهسالار کل، پرنس باتن برغ داماد ملکه که شاهزاده معقولی است، داماد دیگر ملکه که از شاهزاده‌های هس آلمان است و پیرمرد معقولی است، امیر آخور ملکه که جوان خوشگل مقبول گردن کلفت خوبی است و خیلی معتبر است و ملکه هم کمال میل را به او دارد با جمعی از معتبرین به استقبال آمده بودند، با همه تعارف کردیم واز دالان مصنوعی که با گل و غیره ساخته بودند گذشتیم و سوار کالسکه‌های سلطنتی شدیم، از اولی که به این کِردمنت رسیدیم بوهای بسیار بد متعفن می‌آمد که معرکه بود، تمام دیوار و خانه شهر لندن هم سیاه است، نرسیده به کالسکه‌ها زن‌های معتبر و محترم زیادی توی این دالان ایستاده بودند که با همه تعارف کردیم، کالسکه‌ها تمام کالسکه درباری و سلطنتی است، تمام با اسباب‌های مجلل و کالسکه‌چی‌های لباس پوشیده قشنگ برای ما و همراهان حاضر بود، من با ولیعهد وناظم الدوله توی یک کالسکه نشستیم، سایرین هم جابجا شدند و راندیم، سوار کار مخصوص ملکه با لباس‌های عالی، سرباز‌های مخصوص ملکه با لباس‌های گلی، سوارهای دیگر، افواج دیگر، ایشک آقاسی باشی‌ها، جلودارها از جلو و سرباز و سوار از دو طرف کوچه صف کشیده ما از میان این‌ها یواش‌یواش می‌رفتیم، دست راست و چپ کوچه بالا وپائین عمارت‌ها تماماً [۲۷۷] مملو بود از جمعیت مرد و زن هی هورا می‌کشیدند و تعارف می‌کردند و بی‌اختیار نعره می‌کشیدند، به قرار خود انگلیس‌ها و دوست ودشمن که تمام می‌گفتند برای هیچکس از سلاطین این طور پذیرائی و احترام نکرده بودند. الحق تمام لوازم پذیرائی را به عمل می‌آوردند که از این بهتر و بالاتر نمی‌شود. چون اینجا ملتی است و تمام این پذیرائی را ملت می‌کند خود ولیعهد هم می‌گفت که ما نمی‌توانیم این طور مردم را برای پذیرائی مجبور کنیم، خودشان به میل کرده‌اند، خلاصه از جلو همه گذشته از دروازهٔ بوکین[۵۳] کام داخل محوطه بوکین کام شدیم، آنجا هم جمعیت زیاد بود، از آنجا هم گذشته رسیدیم به پای پله عمارت بوکین کام پالَنْ، سرباز و سوار زیادی اینجا ایستاده بود، بیدق انگلیس را روی زمین جلو ما

۵۳. بوکینگ هام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خوابانده بودند ، از کالسکه پیاده شده داخل عمارت شدیم، زن ولیعهد و دختر هایش تا درب پله استقبال آمده بودند ، با همه دست داده تعارف کردیم و آمدیم توی اطاق خیلی صحبت کردیم، یکی از دختر های ولیعهد را که اسمش پرنسس لوئیز است بیست ودوسال دارد به کنت دو فیف که اهالی اکس انگلیس است نامزد کرده به او خواهند داد ، همین جا حاضر بود ، با او دست دادیم، وقتی هم که می‌گفتند نامزد است سرخ می‌شد ، بعد ولیعهد و زنش آمدند اطاق و منزل‌های ما را نشان داده رفتند ، اسم داماد پیر مرد ملکه که از شاهزاده‌های هس[۵۴]است و به استقبال ما آمده بوداین است: (مارک دولرن) است. شاید شاهزاده هس آلمانی[۵۵]نباشد انگلیسی باشد ، تا تحقیق شود ، همان عمارتی است که شانزده سال پیش منزل کرده بودیم، همان است، مجدالدوله و همه اطاق‌های خودشان را می‌دانستند ، رفتند منزل‌های خودشان ، ما هم اطاق خودمان ماندیم، عزیزالسلطان هم پهلوی اطاق ما منزل گرفت، یک گلخانه بسیار خوبی که سقف و دیوارش تمام شیشه است پهلوی اطاق ما است، خیلی گلخانه خوبی است، انواع و اقسام گل‌ها دراینجا است و جای راحت گاه خوبی است. بلافاصله رفتیم به باغی که جلو عمارت واقع است، چمن بسیار خوبی دارد ، باغ بسیار عالی است،همان باغ و چمنی است که آن دفعه دیده بودیم و درهمین چمن آن دفعه امین السلطان مرحوم آش ماست و چلو کباب درست کردیم و خوردیم، بلد بودم، عزیزالسلطان هم همراه ما آمد ، از توی چمن رفتیم، خیلی قشنگ بود ، سار و گنجشک و کبوتر و حیوانات قشنگ توی چمن‌ها به طرز خوب می‌چریدند ، خیلی مقبول بود ، آمدیم تا پهلوی دریاچه این باغ که دریاچه بزرگی است، فواره بزرگی دارد [۲۷۸]، نوهای باریک دراز دراین دریاچه بود ، با مجدالدوله، عزیزالسلطان و سایرین توی نوها نشستیم، پاروزن‌های نوها حاضر بودند ، قدری توی دریاچه گردش کردیم و آمدیم بیرون، باز قدری توی باغ و گل‌های قشنگ و خوبی که دارد گردش کردیم و آمدیم به اطاق خودمان، امشب کاری نداریم، راحت هستیم، احوالم هم الحمدلله خوب است، شام خوردم و خوابیدم، اسم پسر بزرگ ولیعهد (پرنس ادوارد) است.

روز سه شنبه ۳ ذی قعده:

امروز باید برویم به دیدن ملکه به ویندزور، یک بعد از ظهر باید برویم و نهار را هم

۵۴. اصل: حس ۵۵. اصل: آلمان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باید آنجا بخوریم اما چون وقت دیر بود مختصر نهاری هم در اینجا خورده تهبندی کردیم و رفتیم لباس رسمی پوشیدیم، اشخاصی که با ما آمدند آنها هم لباس رسمی پوشیده آمدند و آنهائیکه با ما آمدند از این قرارند: امین السلطان، مجدالدوله، مخبرالدوله، امین خلوت، ناصرالملک، میرزانظام، میرزا عبدالله خان، میرزامحمدخان، آقا دائی، صبح قبل از حرکت باید وزاری مختار[را] ببینم، ایشک آقاسی باشی و ایشک آقاسی های ملکه و غیره جلو، افتادهاند و ما را بردند به طبقه بالا و در تالاری که ملکه هیئت سفرا را می‌پذیرد[۵۶] و وزرا را سلام می‌دهد آنجا رفتم، تالاری خیلی عالی است و مجسمه‌های مرمر اعلا و زینت‌های زیاد دارد، سفرا درتالار بطور دایره ایستاده بودند، اول وادین تون سفیر کبیر فرانسه معرفی شد، مرد معروفی است و مدتی است در لندن سفیر است، ملکم خان همراه ما بود مترجمی می‌کرد، بعد بارون استال وزیر مختار روس دیده شد که مرد معتبری است ومدتها است در اینجا است، گونه قرمزی دارد، دو طرف گونه ریش‌سفید دارد. بعد از آن که سفرا معرفی می‌شدند خود آنها هم اجزای خودشان را معرفی می‌کردند، از جمله سفرا رستم پاشا سفیر کبیر عثمانی بود که خیلی کوچک و باریک بود و موهای سفید داشت، خیلی آدم غریبی بود، بطوریکه می‌ارزد آدم از طهران بیاید این سفیر را اینجا ببیند، ارمنی هم هست، ترکی را هم درست نمی‌تواند حرف بزند، در حقیقت فرنگی است، سابقاً این حاکم لبنان و شامات بوده، و در آنجا خدمات کرده و معروف شده، یکی از اجزای رستم پاشا پسر خیرالله افندی است که سابقاً در طهران بود و بقدری خوشگل بود که معروف شده بود، حالا بقدری کثیف و بد بو شده است که حساب ندارد. بعد به سایر سفرا و اجزایشان همه صحبت کرده اظهار التفات شد، از جمله سفیر چین بود که به عینه ترکمن، غیر از زبان چینی هیچ زبانی هم نمی داند، یکی از انگلیسی‌ها زبان چینی می‌دانست، سفیر چین به زبان چینی می‌گفت، و آن انگلیسی به زبان انگلیسی ترجمه می‌کرد و ملکم خان هم برای ما ترجمه می‌کرد، دیگر سفیر ژاپن بود که او از این هم ترکمن‌تر [۲۷۹]، به عینه حاجی ترکمن هیچ فرقی با ترکمان‌ها ندارد، اسامی سفرا را بعد خواهم نوشت، بعد سفرا رفتند، بعد از پنج دقیقه لرد سالزبوری با دسته وزرای خودش که کُن سِرواتُر باشند به حضور آمدند، لرد سالز بوری مرد تنومند غریبی است، وزرا را معرفی کرد، وزیر هند و کلنی‌ها، وزیر پست وغیره، سایر وزرا، همه را معرفی کرد، با همه صحبت کرده مرخص شده رفتند. اسامی وزرا هم بعد

۵۶. اصل: می‌پزیرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نوشته خواهد شد. بعد کالسکه حاضر شد، ما و ویکتور آلبر که ادوار[د] هم می‌گویند پسر بزرگ ولیعهد و ملکم در کالسکه نشسته راندیم برای گار ویندزور[۵۷] از هایت پارک گذشته بطوری جمعیت که حساب ندارد، متصل هورا می‌کشیدند و مثل شغال زوزه می‌کشیدند و فریاد می‌کردند، نمی‌گذاشتند که هیچ جا را تماشا کنیم و باید هی دست بالا کرده تعارف کنیم تا اینکه راندیم و رسیدیم به گار ویندزور، من از سفر سابق خاطرم بود که کجا می‌رویم و راه را بلد بودیم، رسیدیم به گار، واگن‌ها خیلی کوچک بودند، گویا واگن بزرگ از این خط عبور نمی‌کند، بقدر ترن‌وای بودند، قدری بزرگتر، نشستیم به واگن و راندیم. در واگن ما همان شاهزاده پسر ولیعهد و لارینسون و امین‌السلطان و ملکم نشسته بودند، بقدر نیمساعت یا بیشترک راندیم، خیلی هم تند می‌رفت، تا رسیدیم به ویندزور، قلعه ویندزور همان است که در روزنامه سابق نوشته شده است، دیگر لازم نیست بنویسیم. ویندزور شهری است و این قدیم‌ترین شهرهای انگلیس است و تقریباً هفتصد هشتصدسال است که این شهر را ساخته‌اند، گاردهای ملکه با سوارها وفوج صف کشیده بودند، رفتیم تا رسیدیم به ویندزور، ملکه و دخترهایش و دام دنورها همه در پای پله ایستاده بودند، ملکه عصای سیاهی در دست گرفته لباس سیاهی هم پوشیده بود، مختصر جواهر و مرواریدی هم به خود زده بود، پیاده شده با ملکه دست داده خیلی تعارفات و معانقه گرمی به عمل آمد، بعد عصای خود را به یکی از دام دنورها داده دست ما را گرفته از پله بالا رفتیم، حقیقتاً این وضع ملکه به نظر من خیلی با عظمت آمد، ملکه خیلی پیر شده، پله‌ها هم زیاد بود، ما هم با احتیاط بالا می‌رفتیم، یکجوری تا رسیدیم بالا از گالری و دالان بزرگی که تابلوها در آنجا بود گذشتیم به اطاقی که شانزده سال قبل همانجا رفتیم وارد شدیم، با ملکه در روی نیم تختی نشستیم، ملکم خان ترجمه می‌کرد و صحبت کردیم، بعد ملکه چند نفر از اعیان را معرفی کرد، ما هم امین‌السلطان، مخبرالدوله، مجدالدوله، ناصرالملک، حکیم باشی طولوزان را که آنجا بودند معرفی کردیم، نهار حاضر شد، رفتیم به نهار، به همان اطاق که آن سال نهار خوردیم، همان ظروف و همان اسباب طلا، ما به ملکه دست داده بودیم رفتیم سر میز نشستیم، ما در دست راست ملکه [۲۸۰] نشستیم، ملکه در دست چپ ما بود، در طرف

۵۷. windsor شهری در ناحیهٔ یور کشایر در انگلستان کنار رود تایمز است، کاخ ویندسور که از زمان ویلیام فاتح تاکنون مقر شاهان انگلیس است در اینجاست، نمازخانهٔ سنت جورج باشکوه‌ترین کلیسای انگلیس نیز در این جا قرار دارد. (فرهنگ معین)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دست راست ما پرنسس کریستین Princess Christian بود، دختر ملکه بئاتریس[۵۸] و شوهرش و پرنس کریستین و دختر او و پسر ولیعهد لرد سالسبوری، زن سالسبوری و غیره. ایرانی‌ها هم امین السلطان و غیره در سر میز ما نهار خوردند. با ملکه خیلی صحبت کردیم، ملکه دو سه نفر نوکر هندی داشت، با لباس هندی فارسی می‌دانستند، مسلمان بودند، یک نفر آنها شیعه بود، ملکه می‌گفت معلم آورده‌ام زبان اردو یاد می‌گیرم، نهار تمام شد، بعد از نهار ملکه دسته گلی به ما داد، برخاستیم، آمدیم اطاق دیگر قدری نشستیم، صحبت کردیم، بعد برخاستیم، دست به ملکه دادیم، آمدیم، ملکه تا دم پله مشایعت کرد، آنجا وداع کرده سوار کالسکه شدیم، پرنسس کریستین پسر ولیعهد و امین السلطان با ما در کالسکه بودند. رفتیم به مقبره شوهر ملکه، پارک ویندزور[۵۹] بزرگ است، از پارک گذشتیم، سوارها جلو و عقب بودند، گرد وخاک زیاد می‌کردند، ما را خفه کردند، رفتیم به مقبره، رسیدیم، بسیار عالی است، با سنگ سماق ساخته‌اند و سنگ های دیگر، خرج آنرا ملکه از خزانه شخصی داده دخلی به دولت و پارلمان ندارد، دختر ملکه آلیس Alice و دختر همین که نوه ملکه باشد در آنجا مدفون هستند، اسم نوه ملکه که اینجا مدفون است این است....[۶۰] سال قبل به ناخوشی گلو درد و دیفتری[۶۱] مبتلا مادرش بی تابی می‌کرد و نزدیک او می‌رفت، هر چه منع کردند نشد، دختر را دوست می‌داشت و پرستاری می‌کرد، بعد از مردن دختر خودش هم مبتلا به دیفتری شد و مرد هر دو اینجا مدفون هستند و مجسمه هر دو را از مرمر ساخته‌اند، دختر کوچک پهلوی مادرش حالت خوشی داشت، دسته گلی راکه ملکه داده بود سر قبر شوهر ملکه گذاشتیم، چون وقت راه آهن رسیده بود آمدیم گار سوار راه آهن شدیم، امین السلطان، وملکم از ایرانی‌ها در واگن ما نشستند، پسر ولیعهد و ولف هم بودند، آمدیم تا گار در شهر در کالسکه نشسته راندیم به عمارت، ساعت هشت و نیم می‌بایستی به تیاتر برویم، تیاتر موسوم به اپرا رویال در کونط گاردن [۶۲] سوار کالسکه شده رفتیم، جمعیت زیاد بود، چراغان و آذین[۶۳]، هورا کشیدند، از جلو کلوپ کنسرواتور و ویگ[۶۴] گذشتیم، یکی توری و یکی ویگ اینجا جمع می‌شوند، هر دسته در کلوپ خودشان مثل رستوران [۲۸۱] شام و چای و قهوه دارند، یکدیگر را می‌برند، صحبت می‌کنند یا پلیتیک

۵۸. اصل: بی آطریس
۵۹. اصل: پارك وینزر
۶۰. اصل: جای اسم خالی است
۶۱. اصل: دیفطریط
62. Royal Italian Opera Covent garden
۶۳. اصل: آزین
۶۴. توری و ویگ نام دو حزب مشهور انگلستان هستند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌گویند. دیگر از میدان ترافالگار[۶۵] گذشتیم، میدان وسیعی است، مجسمه نلسون آنجاست، در پایه مرتفعی در جنگ ترافالگار کشته شده مجسمه او را ساخته‌اند و میدان به اسم جنگ موسوم شده. از آنجا گذشتیم. رفتیم به تیاتر، در لژ نشستیم لژ بزرگ مزیّنی بود، ولیعهد، زن ولیعهد، دخترهای ولیعهد، پسرهایش، شاهزادگان آنجا بودند، تیاتر خیلی تیاتر عالی است، مطلاکاری زیاد دارد، خیلی مرتفع، پنج طبقه، امشب تمام بزرگان و نجبا و اعیان انگلیس اینجا هستند، زن‌ها با لباس سینه باز تمام کالا جواهر زیاد، لباس‌های فاخر، مردها با لباس رسمی در تمام این طبقات نشسته بودند، مجلس باشکوهی بود، گل زیاد در لژها بود، دسته گل‌های قشنگ، البته قیمتاً بقدر هفت هشت هزار تومان گل در آن مجلس بود، تمام اعاظم دراین تماشاخانه هستند آدم غیر معتبر نیست، در لژها جائیکه مثلاً یک لیره می‌دادند می‌نشستند امشب به ده لیره رسیده بود، تمام با الکتریسیته روشن است، همچو مجلس عالی باشکوهی به تصور نمی‌آید واز این بالاتر نمی‌شود، بوی عطر گل‌ها تمام تماشاخانه را گرفته بود، جای انیس الدوله خالی است که بگوید این همه گل‌ها نزله می‌دهد، اگر اینجا بود نزله باقی نمی‌ماند، تمام زن‌ها و مردها که نشسته بودند در حقیقت عرق گل بودند، این قدر گل در جلو لژها و دست اندازها بود و هر خانمی یک دسته گل بزرگ دردست داشت که کمتر از ده تومان البته نبود، بقدر هشت هزارتومان گل در اینجا بود، اپرا بود، ساز و آواز خیلی خوب و مطبوع بود، خواننده‌ها خوب خواندند، یکی مادام البانی بود از اهل امریک، خوب خواند، آن دفعه هم که انگلیس آمدیم همین جا خواند، حالا هم همانطور می‌خواند، آن وقت که جوان بود ولیعهد او را دوست می‌داشت، مادام ماری رز بود، خوب خواند، میس الاروس، مادام نوردیکا بودند، گویا همچو خاطرم می‌آید که همین ماری رز باشد [۲۸۲] که چهار سال قبل شوهرش در بالون نشست رفت دیگر اثری از او ندیدند، رفت حالا هم می‌رود، خلاصه خیلی خوب تماشاخانه بود، ایطالین بود، آواز و ساز و حرف زدن، رقص هم می‌کردند، بسیار خوب تمام حرکات رقص با ساز موافق بود، در آخر هم اجماعاً رقص خوبی کردند، حقیقتاً هیچ وقت ما از آواز فرنگی لذت نمی‌بردیم، مثل بلبل می‌خواندند و صدای آن‌ها با صدای نی و ساز موافقت غریبی داشت، بسیار خوب بود، از آنجا مراجعت کردیم، شام خوردیم خوابیدیم.

از قرار خبر تلگرافی که امروز از طهران رسید نوشته بودند حاجی عالیه خانم‌دختر

۶۵. اصل: طرافالکار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جان باجی که چند سال بود مفلوج شده بوده مرده است و در روزنامه‌های شهر طهران که نایب السلطنه لندن فرستاده بود نوشته شده بود هاجر خانم خواهر مجدالدوله ما در آقا کوچولو زن علی نقی خان هم مرده است.

[شب شنبه نیمهٔ ربیع الثانی قوی ئیل هزار و سیصد و سیزده است، عمارت مبارکه سلطنت آباد است، شاهنشاه ارواحنافداه بحمداله تعالی ثم حمداً لُه در کمال صحت مزاج و خرمی و خرسندی نشسته‌اند و این اقل و احقر خانزادان علی نقی حکیم الممالک سابق و والی مبتذل حالیه در حضور مبارک به خواندن روزنامه مفتخر و مباهی بودم، با عینک کشیف خنده‌داری جناب آقای عزیزالسلطان پهلوی این بنده چراغ در دست دارند، سمت دیگر ادیب الممالک و حاجب الدوله باشی و اعتماد حضرت و احتساب الملک در حضور ایستاده‌اند، موکب همایون بعد از یک ماه توقف سلطنت آباد به سلامتی و اقبال به قصر یاقوت تشریف فرما می‌شوند، در روزنامه به اینجا رسیدیم که هاجر خانم خواهر[٦٦] مجدالدوله را در روزنامه طهران نوشته بودند مرده است، یک دفعه حاجب الدوله و حسن باشی عرض کردند زنده است، نمرده، خیلی رقته[٦٧] شد، برای یادداشت برحسب امر قلمی شد.[٦٨]]

روز چهار شنبه چهارم ذی قعده:

امروز باید سیتی[٦٩] لندن مهمان لرد مر بیگلربیگی شهر [برویم] وقت ظهر رفتیم، نمی‌دانستیم، آنجا نهار خواهد بود، در منزل ته‌بندی کردیم، اگر چه آن دفعه دیده بودیم در خاطر ما نبود، بعد معلوم شد نهار مفصلی حاضر کرده‌اند، خلاصه در ساعت ۱۲ که ظهر بود ولیعهد به منزل ما آمده ما را برداشته در کالسکه نشسته با کمال توقیر و احترام به این تفصیل روانه سیتی شدیم، اولاً از در عمارت ما تا خانه بیگلر بیکی که قریب یک فرسنگ می‌شود، دو طرف راه سرباز و سوار زیاد با کمال نظم به جهة احترام ایستاده بود و در پشت سر آنها جمعیت خیلی زیاد از اهل شهر تماشاچی و غیره ایستاده بودند و با

٦٦. اصل: خاهر

٦٧. عیناً رونویسی شد، ندانستیم چیست؟ شاید رقت بوده.

٦٨. این قسمت که در داخل قلاب قرار گرفته هنگام دوباره خوانی به خط حکیم الممالك و به دستور شاه در حاشیه صفحهٔ ۲۸۳ نوشته شده است

٦٩. اصل: سیطه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تشریفات زایدالوصف در کمال شکوه و جلال رفتم، از در و پنجره کوچه و هر کجا که ممکن بود کسی بایستد و تماشا کند البته بقدر دویست سیصد هزار نفر حاضر بودند و تمام دکاکین اطراف درها را باز کرده عوض متاع و اسباب فروشی آدم و مردم شهر ایستاده و بیدق‌های زیاد با انواع گل‌ها در پشت اوطاق‌ها و دکاکین و کوچه‌ها گذاشته، در کمال زینت و قشنگی آراسته بودند، طناب[۷۰] های زیاد از کوچه‌ها آویخته و گل زیاد به آن‌ها بسته بودند که خیلی تماشائی بود و اسم ما را در اغلب پرده‌ها با لفظ مبارک باد نوشته بودند و الحق هیچ چیز از تشریفات و احترامات فروگذار نشده بود، با این ترتیب و تفصیل وارد عمارت بیگلر بیگی شدیم، لرد مر که بیگلربیگی است با نواب و شرفا و قضات و اعیان سیتی با لباس‌های قدیم نجبا و خرقه قاقم و زلف‌های عاریتی جلو ما افتاده ما را به عمارت و تالار بزرگی بردند، خود لرد مرد خرقه قاقم[۷۱] بلندی پوشیده بود که دو سه ذرع [۲۸۳] از عقب او کشیده می‌شد و جلو ما می‌رفت و من ملاحظه می‌کردم که مبادا پای خود را روی خرقه او بگذارم و سایر نواب و قضات و غیره با تور[۷۲] زرین و عصاهای طلا در کمال شکوه جلو ما می‌رفتند تا وارد یک محوطه کوچکی شدیم که جلو او را قالیچه کشیده بودند، زن لرد مر که چندان جوان نیست و کامله زنی است و رؤیت خوشگلی هم ندارد با زن ولیعهد و سایر زن‌های معروفه شهر و شاهزاده خانم‌های محترم حاضر بودند، و وضع قانون اینجا طوری است که در این مواقع زن لرد مر مقدم بر زن ولیعهد است چنانچه ما هم در وقت رفتن از آنجا به طالار بزرگ با زن لردمر دست و بازو داده از جلو می‌رفتیم و زن ولیعهد با ولیعهد و سایر زن‌ها و شاهزاده خانم‌ها از عقب ما می آمدند و با این تفصیل وارد تالار شدیم، در بالای تالار برجها ملکه بالا می‌رفت و یک جائی بود که مشرف بر تالار بود، آن جا یک صندلی برای من گذاشته بودند و چندین صندلی و نیم تخت‌های دیگر گذاشته بودند که سایرین نشستند و بعد از نشستن ما شرفا و قضات و نواب در صندلی‌های دیگر نشسته شروع به نوشتن کاغذها نمودند و وضع مجلس طوری بود که شبیه به مجلس عقد کنان بود، خطبه [ای] لردمر روی کاغذ نوشته بود، از روی صندلی برخاست و قرائت کرد، خیلی خطبه مفصل غرائی، تمام در تعظیم و تکریم ورود ما و خود ما بود، خیلی فصیح[۷۳] و بلیغ بود و طولی کشید، وقت

۷۰. اصل: تنابهای

۷۱. قاقم: پستانداری است گوشتخوار از تیرهٔ راسو، پوست آن سفید و به غایت گرم است که بزرگان پوشند. (فرهنگ معین)

۷۲. اصل: طور

۷۳. اصل: فسیح

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خواندن خطبه تمام اهالی مجلس دست و چپه می‌زدند و داد می‌زدند و به تخته‌ها و میزها پا می‌زدند که صدای توپ می‌کرد. خطبه که تمام شد لارندسین قدیم پیرمرد خطبه لرد را ترجمه کرد، بعد ما هم جوابی در مقابل خطبه او گفتیم و لارندسین برخاست و جواب ما را ترجمه کرد، در بین جواب ما هم باز مردم دست زدند و چپه زدند و قال مقال شد و باز از مجلس صدای توپ بلند شد، خطبه که تمام شد برخاستیم باز لرد و شریف‌ها و قاضی‌ها و همان تشریفات، از جلو دست زن لرد به دست ما، از جلو ولیعهد و زن ولیعهد و سایرین از عقب ما رفتیم برای اطاق نهار. این تالار، تالار بزرگی خیلی قدیم و کهنه سیته قدیم است، باید هزار سال باشد که اینجا را ساخته‌اند، پنجره‌های تالار را نقاشی کرده به کلیسا بیشتر شبیه است تا به طالار، بعضی مجسمه‌های مرمر هم در تالار داشت. رفتیم سر میز نهار جای خودمان نشستیم، دست راست ما زن لرد مرد نشست، دست چپ ما خود لرد مرد نشسته بود، هشتصد نفر مهمان نهار خور در سر میزها از زن و مرد نشسته بودند، یک میز نبود، چندین میز پهلو هم پهلو هم گذارده بودند، هر میزی سی نفر، چهل نفر، پنجاه نفر نشسته بودند، اینقدر جا کم بود که یک بالاخانه بود آنجا موزیک می‌زدند، زیرا آن یک غلام گردش بود که آنجا را هم میز چیده بودند و مردم نشسته بودند، سیصد پیشخدمت مشغول خدمت بود که هر وقت راه می‌رفتند صدای [۲۸٤] توپ می‌کردند، خلاصه چند غذائی رد و بدل شد و سرها از باده ناب گرم شد و جارچی که پشت سر لردمرم بود فریاد کرد که آقایان خانم‌ها لردمرد میخواهد خطبه بخواند، دو نفر شیپورچی از طرف ما، دو نفر هم از آن طرف شیپور کشیدند، برای سکوت مردم، مردمی که بودند تمام دست زدند و کارد و چنگال‌ها که در دست داشتند به روی میزها زدند که صدای توپ بلند شد و بعد تمام ساکت شدند و لردمرد برخاست، خطبه غراء[۷٤] مفصل مشروحی در تعریف ما و ملکه و ولیعهد و دوستی انگلیس با ایران و ایران با انگلیس خواند و مردم همه دست زدند و باز صدای توپ بلند شد و ما هم برخاستیم با تمام مردم به سلامت خوردیم و نشستیم، قدری که گذشت دوباره شیپورچی‌ها شیپور زدند و جارچی جارزد و ما برخاستیم و مردم همه دست زدند و ساکت شدند و مجلس نهار سکوت شد و دوباره لردمرد برخاست مجدداً خطبه قراء[۷٤] مفصلی باز درباره ما مخصوصاً خواند و باز همه دست زدند و صدای توپ بلند شد و ما و همه برخاستیم و به سلامت خورده شد و نشستیم، قدری که گذشت ما خواستیم

۷٤. اصل: قراء

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

برخیزیم و به سلامت لرد وسیته بنوشیم، شیپورچی شیپور زد و چارچی جارزد و ما برخاستیم، مختصری به سلامت لرد گفتیم و ملکم خان ترجمه کرد، باز همه دست زدند و چپه زد [ند] و صدای توپ بلند شد و نشستیم، همینکه رفتم بنشینم مرد که صندلی را عقب برده فراموش کرده بود جلو بیاورد، دیدم خیلی فرو رفتم، زود برخاستم، کم مانده بود زمین بخورم، چند نفر هم که جلو ما بودند ملتفت ما شدند و خندیدند، بعد شلوغ شد و گذشت، دوباره جارچی جار زد و شیپورچی‌ها شیپور کشیدند، ولیعهد برخاست، خطبه فصیح بلیغ مفصل مشروحی در تعریف و تمجید ما و دوستی با ایران و تعریف از لردمرد که به سلامت او خطبه خوانده بود قرائت کرد و مردم دست زدند و چپه زدند و همه به سلامت او نوشیدیم، اغلب از خطبه‌های ولیعهد راجع به ما بود، دوباره جارچی جار زد و شیپورچی شیپور زد و گفت سالزبوری می‌خواهد خطبه بخواند، سالرزبوری برخاست و از حفظ خطبه غراء مفصل مشروحی در پلتیک انگلیس و دوستی با دولت‌ها و دوستی با دولت ایران و ورود ما و مهربانی ما خیلی مشروح خواند، مردم در خطبه او خیلی شادی کردند و چپه زدند و باز صدای توپ بلند شد، همهمه[۷۵] غریبی شد و همه به سلامت نوشیدند، بعد از خطبه‌ها قدری که گذشت برخاستیم، به همان ترتیب باز بازوی زن لرد دست ما بود، سایرین از عقب، از تالار بیرون آمدیم، باز همان تشریفات و شریف‌ها، قاضی‌ها از جلو، به علاوه جلو ما چهار شیپور هم می‌زدند، آمدیم به اطاق اولی قدری راه رفتیم و قهوه خوردیم و سیگار کشیدیم و با ولیعهد آمدیم بیرون توی کالسکه نشسته آمدیم [۲۸۵] برای منزل.

راهی که امروز رفتیم و مراجعت کردیم از این قرار است:

از عمارت بکنیک[۷۶] هم به پارک سنت جیمس و کوچه پل مل که محل جمیع کلوپ‌های مشهور لندن است و از آنجا به میدان ترافالگار و کوچه استراند تا به سیتی و گلدهال[۷۷] و مراجعت از گلدهال به ان بینکمنت که لب رود خانه است و کوچه نارتمبرلند[۷۸] که محل مهمانخانه‌های بزرگ است و مراجعت از سنت جیمس پارک به بکنیگ هم پلس.[۷۹]

اسم پارک بزرگ که متصل به هاید پارک است کینزینگ طین پارک است. باز

۷۵. اصل: همه همه

76. Buckingham

۷۷. اصل: کلدحال

78. Northumberland

79. Buckingham palace

۸۰. اصل: کیصنگ طین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در مراجعت جمعیت همانطور مثل اول ایستاده بودند ، وقت رفتن به سیته از پهلوی کلیسای سن پل گذشتم، این کلیسا به قدری بزرگ است که به قدر کوه دوشان تپه بلند و قطرش از دوشان تپه زیادتر است، از زیرش که می‌رفتیم یک کوهی به نظر می آمد ، خیلی کلیسای بزرگی است، خلاصه رسیدیم منزل، با ولیعهد دست داده ولیعهد رفت و ما آمدیم به اطاق خودمان، قدری راحت کرده بعد با امین‌السلطان، ملکم خان، توی کالسکه نشسته و راندیم برای خانه ملکم و سفارت ایران. از هایدپارک گیزینگ طین پارک گذشتیم و از خیابان آخر محلات رفتیم خانه ملکم، در محلات آخر شهر است اما محله پرگلی است، تمام خانه‌ها جلوش باغچه ایست پر از گل، محله باصفائی است رسیدیم به خانه ملکم، پیاده شدیم، خانه ملکم خانه خوبی است، باغچه پرگلی جلو عمارتش است، اطاق های خوب، اسباب‌های خوب دارد ، خیلی قشنگ است، میوه‌های خوب، شلیل، هلو، انگور و غیره حاضر کرده بود خوردیم، ملکم زنش را آورد معرفی کرد و می‌گفت خیلی زن من محترم است، اینجا سه دختر دارد ، دو بزرگ دارد که نزدیک شوهر هستند اما بد گل هستند ، یک دخت کوچک شش ساله داشت خیلی بامزه بود ، شیرین با او صحبت کردیم، بعضی اسباب ملکم خان برای ما و عزیزالسلطان پیشکش آورده بود ، گفتیم تمام را صندوق بسته بیاورد منزل، یک کاکای مصنوعی داشت وقتی کوک می‌کردند ، سیگار می‌کشید ، خیلی چیز خوبی بود ، قدری راحت کرده مراجعت به منزل کردیم، قدری راحت کرده رفتیم به منزل لرد گدوکان که مهردار ملکه است، آنجا شام مهمان بودیم، با امین‌السلطان [و] ولف توی کالسکه نشسته رفتیم، مخبرالدوله، امین خلوت ناصرالملک، همراه ما بودند ، رسیدیم، پیاده شدیم. خود لرد و زنش تا درب در به استقبال آمده بودند ، دست دادیم، زن لرد خیلی بد گل و پیر است، جواهر زیادی زده بود ، جواهر اینجا خیلی کم قُرب است و هیچ شأن ندارد ، هر کس را نگاه می‌کنید تمام سر و سینه‌اش نیم تاج و سینه ریز الماس برلیان است، تمام این عمارت مرمر است، پله‌ها و دیوارها تمام مرمر ایطالیایی است که سفید و رگ سیاهی دارد ، رفتیم بالاخانه، اطاق‌های [۲۸۶] بسیار خوب تو در توی عالی داشت، مبل‌های بسیار خوب داشت، ولیعهد آنجا بود ، دست دادیم، سالزبوری و بعضی از اعاظم شهر و محترمین حاضر بودند ، زن سالزبوری و بعضی زن‌های دیگر بودند ، خود لرد را اول که دیدم تصور کردم بچه است، قد کوتاهی داشت، ریش و سبیل هیچ نداشت، تعجب کردم بچه چطور لرد شده است، بعد کم‌کم که نگاه کردم دیدم پیرمرد است و ریش و سبیل خودش را می‌تراشد ، قدری توی اطاق‌ها راه رفته

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صحبت کرده امدیم سرشام، تمام این عمارت پر از گل است، اطاق شام هم میز بسیار عالی چیده بودند پر از گل، به قدر سی نفر سر میز بودند، جاهای خودمان نشسته طرف دست راست من زن سالزبوری بود، طرف دست چپ من زن لرد بود، زن سالزبوری بسیار زن محترم قد کوتاه پلتیک دان عاقل خوبی است، تمام فنون پلتیک را می‌داند، در حقیقت وزیر خارجه است. پهلوی امین‌السلطان زن یکی از لردهای انگلیس که خیلی مقبول بود و جواهر زیاد زده بود نشسته بود، به امین‌السلطان گفته بود هر کس شأنش زیاد باشد خوب نیست به شاه چون شأنش زیاد بود پهلوی این دو زن پیر بد نشسته است، من که شأن ندارم پهلوی شما نشسته‌ام، خیلی با امین‌السلطان حرف می‌زد، پهلوی امین خلوت هم یک زن بسیار خوب خوشگلی نشسته بود اما پهلوی ما اینطور بود. خلاصه شام تمام شد، آمدیم اطاق دیگر، قهوه خوردیم، سیگار کشیدیم، با یکان یکان حرف زدیم و صحبت کردیم. بعد پائین آمده سوار کالسکه شده آمدیم منزل، امشب بعد از این همه خستگی‌ها در این عمارت که منزل ما است بقدر هزار و پانصد نفر زن و مرد به بال و رقص از اعاظم و محترمین و وزرا و سفرای خارجه مهمان هستند که باید آنجا رفت، قدری که راحت شدیم وزیر دربار، چم برکند، ایشک آقاسی باشی آمدند که مهمان‌ها حاضرند، همانطور با عصاها جلو ما افتاد، ما هم لباس تمام رسمی پوشیده، بقدر پانزده نفر از همراهان ما هم لباس رسمی پوشیده از پله‌ها رفتیم بالا، چه بالائی، تمام اطاق‌ها مزیّن به چراغ‌های برقی تالارهای بسیار عالی و مبل‌های مزیّن، ولیعهد جلو آمد، دست دادیم، بعد رفتیم توی اطاق دیگری که زن ولیعهد هم آنجا بود، با زن ولیعهد دست دادیم و بعد بازو به بازوی زن ولیعهد دادیم، ایشک آقاسی‌ها از جلو، من و زن ولیعهد از عقب، ولیعهد و سایر شاهزاده خانم‌ها و شاهزاده‌ها حرکت کردند، اطاق به اطاق تالار به تالار، از کوچه میان دو صف زن و مرد گذشتیم و تا رسیدیم به تالار بزرگ رقص، این تالار بزرگ و سایر تالار و عمارت‌ها مملو بود از زن و مرد، بقدر هزار و پانصدنفر بلکه هم بیشتر امشب دعوت دارند، این تالار رقص خیلی بزرگ است، چراغ‌های برق زیاد دارد، یک بالخُن دارد که آنجا موزیک می‌زدند، یک ارگ خیلی بزرگی هم در همین بالخن است [۲۸۷]، می‌گفتند این اُرگ را پرنس آلبرت شوهر ملکه درست کرده است، از وقتی که مرده است دیگر این اُرک را کسی نزده است و خیلی اَرک بزرگی است اما موزیک می‌زدند. این تالار مملو است از زن و مرد، وزرای محترم منصوب و معزول و سفرای خارجه تماماً، اگر بخواهیم اسامی آنها را بنویسیم یک روزنامه مخصوص می‌شود، همین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قدر می‌نویسیم که تمام اعاظم و معتبرین و رجال دولت انگلیس از زن و مرد حاضر بودند، تمام زن‌ها لخت، سینه‌هاشان باز بود، تمام جواهرهای برلیان زده که تمام اطاق و تالار را برلیان پر کرده بود، بالای این اطاق یک شاه‌نشینی است که دو سه پله می‌خورد آنجا چند صندلی برای ما گذارده بودند، رفتیم آنجا نشستیم، زن ولیعهد و خود ولیعهد و شاهزاده‌ها هم نشستند، جلو ما هم به یک اندازه‌ای از تالار باز بود برای رقص، قدری که نشستند ولیعهد و زن ولیعهد، پسرهای ولیعهد و دخترهای ولیعهد، شاهزاده خانم‌ها برخاستند برای رقص، اما من جای خودم نشسته بودم، قدری که رقص کردند آمدند نشستند، خستگی گرفته دوباره برخاسته رقص کردند، باز نشستند، باز خستگی گرفته رقصیدند، بارون استال وزیر مختار روس هم می‌رقصید، به رستم پاشای وزیر مختار عثمانی تکلیف کردم که رقص کند گفت حالا پیر شده‌ام اما پیش خوب می‌رقصیدم، خلاصه ده دوازده مرتبه همینطور هی رقص کردند و نشستند هوای اطاق گرم بود، من هم خسته شده بودم و خوابم گرفته بود، عزیزالسلطان هم پیش ما بود، خسته شد، رفت خوابید، این تالار بزرگ هم پر شده بود از بوی عطر که آدم گیج می‌شد، این رقص‌ها را امشب کردند: والس، پلکار، مزورکا، کادریل، بعد از این که ده دوازده مجلس رقص شد، برخاسته آمدیم به اطاق دیگر که میزی آنجا چیده بودند، باید سوپه کرد، تمام مردم هم آنجا جمع شدند، قدری همین‌طور ایستاده چیز خوردیم و صحبت کردیم، سوای دوک دوکامبریج و خواهرش دوشس دوتک که مادرشان مرده است در این مجلس حاضر نبودند دیگر همه بودند، چون من خیلی خسته بودم با زن ولیعهد دست دادیم، خود ولیعهد هم تا درب پله به مشایعت ما آمد از آنجا او را گذاردیم خودمان آمدیم منزل خودمان راحت کرده خوابیدیم، اما ولیعهد و سایرین دوباره برگشتند به همان تالار که برقصند، تا دو ساعت دیگر مشغول خواهند بود، اغلب از مهمان‌ها هم تازه می‌آمدند تا هوا روشن بود این‌ها می‌رقصیدند.

روز پنجشنبه پنجم ذی‌قعده:

امروز پنج ساعت و نیم از ظهر گذشته باید به خانه ولیعهد برویم، امروز صبح را کاری نداشتیم و به خیال خودمان بودیم، هوای لندن ابر است و تیره، آفتاب کم دیده می‌شود، دو روز بود از بواسیر خون واشده بود الحمد لله [۲۸۸] حالا بند آمده احوالمان خیلی خوب است، عزیزالسلطان هم ماشاالله احوالش خیلی خوب است، روزها توی دریاچه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کشتی می‌نشیند بازی می‌کند، گاهی بازار می‌رود، خیلی به او خوش می‌گذرد، کم‌کم خوب به وضع فرنگستان عادت کرده اما من رختم به قدری کثیف و چرک است که پیراهنم مثل قاب دستمال است، تنم متصل عرق دارد، خیلی چرک و کثیف شده‌ام تا حالا هم در لندن حمامی پیدا نکرده‌ام بروم یعنی دقیقه [ای] فرصت هم ندارم که بتوانم حمام بروم، حالا گفته‌ام حمامی پیدا کنند بلکه فردا بروم، اما تا حالا که نرفته‌ام، نهاری خوردیم و گفتیم دو سه کالسکه حاضر کردند که باغ وحش برویم، چون در سفر اول که به لندن آمدیم به همین باغ وحش رفته بودیم میخواستیم ببینیم این سفر تازه چه دارد، من با ناصر الملک و لرد وِرس مهماندار دویم در کالسکه نشسته سایر همراهان هم که با ما بودند و اسامی آنها از این قرار است در کالسکه‌های دیگر نشسته راندیم برای باغ وحش، صدیق السلطنه، مهدیخان، اکبرخان، آقادائی، باشی، شاپور رسیدیم به پارک رنجیس پارک که باغ وحش توی این پارک است، پارک بزرگیست اما در آخرهای شهر است، کسی از اهل شهر به این پارک نمی‌آید، اشخاصی که در آخرهای شهر خانه دارند و بچه‌ها برای بازی زیاد به این پارک می‌روند، بچه‌های بزرگ بازی مخصوص اینجا می‌کنند که اسمش کریکط است، بعد داخل باغ وحش شدیم، زن و مرد زیادی بود، هر جا ما می‌گشتیم دور ما جمع می‌شدند، دخترهای خوشگل توی آنها خیلی بود، دم قفس شیرها رفتیم، هفت هشت ده تا شیر و پلنگ لاغر داشت از همان شیرهای معمولی، دو فیل که روی آنها تخت زده بودند و هر کس می‌خواست پول می‌داد و سوار می‌شد توی باغ می‌گشت با دو شتر اسباب زده هم دیدیم، مهدی خان و باشی را گفتم سوار شتر شدند، یک دختره هم رفت با آنها سوار شد، سه نفری با دختره شتر را راه می‌بردند، مهدی خان روی شتر اداها درآورد، خیلی خند [ید]یم، بسیار بامزه بود، بعد رفتیم پهلوی شیرآبی، حوض درست کرده بودند توی حوض بود، همین که از دور ماهی به او نشان می‌دادند می‌پرید و از روی هوا می‌گرفت، بعد با آن دست و پای گوش ماهی را به بالاخانه آنجا برده می‌گذاشتند[۸۱] این بالا می‌رفت و ماهی را خورده دوباره از

همان جا توی آب پشتک می‌زد، دیگر میمون شکار، مرغ‌های رنگی، طوطی‌های مختلف، سایر حیوانات مثل باغ‌وحش‌های دیگر که دیده بودیم زیاد داشت، مار بسیار بزرگی اینجا دیدیم که در آکواریوم[۸۲] برلن هم همچو چیزی نبود، قطرش به اندازه کنده

۸۱. معنی عبارات صحیح است امّا فصیح نیست، به نظر می‌رسد افتادگی‌هائی دارد.
۸۲. اصل: آکاریوم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چنار و درازیش ده ذرع بود ، هیچ همچو اژدهائی هیچ جا دیده نشده، یک شامپانزه هم داشت قدری کوچکتر از شامپانزه برلن بود ، توی قفس دیدیم، شامپانزه کج خلقی بود ، من به طرفش دست تکان می‌دادم، تهدیدش می‌کردم، او خیلی می‌ترسید و خیلی متغیر می‌شد از غیظش کاه زیادی را که آنجا ریخته بود جمع کرده روی من می‌ریخت، صاحبش از این کار خیلی اوقاتش تلخ بود ، پول زیادی داده این را خریده است، می‌ترسید مبادا همینکه به او تشر می‌زنم بترسد و شاید از ترس یک دفعه بمیرد و آنوقت مبالغی قیمة میمون به او ضرر بخورد ، همین که من جهة اوقات تلخی صاحب میمون را فهمیدم دست کشیدم، این شامپانزه به عینه خواجه‌های سیاه چاق است، تفاوتی که با آنها دارد اینست که حرف نمی‌زند ، رئیس این باغ وحش یکی پیرمرد ریش سفید و دیگری مرد قدبلندیست که ریش سفید و سیاه دارد ، هر دو جلو ما افتاده جانورها را نشان می‌دادند چون باید در ساعت پنج و نیم به خانه ولیعهد برویم حقیقت نتوانستیم تماشای درستی بکنیم [۲۸۹] متصل ساعت دستمان بود و نگاه می‌کردیم که وقت کی می‌رسد . سوار شده این دفعه‌از کوچه رجن‌استریک[۸۳] گذشتیم بعد آمدیم به‌کوچه پیکادلی آن‌هم کوچه بزرگی است مثل کوچه رنجیس اسطریط[۸۳]کوچه رنجیس اسطریط خیلی پاکیزه و وسیع است، در حقیقت بازار است دو طرف دکان‌ها هست، دکان‌های عالی، امتعهٔ زیاد ، همه دکان‌ها ممتاز است و جمعیت آمد و شد به قدری است که اندازه ندارد ، در جلو دکان‌ها جمعیت ایستاده در مردر[۸۴]و کوچه پیاده می‌روند و می‌آیند ، در وسط کالسکه و عراده و امنی بوس به قدری که زمین کوچه پیدا نیست و شخص تعجب می‌کند که چطور از یکدیگر می‌گذرند و محال است در این کوچه کالسکه بتواند تند برود ، با وجود این اگر مهارت کالسکه‌چی‌ها و قدرت پلیس این شهر نباشد روزی هزار اتفاق می‌افتد ، قدرت پلیس طوری است که به یک اشاره دست جلو تمام را نگاه می‌دارد کالسکه هر کس باشد فوراً می‌ایستد ، گفتگو ندارد ، در پیکادلی هم جمعیت زیاد است نه آنقدر که در رنجیس اسطریط دیدم، تماشای اینجا را شخص در کالسکه نباید بکند ، چون که در کالسکه متوحش است چه اتفاق بیفتد ، اگر آدم در کنار بایستد و تماشا کند سیاحت غریبی دارد . آمدیم منزل، شب باید برویم به تیاتر آمپیر، این جا را ساسون‌ها اجاره کرده و اسباب فراهم آورده، مخصوصاً برای امشب که ما برویم، سوپه خوبی هم

83. Regent street (در متن اصلی نام خیابان مزبور به دو صورت مذکور در فوق نوشته شده‌است)

۸۴ . احتمالاً به جای کلمهٔ «پیاده‌رو» «مرد رو» امده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاضر کرده است، در حقیقت ما مهمان ساسون‌ها هستیم، در ساعت نه و نیم رفتیم در سر راه باز همان طور جمعیت بود، زن و مرد هورا می‌کشیدند، تعارف می‌کردیم با دست و می‌رفتیم تا به تیاتر رسیدیم، ولیعهد، زن ولیعهد، پسرها و دخترهای او، وزراء و اعیان انگلیس،سفرای خارجه و معتبرین زن و مرد در اینجا هستند، رسمی نیست اما لباس نیم رسمی پوشیده‌اند، زن‌ها همان‌طور با لباس شب باز و سینه باز آمده‌اند، جواهر زده‌اند، با گل و دسته گل لژها را معطر کرده‌اند، بقدری جواهر و الماس هست که قدر هر جواهر در آنجا تمام است. امین‌السلطان، عزیزالسلطان و ایرانی‌ها جمعی بودند، وضع این تیاتر دخلی به سایر تیاترها ندارد، خیلی بزرگ است، همه مطلا است، در زینت داخل هم بعضی جاها مرمر کار کرده‌اند، با الکتریسیته روشن می‌شود، پنج مرتبه دارد، مرتبه اول از زمین بلند نیست، دور ستون دارد. و رو به عقب خیلی جا دارد، در حقیقت مثل این است که سایر مرتبه‌ها معلق است، آن زیر صندلی‌ها [ی] زیاد گذاشته‌اند، مرتبه‌های دیگر بالای این مرتبه است، مرتبه اول لژ ندارد، دوره به هم متصل است، مگر در بعضی جاها، در چند جا از تخته فاصله ساخته‌اند، جائی که ما نشسته‌ایم خیلی وسیع است، عقب آن پله‌ها دارد، مرتبه به مرتبه مردم آنجا پشت سر ما زیاد نشسته بودند، برای ما در جلو صندلی گذاشته بودند [۲۹۰] تمام زن و مرد نجبا بودند که نشسته بودند، با ولیعهد و زن ولیعهد و شاهزاده‌ها نشستیم، ایرانی‌ها پشت سر ما تک‌تک میان زن‌ها و مردها نشسته بودند، مگر ابوالحسن خان تنها افتاده بود و در جائی که اسباب خنده ما شده بود در یک طرف همه زن‌ها بودند و دخترها، در این میان ابوالحسن خان گردن کشیده نشسته بود، خیلی خنده داشت، بازی و پرده‌ها زیاد تماشا داشت، البته قریب سیصدنفر رقاص دختر و زن و مرد و پسر بود، دخترهای کوچک بود، همه لباس‌های فاخر بطوریکه هیچ جا ندیده بودیم، لباس‌های درخشنده مشعشع رنگارنگ، البته چهل و پنجاه هزار تومان خرج آن‌ها شده، هر دفعه که پرده می‌افتاد لباس‌ها را عوض می‌کردند، بهتر و رنگین‌تر می‌پوشیدند، بسیار خوب میرقصیدند. این تیاتر را بواسطه اینکه بازی‌ها [ی] سبک و جلف در آنجا در می‌آورند، زن ولیعهد و شاهزاده‌ها هرگز ندیده‌اند، امشب خوشحال بودند که بواسطه این مهمانی و خاطر ما آمده‌اند اینجا را ببینند، در یک پرده آنها که معلق می‌زنند لوطی‌ها آمدند بواسطه حضور خانم‌های معتبر لباس چسبان نپوشیده‌اند، با قبای سیاه معلق می‌زدند، خیلی غریب بود با این لباس سنگین اینطور معلق‌زدن که در هیچ سیرک ندیده بودیم. بعد ستون‌های بلند نصب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کردند ، طناب ها بستند ، معلق زن‌ها آمدند ، از طناب‌ها بالا می‌رفتند چرخ می‌خوردند ، در همان بین به طناب دیگر جستن می‌کرد ، می‌گرفت، طناب‌های دیگر را و چرخ می‌زد ، هیچ میمون نمی‌تواند اینطور اعمال بکند ، همه اینها تماشا داشت، اما ما خسته شده بودیم، قریب دو ساعت و نیم آنجا نشسته بودیم، مثل جاهای دیگر نبود که بعد از افتادن پرده برویم بیرون شربت بخوریم راحت کنیم، در یک جا نشسته بودیم، خواب ما را گرفته بود ، زن‌ها و رقاص‌ها همه خوشگل بودند . خلاصه بعد از اتمام تیاتر برخاستیم، از پله‌ها بالا رفتیم، جائی بود بزرگ و گرد ، در آنجا ساسون‌ها سوپه حاضر کرده بودند ، در وسط میز بزرگی بود ، ما با خانواده سلطنت آنجا نشستیم، سایرین در میزهای گرد کوچک که در اطراف گذاشته بودند نشستند ، تمام اشخاصی که در تیاتر بودند سوپه خوردند ، در حقیقت شام مفصلی بود ما هم شام خورده بودیم، اشتها نداشتیم، مجبوراً غذائی خوردیم، دوک دکامبریج هم آنجا بود ، اگر چه عزادار است بواسطه فوت مادرش، امشب آمده در گوشه‌ای علیحده نشسته است، خواهرش دوشس دوتک نیامده است، دوک دکامبریج در تماشاخانه هم بود گوشه‌ای خود را پنهان کرده تماشا می‌کرد ، او هم سوپه خورد ، بعد از سوپه خواب آلوده و خسته و مانده خیلی دیر بعد از نصف شب آمدیم منزل خوابیدیم.

امروز در ساعت پنج بعد از ظهر خانه ولیعهد رفتیم، در باغ مهمانی بود ، ملکه آنجا بود [۲۹۱] می‌بایستی اول تفصیل این مهمانی را می‌نوشتم، بعد تفصیل تیاتر را ، اشتباهاً مقدم و مؤخر شد . در ساعت به خانه ولیعهد رفتیم، ولیعهد استقبال کرد ، با او رفتیم، ملکه را که در آنجا بود در ورود ملاقات کردیم، معانقه به عمل آمد ، دست دادیم، نشستیم در چادر کوچکی [که] در میان باغ روی چمن زده‌اند ، خانواده سلطنت آنجا بودند ، باغ بسیار مصفا ایست، زمینِ چمن مثل مخمل، روی آن راه می‌روند ، گل کاری و درخت‌ها تک‌تک، چادرهای کوچک به جهة مردم یک یک زده‌اند ، یک چادر بزرگ در کناری زده‌اند مردم آنجا عصرانه بخورند ، میز بزرگی گذاشته‌اند و البته دو هزار زن و مرد و دختر بود ، همه خوشگل، نجیب، در حقیقت تمام خانواده‌ها ، بزرگان، نجبا ، وزراء، سفرا ، اینجا بودند که اگر تفصیل بنویسیم کتابی می‌شود ، چون جمعی را از زن و مرد امروز می‌بایستی از حضور ملکه بگذرانند ما برخاستیم با دو پسر ولیعهد در باغ گردش کنیم، همین طور که می‌رفتیم زن و مرد راه وسیعی باز می‌کردند تعارف می‌کردند ، ملکم خان همراه بود ، بعضی را معرفی می‌کردیم دست می‌دادیم، صحبت می‌کردیم، قدری هم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در جلو چادر بزرگ که میز گذاشته بودند ایستادیم، بعد در چادر کوچکی که در گوشه‌ای بود نشستیم، پسر کنت[۸۵] دپاری را اینجا دیدیم، حالا در انگلیس متوقف هستند، پدرش سویس رفته او هم، با ما[۸۶] نشست صحبت کردیم، بعد آمدیم نزدیک ملکه، سلام و معرفی تمام نشده بود، ما هم پهلوی او نشستیم، یک یک از جلو او می آمدند، ایشیک آقاسی باشی لرد چامبرلین معرفی می کرد، به بعضی ملکه دست می‌داد، با بعضی صحبت می‌کرد، از این وضع خوشمان آمد، یک ربع طول کشید، ملکه می گفت سیاتیک یعنی عرق النسا دارم، نمی‌توانم بایستم، نشسته پذیرائی می کنم بعد ملکه رفت به ویزر[۸۷] ما هم گردش کنان تا دم در آمدیم که برویم: پسرِ منُ پانسیه پسر لوئی فیلیپ را که از شاهزادگان اسپانیا محسوب می‌شود اینجا دیدیم، جوان است اما علیل و ضعیف، نمیتوانست بایستد، پدرش اینجا نیست، دختر ایزابل ملکه سابق اسپانیا زن اوست، دختر خوشگلی نیست با او صحبت کردیم، احوال مادرش را پرسیدیم، آمدیم منزل، در آنجا در چادر که نشسته بودیم شاهزاده کوری بود از شاهزاده‌های آلمان. دل ما به او سوخت [۲۹۲] شاهزاده روی صندلی نشسته بود، چشمش باز بود نمی‌دید.

جمعه ششم ذی قعده

امروز صبح جنرال[۸۸] انگلیس در همین پارک جلو منزل ما یک توپی آورده بود که به نظر ما برساند، رفتیم، توپی است که مخترع این توپ ما کسیم ینگه دنیائی است و این توپ هم به اسم همین شخص معروف است، توپ بسیار عجیب است لوله‌ای دارد که در زیر آن لوله آبی[۸۹] تعبیه کرده‌اند که بواسطه انداختن گرم نشود و در صفحهٔ خارج چهارصد فشنگ می‌گذارند و در زیر این توپ خزانه‌ایست، آن صفحه را آنجا گذاشته و یک صندلی در پشت سر دارد و آنجا می‌نشینند قراول می‌روند و یک جائی در پشت توپ قرار داده‌اند که جای دو شخص بزرگ است، آدم می‌نشیند قراول می‌رود، دست که آنجا می‌گذارند متصل فشنگ‌های فلزی که در صفحه هست خالی می‌شود و بسته‌های فشنگ از زیر می‌ریزد و فشنگ‌ها هم مثل فشنگ مارتین است، ما خودمان انداختیم، عزیزالسلطان و مجدالدوله هم انداختند خیلی تماشا داشت. آمدیم اطاق، یک بعد از ظهر

۸۵. اصل: کنط
۸۶. اصل: هم
۸۷. (؟)
۸۸. اصل: جرنال
۸۹. اصل: لولهٔ تعبیه آبی کرده‌اند.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باید برویم به اسب دوانی، نمی‌دانستم آنجا نهار است، نهاری صرف کردیم، راه افتادیم، در کالسکهٔ ماولف و ملکم خان بودند، رفتیم از دم پارلمنت[۹۰] گذشتیم به گار راه آهن که باید اسب دوانی برود رسیدیم، ترن حاضر بود ولیعهد و دو پسرش و لرنسون آنجا بودند، نشستم، صحبت کنان می‌رفتم، خیلی تند می‌رفت، رسیدیم به قصر اسطرابری هیل (strawberry Hill)، در آنجا قدری توقف کردیم، ولیعهد می‌گفت چرا ایستاد، بنا نبود بایستد بعد راه عوض کرد، آمد به اسب دوانی، از گار پیاده شدیم، دم گار یک دالانی مسقف است که از دو سمت ستون داشت و یک دیوار چوبی هم بود و بین این دیوار و این دالان همه گل کاری است، و خیلی باصفاست و این دالان طولانی است، تمام دالان را بیدق زده‌اند، قریب هزار قدم که رفتم رسیدم به اسب دوانی که اسم اسب دوانی این است (kempton park) کمپطن پارک، بالا خانه‌ای دیدم که مخصوص برای ما ساخته‌اند و در هجده روز این بنا را به اتمام رسانده‌اند و تازه تمام شده، سایر بالاخان های کهنه که قدیم ساخته‌اند در جلو به ترتیب دیده می‌شد، از پله‌ها بالا رفتم، چمن باصفائی در جلوه است، منظر خوبی داشت، از اعیان و زن‌های محترم خیلی آمده بودند، مردم‌های بی‌خیال متفرقه هم بسیار بودند خصوصاً در آنجائی که سر اسب‌ها شرط می‌بستند، که یک قال و مقال غریبی بود، صدا از صدا نمی‌افتاد، فریاد می‌کردند، شرط می‌بستند، یک نصف دوره اسب دواندند، هفت هشت اسب بود، نصف دوره مثلاً از میل اکبرآباد تا پای پله، بعد گفتند فلان اسب پیش افتاد، ما برخاستیم چند پله بالاتر رفتیم، اطاقی بود نهار حاضر کرده بودند، با وجود اینکه نهار خورده بودیم باز نهاری خوردیم، «انگلیس‌ها شلیل را نکتارین می‌گویند (nectarin)» [۲۹۳] ولیعهد، اعاظم همه در سر نهار بودند، بعد از نهار به جای اول آمدیم، یک دور دیگر اسب دواندند، بعد ولیعهد گفت برویم پائین از نزدیک اسب‌ها را ببینید، پائین آمدیم، جنجال غریبی دور ما بود، از اعاظم و اجامر[۹۱]، چابک سوارها اسب‌ها را از جلو ما رد کردند، اسب و مادیان‌های خوب داشت، بعد از تماشا دوباره بالا رفتم یک دور دیگر هم دواندند، چون خیال حمام داشتم، برخاستم که بیایم، از اسب دوانی دو دور باقی مانده بود، با ولیعهد به همان دالان گل که اول رسیده بودیم آمدیم، سوار گار راه آهن شدیم، به لندن آمدیم، در گار ولیعهد رفت، باولف [و] ملکم خان نشستیم به منزل آمدیم، خیلی خسته بودم،

۹۰. اصل: پارلمند

۹۱. اجامر: گروه غوغاطلب، اوباش، مردم ولگرد (فرهنگ معین)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عرق کرده‌ام، عصرانه و چائی صرف شد ، در ساعت شش و نیم به خانه لرد رزبری مهمانم، لباس رسمی پوشیده با امین‌السلطان، ولف، ملکم خان رفتیم، اگر چه ولف از این طبقه نیست و ضد با این طبقه است همراه بود ، چون لرد روزبری از طبقه لیبرال است و از دسته گلادستون است. جوان خوش روی کوتاه قدی است، ریش و سبیل را می‌تراشد ، خلاصه وارد اطاق شدیم، خانه‌اش خانه ساده‌ایست، اما خیلی خوب است، از در که وارد شدیم جلوخانی داشت و مهتابی در جلو عمارت بود که به منزله حیات عمارت بود ، اما در مرتبه بالا بود ، ولیعهد انگلیس، دوک دوشامبرن گلادستون، گرانویل، لرنسن یک شاعر معروفی نقاش پیرمرد بلندقدی که یک پرده صورت گلادستون را خیلی خوب ساخته بود و بالای دیوار همین عمارت کوبیده بود ، بهترین نقاش‌های لندن است، جمعی دیگر از معارف و معتبرین شهر لندن همه در اطاق ایستاده بودند ، تمام اهل مجلس مرد بودند ، زن هیچ نبود ، همینطور به اطاق دیگری که میز شام چیده بودند رفته نشستیم، همه جهة سی نفر بیشتر سر میز نبودند ، نشستیم، گلادستون دست راست و لرد رزبری دست چپ ما ، ولیعهد و لرد گرانویل روبرو نشسته بودند ، از همراهان ما هم امین‌السلطان، ملکم خان، میرزا محمدخان، ناصرالملک بودند ، یک قدر شام خوردیم، شام که تمام شد برخاستیم، از اینجا رفتیم به آلبرت حال، ولیعهد پیش رفته بود که آنجا را منظم کند ، آلبرت هال محوطه بزرگیست، گنبد بزرگی دارد ، تفصیل آلبرت هال همان است که در روزنامه سفر سابق نوشته‌ام، در مرتبه بالای این که از همه بالاتر است ستون‌ها دارد و ایوانی جلو آمده در باقی طبقات همین طور دوره جاست که صندلی‌ها گذاشته مردم نشسته‌اند ، زمین و مرتبه‌های بالا و پائین پر از جمعیت بود ، زن زیاد هم بود ، ولیعهد ، زن ولیعهد ، دخترها ، پسرهایش، جمعی دیگر از شاهزاده خانم‌ها جلوآمده ما را به سطح زمین آلبرت حال برده، میان مردم صندلی برای ما و برای خودشان گذاشته بودند ، نشستیم، هوای آنجا [۲۹٤] خیلی گرم بود ، چنان هوا بود که آدم خفه می‌شد ، خواننده زیادی هم بود ، یک مرد ، دو زن خواندند ، بعد تک تک هم خیلی خواندند ، کُر هم که دسته به دسته باشند همه یک دفعه با هم می‌خواندند ، قریب پانصد نفر خواننده بود ، هی طول می‌دادند ، من کم مانده بود از گرما غش کنم، خیلی بد و سخت گذشت، تا آخر با کمال سختی و بدی نشستیم تا وقتی تمام شد سوار کالسکه شدیم. با نهایت خستگی، کسالت، کثافت به منزل مراجعت کرده بعد از ساعتی خوابیدیم، امشب در سر شام روزبری پارچه‌های یخ بزرگ مخروطی بود ، خیلی صاف و براق و کلفت، پرسیدم این

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یخ‌ها را از کجا می‌آورند گفت از دریاچه‌های شمال ینگی دنیا که یخ طبیعی می‌کند بریده و با کشتی به لندن می‌آورند، اُرگ بزرگی هم در آلبرت هال بود.

روز شنبه هفتم ذی قعده

از خواب برخاستم به حمام رفتم، حمام ترکی است، بسیار خوب حمامی بود، شست و شوی خوبی شد، بسیار چرک بودم، مجدالدوله هم همراه ما لخت شده بود، قبل از این که لخت بشوم یک دکانی دم در حمام بود که متعلق به این حمام است، آنجا رفتم، عطر، ماهوت پاک‌کن و بعضی شیشه‌های عطر داشت، دو دختر بسیار خوشگل هم در آنجا بودند، به میرزا محمدخان فرمودیم عطر [و] بعضی از آن اشیاء را ابتیاع کرد، بعد از حمام بیرون آمدم، آمدم منزل، نهار خوردیم. ملکم خان عرض کرد که قونسول ایران که از اهل انگلیس است یک توپی پیشکش کرده و در پارک جلو عمارت حاضر کرده که به نظر مبارک برساند و چند عکاس هم حاضر شده‌اند که عکس بیندازند، بعد از نهار به باغ رفتم، بله توپ خوبی است، از سیستم ماکسیم که روز پیش دیده بودیم نبود، اما این هم بد نیست، وضعش این است که یک جعبه گردی ساخته‌اند و در آن فشنگ چیده‌اند، وسط توپ جائی ساخته‌اند که این جعبه را می‌گذارند و در پشت توپ یک دستگیره قرار داد [ه‌ا] ند که می‌چرخانند مثل سازهای دستی و به همان وضع توپ ماکسیم فشنگ‌ها خالی می‌شود، انداختند، تماشا کردیم، آمدیم اطاق، کالسکه حاضر بود، باید به خانه دوک دکامبریج و گلادستون و گرانویل برویم، با ملکم خان و ناصر الملک سوار شدیم، در کوچه‌های لندن و کوچه‌های بسیار دیگر پرپیچ و خم رفتیم تا رسیدیم به خانه دوک دکامبریج، در زدند، قاپوچی آمد، الحمدلله نبود، رد شدیم، به خانه گرانویل رسیدیم، گرانویل بود، وارد شدیم، گرانویل از دسته لیبرال است و یک وقتی وزیر خارجه بوده، آدم بی‌چیزی [است] نسبت به سایر معتبرترین و لردها، خانه داشته فروخته است و این خانه را کرایه کرده است، خودش شبیه به یک عنتر سفید است، بعد رفتیم پیش زنش، زن قد بلند حد وسطی داشت، دو دختر بسیار خوشگل داشت و دو پسر به سن پنج شش ساله، بعد آمدیم پائین سوار شدیم به خانه گلادستون رفتیم. دری زدند، قاپوچی آمد، معلوم شد نیست، برگشتیم، راست به منزل آمدیم، دوک دوسدرلند آمده بود او را ببینیم، این دوک دوسدرلند داستانی دارد که لازم است اینجا بنویسیم، در آن سفر که ما به انگلیس آمدیم مهمان این شخص شدیم در ترنطام، این شخص بسیار متمول محترمی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است، در لندن بعد از عمارت دولتی هیچکس بهتر از او خانه ندارد، زنی داشت بسیار محترم که در تمام مهمانی‌ها اول بر همه بود و یک دختر بسیار خوشگلی هم داشت که دیده بودم، بعد از چندی بعد از آن سفر ما این دوک عاشق شد به یک زنی پست [۲۹۵]، زنش اطلاع به هم رسانید، آن دختر خوشگلش هم مرده بود، غصه زیاد خورده مرد، دوک هم این زن پست را گرفت، چون زنش محبوب ملکه بود ملکه و تمام اهل انگلیس از این فقره متألم شدند و زنش را در هیچ مجلسی راه ندادند، این هم مجبور شده است در ییلاقاتش می‌ماند حالا از ترنطام آمده است، در آن سال که دیدم اگرچه ریش داشت اما خوشگل بود، جوان بلندبالائی بود، امروز دیدم پیر کثیف شده است، قدری صحبت کردیم رفت، بعد گیر عکاس‌ها افتادیم، عکاس انگلیسی اول عکس انداخت، بعد یک عکاس پلُنی بود، او آمد توی اطاق ما را به زور قسم بیرون برد، بسیار آدم فضول پرحرفی بود، سر ما را این طرف آن طرف می‌کرد، هی می‌گفت حالا خوب شد، حالا خوب، هی حرف می‌زد ما را به تنگ آورده بود، تا عکس انداخت فارغ شدم، ساعت شش و نیم باید بروم به کریستال پاله مهمان ولیعهد هستم به شام و آتش بازی، سوار شدیم، امین‌السلطان، ناصرالملک، لرنسون هم پیش ما نشسته بودند. از اینجا تا کریستال پاله دو فرسنگ راه است. مثل طهران است تا صاحبقرانیه، این کریستال پاله عمارتی است از بلور، در اول اکسپوزیسیون که در فرنگ از برای متاع باز نمودند در اینجا بوده، بعد از آن این عمارت را به همان حالت نگاه داشته‌اند. ما گمان نداشتیم که سر راه ما جمعیت باشد خیال می‌کردیم مثل سایر روزهاست. وقتی به در عمارت رسیدیم دیدم مردم ده پشته بیست پشته ایستاده‌اند. به همین وضع تا دم کریستال پاله مردم ایستاده بودند، قریب سه کرور نفر آدم بدون اغراق ایستاده بودند، دیگر سوراخی نمانده بود از بالا پشت بالا پنجره در راه جای خالی کسی نمی‌توانست نشان بدهد، تمام این مردم با لباس‌های تمیز قشنگ بودند، یک نفر که لباس کثیف در بر داشت دیده نمی‌شد، البته چهارصدهزار از این مردم دختر بودند از سن ٤ سالگی الی هفده[۹۲] سالگی و رسم دخترها همه این است تا شوهر نکنند باید موی سرشان را نبافند مثل دراویش موهایشان افشان است، این‌ها همه خوشگل، قشنگ ایستاده بودند و از در عمارت الی عمارت کریستال پاله به اتصال داد و فریاد و هورا بود، تکان دادن دستمال، زن‌ها مشت‌هایشان را که کوچک بودند بلند می‌کردند تکان می‌دادند، اگر یک سوراخی

۹۲. اصل: هوده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌دیدند دو دستمال تکان می‌خورد، خلاصه از بس با سر و دست جواب احترامات آنها را می‌دادم دستم به شدت درد گرفته است. کالسکه ما هم آرام رفت تا رسید به عمارت، وقتی رسیدیم ولیعهد، زنش، اعیان و اشراف همه حاضر بودند. وارد به چند دالان شدیم که اکسپوزیسیون گل سرخ بود، قریب به دو هزار گل به انواع مختلف ملاحظه کردیم، گل بود به اندازه یک دوری، زن ولیعهد یک گل به ما داد به سینه زدم و همچنین بعضی درخت‌های مجلسیِ شلیل، آلبالو و گیلاس دیده شد که همه پربار بودند و خیلی خوب تربیت کرده بودند. در اینجا هم که از کالسکه پیاده شدم قریب به صدهزار جمعیت ایستاده بودند [۲۹۶] بعد از تماشای گل‌ها دست به توی دست زن ولیعهد داده وارد به اصل تالار شدیم، آنجا می‌گشتم، در اینجا هم قریب به دویست هزار جمعیت بود همه شاه سلامت و هورا می‌کشیدند، یک حالت و عالم غریبی[۹۳] بود که نمی‌توان گفت و نوشت، اگر انسان می‌خواست سیصدهزار دختر خوشگل منتخب می‌کرد و خیلی اوضاع غریبی بود، همان قسم تماشا می‌کردیم تا رسیدیم به گُنبد بلند که در وسط این عمارت است، در آنجا کنسرت ساز آواز است، صندلی بسیار گذاشته و مردم جا گرفته‌اند، قریب پنجاه هزار جمعیت در این محوطه بود، راه پله را گرفته بالا رفتم به جائی که برای [ما] انتخاب کرده بودند، قدری تماشا کردیم، یک اُرگ بزرگ خوبی هم داشت، بعد آمدیم از آنجا به یک بالکان که تماشا به باغ و عمارت می‌کرد، این باغ هم قریب سیصدهزار جمعیت داشت، مثل دریا موج می‌زد آدم، فواره‌های بلند خوب دیده می‌شد، این فواره‌ها همیشه نمی‌جهد، هر وقت بخواهند آب بیندازند می‌جهد، یک دو عمارت بزرگ بود که از روی آنها آب می‌ریخت، خلاصه تماشای زیاد کردیم. آن گلی که در سینه داشتم از بالکان در میان جمعیت انداختم که قریب ده هزار نفر هجوم آوردند و هم دیگر را می‌زدند فریاد می‌کردند و از دست یکدیگر می‌ربودند، حقیقتاً یک نوع احترام بود نسبت به ما و خیلی خوب و به موقع انداخته بودم. دیگر باره یک دسته گلی گرفتم انداختم، باز به همان حالت اجتماع از دست یکدیگر می‌ربودند، پرهای زمین ریخته را جمع می‌کردند، می‌بردند خیلی خیلی تماشا کردم، تمام این عمارت و این پارک مواج از آدم بود، دور و نزدیک همه چشم آدم می‌دید. بعد آمدیم به لژ اولی که ذکر کردیم نشستیم، عزیزالسلطان، امین‌السلطان، مجدالدوله، ابوالحسن خان، احمدخان، مهدیخان که همراه بودند در لژهای دیگر جا گرفته و این لژ روبروی این کنسرت[۹۴] و این اجتماع

۹۳. اصل: قریبی ۹۴. اصل: کنسر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است، فرش آوردند انداختند، اول یک دسته بازیگرها که جست و خیز و معلق می‌زدند مثلاً نمی‌توان گفت مثل جست و خیزهای دیگر است بلکه این یک قسم سحر است، مثلاً سه نفر آدم روی یکدیگر می‌ایستادند و یک نفر در بالای آن سه نفر سرش را بر آن گذاشته پاها را هوا کرده بود، یک تماشای دیگر پنج نفر ژاپنی بود که این‌ها شبیه به ترکمن بودند، قد کوتاهی داشتند شبیه به حاجی بیک ترکمن مجدالدوله بودند، بند بازی‌های غریب عجیب کردند، خصوصاً یک پسر شش ساله از آنها که خیلی قابل بود، بعد سه فیل آوردند، معلومات اینها این بود، اولاً ساز می‌زدند، می‌رقصیدند، بعد بازی الاکلنگ کردند، در سر یک چوب یک فیل نشست آن طرف یک فیل، بازی می‌کردند، بعد یک فیل ولوسفید[۹۵] سوار شد و با خرطوم سکان را گرفته به هر طرف میل داشت می‌گردید و از این قبیل بازی‌های دیگر هم کردند، بعد برخاستم، آمدیم سرشام، دست چپ ما زن ولیعهد و دست راست ما دختر ولیعهد بود، روبروی ما خود ولیعهد نشسته بود، عزیزالسلطان هم درین میز شام خورد، شام خوبی بود، در بین شام قال مقال [۲۹۷] از مردم زیاد بود، ولیعهد می‌گفت مردم می‌گویند، بس است شام، بیائید آتش بازی، در این شام داود ساسون هم بود، ولیعهد به اینها خیلی محبت دارد، در اغلب مهمانی‌ها هم وعده می‌گیرند از آنها، خلاصه برخاستم، آمدیم در همان بالکان، ایستادیم جلو چراغان خیلی عالی بود، فواره‌های حوض را هم آب انداخته بودند، یک آتش بازی بسیار مفصل خوبی کردند که در هیچ جا ندیده بودم، خصوصاً رنگ‌های خیلی قشنگ داشت، مثلاً صورت ما را ساخته بودند و بواسطه سیم تلگراف که در بالکان بود می‌باید آتش نگیرد، این بود که به ما گفتند ما پیچ دادیم آتش گرفت، صورت ما در آمد که یکباره دویست هزار نفر هورا کشیدند، شاه شاه می‌گفتند، چپه می‌زدند، یک دو شیر خورشید از آتش بازی بود، دو خروس بود، جنگ می‌کرد، تا یکی دیگری را کشت. همچنین دو آدم بودند که با شمشیر جنگ می‌کردند، یکی یکی را کشت، کمال امتیاز این آتش بازی‌ها داشت، این چراغان.

آتش بازی، این اجتماع، این احوالات، این مردم نوشتنی نیست باید دید و باز هم از عجایب همان فیل‌هاست که مثل یک نوکر مطیع نسبت به آقایش اطاعت بکند، از صاحبش اطاعت می‌کرد، هرچه می‌گفت می‌شنیدند و این فیل‌ها یکی کوچکتر و به تفاوت بودند، انواع بازی‌ها می‌کردند. خلاصه آمدیم پائین، وقتی که به این عمارت

۹۵. velocipede دوچرخه، ولوسپید، چرخ (فرهنگ فرانسه، فارسی سعید نفیسی)

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

آمدیم از طرف الهام [؟] برا وارد شدیم، حالا از طرف دیگر که عمارت به وضع مصری ساخته بودند و مجسمه صورت موسی بود و بعضی تصاویر دیگر و حوض‌های قشنگ و فوارهای چوب داشت آمدیم و همان قسم دستم در دست زن ولیعهد تا دم کالسکه، ولیعهد و زنش رفتند من هم کالسکه را گفتم بستند، با امین‌السلطان و لرنسون آمدیم به منزل، خوابیدیم.

دیشب خوابم نبرد، یک تپش قلب گرفتم و ناراحت بودم و عرق می‌کردم، همه جهت تا صبح دو ساعت نیم خوابیدم. دیشب یک دکمه الماس سرداری سردست ما گم شده است که پانصد تومان ارزش داشت، از بس دست بالا کردم و تعارف به مردم کردم این الماس گم شده است.

چراغ لندن نسبت به شهر و معروفیت آن بسیار کم است، در هر صد و پنجاه قدم یک چراغ گاز است، اما در بعضی کوچه‌ها چراغ پیه است. [۲۹۸]

سفرای خارجه لندن که به حضور آمدند
از این قرار است

سفرای کبیر		وزرای مختار	
فرانسه	وادینگ تون	هولاند	کنت دوبیلاند
روس	استال	بلژیک	بارون سولوین
آلمان	کنت هتزفلد	پرتقال	موسیودانتاس
عثمانی	رستم پاشا	سوئد	کنت پسی پُر
اوستریا	کنت دیم	دانمارک	موسیو دفالب
اسپانیا	دون جوس آلبردا	کولوم بی	فیلیپ آن گلو
چین	لوتجین	امریکا	مستر رابرت لینکلن
یونان	جنا درلوس	رومانی	پرنس گیکا

شارژدافر

ایطالیا	موسیو کاتالانی
سیام	کنت دیتاکار
ژاپن	ویس کنت آکوب
جزیره هاوائی	فرانسیس هوفونگ
کاستاریکا	موسیو فرنان دیز [۲۹۹]

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یکشنبه هشتم شهر ذی[۹۶] قعده

امروز باید از لندن برویم به خانه سالزبوری و شب آنجا بمانیم و از آنجا به اکس برویم، اوضاع غریبی است، بعضی از آدم‌های ما باید بمانند بعد بیایند و نمی‌دانم کجا می آیند، بعضی در رکاب‌اند، حالت خودم خوب نیست، اشتها هیچ ندارم، یک ناهار بی‌میلی خوردم، امین‌السلطان هم گرفتار کار است باید خانه ولیعهد برود نشان ببرد به خودش و پسرهایش بدهد، انعام به نوکرها و سرایدارهای عمارت بدهد، هر چه از او سؤال می‌کنم جواب درست نمی‌دهد، اشخاصی که اینجا مانده‌اند از این قرارند:

اعتمادالسلطنه، میرزا عبدالله خان، ابوالحسن خان، احمدخان، آقا مردک، ادیب، مهندس الممالک، امین خلوت، حاجی آقا، میرزا ابوالقاسم، عزیزخان، آدم‌های همراهین، کلبعلی خان، شاپور، باشی. ناصرالملک و صدیق السلطنه هم بنا بود بیایند، صدیق‌السلطنه می‌گفت دیشب حالتم به هم خورده است مرخص شد نیامد، ناصرالملک دیشب بختک رویش افتاده باید مثل ما شده باشد. تپش قلب و عرق کرده باشد آن هم احوالش خوب نیست نیامد. اشخاصی که در رکاب‌اند معلوم است، بعد از نهار امین‌السلطان آمد که ولُف عرض می‌کند که باید به کلوپ برویم، کالسکه هم حاضر بود. من، ولف، اکبری سوار شدیم رفتیم، در آنجا سه کلوپ است یکی کلوپ وزرای حالیه که کنسرواتر باشد و یکی وزرای لیبرال دارند و یکی دیگر کلوپ اهل نظام است، ابتدا به کلوپ کنسرواتر رفتم، بالا و پائین را گشتیم، آن دو دیگر را بالا پائین نگشتیم، وضع کلوپ یکی است، یکی را که می‌نویسیم معلوم می‌شود. اولاً عمارت بسیار عالی دارد، اول که وارد می‌شویم یک محوطه‌ایست بزرگ، عالی و در همان جا راهی است به اطاق‌ها، جنبین مثلاً یک اطاق بزرگ سفره‌خانه است که در آنجاها وزراء خصوصاً اشخاصی که زن ندارند آنجا غذا[۹۷] می‌خورند، مثلا وزرای لیبرال حق دخول به کلوپ کنسرواتر ندارند، اینجا مخصوص خودشان است، اطاقی دیگر محض سیگار است، اطاقی دیگر کتابخانه است، کتاب می‌خوانند، اطاق دیگر روزنامه‌است، روزنامه‌های تازه هر روز حاضر می‌کنند وزراء می‌خوانند. مرتبه بالا رفتم باز همین وضع است، اطاق دست[۹۸] روشوئی دارد، همه قسم اسباب اساسشان فراهم است [۳۰۰]. در کلوپ روزنامه

۹۶. در اصل اشتباهاً «نوشته شده شهر شوال»

۹۷. اصل: قضا

۹۸. اصل: روشوری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که رفتم یک نفر کلنل کوتاه‌قد ریش‌سفید روزنامه در دستش روی صندلی خوابش برده بود ، قدری ایستاده به او نگاه کردیم، خندیدیم، همه خندیدند ، بعد بیدارش کردم خیلی تماشائی بود . در هر کلوپ اسبابی هست که بدن شخص را وزن می‌کند ، مثل صندلی، آدم می‌نشیند وزن معلوم می‌شود من نشستم، ۲۷ من بودم، ولف نشست ۳۵ من بود . این روزها بواسطه زحمت و خون بواسیر ناخوشی اسپا مرا ضعیف کرده است. خلاصه امروز صبح تمام عمارت ما یعنی بوکینگ هام را گردش کردم. عزیزالسلطان، موچول خان و غیره بودند ، خیلی گشتم. با حالت کسالت و ضعفی که داشتم. عمارت عالی خوبی است، خیلی نقل دارد . اسباب و مخلّفات و مجسمه‌ها و زینت، آینه‌های بسیار بزرگ، ستون‌های خوب، گچ بری‌ها ، طلاکاری‌ها ، خیلی تعریف دارد ، خلاصه امروز کاری که خیلی بی‌مزه و خنک و بی‌معنی است این است که باید ساعت سه از ظهر گذشته برویم به خانه ملکم خان، بی‌جهة با این همه خستگی باید آنجا برویم و ساعت شش بعد از ظهر هم باید به عمارت هات فلدلرد سالزبوری برویم و شب را آنجا بخوابیم و مهمان باشیم. خلاصه سوار کالسکه شده امین‌السلطان هم بود ، رفتیم خانه ملکم، باز در اطراف راه دو طرف جمعیت زیاد ایستاده بودند ، هورا می‌کشیدند و امروز بواسطه اینکه یکشنبه است و تمام دکاکین بسته است، جمعیت زیادتر بود ، همین طور از میان جمعیت گذشته وارد خانه ملکم شدیم، زن ملکم با دخترها و برادرش که میکائیل است جلو در ایستاده بودند ، جمعیت زیادی هم از معارف شهر و وزرای مختار دعوت شده‌اند که در باغ و خانه مَلکم گردش می‌کنند ، من چون حالتم خوب نبود و قدری کسل بودم و دیشب هم نخوابیده بودم، حالت این که با مردم گردش کنم و راه بروم نداشتم، در بالای باغ یک چادری زده بودند و میزی حاضر کرده بودند به جهة من و یک میز دیگر هم در گوشه باغ به جهة سایر مردم حاضر کرده بودند ، من سر میز خود رفتم چون قرار بود ولیعهد هم اینجا بیاید ، خیلی معطل شدم، قدری سر پائین، قدری سربالا رفتیم. یک ساعتی طول کشید تا ولیعهد با زنش آمدند ، پسرهایش همراه بودند ، من با این حالت کسالت که هیچ میل به ماندن اینجا و این وضع مجلس نداشتم با اصرارهای خنک ملکم که قدری بمانید و صبر کنید هر طور بود به اتفاق ولیعهد دوباره سر میز رفته نشستیم، حضرات خیال داشتند مدّت‌ها بنشینند و صحبت کنند میوه بخورند ، من هم که خیلی کسل بودم می‌خواستم زودتر به منزل بروم و هیچ حالت نشستن نداشتم، بعد از قدری همراهی ناچار گفتم که حقیقت من منزل کار دارم و امشب باید حرکت کنم و به عمارت لرد سالزبوری بروم، هر

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

طور بود عذر خواسته رفتم، ولیعهد و دیگران ماندند، من به منزل آمدم، یک حالت غریبی بود، پیشخدمت‌ها که اینجا می‌مانند مبهوت و متحیر بودند که امشب کجا خواهند بود، چه خواهند کرد، ابوالحسن خان گریه می‌کرد، عزیزالسلطان هم بازی می‌کرد، ولیعهد هم یک تفنگ ته پرخوبی به عزیزالسلطان داده است، یک تفنگ ته پر دیگر هم به عزیزالسلطان پیشکش کرده‌اند که خوب تفنگی است، خلاصه هر طور بود عازم حرکت شدیم، عزیزالسلطان را با آدم‌هایش روانه گار کردیم رفتند [۳۰۱] پیشخدمت‌هائی که باید بروند رفتند، آن‌ها که اینجا ماندنی بودند نزد من ماندند. بعد از اندکی خود من هم سوار کالسکه شده ولف و امین السلطان نزد من نشستند، چون هوا استعداد باران داشت سر کالسکه را بسته روانه گار راه آهن شدیم، از در عمارت تا گار باز اطراف راه جمعیت زیادی ایستاده بودند. هورا می‌کشیدند، دستمال حرکت می‌دادند، من هم با دست از توی کالسکه به آن‌ها تعارفی می‌کردم تا رسیدیم به گار و توی راه آهن رفتم، آقا دائی و امین همایون از این طرف به آن طرف می‌رفتند و یک اسم کیفی بردند که گم شده است. در این بین راه آهن سوت زد و خواست حرکت کند که امین همایون هر طور بود خود را به راه آهن انداخت و می‌گفت خطر غریبی از من گذشت ولی آقا دائی نتوانست بیاید همانجا ماند، ما حرکت کردیم، تقریباً از هشت نه سوراخ گذشتیم که از زیر عمارت شهر و تپه‌ها و خانه‌ها می‌گذشت، وضع مهیبی داشت، اطاق‌های این واگن هم قدری کوچک و کوتاه است، از شهر و اطراف شهر گذشته تا وارد صحرا شدیم همه جا آباد و پرجمعیت و تمام صحرا خانه و آبادی است که ساخته‌اند، صحرا سبز و خرم با جنگل زیاد، گاوهای مختلف دیده شد، تا رسیدیم به یک آبادی راه آهن، از اینجا به قهقرا برگشت، اندکی نگذشت که به عمارت ییلاقی سالزبوری رسیدیم، خودش جلو راه ایستاده بود، پیاده شده با او دست دادیم و به اتفاق سوار کالسکه شده راندیم، در عمارت و باغ که خیلی جای باصفائی است از کالسکه بیرون آمدیم، زن سالزبوری حاضر بود، با او دست دادیم، بعد زن ولیعهد دیده شد، با او هم دست دادیم، وارد باغ شدیم. خود ولیعهد هم در باغ گردش می‌کرد، نزد ما آمد، به او هم دست داده تعارف کردیم، این باغ بسیار جای باصفائی است، گل کاری خوبی دارد که خیلی با سلیقه درست کرده‌اند، منظر بسیار خوبی به جنگل و صحرا دارد. قدری راه رفتم و گردش کردم، ولیعهد و زنش با لرد سالزبوری و غیره همراه ما بودند. اینجا یک باغچه‌ای ساخته‌اند و از درخت کاج بطور دیوار سبز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چتری درست کرده‌اند و در یک جای گردی به طرز کوچه با غ خیابان‌های کوچک درهم برهم تشکیل داده‌اند که یک آدم می‌تواند راه برود و اگر نابلد باشد راه را هم گم می‌کند و نمی‌تواند برگردد، معلوم می‌شود اینجا را برای معشوقه بازی و هرزگی درست کرده‌اند، من و مجدالدوله قدری در این خیابان‌ها راه رفتیم بعد سالزبوری آمد و گفت که من آمدم مبادا گم بشوید، بعد عزیزالسلطان هم آمد قدری گشت و من هم باز قدری در با غ راه رفتم و تفرج کردیم، گفتم ما را به اطاق خود ببرند که راحت کنیم، لرد سالزبوری خودش جلو ما افتاد ما را اوطاق به اوطاق آورد از یک معبد و کلیسای کوچکی هم که در این عمارت ساخته شده گذشتیم تا وارد اطاق خود شدیم، سالزبوری هم اوطاق‌های ما را نشان داد و رفت و راحت شدیم، به همراهان ما هم اوطاق و منازل خوب داده‌اند که هر یک منزل مخصوص دارند، این عمارت را سیصد سال است ساخته‌اند، قدیماً مال الیزابت ملکه انگلستان بوده، به جد این سالزبوری که آن هم اسمش لرد سالزبوری بوده بخشیده و از آن وقت تا حال مال این‌ها است و خوب نگاه داشته‌اند، خلاصه بعد از اینکه ما در اوطاق خود آمدیم آقا دائی آمد و مزمز کرد که کیف ما گم شده است و در لای آن کیف روزنامه سفر ما که از ابتدا تا اول این کتاب نوشته‌ایم با بعضی کاغذهای محرمانهٔ دیگر که خیلی اهمیت دارد مفقود شده است از این بابت خیلی اوقاتم تلخ شد، زیاده از اندازه دلتنگ شدم، فی‌الفور حکم کردم آقا دائی با میرزا رضاخان بروند شهر لندن، اسباب‌های آنجا را تفحص نمایند بلکه پیدا کنند بیاورند، آنها معجلاً رفتند با راه‌آهن به لندن [۳۰۲]، در ساعت هشت لرد سالزبوری عقب ما آمده و ما را برداشته به سر شام برد، از اطاق‌های بسیار قشنگ خوبی گذشتیم که در سقف اطاق‌ها چراغ کوچک الکتریسیته زیاد بطور خیلی قشنگ روشن کرده بودند، بعد به اطاق شام وارد شدیم، سر میز ما ده نفر بودند به این ترتیب که در دست راست ما زن سالزبوری نشسته بود و دست چپ زن ولیعهد و روبروی ما ملکم خان، دیگران بودند، اشخاص معروفی که در سر میز ما بودند از این قرار است ولیعهد، سالزبوری، امین‌السلطان، وزیر هندوستان، فرمان فرمای سابق اینترلند [؟]، وزیر ایرلند، ولف، لارین سن، پسرهای ولیعهد، دخترهای ولیعهد، و باقی معارف و معتبرین زیاد بودند که در چهار میز مدور دیگر که توی این اوطاق گذارده‌اند نشسته و شام می‌خورند، عزیزالسلطان، مهدیخان، آجودان مخصوص، فخرالاطباء و بعضی ایرانی‌های دیگر هم در سر یک میز بودند، فخرالاطباء چند گیلاس شامپی هم خورده بود و حالتش قدری

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مغشوش شده مست شده بود ، سرش را برهنه نموده. بعد از شام از قراری که می گفتند روی میز رفته بود نشسته بود یک نفر فرنگی گفته بود سهو کرده‌اید این میز است صندلی نیست، فخر برخاسته بود ، بعد عزیزالسلطان یک طوری فخر را بیرون برده بود که در مجلس نباشد بعد از شام ابتدا تمام زن‌ها و خانم‌ها از قبیل زن ولیعهد و زن لرد سالزبوری و دیگران از سر میز برخاسته به اطاق دیگر رفتند و ما با ولیعهد و سالزبوری و سایر اشخاصی که در سر میز ما بودند همین طور نشستیم، حضرات قدری صحبت کردند ، سیگار کشیدند . «لرد سالزبوری سگی داشت سگش له له داشت، له له جلو همه می‌نشست سگ را به لحاف می‌پیچید نگاه می‌داشت، متصل سالزبوری معرفت سگ را نقل می‌کرد ماچ می‌کرد ، باز می آمد در میان همه مردم»[۹۹] ، به فاصله ساعتی برخاسته به اطاق زن‌ها رفتیم، آنجا یک شطرنجی روی میز حاضر بود پرسیدم از شماها کی بازی می‌تواند بکند ، زن لردسالزبوری که زن پیر ناقلای غریبی است و با آنکه سنی دارد خوش بنیه و گردن کلفت است او گفت من حاضرم، نشستیم شروع به بازی کردیم، با اینکه هم خود زن سالزبوری شطرنج خوب می‌دانست و هم سایر اعیان و اشراف انگلیس که حاضر بودند به او یاد می‌دادند چند بازی طولی نکشید او را مات کرده و بازی را از او بردم، بعد هم ناظم‌الدوله با مرکیزاف لودیان وزیر اسکاتلند یک دست شطرنج بازی کرد و ناظم‌الدوله برد ، این وزیر اسکاتلند همان کسی است که در مقدمه دعوای اول دولت با انگلیس‌ها هنگام وزارت میرزا آقاخان با مستر موره متفق شده این اوضاع را فراهم کردند ، خلاصه قدری صحبت کرده رفتیم استراحت کنیم، لرد سالزبوری همراه ما آمد که ما را به اطاق خود برساند از این اطاق‌ها که می‌گذشتیم در یک اطاق طولانی که بطور دالان است پسر ولیعهد با بعضی مردها و زن‌ها مشغول رقص بودند و به صدای موزیک که در اطاق دیگر می‌زدند حضرات می‌رقصیدند قدری آنجا مانده تماشا کردیم و به چرچیل گفتم تو هم برقص گفت بلد نیستم. بعد رفتیم اطاق خودمان، سالزبوری ما را رسانده برگشت اما تفصیل این اطاقی که امشب شام خوردیم این است که اصل اطاق تمام از تخته و چوب منبت است که خیلی خوب و قشنگ ساخته‌اند و در سقف اطاق چراغ های الکتریک کوچک تک‌تک نصب کرده‌اند که بسیار باسلیقه و خوب است و به دیوار این اطاق چهار بیدق کهنه است، تحقیق کردم از کجا است [۳۰۳] گفتند در جنگ واطرلو دوک ولنقطین از ناپلئون گرفته است و به پدر لردسالزبوری داده است او

۹۹ . جملات داخل گیومه در حاشیه صفحه (۳۰۳) اصل سفرنامه و با دستخط ناصرالدین شاه نوشته شده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هم در این طاق خودش به جهة افتخار نصب کرده است، خلاصه ما در اطاق خود که آمدیم خواستیم بخوابیم چون جزوکش مفقود شده است بقدری حواسم[۱۰۰] پرت بود که خوابم نمی‌برد و هر کس از در وارد می‌شد یا صدائی بلند می‌شد می‌گفتم آقا دائی است و خبری از کیف آورده است، همین که می‌دیدم خبری نیست بیشتر کسل و کدر شده ساکت می‌شدم، بالاخره هر طور بود ناچار خوابیدم و امشب هم بهتر از دیشب خوابیدم و خوب خوابم برد.

اسم باغچه سرویکه خیابان ساخته‌اند اپی رنت است و آدم بی‌بلد گم می‌شود.

روز [دوشنبه] ۹ شهر ذی قعده

امروز عصر از اینجا باید برویم به باغ و عمارت لرد بران ولوکه اسمش قصر استریج است مهمان او هستم و این مرد از لردهای معتبر است و بسیار قامت بلند خوش ترکیبی دارد، جوان است اما خوش‌گل نیست، ریش زرد دارد، منصبش سرهنگ انگلیس است لذا افواج داوطلب در تحت اداره اوست، باید چهل و پنج سال داشته باشد.

خلاصه از خواب برخاستم باز حالت و حواس من بواسطه پیدا نشدن کیف خیلی پرت بود و اوقاتم بی‌اندازه تلخ بود، باز هر کس وارد می‌شد و صدای در بلند می‌شد یا مجدالدوله می آمد توی اطاق گمان می‌کردم که خبری از کیف آمده است و چون متصل صدای سوت راه‌آهن که از لندن به اینجا و از اینجا به لندن می‌رفت و می آمد بلند بود و هیچ خبری از آقا دائی و کیف نمی‌رسید، یقین کردم که کیف مفقود شده و به این جهت از شدت اوقات تلخی به اغلب فحش می‌دادم و بد می‌گفتم و به همین علت باز امروز صبح از بواسیرم خون آمد، با این حالت و اوقات تلخ امین‌السلطان وارد شد و یک کاغذی در دست داشت پرسیدم چه است گفت تلغراف آقا دائی است من چون خیلی مأیوس بودم گفتم یقین نوشته است کیف را پیدا نکردیم، امین‌السلطان گفت من نمی‌توانم بخوانم رفت بیرون داد به ملکم خان خوانده بود، عرض کرد که کیف را پیدا کرده‌اند، این حرف را که شنیدم بی‌اندازه مسرور شدم، لذت بردم، خیلی خوشحال شدم که این کیف بدست مردم نیفتاد و فی‌الفور حالم بهتر شد، بعد رخت پوشیدیم و به اتفاق امین‌السلطان و لردسالزبوری و وُلف و لارین سان به کتابخانه سالزبوری رفتیم و آنجا بقدر یکساعت صحبت کردیم و حرف زدیم بعد بیرون آمده کالسکه حاضر کرده بودند که

۱۰۰. اصل: هواسم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در باغ گردش کنیم، سوار شدیم، مجدالدوله و اکبرخان توی کالسکه پیش ما نشستند و پسر لرد سالزبوری که اسمش لرد کران بوزن است و از اجزای مشورت خانه است در بالای کالسکه بجای کالسکه چی نشسته بود و چون او را نمی‌شناختم گمان کردم کالسکه‌چی است تا رفتیم و از خیابان‌های سبز و جنگل‌های خیلی کهنه قدیم گذشتیم، به یک عمارت کهنه کوچک مندرسی رسیدیم، پیاده شدیم، آنجا از درخت دیوارهای سبز ساخته‌اند و دالان‌های غریب از اشجار درست کرده‌اند و یک جائی بود آب کمی جمع شده بود، پسر سالزبوری می‌گفت دریاچه است. خلاصه قدری گردش کرده آنجا پسر سالزبوری را شناختم به او دست داده در عوض اکبرخان [۳۰٤] توی کالسکه پیش خودمان نشانده اکبرخان را بجای او بالای کالسکه نشانده مراجعت کردیم و به عمارت آمدیم، بعد از چند دقیقه سالزبوری آمده ما را به اطاق نهار برد که همان مجلس شام دیشب است، ترتیب نهار و اشخاص سر میز همانطور است که دیشب بود، ولیعهد، زن ولیعهد، سالزبوری، امین‌السلطان و دیگران بودند، امروز عصر به جهة تشریفات ما مهمانی مفصلی سالزبوری نموده بقدر هزار و پانصد نفر از اعیان و اشراف انگلستان و غیره را به آنجا دعوت کرده است که آمده صرف شربت و چای و عصرانه نمایند، من جمله دوک دومال پسر لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه است که در نزدیکی پاریس قصری دارد موسوم به شان تی بی و این شخص پیرمردی است که صورت خود را می‌تراشد و در چانه قدری ریش دارد ولی آدم خوبی است، ریش او شبیه به بز است، دیروز از پاریس آمده است.

خلاصه بعد از نهار رفتیم باغ گردش کردیم نزدیک باغ کوچه دارد، روی صندلی‌ها نشستم، همه وزراء، سفرای خارجه، ولیعهد، زن ولیعهد، شاهزاده‌ها، شخصی امریکائی یک زن داشت و یک نوکر، اسباب تفنگ اندازی فراهم آورده تفنگ‌های کوچک بزرگ مخصوص داشت، تفنگ کوچکش فشنگ فنری باریک کوچک داشت که گلوله را توی فشنگ قرار داده بودند، در سر فشنگ یک تدبیری است برای اینکه راست به نشانه بخورد گلوله‌های مثل توپ از شیشه یا چیز دیگر بود دست نوکر و زنش می‌داد هوا می‌انداختند، متصل روی هوا می‌زد، از این گلوله‌ها روی سر و دو شانه زنش می‌گذاشت یکی یکی می‌زد دست زن می‌داد می‌زد می‌خوابید دَمَرْ قیقاج[۱۰۱] می‌زد، به مجدالدوله گفتم رفت چند تیر انداخت اول نزد بعد چند تیر زد، مرد که بدش آمد داد

۱۰۱. قیقاج زدن: تیر زدن، تیر برگشته زدن (لغت نامهٔ دهخدا)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌زد که نمی‌خواهم تفنگ مرا کسی بیندازد ملکم خان هم بطور کج‌خلقی می‌گفت که مجدالدوله کار نداشته باش، خلاصه خیلی از این کارها کرد بعد برخاستم که بروم منزل قدری راحت شده برویم چندرقاص و سازنده اسپانیولی حاضر کرده بودند من عذر خواسته رفتم بالا، ولیعهد و سایرین دم پله عمارت نشستند، در جلو آن‌ها رقاص‌ها رقص کردند، دو نفر رقاص بود چند نفر سازنده، رقاص‌ها زن بودند، بسیار لباس خوبی پوشیده بودند، من از بالای پنجره دیدم، لباس خیلی قشنگ داشتند اما چندان خوشگل نبودند، بعد آمدم پائین رفتم پیش ولیعهد و غیره ایستادم، تماشای ساز و رقص را کرده تعریف کردم، رستم پاشای سفیر عثمانی با آن پیری چشم از رقاص‌ها برنمی‌داشت، خلاصه وقت رفتن رسید، با ولیعهد و زنش و غیره وداع کردیم، رفتم در کالسکه، سالزبوری هم نشست پیش ما، رسیدیم به راه آهن نشستیم، شاهزاده ویکتور پسربزرگ ولیعهد همراه ما می آید، آمد نشست توی کالسکه راه آهن پیش من، امین‌السلطان، ملکم، مجدالدوله هم بودند، عزیزالسلطان هم نزدیک ما بود راندیم، در باغ سالزبوری و همه باغ‌ها و عماراتی که دیدم بازی گلوله‌بازی درست کرده‌اند، بازی بسیار خوبی است، توی چمن خط دایره مستطیلی ریخته‌اند از سفید [۳۰۵] وسط او را مثل تور دیوار کوچکی کشیده به‌گاوسرها در آخر نصب و بسته‌اند، جمعی این طرف دیوار توری جمعی آن طرف اما توی خط مفروض سفید باید بایستند با چوب‌هائی که در دست دارند و سر چوب‌ها مثل کون تار وسط خالی است، گلوله‌های توپ را با آن می‌زنند آن طرف می‌زنند به‌این طرف، این طرفی‌ها هم همان گلوله را باید با همان چوب که در دست دارند برگردانند برای حریف به‌طوری که از خط دایره خارج نشوند بازی خیلی قشنگی است، در توی چمن جلوی عمارت و این نوع بازی البته صفائی مخصوص دارد، خلاصه راندیم با راه آهن، همه جا اطراف راه آهن صحرا سبز و خرم و پرجنگل، آباد، بسیار باصفا بود، در راه آهن پرنس پیش من بود و خوابش برد، همه‌راه‌خواب بود، مجدالدوله هم با ملکم پیش من بودند، تمام صحرا حاصل است و هنوز که تقریباً بیست روز از سرطان میرود حاصل گندم و جو آنجا را درو نکرده‌اند و همه سبز است، خط راه آهن در شهر سنت آلبنس[۱۰۲] تغییر کرد، در نصف راه رسیدیم به شهر واطرفرد[۱۰۳] و از آنجا به‌استاسین برک هم

102. saint Albans

۱۰۳. واترفورد waterford

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

استید[۱۰۴] راه یک ساعت و نیم طول کشید، مخلوق زیادی از دهات اطراف جلو گار راه آهن جمع شده بودند و هورا می‌کشیدند و اظهار شوق و شعف می‌کردند ولی وضع لباس و زیرکی این‌ها به مردمان شهری شبیه است، دخترهائی که دیده می‌شوند همه سفید می‌پوشند که این لباس سفید خیلی آن‌ها را خوشگل و قشنگ می‌کند و مخصوصاً هر چه دیده شد زن‌ها و دخترهای مقبول خوشگل لباس سفید پوشیده‌اند و زن‌های بدگل به جهة اینکه اگر لباس سفید بپوشند بدگلی آن‌ها آشکار می‌شود کمتر لباس سفید می‌پوشند بلکه هیچ نمی‌پوشند، خلاصه از راه آهن پیاده شدیم، لرد بران ولو که امشب مهمان او هستیم دم راه حاضر بود، به او دست دادیم، تعارف کردیم، قدری رفته از چند پله پائین رفتیم، کالسکه حاضر بود، من و شاهزاده و ملکم و امین‌السلطان سوار شدیم لرد هم که جوان بلند قامتی است و لباس ماشی رنگی پوشیده است که تمام سرتاپای او یک جور و یک رنگ است سوار شده جلو ما افتاد و یک دسته سوار که لباس آن‌ها هم ماشی رنگ است از جلو و عقب ما به جهة تشریفات سواره می‌تاختند و از دو طرف گرد زیاد می‌کرد ولی چاره نبود، همینطور راندیم و از وسط جنگل و پارک و درخت‌های خیلی کهن گذشتیم، باز در کنار راه ده نفر، بیست نفر، پنج نفر، دو نفر، تک تک زن‌ها و مردها به جهة تماشا ایستاده بودند، قدری که رفتم کنار جعده توی جنگل دو سه دسته مرال بودند به انواع مختلف، سیاه، ابلق، کوچک، بزرگ، خیلی تماشا داشت، این‌ها وحشی هستند و مخصوصاً توی این پارک انداخته‌اند، از گار تا منزل لرد که قصر اشریج است یک فرسنگ راه است، بعد از طی این مسافت که به عمارت اشریج رسیدیم لوی بران ولو که زن لرد است و در جوانی خیلی خوشگل بوده [۳۰۶] و حالا تقریباً چهل و هفت سال دارد و باز هم چندان بد نیست و بسیار زن خوب مهربانی است دیده شد، اغلب از نجبا و معارف انگلیس هم قبل از وقت دعوت شده حاضر بودند، با همه تعارف کردیم، این عمارت و باغ بسیار جای باصفائی است و از حیث گل کاری و شکوه عمارت و حسن سلیقه و زینت خانه در درجه کمال است، وضع گل کاری آنجا خیلی نقل دارد و با سلیقه است، گل‌های شمعدانی سرخ، گل‌های دیگر در هر گوشه یک حالت غریبی دارد، با لرد قدری در باغ گردش کردیم، یک مرغی از ینگ دنیای جنوبی آورده است که هر وقت آدم را دید صدا می‌کند و آواز او نوع غریبی است، هم مهیب است و هم انسان را محزون می‌کند، تا حال همچو مرغی ندیده بودم، شبیه به طاوس ماده است،

104. Burk Ham stead

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از دیدن آن حیرت کردیم و بعد به اتفاق لرد به اطاق و منزل خود آمدیم، همه اطاق‌ها را لرد نشان داد معرفی کرد و رفت، ما قدری راحت شدیم، اطاق عزیز السلطان را هم نزدیک به من داده‌اند، بسیار اطاق‌های تمیز پاکیزه خوبی است، در ساعت هشت به سر شام رفتیم، اطاق شام بسیار عالی و مزین بود، میز خوبی ترتیب داده‌اند، سر میز نشستیم، زن صاحب خانه دست راست ما نشسته بود و دست چپ ما زن دوک اف نستر که اسم او دوشس[۱۰۵] نستر است نشسته بود و پهلوی او شاهزاده پسر ولیعهد نشسته بود و شوهر او هم که از ملاکین ایرلند است و بسیار با مکنت است روبروی زنش طرف مقابل میز نشسته بود، و پسر ولیعهد با زن او در کمال گرمی صحبت می‌کرد و نجوا می‌داد و طوری صحبت می‌کرد و با او حرف می‌زد که کمی مانده بود او را..... و از طرف دیگر من هم با او گرم گرفته صحبت می‌کردم و شوهرش سرخ و سفید شده خجالت می‌کشید و تماشا می‌کرد، از دور صورت این زن خیلی خوب بود، نزدیک که به دقت صورت او را دیدم چونه آن کمی کج بود و دندان‌های بسیار بدی داشت، دست‌های بلند و ناخن دراز، چندان تعریفی نداشت، اما جوان است، شیرین بود. خلاصه اشخاصی که سر شام بودند از این قرار است: دوک آلبرکورن با زنش، مارکی اف، باث، لرد دو فرین فرمان فرمای سابق هندوستان که یک چشمش را عینک می‌گذارد و ریش کوسه دارد مرد خوش‌روئی است، لرد کیلماری با زنش و جمعی از زن‌های معتبر، زن صاحبخانه کنتس برانلو خانم بسیار مؤدب عاقل پولتیک دانی است، زن و شوهر بسیار اهتمام داشتند که به ما خیلی خوش بگذرد، بعد از شام رفتیم به گلخانه قشنگی که همه جور برگ و گل‌ها به وضع خوش چیده بودند و در وسط گلخانه یک چادر قلندری کوچک که اطرافش زنبوری بود و پارچه توی چادر مخمل زری بسیار عالی بود زده بودند که در نهایت خوبی و قشنگی و سلیقه بود و معلوم می‌شود که این چادر مال ما بوده و محمدحسن خان حاجب‌الدوله که پارسال گلویش گرفته غفلتاً در کمال سختی و بدی مرد در جزو [۳۰۷] انبار اسقاط فتحعلی شاه مرحوم که دو سال قبل فروخته‌اند به فرنگی‌ها داده است و آن‌ها خریده به اینجا آورده‌اند و این چادر اسقاط حالا یکی از زینت‌های مخصوص خوب این عمارت شده است و معلوم نیست جهت اسقاطی این چه بوده است، و یک حوض کوچک مرمری که بعضی مجسمه‌های خوب دارد و آب کمی چک چک به حوض می‌ریزد و صدای خوبی دارد، در بغل دیواری که یک طرف او هم به این گلخانه

۱۰۵. اصل: دوچس

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

است نصب کرده‌اند، بسیار قشنگ و خوب است، خلاصه توی این چادر کوچک با ناظم‌الدوله و لرد دوفرین قدری نشسته صحبت کردیم و حرف زدیم، بعد برخاسته با خانم‌ها در این باغ که فواره بلندی دارد و تقریباً بیست ذرع می‌جهد و چراغان مفصلی اطراف حوض و باغچه‌ها شده گردش کرده تفرجی کردیم، بسیار چراغان عالی شده است. در مراجعت در یک کریاس[۱۰۶] راه بلند که سقف بسیار بلندی دارد و چراغ زیاد روشن کرده‌اند و سه دختر از ده سال تا دوازده سال به جهة رقاصی حاضر کرده بودند صندلی به جهة ما گذاشته نشستیم، پسر ولیعهد و بعضی خانم‌ها و زن صاحب‌خانه نزد ما نشستند و این دخترها بازی عجیب و غریبی کردند، با صندلی و میز و اسباب‌های مختلف بازی کردند، روی هم سوار شدند، معلق‌های زیاد زدند، خیلی تماشا داشت، بعد یک شخصی که صاحب فنگراف[۱۰۷] است آمد جلو ما ایستاد و خطبه مفصلی در تعریف فنگراف خواند، از اهل امریک است، ملکم ترجمه کرد بعد فنگراف را وسط مجلس حاضر کرد، معلوم شد این نوع فنگ راف غیر از فنگ رافی است که در طهران ما داریم، هم آسان‌تر و سهل‌تر است و هم صدا را بهتر پس می‌دهد. اول صدای موزیکی در او داده بودند پس داد، خیلی خوب و واضح، بعد حرف زدند، همانطور پس داد، به مهدیخان آجودان مخصوص گفتم توی فنگ راف حرف بزنند، دو شعر حافظ خواند که این است:

اگر چه باده فرح‌بخش و باد گل بیزاست　　به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیزاست
صراحی و حریفی گرت به چنگ افتد　　به عیش کوش که ایام فتنه انگیز است

بعد ناظم‌الدوله حرف زد، همانطور جواب داد، صاحب فنگ راف وعده داد که یک دستگاه فنگ راف همین طور پیشکش نماید، به ملکم خان گفتم بگیرد بعد به طهران بفرستد، بعد از این تماشا خسته بودم به اطاق خودمان آمده استراحتم نمودم.

سه شنبه دهم ذی قعده

سه شنبه، امروز که دهم ذیقعده است باید از اینجا یکساعت بعد از ظهر برویم به باغ و پارک و قصر وادستون که مال فردیناند روچیل[۱۰۸] است، لیکن باید اول برویم به

۱۰۶. کریاس: به کسر اول بر وزن الیاس. دربار پادشاهان و امرا را گویند - و در عربی بالاخانه را گویند - خلوت خانهٔ سلاطین و امرا را هم گفته‌اند (برهان قاطع)

۱۰۷. فونوگراف Phonographe دستگاه ضبط صوت که در سال ۱۸۲۷ توسط ادیسون اختراع شده است (فرهنگ فارسی عمید)

108. Rothschild

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پارک و قصر آلفرد روچیل آنجا نهار بخوریم، بعد از نهار برویم به وادستون که شب را در وادستون فردیناند روچیل بخوابیم. خلاصه از خواب برخاستم، رخت پوشیده، هوا اگر چه ابر بود اما نمی‌بارید، کالسکه حاضر کرده بودند، رفتم، من و لرد وراولینسون [۳۰۸] نشستیم در کالسکه، عزیزالسلطان، مجدالدوله، میرزا محمدخان، اکبرخان هم در کالسکه دیگر نشسته رفتم. پارک و جنگل های لرد را دور زده گردش کردیم، خیلی جاهای باصفا داشت، جنگل ها اغلب در چوبی دارد که قفل[۱۰۹] می‌کنند، سواری جلو بود، درها را باز می‌کرد، کالسکه داخل می‌شد، درخت‌های کهنه قوی خیلی داشت، چمن، گل، سبزه، چشم‌انداز، بسیار خوب بودند. در توی جنگل های خلوت سر راه قفس به قفس خیلی ساخته بودند، هر قفس یک مرغ داشت که تخم قرقاول را زیر مرغ می‌گذارند، فره می‌گیرند و الآن فره‌های زیادی دور قفس از توی علف‌ها در آمده راه می‌رفتند، وقت کباب و خوردن فره‌ها بود اما حیف که این‌ها معنی غذا خوردن را نفهمیده‌اند که این فره‌ها را بگیرند به سیخ کباب بکشند بخورند، می‌روند خرچنگ و عمر [؟] پدرسوخته را می‌خورند. خلاصه خیلی فره قرقاول دیدم. بعد رسیدیم به یک دسته مرال و شکارهای کوچک بزرگ سیاه ابلق رنگ به رنگ خیلی قشنگ نزدیک آن‌ها باز فره قرقاول زیادی بود، کالسکه را نگاه داشته آمدیم پائین، عزیزالسلطان هم آمد، فره‌ها را عقب کرد، به اکبرخان گفتم شکارها را عقب کرد، گریخته رفتند باز آن طرف‌تر ایستادند، بعد باز ما سوار شدیم راندیم، رفتیم به عمارت یک نهار مختصری خنک بدی حاضر کرده بودند که به منزله نهار قلیان است کمی خوردیم و بعد به جهة حرکت پائین آمده یک عکس گروپی[۱۱۰] انداختیم، زن لرد هم دیشب سرماخورد گی پیدا کرده کسالتی دارد، با حالت نقاهت حاضر بود، خلاصه با زن لرد و خود لرد و سایرین وداع کرده کالسکه اسبی حاضر کرده بودند و از آنجا باید تا منزل فردیناند روچیل با کالسکه برویم، ما و شاهزاده پسر ولیعهد و امین‌السلطان و ناظم‌الدوله سوار یک کالسکه شده باقی ملتزمین هم سوار کالسکه‌های دیگر شده روانه شدیم، همه جا آبادی و سبزه و جنگل و خیلی باصفا بود، از بعضی دهات و قصبات کوچک گذشتیم که خیلی قشنگ و مصفا بود، بقدر یکساعت راه که طی شد رسیدیم به پارک و قصر آلفرد روچیل که نهار اصلی را باید اینجا بخوریم و بعد به قصر فردیناند روچیل برویم، با کالسکه تا درب

۱۰۹. اصل: غلف

۱۱۰. منظور از عکس گروپی عکس دسته جمعی است. دسته، گروه: group

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عمارت و پله آمدیم. آلفرد روچیل و جمعی از منسوبان آن‌ها حاضر بودند، پیاده شدیم و داخل عمارت شده به اطاق راحت خود رفتیم، آلفرد روچیل مردی است وسط‌القامه، چهل و هفت سال دارد و صورت بشاشی شبیه والی‌خان، ولی دو طرف گونه او قدری ریش دارد و چانه را می‌تراشد و اگر والی‌خان قدری کوتاه‌تر بود و ریش خود را دو طرف می‌تراشید خیلی شبیه به این بود، پسر عموی این شخص که لرد روچیل است و در حقیقت رئیس خانواده این روچیل‌هاست شخصی است شبیه به ملک قاسم میرزا، خان عمو، پسر مرحوم فتحعلی شاه [۳۰۹]. بعد از ورود که ما را به اطاق راحت بردند این اطاق خیلی نقل دارد تمام دیوار و سقف این اطاق مطلا است و در نهایت زینت و قشنگی است. پارچه‌های بسیار عالی به دیوار این اطاق چسبانیده‌اند که از تعریف و توصیف خارج است، آینه‌های بزرگ و مبل این اطاق و فرش ایرانی که قالی جوشقانی است و سایر اسباب و لوازم این اطاق در کمال نظافت[۱۱۱] و پاکیزگی است و نباید مثل و مانند این اطاق جز در بهشت یافت شود، آنقدری که لازمه سعی و اهتمام است در خوبی و پاکیزگی این عمارت شده است، قدری اینجا مانده بود، به جهة صرف نهار به طالار بزرگ نهارخانه رفتیم و با زن لرد روچیل بازو داده داخل اطاق نهار شدیم، چون صاحبخانه زن ندارد زن لرد روچیل صاحب خانگی می‌کند میز خیلی عالی حاضر کرده بودند، بارون استال سفیر روس و جمعی از معارف و معتبرین را هم دعوت کرده بودند و حاضر شده سرمیز بودند، زن لرد روزبری[۱۱۲] که در شهر لندن یک شب مهمان او بودیم دست راست وزن بارون روچیل دست چپ ما بود و این زن لرد روزبری یهودی است و از عموزادگان روچیل‌ها است ولی خود روزبری مسیحی است و این زن خیلی چاق و فربه و گردن کلفت است، بطوری که از شدت چاقی زیادی سن او معلوم نمی‌شود و خیلی شبیه عجه‌های ترکمن است. این عمارت آلفرد روچیل موسوم است به عمارت هال تن، کسانی که سر میز بودند از این قرار است:

پسر بزرگ ولیعهد، سفیر روس استال، دوکراف، ابرکورن، لرد روچیلد، زن لرد روچیل و چند نفر از اقوام روچیل‌ها که همه از رؤسای دولتمندان فرنگستان هستند، وضع این روچیل‌های یهودی از این قرار است:

روچیل‌های لندن سه برادر هستند، اول لرد ناشینل روچیلد است که رئیس خانواده

۱۱۱. اصل: نزافت

112. Rosebery

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

است، دوم آلفرد روچیلد است، سوم فردیناند روچیلد، یک روچیل هم از این‌ها در شهر فرانکفورت آلمان می‌نشیند، یک روچیل هم در وین می‌نشیند پایتخت اطریش، یکی هم در پاریس می‌نشیند و اینها همه با هم جمع‌المالند و شریکند، در نفع و ضرر و در غم و غصه و ثمر و ضرر، در عیش و عشرت همه با هم رفیق و شریک و متفقند. خلاصه نهار خوردیم و برخاستیم، رفتیم توی باغ گردش کنیم. عزیزالسلطان، مجدالدوله، اکبرخان، مهدی خان، میرزا محمدخان همراه ما بودند، فرنگی‌ها هم ما را عقب نکردند و پسر ولیعهد با زن‌ها و مردها به چادری که در کنار باغ زده و یک دسته سازنده مجارستانی مشغول ساز بودند آنجا رفتند، ما شروع کردیم به گردش باغ این یهودی، جلو عمارت گل کاری‌های خیلی خوب شده است و بقدری گل سرخ و زرد و آبی و الوان مختلف دارد که حساب ندارد و جلو باغچه‌ها یک حوض بیضی[۱۱۳] بسیار خوبی ساخته‌اند که در وسط آن مجسمه اسب و آدم است [۳۱۰] که از وسط دهن آدم‌ها و اسب‌ها آب خیلی خوب جاری است که آبش هم خوردنی است و تا حال همچو آب خوبی در فرنگستان ندیده بودم و دور حوض خیابان‌های منظم خوب ساخته‌اند و از درخت کاج دیوارهای سبز ساخته‌اند که خیلی خوب و باصفا است و بطوری این گل‌ها و سبزی‌ها و دیوارهای کاج که با قیچی چیده و منظم درست کرده‌اند مصفا است که از حد تعریف خارج است و بعضی گوشه‌ها و گریخته‌ها درست کرده است که درخت‌های منظم اطراف آن کاشته شده و صدای آواز سازنده مجاری از پشت برگ‌های درخت می‌آمد و به عینه باغ پریان بود و حقیقتاً نمی‌شود نوشت که این یهودی‌ها چه دستگاهی درست کرده‌اند، اطراف حوض چراغ‌های حبابی الکتریسیته نصب کرده‌اند که در شب روشن می‌کنند و کسی تصور کند که شب مهتابی باشد و این چراغ‌ها را روشن کنند، با این وضع گل کاری و آب حوض و طراوت هوا و صفائی که دارد کسی آنجا تفرج کند چه حالتی دارد، خلاصه از این وضع باغ و باغچه خیلی لذت بردیم، بعد به طرف باغچه‌های بالای عمارت رفتیم، آنجاها هم خیلی مصفا و تپه‌های [گل] کاری خوب باسلیقه بود، بعد به گلخانه این عمارت رفتیم که از یک طرف به عمارت است و از دو طرف به باغ و باغچه است و تمام این گلخانه از بلور ساخته شده و در کمال زینت و خوبی است، توی گلخانه از هر قبیل گل زرد و آبی خیلی خوب و انواع برگ‌های خوب دارد و مجسمه‌های قشنگ در بعضی جاها گذاشته‌اند، عزیزالسلطان هم با ما بود، قدری گشتیم، بعد آمدند

۱۱۳. اصل: یك حوض بیضی است.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

گفتند که شاهزاده پسر ولیعهد و سایر مردها و زن‌ها در چادر انتظار آمدن ما را می‌برند ، رفتیم آنجا ، یک چادر بزرگی زده بودند ، حضرات توی چادر بودند و جلو چادر سازنده‌های مجارستانی ایستاده ساز می‌زدند ، قدری آنجا ایستاده صحبت کردیم، بعد دختر روچیلد پاریس که زن پسر ساسن‌ها است و این ساسن‌ها هم یهودی هستند و تازه اعتباری پیدا کرده‌اند و یک شب در لندن مهمان آن‌ها در تیاطر آمپر بودیم و آن شب این دختر جواهر زیادی زده بود که البته بقدر پنجاه هزار تومان قیمت جواهرهای او بود و اینجا به مناسبت اینکه یهودی است و با روچیل‌ها نسبت دارد آمده است، نه چندان مقبول است نه چندان زشت است ولی زن لطیفی است، التماس کرد که عکس ما را بیندازد ما هم قبول کردیم و ایستادیم، پسر ولیعهد و بعضی فرنگی‌ها و ایرانی‌ها و عزیزالسلطان هم ایستادند ، دو شیشه عکس ما را انداخت و بعد از آن قدری جلو این چادر راه رفتیم، اینجا هم گلکاری خوب کرده‌اند ، مخصوصاً یک باغچه‌ئی بطور سبد درست کرده‌اند که توی سبد گل است و هیچ به این خوبی باغچه با سلیقه نمی‌توان درست کرد ، از دور مثل سبد گل است و بعضی تپه‌های گل دیگر هم اطراف این باغچه درست کرده‌اند که در نهایت خوبی و طراوت است، قدری راه رفته [۳۱۱] سربالا رو به عمارت رفتیم که در آنجا سوار شده برویم منزل روچیلد دیگر که امشب مهمان او هستیم، رفتیم توی اطاق قدری میوه خورده راحت کردیم، بعد کالسکه حاضر کردند ، من و شاهزاده امین‌السلطان، ملکم خان توی کالسکه نشسته حرکت کردیم و از اینجا تا خانه فردیناند روچیل باید تمام با کالسکه برویم و مثل قفقاز است، راه آهن نیست، در این بین باران هم می‌بارید ، شاهزاده توی کالسکه خوابش برد ، و همین‌طور که نشسته بود راست خوابید و خیلی شبیه است به عین‌الملک مرحوم، غیر از اینکه چشم‌های این آبی است و چشم عین‌الملک مرحوم زرد بود دیگر سایر چیزهایش به عینه او است، همین‌طور می‌راندیم و از دهات خوب پاکیزه تمیزی گذشتیم، قدری سربالا ، قدری سرازیر زمین‌ها سبز و خرم با جنگل و مصفا بود که خیلی تماشا داشت و چون با کالسکه می‌رفتم ممکن بود به دقت ملاحظه و تماشا کنیم تا رسیدیم به شهر آلزبوری، شهر کوچکی است، ولی خیلی قشنگ، جمعیت زیادی جمع شده بود و دعا می‌کردند تا رسیدیم میان شهر، حاکم اینجا نطقی حاضر کرده بود و خودش بالای بلندی که جلو راه ما بود رفته و قاب تیماجی مرمری هم به جهة جلد نطق حاضر کرده بودند که در دست نایب حاکم بود و پهلویش ایستاده بود ، کالسکه ما را پهلوی حاکم نگاهداشتند و جمعیت زیادی هم اطراف حاکم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جمع شده بود ، نطق را حاکم بلند خواند ، در اتحاد دولت انگلیس با ایران بود و اظهار خصوصیت ملت و دولت خودشان به ما ، ملکم خان که توی کالسکه پیش ما نشسته بود برخاست جوابی به زبان انگلیسی بلند خواند و بعد از آنجا رد شده راندیم، تقریباً دو ساعت طول کشید تا رسیدیم به قصر وادستون روچیل، جمعی از اعاظم و بزرگان دولت انگلیس به جهة پذیرائی ما در عمارت حاضر بودند ، از آن جمله پسر دوم ملکه انگلیس، دوک کامبریج، سفرای فرانسه و اطریش، لرد نوک بروک فرمان فرمای سابق هندوستان، موریه سفیر کبیر انگلیس در پطر، دوک اف ابرکورن، لرد روچیلد و غیره و غیره، چون این روچیلد هم زن ندارد و صاحب خانه زن نداشت، زن‌های دیگر دعوت نشده بودند ، همه مرد بودند و پسر بزرگ ملکه افسوس می‌خورد از نبودن زن، خلاصه به همه دست دادیم، وارد اطاق‌ها شدیم، دستگاه این یهودی خیلی بالاتر از همه است این عمارت از حیث بنا و بزرگی و اسباب و زینت و مبل‌های نفیس قیمتی خیلی بالاتر از سایرین است، آن روچیلد اولی و این روچیلد هر دو این عمارات و پارک و باغ و غیره را هفت هشت سال است دست زده و ساخته‌اند و می‌گفتند قبل از هشت سال است زمین بایر زراعت بوده است و حالا همچه جائی ساخته است که هیچ پادشاهی ندارد ، این روچیلد گفتند قریب شش کرور تومان خرج این عمارت کرده است، سوای اغلب اسباب‌ها که از پدرش ارث رسیده است و اینجا گذاشته است که همه نفیس و قیمتی است، پرده‌های گوبلنس کارخانه فرانسه خیلی دارد ، به دیوارها نصب کرده است یعنی خریده است، پرده [ای] دو هزار تومان [۳۱۲] چهار هزار تومان و همچنین پرده‌های نقاشی بسیار اعلا پرقیمت در اطاق‌ها دارد که همه کار استادان صد و بیست سال قبل از این است، از آن جمله پرده[ای] بود که جنده اسکندر یونانی شب در مستی تخت جمشید فارس را آتش زده و خودش می‌گریزد با مشعل که در دست دارد و از دور آتش و سوخته تخت جمشید پیدا است، حقیقتاً پرده بسیار خوبی بود ، گفتم این را چند خریده‌ای خندید ، هر قدر اصرار کردم نگفت، گفت خجالت می‌کشم بگویم اگر راست بگویم می‌گویند دیوانه است، معلوم می‌شود به قیمت گزاف ده پانزده هزار تومان همین پرده را خریده است و همچنین سایر پرده‌ها را ، تالار نهار و شام خوری تمام از سنگ مرمر ابلق است و بخاری ها از مرمرهای مثل یشم و همچنین چند اطاق دیگر از سنگ مرمر است، تمام اطاق‌ها و راهروها و دالان‌ها پر از زینت و اسباب نفیس است و چشم‌انداز عمارت به صحرا و جنگل و آبادی‌ها تا چشم کار می‌کند می‌رود جلو عمارت باغچه‌های

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گل‌کاری و حوض بزرگ فواره‌ها از مجسمه‌های ریخته چدن که از دهن و گوش و سرشان آب می‌ریزد، آب صاف خوب، اما آبش دایم نمی‌آید. گل‌کاری‌ها را در حقیقت سحر کرده‌اند، مثل نقاشی و میناکاری، چه شمعدانی‌ها، چه لادن‌ها، چه انواع اقسام گل‌ها خیابان‌ها و درخت‌های قیچی کرده، چمن، پارک، حقیقتاً مرد که یک بهشت شدادی ساخته است و روی حضرت موسی علیه‌السلام را سفید کرده است که همچه امتی دارد، اسمعیل بزاز اگر این جاها را ببیند دیگر به خواننده و رقاص‌های یهودی طهران ریشخند نمی‌کند، خلاصه هوا ابر بود، رفتم بالا، پله‌های زیاد می‌خورد، روچیل افتاد جلو ما را برد بالا، دو سه اطاق خیلی مصفائی برای ما معین کرده بودند، رفتم، راحت شدیم، عزیزالسلطان هم نزدیک ما بود، احوالم الحمدلله خوب است اما خون بواسیر هنوز بند نیامده است، گاهی می‌آید، گاهی می‌ایستد، خلاصه در ساعت هشت رفتم پائین به تالار شام، نشستیم روی میز، شاهزاده‌ها و غیره همه بودند، ایرانی‌ها الحمدلله همه استعفا کرده رفتند، حکیم طولوزون هم لندن مانده است، دندان ساز رفت پاریس، امین‌الدوله اسلامبول رفته بود، می‌گویند با حاجی محسن خان به پاریس آمده است، هیچ تکلیف خویش را نمی‌داند که به کجا برود، مخبرالدوله مکه شد، سر سفره به جز مجدالدوله و ملیجک، اکبری، مهدی خان، فخرالاطباء کس دیگر نبود. در طرف دیگر برای آن‌ها میز چیده بودند، خلاصه شام و غذای بدی صرف شد. برخاستم قدری توی اطاق گشتم، این روچیلد رعیت‌های خودش را که در این دهات دارد جمع کرده بود، دست هر یک مشعل پردودی داده بود، دور حوض و باغچه‌ها می‌کشید و هوای باغ را ضایع کردند، هوا هم بسیار سرد بود، نمی‌شد بیرون برویم، از پشت شیشه‌ها تماشا کردیم [۳۱۳] خیلی کار خنک بی‌مزه بود، سازنده‌های هونگری[۱۱۴] که در خانه آن روچیلد بودند آمده بودند اینجا می‌زدند، یکی سنتور بزرگی داشت مثل طرح سنتور ایران با دو چوب می‌زد، سایرین کمانچه فرنگی می‌زدند، بعد رفتیم منزل بالا خوابیدیم، در لندن شبی که در خانه لرد روزبری مهمان بودیم یک الماس آستین دکمه ما آنجا افتاده گم شده بود، آنجا پیدا کرده در خانه روچیلد آلفرد آوردند دادند. این روچیلدها سه برادر هستند، لرد روچیلد، آلفرد روچیلد، له اوپولند روچیلد، بارون فردیناند روچیلد عموزاده اینهاست.*

۱۱۴. hongri هنگری ← مجارستان * نام روچیلدها چهار صفحه قبل آمده که با این جا اندکی متفاوت است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روز چهارشنبه ۱۱ ذیقعده

روز ۱۱ ذیقعده باید برویم به خانه لرد ویندزور[۱۱۵]، صبح از خواب برخاستیم، رخت پوشیدیم، باید سه ساعت از ظهر گذشته حرکت کنیم، ابتدای صبح یک نهار قلیان مختصری صرف شد و ته‌بندی نمودیم، می‌خواستیم در باغ گردش و تفرجی بکنیم، هوا به شدت گرفته بود و باران می‌بارید، گل‌ها و برگ‌ها را از حالت طبیعی انداخته بود، ممکن نبود بتوان در باغ رفت و گردش کرد، خواستم به اطاق‌های پائین بروم و تماشا کنم، ناظم‌الدوله را احضار کردم که بیاید با او برویم پائین گردش کنیم، وقتی آمد عرض کرد که روچیل عرض محرمانه دارد می‌خواهد خودش عرض کند، گفتم بیاید اطاق دیگر بگوید و ما هم رفتیم به اطاق خلوت و تصور کردم آیا چه مطلب مهمی است که می‌خواهد خودش عرض کند، شاید در باب یهودی‌های طهران حرفی دارد یا مسئله دیگری است که خیلی اهمیت دارد، همین که آمد دیدم یک قوطی کوچک از طلا که روی مینای کار قدیم داشت در دست او است و عرض کرد که می‌خواهم این قوطی را به یادگار تقدیم کنم، چون خیلی قوطی کوچکی بود گمان کردم شاید در وسط قوطی جواهرهای خوبی است که قابل تقدیم است از الماس ساده و غیره بود که گرفتم دیدم همان قوطی خالی است دیگر چیزی ندارد، از او امتنان و اظهار خوشنودی کردم و قوطی را قبول نموده، بعد به اتفاق ملکم و روچیلد به اطاق‌های پائین رفته گردش کردیم، از اسباب‌های خوب نفیس ممتاز خیلی دارد که در کمال تازگی و امتیاز است، من جمله یک فیلی هست که راجه هندی سوار او است، گفت او را کوک[۱۱۶] کردند دست و پا و چشم فیل و راجه که سوار او است حرکت کرد، خیلی تازگی داشت، پرسیدم [۳۱٤] چند خریده است باز نگفت معلوم شد چهار پنج هزار تومان از پاریس خریده است، خلاصه بعد از گردش زیاد رفتم بالا، قدری نشستم، باران متصل می‌بارید، بالاخره کالسکه حاضر کردند، رفتم پائین، با روچیل و ملکم خان نشستم رفتم برای تماشای مرغ‌ها، قدری که رفتم رسیدیم، محوطه‌ای را سیم‌های خوب کشیده قفسه‌های بزرگ خوش ترکیب خوب ساخته‌اند، بسیار تمیز و در اطرافش گل‌های خوب کاشته‌اند، بسیار باصفا جائی است، انواع مرغ‌ها را آنجا ول کرده است از قرقاول‌های خوش ترکیب به

115. Lord windsor

۱۱٦. اصل: کُك

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رنگ های مختلف خیلی قشنگ، قرقاول چین، ژاپن، هندوستان و غیره. مرغ های ریزه و درشت، دیگر انواع اقسام از هر رنگی بودند، قدری تماشا کرده رفتیم به کالسکه نشسته راندیم برای گلخانه و گرم‌خانه‌های روچیلد. وارد شدیم، تقریباً وضع گلخانه‌ها مثل کامرانیه نایب‌السلطنه است اما این کجا آن کجا، اولاً به همان وضع سقف شیشه و با وسعت و بزرگ است، تمام این‌ها از آهن است، دالان‌های طولانی، انواع اقسام گل‌های گرم خانه و بیرونی افریقی و ینگه دنیائی، هیچ از این گل‌ها طهران نیست، سهل است، کسی خواب هم ندیده است و در انتهای یکی از دالان‌ها کوه سنگی ساخته است، آبشار آب صاف قشنگی می‌ریزد و در دوره آن هم باز گل‌های کوچک قشنگ زیاد است، در زیر این آبشار هم باز مقره[۱۱۷] ها ترتیب داده بودند طولانی که گل‌ها و گیاه‌ها در همانجا دیده می‌شد و بعضی فواره‌ها هم کوچک در بین آن مقره‌ها دیده می‌شود که آب صاف فوران داشت، خلاصه همه جا تماشا کردیم، باز هی دالان بود، هی گل‌خانه بود، بعضی دیوارهای مصنوعی از سنگ ساخته و گل‌ها در آورده بودند، حقیقتاً خیلی تماشا داشت و میل نمی‌کردم که از گلخانه بیرون بیایم، خود روچیل هم همراه بود، خودش هم حظّی[۱۱۸] داشت از این وضع و گلش، این روچیل‌ها هر دو زن ندارند اما هر یک صد کنیز بیشتر کمتر دارند که همه با لباس‌های خوب، حقیقتاً حرم‌خانه دارند، این است که دیگر زن نمی‌گیرند، خلاصه این روچیل قد باریک روی زرد بدریش بدهیکل چشم‌ها و قیده، گرد، مثل چشم‌های حاجی ابراهیم خواجه مرحوم و جرهٔ چشم علی شیربان است، آن بیشتر و قیده است، سینه‌اش نمی‌دانم سل دارد یا چه ناخوشی دارد که متصل سرفه می‌کرد، خودش هم اصل یهودی است، این است صاحب این عمارت و این گرم‌خانه. ما سوار کالسکه شدیم اما خودش چون راه نزدیک بود پیاده آمد، رفتم به گرم خانه که میوه[۱۱۹] دارد، این گرم‌خانه مثل گرم‌خانه سابق است یعنی از آهن و شیشه است و زمینش شبکه آهن دارد ولوله‌های آهن در زیر شبکه است که در موسم زمستان آتش می‌کنند، این جا که وارد شدیم این گرم‌خانه مخصوص انگور است، انگورهای آنجا درشت و رسیده آن هم سبز رنگ است، در وقت خوردن طعم بدی ندارد اما عطر مُشک می‌دهد، انگور مشکی است، خوشه‌های به نظم و ترتیب زیاد دیدیم، یک خوشه هم به باغبان گفتم چید، چند دانه خوردم، بعد به دالان دیگر رفتم [۳۱۵]، در این جا انگور

۱۱۷. اصل: مقاره‌ها، مقره: حوض کوچك (فرهنگ معین)

۱۱۸. اصل: حضی

۱۱۹. اصل: به گرم خانه میوه که دارد.

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ترش و شیرین است، وضع اینجا را به قسمی ترتیب داده‌اند که در هر فصلی میوه رسیده داشته باشد مثلاً یکی پیش از این دالان‌هاست که انگورش پیش رسیده و خورده بودند، بعد به آن جای اول رفتم که انگورش حالا رسیده است، این جا ترش و شیرین است، به باغبان گفتم از این بچیند، خودش و باغبانش تحاشی زیاد کردند و گفتند نرسیده است و این را نمی‌توان خورد. بالاخره خوشه چیدند، نصف خوشه را ما خوردیم، بسیار خوش‌مزه و خوب بود، ما در ایران هم به همین قسم انگور میل داریم، رسیده‌اش مثل شیره و بدطعم است، روچیل کمال تعجب را می‌کرد. اما انگورهای ایران را هیچ نسبت به این انگورها نمی‌توان داد. بعد به دالان دیگر رفتیم این جا غوره[۱۲۰] بود، غوره را که دیدم حظی کردم چون امسال هیچ غوره نخورده بودم، به باغبان گفتم خوشه بچیند که باغبان رم کرد. عقب‌عقب رفت، خود روچیل هم به همین حالت، به او فرمودیم که ما عادت داریم به غوره، می‌خوریم، او تحاشی داشت، می‌گفت هر کس بخورد می‌میرد، دست باغبان را نگاه داشته بود، آخر خوشه چیدند آوردند، دو دانه خوردم، این‌ها بیشتر متوحش و متعجب شدند، خوشه را به میرزا محمدخان سپردم که به اطاق بیاورد، این جا نمی‌شد درست خورد، با نمک بخوریم، بعد به دالان دیگر که سیر هلو و شلیل است رفتم، بوته‌های هلو و شلیل را در زیر دیوار کاشته و درخت‌ها را چهار میخ به دیوار کشیده‌اند، با این حالت باز هلو و شلیل زیاد داشت و هلوها از توی دیوار درآمده بود، نیم رس داشت، رسیده داشت، بعد از تماشا سوار شده به منزل یعنی همان عمارت روچیل آمدیم، غوره را با نمک در اطاق خوردم، چند دانه به عزیزالسلطان دادم، خیلی خوب با مزه بود، بعد در سر ساعت و وقت حرکت که رسید سوار شده یک ساعت تا راه‌آهن راه بود، بعد سوار راه‌آهن شده به استاسیون برومسگرو (Broms grove)[۱۲۱] رفته آنجا پیاده شده، از آنجا به عمارت هیویل (Hewel) برویم. از خانه روچیلد سوار شده به الزبوری رفتیم، با کالسکه، که در آنجا سوار راه‌آهن بشویم و اسم ناحیه که الزبوری در آنجا واقع است و وسطر شیراست (worcester shire). در الزبوری سوار راه‌آهن شده راندیم، خیلی تند می‌رفتیم، سه ساعت راه آمدیم تا به برومسگرو رسیدیم، در بین راه به شهر رگبی (Rugby) رسیدیم، آنجا قدری ایستادیم، جمعیت زیادی بود، زن و مرد، دخترهای خوشگل، زن‌های بسیار خوب بودند، ما خودمان را نشان دادیم شناختند، تعارف کردند، چند بچه آنجا بود، دختر کوچک قشنگی بود، زنی او را بغل گرفته بود، اشاره

۱۲۰. اصل: قوره

۱۲۱. اصل: (Broms gore)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کردیم، پیش آمد، دست بچه را گرفتیم، همین که مردم دیدند همه زن و مرد ریختند هجوم آوردند [۳۱۶] به ما دست بدهند، بطوری به یکدیگر زور می آوردند که نزدیک بود زیر کالسکه راه آهن بروند، ما هم به همه دست می‌دادیم، آن‌ها حریص‌تر می‌شدند، خیلی لذت بردیم و تماشا داشت، دخترها و زن‌های خوشگل هم پیش می آمدند، دست آن‌ها را بهتر می‌گرفتیم، دست آنها را فشار می‌دادیم. از خانه روچیلد که سوار کالسکه شدیم به الزبوری بیائیم از پارک بزرگ متعلق به خانه روچیلد گذشتیم، دور این پارک‌های بزرگ که مال اشخاص معتبر است حصاری دارد، دیوار کوتاه و دروازه، دروازه پارک روچیلد بسیار بزرگ بود، از آهن تمام مطلا، غریب، در عالی مزیّنی بود، این راه آهن که امروز می‌رویم راه آهن بد پرتکان است و مهیب، و ساعتی بیست فرسنگ حرکت می‌کند، در جنبین این خط که ما حرکت می‌کنیم هفت هشت خط راه آهن است که متصل کالسکه‌های راه‌ها می آید و می‌گذرد، ابتدا از دو سوراخ گذشتیم، بعد به یک تونل طولانی که تقریباً از طهران به دوشان تپه است دو دقیقه طول کشید تا گذشتم، همین قسم می‌رفتم تا رسیدیم به گار راه آهن بیرمنگام، این گار بسیار بزرگ است، گار در گار است، مال‌التجاره واگن‌های زیاد، اسباب‌های متعلق به راه به قدری ریخته بود که اندازه نداشت. شهر بیرمنگام هم شهر بزرگی است، در پائین این گار دیده می‌شد، در این استاسیون راه نایستاد، آرام می‌رفت، باز هم از دو سوراخ گذشت و از بعضی جاهای دیگر مثل روی خانه‌ها، زیر خانه‌ها، بعضی درها که دو سمت تپه‌ها دارد، به همین قسم رفتم تا به گار راه آهن که ذکر شد رسیدیم، گار کوچک مختصری است لرد ونزر که صاحب خانه است با بعضی انگلیس‌ها ایستاده بود، لردونزر آدمی است کوتاه قد، باریک، لاغر، قوز، دماغش زیاد از اندازه بیرون، شبیه یحیی خان قوزی باشی است، بسیار ضعیف و نحیف است، بطوری که حرف می‌زند درست شنیده نمی‌شد، این است لردونزر، بعد من، لرد، امین‌السلطان [و] ملکم خان سوار کالسکه شده به طرف عمارت راندیم، ابتدا به یک دهی رسیدیم که اسمش این است، برومسکو، از آنجا رد شدیم رسیدیم به یک قصری که می‌ساختند و هنوز تمام نشده است که مال همین لرد است و نزدیک به قصر قدیمش است، با کالسکه تا قصر منزل ما نیم ساعت است، رسیدیم به قصر زن لرد که زن باریک ضعیف کشیده‌ایست، ایستاده بود، بسیار زن نجیب معقولی است و باادب است، خیلی به حالت ضعف حرف می‌زند، مادر لردونزر خیلی ناخوش است، در اینجا نبود، در جای دیگر است، نزدیک لندن، مرخصی می‌خواست که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فردا برود دیدن مادرش، بعد از ورود راحتی کردیم، شام حاضر بود، سر شام رفتیم، زن صاحبخانه لیدی وینزور در دست راست ما نشسته بود، خود لرد روبرو در دست راست، روبرو خانمی بود چاق و فربه سرخ و سفید بطوری که می‌شد او را به کالسکه بست، خوشگل بود، اسم او میس پاجط (Miss paget) از اقوام زن صاحب‌خانه است، پدر زن لرد وینزر سراگوسطس پاجط (sir Augustus paget) [۳۱۷] درونه و سفیر کبیر انگلیس است، دو برادر زن صاحب‌خانه هم حاضر و در سر میز بودند، بعد از شام رفتیم اطاق خودمان بالا، باغچه‌ها و درخت‌ها را چراغان کرده بودند، باصفا بود، تماشا کردیم، خسته بودیم، خوابیدیم.

روز پنجشنبه ۱۲ ذی‌قعده

امروز باید برویم بیرمنگام تماشای کارخانجات آنجا، صبح برخاستیم، نهار مختصری بعضی غذاهای سرد خوردیم، ته بندی کردیم، صاحب خانه رفته بود دیدن مادرش، ملکم خان، ولف و برادرزن صاحب‌خانه همراه ما آمدند رفتیم به گار برومسگرو، از همانجا که آمده بودیم در ساعت دوازده یعنی ظهر سوار راه آهن شده راندیم، تا بیرمنگام نیم ساعت راه است، ورود آنجا یعنی بیرمنگام دیدیم هنگامه‌ایست، همراهان را که در لندن گذاشته بودیم امروز اینجا آورده‌اند در هتل منزل داده‌اند و حالا این اسرا آمده‌اند تا ما را ببینند، تمام حاضر بودند، اعتمادالسلطنه، صدیق‌السلطنه، ناصرالملک، امین خلوت، حتی نوکرهای آنها و حاجی باقر آنجا بودند، صف کشیده وقتی ما را دیدند مثل این بود که سال‌ها از ما دور بوده‌اند، خوشحالی و ذوقی کردند، زن و مرد بی‌اندازه در گار بود، حاکم ایالت، بیگلربیگی شهر، فرمانده نظامی ناحیه، اعیان حاضر بودند، دسته سرباز و سوار به جهة احترام نظامی به عادت معمول زیاد احترام کردند، هورا کشیدند. سوار کالسکه شدیم، راندیم برای عمارت بلدیه، در کوچه‌ها بقدری جمعیت بود که به حساب نمی‌آمد، این شهر بواسطه کارخانه و صناعت زیاد معروف است، پانصد هزار جمعیت دارد، البته سیصدهزار آن امروز بیرون ریخته و در اطراف برای تماشا ایستاده‌اند و معلوم است که اغلب اهل شهر و کارگر و عمله کارخانه هستند، از لباس و چرکی صورت آن‌ها معلوم است، سیاهی ذغال در صورت آنها بود، مردمان خوش‌لباس کمتر دیده می‌شد، از صورت خود شهر هم معلوم است که شهر کارخانه و کار است، مردم خیلی خوشحالی می‌کردند، به انواع غریب هورا می‌کشیدند،

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

چپه می‌زدند، بعضی اطفال و عملجات سوت می‌زدند، رفتیم، وارد شدیم، در اطاقی راحت کردیم، اسرا آمدند، احوال آنها را پرسیدیم که به آنها چه گذشته [۳۱۸]. ناصرالملک ناخوش بود بواسطه ناخوشی نتوانسته بود با ما بیاید، لندن بود، حالا خوب شده، اینجا است، گفتیم با ما بیاید، ادیب‌الملک و مردک را هم گفتیم بیایند با ما باشند، آغا بشارت و یکی دیگر عوض آنها بیایند با دسته [ای] که از ما جدا شده دیر بیایند، بعد آمدند، خبر کردند، رفتم در اطاقی، اهالی مجلس بلدیه، بیگلر بیگی و اعیان تمام حاضر بودند. در بلندی تخت مانند صندلی برای ما گذاشته بودند، بالا رفتیم، دو پله می‌خورد، جلو صندلی ایستادیم، خطابه خواندند مبنی بر خوش آمد و اظهار دوستی، ما هم جوابی دادیم، از جواب ما مسرور شدند، بعد بلافاصله رفتیم سر نهار، در اطاق بسیار بزرگی عالی میز گذاشته بودند، این عمارت بلدیه را گفتند هشت سال است ساخته‌اند، عمارت عالی است اما بیرون آن سیاه شده است، سه میز دراز در آنجا گذاشته بودند به درازی اطاق، در کله اطاق در بلندی شاه‌نشین مانند میزی مخصوص ما گذاشته بودند، سایرین در سر میزهای دیگر نشسته بودند، ما در وسط میز بالا نشستیم لرد لی (Leigh) حاکم ولایت در دست راست ما بود، بیگلربیگی مستر بارو (Barrow) دست چپ ما بود، در طرف راست اعتمادالسلطنه، ولف و ناصرالملک، در دست چپ ملکم خان، مجدالدوله و صدیق‌السلطنه سایر همراهان اسرا و غیر اسرا و مردم در آن سه میز دیگر بودند. عزیزالسلطان همراه بود، در سر میز غذا خورد، امین‌السلطان نبود، در منزل مانده بود، قریب سیصدنفر آدم بود، لرد لی (Lord Leigh) قریب شصت و چهار سال دارد، بلند قد و قوی است، خیلی شبیه است به نایب امیرال کرامر نام که در هلند دیده بودیم، تفصیل آن را نوشته‌ام، موی او سفید است، اگر کسی بخواهد هیکل و حرف‌زدن اصیل انگلیسی ببیند این لرد را باید ببینند. در پارلمان در مجلس اعیان حق جلوس دارد و جنرال است، از حالت او سؤال کردیم، اولاد زیاد دارد. یک دختر او زن لرد ژرزی است[۱۲۲] (Lord Jersey)، از او پرسیدیم جنگ دیده؟ گفت هرگز بوی باروط نشنیده‌ام، [این] منصب احترام است، اما پسر من در جنگ‌ها بوده، در مصر و غیره، خیلی با او صحبت کردیم. بعد از نهار قدری در همان اطاق که وقت آمدن [۳۱۹] راحت کرده بودیم راحت کردیم، اسرا آمدند، با آن‌ها حرف زدیم، احوال پرسیدیم، بعد سوار کالسکه شده رفتیم به کارخانه که اسباب مطلا و مفضض از همه قبیل در آنجا می‌سازند،

۱۲۲. در اصل «است» دوبار تکرار شده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این کارخانه خیلی معروف است، اول وارد اطاق بزرگی شدیم که اسباب‌های خود را در آنجا برای نمودن و فروختن عرضه کرده‌اند، اطاق متعدد بود، همه پر از اسباب، خیلی خوب چیده بودند، روی میزها، در قفسه‌ها، پشت شیشه، اسباب طلا و نقره هم داشتند، منبت کاری های اعلی دیدیم، روی طلا و نقره اشکال برجسته ساخته بودند، دیدنی بود، مجسمه‌ها، گلدان بزرگ، میوه‌خوری، صفحه میز و ظروف میز و غیره خیلی خوب دیده شد، بلورآلاتی هم که برای بعضی ظروف مطلا و مفضض لازم است در همین جا می‌سازند، چهل چراغ و دیوارکوب خوب آنجا دیدیم. بعد رفتیم تماشای کارخانه، در جائی نقاشی می‌کردند، طرح ظروف و اسباب را با منبت و برجسته که باید شود می‌کشند بعد از چیز نرمی هیکل آن را با اشکالی که در آن باید ساخته شود می‌سازند بعد از روی آن منبت یا قالبی می‌سازند مطلا و مفضض می‌کنند. کارخانه مطلا و مفضض کردن تماشا داشت، با الکتریسیته مطلا می‌کنند، چرخ بخاری هست که تولید قوه چرخ الماس می‌کند، حوض‌ها ساخته‌اند، در آن‌ها آب طلا و نقره ریخته‌اند، روی آن‌ها به فاصله میل های برنج نصب کرده‌اند، یک قوه به آب می‌دهند، یک قوه دیگر به آن میل های برنجی، اسبابی را که می‌خواهند مفضض شود با سیم فلزی در آب نقره می آویزند فوراً مطلا یا مفضض می‌شود، اگر قوه الکتریسیته را قطع کنند ابداً رنگ اسباب تغییر نمی‌کند، صفحه [ای] از طلا یا نقره در آب آن حوض‌ها می آویزند هر چه از طلا یا نقره روی اسباب می‌رود از آن صفحه آب می‌شود حل می‌شود داخل آب که همیشه طلا یا نقره در آن هست تمام نمی‌شود. در این کارخانه دندان فیل منبت کاری خوبی بود ناظم‌الدوله به ما پیشکش کرد، از اینجا رفتیم کارخانه بلورسازی اسباب‌های خوب دیدیم، چهل چراغ‌ها، آینه‌های بزرگ، جارها، تنگ و گیلاس و ظروف از هر قبیل، بلورهای تراش آنها خیلی صاف [۳۲۰] و درخشان بود از همه عالم اینجا فرمایش می‌دهند مثلاً نمونه ظروفی را که ظل‌السلطان اینجا سابقاً فرمایش داده بوده است دیدیم، اسم او در روی آنها بود، کارخانه را هم دیدیم، بلور تراش می‌دادند، ظروف می‌ساختند، کارخانه کثیف بود مثل شیشه‌گری‌های ایران به نظر می آمد، اما همه این اسباب‌های نفیس را در آنجا می‌سازند، ما بقدر هزار تومان ظروف نقره از آن کارخانه و بلورآلات از این کارخانه خریدیم، قیمت‌ها معین است، روی آن‌ها نوشته نگاه می‌کند می‌گوید کم و زیاد نمی‌توان کرد، اما گران است، چیزی که مثلاً سه لیره تمام می‌شود، ده لیره می‌گویند، گفتگو هم ندارد، از اینجا سوار کالسکه شده بقدر یک فرسخ رفتیم، به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کارخانه تفنگ و اسلحه‌سازی که در خارج و کناره شهر واقع شده آنجا رسیدیم، درب کارخانه چادری زده بودند و دالانی از پارچه‌ها ساخته بودند، در آنجا رئیس و اجزای کمپانی معرفی شدند، داخل کارخانه شدیم، چرخ بخار بود، چرخ‌ها و ماشین‌های مختلف به آن بسته حرکت می‌کرد، هر چرخ یک جزء تفنگ را می‌سازد، یکی لوله می‌تراشد، یکی خان می‌زند، یکی قنداق را صاف می‌کند، یکی ناو می‌زند، همین طور کار می‌کنند، در ماه چهار هزار تفنگ مارتینی یا غیرمارتینی از آنجا بیرون می‌آید، خیلی خسته بودیم، وقت رفتن هم نزدیک بود، زیاد نماندیم، رو به کالسکه می‌رفتیم و رئیس کارخانه جلو ما می‌آمد و می‌گفت پارایسی (par icie)، می‌خواست ما را جای دیگر ببرد، بالاخره خود را به کالسکه رساندیم، راندیم، برگشتن از راه دیگر رفتیم، جمعیت بی‌اندازه بود، عمله و کارگر زیاد، بعضی مردمان خوش‌لباس، زن‌های خوشگل هم دیده می‌شد. آمدیم به گار بیرمنگام، سوار شدیم، از همان راه که آمده بودیم برگشتیم منزل، لرد صاحب‌خانه نیامده بود، برادر او همراه بود. ورود منزل رفتیم اطاق خودمان و گفتیم که خبر کنند شام را تنها در اطاق خودمان خواهیم خورد پائین نمی‌توانیم برویم، قبل از شام رفتیم در میان پارک گردش کنیم، عزیزالسلطان، مجدالدوله و دو سه نفر دیگر همراه بودند، پارک پاکیزه دارد، چمن خوب، دسته‌های درخت تک تک، دریاچه طبیعی دارد اما آب آن کثیف هست ولش آب[۱۲۳]، دور آن درخت‌های خوب دارد، جزیره مانندی در میان آب [۳۲۱] ساخته‌اند، رفتیم به آن جزیره، در این بین باران گرفت، قدری با باران ایستادیم، عزیزالسلطان و مجدالدوله و مردک سوار قایق شده بودند، در روی دریاچه می‌راندند، ما برگشتیم، به عمارت آمدیم، آنها ماندند بعد باران آنها را هم دوانید، برگشتند، در مراجعت شام خوردیم، بعد از شام آتش بازی تماشا کردیم، آتش بازی بسیار خوبی تهیه کرده بودند، خیلی قشنگ بود، اختراعات تازه، چیزهای تازه دیدیم، از جمله بعضی آتش بازی‌ها بود به هوا می‌رفت، بسیار بلند در آسمان مثل خمپاره می‌ترکید، صدای توپ می‌داد، شکوهی داشت، در حقیقت شلیک آسمانی بود، بعضی موشک‌ها بود به هوا می‌رفت، در بالا موشک‌های زیاد از سر یک موشک بیرون می‌آمد، عالمی داشت، رنگ‌ها و الوان خوب دیدیم، خوب داخل هم کرده بودند، با صفا بود، موقع آتش بازی هم خوب بود، دریاچه و درخت‌ها عکس

۱۲۳. لشاب: ۱- جایی که در آن آب ایستاده و در وی علف و نی بروید (فره)، باتلاق ۲- آب آلوده و کثیف مانند آب کشتارگاه و غیره (فرهنگ معین)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روشنائی به آب می‌افتاد، درخت‌ها را به رنگ‌های خوب به جلوه می آورد، جمعیتی هم در آن طرف دریاچه روبروی ما برای تماشا جمع بودند. درخت‌ها و چمن را چراغان کرده بودند، روی چمن چراغ‌های رنگین گذاشته بود مثل گل‌های نورانی به نظر می آمد، خیلی لذت بردیم، از خانم صاحب‌خانه اظهار رضامندی کردیم، بعد از آتش بازی خسته بودیم خوابیدیم.

روز جمعه ۱۳ ذی قعده

امروز باید برویم به شفیلد، از خواب برخاستیم، نهار قلیان خوردیم، در بیست دقیقه به ظهر مانده حاضر حرکت شدیم، لرد صاحب‌خانه که به احوالپرسی مادرش رفته بود امروز صبح زود برگشته می‌گفت مادرش بهتر است. زن صاحب‌خانه و دو خانم دیگر که از اقوام او بودند دم در ایستاده بودند با آن‌ها وداع کردیم، با لرد و ناظم‌الدوله و امین‌السلطان در کالسکه نشسته راندیم، همچو خیال می‌کردیم که باز به همان استاسیون برومسگرو برویم، قدری که رفتیم راه به طرف دست چپ برگشت، معلوم شد به استاسیون دیگر می‌رویم که اسم آن ردیچ است (Redditch)، بقدر پانزده دقیقه هم راه ما تا استاسیون دورتر شده از جاهای خوب گذشتیم به یک شهر کوچکی رسیدیم که هیچ همچو شهری نمی‌شود، شهر پریان بود، کوچه‌ها کوچک و ظریف، خانه‌ها دو مرتبه بیشتر نیست، با روح است، شهر بالای بلندی واقع شده منظر باصفائی دارد. دره‌ها و تپه‌های کوچک سبز و خرم، درخت‌های [۳۲۲] تک تک مثل بهشت و بقدری دختر و زن خوشگل دیدیم که اندازه نداشت، چه خوشگل‌ها، اغلب گیسوها را نبافته پشت سر انداخته بودند، به دوش آنها ریخته بود، مثل پری، بطوری این شهر و این خوشگل‌ها فریبنده بودند که ما میل کردیم در اینجا بمانیم. کار اهالی این شهر سوزن‌سازی است و بعضی اسباب‌های کوچک مثل چنگک ماهی‌گیری و غیره. اغلب سوزن‌های عالم از اینجا می‌رود، آمدیم تا به گار رسیدیم، در آنجا کارخانه‌چی‌ها در اطاقی سوزن و اسباب دیگر از صنعت خودشان در سر میزی گذاشته بودند، تماشا کردیم به ما پیشکش کردند، گفتیم ببندند بفرستند به ما برسد. از میان این شهر کوچک که می‌گذشتیم هورا زیاد کشیدند، اظهار خوشوقتی زیاد می‌کردند، در گار هم خیلی هورا کشیدند. با لرد وداع کردیم، سوار راه‌آهن شدیم راندیم برای شفیلد.[۱۲۴] این شهر ردیچ قریب هفت

124. Sheffield

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هشت هزار جمعیت بیشتر ندارد. در راه بعد از حرکت رو به شفیلد از دو شهر گذشتیم یکی از آنها بورطن (Burtun) بود، شهر معظم بزرگ با کارخانه زیاد به نظر آمد، ما تصور کردیم بیرمنگام است و دوباره از بیرمنگام می‌گذریم، معلوم شد اسم اینجا بورطن است، کارخانه آبجو در اینجا زیاد است، اغلب آبجو انگلیس در این شهر ساخته می‌شود، بعد از دربی (Derby) گذشتیم، در عرض راه از سوراخ‌های زیاد گذشتیم، کوچک بزرگ، در میان شهرها از بالا، از میان سوراخ، از زیر می‌گذشتیم می‌رفتیم. وضع صحرا در دو طرف راه‌آهن این طور است و آنچه در انگلیس تا حالا دیده‌ایم همین است، جنگل‌های بزرگ سرو و کاج و غیره، چنانچه در روسیه و آلمان دیدیم متصل به هم، انبوه و ممتد در اینجا دیده نمی‌شود. درخت‌ها اغلب تک تک است در کنار مزارع، گاهی هم در وسط درخت‌های کهن قوی بلوط و درخت جنگلی بید هم در اینجا دیدیم، در آمستردام هم دیده بودیم. گاهی هم دسته‌های درخت انبوه بزرگ و کوچک دیده می‌شود که مثل جنگل بنظر می‌آید، تمام این صحرا مثل باغ و جنگل بنظر می‌آید، مزارع، زمین‌ها همه سبز و خرم با چمن با زراعت که آن هم سبز است، یک وجب زمین خالی ندیدیم، دور مزارع چپر دارد، درخت خار دارد، درخت گل، درخت شبیه به کاج کاشته و منظم بریده‌اند مثل دیوار، بعضی جاها هم سنگ‌چین کرده‌اند، اما خیلی کم است سنگ‌چین. دهات معظم در اینجا ندیدیم، گذشته از شهرها اغلب به فاصله هزار قدم کمتر بیشتر خانه‌های دهاتی دیده می‌شود تک تک، دوتا، پنج تا [۳۲۳] منتها بیست خانه یک جا جمع شده باشد ندیدیم یعنی در سر راه‌آهن که ما می‌رویم اینطور است، ده معظم خانه زیاد یکجا ندیدیم شاید در خارج راه ما باشد که ما ندیده‌ایم آنچه ما دیدیم خانه‌های متفرق بود اما خیلی زیاد که متصل دیده می‌شود، قریب دو ساعت و نیم راه آمدیم به شفیلد رسیدیم (Sheffield)، در گار سرباز، قراول. احترام و موزیک بر حسب عادت هر شهر بود، سوار نظام دم گار ایستاده بود، بیگلر بیگی، اعیان شهر، دوک‌د نرفک[۱۲۵] که شب مهمان او هستیم حاضر بودند پذیرائی کردند، سوار کالسکه شدیم، راندیم به عمارت بلدیه، قدری در اطاقی راحت کردیم، بعد آمدیم پائین در اطاق بزرگی در صفه[۱۲۶] بلندی صندلی گذاشته بودند برای ما، ایستادیم،

125. Ducke De Norfolk

۱۲۶. صُفه: Soffa، غرفه مانندی در درون اطاق بزرگ که کف آن کمی بلندتر است و بزرگان در آن نشینند، شاه‌نشین. (فرهنگ معین)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آنجا ننشستیم، خطابه خواندند، نسخه آنرا خیلی مزین ساخته در قاب عاج تقدیم کردند، ما هم جوابی دادیم، ملکم خان ترجمه کرد، زن زیاد در این اطاق برای تماشا جمع بودند، از آنجا رفتیم به یکی از کارخانه‌های بزرگ آهن و فولاد سازی این شهر، در آنجا ناهار بزرگی با نکد [؟] عالی حاضر کرده بودند، رئیس کارخانه (Ellis) آلیس نام مهمانداری می‌کرد، دوک نرفک، امین‌السلطان، ملکم خان، ولف، مجدالدوله، ناصرالملک نزدیک ما بودند، عزیزالسلطان هم با ما نهار خوردند بعد از نهار در کالسکه راه آهن ما را در میان کارخانه حرکت می‌دادند، در هر جا می‌ایستادیم تماشا می‌کردیم، اول رفتیم در کارخانه آهنگری اسباب‌های بزرگ حجیم مثل میل چرخ بخار کشتی‌ها و غیره. در آن وقت به جهت تماشا میل بزرگی می‌ساختند، چندین ذرع طول و بقدر یک چنار قوی کلفتی داشت، در کوره بود، می‌تابیدند، وقتی ما رسیدیم دور ایستادیم، همین که میل از کوره بیرون آمد سرخ بود و می‌درخشید و حرارت آن طوری از دور می‌زد که نتوانستیم بایستیم، عقب رفتیم، در مسافت دوری ایستادیم، با ماشین و قوت چرخ بخار این میل را از کوره بیرون آوردند و به زنجیرهای بزرگ آویخته بود که هر طور می‌خواستند حرکت می‌دادند، میل را گذاشتند زیر منگنه بزرگ فولادی که با قوت اسب حرکت می‌کند، پرس هیدرولیک می‌گویند، وقتی میل به این عظمت را زیر منگنه می‌گذاشتند فشار می‌دادند مثل خمیر بنظر می‌آمد، این منگنه را عوض چکش [۳۲٤] بخار که سابقاً مستعمل بود اختراع کرده‌اند. از اینجا رفتیم به کارخانه که در آنجا فولاد می‌سازند، بوته بسیار بزرگی بود بقدر یک اطاق از آهن میان آن را با خاک‌های مخصوص اندود کرده‌اند و متصل متحرک است، بوته را داغ می‌کنند بعد آهن آب شده از کوره باز می‌کنند مثل نهری از آتش جاری شده می‌ریزد میان بوته، از یک ناو آهنی می‌ریزد، همین که بوته پر شد دهن آن بالا می‌رود بعد با ماشین بخار هوا می‌دهند به میان بوته و آهن آب شده، از دهن بوته مثل آتش فشان شعله و جرقه آتش بیرون می‌آید، اجزائی هم به آن می‌زنند بعد در قالب می‌ریزند فولاد می‌شود، بعد رفتیم به کارخانه که زره کشتی و دیوار آهنی برای قلعه و کشتی می‌سازند، صفحه‌های آهن کلفت بزرگ می‌ساختند، بعضی بقدر دو وجب کلفتی داشت، یکی از این صفحه‌ها را در کوره تابیده بودند در حضور ما بیرون آوردند، حرارت کارخانه مثل جهنم شد، این کره آهن را روی عراده آهنی انداختند و با چرخ بخار حرکت دادند، زیر منگنه انداختند، منگنه غلطک بزرگ فولادی داشت، با قوت زیادی روی صفحه آهن می‌چرخید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و فشار می‌داد، بعد در کارخانه دیگر دیدیم کنار این صفحه‌های آهن را راست می‌بریدند، خیلی تماشا داشت، صفحه‌های زیاد دیدیم، کلفتی‌های مختلف برای کشتی و قلعه و غیره ساخته بودند، اسم صاحبان کارخانه ژون برون است (John Brown)، اسم دیرکتور حالیه الیس (Ellis)، بعد از تماشای کارخانه سوار کالسکه شدیم، رفتیم به خانه دوک دنرفک که در کنار شهر واقع است. شهر شفیلد غریب شهری است مثل جهنم می‌ماند، تمام سیاه، خانه‌ها سیاه، عمارت‌های عالی سیاه، ساقه درخت‌ها سیاه، طوری دودزده است که هیچ مطبخ کثیفی در طهران به این سیاهی نمی‌شود، اغلب شهر کارخانه است، از هر طرف دودکش‌های بلند دیده می‌شود دود به آسمان می‌رود، شهر هم در گودی واقع است، دود می‌خوابد روی شهر، امروز هم مه است، قدری باران می‌بارد، دود هم گرفته کثافت غریبی است، اهالی شهر اغلب زن و مرد و بچه کارکن هستند، در کارخانه‌ها کار می‌کنند، دست و صورت آنها سیاه است، سایر مردم هم محال است خود را از سیاهی حفظ کنند، به کوچه آمده‌اند سیاه می‌شوند مگر بروند در اطاق تمام درها را ببندند.[۱۲۷] «بیگلربیگی شهر می‌گفت شهر شفیلد سیصدهزار جمعیت دارد اما به نظر ما نیامد، تمام مردم سر راه ما بودند در اطاق‌ها و پس کوچه‌ها، هر چه دیدیم کسی نمانده بود، فرنگستان رسم است در این مواقع همه بیرون می‌آیند، آنچه را دیدیم به نظر ما کمتر از سیصد هزار آمد.» رفتیم به خانه دوک که در کنار شهر بود، متصل به پارک بزرگی خانه محقری، اسباب زیاد ندارد، مایحتاج در اینجا دارد اما خیلی ظریف و مجلل، گفتند در اینجا املاک زیاد دارد، تقریباً نصف شهر اراضی آن مال او است [۳۲۵]، در سال سه چهار روز می‌آید اینجا. در اینجا می‌ماند، اصل خانه و عمارت او جای دیگر است و عالی است، خود دوک دنرفک (Ducke De Norfolk) از نجبای بزرگ انگلیس است و می‌گویند در شأن نجابت اول شخص است و متمول است در ورود شفیلد در گار حاضر بود، به استقبال آمده بود، همه جا همراه بود تا ما را وارد خانه خودش کرد، آدم کوتاه قدی است، زیاد قوی نیست اما بنیه دارد، شبیه است به میرزا محمد رئیس وزارت خارجه، ریش دارد سیاه اما ریش میرزا محمد پله پله است، ریش این صاف چشمش سیاه است، چشم میرزا محمد کبود است، به گندگی میرزا محمد نیست، همین قدر تفاوت دارند اما جنم[۱۲۸] او مثل جنم میرزا محمد است، خیلی نجیب و معقول

۱۲۷. عبارت داخل گیومه در حاشیه صفحه ۳۲۳ اصل سفرنامه نوشته شده است.

۱۲۸. جنم: شکل و هئیت (ناظم الاطباء) ذات، سرشت، طبیعت (فرهنگ فارسی معین) (لغت‌نامهٔ دهخدا)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است، برحسب رسم آمد اطاق‌های ما را نمود، راحت کردیم، بعد رفته بود یک‌یک همراهان را خودش جا داده بود بلکه خودش و برادرش خدمت می‌کردند، متصل از این اطاق به آن اطاق می‌رفتند ببینند چه لازم است، ساعت هشت شام حاضر بود رفتیم پائین میز مختصری بود مجلل، خود دوک و برادرش بودند، دوک قریب چهل و هفت سال دارد و زن او دو سال است مرده است، عزادار است، می‌گفت بعد از مردن زن خود اول دفعه‌ایست که مهمانی داده‌ام. امین‌السلطان، عزیزالسلطان، ملکم خان، بعضی همراهان و انگلیس‌ها، ولف و غیره که با ما هستند در سر میز بودند، در سر شام ولف زمزمه کرد که بعد از شام در شهر بالی هست باید آنجا رفت، چون در پرگرام نبود و خبر نداشتیم تعجب کردیم، اصراری کردند بالاخره از سر شام برخاستیم یک سر به اطاق خودمان رفتیم زیاد خسته بودیم، شلوار را کندیم، کلاه را برداشتیم، قدری آسوده شویم و گفتیم حقیقتاً ما بال نمی‌رویم، امین‌السلطان، مجدالدوله و غیره با دوک و حضرات بروند، قدری گذشت، دیدیم مجدالدوله آمده ایستاده سرش را پائین انداخته مطلبی دارد گفتیم چه می‌گوئی معلوم شد اوضاع بال است می‌گویند یک ماه است اهل شهر تدارک دیده‌اند و منتظر ما هستند، باید رفت، با اوقات تلخ مثل سگ برخاستیم زره و چهار آینه پوشیدیم، حاضر شدیم، سوار کالسکه و رفتیم. عزیزالسلطان در سر میز خوابش گرفته بود خوابید، خوب شد که نیامد. این بال را رئیس صنف کارد و چاقوسازی داده است [۳۲۶] و تفصیل اصناف اینجا این است که در قدیم اصناف و کسبه فرنگستان حدود و اداره مخصوص داشتند، کسی نمی‌توانست به آسانی داخل صنفی بشود، این ترتیب قدیم را حالا به هم زده‌اند اما در انگلیس صورت اداره و کمپانی‌های اصناف قدیم را حفظ کرده‌اند یعنی سی چهل نفر از تجار و کسبه و نجبا اجزای فلان کمپانی، فلان صنف می‌شوند و کار این مجمع این است که ابواب و املاک را که به مرور برای کمپانی یا صنف جمع شده اداره نمایند و گاهی در مصالح صنف گفتگو کنند، اغلب این اصناف عمارت‌های عالی دارند، در این شهر شفیلد صنعت آنها آهن آلات و خصوصاً کارد و چاقوسازی و از این قبیل است، اجزای صنف چاقو و کاردسازی سی و سه نفرند، هر سال رئیس برای خود انتخاب می‌کنند و او را استاد می‌نامند و اغلب مردمان معتبر رئیس می‌شوند، رئیس این صنف این بال را فراهم کرده و در عمارت این صنف که عمارت عالی است و طالار ملوکانه دارد و این کمپانی و مجمع صنف دویست و شصت سال است برقرار است. وقتی به عمارت رسیدیم دیدیم معرکه‌ایست، چراغان، موزیک در راه پله

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

بزرگ دو طرف سرباز ایستاده خیلی تشریفات به عمل آورده‌اند ، زن رئیس صنف آنجا بود صاحب خانگی می‌کرد ، دست او را گرفتیم زن جوانی است اما خوشگل نیست، با جوانی پیر مانند است، دوک هم همراه بود ، رفتیم به اطاق بزرگ بال، در کله اطاق صفه و شادُروانی[۱۲۹] ساخته صندلی برای ما گذاشته بودند ، آنجا نشستیم، دو طرف صندلی گذاشته بودند ، زن رئیس، دو سه زن دیگر، دوک و معتبرین نشستند ، بعد دیدیم دفتردار مجمع اصناف خطابه آورده بخواند ، ایستادیم، در این نصفه شب خطبه غرائی خواند ، ما هم جوابی دادیم،ملکم‌خان‌زد به آنها (؟)* ، بعد یک‌نفر از پشت‌سر ما فریاد زد خانم‌ها و اشخاصی که می‌خواهند برقصند شاه اذن داد شروع کنند ، رقص شروع شد ، دو سه دور والس رقصیدند ، زن خوشگل در اینجا کمتر بود اما طالار بدان بزرگی پر بود از آدم، گرم هم بود ، چراغ گاز زیاد ، قدری صدمه خوردیم، رئیس دو دختر ده دوازده ساله داشت، قشنگ بودند ، آنها را آورد ، دسته گلی بزرگ به ما دادند ، بعد برخاستیم دست زن رئیس را گرفتیم، به همان ترتیب که آمده بودیم رفتیم به طالار بزرگی که برای مردم میز گذاشته بودند سوپه بخورند تماشا کردیم، بعد ما را بردند اطاق کوچکتر دیگر، در آنجا میزی گذاشته بودند ، اوضاع شام بود ، لابد نشستیم، زن رئیس در دست چپ ما بود در دست راست زن دیگری بود که از اقوام دوک است که مرده است، دوک به او احترام می‌کرد [۳۲۷] زن جوانی است اما جور غریب زنی است، تقریری نیست، بدن او متحرک است، مثل اینکه رعشه دارد ، خیلی شبیه بود به زن اقبال‌السلطنه، من شباهت به این زیادی ندیده‌ام، به عینه مثل سیبی که دو نصف کرده باشند مگر اینکه چشم این زن کبود بود چشم زن اقبال السلطنه زرد است دیگر تفاوتی دیده نمی‌شد ، باری نشستیم، تازه شام خورده‌ایم باز باید غذا بخوریم، امین‌السلطان، ملکم خان، ناصرالملک، مجدالدوله، ادیب الملک هم بودند و آجودان مخصوص نشسته قدری میوه و غیره خوردیم، برخاستیم، ولف و انگلیس‌ها هم جمعی بودند سر میز ما نشستند ، بعد از برخاستن پائین آمدیم پرده نقاشی بود تماشا کردیم، اطاق را تاریک کرده بودند ، به روی پرده از بالا روشنائی انداخته بودند ، تماشا داشت، کار یکی از نقاشان معروف جدید است، خوب کشیده است، جوانی است که صورت شهوت و هوی[۱۳۰] و هوس او را به خود می‌خوانند ، ملک

۱۲۹ . شادُروان: سراپرده که در قدیم پیش در خانه و ایوان پادشاهان و امیران می‌کشیدند . (a) Sodo r-van (فرهنگ معین)

*: در اصل چنین است لابد معنای آن این است که ملکم خان ترجمه کرد .

۱۳۰ . اصل: هوا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نیکوکاری او را عقب می‌کشد و به خود می‌خواند، جوان در میانه تردید دارد، به کدام طرف میل کند. زن رئیس تا دم در همراه ما بود، جور غریبی حرف می‌زد، یواش و ریزریز کمی هم فرانسه می‌دانست با لهجه انگلیسی بسیار هم غمزه می‌کرد. خلاصه سوار کالسکه شده راندیم به منزل، خسته بودیم، خوابیدیم.

روز شنبه چهاردهم ذی‌قعده

امروز باید برویم به لیورپول (Liver Poul) از جملهٔ معترضه است، در شبی که در خانه فردیناند روچیل بودم در تالار بزرگی بعد از شام یک حقه‌بازی را آورده بودند حقه‌بازی بکند، این حقه باز آدم بلند قد، چشم ابرو سیاه، ریش‌سیاه، روی‌زردی داشت، خیلی شبیه به ایرانی‌ها بود، خیلی شارط شوط می‌کرد، به نظر می‌آمد که یک حقه بازی خوبی خواهد کرد، برخلاف بازی‌های خنک بسیار بد کرد.

موریه وزیر مختار انگلیس که در پطر است هنوز نرفته است و در این جاست، سرپا بود، چرت می‌زد، عزیزالسلطان [و] سایر آدم‌های ما بودند. ساعت ده از خانه دوک سوار کالسکه شدیم برویم بعضی کارخانه‌ها[۱۳۱] را ببینیم، نهار مختصری خوردیم، ته‌بندی کردیم، رفتیم اول کارخانه چاقوسازی راجز معروف، این کارخانه‌ها اینطور است، آنجا که عمله کار می‌کند چرخ بخار و ماشین و غیره هست، کثافت و اسباب کار هست، علیحده است، ما آنجا نرفتیم، نزدیک [۳۲۸] این کارخانه‌ها و متصل به کارخانه عمارت و اطاق‌های عالی خوب هست، راه پله خوب، در اطاق‌ها اسباب‌هائی را که می‌سازند حاصل کار و صنعت خود را در آنجا عرضه می‌دارند، اکسپوزیسیون اسباب و حاصل کار خودشان را آنجا می‌گذارند، برای نمودن و فروش، قفسه‌های شیشه‌دار، میزهای اعلی گذاشته اسباب‌ها را زیر آینه گذاشته‌اند، خیلی مرتب و خوب چیده‌اند، ما به این اطاق‌ها رفتیم حاصل صنعت آنها را ببینیم. اول رفتیم اطاقی در پائین، دندان‌های فیل زیاد در آنجا دیدیم که از هند و افریق و سیام می‌آورند به جهة دسته چاقو و کارد، و اسباب عاج هم در آنجا از همه قبیل می‌سازند مثل ماهوت پاک‌کن عاج، کارد کاغذبری، بادبزن زنانه و غیره. دندان‌های بزرگ عجیب در آنجا دیدیم، دندان فیل بزرگی که از هند لرد دوفرین فرمان فرمای هند برای ما فرستاده بود و می‌گفتند خیلی بزرگ است و فیل مست است و به نظر ما بزرگ می‌آید، دیدیم مثل دندان آن فیل در اینجا نمره سیم

۱۳۱. اصل: کارخانه خانها

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چهارم است. دندان نمره اول دوم چیز عجیب بود ، دور رفتیم، متجاوز می‌بایست چهار پنج آدم جمع شوند آن دندان را بردارند ، انسان تعجب می‌کند که خداوند چه حیوانات خلق کرده، این دندان در دهن راه می‌رود ، در سر راه پله دندان بسیار بزرگی به جهة نمونه گذاشته بودند ، از همه عجیب‌تر بود ، یک قد و نیم آدم بلند قدمی شد و گویا همچو دندان نادر باشد ، قریب بیست هزار تومان در آنجا دندان فیل دیدیم، بعد رفتیم از پله‌ها بالا، اسباب‌های نفیس زیاد آنجا دیدیم، چاقو و قیچی و کارد و چنگال و سایر اسباب میز، جعبه‌های اسباب کار زنانه و هزار جور اسباب قیمتی اعلی از همه قبیل و اسباب عاج تماشا کردیم، بعضی اسباب‌ها خریدیم از جمله چند قمه بود ، امین‌السلطان، عزیزالسلطان و سایر اسباب خریدند ، یک چاقوی بزرگی در آنجا گذاشته بودند دسته آن بقدر یک چماق بود ، تیغه‌ها و اسباب‌های زیاد داشت، باز کرده بودند ، مثل خرچنگ، یا حیوان غریبی به نظر می آمد زیر حباب بزرگی گذاشته بودند ، قیمة آن را پرسیدیم گفتند مال فروش نیست برای تماشا است، اگر بخواهیم بفروشیم سه هزار تومان قیمت دارد . از اینجا رفتیم به کارخانه مفضض و مطلاسازی جمس دیکسن (James Dickson) اینجا هم اسباب‌های نفیس زیاد دیدیم، چند چاقوی تیغه نقره برای میوه‌خوری خریدیم و یک دست اسباب چای چینی که سینی و قوری و قندان و شیردان و غیره همه چینی بود ، بسیار نفیس، بعضی اسباب دیگر خریدیم. [۳۲۹] از اینجا باز رفتیم به همان عمارت صنف چاقو و کارد ساز در همان تالار که دیشب بال بود نهار گذاشته بودند سیصد نفر جا در سر میز گذاشته بودند ، نهار را مهمان بیگلر بیگی شهر بودیم، دوک [د] نُرفُک هم بود ، امین‌السلطان، ملکم خان، عزیزالسلطان و سایر همراهان هم بودند ، نهار خوردیم، به سلامتی ما خوردند ، به سلامتی ملکه و خانواده سلطنت نطق‌ها کردند ، بیگلربیگی، رئیس صنف و خود دوک نطق کردند ، ما هم به توسط ملکم خان به اظهارات خوشوقتی از آمدن ما جواب دادیم، بعد از نهار آمدیم به گار، راندیم برای لیورپول، ساعت سه و نیم بعد از ظهر حرکت کردیم. از دوک دنُرفُک که تا راه آهن مشایعت کرده بود وداع کردیم راه افتادیم، طرن به سرعت تمام می‌رفت، ناصرالملک در واگن ما بود روزنامه می‌خواند ، ما هم بیرون تماشا می‌کردیم. در اوایل یک مرتبه جنگل سرو و کاج دیدیم خیلی انبوه، خیال کردیم همین طور بعد از این جنگل خواهد بود ، زود جنگل تمام شد ، زمین‌ها پست و بلند می‌شد ، کم‌کم به جاهائی رسیدیم که قدری به نظر خشک می آمد ، بالنسبه بدان جاها که دیده بودیم آن طور درخت و سبزه نبود ، در طرف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دست راست رودخانه کوچکی بود، مرتبه به مرتبه آبشار مصنوعی ساخته بود، زیاد باصفا بود و از قرار این آبشارهای مرتبه به مرتبه که در کنار راه است معلوم می‌شود راه آهن سرازیر می‌رود. اینجا دره و تپه زیاد است، تپه‌های مرتفع، طرن از بعضی تنگه‌ها می‌گذرد که از سنگ کوه می‌تراشیده‌اند مثل دالان، از سوراخ‌های زیاد گذشتیم، یک سوراخ طولانی بود که دو سه دقیقه طول کشید، از لندن که بیرون آمده‌ایم در اغلب جاها نهرهای دستی دیده‌ایم، دو سه ذرع بیشتر عرض ندارد چندان گودی ندارد، ندانستیم برای چیست، زراعت آب لازم ندارد، حمل بار کشتی هم ندیدیم در روی آب مگر بعضی قایق‌های کوچک. در راه از شهر استکپرط گذشتیم (Stock Port)، دهات هم همان طور که نوشته‌ایم تک تک، خانه‌ها پنج خانه، ده خانه، دو خانه با هم در راه دیده می‌شد، همین طور می آمدیم تا رسیدیم لیورپول. قریب دو ساعت و نیم راه بود [۳۳۰] در ورود گار باز تشریفات نظامی بود، حاکم و بیگلربیگی شهر بودند، بعضی ملتزمین که از ما جدا شده بودند در اینجا دیده شدند، صدیق‌السلطنه، اعتمادالسلطنه و غیره در گار بودند، آنها [را] دیدیم سوار کالسکه شدیم راندیم به قصر کوچکی در خارج شهر موسوم به نیوشم هوس (Newsham house) مال شهر است، دولتی است، با اسباب و تهیه حاضر است برای مهمان محترمی یا این که خود ملکه یا ولیعهد یا از خانواده سلطنت کسی بیاید اینجا منزل کند. شهر لیورپول شهر عمده معتبریست، می‌گویند هفتصد هزار جمعیت دارد اما به نظر ما نیامد.

عمارت عالی حکومتی بزرگ با شکوه با هتل‌های خیلی بزرگ دارد، کارخانجات زیاد ندارد اما با وجود این دودزده است، بندر معتبریست، اغلب مراوده مابین امریک و انگلیس از اینجا می‌شود، مال‌التجاره زیاد از اینجا می‌رود و می آید.

صدیق‌السلطنه و اعتمادالسلطنه و دسته [ای] که از ما جدا شده‌اند در این شهر در هتل بزرگ خوبی منزل دارند و خوش به آنها می‌گذرد. خلاصه راندیم به عمارت که منزل ما خواهد بود، بیگلربیگی شهر، امین‌السلطان، ملکم خان با ما در کالسکه بودند، در تمام راه که قریب یک فرسخ بود دو طرف کوچه از آدم پر بود، در پس کوچه‌ها کسی نمانده بود، هورا می‌کشیدند، فریاد می‌زدند، خنده و صحبت می‌کردند، اظهار بشاشت می‌کردند، همین آمدیم تا رسیدیم به عمارت. در لیورپول باید بنویسیم که یک الاغ دیدیم، در آمستردام هم یک الاغ دیدیم و نوشتیم، تا حالا در فرنگستان دو الاغ دیده‌ایم.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

امین خلوت چند روز است با آن دسته از ما جدا شده است، به لیورپول که رسیدیم او را دیدیم، امروز گفتند دندان او به شدت درد می‌کند تا ببینم دندان خود را می‌کشد یا خیر. امروز که به سفارت ایران در لندن رفته بودیم مهمانی بزرگی بود، چیز غریبی دیدیم، در اینجا می‌نویسیم، ولیعهد و شاهزاده‌ها، اعیان، خانم‌ها در باغچه می‌گردیدند، ما رفتیم اطاق راحت کنیم میرزا محمد خان آمد گفت بنان[۱۳۲] الملک حکیم ظل‌السلطان اینجا است، باور نکردیم، گفتیم بگو بیاید، رفت او را آورد آمد دیدیم همان حکیم است با همان ریش و ترکیب که دیده بودیم، گفتیم آمده چه کنی؟ گفت حقیقتاً به اسم مکه فراراً اینجا آمده‌ام نمی‌توانستم بمانم حالا چه کنم؟ [۳۳۱] گفتیم آمدن با ما نمی‌شود، برو پاریس تا ما بیائیم پاریس به عرض تو برسیم، حالا شنیدیم با مخبرالدوله که عازم مکه بود متفق شده رفته است.

خلاصه در این قصر تمام همراهان ما منزل دارند، اطاق‌های کوچک خوب دارد، قدری استراحت کردیم، ساعت هفت و نیم باید به شام رسمی برویم، کالسکه حاضر شد، سوار شدیم، رفتیم. عزیزالسلطان هم بود، رفتم وارد به یک عمارت عالی شدیم، میز بزرگی حاضر شده بود، همراه ما در کالسکه ولف، امین‌السلطان، ملکم خان نشسته بودند، اشخاصی که درین جا بودند بعضی رسمی بعضی نیم رسمی بعضی ساده پوشیده بودند، یک میز بزرگ مال ما بود، بعد وصل به این میز خانه خانه میز گذاشته بودند، قریب به دویست نفر جمعیت میز بود، دو تا از این میزهای جلو قونسول‌های دول نشسته بودند، قریب به سی نفر قونسول دارد، یک کشیش اسلامبولی هم بود معلوم شد که مذهب یونانی در این شهر دارند بعضی‌ها و این کشیش به‌این جهت این جاست، قونسول عثمانی هم‌بود، این کشیش آدم‌گردن‌کلفت غریبی است، پربنیه، در خاک فرنگ آنچه تا حال کشیش دیده‌ام یک نفر لاغر و زرد ندیده‌ام، همه خوش بنیه و گردن کلفت هستند، خصوصاً این کشیش. شام صرف شد، «لرد دربی (Lord Derby) هم امشب اینجا بود و در سر شام بود، با او صحبت کردیم»[۱۳۳] حاکم نظامی این نواحی دارد، می‌گفت در شانزده سال پیش که اینجا آمدید باز من حاکم بودم، همین قسم حاکم هستم

۱۳۲. میرزا رضای حکیم ملقب به بنان‌الملك طبیب مخصوص ظل‌السلطان بوده است. اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات خود به تاریخ چهارشنبه ۶ شعبان ۱۳۱۳ می‌نویسد: باز حضرت والا ظل‌السلطان قتل نفسی فرموده‌اند، میرزا رضای حکیم بنان‌الملك نوکر قدیم خودش را با سم الفار مسموم کرده است.

۱۳۳. جمله داخل گیومه در حاشیه صفحهٔ «۳۳۲» اصل سفرنامه نوشته شده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و عوض نشده‌ام، یک مِر دارد که هر سال عوض می‌شود، مِر برخاست، تستی به سلامت ما و تستی به سلامت ملکه برد، ما هم جوابی دادیم، ملکم گفت، بعد برخاستم به اطاق دیگر رفتم، چند دقیقه آنجا صحبت و فرمایشات به همه کردیم، بعد آمدیم، سوار شدیم، به منزل آمدم، خوابیدم، اسم حاکم نظامی لرد سفطن (Lord sefton)، اسم حاکم قلمی شهر یعنی مِر Mr. cookson و نوشته‌ایم این شخص یعنی مِر ریش دارد، اشتباه شده ریش ندارد.

روز یکشنبه پانزدهم ذیقعده:

امروز باید برویم به قصر دوک ویس مینس تر (West Minster)، قبل از رفتن یک مختصر نهاری صرف شد، عزیزالسلطان هم چیزی خورد اما نمی‌دانستم که نهاردوک به این بدی است والا نهار مفصل می‌خوردیم، یک بعد از ظهر سوار کالسکه شدیم، با ولف، امین‌السلطان، ملکم رفتیم در انتهای شهر به گار چستر[۱۳۴]، در آنجا به راه‌آهن نشستیم، اشخاصی که همراهند از این قرار است. امین‌السلطان، عزیزالسلطان، مجدالدوله، احمدخان، ابوالحسن خان، آقا مردک، باشی. سوار راه‌آهن شدیم، خیلی تند می‌رفت، حرکت می‌داد، از بعضی جاهای بد کج معوج گذشتیم، باز صحرا جنگل بود، درخت داشت، زراعت داشت، مختلف بود، تا از یک شهر کوچکی گذشت، این شهر تمام کارخانجات است، یک رودخانه بزرگی از وسط شهر می‌گذرد و کشتی در رویش حرکت می‌کرد از آنجا گذشتیم رسیدیم به شهر چستر، شهر چستر چهل هزار جمعیت دارد، کهنه‌ترین شهرهاست، این شهر در دو هزار سال پیش‌که قیاصره[ی] روم اینجاها را داشته‌اند [۳۳۲] در محل شهر اردو داشتند و در آنجا اردو زده بودند بعد همان‌ها این شهر را بنا کرده‌اند و خیلی شهر کهنه است. وقتی وارد گار شدیم دوک خودش حاضر بود، پیش ما آمد، با دوک و امین‌السلطان، ملکم خان به کالسکه نشستیم رفتیم تا از تمام شهر گذشتیم، شهر چستر هم مثل سایر شهرهاست، این شهرهای فرنگ قالبی است، همه مثل هم می‌ماند، اهل شهر هم که ما را هیچ ندیده بودند داد و فریاد می‌کردند، دست می‌زدند، خنده می‌کردند. در آخر راه شهر اول پارک دوک است، به قدر نیم ساعت که راه رفتیم رسیدیم به در پارک مخصوص دوک. در چدنی مطلای خیلی اعلا داشت، یک دسته مرال شکار هم بودند، جلو ما دویدند، نیم ساعت هم راه از در پارک تا دم عمارت

134. chester

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود ، دم عمارت پیاده شدیم، داخل شدیم. در گار راه آهن که وارد شدیم چند دسته سرباز و سوار بود ، دوک می گفت این سوار و سرباز داوطلب[۱۳۵] هستند که مال همین نواحی هستند و می گفت سیصد سوار دارد اما این جا بیش از سی نفر نبود اما چنان که سابقاً نوشته‌ایم سرباز آن‌ها کوتاه، بد ترکیب [و] بی‌نظام هستند اما خود دوک آدمی است قد بلند ، لاغر به نظر می آید اما این فرنگی‌ها که صورتاً لاغرند ، دست که به بازوی آن‌ها می‌زنند خیلی گوشت سخت دارند و بنیه آنها خوب است. این دوک بسیار شبیه است به میرزای رضای عمو کاشی، به عینه صُورتش، ریشش، چشمش، چین زیر گردنش. اما قدری از او بلندتر است، میرزا رضا پدر میرزا مسعود خان نقاش است که پدر [و] پسر مرده‌اند . این دوک یک پسر بزرگ داشته که مرده است، یک پسر دیگر دارد هجده سال دارد جلو ما بود ، صاحب منصب همین سوار است، اما از این مکنت این دوک بی‌نصیب است، قانون انگلیس بر این جاری است که باید ارث به ارشد اولاد برسد ، پسر بزرگش که مرده است پسر ده ساله دارد ، این ارث باید به او برسد و این پسر بزرگ هیچ حقی نمی‌برد ، آن نوه دوک هم حال در لندن مشغول تحصیل است.

این عمارت را در پیش یعنی بیست سال قبل شروع به ساختن کرده هفت سال است تمام شده است، عمارت عالی خوبی است، خلاصه عمارت دوک آن طرفش هم به پارک بزرگی نگاه می کند ، چهار سمت عمارت همه رو به پارک و باغ است، زمین عمارت را با سنگ‌های مرمر و غیره خاتم کرده‌اند ، دیوارهای اطاق‌ها و راهرو جلو عمارت همه با ستون‌های کوچک ظریفی که کار شده همه از سنگ‌های سماقی است که از ایطالیا ، فرانسه [و] ایرلند[۱۳۶] می آورند ، مرتبه بالا اطاق‌های خواب است، آنجا را ندیدم، اما مرتبه پائین از حیث زینت و تجمل و شکوه خیلی خیلی عالیست. پرده‌های نقاشی خیلی اعلی در هر یکی از اطاق‌ها به دیوارها نصب است. خیلی قصر عالی محتشمی است. معماری این قصر را فرانسه‌ها کرده و آن‌ها ساخته [اند]، گل کاری‌ئی جلو عمارت است بد نیست اما به پارک و گل کاری خانه روتشل‌ها[۱۳۷] و دوک دوُنس نمی‌رسد ، قبل از نهار خیلی در عمارت گشتیم، دالان‌های دراز، اطاق‌های بزرگ، اسباب‌های خوب دارد ، دوک گفت نهار حاضر است، رفتیم برای نهار، در تالار بزرگی میز نهار گذاشته بودند ، صندلی‌ها اسباب‌های قشنگ داشت، ظروف روی میز تمام نقره بود ، گل سرخ زیادی روی میز

۱۳۵ . اصل: دوطلب ۱۳۶ . اصل: ایرلاند

۱۳۷ . Rothschild، در سطور قبلی این سفرنامه بالفظ «روچیلد» و «روچیل» از این خانواده یاد شده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ریخته بودند ، به نهار نشستیم، دوک یک طرف و ملکم یک طرف من نشسته بود ، نهار خوردیم، بعد از نهار رفتیم در اطاق‌ها گردش کردیم، کتابخانه را دیدیم، بعد در اطاقی قدری راحت کردیم، بول کردیم، آمدیم از پله‌ها پائین به باغچه، باغچه و پارک خوبی دارد . [۳۳۳] در آنجا زن و مرد زیادی بود ، زن‌های خوشگل در میان آن‌ها دیده شد ، دوک اسب‌های خود را آورده بود در روی چمن به ما نشان بدهد ، یک اسب بزرگ کلفت قره کهری بود ، چهار دست و پا به یک اندازه سفید و سم گنده، موهای مچ او شلال داشت، آویخته بود ، به قدری گنده و چاق بود که آدم تصور نمی‌کرد اسب است، یک فیل بود و می‌گفت این اسب برای تخم‌گیری اسب‌های کالسکه و عراده است. بعد دو سه اسب سواری خودش را آورد ، خوب اسبها [ئی] بودند ، آن‌ها هم اسب تخمی بودند ، یکی دوازده و چهارده و هجده ساله بودند . دوک می‌گفت یکی از آنها [را] یک نفر آمد از اهل تکساس[۱۳۸] (Texas) به چهارده هزار لیره می‌خرد نمی‌دهم، نژاد این اسب چنین و چنان است، ما گفتیم به تو نصیحت می‌کنیم که بفروشی، اسب است، شاید امشب افتاد و مرد ، گفت راست است خواهم فروخت، بعد کره‌ها و مادیان‌های خودش را نشان داد ، مادیان‌های خوب داشت می‌گفت یکی چهار و پنج هزار لیره قیمت دارد ، این‌ها را تماشا کردیم، این قیمت‌ها که اینجا روی اسب می‌گذارند اغراق و گزاف به نظر می‌آید اما حقیقت دارد همین‌طور است، رسم اینجا است، این اسب‌های خوش اصل با هنر اولاً در اسب دوانی‌ها همیشه پیش رفته و به نذر و گروبندی مبالغی بیرون آورده‌اند ، چون موافق قانون اسب دوانی اینجا اسب بالاتر از سه سال را نمی‌گذارند بدوانند بعد از آنکه وقت دواندن آنها گذشت از آنها تخم‌گیری می‌کنند ، بواسطه اینکه معروف هستند و در اسب دوانی‌ها مغلوب نشده‌اند صاحبان مادیان گاهی سیصد چهارصد لیره می‌دهند که اسب را به مادیان خودشان بکشند ، کره هم که از نژاد اسب و مادیان می‌باشد خوب به فروش می‌رود ، خیلی اسب‌ها در ایران هستند که اگر اینجا بدوانند ده بیست هزار تومان با آنها می‌توان برد اما اینجا اسب بالاتر از سه سال نمی‌گذارند به اسب دوانی بیاورند مثل اسب و مادیان و کره دوک در طویله و در ایلخی[۱۳۹] های لارو مراغه ما زیاد هست، در چهار پنج هزار ایلخی خودمان مکرر کره و مادیان بهتر از این‌ها دیده‌ایم اما در ایران این قیمت را ندارد ، مادیان و اسب اصیل بهتر از آن نباشد منتهی سیصد چهارصد تومان قیمت داشته باشد اما قیمة اینجا گزاف است از

۱۳۸ . تکزاس ۱۳۹ . ایلخی: رمهٔ اسب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باغچه رفتیم به گلخانه و گرمخانه دوک، خیلی بزرگ و عالی بود، دالان دراز طولانی داشت، جاهای متعدد همه از آهن و سقف و دیوار از بلور، زمین شبکه آهن بود، به جهة گرم کردن زمستان گل‌های اعلی آنجا بود، از هند و ماداگاسکار و ینگی دنیا گل‌های تازه دیدیم، بعضی را به سقف کشیده بودند، افشان و پرگل و باصفا بود، وقت زیاد نداشتیم، نماندیم. [۳۳٤] از آنجا رفتیم به یک طرف عمارت که محل سکنای دائمی دوک است، اطاق‌های آن کوچک‌تر و راحت‌تر است، همیشه در سالن‌های بزرگ نمی‌توان زندگانی کرد، از آنجا دالانی بود بلند که به عمارت بزرگ می‌رفت، از آنجا گذشتیم، تابلوها و مخلفه و اسباب نفیس در آنجا زیاد بود، زیاد با سلیقه. دم در عمارت بزرگ با دوک وداع کردیم، مرخص شد. برادر کوچک‌تر او همراه، خیلی احمق و بدترکیب است با وجود این می‌گفت در مجلس لردها می‌نشینم، به برادر خودش دوک حسد می‌برد، پرسیدم خانه تو کجاست گفت من که این دستگاه را ندارم در نزدیکی لندن جائی دارم، بطور حسد می‌گفت.

پسر دوک هم با لباس نظامی سوار بود همراه می‌آمد، برادر دوک می‌گفت سی سال قبل به قفقاز تبریز و ایران سفر کرده اما آدم احمقی است.

آمدیم تا به گار راه‌آهن رسیدیم. باز همان طور از پارک دوک گذشتیم و از شهر چسطر[۱٤۰] (chester) گذشتیم، مردم همان‌طور ایستاده بودند و داد و فریاد می‌کردند. نوشته‌ایم در محل این شهر در قدیم اردوی رُمن بود و اسم آن را کاسطرم (Castrum) می‌گفتند یعنی اردو، حالا چسطر کرده‌اند.

پارک اینجا منظر خوبی دارد به کوه‌های (Pays de Galles) که ولیعهد های انگلیس را پرنس آنجا می‌نامند، کوه‌های پست باصفائی بود، خانه گلادستون موسوم به هاواردن (Hawarden) به اینجا نزدیک است با کالسکه یک ساعت تا آنجا می‌توان رفت، خلاصه در واگن راه‌آهن نشستیم، راندیم برای لیورپول، باز از رودخانه بزرگی که اسم آن مرزی است (Mersey) گذشتیم، صبح که رفتیم رودخانه آب زیاد داشت، حالا اغلب جاها که صبح آب بود گل پیدا بود، معلوم شد جزر و مد دریا اینجا می‌رسد، صبح دریا مد داشت، آب زیاد بود، حالا جزر کرده است، آب برگشته، در کنار رودخانه شهری دیدیم که جزو لیورپول محسوب می‌شود، موسوم به رنکورن

۱٤۰. در سطور قبلی جستر نوشته شده بود.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(Runcorn)، در اینجا قلیاب[۱۴۱] می‌سازند، کارخانه زیاد دارد، از آنجا گذشتیم، رسیدیم لیورپول، سوار کالسکه راندیم به عمارت، راحت کردیم، طرف عصر زن و مرد زیادی دور نرده باغچه عمارت جمع بودند، ازدحام غریبی بود، مجدالدوله و عزیزالسلطان را فرستادیم با آن‌ها حرف زدند، دست دادند، اما نرفتند، معلوم شد ما را می‌خواهند ببینند، خودمان بیرون آمدیم، با مجدالدوله و ناصرالملک دم نرده با آن‌ها صحبت کردیم، با پیرمردها، پیرزن‌ها حرف زدیم، خوشحال شدند، زور آوردند بطوری که نرده آهن را شکستند، ما در رفتیم طرف دیگر، آنجا هم حرف زدیم، از نزدیک دست ما را از لای نرده می‌گرفتند می‌بوسیدند، ما آنها را، آنها ما را از نزدیک دیدند سیر شدند، قدری گردش کردیم آمدیم بالا شام خوردیم خوابیدیم.

از جمله معترضه: آنهائیکه در خانه سالسبوری بودند از این قرارند:

لرد کرس (Lord cross) وزیر هند، لرد سیسیل (Lord cecil) برادر سالسبوری، دوشس دمنچسطر (Duchesse - de - Manchester) که زیاد می‌خندد [۳۳۵]، مارکی د هار طینگطون (Marqwis de Hartington) که پسر دوک دونشیر است (Ducke - de-Devonshire)[۱۴۲] در دسته گلادستون بوده است و موافق قاعده بایستی بعد از گلادستون این شخص صدر اعظم بشود اما در سر مسئله ایرلند از گلادستون جدا شده با شصت و هفتاد نفر از لیبرال‌های در پارلمان دسته‌ای دارد و از سالسبوری همراهی می‌کند.

اسم عمارت سالسبوری هاتفیلد است (Hatfield) مال اجداد لرد سالسبوری است، لقب این سالسبوری مارکیس اوف سالسبوری است، اسم پسرش که از اعضای پارلمنت است لرد کران بورن است. کسانی که در آنجا موعود بودند علاوه بر ولیعهد و خانواده او از این قرار است:

دوک بک لیوکه منشی رئیس خانه ملکه است، مارکیس اوف لندن دری بارنش، الدن فرمانفرمای ایرلند، مارکیس اوف لودیان وزیر اسکاتلند یک وقتی اسمش لرد کار بود و خودش در طهران صاحب منصب سفارت انگلیس بود. حاجی باقر تاجری است خراسانی معامله فیروزه می‌کند، حالا با اعتمادالسلطنه و اینها است، همیشه به همراهان ما اظهـار بلدیت می‌کرده و سفارش می‌کرده است که اینجا جیب‌بر زیاد دارد متوجه

۱۴۱. قلیاب: نام تجارتی کربنات سدیم یا کربنات پتاسیم ناخالص است که در صابون پزی و شیشه‌سازی به کار می‌رود و عبارت از گیاه آشنان است که در نتیجه سوزاندن آن حاصل می‌شود و به آن شغار یا زاج سیاه می‌گویند. (فرهنگ معین)

۱۴۲. اصل: Duc

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خودتان باشید بخصوص در بیرمنگام. پلیس و انگلیس‌ها سفارش می‌کرده‌اند از جیب‌بر احتیاط کنید، حاجی باقر هم سفارشات می‌کرده، وقتی در گار ایرانی‌ها به استقبال ما آمده بودند ساعت شصت تومانی خود او را جیب‌بر برد خبر نشد. پلیس انگلیس خیلی نقل دارد، اولاً مردمان بلند قد قوی‌هیکل و پرقوت، هر یک پهلوانی هستند، همه یک قد و باشکوه. اغلب مردمان خوب به قاعده، معقول در شهر و خارج پلیس می‌شوند، مواجب آنها هم زیاد است، مثلاً نفری پانصد تومان که دیگر آسوده هستند و کاری جز عمل انتظام و احتساب ندارند، لباس آن‌ها ماهوت سورمه‌ای خوب، کلاه شبیه به کلاه خود پروس اما از ماهوت، شنیل به جهة باران تا نصف تنه آنها را می‌گیرد. وقتی باران نیست لوله کرده مثل قداره پهلوی خود می‌آویزند. تسلط آن‌ها هم به رعیت زیاد است، در شهرهای انگلیس ساخلو و سرباز و قراولخانه نیست نظم با پلیس است و عدد آنها زیاد نیست، مثلاً در بیرمنگام پانصد هزار جمعیت هست، سیصد نفر پلیس دارد و منظم است، یک نفر پلیس جمعیت را مثل جوجه بغل می‌کند رد می‌کند و نافذالحکم است، حقیقت خیلی نقل دارد، دخلی به سرباز انگلیس ندارد، بخصوص سرباز داوطلب انگلیس اغلب کوچک و کوتاه‌قد هستند. [۳۳۶]

دوشنبه شانزدهم ذیقعده:

امروز باید برویم به منچسطر (Manchester) قبل از نوشتن تفصیل امروز این فقرات را می‌نویسیم:

اسم خانه دوک وسط مینسطر (Ducke de westminster) اتین هال است (Eaton Hall)، اسم برادر او (Lord stal bridge) استال بریج، اسم پسر او لرد آرتور گرونر است (Lord Arthur Gros venor)، اسم نوه دوک که وارث او است لرد بلگرو (Lord Belgrave).

صبح از خواب برخاستم، ته بندی از غذا کردیم، عزیزالسلطان هم چیزی خورد، در ساعت یازده می‌بایست به حوض کشتی‌ها که ساخته‌اند و مخارج گزاف کرده‌اند از برای حفظ کشتی‌ها و پیاده کردن و سوارکردن مسافر و مال‌التجاره و کشتی‌هائی که به ینگه دنیا می‌رود، خلاصه سوار شدیم، از شهر گذشتیم، باز طرفین راه الی اسکله همین قسم مردم ایستاده بودند، هورا می‌کشیدند، دست می‌زدند تا رسید [یم] به‌اسکله. سوار کشتی شدیم، کشتی بخاری بزرگ حاضر کرده بودند، اشخاصی که در کشتی همراهند از این

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قرارند:

امین السلطان، عزیزالسلطان، مجدالدوله، میرزا محمدخان، آجودان مخصوص، اکبرخان، ادیب، باشی، فخرالاطباء، آقا دائی، عزیزخان [و] غیره بودند. این رودخانه معروف به مرزی[۱۴۳] است، آب زیاد ندارد اما چون متصل به دریا می‌شود جزر مد دریا داخل به رودخانه می‌شود و خطی از دریاست، کشتی که حرکت کرد بواسطه صبح که مد دریا زیادتر است و انقلابی هم دریا داشت کشتی ما بنای حرکت گذاشت بطوری که حالت ما تغییر کرد، دل به هم‌زدگی به هم رساند، به عزیزالسلطان فرمودیم بنشیند، نشست، تاب آورد، خوب بود، اول که کشتی می‌خواست حرکت بکند خواستند بخار کشتی را بیرون کنند که صدا کرد، فخرالاطباء بی‌اختیار واهمه کرد، زمین افتاد، تمام اهل کشتی یک مرتبه خندیدند، در کشتی ما هم مردم متفرقه زن و مرد زیاد بودند که آمده بودند ما را تماشا کنند، یک کشتی کوچک بخاری هم بطور قراول پیش پیش کشتی ما حرکت می‌کرد، چون موج از دریا می‌آمد کشتی ما آرام می‌رفت تا رسید به دهنه، در آنجا یک قلعه نظامی دیده شد که مثل جزیره اطرافش آب است، توپ بسیاری محض تشریفات انداختند. بعد به یک پل رسیدیم، پل را باز کردند، گذشتیم وارد حوض شدیم، حرکت کشتی ملایم آرام شد، در این جا از این حوض بسیار است و دیده می‌شد سر دکل های کشتی‌ها، اما این حوض از سایر حوض‌ها امتیاز داشت، کشتی‌های بزرگ زیاد که به طرف نویرک[۱۴۴] می‌رود در اینجا زیاد دیدیم، از جمله کشتی بسیار بزرگی بود که اتفاقاً دیروز از نویرک رسیده بود کشتی ما را به کنار آن کشتی بردند، نردبان گذاشتند، رفتم به آن کشتی، این کشتی متعلق به کمپانی است، رئیس کمپانی و کاپیتان کشتی حاضر بودند، این کشتی حمل مال‌التجاره [۳۳۷] و مسافر می‌کند، کاپیتان آدمی است قدکوتاه، گردن کلفت، روی سرخی دارد، سبیل و وسط ریشش را می‌تراشد، اسم رئیس کمپانی‌های کشتی این است: ژاردین (Jardine)، اسم کاپیتان کشتی این است: ماک میکان (Mac Mickan) و اسم کشتی این است: اومبریا (Umbria)، کاپیتان می‌گفت چهارصد و هشتاد و دو دفعه در محیط سفر کرده‌ام، اسم کمپانی که این کشتی اومبریا مال اوست کوناراست (cunard)، اسم محوطه که کشتی را در آنجا دیدیم الکساندرا است (Alexandra) موسوم به اسم زن ولیعهد

143. Mersey

۱۴۴. نیویورک

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است، تفصیل کشتی از این قرار است:

طول: مجدالدوله قدم کرد دویست و بیست قدم بود، گفتند پانصد و بیست پای انگلیس است.	عرض: پنجاه و هفت پا	ارتفاع بدن کشتی: چهل پا
عدد کوره‌های کشتی: هفتاد و دو عدد	ذغالی که در یک شبانه روز صرف می‌کند: سیصد و بیست تن انگلیس	
عدد مسافرین درجه اول کشتی: ششصد و چهل نفر	عدد مسافرین درجه دوم: پنجاه نفر	عدد مجموع مسافرین با درجه سیم: یک هزار و پانصد عدد
عدد عمله کشتی: دویست و هشتاد نفر	قوت چرخ بخار کشتی: معادل قوت پانزده هزار اسب است	
مسافت هفت فرسخ یا بیست و دو میل و نیم انگلیس در یک ساعت می‌رود	عدد چراغ الکتریسیطه کشتی: یک هزار عدد	
قیمة کشتی: سیصد و سی هزار لیره	قطر دود کش کشتی: شصت پا	

این کشتی از لیورپول می‌رود به کوینزطون (quens town) در ایرلند، مسافت دویست و چهل میل است، از آنجا به نیویورک می‌رود، مسافت دو هزار و نهصد میل است و شش روزه از لیورپول به نیویورک می‌رود، این کشتی بسیار عظیم است، دارای طالارهای بزرگ است، مثلاً تالار مخصوص غذاخوری دارد که سیصد نفر در یک میز غذا می‌خورند، همین طالار مخصوص برای بال و کنسرت[۱۴۵] دارد، طالاری برای سیگار کشیدن دارد، خود کشتی چهار مرتبه است، دالان‌های طولانی دارد، آدم که نگاه می‌کند آخر دالان اگر کسی باشد نمی‌شناسد [۳۳۸]. دکان دلاکی دارد، یک دلاکی داشت باریک قدبلند، به او فرمودیم که درین کشتی خوب مداخل می‌کنی می‌گفت اگر کشتی آرام باشد مردم میل می‌کنند اصلاح بکنند خوب است و اگر کشتی انقلابی داشته

۱۴۵. اصل: کنسر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باشد مردم همه بدحال و می‌افتند من هم به یک گوشه می‌افتم، در دکان همه قسم اسباب اصلاح داشت، چراغ کشتی تمام الکتریک است، بواسطه این است که آتش چراغ به کشتی اذیت نرساند. رفتیم به جائی که ماشین کشتی است، از بالای پله نگاه کردم دیدم دویست پله آهنی باید پائین رفت، خیلی گرم هم بود، از همانجا تماشا کردم، پائین نرفتم. چرخ اسباب ماشین این کشتی از حد توصیف بیرون است، چرخ بزرگ دارد، زیاد که کشتی را حرکت می‌دهد مجدالدوله و میرزا محمدخان، حاجی حیدر پائین رفته بودند درست همه را دیده بودند عرض می‌کردند، خلاصه بعد از آن که همه کشتی را گشتم از عرشه تا سفلای کشتی به یک طالارچه رفتیم که میزی گذاشته بودند. همه قسم میوه‌در آن‌میز بود که‌از گرمسیرات‌افریق[و]غیره آورده‌بودند، خربزه، طالبی، آناناس[۱۴۶]، چلیک، پال که موز می‌گویند و در این جاها بسیار است. شبیه است به بامیا* امّا قدری بزرگ‌تر و زردرنگ پوست او را که می‌کنند مغز سفیدرنگ نرمی دارد خوش‌مزه و معطر است اما چون خیلی باید حرارت[۱۴۷] داشته باشد ما نخوردیم، هلو داشت، پرتقال داشت، قدری صرف شد، عزیزالسلطان هم خورد، بعد آمدیم به کشتی خودمان در حوض بقدر یک ربع معطل شدیم، چون کشتی دیگر می‌بایست می‌آمد منتظر او بودند کشتی آمد رد شد، ما رفتیم قدری تا رسیدیم به الکوز، الکوز سدی است که در بعد از ظهر که موقع جزر دریاست و آب کم است می‌بندند که آب کم نشود. در آنجا هم بقدر یک ربع معطل شدم که این سد را باز کردند، داخل حوض کوچک شدیم بعد بستند، سد دیگر را باز کردند که داخل رودخانه شدیم و کشتی ما آزاد شد.

معترضه‌مان که موز باشد به وضع خوشه است. پنج تا ده تا به هم متصل است.

باز که داخل رودخانه شد تکان می‌داد اما نه بقدر صبح، از همان جا که صبح سوار شدیم پیاده شده سوار کالسکه شده به جائی که دو شب پیش به شام رفته بودیم، رفتم، میزی بود قریب چهل نفر فرنگی و ایرانی بودند، بعد از نهار آمدیم به اطاق مخصوص مِر، تلفن داشت، در اطاقش آدم‌هایش با هتل حرف می‌زدند، خلاصه سوار کالسکه شده به گار راه آهن آمدیم، سوار شده بعد از چهل دقیقه به گار راه آهن منچستر رسیدیم، مِر که حاکم است و به لیورپول هم پیش‌واز ما آمده بود با جبه قرمزش حاضر بود، خیلی شبیه است به قاپوچی امین اقدس، اما آن قدری بلندتر از این است، ریش جوگندم دارد، سایر حکام جزء، رؤسای صاحب منصبان اطراف اینجا، کلانترها، همه

۱۴۶. اصل: عناس *: بامیه ۱۴۷. اصل: هرارت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بودند معرفی شدند ، بعد به کالسکه نشسته با همین مِر و امین‌السلطان و ملکم. این مِر از بس گنده بود حرکت که می‌کرد [۳۳۹] به ما می‌خورد . مردم زیاد در گار و راه‌آهن و جاده راه ما ایستاده بودند ، باران هم می آمد ، ما چتر به سر گرفته بودیم، مردم درست ما را ندیدند ، رسید [یم] به هتل دویل، راه هم نزدیک بود ، این هتل دویل را خود اهل شهر ساخته‌اند ، زمین از دولت است اما به خرج رعیت ساخته شده، به یک میلیون لیرا تمام شده است، آن سال که ما آمدیم شروع به ساختن نکرده بودند ، هشت سال است تمام شده، عمارت بسیار عالی دارای طالارهای بزرگ و مبل و پرده‌های ممتاز است، دالان‌های زیاد طولانی دارد بطوری که این طرف آن طرف آدم شناخته نمی‌شود ، منزل ما مرتبه اول است، صد و پنجاه پله باید بالا رفت، در هر سی پله یک مرتبه و یک غلام گردش دارد ، عزیزالسلطان، امین‌السلطان، مجدالدوله در این عمارت با بعضی دیگر منزل دارند ، چون هتل دویل بود همه آدم‌های ما را منزل نداده بودند ، سایرین [را] مثل ادیب، مهدی خان، فخر [و] غیره در هتل ویکتوریا که هتل عالی ممتاز است منزل داده‌اند ، منزل ما معین بود ، رفتیم نشستیم، راحت شدم. باید شام را در مرتبه زیر همین عمارت رسمی بخوریم، اول شب لباس رسمی پوشیده رفتم، بله، طالار بسیار بزرگی بود ، یک میز طولانی برای ما معین شده بود ، میزهای دیگر هم ده میزخانه خانه وصل به میز ما و جلو ما بود ، قریب به چهارصد نفر در سر میز دعوت داشتند ، عزیزالسلطان هم در یکی از آن میزهای جلو ما نشسته بود با چرچیل[۷] و هیچ ایرانی پیشش نبود ، با فرنگی‌ها صحبت می‌کرد ، معلوم نشد چه می‌گفت، دست راست ما قاضی بزرگ لندن که در لندن سکنی دارد و بعضی اوقات به شهرهای بزرگ می‌رود که از وضع عدالت قضات مطلع شود ، این جا آمده است، شخصی است قدبلند ، با بنیه، مچ‌های دستش به ببر می‌ماند ، خیلی گردن کلفت است، موهای عاریه[۱۴۸] فلفل نمکی به سر دارد ، رسم این‌ها همین قسم است، نشسته بود ، آن طرفش ملکم بود ، دست چپ حاکم شکم گنده نشسته بود ، آن طرف حاکم یک قاضی دیگری به هم چنین نشسته بودند ، حاکم نطقی که باید می‌خواند نوشته بود در جلو گذاشته بود گاهی باز می‌کرد گاهی می‌بست، خیلی مضطرب بود که در میان این چهارصد نفر چگونه نطق کند ، خودش را هی مستعد می‌کرد ، غذا نتوانست بخورد ، خودش را گاهی به ما می‌زد ، از حرکت‌های بی‌قاعده که می‌کرد شانه‌اش به سینه ما می‌خورد ، شکمش می‌خورد ، ما هم به خیال بودیم که در جواب چه بگوئیم، اواخر شام

۱۴۸. اصل: آریه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برخاست، نطق را خواند، ما هم جوابی دادیم، بعد از دست چپ شخصی برخاست، نطقی کرد، بعد قاضی برخاست، نطقی کرد، بعد یک شخص دیگر برخاست نطقی مفصل کرد، بد حرف می‌زد [۳۴۰] مردم میل نداشتند حرف بزنند، دست می‌زدند، مغلطه می‌کردند، نطق‌های امشب تماشا داشت، هر وقت یکی می‌خواست حرف بزند اول یک جارچی فریاد می‌کرد که فلان حرف می‌خواهد بزند باز مردم ساکت نمی‌شدند، شیپورچی پشت سر ما ایستاده بود، شیپور می‌زد، در هر نطقی یک شیپور زدند، خلاصه شام تمام شد، آمدیم بالا، راحت کردیم.

سه شنبه هفدهم[۱۴۹] ذیقعده:

امروز باید به دیدن کانال جدیدی که در منچستر بنا کرده‌اند و می‌خواهند بواسطه این کانال این شهر را با شهر لیورپول وصل کنند برویم، درین کانال ماهی صدهزار تومان مزد عمله می‌دهند و مخارج گزافی خواهند کرد و این کانال مثل کانالی است که در سوئز[۱۵۰] مصر ساخته‌اند، بعد از نهار با امین‌السلطان، ملکم [و] حاکم در کالسکه نشستم رفتیم، باز در کنار جاده همه جا آدم ایستاده بود، میرزا عبدالله خان، ابوالحسن خان، احمدخان که از لیورپول آمده بودند و عصر می‌روند همراه بودند، ادیب بود، ناصرالملک بود، عزیزالسلطان هم آمده بود. در انتهای شهر رسیدیم به یک محوطه که چادر هندی بزرگ زده بودند، وارد چادر شدیم، زن و دختر زیاد اعاظم شهر، مرد و زن درین جا پر بودند، مثل این بود که این‌ها را وعده خواسته بودند. نقشه این کانال را از گل ساخته و برجسته درست کرده بودند، مهندسین راه ساز این کانال حاضر بودند، مدتی وضع و نقشه کانال را به ما نشان دادند، زن‌های خوشگل در این چادر بودند، تماشا کردیم، بعد آمدیم به کالسکه راه‌آهن که حاضر شده بود، من، امین‌السلطان، ملکم [و] هشت نفر فرنگی در یک کالسکه بودیم، عزیزالسلطان، ابوالحسن خان با فرنگی‌ها زیاد در یکی دیگر، همچنین سایرین جا گرفته بودند، این خط راه موقتی است، برای همین کانال خط زیاد از راه ساخته‌اند، از برای بردن خاک سنگ می‌گفتند قریب به پانصد میل راه موقتی ساخته‌اند، چون محکم نبود طرن مثل این که زیاد تند برود حرکت می‌کرد، عرض این کانال بیست و پنج ذرع و عمقش هشت ذرع است، حوض‌ها می‌سازند برای کشتی، منظورشان همه این است که این شهر مثل لیورپول بندر بشود، پنبه

۱۴۹. اصل: هودهم ۱۵۰. اصل: سئوز

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

که از ینگه دنیا می آورند می‌خواهند مستقیماً به اینجا بیاید دیگر به لیورپول نرود با راه‌آهن بیاید و در این کانال هشت هزار عمله کار می‌کند و بعضی ماشین‌ها هم از برای تسهیل کار ساخته‌اند، مثلاً یک ماشین ساخته‌اند شبیه به ماشین کالسکه آهن و در آنجا بعضی اسباب‌ها ساخته‌اند که بواسط سه عمله کار می‌کنند، زنجیرها و میل‌های بلند دارد [۳۴۱] و یک دول بزرگی به سر یک میل بلند نصب کرده‌اند خاک کنده که حاضر و در کانال است و باید برداشته شود، این دول از بالا به پائین می آید و با کمال قوت مثل قوچ‌های جنگی سر را زمین می‌گذارد و با قوت بلند می‌کند و خاک در او پر می‌شود بعد که بالا رفت بار کشتی که روی خط آهن با اسب بسته‌اند در زیرش می آورند، با یک حرکت سیم ته این دول باز می‌شود، قریب به بیست خروار خاک می‌ریزد در وسط بار کشتی، دو مرتبه که خاک ریخت بار کشتی پر می‌شود می‌برند وصل به سایر کالسکه‌ها می‌کنند که یک مرتبه شمندفر[۱۵۱] بسته به جاهای گود زمین می‌ریزند و گودی‌ها را پر کرده قابل زراعت می‌کنند و همچنین به وضع دیگر ساخته‌اند که از این دول‌ها متعدد دارد و پی هم پر می‌کند و از وسط کانال به خارج کانال می‌ریزد. بعد از گردش رسیدیم به استاسیون ایرلام (Irlam)، از اینجا خط را عوض کرد و از خط موقتی به خط صحیح افتاد. تند حرکت کرد رسید به استاسیون منچستر، سوار کالسکه شدیم آمدیم به منزل، حاکم هم همراه بود، بعد قدری استراحت کردیم باید به حمام برویم، حاجی حیدر رفته است حمام دیده است آدرس آورده، خودش پیدا نبود، به میرزا حسین فرمودیم رخت ببرد، بعد آمدیم در کالسکه مهدی خان پیش ما نشسته بود، ادیب، امین همایون، آقادائی، ابوالحسن خان در کالسکه‌های دیگر نشسته بودند، مردم به همان حالت اجتماع ایستاده بودند، خصوصاً دم حمام جمعیت زیاد بود، وارد حمام شدیم، سر حمام مثل یک اطاق بزرگ خوبی است، حوض فواره دارد و قونسول ما که در منچستر است قدری غوره[۱۵۲] و پلو حاضر کرده است، خیلی خوشمان آمد، چون در این جاها رسم نیست غوره بخورند فرموده بودیم که پیدا و حاضر بکنند، بعد داخل گرمخانه شدم، اطاق اول قدری سرد بود آب سرمان ریختیم، بعد به اطاق دیگر رفتم، آنجا زیاد گرم بود، به هر قسم بود شست و شوئی کردم، باشی لخت شده بود، وقتی بیرون آمدم مهدی‌خان، ادیب، ابوالحسن خان رفته بودند لباس پوشیده از حمام بیرون رفتم. هیچ

۱۵۱. chemin de fer = راه‌آهن، خط آهن (فرهنگ فرانسه - فارسی سعید نفیسی)
۱۵۲. اصل: قوره

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دامادی را به این اجتماع تا حال از حمام بیرون نیاورده‌اند، آن قدر جمعیت بود که به زحمت خود را به کالسکه رسانده تنها در کالسکه را بسته به منزل آمدم، امشب وضع غریبی در همین عمارت است، قریب به دو هزار و پانصد نفر زن و مرد حاکم در این عمارت وعده خواسته است که دیسکوری[۱۵۳] بخواند و ما جوابی به او بدهیم [۳۴۲]. از حالا کالسکه مدعوین می آید، قریب به پانصد کالسکه در این میدان جمع شده است، در جلو عمارت ما یک میدان وسیعی است و در وسط او بطور گنبد چیزی ساخته‌اند و در وسط او استاتوی پرنس آلبرت شوهر ملکه را گذاشته‌اند و اطرافش پله‌های زیاد دارد. مردم زیاد هم در این میدان و دوره این بنا ایستاده‌اند و تماشای مدعوین می‌کنند. در ساعت نه بعد از ظهر لباس رسمی پوشیده واکسیل بند برلیان انداخته و جقه پردار به سر گذاشته آمدیم به این مجلس. حاکم و صاحب منصبان و ایشیک آقاسی‌ها با تشریفات زیاد در جلو ما بودند تا وارد شدیم به دالان، موزیک و سرباز در راه عمارت چیده بودند، در دالان و راه تالار بزرگ و اطاق‌ها تمام زن و مرد ایستاده بودند و کوچه داده بودند که ما رد شویم. همه سر فرود می آوردند و احترام بجا می آوردند، ما هم به همه تعارف می‌کردیم اطاق به اطاق تا به یک جائی رسیدیم. یک آبشار دستی ساخته بودند یعنی یک آئینه بزرگی بود دورش تمام گل، آب در روی آئینه می‌ریخت معلوم نبود که این آب از کجا می آید و به کجا می‌رود، از حاکم پرسیدیم می‌گفت محض تشریفات شما این را ساخته‌اند، همیشه نیست، خلاصه بعد از دالان‌های بسیار و اطاق‌ها وارد تالار شدیم، این تالار هم پر بود از زن‌های خوشگل که همه لباس سینه باز پوشیده و جواهر زده بودند و مرد زیاد. در بالای تالار تخت بزرگی برای ما گذاشته بودند، آنجا رفتیم، عزیزالسلطان، امین‌السلطان، ملکم، آدم‌های ما که لباس تمام رسمی پوشیده بودند و بعضی از معتبرین انگلیس در پله‌های این بلندی که ما بودیم ایستاده بودند. آن شخصی که باید خطبه بخواند با همان موی عاریه حاضر شده بود، قریب هفتصد نفر از اعاظم و زن‌های خوشگل در همین تالار بودند و همه به ما نگاه می‌کردند و خیلی مشگل بود نطق کردن. حاکم آمد اجازه خواست که آن قاضی که حاضر شده خطبه را بخواند بعد آن شخص خطبه مفصلی که نوشته در دست داشت خواند، ما هم قریب به ده دقیقه به اتصال جواب خطبه او را دادیم و ملکم به زبان انگلیسی به آنها گفت، آنها همه خوشحال شدند و هورا می‌کشیدند، حاصل ترجمه خطبه آن‌ها این بود که اظهار خوشحالی خودشان را از

۱۵۳ . Discours : نطق، خطابه، خطبه (فرهنگ فرانسه - فارسی سعید نفیسی)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ورود ما و خوشوقتی خودشان را از دوستی ما با انگلیس و رواج تجارتشان با ایران. بعد شخصی که رئیس کمپانی‌هائیست که در کارون باید کار بکنند آمد اجازه خواست که خطبه بخواند، به ملکم فرمودیم بپرس مختصر است یا مطول؟ همینکه ملکم پرسید که بی‌اختیار تمام این مردم خندیدند، ما هم زیاد خندیدیم، مردم همچو تصور می‌کردند که منظور ما [۳۴۳] این بود که خطبه خواندید جوابی دادیم دیگر چونه درازی چه میکنی چه گهُ می‌خوری، مردیکه خیلی خفیف شد، آخر خواستم که نخندم شاید آسوده بشوند و این شخص خطبه‌اش را بخواند، رویم را این طرف آن طرف کردم، از پشت سر سوت زدند دست زدند تا ساکت شدند، خطبه‌اش را خواند، جوابی دادیم بعد پائین آمدیم، با زن‌های پیر جوان در بین راه به همه صحبت کنان آمدیم تا به منزل خودمان. در آنجا شام خوردیم و راحت کردیم، مردم تا دو ساعت متصل می‌رفتند تا تمام شدند.

چهارشنبه هجدهم ذی‌قعده:

امروز باید برویم به قصر بوکانان کاسل (Buchanan castle) شش ساعت راه است چون باید به قصر برویم و قصر از شهر گلاسگول (Glasgow) دور است هفت ساعت راه بود، خلاصه جمعیت زیادی از صبح در مقابل عمارت بلدیه و در کوچه‌هائی که معبر ما است زن و مرد جمع شده بودند و کوچه ساخته بودند، ما هم رخت پوشیده از بالا تماشا می‌کردیم، یک دسته سوار نیزه‌دارهم آمدند صف کشیدند، دو سه دسته سرباز قرمزپوش هم آمدند صف نظام بستند، دو دسته موزیکانچی که یکی قرمزپوش و متعلق به همین فوج بود و یکی سیاه‌پوش و متعلق به پلیس بود آمدند حلقه زدند و موزیکان زدند بسیار خوب می‌زدند، نواهای خوب مطبوع، حظ کردیم، لذت بردیم، خیلی خوب زدند بطوریکه گفتیم نت[۱۵۴] نواها را برای ما بفرستند ببریم طهران موزیکانچی‌های ما بزنند، پسر قونسول ایران را که در منچستر[۱۵۵] مقیم است به حضور آورند، پسر هفت هشت ساله است بسیار خوشگل و ملوس، چشم‌های کبود و موی زرد داشت، خیلی شبیه بود به پسر امین همایون به عینه مثل او است، او را به امین همایون نشان دادیم گفتیم پسر تو است، اینجا آمده کلاه ایرانی هم در سرش بود، امین همایون تعجب کرد و خجالت کشید، سرخ و سفید و زرد شد. در سر ساعت از بالا پائین آمدیم در راه پله و دالان و اطاق‌های عمارت جمعیت زن و مرد بود، دم پله پائین جلو در عکاسی بود، گروپ عکس ما را با

۱۵۴. اصل: نوط ۱۵۵. اصل: منچسطر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همراهان انگلیسی و ایرانی و حاکم شهر و غیره انداخت، با حاکم یعنی مرشهر، امین‌السلطان و ملکم خان سوار کالسکه شده راندیم به گار اُکس (Ecosse)، در موقع تشریفات انگلیس‌ها کالسکه را خیلی یواش می‌رانند، برخلاف انچه در روسیه و آمستردام و غیره دیدیم آهسته و سلانه‌سلانه [۳۴۴] می‌رفتیم، مردم تماشا می‌کردند هورا می‌کشیدند با هم تعارف می‌کردیم تا رسیدیم به گار، با حاکم و اجزاء او وداع کردیم، همراهان جابجا شدند، راندیم، قدری که رفتیم از سوراخی گذشتیم، وضع صحرا در طرفین راه آهن مسطح است و همان طور است که نوشته‌ام، راندیم تا رسیدیم به هلیفیلد (Helifield)، از اینجا وضع صحرا کم کم تغییر کرد، پست و بلندی دیده می‌شود، کم کم درخت و حاصل کم می‌شود، اما زمین سبز است و مرتع قدری بیشتر، گاو و گوسفند و مادیان زیاد در چرا دیدیم، گاوها درشت و خوب اغلب ابلق بعضی هم سفید و زرد و یکدست. گوسفندها همه سفید بودند. این گاوها از گاوهای هلند درشت‌تر هستند اما در هلند غیرابلق رنگ دیگر گاو ندیدیم، اینجا گاو یک دست دیده می‌شود، باز از سوراخ‌ها می‌گذشتیم گاهی از تنگه می‌گذشتیم که سنگ را بریده‌اند. راه آهن مثل کوچه از میان آن می‌گذرد، باز از سوراخ می‌گذشتیم وضع صحرا عوض می‌شد، درخت دیده می‌شد، جنگل کوچک دسته‌دسته باز سرو و کاج است، آمدیم تا کارلایل (Carlisle) آنجا یک ربع ایستادیم، شهر خوبی است، گار بزرگی دارد، مردم زیاد جمع شده‌اند، سوپی برای ما آوردند چای آوردند در همان واگن خوردیم، بیرون نیامدیم، مردم تماشا می‌کردند، از اینجا تا خاک اکس (Ecosse) نیم ساعت راه است، طرن باز راه افتاد، راندیم، از اینجا که گذشتیم باز در وضع صحرا تغییر دیده می‌شود، تپه و پست و بلندی بیشتر است، تپه‌ها بلندتر، تپه سنگی که تاحال ندیده بودیم دیدیم، طرفین مرتع و سبز و خرم بود، گاهی دهات کوچک دیده می‌شد در درّه واقع شده زیاد باصفا، در دو طرف راه آهن گاهی چشمه‌ها می‌دیدیم مثل ایران اما آب آنها زرد و سیاه بود یعنی خاک اینجا آب را اینطور رنگین می‌کند، از بعضی جاها گذشتیم که شبیه به لار خودمان بود گاهی درخت پیدا می‌شد شبیه به لواسان بود، بعضی جاها شبیه به دونا، یک‌جور ییلاقات اطراف طهران‌بود هوا زیاد سرد بود، حالا اواخر سرطان مثل ماه قوس طهران سرد بود، باز می‌راندیم تا رسیدیم به بعضی کارخانجات، کارخانجات زیاد و خانه‌ها به جهة عملجات که سواد بزرگی داشتند مثل شهر به نظر می‌آمد، دودکش‌های بلند کارخانه‌ها مثل جنگل به نظر می‌آمد، از بالای اغلب دودکش‌ها آتش زیاد زبانه

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

می‌زد بیرون می آمد تماشا داشت، دود زیاد صحرا را گرفته بقدر یکساعت از کارخانه‌ها می‌گذشتیم، دو محل معتبر که کارخانه زیاد در آنجا جمع بود مثل شهریکی ویشاو (Wichaw) و یکی کوطبریج بود (Coutbridge)، کارخانه‌های آهن و کوره‌های آهن آب‌کنی بودند، در اینجاها معدن ذغال هست، معدن آهن هم در شش هفت فرسخی است می آورند اینجا آب می‌کنند حتی از اسپانیا سنگ آهن می آوردند اینجا آب می‌کنند. فولاد خط راه آهن و اسباب دیگر می‌سازند، خطوط راه آهن آنجا زیاد بود، واگن‌ها پر ازذغال، پر از معدن آهن زیاد دیده می‌شد، در یک جای دیگر راه آهن ایستاد، اسم آنجا اسطرلینگ بود [۳۴۵] در اینجا پنج دقیقه ایستادیم و مدتی است داخل خاک اکس شده‌ایم، راندیم از گلاسگو (Glasgow) که شهر معتبر اکس است رد شدیم یعنی شهر راندیدیم، از محاذی آن گذشتیم، شهر در دست چپ ما ماند، آمدیم به یک استاسیون که اسم آنجا دریمن است (Drymen)، در اینجا صاحب خانه که مهمان او هستیم در گار حاضر بود، اسم او دوک‌دمنتروز (Ducke de Montrose) است، جوان بلند قد خوش صورت خوبی است، چشم کبود و سبیل کوچک زردی دارد، حاکم صفحه‌ای یعنی از قسمت‌های اکس است، بلوک ابواب جمعی دارد، لباس نظامی پوشیده بود سال قبل هم بازنش به هندوستان سفر کرده به بیرمان رفته با او و ملکم‌خان و امین‌السلطان سوار کالسکه شده به قصر بوکانان (Buchanan) راندیم، با این همه تعریف از نزدیک که درست ملاحظه کردم خیلی بد گل است و رویش شبیه به ترکمن‌هاست، شباهت زیاد به ترکمن آقا[۱۵۶] وجیه دارد و به قورتچی‌های ده ترکمن‌ها می‌ماند.

در راه آهن به عزیزالسلطان سپرده بودم که پالتو بپوشد وقتی منزل آمد دیدم پالتو نپوشیده است در گار و راه که دیدمش حالتش خیلی خوب بود بیرون که آمده است این هوای زننده که مثل سرمای قوس مؤثر به بدن می‌شود قدری سرما خورده است، منزل هم که رسید انگور و میوه خورد الحمدلله خدا حفظ کرد رفع کسالت و سرماخوردگی شده است، وارد دم قصر شدیم، این قصر از دور که به نظر ما رسید یک قصر سنگی است که بعضی میل‌های مخروطی در اطرافش دارد و سیاه‌رنگ است و در یک پارکی واقع است که درخت‌های بزرگ تک تک و گل‌کاری مختصری دارد و زمین‌ها سبز و خرم است. دم درقصر زن دوک که زنی بلند بالا سرخ و سفید و خوشرو، خوش صحبت است ایستاده بود، تن و بدن پاک صاف خوبی دارد، باید چهل و دو سه سال داشته باشد،

۱۵۶. یك كلمه خوانده نشد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خود دوک بیش از سی و هفت سال ندارد، آمد به ما دست داد، خودش در موقعی که ما در لندن بودیم او هم در لندن مهمان بوده است، شوهرش در همین جاها بود، یک زن جانانه حراف سرخ و سفیدی هم همراهش ایستاده بود، معلوم شد خواهر همین دوک است و شوهری از نجبای اکس دارد، شوهرش هم در همین جا دیدیم، لباس اکسی پوشیده است، لباس اکسی لباس تماشائی است، شلوارشان مثل زیرجامه زن‌هاست و لباسشان آویزان است به روی زیرجامه، و یک جوراب بلندی می‌پوشند بالای زانو می‌بندند و یک پیرزنی هم بود [۳٤٦] چشم سیاه ریزه داشت وقتی حرف می‌زد مثل بچه‌های دو سه سال صدایش در می‌آمد، خیلی پدرسوخته بامزه بود، زن حاکم گلاسگو است، وارد شدیم، این قصر را اجداد این دوک داشته‌اند اما قصر قدیمی آنها را که پیش ساخته بودند آتش گرفته و سوخته است، این قصر را سی سال است ساخته‌اند، به وضع همان وقت است، دخلی به وضع جدید و بنائی‌های حالا ندارد، اطاق‌های بزرگ با بعضی ستون‌ها و آرایش بنائی ندارد، اطاق‌های کوچک دارد، سه مرتبه است، اطاق سفره خانه هم کوچک است اما مبل نظیف[۱۵۷] قشنگ دارد، از بعضی قلاب‌دوزی‌های هند، اسباب‌های چین، اشیاء نفیسه قدیم معلوم است دوک میلی به این چیزها دارد، تفنگ‌هایش را در قفسه چیده، بعضی حیوانات که در اکس یافت می‌شود مثل انواع مرغابی و غیره مرده آن‌ها را ساخته‌اند و در دالان‌ها چیده‌اند و بعضی پوست حیوانات را آش[۱۵۸] کرده و در اطاق‌ها و دالان‌ها انداخته [اند]، مثلاً در همین اطاق یک پارچه به وضع قالی انداخته‌اند که وسطش پوست یک سگ است خرمائی رنگ و اطرافش پوست بیست دانه گربه است که همه را اش کرده و یک فرش ساخته‌اند مثل این است که ببری خان مادر بچه‌ها و بچه‌هایش را همه را کشته‌اند و این فرش را ساخته‌اند، مخصوصاً یک پوست به عینه مال ببری‌خان بود، زن دوک ما را آورد، اطاق خواب نشیمن ما را معین کرد، نمود، رفت. ما، عزیزالسلطان، امین‌السلطان در مرتبه پائین هستیم، سایر آدم‌های ما در مرتبه وسط هستند، به مرتبه وسط به اطاق قهوه‌چی باشی، آقادائی رفتم، یک منظر بسیار عالی خوب داشت، یک دریاچه خدائی هم بود، کوه‌های سبز خرم، جنگل‌های تک تک، خیلی با صفا بود، بعد پائین آمدم، با میرزا محمدخان در پارک گردش کردم، خرگوش زیاد از جلو ما بیرون می‌آمد، ننه با بچه‌هایش، دو تا، سه تا، هی

۱۵۷. اصل: نضیف

۱۵۸. آش کردن: دباغی کردن، پیراستن چرم، دباغت (فرهنگ معین)

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

می‌دویدند ، دوک می‌گفت این خرگوش‌ها اینجا هستند زمستان شکار می‌کنند ، می‌گفت قرقاول هم دارد ، باید هم داشته باشد ، چمن‌ها و علف .....[۱۵۹] دارد ، شکار قرقاول و خرگوش در اینجا زمستان می‌کنند ، خیلی گشتیم، آمدم اطاق. باید شام را با دوک بخوریم، لباس نیم رسمی پوشیدم، سایرین هم نیم رسمی پوشیدند ، رفتم سر شام، دوک، زنش، خواهرش، زن حاکم گلاسگو، عزیزالسلطان، امین‌السلطان، ملکم، غیره، ایرانی‌ها همه بودند ، دوازده نفر در همین میز شام خوردند ، شام خوبی بود ، یک دسته سازنده‌چی اکسی که سازشان به عینه همان ساز اکراد ایران است و به همان آهنگ هم می‌زنند مثل چهار دولی، مکری، قوچانی وارد اطاق شدند ، دور میز قدری زدند ، تفاوتی که دارد در زیر سرنای این‌ها [۳٤۷] یک چیزی به وضع بادکنک هست، این ساز قدیم این‌هاست، یا باید این‌ها از ایران آورده باشند یا آنها از اینجا برده باشند ، هیچ در وضع شکلش فرقی نبود لباس خوبی هم اکسی پوشیده بودند . بعد از شام قدری دم پنجره نشستم، این سازنده‌چی‌ها در بیرون قصر تخته زمین گذاشتند در روی تخته می‌رقصیدند ، بعد لباده خز پوشیده پائین رفتند ، رقص خنک بدی کردند ، رقص شمشیر می‌گفتند می‌کنند ، دیدیم هیچ چیزی نیست شمشیر و غلافش را چپ راست گذاشته در بین این‌ها می‌رقصیدند ، مردم زیادی هم دوره بودند ، بعد آمدیم اطاق راحت کردیم، رقص خنکی بدی بود .

پنجشنبه نوزدهم ذیقعده:

باید ساعت نه به دیدن دریاچه برویم، امروز صبح به جائی[۱۶۰] که رفتم خون زیادی مثل آفتابه آمد ، قدری واهمه کردم، در ساعت نه کالسکه حاضر بود ، من و دوک، ولف، مجدالدوله در یک کالسکه، عزیزالسلطان، میرزا محمدخان، ادیب، میرزا رضاخان، حاجی لله، آغا عبدالله در کالسکه دیگر نشسته به طرف دریاچه رفتیم، در وسط یک کارخانه کوچکی دیدم که چوب زیادی ریخته بود ، پرسیدم گفتند کارخانه سرکه‌سازی است که از چوب بلوط سرکه می‌گیرند ، تعجب کردیم، ما سرکه را از انگور می‌گیریم، این‌ها از چوب، در منزل سرکه را خواستم دیدم خوش طعم و خوب است، یک شیشه هم گرفتم به طهران ببریم، بعد رسیدم به اسکله. سوار کشتی شدم، کشتی کوچک بخاری

۱۵۹ . یك كلمه خوانده نشد .

۱۶۰ . منظور ناصرالدین شاه از كلمهٔ «جائی» مستراح است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است، جای پانزده نفر است. این دریاچه به طول افتاده است، مارپیچ و در بین کوه است عرض کمی دارد، در این جا که ما سوار شدیم عرضی داشت، جزیره‌های کوچک بزرگ پرجنگلی دارد، قدری دور این جزیره‌ها گشتیم، آب دریاچه شیرین است، سه چهار ذرع عمق دارد، شش ذرع طول دارد و کمتر از نیم فرسنگ عرض، از اسکله دیگر بیرون آمدم سوار کالسکه شده به منزل آمدم، چون باید نهار را در گلاسگو بخوریم قبل از رفتن به دریاچه یک ته‌بندی کرده بودم، در ساعت دوازده سوار شدم، به گار آمدم، سوار کالسکه بخار شدیم [۳۴۸] قدری رفت بعد خط را عوض کرد به سمت گلاسگو رفت، صحرای باصفا و پر گل و تپه‌های سبز قشنگ می‌دیدیم تا نزدیک شهر شد. یک قلعه نظامی کهنه سیاه مهیب دارد، چند عراده توپ نزدیک قلعه گذاشته بودند، محض احترام ورود ما شلیک می‌کردند، از آن‌ها که گذشتم راه آهن به زیر شهر رسید، چراغ کالسکه هم روشن نکرده بودند این سوراخ‌ها هر یک دو سه دقیقه طول می‌کشند، تاریک بود مثل شب قلبم خفه می‌شد، مجدالدوله یک کبریتی[۱۶۱] روشن کرده، خلاصه بعد از چند از گذشتن این سوراخ‌ها وارد گار شدیم. گار آئینه بزرگ خوبی داشت، حاکم و کدخداها با خرقه‌های قاقم ایستاده بودند، اعیان شهر و یک دسته سرباز و یک دسته سوار و موزیکان‌چی هم بودند، اسب‌های کالسکه توله بودند، هرزگی می‌کردند، باز گیر افتاده بودم، چون چاره نبود سوار شدم با حاکم، ملکم، امین‌السلطان، به طرف عمارت حکومت راندیم، جمعیت این شهر یک کرور است که صدهزار آن‌ها ایرلندی و در اینجا از قدیم آمده‌اند و کارگر و عمله هستند، جمعیت زیاد از مرد و زن اطراف جاده ایستاده بودند، شهر عالی خوبی است، به عینه مثل منچستر، لیورپول، مثل بعضی کوچه‌های لندن. وضع شهرهای فرنگستان مثل یکدیگر است فرقی ندارد، اگر چشم یک نفر را در منچستر ببندند این جا بیاورند باز کنند خیال نمی‌کند گلاسگو است همان منچستر را می‌بیند، تمام شهرها مثل هم دکان، مردم، کالسکه، حالت حرکت به عینه شبیه است، فرقی که این شهر دارد این است که پست و بلند و دره تپه است والا همان عمارات عالیه دیده می‌شود، اسم حاکم شهر این است .....[۱۶۲]

همین قسم رفتیم تا رسیدیم به هتل دوویل که تازه ساخته‌اند و یک میدان بزرگ گل کاری قشنگ در جلو دارد و جلو هتل دوویل خیلی بلند و حجاری در سر دارد. وارد

۱۶۱. اصل: کرتیپی
۱۶۲. در اصل جای اسم حاکم خالی است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شدیم، عمارت بسیار عالی ممتاز است، تمام پله‌ها و ستون‌ها و سقف و زمین تمام مرمر است و این مرمرها را وقتی تراشیده‌اند رنگ به رنگ شده است، خیلی قشنگ است، زمین‌ها بعضی مرمر یک پارچه، بعضی خاتم کاری‌های درشت از مرمر است. این عمارت را شش سال است می‌سازند، نزدیک به چهار کرور خرج کرده‌اند، اهل شهر خودشان ساخته‌اند که حاکم‌نشین باشد، از دولت یک زمین به این‌ها کمک کرده‌اند، تالارهای اینجا هنوز تمام نشده است بعضی گچ‌بری‌ها باقی دارد، قدری در اطاق اول نشستیم بعد گشتیم به اطاق دیگر رفتم [۳۴۹]، جمعی از اعاظم شهر ایستاده بودند و انتظار ما را می‌کشیدند، وارد شدیم، خطبه حاضر کرده بودند، ما ایستادیم، خطبه را خواندند، جواب دادیم، کسی که خطبه را خواند موی عاریه بر سر داشت. بعد از اتمام در عمارت گردش کردم، دالان‌های این عمارت را زمین، سقف، دیوار تمام از کاشی ساخته‌اند، چون لعاب کاشی ندارند لعاب چینی زد اند، یک پارچه چینی است، خیلی خوشمان آمد بعد آمدیم پائین، سوار کالسکه شده به بورس رفتم، باز مردم اجتماع و ازدحام داشته، کوچه، در، پنجره پر از آدم بود، وارد بورس شدیم، عمارت بزرگی است، ستون‌های زیاد دارد، مردم زیاد از صراف‌ها، بانک‌ها، تجار آنجا جمع بودند، دالانی به ما دادند از آدم، به آخر تالار رفتم، به یادگار بورس چیزی در آن کتاب نوشتم، بعد از آنجا بیرون رفتم، سوار کالسکه شده به هتل دوویل قدیم شهر که در آنجا نهار حاضر کرده بودند رفتیم، اول یک اطاقی که برای راحت ما معین شده بود و سقف و در و دیوارش از پارچه‌های رنگ به رنگ مزین کرده بودند وارد شدیم یعنی از پله‌ها بالا رفته در مرتبه سیم قدری نشستیم بعد حاکم آمد ما را به یک تالار بزرگی که در دیوارش تمام پرده‌های کهنه عالی بود برد تماشا کردیم، بعضی پرده‌ها را در روی چوب ساخته‌اند بعد قاب کرده به دیوار چسبانده و کوبیده‌اند.

«این پرده‌ها اغلب کوچک است».[۱۶۳]

بعد از تماشا به تالار دیگر که آن هم صورت زیاد داشت و میز نهار آنجا بود رفتم، میز بزرگی گذاشته بودند، قریب دویست نفر سر نهار بودند، نهار[۱۶۴] خوبی صرف شد، حاکم خطبه خواند، جوابی دادیم، بعد برخاسته به همان تالار اول رفتیم، تماشا کردیم، قونسول‌های خارجه که در اینجا هستند حاضر شده بودند معرفی بشوند، جز از قونسول

۱۶۳. این جمله در حاشیه صفحه نوشته شده است.
۱۶۴. اصل: نهاری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ینگه دنیا و فرانسه باقی همه گلاسگوی بودند ، هر چه از آنها سؤال می‌کردم عوض می‌گفتند گلاسگوی هستم. قونسول ینگه دنیا ریش سفید بلندی دارد ، بعد به اطاق اول آمدیم چند دقیقه راحت کردیم، این قونسول‌ها دو نفر از ولایت خودشان بودند ، ینگی دنیا و فرانسه، ادیب کج و بد نوشته است، خلاصه بعد آمدیم پائین رفتم سوار کالسکه شدیم، حاکم، امین‌السلطان، ملکم خان پیش ما نشسته بودند ، راندیم برای کارخانه کشتی‌سازی [۳۵۰] که مال طمسون[۱۶۴] است البته یک کمپانی هستند اما رئیس طمسون است، راندیم، از کوچه‌های طولانی پرجمعیت که طرفین عمارات بلند عالی داشت گذشتیم، داخل پارک شهر شدیم، عمارات در بلندی واقع است، وضع پارک بطور بلندی و پستی است، بعضی تپه‌ها هست که تا پائین سبز و بالای آن عمارات مرتفع خیلی خوب ساخته‌اند ، در یک طرف روی بلندی عمارت اکسپوزسین است که دو سال قبل ساخته‌اند و حالا اطراف او را خراب نموده گنبد وسط و بنای بلند آن هنوز باقی است و از طرف دیگر روی تپه عمارت خیلی عالی است که برج بلندی هم از وسط او به آسمان رفته و در نهایت قشنگی است و خیابان‌های پارک سربالا و سرازیر می‌رود ، در اطراف هم جمعیت زیاد از مرد و زن و بچه در توی سبزه‌ها و خیابان‌ها راه می‌رفتند ، می‌خندیدند حرف می‌زدند ، خیلی نقل داشت و از حد تعریف و توصیف خارج است، همین طور راندیم تا به گار راه‌آهن رسیدیم باید سوار شد و به کارخانه کشتی‌سازی رفت، یک ربع ساعت راه‌آهن طی مسافت شد ، رسیدیم به کارخانه طمسون، رئیس کارخانه که مرد خوش بنیه و روی سرخی دارد حاضر بود ، ما را ابتدا به اطاق خود برد در این اطاق نمونه کشتی‌ها که در این مدت در کارخانه خود ساخته است به اندازه یک ذرع و دو ذرع و کوچک‌تر درست کرده در اطاق خود گذاشته است و بطوری خوب درست کرده که در این نمونه‌های کوچک هیچ چیز از کشتی‌های بزرگ ترک نکرده‌اند و در کمال خوبی ساخته شده، بعد از ملاحظه نمونه‌ها رفتیم که کارخانه و کشتی بزرگ تازه‌ای که ساخته‌اند ملاحظه نمائیم، قدری پیاده راه رفتیم به تنه کشتی رسیدیم، این کشتی در نهایت بلندی و عظمت است و طوری ساخته‌اند که با این بزرگی و بلندی هر وقت بخواهند به رودخانه بیندازند در مدت چند ثانیه وارد رودخانه می‌شود و علتش این است که از یک طرف زیر کشتی را بلند ساخته‌اند و از سمتی که به رودخانه است سرازیر است بطوری که هر وقت بخواهند به رودخانه بیندازند زود می‌رود و این

164. Thompson

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کارخانه در کنار رودخانه کلید[۱۶۵] واقع است، چون این کشتی از سطح زمین خیلی بلند است به جهة رفتن عمله و فعله توی کشتی از روی زمین بطور پله از تخته چیزی درست کرده‌اند که تا بالای کشتی می‌رود و خیلی از زمین بلندتر است، ما رفتیم رو به بالا و چون خیلی طولانی و مشکل بود طامسن گمان نمی‌کرد که ما به بالا برویم و کشتی را درست دقت کنیم [۳۵۱] و تماشا کنیم. خلاصه خیلی راه بود تا بالا رفتیم، آنجا حقیقت کشتی خیلی بزرگی است و به همه جهة شبیه به آن کشتی است که در لیورپول دیدیم به امریکا می‌رفت دوک دومنطرز[۱۶۶] که صاحب خانه است و شب منزلش هستیم با زن و خواهرانش و لرد و دیگران بودند، عزیزالسلطان هم همراه ما بود کشتی را می‌گفت قریب‌الاتمام است یعنی تا یک هفته دیگر کارهای خشکی او تمام می‌شود و به رودخانه می‌اندازند، سه هفته هم در رودخانه کار دارد که آن وقت حرکت خواهند کرد ولی به نظر من خیلی غریب می‌آمد که به این زودی تمام شود. قدری در بالای کشتی گردش کرده تماشا کردیم و پائین آمدیم، طمسن می‌خواست ما را به سایر جاها برد تماشا بدهد، چون خسته بودیم نرفتیم و از همان جا سوار کالسکه شده به راه آهن رفتیم و طرن حرکت کرد، طرفین راه سبز و باصفا و پرجنگل و خوب بود، دره تپه زیاد داشت، از همه جا در کمال سرعت گذشته وارد گار منزل شدیم، کالسکه حاضر بود با دوک دو منطرز و امین‌السلطان و ملکم خان سوار شده به منزل آمدیم. شام در ساعت نه تنها و در اطاق خودمان خوردیم، بعد از شام صاحبخانه یک نفر حقه‌باز حاضر کرده بود و بعضی زن‌ها و مردهای محترم هم دعوت کرده بود که حاضر شده بودند با هم به آن مجلس رفتیم، حقه‌باز که شخص انگلیسی بلند قامتی است و سبیل‌های بلندی دارد بعضی اعمال غریبه کرد من جمله از زیر یک دستمال که روی دست خود انداخته بود و گاهی نشان می‌داد که زیر او چیزی نیست غفلتاً ظرف آب و آتش بیرون می‌آورد که کمال تعجب را داشت، میرزا نظام حاضر بود چند مهره با یک جعبه به او داد که مهره‌ها را به ترتیب مخصوص خودش در جعبه بگذارد و بعد حقه باز بگوید که چطور گذاشته است، میرزا نظام در عوض این که مهره را در جعبه بگذارد توی دست خودش نگاه داشت و جعبه خالی را به او داد، حقه باز مدتی تقریر کرد که مهره‌ها را چگونه چیده است بعد که حقه را باز کرد دید مهره‌ها آنجا نیست. مهندس‌الممالک در حضور مردم دست خود را باز

۱۶۵. Clyde کلاید.

166. Ducke De Mont rose

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرد و گفت مهره در دست من است، مرد حقه‌باز خیلی خیلی خفیف شد و مردم خنده زیادی کردند، بعد بعضی بازی‌های دیگر کرد، کاردی به شکم خودش فروبرد و از پشت سرش بیرون آورد. بازی که تمام شد گفتند من با حضرات بروم مجدداً سوپه بخورم [۳۵۲]، چون میل نداشتم نرفتم، حضرات مدعوین و دیگران رفتند. ما به اطاق خود رفته استراحت کردیم. وقتی از کارخانه طامسن به منزل می آمدیم راه آهن از نزدیک کلاید (Clyde) می‌گذشت. کارخانه کشتی‌سازی هم در کنار همین رودخانه است، ما از طرف راست می‌رفتیم اما متصل راه آهن از آن طرف و از این طرف از ما می‌گذشت. کشتی بخار و قایق‌ها در روی کلاید می آمدند و می‌رفتند. آمد و شد زیاد بود، منظر آن عالمی داشت. بوته‌های سبز که در کوه‌های اکوش مملو است و زیاد است اسمش را به زبان لاتین Erica اری کا می‌گویند.

جمعه بیستم ذی‌قعده:

امروز باید برویم بالاطر (Ballater) و بالاطر اسم مکانی است نه این که می‌گوئیم بالاتر می‌رویم، از قضا اسم این مکان بالفظ بالاتر فارسی مطابق است و بالاتر هم هست، باید بالاتر برویم یعنی Plus Haut تا به بالاطر برسیم. ساعت یازده حاضر حرکت شدیم، سوار کالسکه شدیم، راندیم به گار با لرد و بیگلربیگی گلاسگو وداع کردیم، سوار راه آهن راندیم، با راه آهن از همان طرف که آمده بودیم می‌رویم رو به منچسطر. رفتیم تا به گار اسطرلینگ (Stirling) رسیدیم که وقت آمدن از آنجا گذشتیم، در اینجا خط را، عوض کردیم و رو به شمال رفتیم، در اینجا قدری که ایستادیم زن‌های خوشگل دیدیم، دو دختر بسیار خوشگل آنجا دیدیم، قدری شباهت به زن ترکمن داشتند، اینجا اغلب شباهت به ترکمن دارند و بر حسن آن‌ها می‌افزاید، هم به فرنگی هم به ترکمان شبیه هستند، از اینجا خط عوض شد روانه شدیم و راندیم، ما همه را بیرون تماشای صحرا می‌کردیم، بسیار باصفا بود، تپه‌ها مرتفع و پست و بلندی‌های دیده می‌شد، اما کوه بلند اینجا نیست، بعضی تپه‌های سنگی دیدیم که تا اینجاها ندیده بودیم، همه سبز و خرم بود یا زراعت یا چمن و مرتع، زراعت اینجا هنوز نرسیده خیلی سردسیر است مثل لار و ییلاقات سرد در اوایل سنبله وقت درو اینجا خواهد بود، در مرتع‌ها گاو و گوسفند زیاد و مادیان اغلب با گوساله‌ها و کره‌ها خوابیده بودند، علف زیاد است، زیاد می‌خورند، می‌خوابند، تک تک گردش می‌کردند و می‌چریدند، درخت کم‌کم دیده می‌شد تک

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

تک بود ، دهات کوچک قشنگ [۳۵۳] دیده می‌شد ، در دره‌ها ، در سینه تپه‌ها واقع شده، دور آن‌ها دسته دسته درخت، آب‌ها دیدیم، رودخانه کوچک که از روی سنگ جاری بود ، چشمه‌ها چنانچه در ایران دیده می‌شود ، اما آب آنها صاف و سفید نبود بدرنگ بود ، از سوراخ‌ها رد می‌شدیم کوتاه و طولانی، از تنگه‌ها که سنگ را شکافته بودند مثل دالان و کوچه راه آهن از آنجا می‌گذشت، باز داخل سوراخی می‌شدیم بیرون می آمدیم، همین‌طور می‌رفتیم تا به پرت (Perth) رسیدیم، یک ربع در اینجا توقف شد ، حاکم شهر و اجزاء مجلس بلدیه در اینجا حاضر بودند ، از آن‌ها تفقد کردیم، افسوس می‌خوردند که زودتر نمی‌دانستیم اینجا طرن شما خواهد ایستاد خطابه حاضر کنیم، در اینجا نهاری برای ما حاضر کرده بودند که در واگن بگذارند وقت حرکت بخوریم مردم زیادی هم جمع بودند ، گفتند این شهر در سیصد چهارصد سال قبل پایتخت اسکاتلند بوده معتبر است، بناهای قدیم دارد ، از صناعت شهر سؤال کردیم گفتند کارخانه صباغی و کتان بافی دارد ولی در این صفحات بیشتر زراعت و عمل آوردن گاو و گوسفند و ملک‌داری معمول است، این مسئله را هم باید بنویسیم که در انگلیس بخصوص در این صفحات چمن ومرتع بیشتر از زراعت است، اگر چه زراعت هم زیاد است، اما ثلث قوت سالیانه خودشان را نمی‌توانند عمل بیاورند ، کفایت نمی‌کند ، گندم و غله از روسیه، از آمریک از استرلی، از هند زیاد می آورند .

از اینجا هم گذشتیم، در جائی محاذی منطروز قدری دریا پیدا شد ، کشتی‌ها را دیدیم، دریا آرام بود ، این منطروز همانجا است که دوک صاحب خانه دیشب ما دوک اینجا است، از اینجا هم گذشتیم، در مقابل استون هاون (stonehaven) به دریا نزدیک بودیم، بقدر صد قدم خوب پیدا بود و مدتی دریا را می‌دیدیم، سبزه و زراعت می‌رود تا به دریا متصل می‌شود ، لب دریا سبز و خرم، تپه‌ها و کوه سنگ، تمام به دریا منتهی می‌شود ، کنار دریا اغلب سنگ است بعضی جاها دریا به دره‌های سنگی افتاده زبانه از آب داخل زمین شده و این آب‌ها میان کوه و سبزه صفای غریبی دارد ، همین طور راندیم، تماشای دریا و این کناره باصفا را می‌کردیم [۳۵٤] تا رسیدیم به ابردین (Aberdeen) که از شهرهای معتبر اسکاتلند در نزدیک دریا کنار رودخانه دی (Dee) واقع است، شهر باصفائی است در کنار دریا ، مناره‌ها ، کلیساها و بناهای مرتفع زیاد دارد و اغلب را از سنگ سخت بنا کرده‌اند ، منظر خوبی دارد ، کشتی‌های زیاد از دور دیدیم، بادبانی زیاد بود ، بخار هم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود ، اما کوچک بودند ، نفهمیدیم این‌ها برای ماهی‌گیری است یا برای چیست؟ خلاصه تا ایستادیم تختی با پله ماهوت سرخ روی آن انداخته آوردند متصل به طرن کردند ، بیگلربیکی و اجزاء بلدیه با لباس قاقم و ماهوت قرمزشان حاضر بودند ، ما هم از واگن بیرون آمدیم، روی تخت ایستادیم، جمعیت زیاد از زن و مرد بودند ، بیگلربیگی خطابه داشت، اجازه خواست داد کلانتر شهر قرائت کرد ، ما هم جوابی دادیم، ناصرالملک ترجمه کرد ، مردم هورا کشیدند ، فوراً طرن برگشت که به خط دیگر بیفتد ، رو به بالاطر برویم، بالاطر در داخله واقع است، از دریا دور است، باید آنجا برویم، راندیم، صحرا تقریباً همان طورها است، دره، تپه خاکی سنگی، درخت کمتر دیده می‌شود ، مگر تک‌تک یا دور دهات، سرو و کاج بیشتر دیده می‌شود ، اما صحرا صفائی پیدا کرد که از حد تعریف خارج است، گل‌های زیاد دیدیم که صحرا و تپه‌ها را رنگین کرده و تازه وقت گل و شگفتن آنها است، گل‌های سرخ رنگ زیاد که هنوز غنچه بود ، گل‌های زردرنگ بنفش و آبی گوناگون رنگ صحرا را گرفته بود ، مثل گلستان اِرَم می‌ماند ، هوا و صفا از این بالاتر نمی‌شود ، همین طور راندیم تا به بالاطر رسیدیم، در گار پسر ولیعهد ، پرنس آلبرت[۱۶۷] ویکتور (Prince Albert victor) آنجا بود ، لباس اکوسی پوشیده بود ، سر روباهی به کمر بند بسته از روی فوطه‌ای[۱۶۸] که بسته بود روی ... آویخته بود . سر روباه امریک بود ، کلاه کوچکی در سرش، رنگ پریده داشت، لوس شده بود ، خنده داشت، مکنزی هم که امشب در خانه او خواهیم بود اینجا بود ، او هم رخت اکوسی پوشیده بود ، یکی از متمولین اسکاتلند است، ملک و مال زیاد دارد ، پیرمردی است شبیه به عالم شاه، خیلی زنده‌دل. با اینها به کالسکه نشستیم و راندیم.

قبل از رسیدن به بالاطر در یک استاسیون موسوم به درفن (Derphen) قدری ایستادیم، از آنجا به این طرف خیلی باصفاتر شد ، دهات بسیار قشنگ در راه دیدیم. [۳۵۵] در بالاطر عزیزالسلطان و همراهان هم سوار کالسکه شدند ، اما آنها را یکسر به منزل بردند ، ما را برای تماشا به جای دیگر بردند ، در آنجا در میدانگاه وسیعی چمنزار چادر کوچکی زده بودند ، در آنجا میوه و شیرینی گذاشته بودند ، جای باصفائی بود ، سبزه‌زار اطراف درخت، تپه‌های خرم دور تا دور دیده می‌شد ، زن‌های بسیار خوشگل در این چمن جمع بودند ، یک دختر دیدیم گیسوهای پریشان داشت، از پشت و دوش او

۱۶۷ . اصل: آلبرط

۱۶۸ . فوطه: کمربند و جامه نادوخته و لنگ حمامی و به معنی دستار و رومال نیز آمده است. (فرهنگ آنندراج)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آویخته مثل گلابتون زردرنگ و براق بود ، خیلی تعریف داشت. زن‌های خوشگل دیگر موسیاه، موخرمائی، طلائی، همه رنگ، مردها زیاد بودند ، این زن‌های خوشگل در این چمن و سبزه‌زار در میان این تپه‌ها مثل پری‌ها بودند که در مملکت پریان باشند. تختی از تخته ساخته بودند روی آن رقص اکسی کردند ، یعنی مردها ، تماشا داشت، یک بازی دیگر خواستند بکنند تماشا کنیم، تنه درخت سرو بزرگی بود ، پهلوان‌ها می‌بایستی آن درخت را بلند کنند و طوری بیندازند که یک چرخ بخورد بعد زمین بیفتد ، پهلوان‌ها آمدند تنه درخت را بلند کردند انداختند هر چه کردند نشد ، راست به زمین افتاد ، بالاخره اره آوردند از سر آن بریدند که کوتاه بشود بیندازند چرخ بخورد ، بریدند انداختند باز نشد ، مکرر انداختند نشد ، بسیار خفیف شدند ، ما هم دیدیم، بی‌مزه شد ، نماندیم آمدیم به منزل خانه مکنزی. این مکنزی با ولیعهد خیلی رفیق است، ولیعهد به خانه او می آید ، می‌رود ، این خانه چندان بزرگ نیست، از سنگ سخت ساخته‌اند ، داخل آن را خیال کردیم از تخته ساخته‌اند بعد معلوم شد کاغذ چسبانده‌اند ، کاغذی که مثل تختهٔ جلاداده می‌ماند ، در خانه هم مخلفه و اسباب زیاد ندارد. زینت اطاق‌ها اغلب از سر شکارها که در اینجا زده‌اند ، پوست شکارها ، پوست ببر ، مرغ‌های خشک کرده، شکل مرغ شکل شکار است. دو پرده خوب در راه پله دیدیم، خیلی تعریف داشت، در پائین در میان قفسه از مرغ‌ها اینجا ساخته‌اند ، آمپایه (Empuille) کرده‌اند و گذاشته‌اند یکی از آن‌ها گروس است (grovse) به قرقاول شباهت دارد ، یعنی ماده آن شبیه به ماده قرقاول است اما نر آن بال بنفش سیاه رنگ دارد ، بدن او هم همین رنگ بنفش سیاه رنگ بعضی جاها سیاه، بعضی جاها بنفش رنگ، پاهای کوتاه پردار، دم آن کوتاه، دو شعبه مثل شاخ. یک مرغ دیگر دیدیم شبیه به کبک چیل خودمان. یکی دیگر دیدیم سفید از کبک کشیده‌تر [۳۵۶] سرش کوچک‌تر، در کوه‌های اینجا یافت می‌شود ، خیلی قشنگ بود ، یکی هم شبیه به .....[۱۶۹] و اقسام دیگر یک دانه از مرغی که گروس می‌گویند زده بودند سر شام آوردند ، گوشت مرغ از این لذیذتر نمی‌شود و حالا فصل شکار این مرغ نیست، قدغن است. برای ما مخصوصاً زده بودند و گفتند هر کسی در این وقت یکی بزند بیست لیره جریمه باید بدهد. خلاصه آمدیم به اطاق خودمان، پسر ولیعهد و بعضی انگلیس‌ها هم در این عمارت منزل دارند ، چندان بزرگ و عالی نیست اما برای یک شب خوب است، همراهان هم جابجا شدند ، قدری راحت کردیم، بعد لباس پوشیدیم، حمایل

۱۶۹. یك كلمه خوانده نشد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و نشان زدیم رفتیم سر شام، زن مکنزی در دست چپ، ملکم خان در دست راست ما نشسته بود، زن مکنزی پیرزن بد گل کثیف بود، دو دختر او و عروس او سر میز، آن‌ها هم بد گل بودند، داماد او سرهنگ است، بود، پسرهای او هم صاحب منصب هستند، حاضر بودند، پسر بزرگ او خیلی به دوک منطروز شبیه است، خیال کردیم او است اینجا آمده، خود مکنزی حالاتش به ملک قاسم میرزای مرحوم شبیه است، به عالم شاه میرزا می‌ماند، به خود تیمور میرزا هم کمی شباهت دارد. شام خوردیم، در سر شام زیاد صحبت کردیم، خوش گذشت. در یکی از اطاق‌های این خانه در دیوار مرغ‌های کشته کشیده‌اند گفتند یکی از نقاش‌هائی است که زنده است، بطوری خوب کشیده است که برجسته طوری بنظر می آید که آدم خیال می‌کند مرغ و قرقاول زده‌اند و تازه آویخته‌اند، شخص می‌خواهد با دست بگیرد. در جلو عمارت چادر هندی بزرگی زده بودند، شب در اینجا بال خواهند داد. بعد از شام قدری به اطاق خودمان آمدیم، با همان لباس پائین آمدیم برویم به بال، دست دادیم به زن مکنزی، به این پیرزن، رفتیم رو به مجلس بال، چادر را در پائین جلو عمارت زده‌اند، پله از تخته ساخته‌اند، ماهوت قرمز روی آن انداخته‌اند، پائین رفتیم، در چادر چراغ زیاد بود، پنج دیرک داشت، به هر دیرک چهل چراغ آویخته‌اند. زن‌ها و جمعیت زیاد، پانصد نفر خانم و دختر و زن دهاتی کنیز، صاحب منصب، سرباز و دهاتی با هم باید برقصند. زن گنده‌ای آنجا ارگ می‌زد، کمانچه زن‌ها دور او نشسته بودند، چند نفر بودند ساز اکسی می‌زدند، گاهی این دسته گاهی آن دسته می‌زدند، تختی ساخته بودند [۳۵۷] روی صندلی برای ما گذاشته بودند اما ما ننشستیم، گردش می‌کردیم، زمین چادر را برای رقص تخته فرش کرده بودند، حکم رقص شد، مکنزی پیرمرد با لباس اکسی فوطه بسته، پسر ولیعهد هم با همان لباس سر روباه روی .... آویخته با خانم‌ها شروع به رقص کردند، رقص اکسی مثل رقص دهاتی‌های ما است، یک دست به کمر می‌گذارند با یکدست بشکن می‌زنند، قر می‌دهند، ور می‌جهند، پاها را حرکت می‌دهند، به زمین می‌زنند، پسر ولیعهد، خود مکنزی پیرمرد دل‌زنده قر می‌دادند، می‌رقصیدند، ما می‌خندیدیم. بعد دور دیگر رقصیدند، زن‌های دیگر، مردهای دیگر از هم می‌گذشتند. هر نره خر دست زنی را گرفته بود، آن دختری که موی گلابطونی داشت اینجا آمده بود دوباره او را دیدیم چند دور رقصیدند، چادر گرم شد، آمدیم بیرون خنک شدیم، باز آمدیم یک دور دیگر رقصیدند، مکنزی متصل می‌رقصید، این دفعه زن خوشگلی را گرفته بود تند می‌رقصید،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به ما خورد، طوری که نزدیک بود زمین بخوریم، لابد چسبیدیم به زنکه که نیفتیم. این دختره دختر میرشکار ملکه است، خود میرشکار هم اینجاست، ریش و جنم او. ترکیب او شبیه به میرشکار خود ما است و همان طور فضول است. بنا بود فردا برویم شکار اما چون گفتند باید مدتی با کالسکه برویم بعد دو سه فرسخ با اسب تاتوی[۱۷۰] کوچک بعد یک فرسخ پیاده برویم بعد از همان جا می‌بایستی حرکت کنیم برویم منزل دیگر، دیدیم زیاد خسته می‌شویم موقوف کردیم، با میرشکار حرف می‌زدیم که ما را چطور می‌بردی شکار او هم فضولی‌ها کرد، صحبت کردیم، یک دختر دیگر میرشکار هم اینجا بود، او هم خوشگل بود. خلاصه چند دور رقصیدند، تماشا کردیم و آمدیم به اطاق خودمان و مجلس رقص در آنجا برپا بود، می‌زدند و می‌رقصیدند.

از اینجا تا لندن به خط مستقیم ده ساعت با راه آهن راه است و یکصد و پنجاه فرسخ مسافت دارد.

از بال که برگشتیم آمدیم بالا خوابیدیم.

شنبه بیست و یکم ذیقعده

امروز صبح از خواب برخاستیم، شب خوب خوابیده بودیم، خون بواسیر هم قطع شده، حالت ما خیلی خوب، تردماغ هستیم، احوال عزیزالسلطان هم خوب است، رفتیم در میان پارک گردش کنیم، مکنزی آمد، ولف آمد، فرنگی‌ها آمد [ند] دور ما را گرفتند، نوه‌های مکنزی را [۳۵۸] آوردند خیلی بچه‌های خوب بودند، یک دختر کوچک بچه گربه در بغل داشت بازی می‌کرد و تندتند انگلیسی حرف می‌زد خیلی بامزه بود، در میان جنگل در جائی مرالی از چدن ساخته بودند حرکت می‌کرد، بقدر سیصد قدم برای نشانه زدن میرشکار آمد، تفنگ آوردند نشانه بزنیم، میرشکار می‌گفت روی زمین بخوابید تیر بیندازید، ما گفتیم سردست می‌زنیم، سه چهار تیر متصل انداختیم، پی در پی زدیم، میرشکار و مکنزی خودشان خوابیدند و با دقت لازمه انداختند نزدند، مجدالدوله و اکبرخان هم انداختند هیچ یک نزدند، بعد پسر دختر مکنزی را آوردند اسب کوچکی آنجا بود که چوب نصب کرده بودند، سر آن‌ها حلقه بود، می‌بایستی این پسر سوار بشود و نیزه بگیرد بتازد از آن حلقه بیرون کند، مکنزی آمد با تشریفات او را

۱۷۰. تاتو: اسبی از نوع خرد و کوتاه با موی و یال دراز و موهای بلند بر تن که مؤلف آنرا در بلاد بالکان بسیار دیده است خاصه در رومانی. (منتهی الارب، از لغت نامهٔ دهخدا)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سوار کرد مثل اینکه او را به میدان می‌فرستد ، رکاب او را گرفت کوتاه بلند کرد روانه کرد ، هی رفت آمد تاخت، نتوانست چوب را از حلقه بیرون کند ، آخر اکبرخان آمد سوار شد تاخت و از حلقه بیرون کرد . باران هم نم‌نم شروع کرد به آمدن و ما ایستاده بودیم، عزیزالسلطان هم بود ، هوای خوبی بود ، از آنجا برگشتیم، نهار قلیان خوردیم. دیشب آجودان مخصوص مهدی خان و فخرالاطباء و حاجی حیدر این سه نفر در خانه کوچکی که در جنگل پشت عمارت واقع است منزل داده بودند ، در ورود یکی از نوکرهای این خانه مشروبات می‌برده است فخر یک بطری کنیاک از دست او می‌گیرد و می‌خورد ، تمام آن را ، مست شش دانگ و خراب می‌شود ، امروز صبح حالت غریبی از او نقل کردند ، آنجا افتاده بود است، سر نتراشیده را برهنه کرده، ریش ژولیده به کائنات فحش می‌داد ، می‌گفت من زن آن کسی که یس[۱۷۱] را اختراع کرده...، یس در زبان انگلیسی به معنی بلی است فرنگی‌ها هم دور او جمع بودند او هم فحش می‌داده است، داد می‌زده و به مخترع یس بد می‌گفت و زن او را در خیال.... بعد گفته بود مسیحی خواهم شد ..... و این زن‌ها را ..... ، همه خیال خواهند کرد مسیحی هستم، بعد فرنگی‌ها رفته بودند . با حاجی حیدر در یک اطاق منزل دارند ، پیله کرده بود به حاجی حیدر که‌زن خودت را بیاور ..... ، بعد کم‌کم در مستی به خود حاجی حیدر چسبیده بود که با او لواط کند ...[۱۷۲] مهدی خان ترسیده بود رفته بود در اطاق خودش در را از میان قفل کرده بود ، بعد از ساعتی دیده بود در را قایم می‌زنند ، یقین کرده بود فخر است به سراغ او آمده نفس نکشیده بود ، آخر دیده بود در را از پاشنه [۳۵۹] می‌کنند ، برخاسته ببیند کیست معلوم شده بود یک فرنگی است سرد بوده خواسته بود بیاید آنجا بخوابد ، خلاصه معرکه کرده بود ، میرزا محمدخان، اکبرخان، ادیب الملک، آقادائی دسته شده و یک‌یک متصل رفته بودند آنجا تماشا ، هر یک به یک طور حالت او را بیان کردند ، از خنده غش کردیم و از زبان فخر این شعر را می‌نویسم «که عاشق گشتن و رسواشدن هم عالمی دارد ».

بالاطر یک ده یا قصبه کوچکی است قریب سیصد خانوار دارد و این دره و تپه‌های اطراف و وضع اینجا خیلی به مرزن آباد بیرون بش شبیه است و رودخانه اینجا خیلی به

171. Yes

۱۷۲ . جاهائی که نقطه گذاشته شده است الفاظ رکیکی است که فخرالاطباء به زبان رانده است که به هیچ روی قابل تحریر نیست.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رودخانه چالوس شبیه است که آدم تصور می‌کند چالوس است به دریا می‌رود و این تنگه به دهنه که می‌رود به نفشه ده و کلاردشت زیاد شباهت دارد، شباهت بیشتر از این نمی‌شود.

در بیرمنگام و منچستر و جاهای دیگر کبوتر باز زیاد دیدیم که مثل کبوتربازهای ایران کبوتر هوا می‌کنند، بادبادک هم مکرر دیدیم هوا کرده بودند. کلاغ‌های اینجا هم غریب است، کلاغ ابلق و کلاغ قوزقون و زاغچه نوک قرمز و پاقرمز که سیاه است در اینجاها ندیدیم، کلاغ‌های اینجا از زاغچه کوچکتر نوک سفید دارد و دور چشم آن‌ها سفید است، همه کلاغ‌ها این طور هستند جور دیگر ندیدیم.

امروز باید برویم اینورکلد (Inver cauld) از بالمرال خواهیم گذشت از اینجا تا اینورکلد سه ساعت و نیم راه است، با کالسکه نهار خوردیم در همان اطاق که شام خورده بودیم و همان اشخاص بودند قریب نیم ساعت بعد از نهار سوار کالسکه شدیم با پسر ولیعهد و مکنزی و ملکم خان راندیم تا بالمرال و در آنجا قدری در عمارت گردش کردیم، قدری در اطاق علیحده راحت کردیم، چای و عصرانه خوردیم، دوباره سوار کالسکه شده راندیم برای اینورکلد.

تفصیلش این است، از خانه مکنزی که حرکت کردیم قدری که آمدیم در جلو یکی از خانه‌های کوچک متعلق به مکنزی یک دختری دیدیم بسیار خوشگل «در فرنگستان به این خوشگلی به این لطافت ندیده بودیم، از اینجا گذشتیم، پرنس سیگارت بیرون آورد مشغول کشیدن شد، گفتیم نقلی نیست زود تمام می‌شود، بعد از آن یک سیگار زرد بزرگی مثل ..... بیرون آورد [۳۶۰] به سر سیگار گذاشت و مشغول دود کردن شد، باد هم رو به سمت ما می‌آمد، دودها به حلق ما می‌رفت، خفه شدیم، قدری که آمدیم جنگل و درخت زیاد شد، متصل از میان درخت‌ها می‌آمدیم و کوه‌ها بزرگ می‌شد، بعضی درخت‌دار بعضی بی‌درخت، زمین‌ها سبز و خرم از گل‌های قرمز که دیروز دیده بودیم زیاد بود، زمین را پوشیده بود، همه غنچه، هوا سرد است، هنوز باز نشده، سرمای حالا مثل سرمای قوس است در طهران، هوا ابر بود و سر کوه‌ها مه، عالمی داشت، رودخانه هم از میان دره می‌گذشت، آب صاف داشت و از روی سنگ‌ها می‌غلطید، باصفا بود، در سر راه عمارت ییلاقی ولیعهد را دیدیم که برای شکار اینجا می‌آید، یا وقتی با ملکه می‌آید اینجا در خانه خودش منزل می‌کند، اسم آن ابرکلدی است، از آنجا گذشتیم همه جا در پارک بالمرال راندیم تا به عمارت رسیدیم، قبل از رسیدن به عمارت در صحرا دو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مجسمه چدنی بزرگ دیدیم به فاصله زیاد روبروی هم در پای کوه بالای بلندی مشرف به رودخانه روی تخته سنگ‌های بزرگ گذاشته‌اند، یکی خود ملکه، یکی شوهر ملکه که انگلیس‌ها پرنس کنسورط می‌گویند، اهل بالمرال پول جمع [کرده] این دو مجسمه را ساخته‌اند، پرنس کنسورط (prince consort) یعنی شوهر ملکه. به بالمرال رسیدیم، عمارت ییلاقی است، از سنگ خارا ساخته‌اند، چهار گوشه آن را برج مانند ساخته‌اند، تمام خدمهٔ بامرال زن و مرد جلو آمده بودند، سرایدارباشی اینجا مرد معتبر بلندقدی تنومند است، جلو افتاد، اطاق‌ها را نشان داد، خیلی اطاق‌های ظریف، مخلّفه زیاد و تجمل زیاد ندارد، خانه و عمارت شکارگاه است، نمازخانه دارد، کتابخانه دارد، اطاق یعنی تالار بزرگ بال دارد، چهل چراغ‌های مطلا در تالار بال بود، اطراف سر شکار نصب کرده دور آنها را مطلا کرده بودند، تماشا داشت، در همه عمارت سرشکار زیاد گذاشته بودند که همین جا زده‌اند، یا شوهر ملکه زده یا کسانی که با ملکه شکار رفته‌اند در اینجا یادگار گذاشته‌اند.

قدری راحت کردیم در اطاق علیحده، بعد آمدیم در سفره‌خانه میزی گذاشته با پرنس و انگلیس‌ها و دو سه نفر از همراهان در آنجا چای و عصرانه خوردیم راه افتادیم. در جلو عمارت دومرال از چدن گذاشته بودند و یک خرس بزرگ چدنی میان دو مرال خوب بسیار خوب ساخته بودند، گل‌کاری باغچه‌های دور عمارت هم باصفا بود، از اینجا راه افتادیم مکنزی و امیرال وداع کردند رفتند، مکنزی هشتاد سال سن دارد و با وجود این دیشب آن طور رقص می‌کرد و جست و خیز داشت و دل زنده بود [۳۶۱]. بال دیشب هم معرکه بود وقتی ما از خواب برخاستیم دیدیم زن و مرد که در بال بودند تازه متفرق می‌شوند، معلوم شد تا صبح رقصیده‌اند.

بعد از حرکت از بالمرال باز جنگل و کوه بود، درخت‌های کاج و سرو زیاد بود، درخت‌های دیگر هم بود و متعلق به بالمرال است، اول پرنس یک شوکا به ما نشان داد که در جنگل می‌چرید، نزدیک راه بعد خودمان شش هفت شوکا دیدیم که این طرف و آن طرف در دست چپ و دست راست راه می‌چریدند چندان وحشتی نداشتند، چون قرق است کسی به آن‌ها تیر نمی‌اندازد ترس ندارند، اما جمعیت را که دیدند در رفتند، آمدیم تا از پل کهنه سنگی گذشتیم، پنج چشمه داشت اینجا آخر بالمرال است، از اینجا که گذشتیم داخل اینورکلد شدیم و طولی نکشید به عمارت و خانه که منزل باید کرد رسیدیم، هوا اینجا بسیار خوب است، در تمام انگلیس ما مگس و پشه ندیدیم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بخصوص در اسکاتلند که یک خزنده محال است دیده شود، مگس و پشه که هیچ نیست. به عمارت اینورکلد که رسیدیم زن و مرد جمع شده بودند، زن‌های خوشگل معقول، قریب صد نفر جوان هم با لباس اکسی و موزیکان اکسی ایستاده بودند و بیدق شیر و خورشیدی در دست جلو آن‌ها بود هورا کشیدند پیاده شدیم سر آلجرنون بورتویک (sir Algernon Borthuvick) که این عمارت را اجاره کرده است و اینجا منزل دارد و ما مهمان او هستیم دم در پذیرائی کرد وارد شدیم، عمارت خوبی است، خانه انگلیسی تجمل زیاد ندارد، و اطاق‌ها مثل[۱۷۳] گچ کاری است، روی آن پارچه چسبانده‌اند، اما همه چیز دارد، ما و همراهان انگلیسی و ایرانی همه اینجا جا گرفتند، عمارت در چمنزار پارک وسیعی واقع شده اما سبزه چمن زرد شده است، دره وسیعی است، اطراف کوه است، جنگل دارد، سبز، بسیار صفا دارد، سردی هوا اینجا طوری است که گل زردی [که] پارسال یک ماه بعد از عید درتل هرز طهران دیدم «گلی است ساقه بلند و مثل [خوشه] دسته گل‌های آن به هم پیوسته است» خوشم آمد حالا که آخر سرطان است در اینجا آن گل تازه می‌شکفد، سه ماه تفاوت هوای اینجا با آنجا می‌شود و همچنین گل سفیدی است شبیه به بداق، بعد از بداق گل می‌دهد، عمارت طهران جلو آبدارخانه است [۳۶۲] یک ماه بعد از عید گل می‌دهد، در اینجا در بالمرال دیدیم تازه می‌شکفد این هم دلیل بر سه ماه تفاوت هوا است، اسم این خانه اینورکلد (Inver cauld) است، اسم شخصی که خانه را کرایه کرده است و مهمان او هستیم سیرالجرنون بورتویک است.

روزنامه مشهور مورنینگ[۱۷۴] پوست یعنی پوسته صبح مال این شخص است و خودش از اجزای پارلمانت و از دسته کنسرواتور[۱۷۵] است. اسم صاحب این خانه فارگ هارسون است (Farg Harson) پدرش دو سال قبل از این مرده است و حالا خودش جوان است و تازه صاحب منصب فوج ولیعهد شده است.

عصر قدری در بیرون در روی چمن گردش کردیم، میرزا محمدخان، مهدی خان، ادیب‌الملک همراه بودند، گل چیدیم، پایه عمارت را تماشا کردیم، خیلی محکم از سنگ ساخته‌اند، مثل این که از سرب ریخته باشند ولی سنگ‌ها را غیرمنتظم کوچک

۱۷۳. (کذا)

174. Morning Post

175. Conseruateur

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بزرگ چیده‌اند، در زیر جائی بود مثل غار از سنگ ساخته‌اند و مزقل[۱۷۶] دارد به جهة تیراندازی با تیر و کمان، بعد معلوم شد اینجا را هزار سال قبل از این ساخته‌اند، وقتی که اهالی اینجا وحشی بوده‌اند، بلکه یک صد و پنجاه سال قبل هم وضع اسکاتلند ایلاتی بوده، هنوز هم اسامی ایلات باقی است و رئیس آن‌ها را ایلخانی می‌گویند مثل ایلخانی قشقائی شادلو و غیره هزار سال قبل از این چادرنشین بوده‌اند، از اینجا به آنجا کوچ می‌کرده‌اند و مدت‌ها به همین حالت بوده‌اند، صاحب این عمارت یکی از خانواده‌های قدیم اسکاتلند است و قریب ده فرسخ اراضی دور اینجا ملک او است، بعد بعضی ملحقات تازه به این عمارت کرده و تازه ساخته‌اند مثلاً اطاقی که دیشب شام خوردیم از تخته بود، سقف آن سیاه و کوتاه بود پرسیدیم معلوم شد دویست سال قبل از این بنا شده. هوا ابر است و خیلی سرد است.

«شب شام رسمی در اطاق پائین خوردیم، عزیزالسلطان، امین‌السلطان و غیره پسر ولیعهد همه بودند، شام خوبی داد، آش‌پز خوبی دارد، بعد از شام آمدیم اطاق بالا، پسر ولیعهد و غیره بودند، اکوسی‌ها در توی چمنزار بالاخانه مشعل روشن کرده ساز می‌زدند می‌رقصیدند، بعد رفتم، اطاق بزرگی پائین عمارت بود، مجلس رقص بود، زمین اطاق تخته بود، زن و مرد رقصیدند، ساز می‌زدند، یک دختر بسیار بسیار خوشگل بامزه اینجا بود، عینک هم گذاشته بود، خیلی [د] ختر خوبی بود در ده برمار می‌نشیند، حاضرین دوره رقصیدند بعد ما رفتیم خوابیدیم.»[۱۷۷]

روز یکشنبه بیست و دوم ذیقعده

دیشب خیلی خوب خوابیدیم، امروز هم اینجا خواهیم بود و هیچ کار نداریم، روز یکشنبه است، یکشنبه را در اینجا خیلی سخت می‌گیرند هیچ کار هم نمی‌توان کرد، انگلیس‌ها همه رفته‌اند پی کار خودشان به کلیسا، بعد از نهار باید با کالسکه برویم گردش تفصیل آن را بعد خواهیم نوشت.

نهار خوردیم، سه کالسکه حاضر کرده بودند، هوا زیاد سرد بود مثل چله زمستان طهران، سوار شدیم، راندیم برای قصبه برمار (Braemar) از آنجا برویم به

۱۷۶. مزقل، مزغل: روزنهٔ دراز و باریك در دیوار حصارهای قرون وسطی برای انداختن تیر. سوراخ که از آنجا تیر گشاد دهند دشمن را بی‌آنکه دشمن تواند دید. (لغت نامهٔ دهخدا)

۱۷۷. جمله داخل گیومه با دستخط ناصرالدین شاه و در حاشیه صفحه ۳۶۳ نوشته شده‌است.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مارلـج (Mar Lodge) که متعلق به ارل فایف است (Earl of Fife) [۳۶۳] که می‌خواهد دختر ولیعهد را بگیرد و در همین جا منزل خواهند کرد. ارل فایف از نجبای بزرگ اسکاتلند است.

سوار شدیم، عزیزالسلطان، میرزا محمدخان، مجدالدوله، اکبرخان، ادیب‌الملک همراه بودند، مک لین جنرال قونسول مشهد است قدری فارسی می‌داند، برای مترجمی و بلدیت همراه بود، بسیار هم بد فارسی حرف می‌زند. چهار نفر هم روزنامه‌نویس در کالسکه ما را دنبال کرده بودند. رفتیم از پلی گذشتیم، مقابل پلی است که دیروز از آن گذشتیم رفتیم تا به دامنه‌ای رسیدیم جنگل بود، دو راه بود یکی مستقیم به برمار می‌رفت یکی از جنگل خرابه پردرخت می‌گذشت. اما راه آن را خوب ساخته بودند، دری بود باز کردند، ما از این راه پرجنگل رفتیم، سربالا بود، به کله کوه می‌رفت، پیچ پیچ و خوب ساخته بودند، به سهولت کالسکه می‌رفت، بالای کوه منظر خوبی داشت.

بالای کوه‌های اسکاتلند که از دور پیدا است و مرتفع هم هستند درخت ندارد، همه سبزه است بغله‌ها را دستی جنگل کرده‌اند شکار هم در همین کوه‌های بی‌درخت چرا می کند، درخت‌های جنگل سرو و کاج هستند و سطح زمین فرش است، از گل های قرمز که حالا غنچه هستند، یکماه بیست روز دیگر که این گل‌ها شکفته می‌شوند عجب صفائی خواهد داشت، عالم و صحرا قرمز خواهد بود، حالا هم قرمزی می‌زند، خودش را می‌نماید، خیلی صفا دارد.

از کوه سرازیر شدیم، راه پیچ پیچ بود و خوب، کوه ارتفاع خوبی داشت، رسیدیم به برمار (Brarmar)، جای قشنگ خوبی است، خانه‌های ظریف پاکیزه دارد، جمعیت آن زیاد نیست، قریب هزار نفر در آنجا دیدیم، به قاعده، این‌ها زمستان اینجا نخواهند [بود]، زن‌ها و مردهای خوش‌لباس در اینجا هستند که معلوم است ییلاق آمده‌اند، می آیند می‌روند، دسته‌دسته ییلاق می آیند، عدد اهالی خود اینجا که مقیم هستند جزئی است، یک رودخانه در آنجا دیدیم، آب کمی دارد، سنگ‌های بزرگ که آب می‌خورد به آنها، صدا وکف می‌کند، بی‌صفا نیست، زن‌ها و دخترهای خوشگل در اینجا دیدیم، گذشتیم، راندیم برای مارلج، مسافتی بود، همه جا دره تپه، زراعت، چمن، بغل و دامن کوه‌ها جنگل بود، اما کله کوه‌ها درخت ندارد. راندیم، رسیدیم به پل کوچکی، آبی از بلندی می ریخت، زیر پل دره تشکیل کرده آب جمع شده بود، دور آب درخت بی‌صفا نبود، ایستادیم، از روی پل قدری تماشا کردیم، گذشتیم، همه جا از آن گل سرخ که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نوشتیم هنوز [۳٦٤] باز نشده پر است، بسیار گل قشنگ خوش رنگی، گل های جور دیگر که فصل باز شدن آن‌ها است زیاد است، گل های سرخ پررنگ از میان آن‌ها بیرون آمده، گل های زرد و سفید داخل آن‌ها یک گلستان ارمی است، نزدیک به مارلژ خیابان مارپیچ خوبی بود، از آن گذشتیم تا رسیدیم در عمارت پیاده شدیم، درهای عمارت بسته بود. زنی آنجا بود از خدمتکاران فایف و سرایدار بود، درها را باز کرد در عمارت گردش کنیم، اطاق های اینجا از چوب است، بیرون عمارت هم ستون های چوب کاج دارد، سر مرال زیاد با شاخ در اطاق ها دیدیم، هیچ جا از این عمارات شکاری به این زیادی سر مرال ندیده بودیم، هر چه خود ارل فایف و دوستان و اجداد او از قدیم شکار کرده‌اند سر آن‌ها را اینجا گذاشته‌اند و نوشته‌اند کی زده است چندان بزرگ نیست، در پائین اطاق نشیمن و غذا دو سه اطاق دیگر دارد، پنج شش اطاق است، مرتبه بالا هم اطاق دارد، قابل نیستند. اینجا قدری عصرانه خوردیم، دوباره سوار کالسکه شدیم راندیم رو به برمار، مردم آنجا زن و مرد پشت سر هم گردش کنان رو به عمارت فایف که ما آنجا رفتیم می آمدند، تفرج می کردند، گل می چیدند، آن‌ها را تماشا کردیم و از برمار از راه دیگر از پائین‌تر راندیم منزل و خیلی زود رسیدیم، انگلیس ها می گفتند تا عمارت فایف دو فرسخ و نیم است، اما به نظر ما یک فرسخ بیشتر نیامد، یقیناً دو فرسخ و نیم نیست، آمدیم تا رسیدیم منزل.

این عمارت که اسمش اینورکولد است مرکب است از سه قسم بنا، اصل بنا از هزار سال قبل بوده و هنوز اساس و آثار آن باقی است، جزء دیگر آن دویست ساله است و جزو کلی آن پنج سال قبل ساخته شده. آخرین شورش که صد و پنجاه سال قبل از این پرنس چارلس ادوارد وارث خانواده سلطنت اسکاتلند بر ضد خانواده سلطنت حالیه انگلیس برپا کرد ابتدا و طرح و ظهور آن شورش در همین اطاق که شام خورده شد واقع گردیده است.

وقتی رسیدیم عصرانه آوردند، در عصرانه آقادائی یک خوشه غوره گذاشته بود گفتیم کباب کنند کباب کردند آوردند، عزیزالسلطان آنجا بود شروع کرد به خوردن، می خواست همه را بخورد ما گفتیم نخور، قسمت تو را می دهیم و دو سه خوشه کوچک کندیم برای او گذاشتیم، قهر کرد و نخورد و بهانه گرفت و حالا آمده است می گوید و حرف می زند، چیزهای غریب می خواهد. یک دیالگ فرانسه و آلمان هست [۳٦٥] می گوید آن کتاب مال من است، کی به شما داده آن کتاب را می خواهم، یک

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

خرگوش برنز دارد می‌گوید یا کتاب را بدهید یا برای خرگوش من یک اسباب بدهید، اوقات ما تلخ شده، گرسنه هم هستیم، پسر ولیعهد هم خبر نمی‌کند برویم شام بخوریم و عزیزالسلطان هم متصل می‌خواهد، طلب کرده از چشمش آب می‌آید، سرش را روی صندلی می‌گذارد، چشمش را پاک می‌کند، باز شروع به طلب می‌کند، در این بین آقا میرزا محمدخان کتابی آورده که امین‌السلطان می‌گوید اسم خودتان را برای زن صاحب‌خانه بنویسید و یک شکلی هم برای یادگار بکشید، ما هم با اوقات تلخی و گرسنگی شروع کردیم شکل کشیدن و گفتیم شکل گروس (Grovse) که مرغ اسکاتلند است بکشیم، در چند دقیقه کشیدیم و بسیار خوب کشیدیم و حقیقتاً مجسم بود، اما عزیزالسلطان متصل میز را تکان می‌داد ماجر آمده بودیم، اوقات ما تلخ شده بود، در این اوقات تلخی عزیزالسلطان در اطاق خودش را که متصل به اطاق ما است قفل کرده بود و آغا عبدالله را در آنجا حبس کرده، این بی‌عقل هم پنجره را باز کرده بود از پنج ذرع راه خودش را انداخته پای او در رفته و گریه می‌کند، یکی دو تلگراف نوشته بودیم میرزا نظام را خواستیم دادیم ببرد بنویسد رفت، از طهران هم تلگراف آمده بود دیدیم میرزا نظام سراسیمه وارد شد تلگرافی از نایب السلطنه بود که عریضه کرده بود امین حضرت بعد از ناخوشی ممتد وفات کرد، میرزا نظام گفت این تلگراف را از امین‌السلطان پنهان می‌کردم به اصرار از دست من گرفت خواند، تلگراف را خوانده بود و مشغول گریه شده بود. خلاصه در این حال خبر کردند رفتیم سر شام، میز دق ولق بود، عزیزالسلطان نیامد، امین‌السلطان مشغول گریه و زاری، ناصرالملک امین‌السلطان را تسلیه می‌داد، اما شام خوبی بود. بسیار اعلی، صاحب خانه می‌گفت آشپز من آشپز گیوم بزرگ امپراطور آلمان بوده آورده‌ام نگاهداشته‌ام بسیار خوب آشپزی است، بعد از شام آمدیم بالا، امین‌السلطان را دیدم، دلداری دادیم، تفقد کردیم، حقیقت وفات امین حضرت عجیب نبود مدت‌ها ناخوش بود تا آمدیم [۳۶۶] اطاق خودمان، آمدند که پسر ولیعهد می‌گوید صاحب‌خانه سنگی از معدنیات اسکاتلند می‌خواهد پیشکش کند باید پائین بیائید، رفتیم پائین سنگ بزرگ تراشیده ایست، بقدر کمربند، در حقیقت کریستال درش مشخص است، سنگ را گرفتیم، با پسر ولیعهد قدری صحبت کردیم، آمدیم اطاق خودمان، در عمارت مارلوج اشکال زیاد چاپی به دیوارها کوبیده بودند، همه اشکال و سرگذشت شکارگاه‌های مرال این جاهاست، مرال این جاها توی جنگل نیست، در کوه‌های بی‌درخت پرعلف است مثل ارقالی زندگی می‌کنند.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دوشنبه بیست و سیم [ذیقعده]

امروز باید برویم به خانه لرد هوبتن[۱۷۸] که نزدیک شهر ادنبورگ است، صبح از خواب برخاستم عزیزالسلطان هم از خواب برخاست، چشمش به هم خورده است، آب می آید، نهار مختصری صرف شد، در ساعت یازده آمدیم پائین، عکاس پائین پله حاضر بود، به اصرار ولف عکس انداخت، هوا به شدت سرد بود، مثل قوس جاجرود، خوب بود که عکس فوری بود، والا سرما می‌خوردم، بعد از عکس سرداری خز را پوشیدم.

پسر ولیعهد از این جا به لندن می‌رود، وداع کردیم، الحمدلله امروز از دود سیگارش خلاص شدم، من، ولف، امین‌السلطان سوار کالسکه شده شیشه‌هایش را هم بستم، راه افتادیم، از راهی که به این قصر آمده بودیم از آن راه برنگشتم، راهی دیگر این سمت رودخانه بود، از آن راه آمدیم تا رسیدیم به ده بالاطر، تا بالاطر قریب دو ساعت راه بود اما از این راه جدید امروز که آمدیم از آبادی زیادی گذشتیم، خانه‌ها دیدیم، دهات کوچک کوچک در بین این خانه‌ها، همه جا دختر و زن خوشگل می‌دیدیم و از هر پنجره یک زن خوشگل سر بیرون آورده بقدری خوشگل دیده می‌شود که آدم جر می آید، از میان ده بالاطر گذشتیم، آمدیم استاسیون در آنجا اطاقی بود مخصوص ملکه انگلیس وقتی به بالمرال می آید اطاق انتظار او است، یک دسته سرباز اکسی بعد آمدند به جهة احترام، بعد از ما آمدند ما قدری زود رسیده بودیم، داخل واگن شدیم، در آنجا منتظر شدیم، مکنزی که خانه‌اش نزدیک است آمده بود در استاسیون حاضر بود، یک طرن مسافرین هم درآنجا بود، پر از آدم که بعد از ما حرکت کند. در نیم ساعت از ظهر گذشته حرکت کردیم راندیم تا به خانه لرد هوپطون (Houptoun) شش ساعت راه است و هفتاد و پنج فرسخ، راندیم از همان راه که آمده بودیم تا ابردین (Aberdeen) وضع راه و کنار دریا همان است که نوشته‌ایم، در آنجا قدری ایستادیم. حاکم شهر آنجا باز حاضر بود یک سبد چیلک[۱۷۹] تعارف کرد [۳٦۷] و می گفت چیلک اینجا معروف است. در بین راه عزیزالسلطان اوقات تلخی می‌کرد، کلیجه پوست پوشیده بود می‌گفت گرم است، کلیجه دولائی می‌خواست نبود، آخر در ابردین رفتند بیرون کلیجه[۱۸۰] او را آوردند آرام شد.

178. Houptoun

۱۷۹. چیلك، چیالك: توت فرنگی

۱۸۰. اصل: آوردند کلیجه او را، آرام شد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از ابردین گذشتیم، از استون هاون عبور کردیم (Stone Hoven) و از منطروز، منطروز شهر آباد قشنگی است، در کنار دریا واقع است، چیلک‌های حاکم ابردین بسیار تعریف داشت، درشت و تازه و خوش‌طعم، کمتر این‌طور دیده بودیم، در راه خوردیم. بعد از آربروط گذشتیم (Arbrouth) آنجا قدری ایستادیم، از آنجا راندیم به دوندی (Dundee) دوندی شهر معتبر بسیار خوبی است، در کنار دریا واقع است و زبانه از دریا داخل زمین شده که خیلی ممتد و عریض است و شهر را دو قسمت کرده، یک قسمت آن معتبرتر است، یک قسمت دیگر کوچک‌تر، در قسمت معتبر در گار بزرگی قدری ایستادیم، حاکم آمد با اجزاء بلدیه به همه تعارف کردیم، با حاکم و اجزاء بلدیه جمعیت زیادی از زن و مرد جمع بود و طوری فشار می‌آوردند و جنجال بود که حاکم نتوانست خطابه خودش را بخواند، در جعبه آهنی بسیار خوبی تقدیم کرد که بعد خودمان بخوانیم. زن حاکم یک آلبوم بزرگ از عکس‌های مختلف این صفحات تقدیم کرد، دختر حاکم آنجا بود اما مثل ماه خیلی خوشگل بود، زن‌ها و دخترهای خوشگل زیاد بودند، در هیچ جا این‌طور ندیده بودیم و حقیقتاً هر چه بنویسیم کم است. به دختر حاکم دست دادیم، سایرین دیدند، زن و مرد ریختند، دست خودشان [را] دراز می‌کردند که ما بگیریم و طوری زور می‌آوردند و معرکه می‌کردند که نزدیک بود کار را خراب کنندیا طرن را از پیش بردارند، زن‌ها زیاد تعریف داشتند، خلاصه راه افتادیم. در روی این زبانه دریا که شهر را دو قسمت کرده پلی کشیده‌اند که راه‌آهن از روی آن می‌گذرد، از پل‌های عجیب است، تقریباً مثل آن پلی است که ما بین آمستردام و خاک بلجیک دیدیم و تفصیل آن را نوشیتم، قریب یک ربع ساعت با راه‌آهن در روی پل می‌رفتیم، همین قدر بس است که بنویسیم پلی روی دریا کشیده‌اند و راه‌آهن به آن عظمت و تندی از روی آن می‌گذرد دیگر معین است استحکام و وضع بنیان و مهندس آن چه باید باشد، در همین پل در چهار سال قبل راه‌آهن می‌گذشته به وسط پل که می‌رسد یک قطعه پل خراب شده تمام طرن از بالا می‌افتد به دریا. مسافرین تمام تلف می‌شوند. بعد دوباره ساخته‌اند [۳۶۸] و الحمدلله ما سلامت گذشتیم، از قصبات و استاسیون‌ها گذشتیم. از لیوچارس (Leuchars) از کوپار (Cupar) از لیدی بنک (Lady Bank) از کیرک‌کالدی (Kirkcaldy) گذشتیم تا به هوپطون هوس رسیدیم (Hopthoun House).

در بین راه سه اردوی نظامی انگلیس، دیدیم، به فاصله زیاد از یکدیگر در هر یک

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از آن‌ها یک فوج بود، بعضی در کنار دریا بعضی دورتر در میان سبزه‌ها چادرهای آن‌ها مخروطی شکل بود و در هر اردو یک چادر بسیار بزرگ چهار دیرکی زده بودند که یا برای غذای آن‌ها یا برای اجتماع صاحب منصبان است، نتوانستیم عبوراً از روی تحقیق بفهمیم. دهات اینجا خواه خانه‌های تک‌تک، خواه ده پنجاه صد خانوار یکجا باشد خیلی پاکیزه و باصفا است، کوچه‌های آن را مثل این است که هر ساعت جاروب می‌کنند، مردمان دهات هم خوش‌لباس و پاکیزه هستند و شاداب و خوشحال، در بین راه که می آمدیم زن و مرد زیاد، دخترها از اهل دهات اطراف می‌دیدیم که کنار دریا گردش می‌کنند، دو نفر سه نفر، ده نفر با هم هستند. بعضی در گردش، بعضی مشغول بازی هستند، بعضی در کنار دریا و در روی چمن‌ها دراز کشیده‌اند، بسیار عالم خوبی داشت. قبرستان‌های اینجا طور غریبی است مثل یک باغچه باصفا می‌ماند، ابداً از دیدن این‌ها به شخص واهمه و تنفر عارض نمی‌شود، درخت‌ها و گل‌کاری دارد و بسیار پاکیزه نگاه می‌دارند، رسم است در سر هر قبر بعد از دفن صاحب قبر یک درخت کاج می‌کارند و شاخ و برگ آن را تراش می‌کنند که زیاد بزرگ نمی‌شود، چرخی و کوتاه قد می‌نماید. رسیدیم به استاسیون نزدیک عمارت ارل اف هوپطون (Earl of Hopetoun) خود لرد آنجا حاضر بود با او ملاقات شد، باران شدیدی می آمد، روی کالسکه را بستیم و سوار شدیم، جمعیت زیادی از اطراف جمع شده بودند هورا می‌کشیدند، خود لرد هر چه اصرار کردیم سوار کالسکه نشد، سوار اسب گاهی جلو گاهی پهلوی ما می‌راند و بیچاره‌تَر - شد. این لرد قریب سی و هفت سال سن دارد، ریش و سبیل خود را می‌تراشد، مثل خواجه‌های پیر می‌ماند، بد گل است، لاغر و باریک، حالا از ناخوشی هم تازه برخاسته، ماده‌ای در روی سینه او بود، عمل بد کرده‌اند و بیرون آورده‌اند، حالا هم فتیله دارد بیچاره رنجور است. آمدیم به پارک عمارت رسیدیم، زیاد باصفا بود، در پارک عمارت راندیم، حوض بزرگی در جلو عمارت دیدیم، فواره بسیار بلندی داشت، دیدنی بود، آمدیم تا به عمارت، زن لرد با بچه‌هایش آنجا ایستاده بودند، برخورد کردیم، ما را بردند به اطاق خودمان که در پائین در مرتبه زیر واقع شده یعنی پله نمی‌خورد خود عمارت بسیار عالی عمارتی است، طرح آن هم دخلی به عمارت‌های دیگر که دیدیم ندارد، دو سمت آن دو بال دارد یعنی در جنبین آن هم [۳۶۹] دو دستگاه عمارت است که بواسطه ستون‌ها و مهتابی گالری مانند به هم وصل کرده‌اند، یعنی به این عمارت اصلی بزرگ وصل می‌شود، عمارت را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دویست سال قبل اجداد لرد ساخته‌اند، اما بعد تصرفات جدید در اطاق‌ها و زینت اطاق‌ها کرده‌اند، منظر خوبی دارد، به زبانهٔ بزرگ ممتدی از دریا که در اینجا داخل خاک شده مثل رودخانه عظیمی به نظر می‌آید، پل بزرگی که در روی این زبانه می‌سازند از آنجا پیدا است و دو پایه و دو دهنه بزرگ وسط پل خوب دیده می‌شود، بلافاصله بیرون آمدیم با ادیب و میرزا محمدخان همراه بودند گردش کنیم، عزیزالسلطان با وجود این که چشم‌هایش آب می‌ریخت آمد با حاجی لله رفتیم رو به زبانهٔ دریا که پل را هم از نزدیک‌تر تماشا کنیم، خیابان راست را گرفتیم رفتیم اما زن و مرد زیاد پشت سر ما جمع شدند، تماشا می‌کردند، زن‌ها با کالسکه می‌آمدند از ما می‌گذشتند. رسیدیم به کنار آب دیدیم باز پل دور است، همین قدر هیکل آن از دور با آهن‌های بزرگ آن دیده می‌شود، برای مراجعت دیدیم راه دور است ادیب را فرستادیم کالسکه بیاورد خودمان گردش می‌کردیم، در نزدیک چند خانوار که کنار آب واقع بودند از یکی از خانه‌ها دختر سیزده چهارده ساله بیرون آمد، زلف‌های آشفته‌اش به هر دو دوش او ریخته خیلی ظریف و خوشگل و خوش مو و خوش رو، گربه در بغل داشت با او بازی می‌کرد، قدری او را تماشا کردیم، دویدن او را با گربه دیدیم، رو به منزل برگشتیم، در بین راه کالسکه رسید سوار شده راندیم، از آن طرف رفتیم در نزدیک حوض بزرگ که آن طرف عمارت واقع است پیاده شدیم، آنجا هم گردش کردیم، اطراف چمن خوبی بود، سبز و خرم و مالیده و صاف مثل مخمل با ترشح فوارهٔ بزرگ، صفائی داشت، باز زن و مرد در اینجا جمع شدند و تماشا می‌کردند، بعد آمدیم داخل عمارت شدیم، وقت شام نزدیک بود، حاضر شدیم، رفتیم سر شام، اطاق سفره‌خانه عالی بود، در سر شام جمعی بودند، زن لرد دست چپ ما و ملکم خان دست راست ما بود، زن لرد هم لاغر است و باریک و چندان خوشگل نیست، وزیر اسکاتلند مارکی دُلزیان (Marquis de Lothian) اسمیط که مدت‌ها در طهران رئیس تلگرافخانه بود و حالا در ادنبورک رئیس موزه است در سر شام بودند، مهندس این پل بزرگ سرجون فولر [۳۷۰] (Sir John Fauler) هم بود، شام خوردیم، بعد از شام قدری در سالون بزرگ ماندیم، رفتیم به اطاق خودمان خوابیدیم.

سه شنبه بیست و چهارم ذیقعده:

امروز باید برویم در ادنبورگ نهار بخوریم از آنجا برویم به نیوکاسل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(New Castle) در نزدیکی آنجا در رُتبوری (Rothbury) شب را در خانه لرد آرمسطرنگ (Lord Armstrong) خواهیم بود و قریب پنج ساعت با راه‌آهن راه داریم صبح برخاستیم با لرد رفتیم بیرون در پارک در چمنزار درختی آوردند، گودی کندند، ما خاک ریختیم، برای یادگار درخت را کاشتیم. بعد سگ‌های شکاری لرد را آوردند، یک دسته یعنی (Meute) پنجاه شصت سگ بود همه توله[۱۸۱] شکاری که بو[۱۸۲] دارند برای شکار کبک و قرقاول و غیره، گاهی در شکار خوک همه اینها می‌ریزند سر خوک، تماشا دارد، سگ‌بان آنها آمد تازیانه در دست داشت، فرمان می‌داد، سگ‌ها اطاعت می‌کردند، مثل بازی سیرک، پسر کوچکی لرد دارد قریب سه سال دارد و زیاد بامزه، صبح پیش ما آمد، پنجهزاری سکه مادر دستش بود، ما یک اشرفی به او دادیم گرفت در رفت، ددهٔ او دختر جوانی بود زیاد مواظبت می‌کرد، بعد به گروپ عکس انداختیم و سوار کالسکه شده با لرد، امین‌السلطان [و] ملکم خان راندیم به تماشای پل، دو طرف زن و مرد زیاد ایستاده‌اند، از همان راه که دیروز رفتیم کنار آب گردش، گذشتیم تا رسیدیم به دهی موسوم به کوینس فرای (Queen's Ferry) جمعیت زیادی دارد دو پل بزرگ در نزدیک همین ده است اهالی این ده به نظر ما کثیف و مثل وحشی‌ها آمدند، اسم پل فورت بریج است (Forth Bridge) پل عجیبی است، در پهلوی پل چوب بست محکمی کرده بودند، روی آن ماهوت قرمز کشیده بودند، چوب بست پائین بود، پل بالا در دست چپ ما، رفتیم، یازده پایه بزرگ دیدیم که روی آن آهن کشیده‌اند، از پایه‌ها [۳۷۱] گذشتیم، کشتی بخار حاضر کرده بودند، سوار شدیم در روی آب از میان دهنه‌های بزرگ وسط گذشتیم، چرخ زدیم، پل را خوب تماشا کردیم، وضع پل این طور است، تمام طول پل هشت هزار و نود و سه پا می‌شود، دو دهنه بزرگ در وسط دارد که هر یکی یک هزار و هفتصد پا است، تقریباً هر دهنه، ششصد ذرع، در دو طرف این دو دهنه بزرگ دو نصف دهنه هست بعد پایه‌های سنگی زده‌اند روی آنها آهن انداخته‌اند، ارتفاع پایه‌های سنگی قریب پنجاه ذرع است، یکصد و پنجاه پا همه از سنگ خارا (Grunite) که از ابردین آورده‌اند محکم ساخته‌اند یک پارچه به نظر می‌آید، فاصله پایه‌های سنگی یکصد و شصت و هشت پا است، در طرفی که ما بودیم یازده پایه، در طرف مقابل شش پایه سنگی دارد، قریب شش سال است کار می‌کنند

۱۸۱. اصل: طوله

۱۸۲. در اصل چنین است امّا بو دارند معنی بلیغی ندارد شاید منظور حسّ تشخیص از طریق بویائی است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هنوز تمام نشده، وسط طاق دهنه‌های بزرگ هنوز به هم وصل نشده بقدر سیصد و پنجاه پا باز است پنج ماه دیگر تمام می‌شود، تعجب اینجا است که این طاق‌ها یعنی نصفه طاق به این عظمت در هوا ایستاده سرش جائی بند نیست، به همان پایه بند است و چوب بست و غیره ندارد، همین‌طور از پایه ساخته پیش آمده‌اند و طاق‌ها طوری بلند است که هر کشتی بزرگ با دکل مرتفع از اینجا می‌گذرد، قدری گردش کردیم، ما را بردند به جزیره کوچکی که متصل و مجاور یکی از پایه‌های پل است، آنجا خانه‌ها بود وپل خوب دیده می‌شد، طناب‌های کلفت از پایه‌های آویخته بودند، عملجات بالا می‌رفتند، بعضی نردبان هم پله‌پله از طناب ساخته بودند، به جهت بالارفتن، به علاوهٔ اسباب‌ها آسانسور[۱۸۳] متعدد بودند که ده نفر پنج نفر در آن می‌نشستند بالا می‌رفتند [۳۷۲] مهندس اصراری داشت که ما در آنها بنشینیم بالا برویم و می‌گفت تعهد می‌کنم عیب نکند ولی معلوم بود ما نمی‌رفتیم گذشته از خطر آن به این ارتفاع شخص بالا برود حکما سرش گیج می‌رود حالتش به هم می‌خورد، بقدری بلند بود که آدم‌ها در بالا مثل مرغ به نظر می‌آمدند، قریب هشت هزار عمله در اینجا کار می‌کنند که خانه و عیال خود را اینجا آورده‌اند، همینجا هستند و کار می‌کنند، مخارج اینجا دو میلیون و نیم لیره شده است و اینهمه مخارج برای این است که دور این زبانه آب گردش نکنند، راه آهن راست از روی زبانه بگذرد و پیچ بخورد و یکساعت راه شمال اسکاتلند نزدیک‌تر بشود، اگر این راه تمام بشود از این راه که ما آمدیم یک ساعت نزدیک‌تر خواهد بود و اصل عیب این است که کمپانی‌های سمت شرقی اسکاتلند به رقابت کمپانی‌های غربی این کار را می‌کنند که بواسطه کوتاه کردن راه و تسهیل حمل امتعه و مسافر این مخارج گزاف را بیرون خواهند آورد، رئیس کمپانی‌هائی که پل را می‌سازند لرد کولویل است (Lord Coleville) که رئیس دربار زن ولیعهد هم هست، آدم معتبری است، او هم آنجا بود، خلاصه بعد از تماشا در جزیره عکس با گروپ از ما برداشتند، آمدیم، با کشتی به کناره از روی چوب بست گذشتیم، سوار کالسکه شدیم برای رفتن به خانه مهندس پل که اسم او را نوشتیم، این خانه موقتی است به جهة سرکشی به عملجات و کار پل است، از اطاق او پل خوب پیدا بود می‌گفت از اینجا می‌بینم چه می‌کنند، آنجا دو سه دقیقه ایستادیم، اسم خودمان را در کتاب او نوشتیم، یک آلبوم بزرگ خوبی از عکس پل و جاهای دیگر پیشکش کرد، بیرون آمدیم، باران می‌بارید، سوار کالسکه شدیم، راندیم برای ادنبورگ، لرد در

۱۸۳. اصل: آسانسوار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کالسکه ما نشست، امین‌السلطان هم بود [۳۷۳] ملکم خان هم بود، راندیم از کوچه با غ‌های مثل تجریش می‌گذشتم، دست چپ دیواری بود، پشت دیوار پارک و منزل لرد روزبری است اما گفتند عمارتش مثل این لردهای دیگر نیست پست است، خلاصه به قدر یکساعت راه راندیم تا به شهر ادیم بورغ که پایتخت اسکاتلند است رسیدیم، جمعیت این شهر گفتند دویست و پنجاه هزار نفر است، جمعیت زیادی از زن و مرد و بچه و غیره سر راه و مرتبه‌های عمارات ایستاده و نشسته بودند، معرکه بود، شهر در پست و بلندی و توی دره تپه واقع شده است، یک کوهی در میان شهر هست که دیوار و قلعه و ارک قدیم این شهر بوده است و حالا سربازخانه است، در زیر او شلیک توپ می‌کردند، اسب‌های کالسکه ما رم می‌کردند، خیلی احتیاط داشت، از دم مجسمه شاعر معروف و مورخ که تاریخ اول ناپلیون اول را او نوشته است اسمش اسکوت بوده است و در زمان ناپلیون اول با او هم عصر بوده است و خودش هم از اهل اسکاتلند بوده است مجسمه عالی ساخته‌اند به عین یک برج مانند مخروطی بلندی ساخته‌اند، مجسمه را در میان آن قرارداده‌اند. از این کوچه که می‌رفتم کوچه معروف بزرگی بود، خیلی راه رفتم تا رسیدیم به درب موزه این شهر که از موزه‌های معروف انگلیس است و رئیس این موزه اسمیت است که بیست سال در ایران بوده است و تلگراف را از ایران به هندوستان به اهتمام او کشیده شد، آدم بسیار خوبی است، اگر چه حالا خیلی پیر شده است پیاده شده، موزیکان و سرباز و غیره بودند، رفتم بالا نهار را باید در موزه بخوریم و بعد از آن برویم برای قصر و عمارت لرد آرمسترون، با راه آهن برای این که وقت حرکت طرن به تأخیر نیفتد نهار زود خورده شد، در اطاقی که اسباب و صنایع قدیم و جدید ایران را آنجا گذاشته‌اند. در سر میز جمعیت زیادی بودند از بزرگان و صاحب منصبان انگلیس، پروس[۱۸۴] شهر برخاست و نطقی کرد ما هم جواب گفتیم لکن خطبه مفصل را قبل از نهار در اطاق تحتانی که زن و مرد زیادی بود خوانده بودند، خلاصه بعد از نهار برخاستم و موزه را آنقدری که توانستیم در نیم ساعت ببینیم گردش کردیم، اتفاقاً بسیار موزه پراسباب و تمیز و خوب است، بعضی نمونه‌های کلیسا و عمارات ایطالیا و هندوستان و غیره را به عینها از گچ تقلید او را ساخته‌اند، بسیار خوب ساخته‌اند، اسباب‌ها و [۳۷٤] بلورآلات و چینی‌های کهنه و نو و ظروف از هر قبیل و هر جور دیده شد، لوکوموتیف اولی که برای راه آهن اختراع شده

۱۸٤. ظاهراً باید به معنی «شهردار» باشد.
prévot des marchands: رئیس صاحبان حرف و رئیس عدلیه سابق پاریس. (فرهنگ نفیسی)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود استرونسون انگلیسی اختراع کرده است در این جا گذاشته‌اند که این همه راه‌های آهن که حالا هست و وضع دنیا را بالمره تغییر داده‌اند اختراع این شخص بوده است.

بسیاری از مرغ‌ها و جانورها را همان طور به عینها درست کرده در اطاق‌ها گذاشته‌اند، انواع مارها و ماهی‌ها و شکارها از ولایات هند و افریقا و ینگی دنیا در آنجا هست، مثل این است که زنده باشند، بسیار تماشا دارد و یک نهنگ بسیار بزرگی که یک وقتی اتفاقاً به سواحل انگلیس افتاده بوده است و گرفته بودند از سر تا دم استخوانش را از وسط هوای اطاق آویزان کرده‌اند یعنی به درازای روی هوا نگاه داشته‌اند، حقیقتاً خلقت غریبی است، بسیار حیوان بزرگی است خیلی طول و عرض دارد و سرش از فیل خیلی بزرگتر است، در نیم ساعت بیشتر از این نمی‌شد چیزی فهمید، رفتیم برای راه آهن، سوار کالسکه شده از کوچه سرازیری رفتم تا رسیدیم، ملکم خان از این جا رفت لندن که باز بیاید به پروتین، حکیم طولوزان اینجا دیده شد، پنج شب در خانه اسمیت در این شهر بوده است، طرن به راه افتاد، قریب چهار ساعت و نیم راه است، وضع صحرا تقریباً همان است که نوشته‌ایم، گاهی دره تپه و پست و بلند است، گاهی صحرای صاف، سبزه و چمن زیاد است، درخت کمتر دیده می‌شود، گل تک تک دیده می‌شود اما بقدر اسکاتلند گل نیست در عرض راه در این استاسیون‌ها ایستادیم در هیویک (Howick) در ریدسموس (Reedsmouth) در اسکوطس گپ (Scots Gap) در هر یک سه چهار دقیقه ایستادیم قدری هم باران آمد، هوا خوب بود، همین طور راندیم تا وارد استاسیون رتبری شدیم (Rothbury) از این استاسیون باید برویم به خانه لرد آرمسطرنگ (Lord Armstrong) که مخترع توپ معروف به آرمسطرنگ است، خود لرد در استاسیون بود پیرمردی هشتاد و دو ساله اما ابداً شکسته نشده‌اند صورت او صاف، سرخ، قد او راست است، علامت پیری و چین فقط در گوش او در گردن او زیر گوش و در چانه و لب او پیدا است، در صورت و پیشانی او ابداً چین نیست، دست خودش را به گردن انداخته بود، خیال کردیم شکسته است، معلوم شد عیبی ندارد، صبح امتحانی با الکتریسیطه می‌کرده انگشت او سوخته است، باران آمده بود اما حالا ایستاده، سوار کالسکه شدیم، خود لرد، امین‌السلطان، ناصرالملک با مادر کالسکه بودند، دیگران هم در کالسکه‌ها نشسته راندیم، عمارت دور نبود، زود رسیدیم اما از جاهای باصفا گذشتیم، اصل عمارت عالی است، در دامنهٔ بالای بلندی واقع شده، منظر خوبی دارد و کوه سنگی است، [۳۷۵] محل عمارت سنگلاخ بود، محض آنکه مسطح

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

کنند سنگ‌های آن را پرانده‌اند، آنچه لازم بوده در عمارت کار کرده‌اند، باقی را در اطراف عمارت در سرازیری‌ها مثل سنگلاخ طبیعی چیده‌اند، بسیار با سلیقه ساخته‌اند، اطراف را جنگل کرده‌اند، درخت‌های خوب خرزهره و کاج و غیره در لای سنگ‌ها نباتات و گل‌های رنگ به رنگ کاشته‌اند به عینه مثل طبیعی، تماشا دارد، یک بوته سبز خوبی بود مثل گون اما خار ندارد، یک گل قرمز کوچکی دارد از گل‌های قرمز که در اسکاتلند نوشته‌ایم، زیاد دیده شد، در جلو عمارت دره‌ایست رودخانه کوچکی از میان دره می‌گذرد، یک آبشار سه چهار ذرعی ساخته‌اند، پیدا است، منظر خوبی دارد، بالای رودخانه یعنی در حقیقت روی قسمتی از دره پل طولانی ساخته‌اند بقدر یک ذرع عرض دارد، برای پیاده‌روی ساخته‌اند نه برای کالسکه، زیر پل آب و درخت حالت خوبی داشت، وارد عمارت که شدیم زن لرد دم در بود ما را پذیرائی کرد، سن او هشتاد و پنج است اما چاق و فربه، موی او سفید و چیز غریبی است، گرد و مالیده، گل زیاد به‌سرش زده بود، خود را ساخته بود، لباس رنگین با توری[۱۸۵] و غیره زینت کرده خیلی عجیب بود، بعد از ورود لرد ما را برد اطاق‌های ما را نشان داد، نمازی کردیم، آمدیم پائین برای گردش خواستیم تنها تفنن کنیم، مجدالدوله و ناصرالملک و میرزا محمدخان، اکبرخان همراه بودند، اما دیدیم خود لرد حاضر شد، سهل است، بیگلربیگی نیوکاسل و یک جنرال و دو نفر دیگر همراه بودند، همراه ما آمدند، سرازیر شدیم، تخته سنگ‌ها را طبیعی پله کرده‌اند،[۱۸۶] از روی پل گذشتیم، در کنار رودخانه خیابان‌های کوچک پیچ پیچ، درخت‌ها رنگ به رنگ، گل‌ها، دره، تپه خیلی صفا داشت و لرد پیرمرد همه جا راسیتِ راست جلو جلو ما می‌رفت، هرچه کردیم خسته‌اش کنیم وا بماند آسوده شویم نشد، آخر حوصله ما سر رفت، بالا آمدیم از طرف دیگر به عمارت رفتیم منزل، مادر مرتبه سیم منزل داریم، منظر خوبی دارد، خسته شده بودیم و عرق زیاد کرده بودیم، قدری گذشت، وقت شام شد، رفتیم اطاق شام نشستیم، زن صاحب‌خانه در دست چپ، طولوزان در دست راست ما نشسته بود، جنرال سیرجون ادی (Sir John Odye) آنجا بود از جنرال‌های معتبر انگلیس است، در شورش هند بوده در جنگ سواستوپول بوده، در افغانستان بوده است، دختر اوزن [۳۷۶] خواهرزاده آرمسطرنگ است و لرد آرمسطرنگ اولاد ندارد، وارث او منحصر به خواهرزاده او است، این دستگاه و املاک و حصّه[۱۸۶] او از کارخانه به همین پسر و دختر خواهد رسید، دختر جنرال در حقیقت مثل دختر لرد

۱۸۵. اصل: طوری ۱۸۶. حصه: سهم

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

است، محبوب و محترم است، جوان است اما لاغر و باریک، تعریفی ندارد، تازه عروسی کرده‌اند، یک جنرال دیگر هم بود (جنرال سر ادوارد بلاکط Sir Edward Blackett)، او هم در جنگ قِرِم[۱۸۷] بود و در سواستوپل یک پای او را خمپاره برده است، پای چپ او است از زانو رفته است، پای مصنوعی می‌گذارد و راه می‌رود، منتهی قدری می‌لنگد، حاکم شهر نیوکاسل با زن او و دو سه نفر از اجزاء حکومت و رؤسای کارخانه آرمسطرنگ در سر میز بودند، ایرانی‌ها چند نفر از ملتزمین، حکیم‌باشی طولوزان بودند، حکیم باشی طولوزان در سر میز مترجمی ما را می‌کرد، بعد از شام حقه‌بازی آورده بودند، اصل او فرانسه است، مدتی در لندن کُرّسپندانس[۱۸۸] روزنامه لوطان (Le Temps) بود بعد حقه باز شده، شیاد و پدرسوخته غریبی است و سبیل‌های آویخته دارد، جنم او شبیه است به ننه دراز عزت‌الدوله که مرده است.....[۱۸۹] و لال هم می‌ماند، بازی‌های دستی با گنجفه و دستمال کرد، خیل طرار و تردست است، یک بازی او این بود که سه دستمال سه رنگ در کاغذی پیچید داد دست امین‌السلطان، بی‌عیب و بی‌حرف، بعد یک قوطی در شیشه که میان آن پیدا بود در روی میز گذاشت، دستمالی روی آن کشید، دو سه مرتبه بلند کرد دیدیم، یک مرتبه اشاره کرد، دستمال را برداشت، سه دستمال رنگین که در میان کاغذ دست امین‌السلطان بود رفت، میان قوطی کاغذ خالی در دست امین‌السلطان ماند، باز کرد، همه دیدند، زن‌ها، مردها، ولف و انگلیس‌ها که در خدمت ما بودند با ملتزمین ایرانی حضور داشتند، بعد بازی‌های دیگر کردند، بعد دختری آورد، لباس غریب سفید پوشیده بود، سربرهنه، گیسوها پریشان، خوشگل بود و با چشم‌های خواب آلود حالتی داشت، او را روی صندلی نشاند همچو نمود که او را خوابانیده، دختره خود را به حالت بی‌هوشی زد جلوه دیگر پیدا کرد، قبل از این که دختره بیاید به هر کس از اهل مجلس گفت هر چه هر کس بگوید در عالم خیال بدون حرف‌زدن، بدون اینکه من به دختره حرف بزنم خواهد کرد، هر کس به مرد که حرفی زد، چشم دختره بسته بود، در همان عالم بی‌هوشی به حالت قشنگی برمی‌خاست و به ترتیب آن کارها را می‌کرد، مثلاً ما گفته بودیم به عینک ما دست بزنند آمد و این کار را کرد، سایر را هم همین طور اما حالت دختره دیدنی بود و کار او عجیب و حیرت‌انگیز بود.

۱۸۷. قرم: کریمه

۱۸۸. correspondant: مخبر

۱۸۹. یک کلمه خوانده نشد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لرد آرمسترونگ که هشتاد ساله است بسیار بسیار شبیه است به پسر هفت‌ساله میرزا عبدالله خان، چشمش، بینی، دهن، مگر اینکه تخم چشم لرد کبود است تخم چشم پسر میرزا عبدالله خان سیاه است و این لرد نجابتش اجدادی نیست، سرسلسله است که لقب لردی داده‌اند برای اختراع توپ او. عمارت لرد ارمسطرنگ طرح غریبی است، اطاق‌های زیاد دارد [۳۷۷] راه پله‌ها و دالان‌های زیاد، اسباب و مخلفه خانه او مجلل است، در یک اطاق نشیمن کوچک او که حقه‌بازی کردند و بعد از شام نشستیم، حجاری سنگ مرمر خوب کرده بودند، یک شاه نشین کوچکی داشت، جلو و گوشه‌های آن سنگ مرمر بود، منبت کاری بسیار اعلی در روی سنگ کرده بودند، پرده‌های نقاشی بسیار اعلی داشت، کمتر پرده‌های به این خوبی دیده بودیم، بعد رفتیم خوابیدیم.

چهارشنبه بیست و پنجم ذی‌قعده:

امروز باید برویم برادفورد (Bradford)، در ساعت دوازده یعنی ظهر حرکت خواهیم کرد و می‌رویم نیوکاسل (New castle) و از آنجا می‌رویم. یک ساعت قبل از رفتن کالسکه آوردند، من و حکیم‌باشی طولوزان و خود لرد و عروس لرد در کالسکه نشستیم، کالسکه کوچک مربع بود، در دو طرف آن نشسته بودیم، پهلوی ما سمت اسب‌ها بود، همچو نبود که پشت یا روی ما به اسب باشد، دو توله خاکستری مال لرد پشت کالسکه می‌دویدند، رفتیم رو به ده کوچکی که مال لرد است، در آنجا انبار و چند خانه دهاتی مال باغبان و غیره متعلق به لرد است. در راه منظر خوبی داشتیم، بهشت بود، خیابان‌های راحت، پاکیزه، چندان بزرگ نبود و به همین جهت لرد گفت در کالسکه کوچک بنشینیم بهتر است، در دو طرف گل و درخت زیاد بود، درخت‌های خرزهره، لرد می‌گفت یک ماه وقت گل آن‌ها بود و همه کوه قرمز بود، درخت‌های کوچک و بزرگ کاج و غیره دیدیم، اغلب مصنوعی، جنگل طبیعی کم بود، گل‌های الوان زیاد بود، از گل‌های کوهی که در شهرستانک و ییلاقات داریم، از آن گل‌های قرمز اسکاتلند که نوشته‌ایم از لای سنگ‌ها درآمده بود، صفای غریبی داشت، لرد گفت گروز (Grovse) هم اینجا یافت می‌شود، دو دریاچه دیدیم در آنها ماهی قزل‌آلا بود و راندیم دور کوه گردش کردیم، در برگشتن سرازیری بود، سرازیری تندی بود، پیاده آمدیم، تا عمارت ده دقیقه به وقت رفتن مانده بود، امین‌السلطان، عزیزالسلطان و سایر دم در حاضر بودند، قدری آنجا معطل شدیم، وقت رسید، سوار کالسکه شدیم، راندیم به همان

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

استاسیون رتبری (Rothbury) که از آنجا آمده بودیم، سوار کالسکه راه آهن شدیم، همه جابجا [۳۷۸] شدند، راندیم برای نیوکاسل، یک ساعت و نیم راه بود، در بین راه استاسیون موربث (Morbeth) قدری ایستادیم و راندیم تا به شهر نیوکاسل رسیدیم، در بین راه زمین پست و بلند بود، حاصل و چمن و درخت تک‌تک همان‌طور است که نوشته‌ایم، گل زیاد نبود، اما دره و تپه‌ها نزدیک راه آهن بود، از بعضی سوراخ‌های کوچک گذشتیم، از کوه و دره گذشتیم، در ورود به گار نیوکاسل حاکم شهر و اجزاء بلدیه حاضر بودند و تشریفات نظامی بر حسب رسم به عمل آمد، حاکم نطقی و خطابه حاضر کرده بود، همانجا خواند، ما هم جوابی دادیم، ناصرالملک ترجمه کرد، سوار کالسکه‌شدیم، راندیم، از کوچه بسیار ممتدی گذشتیم جمعیت بسیار زیادی بود، زن و مرد هورا می‌کشیدند، همین طور رفتیم تا در کنار شهر به کارخانه‌های آرمسطرنگ رسیدیم، در آنجا در اطاقی چند دقیقه راحت کردیم، بعد رفتیم سر نهار، همان اشخاصی که از زن و مرد دیشب در سر شام موعود بودند در اینجا حضور داشتند، اغلب زنها و مردها از خانه لرد آرمسطرنگ با ما آمده بودند، نهار خوردیم، آرمسطرنگ و حاکم شهر نطق کردند، ولف از جانب ما جواب داد، بعد از نهار رفتیم کارخانه توپ‌سازی آرمسطرنگ، بعد از اینکه این شخص اختراع توپ کرده تمام توپ‌های انگلیس در کشتی‌ها و قلعه‌جات و هندوستان و سایر متصرفات در اینجا ساخته می‌شود، توپ‌های غریب در اینجا دیدیم، وضع کارخانه و چکش‌های بزرگ بخار و منگنه بخار و کوره و غیره شبیه است به کارخانه کروپ، یک توپ بزرگ در آنجا دیدیم به کلفتی چنار بزرگ و درازای بیست قدم، وزن آن یکصد و ده تن انگلیسی (110 Tone) سوراخ او طوری بود که یک بچه پنج ساله از میان آن می‌گذرد، خان خوب زده‌اند، گلوله‌ای یک هزار و هشتصد پوند انگلیسی وزن دارد (1800 Pounds)، یک تیرباروط آن نهصد و شصت پوند وزن دارد (960 Pounds)، یک توپ بزرگ دیگر دیدیم به جهة قلعه ساخته بودند، حصاری از فولاد دور آن بود، با یک چرخ و اسباب یک نفر آدم توپ به این بزرگی را حرکت می‌داد، چرخ را حرکت می‌داد، چرخ را چرخ می‌داد، توپ بالا می‌آمد، به هر طرف می‌خواست حرکت می‌داد، بالا، پائین، این طرف، آن طرف، بعد از انداختن گلوله توپ خودش پائین می‌آمد پشت حصار فولادی اغلب توپ‌ها در جلو پیش روی آتش خان سپر فولادی دارد که توپچی محفوظ باشد، گلوله به این سپر اثر نمی‌کند، از اینجا سوار راه آهن دستی شده رفتیم به کارخانه کشتی‌سازی آرمسطرنگ در کنار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رودخانه طاین (Tyne) که رودخانه بزرگی است کشتی‌های بزرگ در آن کار می‌کند و ده میل تا دریا مسافت دارد کشتی می‌سازند [۳۷۹] چندین کشتی دیدیم که در کنار رودخانه می‌ساختند، یک کشتی تمام شده بود. می‌خواستند در حضور ما به آب بیندازند اما چون به مناسبت جزر و مد دریا صبح زود وقت انداختن آن بود و ما نمی‌توانستیم حاضر بشویم انداخته بودند. یک کشتی برای دولت ایطالیا در اینجا ساخته‌اند تمام شده به آب انداخته‌اند، کشتی خوبی است، توپ‌های بزرگ و کوچک دارد، گفتند ساعتی هشت فرسخ می‌رود، حالا در تندروی کشتی‌ها اهتمام می‌کنند، به بزرگی آن آنقدر اعتنا ندارند، رفتیم آن کشتی را تماشا کردیم، کپیتان ایطالیائی و اهالی کشتی ایطالیائی بودند، اسم کاپیان پیگنونه (Pignone) بود اینجا آمده است کشتی را ببرد، یک ماه دیگر جزئی نواقص کشتی تمام می‌شود کشتی را می‌برد، اسم کشتی پی‌مونطه بود (piemontais)، از آنجا باز سوارراه آهن دستی شده آمدیم به‌کالسکه شوارشدیم راندیم به گار، آنجا سوار راه آهن شدیم راندیم برای برادفرد (Bradford)، لرد آرمسطرنگ و جنرال‌ها و سایرین در گار وداع کردند و رفتند، ما هم سوار واگن شدیم، ملتزمین ایرانی و انگلیس هم سوار شدند، راندیم، اول می‌گفتند راه نزدیک است بعد معلوم شد پنج ساعت راه است، خیلی تند می‌رفتیم، صحرا در دو طرف راه باز پست و بلند داشت اما جزئی تپه‌های کوچک تک تک همین‌طور می‌رفتیم تا به دارلینگطن رسیدیم (Darlington)، در اینجا چون مردم عبور ما را می‌دانستند جمع شده بودند، اینجا قصبه کوچکی است اما جمعیت زیاد از زن و مرد بود، زنها و دخترهای خوشگل، باران شدید می آمد، همین‌طور زیر باران ایستاده بودند و تماشا می‌کردند، هورا می‌کشیدند، قدری توقف کردیم. چند دقیقه گذشتیم، بعد به هاروگط (Hrrowgate) رسیدیم، در اینجا معرکه بود، جمعیت زیاد ایستاده بودند، یک دسته سرباز قراول احترام بود، باز زنها [ی] بسیار خوشگل دیدیم اما مردم ازدحام غریبی[۱۹۰] کردند، دور کالسکه مامی چسبیدند، به طرن دست دراز می‌کردند، که دست آنها را بگیریم، ما هم دست بعضی را گرفتیم، بیشتر زور آوردند که نزدیک بود طرن را از جا بکنند، از طرف دیگر که طرن از زمین خیلی بلند بود از طرن بالا می‌رفتند، از پنجره‌ها سردراز می‌کردند ما را ببینند، غریب میلی به دیدن ما داشتند، مثل دیوانه‌ها بودند، خواستند دسته سرباز را [۳۸۰] جلو وادارند که مقابل طرن ما قدری خلوت شود ممکن نشد، همین طور مردم به یکدیگر زور

۱۹۰. اصل: قریبی

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

می آوردند تا طرن راه افتاد، باران هم می آمد، راندیم تا رسیدیم [به] برادفرد (Bradford)، در گار حاکم و نواب شهر حاضر بودند، فوج و موزیکان و سوار بود، آمدیم، سوار کالسکه [شدیم] حاکم و امین‌السلطان و ناصرالملک در کالسکه ما بودند، راندیم، در آنجا تشریفات تازه دیدیم، نواب شهر با آن لباده بلند غریبی که دارند پیاده جلو کالسکه ما افتاده بودند و یواش یواش می‌رفتند، ما هم یواش یواش می‌رفتیم، در کوچه بقدری زن و مرد جمع شده بودند که در دو طرف کوچه پنجره‌ها در هرجا که ممکن بود یک نفر بایستد جز سروکله آدم دیده نمی‌شد و اینها بطوری داد و فریاد می‌کردند و هورا می‌کشیدند که گوش آدم کر می‌شد، هرجور صدا از دو طرف کوچه و پنجره‌ها بیرون می آمد، چپ می‌زدند، هورا می‌کشیدند، صدای خر، صدای گاو می‌کردند، بچه‌ها سوت می‌زدند، صفیر می‌زدند، زنها دستمال‌ها حرکت می‌دادند، هنگامه بود، حاکم این شهر آدم بسیار ابله فعله ایست، سبیل خود را مثل سایر حاکم‌های اینجا یعنی مرها (Maire) می تراشد، ریش خود را هم تراشیده مگر زیر چانه یک خورده ریش کوتاه سفیدی گذاشته، سرخ‌رو است، یعنی تمام صورت او مثل چغندر ناصاف است و گنده احمقی است، مست هم بود، متصل می‌خندید و بیخود لب‌های خودش را غنچه می‌کرد و سرش را تکان می‌داد، باران هم می آمد. ما چتر گرفته بودیم و گرفتار این حاکم احمق هم شده‌ایم. اما مردم معرکه می‌کردند، حاکم هم می‌دانسته است که اهل شهر چه‌جور هستند، در جلو و اطراف عمارت منزل ما جلو مردرو[۱۹۱] کوچه از تخته نرده محکم موقتی ساخته و پلیس گذاشته بودند، اهالی اینجا اغلب عمله کارخانه وزن و عیال عملجات هستند و مثل وحشی می‌مانند، حتی معتبرین آنها در هنگامه و داد و فریاد بودند و بطوری تعجب می‌کردند و به ما نگاه می‌کردند که می‌خواستند ده چشم دیگر قرض کنند به ما نگاه کنند، ملکه پادشاه خودشان در این مدت به این شهر نیامده، ولیعهد هفت سال قبل یک مرتبه اینجا آمده، اهالی اینجا هیچ پادشاه و شاهزادگان خودشان را ندیده‌اند، چون اینجا ایرلاندی زیاد هست ایرلاندیها حالا یاغی هستند ملکه و شاهزادگان احتیاط می‌کنند، اما ما احتیاطی نداشتیم، مقصود این است، این طور مردم جنجال‌کن ندیده بودیم، خلاصه آمدیم به منزل، منزل در عمارت بلدیه است (Hotel de Ville)، در مرتبه بالا منزل داریم، مشرف به کوچه است، امین‌السلطان، مجدالدوله، ناصرالملک، حکیم‌باشی طولوزان، باشی و بعضی اینجا منزل

۱۹۱. منظور از کلمهٔ «مردرو» پیاده‌رو است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دارند ، سایرین در هطل‌الکساندرا منزل کرده‌اند ، از بالا نگاه می‌کردیم، این مردم زیر باران همین طور ایستاده بودند [۳۸۱] و به عمارت نگاه می‌کردند که شاه اینجاست نمی‌رفتند ، تا صبح جمعیت بود ، از ایرانی‌ها هرکس بیرون می‌رفت یا از فرنگی‌ها هرکس یک لباس رسمی داشت می‌گذشت مردم چپ می‌زدند ، فریاد می‌زدند ، حقیقتاً هیچ جا فریادچی تماشاچی مثل اینجا ندیدیم، اما بقدری زنها و دخترهای خوشگل در اینجا دیدیم که به وصف راست نمی آمد ، صورت مثل گل سرخ، ظریف و تمام موها مثل گلابطون، خیلی تعریف دارند . این فقره را هم باید بنویسیم که قبل از رسیدن به برادفرد در استاسیون هاروگط (Harrowgate) که ایستادیم گفتیم ناصرالملک بپرسد در اینجا تا برادفرد چقدر راه است، کندوکطور[۱۹۲] یعنی صاحب منصب راه آهن خیال کرده بود می‌پرسد چقدر دیگر اینجا خواهیم ایستاد ، گفت دو دقیقه، ما هم هلو خورده بودیم و قلیان می‌خواستیم. همین که این طور گفت گفتیم قلیان را نیاوردند دستکش پوشیدیم، حاضر شدیم که حالا می‌رسیم، ما می‌رفتیم و به همین امید که حالا می‌رسیم مختصر دو ساعت تمام طول کشید تا به برادفرد رسیدیم.

در عمارت هطل دویل یعنی عمارت بلدیه برای ما منزل معین کرده‌اند ،این عمارت بالنسبه به سایر عمارات بلدیه انگلیس که دیده‌ایم وسعتی ندارد ، همه عمارت را از سنگ ساخته‌اند ، اطاق‌ها تخته است، اسباب و مخلفّه زیاد ندارد ، هرچه هست ساده و بقدر لزوم است، برای آمدن ما تهیه کرده‌اند ، در اینجا کسی منزل ندارد ، همه اطاق‌ها دفترخانه و جای کار است، در ورود دولف گفت امشب شام راحت بخورید ، کاری نیست، ماهم خوشحال شدیم، رفتیم اطاق‌نشیمن، آنجا آتش کرده بودند گرم بود ، بخار کرده‌بود ، گفتیم آتش‌را بیرون‌بکشند بدتر دود و بو اطاق[۱۹۳] را پُر کرد ، پنجره‌ها را باز کردند ، سر ما درد گرفت، لابد آمدیم اطاق خواب که آن هم مشرف به کوچه است، اینجا را منزل قرار دادیم مگر [اینکه] غذا را در اطاق نشیمن می‌خوریم، تا قدری راحت کردیم آمدند که شب اهل شهر آتش‌بازی حاضر کرده‌اند ، در پارک است، باید در ساعت نه آنجا رفت، بهرحال چاره نبود باید با این خستگی و کسالت برویم، شام خوردیم، به عزیزالسلطان گفتیم شب است و جمعیت و هیاهو، تونیا ، اعتبار ندارد ، اسبها رم می‌کنند ، کالسکه می‌افتد ، ظاهراً قبول کرد ، اما بعد از رفتن ما گریه کرده بود و با اکبرخان سوار شده

192. Conducteur

۱۹۳ . اصل: پراطاق شد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود از عقب آمده بود ، در سرساعت بیرون آمدیم، کالسکه چهار اسبه آورده بودند ، از هیاهوی مردم اسب‌ها بنای رقاصی گذاشتند ، آن کالسکه را بردند دو اسبه آوردند [۳۸۲] آنها هم رقاصی می‌کردند ، عوض کردند ، اسبهای آرام‌تر آوردند ، مردم هم درجلو عمارت ازدحام کرده بودند ، ما رفتیم جلو آنها که ما را ببینند کمتر داد و فریاد کنند ، به چند نفر دست دادیم که زور آوردند نزدیک بود نرده را بشکنند ، دیدیم دور ما خواهند ریخت و ما را احاطه خواهند کرد ، آمدیم در کالسکه نشستیم، راندیم، حاکم و امین‌السلطان و ناصرالملک در کالسکه ما بودند ، حاکم در سر شام باز شراب زده احمق‌تر و سفیه‌تر شده متصل می‌خندید و سر تکان می‌داد ، بنای کلاه برداشتن و کلاه دورسر چرخانیدن هم داشت جلو ما را گرفتند ، خلاصه می‌رفتیم اما یواش یواش یعنی آن صاحب منصب که در کالسکه می‌نشیند و پیش قراول است از جلو می‌رود ، یواش می‌رفت، کالسکه های دیگر هم یواش می‌رفتند ، امشب سوار نظام همراه ما نبود ، پولیس هم کم بود ، فقط دو نفر سوار پلیس همراه بودند ، از عهده برنمی آمدند ، قدری که رفتیم صفوف مردم که دو طرف ایستاده بودند شکست و ریختند دور کالسکه ما و با کالسکه می‌دویدند هورا و فریاد به آسمان می‌رفت، نزدیک بود به کالسکه ما بریزند ، دو پلیس سوار به زحمت جلو مردم را گرفته بودند ، همین‌طور می‌رویم و از حاکم می‌پرسیم پارک کجاست، می‌گوید حالا می‌رسیم و ابداً نمی‌رسیم، در این بین ابر بود ، باران شدیدی شروع کرد ، یک طرف کالسکه را که ممکن بود بستند ، اما امین‌السلطان و ناصرالملک سرتاپا تر شدند ، تا نزدیک پارک از حاکم پرسیدیم آیا در آنجا جائی، اطاقی، چادری هست که محفوظ باشیم گفت خیر، زیر آسمان باید ایستاد ، گفتیم با این باران آتش‌بازی خراب شده و نخواهد شد هیچ ما هم باید زیر باران باشیم، بهتر است برگردیم، حاکم تصدیق کرد ، برگشتیم، حرکت پر زحمت لغوی کرده خسته و مانده، کسل، ضایع به اطاق خودمان رفتیم حاضر خواب شدیم، رفتیم توی رختخواب که بخوابیم صدای کالسکه و آمد و شد که بود چشم به هم گذاشتیم، تازه خواب برده بود که صداهای عجیب و غریب ما را بیدار کرد ، از خواب جستن کردیم، معلوم شد الواط جمع شده دسته‌بندی کرده‌اند تصنیف می‌خوانند ، تصنیفی که در موقع شادمانی می‌خوانند ، فریاد می‌زنند ، اسم ما را می‌خوانند ، صدای شغال و گاو و خر می‌کنند ، چراغ‌ها را خاموش کرده‌ایم، پیشخدمتها رفته‌اند ، تنها باشی آنجاست، دیدیم خواب محال است فرستادیم ادیب، اکبرخان و میرزا محمدخان، امین همایون را بیدار کردند ، آمدند ، گفتیم ببینید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[۳۸۳] اینجاها اطاقی است که بی‌صدا باشد آنجا بخوابیم، یکساعت از نصف‌شب گذشته است فرستادیم امین‌السلطان را بیدار کردند آوردند، گفتیم الان با ولف حرف بزن ما باید فردا از اینجا برویم، بنا باشد فردا شب هم حالت ما اینطور باشد نمی‌شود، او هم گفت حالا ولف را نمی‌توان پیدا کرد، نمی‌دانیم کجا است، فردا صبح حرف می‌زنم، ما لابد باز دراز شدیم، خواب محال بود و می‌بایستی تا صبح چشم ما باز باشد، آمدند گفتند غیر اطاق سفره‌خانه اطاقی نیست، آنجا هم همه شام خورده‌اند، اسباب میز و بقیه شام و ریخت و پاش همان‌طور است اما صدا نیست گفتیم جهنم صدا نباشد هرچه هست باشد، خلاصه با کسالت زیاد برخاستیم، رخت‌خواب را جمع کردند کشیدند آنجا رختی پوشیدیم، در دالان پولیس و صاحب منصب پولیس ایستاده بودند، رفتیم اطاق سفره‌خانه بخوابیم، اطاق بزرگی است، از تخته داخل آن را زینت داده‌اند، در بالای پنجره‌ها شیشه رنگین گذاشته‌اند که هیچ وقت باز نمی‌شود هوای آنجا عوض بشود، سی چهل چراغ گاز دارد، هر یک دوازده حباب دارند، خلاصه آمدیم اینجا با همین کثافتی که داشت چون بی‌صدا بود راضی بودیم، خوابیدیم، خوب بود.

پنجشنبه بیست و ششم ذی‌قعده

امروز صبح از خواب برخاستیم، نهار مختصری در منزل خوردیم، ساعت دوازده سوار کالسکه شدیم برویم بعضی کارخانه‌ها را ببینیم، جمعیت و ازدحام مردم همان‌طور بود، اول رفتیم به یک انبار پارچه‌های پشمینه، عمارت وسیع خوبی بود بالا و پائین در اطاق‌ها متاع چیده بودند، توپهای پارچه در قفسه‌ها چیده و نمونه آنها را در جلو آنها آویخته بودند، اسم این کمپانی...[۱۹۴] و اسم رئیس آنجا سرهنری میچل است (Sir Henry Mitchel)، آنجا خیلی گشتیم، پائین، بالا، پارچه‌ها از پشم ایران، پشم‌شتر ایران، از پشم عثمانی، از پشم بز انگوره در آنجا دیدیم، از بعضی پارچه‌های پشمی رنگ‌به‌رنگ چند توپ منتخب کردیم و برای نمونه خریدیم، یک پتوی [۳۸۴] پانداز ابریشمی اعلی با دو توپ ماهوت پیشکش کردند، از آنجا پائین آمدیم باز سوار کالسکه شدیم، مسافتی رفتیم به کارخانه دیگر که کارخانه ابریشم است، عزیزالسلطان هم همراه بود، اینجا باید نهار بخوریم، قدری در اطاق راحت کردیم، رفتیم سر نهار سی چهل نفر آنجا بودند، صاحب‌کارخانه لیسطرنام است (Lister) و حالا این کارخانه کمپانی شده

۱۹۴. در اصل اسم کمپانی خالی است

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

است، این شخص رئیس است، اسم کمپانی این است...[۱۹۵]، در دست چپ ما این شخص رئیس کارخانه نشسته بود، پیرمردی است هفتاد و پنج ساله اما زنده دل، گونه سرخ، ابداً چین در صورت او نبود، شبیه است به جعفرقلی‌خان پازکی، از جعفرقلی‌خان قدری باریک‌تر و ریش او کوچک‌تر است، ریش جعفرقلی‌خان سیاه است، ریش این سفید است، «خیر ریش جعفرقلی‌خان هم سیاه سفید است»[۱۹۶] آدم خنده‌روی خوبی است، صحبت زیاد می‌کند، می‌گفت پنجاه سال است من شروع به این کارخانه کرده‌ام و هر سنگ آن را خودم بنا کرده‌ام، خودش مخترع ماشین است اما پنج شش ماه است کارخانه را کمپانی کرده‌ام و اصل کار این کارخانه این است که لاس[۱۹۷] و ابریشم بدخراب را از هرجا هست می‌خرد، از ایران هند و ژاپون، فیلاطور دارد ابریشم‌های لجن را می‌کشد، مثل جواهر می‌کند، مخمل می‌بافد، صنعت وهنر این کارخانه این است، می‌گفت سابقاً از ایران زیاد ابریشم می‌آوردند، حالا کم شده بواسطه ناخوشی است، در هندوستان هم ناخوشی ابریشم افتاده اما فرانسه و ایطالیا علاج آن را می‌دانند، از هندوستان آدم فرستاده‌اند یاد بگیرد، در آنجا هم علاج آن را بکار ببرند و می‌گفت دولت هند در بنگاله زمین زیاد به من داد که ابریشم عمل بیاورم، خودم هم دو سه دفعه برای سرکشی رفته‌ام، یک ساعتی داشت یک طرف آن شیشه، یک طرف طلا، می‌گفت پنجاه و پنج سال قبل از این در نیویورک خریده‌ام و همیشه همراه من بوده واقعاً هم طلای آن سائیده شده بود، خیلی تعجب کردیم، خیلی صحبت کرد، اصرار داشت شما هم آدم بفرستید فرانسه ایطالیا علاج ناخوشی کرم ابریشم را یاد بگیرند، در آخر نهار هم یکی دو نطق کرد، اظهار امتنان و مسرت از آمدن ما کرد، بعد از نهار برخاستیم و از همان اطاق یک سر داخل کارخانه شدیم، کارخانه بزرگ مفصلی است وقتی که کارخانه کار می‌کند بطوری صدا می‌کند [۳۸۵] که گوش آدم کر می‌شود و هیچ نمی‌توان در آن کارخانه حرف زد، عملجات این جا تمام دختر وزن است که کار می‌کند، مرد هم دارد، اما بیشتر زن است، در این کارخانه ابریشم لاس را آورده فیلاطور می‌کنند و مخمل می‌سازند، تمام کارخانه را گردش کردیم، بعد رفتیم مرتبه بالای کارخانه که کارهای تمام شده و مخمل‌های درست کرده را آنجا آویزان کرده بودند، آنجا را هم دیده قدری

۱۹۵. در اصل نام کمپانی قید نگردیده و جای آن خالی است
۱۹۶. عبارت داخل گیومه را ناصرالدین‌شاه با خط خود در حاشیه صفحه نوشته است.
۱۹۷. لاس: ابریشم پاك نکرده، ابریشم فرومایه (فرهنگ معین)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مخمل خریدیم و آمدیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای منزل، امشب باید برویم در یک عمارتی است شام رسمی بخوریم، در ساعت هفت رفتیم برای آن عمارت و شام بسیار مجلّل عالی بود، بقدر دویست نفر سر میز نشسته بودند، حاکم دست چپ ما و ناصرالملک برای ترجمه دست راست نشستند، قبل از شام دعائی طور دیگر خواندند، این دفعه چهار نفر زن پای میز ایستادند و به آواز خیلی خوب دعا را خواندند و شروع کردیم به خوردن شام، بعد از اتمام شام هم باز دعا را همین چهار نفر زن خواندند، در وسط شام که به سلامت من تست بردند تمام اهل مجلس از حاکم و صاحب‌منصب و هرکه سر میز بود به آواز خیلی خوش خوبی تصنیف بسیار خوب، خواندند و هورا کشیدند و چپه زدند و شام تمام شد، بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای عمارتی که نزدیک همین جا است برای خواندن آدْرِسْ* رسیدیم و پیاده شدیم، تالار بسیار بزرگی بود، اینجا مخصوص دادن کنسرت[۱۹۸] است که هروقت کنسرت می‌دهند در این تالار است، بقدر هزار و ششصد نفر جمعیت در این تالار بودند، زنها و دخترهای خوب خوشگل بود. از دو طرف زنها کوچه داده بودند از میان آنها رد شدیم، خیلی اطاق گرم بود، از پله‌ها بالا رفتیم و صندلی برای ما گذارده بودند اما ما روی صندلی ننشستیم، ایستادم، پشت سرما هم دختر زیادی در مرتبه بالا ایستاده بودند و هرکدام کتابی در دست داشتند و معلوم نبود این کتاب‌ها برای چه است، یک مرد ریش‌سفیدی هم پشت یک پیانو نشسته بود. این تالار دو مرتبه است، از بالا تا پائین تمام آدم بود، خلاصه آنجا که ایستاده بودیم و مردم و حاکم و اعاظم و همراهان ما جابجا شدند و حاکم اجازه خواست که خطبه بخواند[۱۹۹] یک دفعه برگشتم و نگاهی به این دخترهای پشت سر کردم که بی‌اختیار تمام خندیدند وخندهٔ خیلی ممتدی بود، چون نایب‌الحکومه می‌خواست خطبه بخواند سیت‌سیت کردند و مردم [۳۸۶] همه ساکت شدند و نایب‌الحکومه که زلف سفید مصنوعی دارد خطبه مفصلی خواند و من هم جوابی به فارسی دادم، ناصرالملک به انگلیسی جواب داد و خیلی خوب حرف زد و بلند گفت، بعد تمام مردم از جواب ما خوشوقت شده هورا کشیدند و دست زدند، اینها که تمام شد گفتند این دخترها که کتاب در دست دارند تمام خواننده‌های معروف هستند که مخصوص برای خواندن آورده‌اند اِذن بدهید بخوانند، شروع کردند به خواندن، ایستاده و نشسته خواندند، آن مرد که ریش سفید هم پیانو زد، اغلب این دخترها هم خوشگل هستند، چون اطاق خیلی

* Adoration: نیایش (فرهنگ فرانسه - فارسی) سعید نفیسی

۱۹۸. اصل کنسر

۱۹۹. اصل: بخوانند

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

گرم بود و کم مانده بود احوالمان به هم بخورد در وسط خوانندگی برخاسته آمدیم منزل خوابیدیم، باز صدای های‌وهو، قال‌مقال، توی کوچه معرکه بود، در این شهر برادفردیک بچه دلاک خیلی خوشگل خوبی بود که می‌آمد توی عمارت ریش همراهمان را می‌تراشید، یک روز من رسیدم دیدم دارد زیرریش میرزاحسین رخت‌دار را می‌تراشد، او هم چشم‌هایش را خمار کرده بود، بعد دادم ریش آقادائی را تراشید خیلی‌خیلی خوشگل بود، یک لیره به او انعام دادم.

جمعه (۲۷ ذی‌قعده):

امروز باید اول برویم به شهر لیطس[۲۰۰] بعضی کارخانجات آنجاست ببینیم و از آنجا برویم شهر بری‌تن که اعتمادالسلطنه و بعضی همراهان هشت شب است آنجا توقف دارند، از خواب برخاستم رخت پوشیدیم و یک ته‌بندی و نهار مختصری خوردیم و سوار کالسکه شده و راندیم برای گار، باز مردم جمع شده بودند و داد و فریاد می‌کردند، صداهای مختلف قال‌مقال می‌کردند، کالسکه ما را هم یواش‌یواش مثل عروس می‌بردند، آن کالسکه جلو ما و سوارنظام‌ها هم یواش می‌رفتند، هرچه هم پیغام می‌دادیم که تند بروند نمی‌رفتند.

خلاصه به همین شکل رسیدیم به گار و در راه آهن جابجا شدیم وراندیم از شهر برادفرد[۲۰۱] (Bradford) تا شهر لیطس (Leeds) تمام را از توی آبادی و تونل گذشتیم، آبادی روی آبادی بود هیچ صحرا و جلگه ندیدیم، چهل دقیقه از برادفرد تا لیطس راه است، رسیدیم به لیطس، جمعیت شهر برادفرد یکصد و شصت هزار نفر جمعیت دارد، لیطس دویست و شصت هزار جمعیت دارد. خلاصه رسیدیم به گارلیطس، حاکم و اعاظم شهرسرباز و موزیک تمام حاضر بودند، از گار سوار کالسکه شده باز یواش‌یواش مثل عروس ما را با کمال تشریفات بردند به هتل دویل عمارت بلدیه عمارت عالی است اما بزرگ نیست، به قدر آن عمارت‌های بلدیه شهرهای دیگر نیست، سی‌سال پیش از این ساخته‌اند، خود ملکه آمده است اینجا و افتتاح کرده است، راه‌پله بسیار عالی بزرگی داشت [۳۸۷] از پله بالا رفتیم، سرباز دو سمت راه‌پله ایستاده بودند، طالار بزرگی بود، مملو از جمعیت، مثل طالار برادفرد که آنجا خطبه خواندند یک ارگ بزرگ بالای اطاق

200. Leeds

۲۰۱. اصل: برادفرت

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

گذارده بودند و دور آن غلام گردش داشت، این جا هم طالاری است که هروقت می‌خواهند کنسرت بدهند در این طالار می‌دهند، راه هم نبود مگر همان دالانی که از وسط مردم برای ما باز کرده بودند، رفتیم رسیدیم به سکوئی که برای ما صندلی گذارده بودند، آنجا ایستادیم، حاکم اذن خواست خطابه را داد به نایب‌الحکومه، شروع کرد به خواندن، تمام شد، ما هم جوابی دادیم، ناصرالملک به انگلیسی خیلی خوب و بلند خواند و مردم هورا کشیدند و دست زدند و بعد آمدیم در اطاق دیگر که برای راحت ما حاضر کرده بودند، آنجا قدری راحت کردیم و وقت نهار شد، عمارتی بود روبروی این هتل دویل که آنهم از عمارات بلدیه است که برای نهار باید آنجا برویم، برخاستیم و پیاده رفتیم به آن عمارت، تالار خیلی بزرگی بود شبیه به گار، طاقش تمام شیشه، در اینجا نهار حاضر کرده بودند، دویست و شصت نفر سر میز بودند، طرف دست چپ و راست ما در بالا دو بالخان بود، در بالکن دست چپ یک نفر عکاس ایستاده بود و چادری از ماهوت قرمز درست کرده سر دوربین عکاسی گذارده بود روبه ما که به هرشکل در سر میز عکس ما را بیندازد، در بالکان دست راست هم زن‌های خوشگل بسیار خوب بودند، ابتدا دعا را خواندند و نشستیم به نهار، حاکم در وسط غذا به سلامت ملکه انگلیس تستی برد و بعد به سلامت ما خطبه غرائی خواند و تست برد آنوقت خود حاکم و تمام اهل مجلس از اهل نظام و صاحب منصب و اعضای مجالس شهری، کدخداها و نایب‌الحکومه، رؤسای کارخانجات که حاضر بودند تصنیف بسیار خوب مقبولی که اسم ما هم درش بود به آواز بسیار خوب خوشی خواندند و هورا کشیدند، خیلی خوشم آمد، بعد ما برخاسته نطقی کردیم، ناصرالملک به انگلیسی خیلی خوب بیان کرد، باز هورا کشیدند و چپه زدند، در بین نهار در بالکان طرف دست راست ما که زنها بودند یک زن بسیار خوشگل خوبی بود که لباس قرمزی پوشیده بود و خیلی زن بدذات شیطانی بود و اداهای[۲۰۲] غریب می‌کرد، زبانش را درمی‌آورد و حرکات بدذاتانه می‌کرد، من هم متصل به او [۳۸۸] نگاه می‌کردم و رویم طرف عکاس نبود و نمی‌توانست عکس ما را بردارد، رفت آن طرفی که دختر قرمزپوش و سایر زنها بودند آنها را برداشت آورد طرف خودش، یک دفعه دیدم هیچ این طرف دست راست ما کسی نیست، تعجب کردم و برگشتم دیدم تمام زن‌ها در بالکان عکاس هستند، در این بین عکاس کار خودش را کرد و عکس ما را انداخت، خلاصه نهار تمام شد، باز دعای آخر نهار خوانده شد و برخاستیم. تمام این

۲۰۲. اصل: عذاهای

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

عمارت پرده‌های نقاشی بسیار خوب دارد که اغلب از نقاش‌های آنها هم زنده هستند و بسیار پرده‌های ممتاز است، از آن جمله یک پرده نقاشی بسیار خوب بود که صورت شوریدن هند را به انگلیس کشیده بود، یک ببر بنگاله ساخته بود، خیلی مهیب و قوی و قصدش هند بود، زیردست و پای او چند زن انگلیسی و بچه ساخته بود که آنها را ببر کشته بود، بعد یک زن کج خلق مهیبی ساخته بود که قصدش انگلیس است و نیزه در دست آن داده بود و نیزه را به شکم ببر فرو کرده بود و مقصودش مضمحل[۲۰۳] کردن ببر بود که هند باشد، خیلی پرده عالی بود، یک پرده دیگر هم بود که یک فوج سوار انگلیس را در حالت حمله از روبرو در جنگ با فرانسه‌ها که به قشون فرانسه کرده‌اند زنی کشیده است و بسیار پرده عالی خوبی است و در حقیقت صنعت کرده است، اسم آن زن نقاش که حالا هم هست این است...[۲۰۴] خلاصه آمدیم پائین سوار کالسکه شده خیلی دور راندیم برای کارخانه ویلسون‌ها که برادرند و شریک هستند و کارخانجات دیگر، اول رفتیم به کارخانه رخت‌دوزی که از این قرار است. این کارخانه خیلی بزرگ و اسباب‌های زیاد دارد، یک چاقوی خیلی بلندی برای برش رخت‌ها دارد که این چاقو با چرخ بخار حرکت می‌کند و یک سنگی است بالا که متصل این چاقو خودش را می‌دهد به دم آن سنگ و تیز می‌شود، وقتی که چاقو به لب سنگ می‌رسد آتش از لب چاقو و سنگ بیرون می‌آید مثل این‌که ذوغال روشن کرده باشند، بعد بقدر دویست سیصد آستین سرداری یا بغل و دامن سرداری را به قطر یک ذرع روی هم می‌گذارند و شکل بریدن این را با سفیدی روی آن پارچه می‌کشند، یک مردی ایستاده است که این پارچه را که به قطر یک ذرع است می‌دهد به دم آن چاقو و اندازه را می‌دهد و چاقو مثل پنیر تر این همه پارچه را که یک ذرع قطر دارد می‌برد، خیلی چیز غریبی است، یک دفعه دویست آستین بریده یا دویست بغل سرداری بریده و همین طور چیزهای دیگر از این چاقوبرش می‌شود، خیلی اسباب دارد که نمی‌شود نوشت و در بالای این کارخانه جائی است که این رخت‌ها را می‌دوزند. بعد رفتیم آنجا قدری رخت دوختند [۳۸۹] خریدیم و آمدیم پائین، اسم کارخانه از این قرار است: ...[۲۰۵] بعد رفتیم به کارخانه‌های ویلسون‌ها، آنجا هم کارخانجات زیاد بود، خیلی گردش کردیم، خسته

۲۰۳. اصل: مزمحل

۲۰۴. در اصل جای اسم زن نقاش خالی است.

۲۰۵. در اصل جای اسم کارخانه خالی است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شدیم، صداهای غریب و عجیب از این کارخانه‌ها بلند بود که مغز آدم می‌آمد توی دهنش، خیلی زحمت داد، تمام عملجات این کارخانه اغلب زن و دختر هستند و تمام در اطراف این کارخانجات خانه و منزل دارند، صورتاً این زن‌ها خوشگل هستند و گیس‌های خوب دارند، اما لباسشان چرک و بد است، دست‌های آنها هم بواسطه کار چرک و سیاه است، خلاصه بعد از زحمت زیاد سوار کالسکه شده آمدیم گار به راه آهن نشسته و راه آهن مثل دیو حرکت کرد و راندیم برای برایتون،[۲۰۶] پنج ساعت از ظهر گذشته بود که سوار شدیم و همین‌طور می‌راندیم رو به لندن و راه هم در کمال عجله و سرعت ساعتی بیست فرسنگ می‌رفت، هوا هم ابر بود و مه یواش یواش تاریک می‌شد و هی می‌راندیم، مدتی که راندیم رسیدیم به گرنطام (Grantham)، اینجا استاسیونی است که شام حاضر کرده‌اند و باید در واگن به همراهان بدهند، راه آهن ایستاد، پیشخدمت‌ها پیاده شدند و شلوغ[۲۰۷] شد، شام به همراهان دادند، برای ما هم شام آوردند، توی واگن پیشخدمت ما و ناظر ولف هم آمدند توی واگنِ ما و علاوه شدند بر آن جمعیتی که توی یک واگن از قبیل آقادائی، امین همایون، مهدی‌خان، اکبرخان، میرزاحسین و سایرین، بارها روی هم ریخته بودند، این‌ها هم برای شام ما علاوه شدند، شام آوردند بخوریم دیدم اشتها هیچ ندارم، گفتم شام باشد هروقت خواستم می‌خورم، ناصرالملک هم آمد پیش ما، راه آهن حرکت کرد، باز راندیم، آجودان مخصوص با عزیزالسلطان بنا کردند به صحبت کردن، ما هم لَمْ دادیم، ناصرالملک بنا کرد به روزنامه خواندن و می‌راندیم، از زیر زمین و روی زمین و تونل‌ها هی متصل می‌گذشتیم و هی راه آهن بود که متصل از پهلوی ما می‌آمد و می‌رفت، باران هم شروع کرد به آمدن و هوا هم تاریک می‌شد و می‌رفتیم، قبل از این که برسیم به شهر لندن شروع کردم به شام خوردن، یک شام گرم و سردی خوردیم، نرسیده به لندن شام تمام شد، باز راندیم تا رسیدیم به شهر لندن، از زیر شهر وروی شهر با راه آهن گذشتیم و از تونل‌ها و کوه‌های مهیب وجاهای غریب می‌رفتیم تا وارد گار شدیم، جمعیت چیزی نبود، کم‌کم ته مانده‌های گار جمع شدند و خیلی مایل بودند که به آنها تعارف کنم، من هیچ اعتنایی به آنها نکردم و گفتم همین قدرها که کردیم کافی است، قدری در گار توقف کردیم، ولف از اینجا رفت [۳۹۰] به لندن، گفت با سالزبوری کار دارم و ما حرکت کردیم. مدتی هم از توی شهر لندن با راه آهن می‌رفتیم، خیلی طول کشید و از این طرف و آن

۲۰۶. بری‌تن ۲۰۷. اصل: شلوق

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

طرف رفتیم تا از شهر بیرون رفته افتادیم به راه راست برایتون، راندیم، هوا هم تاریک شد و باران هم می‌بارید، دیگر معلوم نبود کجا می‌رویم و چه می‌کنیم، عزیزالسلطان می‌خواست بخوابد، من به مهدی‌خان گفتم صحبت بکند که خوابش نبرد، خودمان باز لم دادیم و ناصرالملک روزنامه می‌خواند و می‌رفتیم تا ساعت یازده یکساعت به نصف شب مانده رسیدیم به گاربری تن. اعتمادالسلطنه، امین‌خلوت، صدیق‌السلطنه، ابوالحسن‌خان، احمدخان و سایر اشخاصی که در بری‌تن بودند دیده شدند، خیلی‌خیلی از دیدن آنها خوشوقت گردیدیم. ملکم‌خان هم اینجا دیده شد که تشریف آورده بودند، حاکم بری‌تن در گار بود، من و حاکم بری‌تن، امین‌السلطان، ملکم‌خان در کالسکه نشسته خیلی راندیم تا رسیدیم به منزل که برای ما معین شده بود، اینجا خانه داودساسن یهودی است که در لندن هم مهمان او شده بودیم، خانه بسیار خوبی است، رو به دریا نگاه می‌کند، عمارتش مثل عروس بزک کرده است، مبل‌های خوب، اطاق‌های مزین دارد، چراغ‌های الکتریسیته[۲۰۸] دارد، خیلی‌خیلی جای قشنگی است، اطاق خودمان را دیدیم، اطاق‌های همراهان را گردش کردیم، امین‌السلطان، عزیزالسلطان، سایرین در مرتبه‌های بالا منزل دارند، خیلی پله می‌خورد «این عمارت مثل یک عروس بزک کرده است».[۲۰۹] این شهر را شب که دیدم شهر بسیار خوب مصفای مزیّن با روح خوبی به نظرم آمد، خیابان‌های وسیع شهر پاک، تمیز، دیوارهای سفید مثل سایر شهرها که دیوارها و خودش تمام سیاه و مثل دیوار مطبخ بود این شهر نبود، اشخاصی که در هتل منزل دارند همان جا هستند، اینجا نیامده‌اند، از همه بهتر شهر بی‌صدای آرام خوبی است، نصف شب خوابیدم.

روز شنبه ۲۸ ذی‌قعده[۲۱۰]

صبح از خواب برخاستیم، خون بواسیرمان که از هلاند باز شده بود و می‌آمد گاهی نمی‌آمد و کم زیاد می‌شد، حالا خیلی کم شده اما بکلی بند نیامده، هر وقت جائی می‌روم باز یک لکه می‌آید و همان یک لکه ضعف می‌دهد، دیشب را خوب خوابیدم، راحت بودم، لباس پوشیدم، عزیزالسلطان آمد، احوالش خوب بود، رفت باز در گردش این شهر، تماشاخانه، اکواریوم، همه چیز دارد، بسیار خوب شهری است،

۲۰۸. اصل: الکتره‌سیته

۲۰۹. جمله داخل گیومه در حاشیه صفحه با خط ناصرالدین شاه نوشته شده است.

۲۱۰. اصل: روز ۲۸ شنبه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پیشخدمت‌ها که این جا بودند می‌گفتند دریا همه روزه خیلی سخت منقلب بود، از دیروز آرام شده است، نهار خوردیم، بعد از نهار قدری کار داشتیم کردیم، حالا یعنی در این شهر راحت و آسوده هستیم، تشریفات نداریم و به میل خودمان باید گردش کنیم، گفتیم کالسکه حاضر کنند، دو ساعت از ظهر گذشته سوار شدیم، تفصیل سواری روز[۳۹۱] راحت ما از این قرار است، یک دسته سواره نظام که از هر شهر زیادتر بود حاضر شده بودند، لرد مر حاکم شهر با لباس قرمزِ خَز و قاقمش حاضر پهلوی ما توی کالسکه نشسته بود، لارِنسُن هم از لندن آمده بود، او هم پهلوی ما نشست، امین السلطان هم نشست، یک نفر از کدخداهای شهر هم یک چماق مطلای بزرگ بلندی روی دوشش گرفته بود جلو جلو ما می‌رفت، جزء تشریفات بود، این عمارت ما رو به دریا و خیابان است، از این خیابان که می‌رویم خیابان وسیعی است یک طرفش دریاست و یک طرفش عمارات عالی چهار پنج مرتبه است که به این خیابان و دریا نگاه می‌کند، زیرا این خیابان طرف دریا یک مرتبه دیگر است تا دریا که از آن مرتبه دیوار بلندی است که یک سمت این خیابان طرف دریا آن دیوار بلند است و بسیار جای خوبی است، این خیابان وسیع از سمت دریا و خانه‌ها به فاصله چراغهای گاز دار که شب‌ها روشن می‌شود و این چراغها و دریا و چراغهای عمارت در شهر خیلی جلوه دارد. در این شهر دو پل ساخته‌اند، میرود توی دریا، نه این باشد که بندر باشد، و کشتی بیاید، فقط محض تماشا و گردش است، کشتی بزرگ در این دریا نمی‌آید، پل اولّی پل باریکی است طولانی، آخرش جای گردی است برای گردش، چون خیلی باید پله بخورد برود پائین آن جا پیاده نشدیم، گفتند آن یکی پل بهتر است، راندیم برای آن پل، جمعیت زیاد هم از مرد و زن بچه همین طور این طرف و آن طرف خیابان بودندتا مارا رساندند به در پل دویمی که پل خوبی است و چهل هزار لیره کمپانی‌ها خرج این پل کرده و مداخل می‌کنند، طول این پل یک هزار و یکصدوپانزده پای انگلیسی که قریب چهار صد قدم ما است می‌باشد، عرض آن قریب یکصد قدم می‌شود، اما همه جا عرض آن یکی نیست، بعضی جاها زیاد بعضی جاها کمتر است، بعضی جاها خروج دارد، بیست وسه سال است پل را ساخته‌اند. در اول پل اطاقی بود سقف آن مخروطی، در آنجا شناگر قابلی بود او را آوردند پیش ما در منتهی الیه پل بودیم که در حضور ما شنا کند، آدم جوان مو سیاهی است، در دو طرف صورت نزدیک گوش اندک ریش دارد باقی را می‌تراشد، اما خیلی قوی و گردن کلفت تمام اعصاب قوی است، اسم او پرفسور ردیش

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

(Professeur Reddish) از اهل لیورپول است، آمد در حضور از بالای بام اطاقی که در روی پل بود و از آنجا تا آب ارتفاع زیادی داشت با پیراهن آهاردار با شلوار ماهوت خود را انداخت به دریا مدتی زیر آب بود، بیرون آمد، در کمال سهولت مشغول شنا شد، از قوت افتادن پشت پیراهن او ترکید، چکمه خود را کنده بود شنا کرد، در اواسط پل پله ایست که به آب می‌رسد در حقیقت اسکله کشتی های کوچک و بادبانی است[۳۹۲] از آنجا بیرون آمد، بعد رفتیم در همان اطاق اول پل که متعلق به شناگر است، دختری بود آب بازی می کرد، او را تماشا کردیم، حوضچه ساخته‌اند، جلو آن به عینه مثل حوضچه های اکواریوم بلور است مگر آنکه بالای شیشه قدری باز است، مثل اکواریوم تمام گرفته نیست، حوضچه پر آب است، جلو آن پرده بود، پرده بالا رفت، دختری پانزده شانزده ساله بسیار خوشگل سفید، لباس سیاه چسبان پوشیده سینه‌ها و بازوهای برهنه بود، گیسوهای طلائی افشان به دوش او ریخته در زیر آب به حالت قشنگی دراز کشیده بود، چشم های او باز بود، مدتی جلو ما دراز کشیده بود، در زیر آب با کمال آسودگی برخاست، نشست کم کم بالای آب آمد ایستاد، آب از سر وصورت او می‌ریخت، بعد بعضی چیزهای دریائی گوش ماهی و صدف ریختند توی آب، دختر سبد کوچکی در دست داشت رفت زیر آب یکی‌یکی اینها را جمع کرد با تفنن تمام بالا آمد، بعد در زیر آب از پشت شیشه حرف زدند بالا آمد جواب داد یک شیر برد زیر آب در زیر آب خورد بدون اینکه آب به دهن او برود شیشه خالی [را] رها کرد آمد روی آب، مدتی به حالت نماز مسیحی در زیر آب نشست، کارهای غریب کرد و زیاد خوشگل بود، با سفیدی و لطافت و موهای طلائی نازک مثل پری های دریائی به نظر می آمد.

در اطاق دیگر روی پل چیز غریبی دیدیم، یک زن و یک مرد آنجا بودند، یک کله آدم از چینی روبرو جائی گذاشته بودند، زنکه رفت پشت پرده نمی‌دانم چه کرد، کم کم به تدریج این کله چینی کله آدم زنده شد، کله دختری بود حرف می‌زد، باز دوباره کم کم به تدریج چینی شد، باز کم کم به تدریج محو شد، خیلی عجیب بود، یک استخوان نهنگ بزرگی که در قدیم خود را به اینجا زده بود گرفته بودند در اینجا گذاشته آمد دیدیم.

درسر پل دکانهای کوچک کوچک هست، اسباب خرازی می‌فروشند، اسباب بازی اطفال همه جور می‌فروشند، صاحب دکانها دخترند، قدری اسباب برای عزیزالسلطان خریدیم خود عزیزالسلطان امروز با ما نبود خودش رفته بود بازار از آنجا خواستیم یک

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سر برویم اکواریوم حاکم راضی نشد گفت مردم زحمت کشیده‌اند آذین بسته‌اند در کوچه‌ها جمع شده‌اند منتظرند، یک گردش در شهر باید کرد خلاصه ما را برد و دور شهر گرداند، زن ومرد زیاد بودند، زن‌های خوشگل، دخترهای خوشگل، گیسوهای آنها افشان بدوش آنها ریخته مثل درویش‌ها، اهالی اینجا همه خوش لباس و پاکیزه، عمله و گدا در اینجا کمتر است اغلب نجبا و متمولین و معتبرین هستند، یا از لندن و اطراف آمده‌اند اینجا برای تفرج، همه جا آذین بسته بودند، به فارسی و انگلیسی خوش آمد و خوش باد نوشته بودند برای شب تهیه چراغان دیده بودند، دور زدیم رفتیم رو به آخر شهر در بین رفتن حاکم گفت من دیگر حاکم نیستم از خاک من خارج شد [۳۹۳] گفتیم اینجا که همان شهر است کوچه و خانه‌ها متصل چطور از خاک تو خارج شد گفت خیر از اینجا داخل هو شدیم و حاکم هو علیحده است، هوسی هزار جمعیت دارد برایتون[۲۱۱](Brighton)یکصد هزار، باز قدری که رفتیم حاکم گفت حالا باز حاکم شدم داخل خاک برایطن شدیم، خلاصه دوری زدیم باز آمدیم کنار دریا به اکواریوم پله می‌خورد پائین می‌رفت، خیلی وسیع و بزرگ است، حوضچه‌های بزرگ آینه‌های بزرگ دارد، زن و مرد زیاد بودند، دسته‌دسته در اطراف دکان‌های خرازی بودند، آنجا دخترها فروش می‌کردند، اینجا قدری خرید کردیم، زنها اصراری داشتند به ما دست بدهند ماهم دست آنها را عبوراً می‌گرفتیم، دست پیرزنها را همین قدر دستی می‌زدیم رد می‌شدیم، دست زن جوانها و دخترها را فشار می‌دادیم، گاهی پیرزنها را رد می‌دادیم، دست خوشگل‌ها را می‌گرفتیم، در این اکواریوم حیوانات مختلف مثل مار و مرغ خزنده یا اقسام زیاد ماهی نیست، بعضی اقسام ماهی دارد، مرغابی که در زیر آب شنا می‌کند دیدیم، حیوانی که خرچنگ می‌خورد دست وپا و بالهای عجیب دارد مثل سفره دیدیم، بسیار حیوان عجیب و کثیف مهیبی بود، یک ماهی ریزه دیدیم که شفاف بود مثل اینکه از بلور رنگین ساخته باشند یا مثل بارفتن، از حیوانات زیر آب که مثل گل هستند دیدیم، به آنها غذا دادند تماشا کردیم، سگ آبی تعلیم داده دیدیم با صاحبش بازی می‌کرد، ماچ می‌کرد، دست می‌داد، شیرآبی دیدیم که او را هم تعلیم داده بودند، به فرمان صاحبش بود، هر چه می‌گفت می‌کرد، مثل اینکه زبان می‌فهمد، اکواریوم را گردش کردیم بیرون آمدیم از پائین کنار دریا رفتیم، دیگر از کوچه بالا نرفتیم، کوچه پائین به دریا نزدیک کوچه بالا مرتفع است و مثل دیواری در طرف مقابل دریا دیده

۲۱۱. اصل: برایطن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌شود، از آن بالا مردم ما را تماشا می‌کردند یعنی از کنار کوچه بالا ایستاده بودند نگاه می‌کردند خیلی مرتفع است، بعضی جاها هم از کوچه بالا به کوچه پائین پله دارد که مردم می‌روند و می آیند، در کنار دریاچه‌ها دختر و پسر بازی می‌کردند ریگ پاک صاف بود خواستیم تماشا کنیم پیاده شدیم از روی ریگ‌ها که می‌غلطیدند و از زیر پا در می‌رفتند سرازیر شدیم مردم هم از اطراف که ما را دیدند رو به این نقطه گذاشتند دختری بود گردن کلفت پاچه‌ها را بالا زده بود با دو سه دختر کوچکتر در کنار [۳۹٤] توی آب می‌رفتند بازی می‌کردند، آن دختر گردن کلفت خوشگل و چاق و ملوس بود، گیسوهای طلائی او پریشان به دوش او ریخته بود، ساق پر سفید و لطیفی داشت، او را تماشا می‌کردیم، اما ازدحام مردم نگذاشت، حاکم شهر هم با لباده بلند مخمل آنجا ایستاده بود، لابد برگشتیم از سینه کشتی به زحمت بالا می آمدیم، مردم همه به اجماع زور آورده بودند بالا، با بالاپوش رسمی مخمل خود را می‌کشید بالا، در این بین پای ادیب در رفت به حاکم خورد حاکم به مردم، خنده در گرفت، امین‌السلطان هم بود، عزیزالسلطان نبود، دوباره به کالسکه نشسته راندیم، آمدیم منزل، منزل ما خانه آلبرت[۲۱۲] ساسون است بسیار مزیّن و مجلل و قشنگ است، تمام پنجره‌ها رو به دریا باز می‌شود، خیابان و کوچه‌های این شهر هم بسیار تمیز است، این عمارت با این منظر شبیه است به عمارت شاه بندر که در الف لیلهٔ ما میرزا ابوالحسن کشیده است و کشتی شاه پریان در مقابل آن می‌ایستد، عجب عالم و صفائی دارد به عینه قصّه‌های الف لیله است، به منزل رسیدیم، چای وعصرانه خوردیم، راحتی کردیم، امشب ساعت هفت و نیم حاکم می آید آنجا ما را ببرد به مهمانی شام رسمی که در عمارت دولتی قدیم اینجا می‌دهند، شام رسمی است و در آنجا خطابه معمول خوانده خواهد شد و در همانجا هم اوضاع طیاطری است، در ساعت هشت حاکم آمد، تمام ملتزمین هم، امین‌السلطان، اعتمادالسلطنه، صدیق‌السلطنه، امین خلوت و سایر همراهان لباس رسمی پوشیده حاضر بودند خیلی جلوه داشت، قبل از رفتن یک جواهری آمد، بقدر هزارلیره، انگشتر، دست‌بند ساعت‌دار و غیره از او خریدم، بعد در ساعت هشت من و امین السلطان و حاکم ساسون توی کالسکه نشستیم، همراهان هم در کالسکه‌های خودشان نشستند و راندیم، خیلی رفتیم و دور زدیم تا رسیدیم به خانه حاکم، شهر را هم تمام چراغان کرده بودند، وارد عمارت شدیم، این عمارت را ژرج انگلیس در قدیم ساخته است، عمارت

۲۱۲. اصل: آلبرط قبلاً نام مالك خانه را «داود ساسن یهودی» نوشته است (ص ۱۵۷).

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عالی است، اول داخل اطاق بزرگی شدیم، که زن زیادی آنجا ایستاده بودند، یک دختر خوشگلی گیس‌هایش را ریخته بود، نقل داشت، زن‌های دیگر هم خوشگل بودند، از آنجا گذشته اطاق به اطاق، دالان به دالان گذشتیم، این عمارت قدیم است، اطاق زیاد بزرگ ندارند، تمام چراغ‌های اطاق الکتریسیته است توی این اطاق‌ها و دالان‌ها تمام سرباز ایستاده بود ....، از دو طرف صاحب منصب نظامی هم در این اطراف بود حاضر بود، از اطاقها گذشتیم، داخل اطاق بزرگی شدیم که میز شام چیده بودند، اطاقش به وضع و طورهای قدیم است که وضعش را نمی‌توان نوشت، جور غریب طاق زده‌اند، یک چهل چراغ بسیار گنده بزرگی از وسط این تالار آویزان کرده بودند، خیلی بزرگ بود اما کهنه بود و بد، بقدر یکصدو بیست نفر [۳۹۵] در سر این میز شام دعوت داشتند، رفتیم سر میز باز دعا را مختصراً یک مردی خواند و نشستیم، دست راست من ساسون نشسته بود ودست چپ من مِر حاکم زیر دست ساسون، ملکم‌خان و اعتمادالسلطنه، عزیز السلطان، ایرانی‌ها همینطور تا پائین سمت مر حاکم هم امین‌السلطان و مجدالدوله، امین خلوت و سایرین نشسته بودند، چند میز هم روبرو بود که دورش مردم نشسته بودند، عزیز السلطان به سلامت اعتماد السلطنه شام[۲۱۳] پنی خورده بود خیلی خوشمزه بوده است و مردم همه خندیده بودند، دست زده بودند و خوش آمد گفته بودند، خلاصه شام خوردیم و مر برخاست و نطقی کرد و ما هم جواب دادیم، ملکم خان ترجمه کرد و از سر شام برخاستیم و آمدیم به اطاق دیگر قدری راحت کردیم، دست و روئی شستیم بعد با همان تشریفات تجملات آمدیم بیرون از عمارت، باغی بود چراغان کرده بودند، زن زیادی از دو سمت ایستاده بودند از میان آنها گذشتیم و هورا کشیدند، رفتیم داخل یک عمارت دیگری شدیم که آنهم جزء همین عمارت است، این عمارت سابق بر این طویله این عمارت بزرگ که شام خوردیم بوده است بیست سال است که از طویلگی موقوف داشته جای کنسرت و رقص بال قرارداده‌اند، یک جای بزرگ گِردی است دو مرتبه، طاق چوبی دارد، یک ارگ بزرگ هم اینجا است که در وقت رقص و کنسرت این ارگ را می‌زنند، این عمارت و آن عمارتی که شام خوردیم هر دو ارثاً متعلق به ملکه بوده است، ملکه در اول دولت که آمده بوده است به برایتون[۲۱۴] خیلی به او بی‌اعتنائی کرده‌اند او هم بدش آمده است گفته است دیگر این شهر نمی آیم و قدغن کرده است که اولادش هم به این شهر نیاید و این دو عمارت را هم به اهالی شهر بخشیده است،

۲۱۳. احتمالاً منظور شامپانی است. ۲۱۴. اصل: بری تن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آنوقت هم این شهر محل اعتنا نبوده است، بعد از آنکه این عمارت را ژرج اینجا ساخته است یواش یواش محل آباد خوبی شده است، خلاصه در این عمارت هم زن و مرد زیادی ایستاده بودند، رفتیم صندلی بزرگی برای ما گذارده بودند، برای همراهان صندلی گذارده بودند، ابتدا ایستاده لرد مِر اجازه خواست، نایب‌الحکومه با زلف مصنوعی خطبه مفصلی خواند ما هم جوابی دادیم، ملکم خان ترجمه کرد، بعد روی صندلی‌ها نشستیم، امین‌السلطان، عزیزالسلطان و سایر هم نشستند، اعتماد السلطنه[و] صدیق السلطنه از سر شام رفتند منزل اینجا نیامدند و خیلی خبط کردند چرا که اینجا خیلی تماشا داشت، شروع کردند به زدن موزیک، اسباب بند بازی هم آویزان کرده بودند، ابتدا یک دختر بسیار خوشگل مقبولی به سن چهارده سال زلف‌های افشان از این طرف و آن طرف ریخته که اسمش جلال الدین و از اهل ینگ دنیا و اصلاً یهودی است، لباس چسبان بسیار خوب قشنگ مقبولی پوشیده بود که ران و... پیدا بود آمد رفت بالا بنا کرد به بازی کردن و معلق زدن [۳۹۶] حقیقت کارهائی که کرد به عقل راست نمی‌آمد، بالا رفت، یک ورشد، خلاصه بازی‌های خوب و حرکات عجیب کرد، آخر تاب خورد و تاب خورد یک طنابی[۲۱۵] این طرف از بالای طاق آویزان کرده بودند و یک مردی نگاه داشته بود، دربین تاب خوردن پنج ذرع مانده به این طناب پرید و این طناب را گرفت، در آن طناب هم بازی‌های خوب کرد و آمد پائین بعد یک مردی آمد که لباس قرمزی پوشیده بود وتمامش را پولک دوخته بود و برق می‌زد، این مرد که مثل مار همینطور بخودش می‌پیچید و چرخ می‌خورد مثل جانور سرش را می‌آورد لای پایش، پایش را می‌زد بدنش حالت موم را داشت. موم را نمی‌توان این طور در دست حرکت داد و گرداند، خیلی معرکه بود، بعد دو نفر دیگر آمدند که معلق می‌زدند و یکی از آنها آل ساس لورنی[۲۱۶] بود این دو نفر هم کارهای غریب می‌کردند، اول یک میزی آوردند که پایه‌هایش یک ذرع بود وبقدر کرسی‌های زنانه بود، اول از روی او یک معلق زد روی مچ دست خودش بعد سه معلق دیگر زد، بعد دو کرسی رویهم گذارد و معلق زد، همینطور تا هشت کرسی رویهم گذارد که هشت ذرع ارتفاع داشت، از آن بالا وارو می‌زد روی مچ خودش بعد هفت معلق دیگر هم می‌زد، خیلی کار غریبی بود و تعجب داشت که مچ این مرد که عیب نمی‌کند، بعد سه نفر آمدند که خودشان را به ترکیب ژاپنی‌ها درست کرده لباس ژاپون پوشیده بودند، ابتدا بازی گلوله بازی

۲۱۵. اصل: تنابی ۲۱۶. : آلزاس لورنی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کردند ، هر کدامی چهار گلوله در دست داشتند ، و به هوا می‌انداختند و گلوله‌ها متصل در هوا بود و معلوم نبود که در دست اینها باشد ، خیلی غریب بود ، بعد یکی از آنها چند کبوتر آورد عادت داده بود که ول کند و بعد بیاید روی دیو جامه که به سرش مثل چتر میزد بنشیند .

کبوترها را ول کرد ، یکی دو تا آمدند نشستند ، باقی دیگر نیامدند و رفتند مرتبه‌های بالا که زنها بودند روی ستون‌ها نشستند و خیلی اسباب خفت مرد که شد بعد باز همین سه نفر کارد بازی غریبی کردند ، کاردهای بزرگ مثل کاردهای مطبخ به آن بزرگی و تیزی آوردند ، هر کدامی سه چهار کارد در دست گرفتند و بنا کردند به هوا انداختن. متصل کاردها را به هوا می‌انداختند و می گرفتند و دستشان هیچ نبود ، خیلی چیز تماشائی است و دیدنی، بعد بنا کردند این کاردها را بهم انداختن، دور ایستادند[۲۱۷] هی کاردها را بهم انداختند ، کاردها [را] به یک جلدی می‌گرفتند و می‌انداختند که متصل کاردها روی هوا بود و بازی عجیبی بود ، هوای اینجا خیلی گرم بود ، جمعیت زیاد بود ، تمام منفذهای اینجا را هم گرفته بودند ، شام هم خورده بودیم، کم مانده بود احوالمان بهم بخورد ، خوب شد که بازی‌ها تمام شد ، برخاستیم، دختر بند باز که با لباس رسمی خودش را پوشیده بود آنجا ایستاده بود آواز کردیم آمد جلو قدری با او حرف زدیم از نزدیک هم که او را دیدم خیلی خوشگل و خوب بود ، آن دو نفر که هم بازی می‌کردند و وارو می‌زدند آنها را فرستادم آوردند قدری هم با آنها حرف زده سوار شده آمدیم منزل قدری راحت کرده، خوابیدیم. [۳۹۷]

روز یکشنبه ۲۹ ذی قعده

صبح از خواب برخاستم، امروز باید برویم حمام ترکی، یک نهار مختصری خوردیم، کالسکه آوردند سوار شدیم، صدیق‌السلطنه پیش ما تنها نشست و راندیم از کنار دریا برای حمام از یک کوچه سربالا رفتیم تا رسیدیم به حمام. پیاده شدم سر حمام بسیار خوبی داشت، یک حوض مرمری سر حمام بود ، آب صافی داشت که سوزن از ته آن پیدا بود و این حمام می‌رفت تا توی گرم‌خانه که اگر آدم می‌خواست از این حوض برود توی گرم‌خانه و از گرم‌خانه بیاید بیرون سر حمام ممکن بود . سر حمام و حمام اینجا اطاق است یک دست عمارتی است اسمش را حمام گذارده‌اند ، سقف سر حمام

۲۱۷ . اصل: استادن

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

تخته است، بعد لخت شده رفتیم توی حمام، حمام بسیار گرم خوبی بود، خزانه مزانه ندارد، همان شیر دارد و حوض‌های مرمر کوچک که آبش گرم و سرد می‌شود، آدم خودش را شستشو[۲۱۸] می‌کند، اکبر خان و باشی هم با ما لخت شدند، حاجی حیدر هم با نهایت کثافت لخت شد، طاق این حمام از آهن است و شیشه‌های خانه‌خانه رنگ کرده دارد، برای روشنی، پیراهن ما بیست روز بود که عوض نکرده بودم، رخت‌های دیگر هم همینطور، بقدری پیراهنم چرک شده بود که مثل مرکب سیاه شده بود، سپردم به اکبرخان که در طهران به من بدهد آنجا انشاالله تماشا کنیم، خودم هم بقدری چرک بودم که حساب نداشت، شستشو و کیسه خوبی کردیم و چرکمان پاک شد، احمدخان جوجه را فرستادم رفت منزل که عزیزالسلطان را بیاورد حمام، میرزا حسین هم رفت برای عزیزالسلطان رخت بیاورد، ما هم خوب پاک شده آمدیم بیرون سر حمام بودم که عزیزالسلطان رسید با آقا مردک واینها رفتند حمام ما آمدیم بیرون توی کالسکه نشسته مجدالدوله، صدیق‌السلطنه پیش ما نشستند و راست آمدیم منزل، می‌خواستیم نهار بخوریم، طولوزان آمد، عرض کرد که ماژورطالبت دو پسر و یک دخترش را آورده است می‌خواهد به حضور بیاورد، گفتم بیاید، آمدند، دوپسر داشت به سن هفت هشت سال، چندان خوشگل نبودند، دخترش خودش می‌گفت چهار سال دارد اما به نظر هفت سال می‌آمد، خیلی دختر ملوس مقبول قشنگ و بامزه بود، موهای زرد بافته، چشم‌های کبود، خیلی شیطان و بامزه خنده رو بود، بقدری خوب بود که از این بهتر نمی‌شود، با او صحبت کردیم، بعد ماژور طالبت کتابی داد و خواهش کرد صورت دختر او را در کتاب بکشم من هم شروع کردم، نیم ساعت طول کشید، ماژور دخترش را نگاه داشته بود که تکان نخورد با وجود این خیلی تکان می‌خورد و درست نمی‌ایستاد اما من خیلی شبیه و خوب کشیدم، آنها رفتند و نهار خوردیم، بعد از نهار امین‌السلطان، ولف و چرچیل، گری را که از پیش سالزبوری آمده بود به احوال‌پرسی ما آوردند حضور، قدری با آنها حرف زدیم و رفتند، بعد یک قدری با امین‌السلطان حرف زدیم و کار کردیم، درساعت سه از ظهر رفته [۳۹۸] گفتیم کالسکه بیاورند برویم گردش، سوار کالسکه شده مجدالدوله، ناصرالملک پیش ما نشستند، عزیزالسلطان، ابوالحسن خان، احمد خان، آقا مردک، مهدی خان وسایرین هم سوار شده از همان خیابان وسیعی که یک سمت عمارت‌های مرتبه به مرتبه دارد و یک سمت دریا است و منزل ما کنار این خیابان است

۲۱۸. اصل: شسته شو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

راندیم و به کالسکه‌چی گفتیم همینطور است برود برای آخر شهر از همین خیابان و راندیم، امروز هم یکشنبه است و یکشنبه انگلیس‌ها خیلی نقل دارد که تمام دکان‌ها بسته به علاوه توی عمارت و خانه‌ها هم کسی نیست، تمام در پارک‌های آن طرف شهر و در این خیابان و چمن هائی که درکنار این خیابان سمت دریا واقع است گردش می‌کنند و راه می‌روند و گردش می‌کنند، اغلب بچه‌ها و دختر های خوشگل خوب در کنار دریا بازی می‌کنند، تمام اوقاتشان مصروف گردش هستند، همینطور که ما می‌رفتیم زنهاو دخترها در اطراف ما بودند و گردش می‌کردند، می‌خندیدند هورا می‌کشیدند و دستمال تکان می‌دادند، خلاصه راندیم از گران هتل که منزل اعتماد السلطنه و سایر همراهان که پیش ما آمده بودند وبسیار هتل عالی بزرگی است گذشتیم، یک هتل هم حالا تازه شروع کرده‌اند پهلوی این هتل می‌سازند او هم خیلی عالی است واز این هتل خیلی بهتر و این را خواهد شکست، گذشتیم، از پل بزرگ هم که برای گردش است رد شدیم از اینجا که رد می‌شویم چمن‌های بسیار خوب که دور او را نرده کشیده بودند زیاد دارد، زنهای بسیار خوب خوشگل خوب با لباس‌های رنگ به رنگ سبز و سرخ و سفید خوب در توی این چمن‌ها گردش می‌کردند ویک حالت [و] عالم خوشی داشت، یک طرف دریا جلوش سبزی و این زنها با لباس‌های مختلف بسیار لذت می‌داد و عالم دیگری داشت. یک مد تازه در فرنگستان است که زنها اغلب لباس سفید پوشیده‌اند و خیلی بخوبی آنها افزوده، زلف‌های زرد آنها مثل گلابتون از پشت سرشان روی لباس سفیدشان ریخته و خیلی نقل پیدا می‌کند، به همینطور لباس‌های قرمز و آبی زنگاری و رنگ‌های مختلف می‌پوشند و بر حسن آنها افزوده می‌شود، هوا هم امروز بسیار خوب و آفتاب و گاهی ابر بود، بسیار هوای خوشی بود و این گردش و این مردم خیلی عالم خوب خوشی داشت، خلاصه راندیم تا رسیدیم به آخر شهر آنجا دیدیم خلوت شده است و خیلی از مردم دوریم، گفتیم خوب است اینجا پیاده شده برویم کنار دریا بگردیم، پیاده شدیم، رفتیم کنار دریا، کنار دریا ریگ و ماسه[۲۱۹] خیلی دارد اما ریگ‌های درشت گرد و دراز اندامی دارد مثل کنار دریای مازندران که ریگ‌های مقبول خوب خوش ترکیب دارد نیست، چند دانه برای یادگار برداشتیم در این بین دیدیم که مردم خبر شده‌اند که شاه اینجا پیاده شده است از آخر شهر می‌دوند و می‌آیند دور ما، کم کم جمعیتی دور ما جمع شدند، دریا هم اندک موجی داشت، یک زنی توی قایق کوچکی نشسته و یک

۲۱۹. اصل: ماسته

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مردی هم پارو می‌زد و موج این قایق را دو ذرع می‌برد بالا و می آورد پائین، با این حالت که قایق اینطور بود زنکه دستمالش را در آورده تکان می‌داد و [۳۹۹] با ما تعارف می‌کرد ، خیلی حالت او مضحک بود و خنده داشت، دیدیم عنقریب است که دور ما بقدری جمعیت می‌شود که حساب نداشته، اگر پنج دقیقه می‌ماندیم اقلاً هزار نفر جمع می‌شدند ، گفتیم بهتر این است که برویم، با همین جمعیت برگشتیم، آمدیم توی کالسکه گفتیم به کالسکه‌چی برود برای پارک پرسطن پارک (Preston Park) از پشت شهر رفتیم به پارک بزرگی، شهر بطول افتاده است، اینجا که آخر شهر است خیلی خانه و عمارت به عرض کم دارد و پشت شهر به پست و بلندی دره ماهور افتاده است، آن طرف شهر عرضش زیادتر است و خانه اینها خیلی دارد ، راندیم رسیدیم به پارک، پارک بسیار خوب قشنگی بود ، درخت زیاد نداشت، تمام زمینش چمن سبز صاف بسیار خوب قشنگی است و دور این پارک را گل کاری کرده‌اند که خیلی باصفا شده است، بنا کردیم توی پارک با کالسکه به گردش کردن، زن و دختر بچه زیادی هم با لباس‌های بسیار خوب و زرد قشنگ سبز و سرخ خیلی خوشگل و مقبول توی این پارک و چمن‌ها گردش می‌کردند ، گفتم کالسکه را یواش ببرد ، همینکه بنا کرد به یواش رفتن دیدم تمام این زن و بچه دور ما جمع شدند ، خیلی دور پارک و طولش زیاد است، این زنها عرق کنان می آمدند پیش ما ، ما هم گفتیم کالسکه را نگاهداشتند و بقدر نیم ساعت آنجا ایستادیم و متصل هم زن‌ها زیاد می‌شدند اگر تا صبح اینجا می‌ایستادیم زن‌ها هم با ما می‌ایستادند بعد به راه افتادیم، اینها هم عقب ما می‌دویدند و می آمدند . یواش یواش یا تند هر طور که می‌رفتیم اینها هم می‌دویدند و می آمدند ، دخترهای ده ساله، دوازده ساله، چهارده‌ساله خیلی خوشگل می‌شوند و توی اینها خیلی بود ، خاصه که می‌دویدند و عرق می کردند و صورتشان سرخ می‌شد ، عالم غریبی داشت، خلاصه از پارک بیرون آمدیم، از اینجا کوچه‌ها پست و بلند و سرازیر و سر بالا می‌شد ، راندیم، راندیم تا آمدیم باز کنار دریا ، رسیدیم به پل کوچک اولی که نزدیک عمارت ماست و دیروز آنجا نرفته بودیم، پیاده شدیم و رفتیم این پل را خیلی قدیم ساخته‌اند ، شصت سال می‌شود که ساخته‌اند ، کهنه شده است، عرضش خیلی از آن پل کمتر است، باز کمپانی دارد و رئیسی دری دارد که هرکس می‌رود پول می‌گیرند تکان هم می‌خورد ، طول این پل پانصد قدم است، با چوب ساخته‌اند و پایه‌هایش چوبی است، آهن کمی کار کرده‌اند ، رفتیم تا آخر پل ، آنجا یک محوطه گردی دارد ، یک دسته موزیکانچی آنجا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود ، موزیک می‌زدند ، دیگر چیزی نداشت، باز هم زن و مرد اینجا جمع شدند ، بچه‌های کوچک هم کنار دریا توی ماسه‌ها بازی می‌کردند و می‌دویدند ، یک دو مشت شلنگ انگلیسی از این بالا به سر آنها ریختم، ریختند به سر هم دیگر، توی سر هم می‌زدند و پول‌ها را جمع می‌کردند ، خیلی خنده داشت، بعد برگشته سوار کالسکه شده راندیم برای منزل، امشب جائی موعود نیستم، شام را تنها باید بخوریم، گفتم شام را ساعت ۹ که سه ساعت به نصف شب مانده است بیاورند . از دیشب تا حال خون بواسیرمان باز شده است و خون می آید . این ساسون یهودی صاحب این خانه خیلی شبیه است به قنبر علی خان سعدالدوله[۴۰۰].

ناصرالملک می خواهد از جزیره ویت[۲۲۰] که ما می‌رویم به پاریس او برود لندن، رفقا [و] هم درسهای خودش را سری کشیده دیدنی نموده مراجعت نماید ، زیر بالاخانه ما از وقتی که از گردش برگشتیم زن و مرد بچه دخترهای خوشگل است، بقدر هفتصد هشتصد نفر که هی عوض می‌شوند و آنجا ایستاده تکان نمی‌خورند و متصل به بالاخانه ما نگاه می‌کنند و می‌گویند که شاه توی این بالاخانه است و هر وقت ایرانی از این منزل ما بیرون می‌رود او را هم تماشا می‌کنند ، تا ساعت ده از شب رفته مسینطور پرتوی کوچه ایستاده بودند ، بالاخره از پشت شیشه خودی به آنها نشان دادیم و دستی بلند کردیم تمام هوراکشیدند بعد یک دسته [از] گل‌های توی‌اطاق برداشتم و ریختم به سر آنها ، باز داد زدند ، هورا کشیدند ، خلاصه شام خورده خوابیدیم، این عمارتی که اینجا در برایتون ما منزل داریم اسمش پاویون است، در اکس روزی که خانه دوک دومن ترز[۲۲۱] بودیم و نهار خوردیم، سرکه می‌کشید و بسیار سرکه خوبی بود قرار و وضع سرکه گرفتن از این قرار است که نوشته میشود" سیزده سال به سیزده سال درخت بلوط را با تیشه از بیخ می‌زنند و پوست او را کنده شاخهای آن را به بلندی یک متر خورد می‌کنند می‌ریزند به دیگ بزرگ فلزی و مدت شانزده ساعت با هر آتش که باشد طوری گرم می‌کنند که حرارتش تحت دویست درجه بماند ، جوهر چوب است، بخار شده متصاعد می‌شود و آن بخار را در ظروف مس که پیش از وقت با آب سرد کرده‌اند داخل کرده مجدداً " به حالت میعانش رجعت می‌دهند و آن مایع را چند روز در ظروف علیحده می‌گذارند ته نشین می‌شود و سرکه روی دُرد می‌نشیند ".

۲۲۰ . White

۲۲۱ . قبلاً نوشته شده بود "دوك دومنطروز"

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اهالی اکس خیلی وضع و رفتار و حالتشان با انگلیس تفاوت دارند، اگر چه مذهبشان مثل انگلیس پروتستانی است اما باز در مذهبشان هم خیلی تفاوت است. مثلاً در زبان، زبان انگلیسی را می‌دانند اما خودشان هم زبان علیحده دارند و حرف می‌زنند و بعضی از حالات اسکاتلند از اینقرار است: در اسکاتلند یعنی درممالک کوهستانی که موسوم به های لنت است اهالی منقسم شده‌اند به ایلات که آنها را کلنس می‌گویند، روسای این ایلات به وراثت معین می‌شوند و اگر چه هیچ گونه تسلط شرعی به ایل خودشان ندارند ولی خیلی طرف اعتماد و اعتنا و صاحب نفوذ زیاد می‌باشند گاهی رؤسای ایلات از نجبا می‌باشند ولی اغلب از غیر نجبا هستند و با وجود این خیلی محترم می‌باشند، بزرگ‌ترین این ایلات ایل کام بیل است که به دو شعبه منقسم می‌شود، رئیس یک شعبه دوک آرکایل است و رئیس شعبهٔ دیگر مارکز بریدولبین، یکی از ایلات معروف اسکاتلند ایل کامرون است که رئیسشان از غیر نجبا است و دختر دوک دوبکلو را گرفته است، وقتی که پسر دوک دارکایل دختر ملکه را گرفت، ایلات کامبل که در همه جای امریک و هندوستان و در کلنی‌های انگلیس هستند سیاههٔ پول‌ها جمع کردند و یک هدیه بسیار خوبی به جهت عروسی او فرستادند، ایل کامرون هم برای رئیس خودشان این کار را کردند، دوک دومنطروز رئیس ایل کریهُم است، مستر جان مکنیل رئیس ایل مکنل است.

هر ایل یکنوع ماهوت محرمات دارند که به آن ماهوت شناخته می‌شوند. هر رئیس هر طایفه حق دارد که سه پر عقاب به سرش بزند، رئیس خانواده دو پر عقاب و سایرین یک پر می‌زنند. افراد این ایلات تعصب همدیگر را خیلی می کشند، مثلاً اگر دو نفر کامرونی که هرگز یکدیگر را ندیده‌اند و نشناخته باشند اگر وقتی در هند یا در ینگ دنیا به همدیگر برسند [۴۰۱] کمال تقویت و معاونت را به هم دیگر می‌کنند و مثل دوست بسیار قدیم با هم رفتار می‌کنند.[۲۲۲]

روز دوشنبه سلخ ذیقعده:

امروز باید برویم جزیره ویت و از آنجا برویم انشاالله به شر بورغ[۲۲۲] خاک فرانسه، چون وقت حرکت ما معلوم نبود که کی باید از اینجا حرکت کنیم از ولف هم هر چه می‌پرسیدیم که چه ساعت باید برویم نمی گفت لهذا صبح زود ساعت شش و نیم از

۲۲۲. شر بورگ

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

خواب برخاستیم به خیال اینکه بیایند و بگویند حالا باید حرکت کرد. نماز خواندم، قرآن خواندم، راه رفتیم و لباس پوشیدیم، آدم‌ها هم تمام لباس رسمی پوشیده بودند، ابوالحسن خان و احمدخان و سایرین هم لباس پوشیده آمدند گفتند ما را می‌خواهند حالا ببرند می‌گویند زود بیائید بروید به گار و از آنجا بروید کشتی علیحده دارید، آنها رفتند، دریا هم بسیار آرام و سالم و مثل کف دست بود، هوا هم خیلی خوب و آرام، شکر خدا را کردیم.

میرزا محمدخان می‌گفت دیشب دریا طوفانی شده بود و صدا می‌داد و موج می‌زد اما حالا الحمدلله خوب است. خلاصه وقت رفتن شد، مرحاکم وساسن با سن و غیره همه آمدند، عزیزالسلطان و غیره هم بودند. با امین‌السلطان، ولف و حاکم، سایرین توی کالسکه نشستیم و از همان خیابان کنار دریا راندیم جمعیت هم باز اطراف خیابان زیاد بودند، قدری راندیم از کوچه دیگر رفتیم عقب شهر برایتون کوچه‌هایش خیلی پست و بلند دارد، پائین و بالا می‌رود، رسیدیم به گار، این گار می‌رود به پورتسموت[۲۲۳] باید برویم به آنجا و از آنجا به دریا بنشینیم، خیلی گار عالی بزرگی بود، می‌گفتند تازه دوسال است که ساخته‌اند، همه در ترن‌ها جابجا شدیم، عزیزالسلطان، میرزامحمدخان، آجودان مخصوص، قهوه‌چی باشی اینها پیش من بودند، با حاکم و غیره وداع کردیم، و راه حرکت کرد، قدری که رفت راه برگشت و افتاد به خط دیگر و از تونلی گذشتیم و راندیم، دریا همه جا به دست چپ ما افتاد، گاهی می‌دیدیم و گاهی دیده نمی‌شد و می‌راندیم، حاصل اینجا را تازه دست به درو زده‌اند اما چمن و یونجه و اسپرس و گل، اینها صحرا را سبز داشت، اما بالاهای انگلیس هنوز دست به درو نزده‌اند، یک ساعتی راندیم رسیدیم به پورتسموت[۲۲۴] تصور می‌کردیم که اینجا هم مثل سایر شهرها جمعیت زیاد خواهد شد و اسباب زحمت می‌شود، اما خیر بحمدالله جمعیتی نبود، این پورتسموت[۲۲۵] شهر کوچک قشنگ مقبول خوبی است، بندرگاه معتبر نظامی انگلیس که خیلی اهمیت دارد و همیشه جنرال و امیرال‌های معتبر اینجاست، کشتی جنگی اینجا زیاد است، خیلی بندر معتبری است، از گار پیاده شده داخل کشتی شدیم، اشخاصی که اینجا معرفی شدند از این قرار است:

۲۲۳. Portsmouth، اصل: برت موس

۲۲۴. اصل: پورشموت

225. Portsmouth

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جنرال سریسطر اسمیط فرمانده قشون جنوبی (Sir Leicester smyth) [۴۰۲] امیرال سر ادموند کامرل فرمانده کل بندر برطسموط (Amiral Sir Edmund Cammeral)، ویس امیرال گردون مدیر دریاچه‌های کشتی های سازی و غیره (Vice Amiral Gordon) ماژور جنرال اسطرلینگ فرمانده دسته توپخانه (Major General Stirling)، کلنل طوینام (Colonel Tuynam)، مستر آلیس حاکم شهر یعنی مر (Allis)، پس از معرفی اینها از توی کشتی مرخص شده رفتند، کشتی همان کشتی ویکتوریا آلبرط است، اما از بس که کشتی بزرگ دیده بودیم، این دفعه این کشتی به نظرم کوچک آمد، روز ورود هم به همین کشتی نشسته بودیم، همه جاهای خودشان را می‌دانستند، رفتند، جابجا شدند، من هم در سطحه[۲۲۶] کشتی ایستاده بودم، اکبرخان سراسیمه دوید که مرا می‌خواهند ببرند آن کشتی گفتم برو اما باشی را نگذاشتم برود، اشخاصی که در این کشتی ما هستند از این قرارند:

امین السلطان، عزیزالسلطان، مجد الدوله، امین خلوت، اعتمادالسلطنه، صدیق السلطنه، آجودان مخصوص، آقادائی، میرزا محمدخان، باشی، قهوه [چی] باشی، اجزای عزیزالسلطان، میرزا حسین و بعضی از آدم‌های مردم. راندیم به سمت جزیره ویت، گاهی در اوطاق، گاهی در سطحهٔ کشتی گردش می‌کردیم و می‌رفتیم، قدری که رفتیم، رسیدیم به کشتی‌های زیادی که دولت انگلیس در این بندر حاضر کرده است و عدد آنها یکصدوهفت کشتی جنگی و غیره است و این کشتی را فقط از بنادر انگلیس که در اطراف است. آورده و اینجا حاضر نموده‌اند، سه ردیف صف بسته بودند، و کشتی ما از وسط این خیابان کشتی‌ها می‌گذشت، دو فرسنگ تمام طول خیابان کشتی‌ها بود و از جلو این کشتی‌ها که می‌گذشتیم عملجات آنها بالای دکل‌ها رفته و سربازها هریک به لباس مختلف بعضی قرمز و بعضی سیاه توی کشتی صف بسته سلام احترام می‌دادند وقدری که رفتیم یک دفعه تمام این کشتی‌ها بنای شلیک و توپ‌اندازی را گذاردند بطوری که با دشمن مقابل شده جنگ می‌کنند، وضع غریبی داشت، یک دفعه روی دریا از دود سیاه شد و مثل مه گرفته تاریک کرد، خلاصه تماشای این کشتی با این وضع و تیراندازی که تاکنون دیده نشده بود کمال تماشا و غرابت را داشت، در شانزده سال پیش هم در سفر اول فرنگ که به انگلیس آمدیم باز همینطور در اینجا سان دادند اما به این خوبی و زیادی کشتی‌هاشان نبود، سه روز دیگر امپراطور آلمان برای ملاقات ملکه به

۲۲۶. اصل: سنحه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این جزیره ویت آمده سه شب در همین جزیره مهمان ملکه خواهد بود ، به انگلیس هم هیچ نرفته از اینجا مراجعت خواهد کرد ، این کشتی های جنگی یک ساں بحری هم به امپراطور آلمان خواهند داد ، همینطور رفتیم تا صف کشتی ها تمام شد و امدیم در اطاق خودمان نهار خوردیم، یک روزنامه کرس پانداس دیل تلگراف که اسمش از این قرار است [۴۰۳]: به نت بورله Bennet Borleigh آنچه روزنامه در باب ما نوشته بود تمام را چیده جمع کرده یک کتابی کرده بود ، آورد و پیشکش کرد ، خلاصه راندیم تا رسیدیم به دهنه رودخانه مدینا که از جلو جزیره وایت می آید ، اینجا که ایستاده بودیم وسط دریاست، رودخانه مدینا از روبرو از میانه جزیره داخل دریا می‌شود ، به این جهت اینجا را مقابل رودخانه مدینا می گویند ، آبادی که این طرف وآن طرف رودخانه مدینا واقع است اسمش کاوس است یک طرف کاوس مغربی و یک طرف کاوس مشرقی است، ما در وسط این دو آبادی و مقابل جزیره ایستادیم، یک کشتی بزرگ جنگی آلمان که دارای سیزده چهارده توپ است سه روز است برای ورود امپراطور آلمان اینجا آمده است، بسیار کشتی بزرگ خوبی است، امیرال آن کشتی آمد حضور، بسیار مرد رشید تنومند قوی هیکل بلند قامت خوبی است، دو کشتی بخار کوچک که هر کدام بیش از چهار نفر جا نمی گرفتند یکی این طرف کشتی یکی آن طرف کشتی حاضر کردند ، از پله‌های کشتی پائین رفته داخل کشتی های کوچک شدیم و نشستم، اشخاصی که پیش من بودند امین السلطان، ولف، لارنسن، ملکم خان. در آن کشتی دیگر هم مجدالدوله، امین خلوت، ناصرالملک، اعتمادالسلطنه، صدیق السلطنه، طولوزان بودند ، خیلی کشتی های تندرو خوبی بود ، به فاصله یک ربع رسیدیم به جزیرهٔ ویت و کاوس غربی، کشتی‌های کوچک دیگر هم روی آب گردش می کردند ، رسیدیم به دهنه، چون از خشکی، یک کال و بلندی است که با این کشتی های کوچک نمی توان رفت خشکی، یک کشتی بزرگی چسبانده بودند به خشکی، از این کشتی کوچک داخل کشتی بزرگ شده و از آن کشتی داخل خشکی شدیم. داماد ملکه پرنس باطن برغ توی این کشتی آمده بود استقبال ما ، با هم رفتیم، من و پرنس و امین السلطان، ملکم خان توی یک کالسکه نشستیم، سایرین هم سوار کالسکه های خودشان شدند و راندیم.

این کاوس مغربی شهر کوچک مقبولی است، یک خیابانی بود از آنجا راندیم برای ازبرن، جمعیت زیاد این طرف و آن طرف راه ایستاده بود ، همینطور راندیم رسیدیم به درب پارک ملکه، آنجا که رسیدیم پارک خیلی خلوت و هیچکس توی پارک نبود ،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پارک بسیار عالی بزرگ خوبی بود ، درخت‌های بسیار خوب که مخصوصاً از ینگ دنیا و کانادا[۲۲۷] آورده‌اند در این پارک کاشته‌اند که برگ‌های خوب شبیه به درخت نارنج دارد و به بزرگی درخت‌های نارون و برگ‌های آن روی زمین افتاده است، خیلی قشنگ، تمام پارک چمن و سبزه بسیار خوب است، خیلی راندیم تا رسیدیم به درب عمارت ملکه، دیدیم چادر زیادی دور عمارت زده‌اند ، پرسیدیم برای چه است؟ گفتند چون در این عمارت جاکم است این چادرها را برای امپراطور آلمان می‌زنند [٤٠٤].

درب پله پیاده شدیم، ملکه توی راه پله جلو در ایستاده بود ، بهم دیگر دست داده بازور به بازوی ملکه داده رفتیم توی اطاق.

امین‌السلطان، ملکم‌خان، پرنس واطن برغ، دختر ملکه زن همین پرنس، ایشک آقاسی، ملکه توی اطاق بودند ، با ملکه خیلی صحبت کردیم، احوال پرسی کردیم، اظهار مهربانی زیاد کرد ، بعد دختر ملکه رفت یک سینی دست گرفت آورد پیش ملکه، یک قابی توی سینی بود ملکه برداشت باز کرد ، توی آن یک نشان الماس برلیانی بود که وسط آن صورت خود ملکه بود و بسیار خوب و شبیه ساخته بودند ، ملکه دو دستی آن نشان را به ما داد و گفت برای یادگار به شما می‌دهم، ما هم خیلی اظهار مسرت و مهربانی از این کار کردیم، بعد ملکه نشان را گرفت و به دست خودش به گردن ما انداخت، یک نشان اول حمام که به فرنگی بن می‌گویند و به فارسی حمام است با حمایل و زنجیر بدست خودش به امین‌السلطان داد ، بعد از درجه دویم و سیم همین نشان هم به همراهان ما داد ، آنها را آوردند توی اطاق و ملکه به دست خودش نشان‌ها را داد. اعتمادالسلطنه، مجدالدوله، امین خلوت، صدیق‌السلطنه، طولوزان، ناصرالملک گ فتند ، بعد به آدمهای خودش مثل مکنیل و چرچیل و لو هم داد ، آنها رفتند و ما باز قدری با ملکه نشستیم بعد با پرنس واطن برغ آمدیم اطاق دیگر عصرانه خوردیم و رفتیم به تراس[۲۲۸] یعنی ماهتابی جلو این عمارت که بسیار خوب گل کاری کرده‌اند ، قدری گردش کردیم، جلو این عمارت را همینطور تا پائین گل‌کاری کرده‌اند ، بسیار خوب از آن لب نگاه کردیم، خیلی قشنگ بود ، این عمارت یک منظر بسیار خوبی به دریا دارد که خیلی خوب است، ملکه ده روز است که در این ازبرن منزل دارد ، وقت عروسی دختر ولیعهد که به لُرد فیف می‌دادند از اینجا رفته بوده است به عمارت بوکینگهام پاله عروسی کرده و مراجعت نموده است، هوای امروز هم از لطف خداوند آفتاب و بسیار خوب هوائی است،

۲۲۷. اصل: کاندا

۲۲۸. اصل: طراس

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گرم هم بود ، دریا هم خیلی آرام است، شکر کردیم، این عمارت را سی سال پیش از این شوهر ملکه پرنس آلبرت به سلیقه خودش ساخته هیچ این عمارت چیزی نبوده است، بسیار هم خوب و خوش سلیقه و مقبول ساخته است، تمام دالان‌های اطاق را با مرمرهای رنگ به رنگ مختلف میناکاری کرده‌اند که خیلی قشنگ است، مبل‌های مزین قشنگ خوب این عمارت دارد ، پرده‌های نقاشی بسیار فرد ممتاز اعلی این عمارت دارد ، از هرجا پرده خوب بوده است آورده‌اند اینجا ، خیلی خیلی عمارت قشنگ مقبول عالی باروح خوش مبل خوبی است. خلاصه بعد از گردش دوباره آمدیم پیش ملکه وداع مجددی کرده آمدیم بیرون، من و زن پرنس واطن بورغ [و] خود پرنس توی یک کالسکه نشسته، سایرین هم سوار شده راندیم، یک جائی بود آنجا پیاده شدیم و یک درخت کاج حاضر بود بدست خودمان کاشتیم، بعد یک دور باغ را گردش کردیم چه پارکی! باز همان درختهای خوب را که نوشته بودم دیدم، خیلی این پارک بزرگ است، یک قرقاول ماده با بچه‌اش از جلو مان پرید گفتند [۴۰۵] اینجا خیلی قرقاول دارد ، خلاصه راندیم، دوباره رسیدیم به درب عمارت ملکه، از آنجا هم گذشته از همان زاه که آمده بودیم برگشته باز داخل کشتی بزرگ شده از آنجا با دختر ملکه و شوهرش وداع کرده داخل کشتی‌های کوچک شده آمدیم برای کشتی خودمان رسیدیم به کشتی خودمان، رفتیم بالای کشتی، ولف، لارنسن، مکلتین قونسول خراسان از اینجا مرخص شده رفتند ، ناصرالملک هم مرخص شد رفت به اکسفورد[۲۲۹] چون در مدرسه اینجا تحصیل کرده است آشنا رفیق دوست دارد و دو سه شب آنجا خواهد ماند که از آنها دیدنی نماید و بعضی جاها مهمان باشد و مراجعت نماید به پاریس، دور جزیره وایت پنجاه ودو میل اِنگلیسی است که دوازده فرسنگ ما می‌شود و تمام جزیره هشتاد هزار نفر جمعیت دارد که متفرق است، چند شهر هم دارد ، حکومت شرافتی این جزیره هم با همین پرنس واطن بورغ داماد ملکه است، پنج از ظهر گذشته است و هوای دریا خیلی خوب است. به کاپیتان هم گفتم که هوا و دریا اعتبار ندارد تعجیل کن در رفتن، کاپیتان هم گفت یک ربع دیگر حرکت می‌کنیم، بعد از یک ربع لنگرها را کشیدند و حرکت کردیم برای سواحل انگلیس، سواحل انگلیس دست راست بود ، سواحل جزیره ویت دست چپ، جزیره ویت کوه و تپه‌های بلند داشت که بنظر می آمد روی آنها را مه گرفته بود ، آخر سواحل ویت که رسیدیم چند قلعه‌جات محکم دیدیم که نزدیک دریا ساخته بودند ، طرف

۲۲۹ . اصل: اکس فرت

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

دست راست هم یک قلعه بسیار محکم بزرگ ساخته بودند و از طرفین هم شلیک توپ می‌کردند. این دو قلعه طوری است که گلوله این قلعه‌جات هر کشتی که از این دامنه داخل شود می‌زند، از طرف دست چپ هم کوههای بزرگ دیده شد که سنگ‌های سفید داشت و چند تکه هم از آن سنگ‌ها خرد شده ریخته بود به دریا که مثل کوه پیدا بود، بعد راندیم راندیم تا رسیدیم به اصل وسط دریا که دیگر ساحلی از هیچ سمت پیدا نبود. هوا هم یواش یواش تاریک، آفتاب غروب کرد، دریا چندان موجی نداشت اما موج خود کشتی، کشتی را حرکت می‌داد، احوال بعضی بهم خورد مثل امین خلوت و آجودان مخصوص بعد آمدیم پائین نماز خواندم و آمدم اطاق شام، شام خوردیم، اطاق گرم بود، بعد از شام هم کاپیتان را خواستم با امین‌السلطان و چرچیل و موچول خان قدری توی اطاق شام حرف زدیم، احوال عزیزالسلطان هم یک کمی بهم خورده بود و هی می‌دوید بالا وپائین می‌گفت دویدن برایم خوب است آخر خوابش برد و راحت خوابید، احوالش هم عیبی نکرد، از گرمی اطاق احوالم به هم خورد و حالت قی پیدا کردم، هرچه هم خودم را به دم سرما دادم افاقه حاصل نشد، بالاخره صدیق‌السلطنه، میرزامحمدخان دستم را گرفته رفتم اطاق خواب فوراً قی مفصلی کردم هرچه خورده بودم قی کردم و از قی بی‌حال شده افتاده خوابیدم.

تمام حیوانات پرنده در هر بلد و شهری تغییر دارند و جور به جور هستند. مثلاً حیوان ینگ دنیا با پاریس و لندن تفاوت دارد همینطور جاهای دیگر، در تمام دنیا قرقاول هست [٤٠٦] اما قرقاول ینگ دنیا با قرقاول لندن فرق دارد و طور دیگر است. حقیقتاً همان قرقاول است اما صورتاً و ترکیباً تفاوت دارد و همینطور سایر حیوانات، اما تعجبی که دارم در گنجشک است که گنجشک طهران با گنجشک‌هائی که در این سفر فرنگستان و روس و هلاند و آلمان و انگلیس واکس و پاریس دیدم همه یک جور و یک طور و یک ترکیب است، همان طور که گنجشک طهران می‌پرد صدا میکند گنجشک‌های اینجا هم همینطور هستند، ابداً فرقی ندارند مگر در لندن و بعضی شهرهای لندن که کارخانجات زیاد دارد و بواسطه دود رنگ گنجشک‌ها سیاه است ولی همان گنجشک است، به هم چنین چلچله که او هم در همه جاها یکی است، ابابیل هم که در طهران هست و خیلی بالا و تند پر است در تمام این فرنگستان هست و زیادتر از طهران، چراکه اینها در هوای خنک خوب بیشتر هستند، در طهران هرجا هوای خوب است ابابیل زیاد است اما اینجا در همه جا هست.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روز سه‌شنبه غره ذیحجة‌الحرام:

چون دیشب هرچه خورده بودم قی کردم و چیزی در شکممان نماند که بخوابیم و درست خوابمان نبرد خوب نخوابیدم، چون نمی‌دانستیم هم‌که‌کی باید برویم و می‌ترسیدیم وقت بگذرد، لهذا شش ساعت از نصف شب گذشته از خواب برخاستم و روی هم‌رفته سه ساعت و نیم خوابیدم، با وجود این کمی خواب و قی دیشب صبح که از خواب برخاستم احوالم خوب بود، هیچکس بیدار نبود، حتی دوربین هم که به آن طرف و شربورغ[۲۳۰] انداختم دیدم تمام خواب هستند و احدی بیدار نیست. یواش‌یواش رخت پوشیدیم و آمدیم بالای سطحهٔ[۲۳۱] کشتی، آنجا هم تازه عملجات کشتی از خواب برخاسته بودند و آنجا را فرش و تمیز می‌کردند، کشتی ما در وسط آب و حوض ایستاده بود، این بندر شربورغ خیلی بندر معتبری است که اینطور بندر هیچ نیست اگر سیصد کشتی هم وارد این حوض و بندرگاه بشوند آنها را بسیار خوب می‌توان محافظت کرد، هوا هم آرام و بسیار ملایم و آفتاب و بی‌باد و خوب بود، کشتی اکبرخانی هم که بعضی آدمهای ما و پیشخدمت‌ها و بارها آنجا هستند آنهم روبروی ما لنگر انداخته ایستاده بود، با دوربین شربورغ را نگاه کردم یک آرسنال و قلعهٔ بزرگی که روی او را توپ‌های متعدد کشیده بودند دیدم، پنج کشتی جنگی شروع کردند به آمدن و شلیک توپ کردن، از قلعه هم شلیک توپ زیاد کردند، کشتی‌های کوچک باری هم با کشتی‌های دیگر که به او بسته بود برای بردن بارهای ما یواش‌یواش شروع کردند به آمدن، ما هم در سطحهٔ کشتی بنا کردیم به راه رفتن، چون رفتن ما طول دارد و نهار را هم باید در واگن بخوریم رفتیم پائین در اطاق سفره‌خانه یک نهار مختصری خوردیم و بعد از نهار آمدیم بالای سطحه، امین‌السلطان، نظر آقا وزیر مختار ما که در پاریس است با بالوا وزیر مختار فرانسه که در طهران است و برای آمدن ما قبل از آمدن ما از طهران به پاریس آمده و دوباره مراجعت می‌کند با حکیم طولوزان، امرای بری و بحری بندر شربورغ را با حاکم اینجا آوردند حضور یکی‌یکی را معرفی کردند[۲۳۲] که اسامی آنها از این قرار است: امیرال پسپز حاکم بحری شربورغ Amiral Pespez، جنرال هان‌ریون کماندان دستهٔ دهم لشکر فرانسه [۴۰۷] General Hanreon، کنترامیرال کماندان

۲۳۰. شهر بورگ
۲۳۱. اصل: سنحه
۲۳۲. اصل: کردن

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

کشتی های زره‌دار شمالی بوآسون‌دی Contre Amiral de Boessondy، جنرال زورلندن کماندان افواج ۳۹ پیاده نظام در شربورغ General Zurlinden یک نفر قونسول ایران هم که اصلاً فرنگی و از اهل خاور است و سالهاست قونسول ایران است او را هم معرفی کردند که اسم او این است.[۲۳۳]

حاجی حسینقلی خان وزیر مختار ما که درینگ دنیا و واشنگتن بود و بواسطه سوءمزاجی که داشت به پاریس آمده و از سفارت خود استعفا کرده است او را هم امین‌السلطان آورد معرفی کرد، حاجی‌خان لباس نازک ریزه پوشیده بود و یک کلاه کوتاه کوچک داده بود در واشنگتن برایش دوخته بودند، سرش بود، اما کلاه غریبی بود، هیچ شبیه به کلاه نبود، نه کلاه ایرانی بود نه کلاه عثمانی نه کلاه فرنگی، معلوم نبود این کلاه از چه طایفه است که سرش بود، خیلی بد کلاهی بود، خلاصه وقت رفتن رسید، سه ساعت به ظهر مانده برخاستیم با سیرجان مکنیل که مهماندار ما بود از اول خاک انگلیس و این سیرجان مکنیل خویش آن سیرجان مکنیلی[۲۳۴] است است که در اواخر سلطنت فتحعلی شاه و اوایل سلطنت محمدشاه پدر ما در طهران بود، وداع کردیم، چرچیل نایب سفارت انگلیس که در طهران است و کاپیتان کشتی هم مرخص شدند، ما از پله کشتی پائین آمده داخل قایق درازی شدیم که این قایق را یک کشتی بخاری کوچکی می‌کشید و راندیم امین‌السلطان، عزیزالسلطان، مجدالدوله، امین‌خلوت، صدیق‌السلطنه، اعتمادالسلطنه پیش ما نشستند. سایرین هم در قایق های دیگر نشسته رفتیم تا در قایق نشستیم، بازار از کشتی‌ها و قلعه‌جات بنا کردند به شلیک توپ کردن، شلیک زیادی کردند، آب این بندر بقدری صاف و آبی و باصفا بود که تا دو ذرع ته آب پیدا بود و موج های کوچک کوچک می‌زد، خیلی باصفا بود، از گردش های با صفای دنیا این است که آدم در این حوض بزرگ به این باصفائی سوار قایق یا کشتی های کوچک بخاری شده متصل در این حوض و بندر گردش کند، افسوس که ما بواسطه نداشتن وقت و اینکه در سر ساعت باید داخل ترن شویم فرصت این گردش و سیر خوب را نداشتیم که اولاً یک دور این حوض را بگردیم، حقیقت این نوع اسفار برای ما اشخاصی که دارای تکلیف هستیم و درست از روی میل و راحت و خیال خود نمی‌توانیم

۲۳۳. جای اسم خالی است

۲۳۴. Sir dohn Mc Neill عضو هئیت همراه سرجان مالکوم در ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) قمری و پس از آن در سالهای مختلف دارای مشاغل متعدد سیاسی در ایران. وی در سال ۱۸۳۶ (۱۲۵۲) وزیر مختار انگلیس در ایران بود (غلامحسین میرزا صالح دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس ص ۱۰۸)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سیر همه جا و جاهای خوب را بکنیم هیچ خوب نیست، خلاصه راندیم تا رسیدیم به جائی که باید داخل خشکی شویم آنجا یک پله چوبی مقبول خوبی درست کرده بودند و تمام صاحب‌منصبان بحری بری که در کشتی معرفی شده بودند اینجا هم حاضر بودند، از قایق بیرون آمده جمعیت زیادی از اهل شهر و عملجات کارخانه ایستاده بودند، اما زیادتر عملجات بود، چرا که اینجا کارخانه‌کشتی سازی دارد و عملجات زیاد اینجا هستند، تمام بالباس‌های چرکِ‌کار و صورت‌های سیاه و ذغالی حاضر بودند و تماشا می‌کردند، یک فوج و رژیمان سرباز هم‌صف کشیده ایستاده بودند، خیلی صف این سرباز ممتد بود، پیاده از جلو اینها از اول گرفته رفتم تا آخر دوباره برگشتم، خیلی سرباز خوبی بود، خوش لباس و خوب بودند، اگر این سرباز مثل سربازهای روس پایشان چکمه بود خیلی بر شکوهشان افزوده بود، اینها چکمه نداشتند و عوض یک کفش کوچک پوشیده بودند و یک پارچه [۴۰۸] سفیدی روی کفششان مثل جوراب بسته بودند و به این جهت چندان بلند نبودند. خلاصه آمدیم توی ترن جابجا شدیم، مردم هم جابجا شدند. ترن ما هم ترن دراز بلندی بود که از هرطرف هفت تالار و آئینه داشت، بنا کرد به‌راه رفتن اما یواش، از توی شهر شربورغ گذشتیم، دور این شهر تمام کوه است، طرف دست چپ یک کوه بسیار سخت بلندی بود که بالای آن یک قلعه محکم بزرگی بود از توی آن قلعه هم شلیک توپ کردند، شهر شربورغ سبز و باصفا مقبول و پرگل وخوب بود، از حاکم شهر پرسیدم گفت این شهر سی و پنج هزار جمعیت دارد، شر بورغ بندر معظم معتبری است، دور شهر قلعه و خندق محکمی دارد که خندقش خیلی وسیع بود و پر از آب عریض هم بود، راه آهن یواش می‌رفت تا از یک تونلی هم گذشتیم، از تونل که بیرون آمدیم باز شهر آبادی بود و خانه بود، از اول شهر هم تا آخر شهر تمام سرباز و موزیکانچی ایستاده بود و همه جا احترامات نظامی را به عمل می‌آوردند. در تپه‌های شربورغ و تا مبلغی از راه که رفتیم از آن بوته‌ها که گل‌سرخ کوچک دارد و در اکس خیلی دیدیم و بود در اینجا هم خیلی دیده شد. در سینه بعضی از این سربازها بعضی نشان‌ها دیدم پرسیدم چه نشانی است؟ گفتند این نشانهائی است که در جنگ تُن کَن به اینها داده‌اند. خلاصه راندیم از چند تونل امروز گذشتیم، دوتونل آن خیلی طولانی و ممتد بود که هرکدام پنج دقیقه و هفت دقیقه طول کشید، باقی دیگر خیلی نزدیک بود، تا پنج شش فرسنگی هم که از شربورغ گذشتیم اطراف راه خیلی جنگل بود توی هم، که صحرا دیده نمی‌شد، درختهای جنگلی سرو کاج هم خیلی دیدیم، بعد یواش‌یواش جنگل تمام شد و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صحراهای حاصلخیز دیده شد، عجب صحرائی دارد، تمام پر از حاصل است و حاصلخیز، گندم و جو اینجا را تازه شروع به درو کرده‌اند و می‌چینند، هوای اینجا با انگلیس تفاوت دارد، گرم‌تر است، حاصل بالاهای انگلیس را که هیچ درو نکرده‌اند تا بیست روز دیگر هم درو نخواهند کرد، برایتون را هم تازه شروع به چیدن کرده‌اند، خلاصه همینطور تا پاریس آبادی و صحرای حاصلخیز و آبادی روی آبادی هست تا وارد پاریس شدیم، وضع از شربورغ الی پاریس را در روزنامه سفر اول فرنگ که در شانزده سال قبل آمده بودم و از همین شربورغ به پاریس رفتیم مفصل و مشروح وضع زمین و صحرا و حاصل همه را که چطور است نوشته‌ام، در این روزنامه همینقدر که نوشته‌ام کفایت می‌کند. این ترن[۲۳۵] که امروز سوار بودیم خیلی صدا می‌کرد و بطوری صدا می‌داد که حرف یکدیگر شنیده نمی‌شد، اگر می‌خواستیم حرف بزنیم باید توی گوش همدیگر حرف بزنیم و خیلی شبیه بود این صدا به صداهای کارخانهٔ ابریشم‌کشی و مخمل‌بافی شهر لیدز[۲۳۶] و شهر برادفورد[۲۳۷] انگلیس [است]، آنجا هم که رفتم همینطور صدا می‌کرد و حرف نمی‌شد زد. مگر توی گوش. امروز از شربورغ الی پاریس هفت ساعت راه آمدیم و راه آهن ساعتی ده فرسخ راه می‌رفت که روی هم هفتاد فرسنگ بود، سه ساعت به ظهر مانده حرکت کردیم، از شربورغ، چهار ساعت از ظهر رفته وارد پاریس شدیم، خلاصه و ارد گارسن لازار پاریس شدیم، دود ذغال سنگ [۴۰۹] و گرد راه‌رو و لباس ما را خاکی و سیاه کرده بود، خیلی عجیب است، با وجود اینکه مملکت فرانسه و انگلیس در حقیقت به‌هم وصل است مگر اینکه یک دریای باریکی میانه را فاصله داده است لیکن به محض ورود به خاک فرانسه در آنی تمام وضع و عادات و رسوم و زبان و ترکیب و صورت زن و مرد دهقان و سرباز سواره قشون تپه[۲۳۸]، کوه و صحرا، درخت، طبیعت بالمره عوض می‌شود و من مدتی در این نوع اختلاف بلافاصله غرق حیرت بودم، این گار، گار تازه دراز عالی خوبی بود، سعدی‌کارنو رئیس حالیه جمهور فرانسه است، خودش با تمام وزراء و اعیان و رجال شمشیری و قلمی شهر تماماً به استقبال ما در گار حاضر بودند، سعدی کارنو خودش شخصاً آدم وسط القامه، باریک، موسیاه، چشم و ابرو سیاه نازک لطیف بسیار ملایم خوبی است، سبیل‌های نازک خوبی، ریش سیاهی، چشمهای خوشحالتی دارد، بسیار متعارف و شیرین کلام و خوش صحبت است. چهره‌اش

۲۳۵. اصل: طرن
۲۳۶. اصل: لیست
۲۳۷. اصل: برادفرط
۲۳۸. اصل: پله

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مایل به زرد و سبزی است، سنش هم پنجاه و یک سال است، خلاصه با سعدی کارنو دست دادیم و آمدیم به اطاق بسیار عالی که در همین گار حاضر کرده بودند و صندلی زیاد چیده بودند که ما آنجا بنشینیم و وزراء را معرفی کنند، داخل آن اطاق شدیم اما من میل به نشستن نکردم، همینطور ایستاده رئیس جمهور تمام وزراء و مستقبلین را معرفی کرد که اسامی آنها از این قرار است:

مسیو لرُوایه	Leroyer
مسیو سپولر وزیر امور خارجه	Spuller
مسیو کنستان وزیر داخله	Constans
امیرال کرانتس وزیر بحری	Krants
رئیس سنا* مسیو تیرار صدراعظم	Tirar
مسیو دو فرسینه وزیر جنگ	De freycinet
مسیو گویو وزیر فواید	Guyot
جنرال سوسیه حاکم نظامی شهر پاریس	Soussier
مسیو شوتان رئیس مجلس شورای شهر پاریس	

خلاصه من و رئیس جمهور و امین‌السلطان، مسیو تیرار صدر اعظم در یک کالسکه نشسته سایر همراهان هم در جاهای خود سوار شدند و راندیم، از دو طرف خیابان و راه الی منزل ما سرباز و سوار، توپخانه ایستاده بودند، قشون بسیار خوب منظمی بود. سوارهای کوراسیه زره‌پوش که جوانهای بسیار خوب دارد و بسیار سوار مرتب منظمی است اطراف راه ایستاده بودند، ابتدا از جلوکلیسای مادلُنْ گذشتیم و از آنجا رسیدیم به پلاس دولاکُن‌کُرد که مناره ابلیک آنجا است، گذشتیم و رسیدیم به شانزه‌لیزه و از آنجا رسیدیم به آرک‌تری‌یونف، بالای آرک‌تری‌یونف هم جمعیت زیاد برای تماشای ما ایستاده بودند که از آن بالا به کوچکی کلاغ بنظر می‌آمدند، طرفین راه جمعیت زیاد ایستاده بودند و تمام به آواز بلند شاه زنده باد، ایران زنده باد فریاد می‌کردند، بعضی‌ها هم جمهور زنده باد می‌گفتند ولی کمتر می‌گفتند، اسامی خیابان و راهی که از گار به منزل آمدیم از این قرار است:

روترنشه	Rue Trnchet
میدان کُن‌کُرد	place de laconcord
خیابان شانزه‌لیزه	Chanls elyees

* اصل: سناط

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خیابان بادبولون	Avenue de Bois de Bouloyne
خیابان مالاکوف	Avenue de Lialokoff
منزل مادر کوچهٔ کپرنیک است	Rue Copernic

خلاصه با همین تشریفات و تجملات آمدیم تا رسیدیم به عمارتی که برای ما معین کرده بودند، چون مخصوصاً سفارش کرده بودیم که منزل ما را در پاریس در وسط شهر و جائی که جمعیت زیاد باشد و کالسکه زیاد برود و اسباب زحمت باشد قرار ندهند که باید در پاریس راحت کنیم لهذا جای ما را در این عمارت که در گوشه شهر و نزدیک به اکسیوزسین و بادبولون است قرار داده‌اند. وارد عمارت شدیم، عمارت خوبی است، منزل ما یک طالاری است که طاق آن شیشه و بلور است، جلو این طالار ما یک باغ زمستانی است که طاق آن هم بلور است و بسیار باغ قشنگی است، یک باغچه مقبول خوبی هم برای گردش این عمارت دارد[د]، بالای طالار ما هم یک بالاخانه‌ایست که پله‌های قشنگ [۴۱۰] مقبول دارد، خوابگاه ما آنجا است، منزل عزیزالسلطان هم پهلوی ما است، سایر مردم و همراهان ما هم تمام در این عمارت جابجا شدند، خیلی عمارت خوبی است، پله‌های پیچ‌پیچ دارد، وزرا و سعدی‌کارنو همراه ما به عمارت آمدند دست داده رفتند، بلافاصله هم با امین‌السلطان، بالوا، جنرال مهماندار کالسکه نشسته رفتیم بازدید سعدی‌کارنو، مجدالدوله، امین‌خلوت هم همراه ما با نظر آقا بودند، سوار و سرباز پلیس به همان ترتیبی که وقت آمدن ایستاده بودند حالا هم که می‌رفتیم دو سمت راه ایستاده بودند، منزل سعدی [کارنو] هم دور بود، رفتیم. بقدر یک ربعی هم آنجا بود، ملاقاتی کرده به منزل آمدیم، اشخاصی که امروز اینجا دیده شدند امین‌الدوله بود، معاون‌الملک بود، حاجی محسن‌خان معین‌الملک بود که با امین‌الدوله آمده بود، ابراهیم‌میرزا دیده شد، حاجی محمدمیرزای پسر اسدالله‌میرزای نایب‌الایاله بود که مدتی در پاریس تحصیل می‌کرده و در سفارت ایران بوده‌است دیده‌شد. حاجی محمدمیرزا خیلی شبیه است به امام‌جمعه طهران اما کوتاه‌تر، به‌عینه امام‌جمعه کوتاهی است، حاجی‌میرزا نجفقلی‌خان کارپرداز مصر دیده‌شد که با معین‌الملک آمده‌است اینجا که باهم بروند در سوئد نروژ[۲۳۹] به مجلس شرقی، حاجی میرزا نجفقلی خیلی شبیه است قداً و ترکیباً ریشاً، کلاهاً به حاجی میرزا زمان‌خان کاشی. امین‌الدوله در اسلامبول برای پسرش عقد کنان داشته است. دختر معین‌الملک را عقد کنان خوبی کرده بودند، سلطان هم خیلی به آنها احترام

۲۳۹. اصل: سود نرویج

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرده بودند ، امین‌الدوله کلاه ایرانی غریبی سرش بود ، سعدی‌کارنو آخر که می‌خواستیم بیائیم گفت اذن[۲۴۰] می‌دهید زنم را بیاورم معرفی کنم، رفت زنش را آورد معرفی کرد ، زن بسیار بدگل زشت بدی داشت، معیرالممالک می‌گویند در پاریس است اما هنوز او را ندیده‌ام، میرزا احمد عکاس با پسرش که گفته بودیم پاریس حاضر باشد برای خرید عکس و همراهی با عزیزالسلطان حاضر بود پسرش آمد پیش عزیزالسلطان خیلی از ملاقات او عزیزالسلطان خوشوقت گردید ، بعد ازشام عزیزالسلطان، میرزا احمد و پسرش و آدمهای عزیزالسلطان رفتند به اکسپوزیسیون، اول کسی که از سویت ما در اینجا به اکسپوزسین رفت عزیزالسلطان بود ، ما هم شام خوردیم و با وجودی که دیشب نخوابیده و خیلی خسته بودم باز تا نصف‌شب بیدار بودم وتوی باغچه جلو عمارت گردش کردم، توی باغ زمستانی جلو اطاق‌مان که خیلی جای باصفائی است مدتی نشسته و راه رفتم، عزیزالسلطان خیلی دیر از اکسپوزسین آمد خسته شده بود ، تعریف می‌کرد یک شکل برج‌ایفل را خریده بود برای ما آورد و رفت خوابید ، در این پاریس یک بالنی است که هوا می‌کنند و ریسمانی دارد و به زمین می‌بندند و بقدر سیصد ذرع می‌رود بالا ، مردم توی او نشسته آن بالا شهر را تماشا می‌کنند و می‌آیند پائین، دستهٔ دیگر می‌رود بالا ، صاحب این بالن هم از مردم پول می‌گیرد ، وقتی که وارد شهر شدیم دیدیم بالن روی هوا خیلی بلند ایستاده است، مثل یک کوهی خیلی بزرگ است زیرش هم اطاق بود که جمعیت زیاد نشسته بود ، برج‌ایفل را شب کله‌اش را با چراغ الکتریسیته روشن می‌کنند ، با وجودی که باغچه جلو عمارت ما خیلی گود است باز کله برج و چراغش روشن بود ، تماشا کردیم، این چراغ را به این طرف و آن طرف می‌انداختند ، رنگ‌های زرد ، سبز و سرخ و آبی می‌داد که خیلی تماشا داشت، این عمارت ما متعلق است به بانک فرانسه، دولت عمارت را برای آمدن ما به پاریس کرایه کرده است از بانک، این مبل و اسبابی که در این عمارت و اطاقها هست تمام از دولت است و از خارج آورده‌اند برای توقف ما ، چون اینجا حالا محل توقف ما شده است مشتری پیدا شده و این عمارت را از بانک به مبلغ دو میلیون فرانک[۲۴۱] خریده است، بانک هم فروخته است، اسامی مهماندارهای ما [۴۱۱] از این قرار است:

جنرال بارنژه مهماندار — General Beranger

مرد متین قابلی به نظر آمد ، چشمهای تنگ و سیمای مطبوعی داشت، پنجاه شصت

۲۴۰. اصل: ازن

۲۴۱. اصل: ملیان‌فرنك

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سال هم دارد.

کلنل کرون پروست	Colonel Kron Prost
کماندان بازن	Commandant Bazin
لیوطنان طوما	Lieutenant Thomas

آجودان جنرال برانژه

شب را خوب خوابیدم، جهانگیرخان هم آمده است اما هنوز او را ندیده‌ام، حاجی محمدحسن امین‌دارالضرب رفته است مکه، حاجی محمدرحیم برادرش را دیدیم به همان طور که او را گذارده بودیم بود بلکه هم بدتر.

روز چهارشنبه دویم ذیحجه:

امروز باید رسماً برویم اکسپوزسین، صبح از خواب برخاستم، دیشب خیلی خوب خوابیدم اینجا هندوانه رسیده خیلی خوب هست، فرستادیم خریده آوردند، عصر خوردیم خیلی خوب بود نهار خوردیم دو ساعت بعد از ظهر باید سفرای خارجه که در پاریس هستند تمام به حضور بیایند در ساعت دو لباس پوشیده حاضر شدیم اطاق ما اگر چه قدری کوچک بود و سفراهم بقدر شصت هفتاد نفر بود هرطور بود اینها را جابجا کردند، ما آمدیم پیش آنها، امین‌السلطان، نظرآقا، ایشک آقاسی‌باشی دولت که اسمش این است[۲۴۲] با ما بودند و معرفی کردند، اول ننس پاپ بود که معرفی شد و از جانب تمام سفرا اظهار خوشوقتی ورود ما را به پاریس کرد این ننس بسیار آدم معقول خوش‌روی خوش‌سیمای خوش‌ترکیب خوبی است، بسیار خوب حرف می‌زند، تقریر خوبی دارد، خیلی خوشم آمد از پاپ، بعد سایر سفرا را یکی‌یکی دیدیم و معرفی شدند تا رسیدیم به شارژدافرها، سفیر سیام، سفیر چین، سفیر ژاپن، تمام دولتهای کوچک و بزرگ که هستند در پاریس سفیر دارند وهمه را دیدیم، اسامی تمام سفرا که دیدیم از این قرار است که نوشته می‌شود:

- اسم رئیس تشریفات وایشیک آقاسی مسیو دورمسن — Mr.d ormesson
- جناب رُتلی مأمورپاپ — Mgr.Rotelli
- جنرال کنت منابرا مارکی دوالدرا سفیر کبیر ایطالیا

Gl Conte Menabrea Marquis de Waldora

۲۴۲. اسم ذکر نشده است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Assad Pecha	ـ اسعدپاشا سفیر کبیر عثمانی
Conte Hoyos	ـ کنت هویو سفیر اتریش و هنگری
Mr.R. de Willa Urtia	ـ مسیو دوویلا اورویتا وزیر مقیم اسپانی
Conte de Lyton	ـ کنت لیتن سفیر کبیر انگلیس
Lo Baron Byens	ـ مسیو له بارون بین وزیر مختار بلژیک
Conte de Schalin	ـ مسیو لاکنت دشولین شارژدافر دانمارک
Mr Depellen	ـ مسیو دپلی نایب سفارت موناکو
Lean Marionivvitcq	ـ مسیو ژان مارینویچ وزیر مختار سرب
Mr. Betance	ـ مسیو بتانسه نایب اول سفارت دومینیکن
Mr. Boutcarte	ـ مسیو بورکارت نایب سفارت سویس
Diaz	ـ کلنل دیاز وزیر مختار اوروگای
Mr. Raman Fernandez	ـ مسیو رامون فرناندره وزیر مختار مکزیک[۲۴۳]
Mr. Leanidas Larrae	ـ مسیو لینداس لارآ نایب سفارت اکاتور
Conte Gustove Levenhaup	ـ کنت گوستاولو نهپ مستشار سفارت سوئد[۲۴۴]
Le Baron D Arinos	ـ مسیوبارن د ، اری نو وزیر مختار برزیل
Mr. Francisco	ـ مسیو فرانسیسکو مدینا وزیر مختار نیکاراگو
Mr. Lane	ـ مسیو لان وزیر مختار اتازونی
Mr. Alexsandri	ـ مسیو الکساندری وزیر مختار رومانی
Mr. Nolasco ottiz viola [412]	ـ مسیو نلاسکوارتیزوی یُلانایب‌اول‌سفارت آرژانتین
Mr. Stuers	ـ مسیو استوور وزیر مختار هلاند
Marcelin	ـ مسیو مارسلین نایب سفارت هایی‌تی
Mr. Delyanni	ـ مسیو دلیانی وزیر مختار یونان
General Cuzman Blanco	ـ ژنرال کُزمان بلانکو وزیر مختار ونزوئلا[۲۴۵]
Ancceto Arce	ـ مسیو انسیتو آرس وزیر مختار بولیوی[۲۴۶]
Valbom	ـ کنت دوالبوم وزیر مختار پرتقال[۲۴۷]

۲۴۳. اصل: مکسیك
۲۴۴. اصل: سوود
۲۴۵. اصل: ونزوولا
۲۴۶. اصل: بلیوی
۲۴۷. اصل: پرتوگال

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ـ مسیو کریستانتو مدینا وزیر مختار گواتمالا[۲۴۸]	Cristanto
ـ مسیو کارلوکاندامو وزیر مختار برد	Carlos Candamo
ـ فیاکر کُزا وزیر مختار سیام	Phya Krai Kosa
ـ ویکُنت تاناکاو وزیر مختار ژاپن	Vicnte Tanaka
ـ ژنرال چنگ کی تنگ نایب اول سفارت چین	Le General Tchang Ki Tong
ـ کارلو انتونز وزیرمختار شیلی	Carlos Antunez
ـ مسیوریتر شارژدافر باویر	Mr. Beither
ـ بارن مُرین دُمالزا بریه شارژدافرسنت مارن	Baron Marin de Malsabrier

سفرا که رفتند شاهزاده ژاپنی که در پاریس است آمد پیش ما. این شاهزاده پسرعموی امپراطور ژاپن است مدتی است در پاریس توقف دارد، چهار پنج ماه دیگر هم توقف خواهد کرد، این شاهزاده برای دیدن کشتی آمده است، چون در ژاپن کلیتاً وضع خودش را تغییر داده لباساً و همه چیزاً خود را به شکل اروپ کرده‌اند، کارهاشان را هم می‌خواهند آن‌طور بکنند و مشغولند، این شاهزاده آمده است که وضع ساختن کشتی و بندر و حوض برای محافظت کشتی و توپ‌های توی کشتی و لوازم کشتی را دیده برای امپراطور خودشان بنویسد، گویا خود شاهزاده هم بحری باشد، این شاهزاده خیلی کوچک و زردرنگ و لاغر ریزه نازک و لطیف است، دست او را گرفتم مثل یک گنجشکی انداختم روی نیم کت و خودم پهلویش نشستم. حقیقت نصف تماشا و سیاحت این سفر فرنگ ما به ملاقات این شاهزاده تمام شد، من پهلوی این شاهزاده یک رستم دستانی بودم، بقدری کوچک بود که توی جیب ما جا می‌گرفت و کم مانده بود برود توی جیب ما، شاهزاده انگلیسی را تحصیل کرده می‌داند اما فرانسه نمی‌داند مترجمی داشت که انگلیسی و فرانسه را می‌دانست، انگلیسی با آن آدمش حرف می‌زد، آن وقت آدمش به فرانسه به ما می‌گفت و حرف می‌زدیم، اگر چه ژاپنی‌ها تمام وضع و لباسشان مثل اروپ است اما آن شکل و ترکیبشان را که نمی‌توانند تغییر بدهند همان ژاپنی هستند و به عینه ترکمانهای [ما] می‌باشند، خیلی شبیه است به[۲۴۹] ترکمانها چون لهجهٔ اینها همان ژاپنی است، انگلیسی را خیلی بد حرف می‌زد و تلفظ می‌کرد. وزیر مختار چین را که دیدیم همان لباس سبک خودشان را پوشیده و هیچ تغییر نداده‌اند اما

۲۴۸. اصل: کوتاملا ۲۴۹. اصل: بر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اینها خیر، لباس فرنگی و اپلیط و خیلی لباس مقبولی دارند، کلیتاً تاتارها، ژاپنی‌ها، چینی‌ها، سیامیها[۲۵۰] و ترکمانها یک شکل و یک رؤیت و یک جوراند، هیچ تفاوت ندارند، بقدر نیم ساعت ما هم صحبت کردیم و رفتند، اسم شاهزاده این است که نوشته می‌شود:

Prince Aresougava

خلاصه اینها که رفتند کالسکه‌ها را حاضر کردند، من و امین‌السلطان، جنرال مهماندار، بالواتوی کالسکه نشستیم [٤١٣]، امین‌الدوله، امین‌خلوت، معین‌الملک، مجدالدوله، میرزا محمدخان هم در کالسکه‌های دیگر نشسته راندیم برای اکسپوزسیون، آن سفر که به اکسپوزسین آمدیم از در اتوکادرو می‌رفتیم، این سفر از آن راه نیست از راه دیگر باید برویم، خلاصه راندیم از این کوچه‌ها که اسامی آنها از این قرار است گذشتیم.[۲۵۱]

رسیدیم به اکسپوزسین، با کالسکه تا زیر برج ایفل رفتیم و آنجا پیاده شدیم اشخاصی که از رئیس اکسپوزسین و غیره اینجا دیده شدند از این قرارند:

مسیو آلفن رئیس معماری اکسپوزیسیون — Mr. Alphon

مسیو برژه رئیس ادارات اکسپوزیسیون — Monsiour Berger

این برج که دیدیم غیر آن برجی است که صورتش را می‌کشیدند و طهران می‌آوردند و می‌دیدیم و تفصیلش را می‌نوشتند، عجب جائی و عجب بنائی است. ایفل[۲۵۲] مهندس این بنا را که خیلی میل داشتیم ببینم نبود، این برج را او[۲۵۳] ساخته است، خودش تنها این کار را نکرده، البته مهندس‌های معتبر دیگر هم با او شریک دراین کار بوده‌اند ولی اصل این کار با ایفل است، خیلی جای غریب عجیبی است، تمام را با آهن‌های مشبک ساخته‌اند، ابتدا خیلی پهن است، بعد یواش که می‌رود بالا باریک می‌شود، از وسط پایه‌های این برج که چهارپایه دارد یک آسانسور[۲۵٤] بالا می‌رود و در هر آسانسوری هشتاد نفر آدم می‌نشینند، در پنج دقیقه به مرتبهٔ اول می‌رسد این آسانسورها مثل راه‌آهن است که از پائین با چرخ و ماشین بخار همینطور که راه‌آهن روی رایل می‌رود این آسانسور هم تا مرتبهٔ اول سربالای مالیده‌ئی مثل راه‌آهن می‌رود و

۲۵۰. اصل: صیامی‌ها
۲۵۱. در متن جای اسامی خالی است
۲۵۲. اصل: ایت‌فل
۲۵۳. در اصل عبارت چنین بوده است «این برج او را ساخته است»
۲۵٤. آثان‌سر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بعد از مرتبه اول الی بالا دیگر مالیده نیست به خط مستقیم آسانسور می‌رود بالا و یک آسانسور هم بیشتر نیست و مثل دلو چاه می‌ماند که می‌رود بالا و می آید پائین، اگرچه این جا را مهندسهای با علم و عقل ساخته‌اند و این آسانسورها خیلی محکم و با اعتبار است و متصل مردم می‌روند و می آیند اما خود شخص که عاقل است باید فکر کند که با این اسباب کجا می‌رود و چه اعتبار دارد توی آسانسور هم آدم که نشست هیچ جا را نمی‌بیند، اما باید این فکرها را بکند، خلاصه هرچه خواستم که بروم بالا و تا مرتبه اول بروم و آنجا را ببینم میل نکردم ولی جمعی از همراهان ما رفتند، مجدالدوله، امین خلوت، اکبرخان، ابوالحسن خان، میرزا محمدخان، میرزا نظام رفتند بالا، میرزا محمدخان از مرتبهٔ اول مراجعت کرد آمد پیش مادر اکسیوزسین همراه بود، اما آنها به مرتبه اول اکتفا نکرده تا آن آخر مرتبه که دیگر از آن بالاتر نیست رفته بودند، از آن مرتبه آخر که آسانسور تمام می‌شود باز بقدر سی پله هم می‌خورد که می‌رسد به آن آخر برج، در مرتبه اول رستورانها، مهمانخانه‌ها، جاهای عظیم برای خوردن شام و غیره دارد، آن مرتبه اول صد ذرع در صد ذرع می‌شود که ده‌هزار ذرع مضروب است تا آن مرتبه آخر باز سه مرتبه است که همه‌جا دکان است، اسباب می‌فروشند و عکس می‌فروشند، در آن مرتبه آخر چهار اطاق است که یکی از آن‌ها مخصوص سکنی و منزل ایفل است، همه‌چیز [٤١٤] در آنجا هست، در این برج چراغ‌های الکتریسیته زیاد است که هر شب روشن می‌شود. در آن مرتبه دویم یک دستگاه اسباب چاپ روزنامه است که روزنامه فیگارو در آنجا چاپ می‌شود، خلاصه خیلی برج عظیم غریبی است. خلاصه قدری دور برج گشتم، زیر برج هم باغچه سبزی ساخته‌اند، بعد همینطور خیابان را گرفته بنا کردیم به سربالا رفتن، خیلی خستگی می‌داد، عرق زیاد کردیم، هوای طهران هم مثل پاریس خیلی گرم است، زن و مرد و بچه، جمعیت زیادی بودند، همه تعظیم می‌کردند و دعا می‌کردند، فرانسه‌ها را هیچوقت اینطور با ادب و انسانیت ندیده بودم، زن خوشگل خیلی کم است، زن و مرد پاریس تمام شبیه هستند به ایرانی‌ها، اخلاقشان، رنگشان، وضعشان، جثه‌شان، همه‌چیزشان شباهت به ایران دارد، آن بنیه و خوش ترکیبی که در انگلیس و روس دیدیم هیچ اینجا دیده نمی‌شود، پیش‌تر می‌گفتند ایران فرانسه مشرق‌زمین است، هیچ غور دراین فقره نکرده بودم، این سفر که دیدم یقین کردم همینطور است، خیلی همه‌چیزشان به ایران شبیه است. آن طرف برج حوض‌ها فواره‌ها هست که دورش تمام سبز و گل‌کاری است، از فواره‌ها آب می‌پرید، می‌گفتند شب که اینجاها و دور حوض

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را چراغان می‌کنند طوری چراغان می‌کنند که این آبهای فواره‌ها به رنگهای مختلف قشنگ دیده می‌شود اما ما هنوز ندیده‌ایم، بر پدر این مردم لعنت که مثل نگین انگشتر[۲۵۵] دور ما را گرفته‌بودند که نمی‌گذاشتند فضا را تماشا کنیم، هرقدم که برمی‌داشتیم تمام دور ما بودند، پلیس زیاد و رئیس پلیس و وزیر داخله که پلیس در ادارهٔ اوست همراه ما بودند و قورق بسیار سختی کرده بودند، از دو طرف ما، اما با وجود این از شدت جمعیت حرکت نمی‌شد کرد، خلاصه رفتیم، رسیدیم به دری که از آنجا باید داخل اصل اکسپوزیسیون شد، اینجا سردر بسیار عالی بلندی ساخته‌اند، مجسمه‌ها از گچ درست کرده‌اند، با آهن و طلا رنگ زده‌اند، گچ‌بریهای خیلی خوب کرده، گل و بوته‌های خوب درآورده، خیلی سردر بلند عالی است، این در می‌رود به گنبدی که آنجا مرکز اکسپوزیسیون است و از آنجا شعبات می‌شود به کوچه‌ها و دالانها، بازارها که هرجا را یک نوع اسباب و امتعه می‌گذارند، از این‌جا که آدم ایستاده این حوضها و فواره‌ها و برج دیده می‌شود و از وسط برج هم تراکادرو پیداست و این‌ها یک تماشا و عالم بسیار خوبی دارد. داخل گنبد شدیم، بسیار گنبد بلند عالی خوش‌ترکیبی است دو پرده‌کار گوبلن فرانسه که تازه تمام شده است این طرف آن طرف گنبد نصب کرده‌اند که تا حالا همچو پرده‌ئی کسی ندیده است. بطوری خوب است که از دیدن آن آدم سیر نمی‌شود، ولی بقدری جمعیت بود که نمی‌گذاردند آدم آنها را تماشا کند و این جمعیت قدم‌به‌قدم آدم را ول نمی‌کردند، همینطور است این گنبد را که می‌رود به خط مستقیم به ماشینهای بخار گرفتیم و راست رفتیم برای ماشینهای بخار، خیلی راه بود، این طرف و آن طرف دالان هم هر ده قدم به ده‌قدم یک دالان بزرگ طولانی است، در چپ و راست که اسبابهای زیاد چیده‌اند این شعبات از این مرکز جدا می‌شود، در همین دالان هم اسباب‌های نفیس دیدنی خیلی بود که مجال نکردیم ببینیم، چیزهای خوب خیلی داشت [٤١٥]. همه‌جا آمدیم تا رسیدیم به آخر این خیابان و دالان که پله می‌خورد می‌رود بالا، اینجا چرخهای ماشین هر شهری را که در آنجا کارخانجات است از پشمبافی، ریسمان‌بافی، آهن‌آب‌کنی و مخمل‌بافی و غیره و غیره و غیره است برای نمونه ساخته‌اند. مثلاً کارخانه‌هائی که در بلژیک است تمام نمونه چرخهای ماشین آنجا را اینجا درست کرده‌اند همینطور مال سایر شهرها. از زیر این پله راه است که آدم داخل وسط کارخانه و سطح آن می‌شود و این پله‌ها راهی است که می‌رود بالا به یک غلام

۲۵۵. اصل: اشتر

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

گردش که دور تا دور آن دست‌انداز دارد و از آن بالا این ماشین و کارخانه‌ها پیدا است، ما دیگر آن زیر نرفتیم، پله‌ها را گرفته رفتیم بالا و از آن بالا چرخها را تماشا کردیم. آن بالا هم بعضی چرخها و ماشین کار گذارده بودند که کار می‌کردند و اسباب می‌بافتند، این ماشینها بعضی کار می‌کند، و بعضی نمی‌کند، نمونه چرخهای بزرگ و ماشینهائی که قوهٔ بخار را می‌دهد ساخته بودند این محل کارخانه عرضش هفتاد هشتاد ذرع است و طولش خیلی زیاد است. طاق اینجا را با آهن زده بودند و خیلی معمار این‌کار صنعت کرده است در ساختن اینجا، خیلی آن بالا گرم بود طوری که عرق از سر آدم بیرون می‌رفت، قدری گردش کردیم و به جهة گرما زود آمدیم پائین از خورده‌فروشها که در هر گذر نشسته بودند و تمام اسباب شبیه این برج را می‌فروختند از هرکدام به یک اندازه چیزی برای یادگار خریدیم، تمام صاحب دکانها زن بودند و بدگل، خیلی باز گردش کردیم و پرده‌های نقاشی که کار نقاشهای این عصر است و بسیار خوب کشیده‌اند و کمتر اینطور پرده‌ها دیده شده است تماشا کردیم و از جلو قهوه‌خانه‌هائی که ردیف هم در اکسپوزسین ساخته‌اند مثل قهوه‌خانه ایطالیا و قهوه‌خانه خود پاریس و بعضی قهوه‌خانه‌های دیگر گذشته در جلو یک قهوه‌خانه که بعضی از زنهای مجارستانی آنجا ساز می‌زدند و می‌رقصیدند گذشته قدری آنجا ایستاده تماشا کردیم، بعد آمدیم رسیدیم به کالسکه، سوار شده آمدیم منزل، امشب باید برویم خانه مسیو تیرار، وزارت‌خانه صدراعظم است شام بخوریم ساعت هفت و نیم سوار شده رفتیم، امین‌السلطان، جنرال مهماندار و بالوا، پیش من نشسته بودند، امین‌الدوله، مجدالدوله، امین‌خلوت، وزیر صنایع، نظرآقا هم در کالسکه‌های دیگر با لباس رسمی نشسته راندیم، از بعضی کوچه‌ها گذشته رسیدیم به کوچه تنگی و از آنجا رسیدیم به خانه صدراعظم، پیاده شدیم، داخل عمارت شدیم، اطاقها و تالارهای تودرتو دارد و مبل خوب دارد و همه جا از سوارهای زره‌پوش پیاده سرپله‌ها درب‌در ایستاده بودند برای احترام، اگرچه این عمارت کوچک است اما در زمان لوئی پانزدهم ساخته شده است. با صدراعظم دست دادیم، مسیو کنستان وزیر داخله و سایر وزرا بودند، صدراعظم زنش را معرفی کرد، زنش بسیار زن متعفن پیر بسیار بدکثیفی بود، دستی به خانم دادیم و بعد بازو به بازوی او دادیم، داخل یک اطاق دیگر شدیم که آنجا زنهای خیلی بدگل‌تر و بدتر بودند، تمام هم زنهای وزرا بودند، همه کثیف و بدگل و متعفن، بخصوص زن وزیر داخله که خیلی بد و متعفن بود، این زنها را هم معرفی کردند مجبوراً با همه دست دادیم و همینطور بازو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به بازوی زن صدراعظم داخل اطاق شام شدیم. میز بسیار مزین عالی که تمام غرق گل بود چیده بودند ولی افسوس بقدری اطاق گرم بود از شدت و جمعیت روشنی چراغها که مثل این بود [٤١٦] داخل حمام شود. ناچاراً رفتیم سر میز نشستیم، دست راست مرا زن صدراعظم زینت داده بود دست چپم را زن وزیر داخله، این از آن بدتر آن از این بدتر، زن وزیرداخله هم سرفه می‌کرد و سینه درد داشت، متصل دستمالش را درمی‌آورد بینی خودش را پاک می‌کرد، زنهای پهلوی امین‌السلطان از پهلوی من بدتر زنهای پهلوی امین‌الدوله دیگر از همه بدتر. الحق این زنها میز را کثیف کرده بودند، شام خوبی آورده بودند اما با این گرما که نمی‌شد خورد، آدم خفه می‌شد، هرطور بود شامی خورده برخاسته آمدیم بیرون، دیدیم این اطاقها هم پر شده است از جمعیت، چون تمام بزرگان و رؤسای شهر و اعاظم، روزنامه‌نویسها، صرافهای معتبر، سفرای خارجه، امرای عسکری و لشکری را با زنهاشان صدراعظم وعده گرفته بود همه جمع شده بودند، دیگر راه نبود، من هم متصل عرق می‌کردم، گفتند یک باغچه‌ایست بیرون چراغان کردند، بروید آنجا، رفتم توی باغچه، باغچه کوچکی بود، خوب چراغان کرده بودند آنجا که رفتم پالتو من عقب مانده بود، عرق هم داشتم، کم مانده بود سرما بخورم، پالتوم رسید، به خودم پیچیدم، قدری گردش کردم، دو نفر عرب مارکی[٢٥٦] که از بزرگان و معتبرین هستند و لباسهای عالی به شکل مارک و آقاخوندهای ما پوشیده بودند، کفش‌های زرد با عمامه داشتند دیده شدند. با آنها بقدر یکساعت حرف زدم، مترجم فرانسه داشتند، من با مترجم آنها به فرانسه حرف می‌زدم، آنها به عربی جواب می‌دادند، تمام مردم هم دور ما جمع شده بودند، مذهب این‌ها مالکی مثل مذهب ماست. جمعیت به‌اندازه‌ای شد که باغ را هم گرم کردند گفتم، بهتر این است یواش‌یواش بروم، بنا کردم با مردم حرف زدن و روبه اطاق آمدن، به اطاق که آمدم دیدم اینجا هم مملو از جمعیت است و نمی‌شود ایستاد، حالا سفرای خارجه مثل اسعدپاشای سفیر کبیر عثمانی و سایرین هستند، باید با آنها حرف بزنم. هرطور بود با آنها حرفی زدم، آمدم که بیایم از در اطاق بیرون دیدم که پادشاه سیاه که خیلی می‌خواستم او را ببینم وارد شد، حاجی آغا جوهری بود، ریشه کوسه‌بزی داشت، قبای ماهوت گلابتون‌دوزی تنش، کلاه ماهوت گلابتون‌دوز مثل تاج سرش بود، اتباع زیادی هم از پسر و برادرزاده و غیره همراهش بود، با ما دستی داد، جلو ما افتاد، رفت توی اطاق، صدراعظم گفت خوب است

٢٥٦. مراکشی

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

برگردید، به این هم یک برخوردی بکنید آن وقت بروید، ناچاراً در این گرما برگشتیم، وارد اطاق شدیم، نعوذبالله که چه گرما و چه حمامی، این سیاه هم به هیچکس اعتنا نکرده رفته بود روی صندلی نشسته بود حالی کرده بودند که من نیامده‌ام، برخاسته بود من که رسیدم هردو روی صندلی نشستیم، قدری با او صحبت کردم، مردم هم دور ما جمع شده بودند، یک شاه سیاه و یک شاه سفید را تماشا می‌کردند و عرق از بدنم بیرون می آمد. دیدم نمی‌شود، این شاه سیاه هم وعده کرده که فردا بیاید مرا ملاقات نماید، خیلی خوشوقت شدیم و غنیمت شمردیم که فردا مرا خواهد دید، برخاسته آمدیم بیرون، سوار کالسکه شده آمدیم منزل، خسته، بی‌حال و عرق کرده خوابیدیم، جائی است معروف به سنگال فرانسه که در آفریقا واقع است، این پادشاه همسایهٔ سنگال است و می‌گویند در تحت حمایت فرانسه‌هاست، به این جهت آمده است اینجا برای تماشای اکسپوزسیون مهمان فرانسه‌ها هم هست [٤١٧] در حقیقت شاهی است. عزیز السلطان هم وقتی که ما مراجعت کردیم تازه از سیرک مراجعت کرده بود. امشب پاستور[٢٥٧] معروف را که برای آدم سگ هار گرفته معالجه و علاج پیدا کرده است دیدم، شرح احوال او را در روزنامجات خوانده بودم، حالا هم او را دیدم و با او خیلی صحبت کردم، می‌گفت معالجه این کار را خوب پیدا کرده‌ام، اما باید آدم سگ هار گرفته را زود بیاورند که معالجه شود، اگر طول بکشد و دیر بیاورند خیلی معالجه‌اش مشکل است، مثلاً اگر طهران یکی را سگ هار بگیرد بیاورند اینجا خیلی معالجه‌اش مشکل است، بخصوص اگر دندان سگ هار به عصب گرفته و به خون رسیده باشد که او را باید حتماً بعد از دو روز سه روز بیاورند که معالجه شود. و الا مشکل است، مقصود این است که باید زود شروع به معالجه شود و طول نکشد. حالا پاستور در اینجا مدرسه دارد و درس می‌گوید و مردم مشغول تحصیل این کار هستند. حقیقت این پاسور خیلی خدمت به انسانیت کرده است.

سعدی کارنو به حشمة‌الدوله مرحوم شبیه است خیلی ظریف است، ریشش شبیه نیست اما چشمش حالتش خیلی شبیه به حشمة‌الدوله است، به امام خوان تکیه هم خیلی شبیه است. او قدری گنده است این ظریف و همینطور به حکیم امین‌السلطان شبیه است، چشم و رنگ، حالت، همه‌چیز آنها، کله‌شان و ریششان گنده‌تر است این کوچک و ظریف‌تر. کوچه این عمارت کوپرنیک است، در یکی از بالاخانه‌های صدراعظم تلفن[٢٥٨] گذارده

٢٥٧. اصل: پاستر ٢٥٨. اصل: تله‌فن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بودند که سرش به اپرا بود آدم که آنجا تلفن را بگوش می‌گرفت صدای آواز و ساز که در اپرا می‌زدند خیلی خوب صدای آن بگوش ما می‌رسید.

روز پنجشنبه ۳ ذیحجه:

نهار را منزل خوردیم، طولوزان یک حکیمی آورد حضور که اسمش فوریه بود، این حکیم فرانسه‌ایست، فرانسه‌ها این را چندی داده بودند به رئیس پرنس‌مون تنقرو، مدتی آنجا بوده، حالا آمده است، لباس نظامی پوشیده بود، معلوم می‌شود حکیم نظامی است، جوان خوش قد خوش ترکیب خوش‌بنیه خوش‌صورت زرنگی است. چون طولوزان می‌خواهد چند ماهی در پاریس باشد از ترس اینکه مبادا در نبودن او حکیمی از غیر از فرانسه برای ما بیاورند این حکیم را آورده بودند که نایب خودش بکند پیش ما تا خودش بیاید، ما هم قبول کردیم و قرار شد با ما طهران بیاید، دندانساز ما که چندی پیش پاریس آمده بود دیده شد، خودی ساخته بود، هرزگی[۲۵۹] بی‌اندازه جنده‌بازی زیادی کرده بود که باید در طهران به زنش بگویم. یک دندانسازی را هم طولوزان آورده بود که اسمش این است: Dorteuv Galiffe مرد عالمی است، قد بلندی دارد، ریش زردی دارد و کوسه است، رنگ مهتابی رنگی دارد، چشم و ابرو و رنگ همه چیز او خیلی شبیه است به فخرالملک اما این قدری بلندتر و کله‌اش گنده‌تر است. به حکیم کلوکه فرانسه که قدیم پیش ما بود خیلی شبیه است، دندان ما را دید، بعضی دستورالعملها، دواها، داد که دندانساز خودمان بیاورد، یک مقوم‌الماس که مقوم‌دولت است و تمام الماس‌ها را قیمت می‌کند و اسم او این است واندرهیم Vander Him این را در خانه صدر اعظم هم دیدم و معرفی شد و گفت من الماس قیمت‌کن هستم و یک الماسی هم دارم، اگر میل دارید تماشا کنید بیاورم، گفتم فردا بیاور، امروز آورده بود، الماس گنده بود، مال کاپ، خیلی سفید، برلیان کرده بودند، امین‌السلطان و سایرین هم در این الماس واله شده بودند، «قیمت الماس را که پرسیدم گفت فلان قدر فرنگ است که روی هم که حساب کردیم یک کرور پول ایران می‌شد». من یک قدری دقت کردم و درست الماس را [۴۱۸] که دیدم معلوم شد این الماس قدری خام است و آن طوری که باید پخته باشد نیست و پنج درجه از کریستال درج بالاتر است، به مرد که گفتم این الماس تو خام است و پنج درجه از کریستال درج بالاتر است. مرد که از این حرف من که

۲۵۹. اصل: حرزگی

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

دید خیلی خوب فهمیدم و الماسش را شناختم قرمز و سرخ شد و دیگر هیچ نگفت، من هم دیگر پاپی نشدم و گفتم فردا این الماس خودت را بیاور با الماسهای سردوشی من مقابله کن، رفت که فردا بیاید. منتظر پادشاه سیاه که وعده کرده بود یکساعت بعدازظهر بیاید و اسمش این است: دی‌ناسالی فون است، نمی‌دانست که سر وعده بیاید، یکساعت هم عقب‌تر آمد، بیچاره کالسکه کرایه کرده بود، سرو کله‌اش پیدا شد، او را استقبال کردیم، دست دادیم، آوردیم پهلوی خودمان روی صندلی نشستیم، همان لباس دیشب را پوشیده بود، پسر و برادر و جمعی از کاکاها همراهش بودند، مترجمش بود، زبان فرانسه را خوب حرف می‌زد. خود پادشاه هم فرانسه می‌داند از ما پنهان کرده بود، بروز نمی‌داد، امروز معلوم شد که فرانسه می‌داند، قدری هم حرف زد، خلاصه خیلی صحبت کردیم. آدمهای ما هم تمام دور او را گرفته بودند، بعد برخاست و رفت، عکس او را هم قرار شد بگیریم، انشاالله خواهیم گرفت یک شمشیر مرصع هم به او دادیم که فردا خواهند برد برایش. دو نفر سیاه هم که از دولت دیگر دوست این سیاه است به سفارت پیش او هستند همراه خودش آورده بود اکسپوزیسیون، اینجا هم با او آمده بودند. امروز باید برویم بوفالوبیل، بوفالوبیل یعنی گاوهای وحشی ینگ دنیا، چون در اینجا تماشای گاوهای وحشی ینگ‌دنیا را می‌دهند و از اهل ینگ‌دنیا خودشان این‌کار را می‌کنند و اسم رئیس این کار هم گویا بوفالوبیل باشد که به این جهت او را بوفالوبیل می‌گویند و این هم گویا با اکسپوزیسیون است هروقت اکسپوزیسین تمام شود این بازی هم تمام خواهد شد، ساعت سه از ظهر گذشته سوار کالسکه شدیم، با امین‌السلطان جنرال و بالوا راندیم برای آنجا، قدری که راندیم رسیدیم کالسکه‌چی سهو کرد، از در اینجا که مردم و جمعیت ایستاده بودند بیخود نرفت و رفت پشت دیوار این بوفالوبیل دیواری از تخته دور این محوطه کشیده‌اند، محوطه بزرگی است، بی‌طاق، که در آنجا بازی می‌کند، مدتی کالسکه‌چی ما را برد بعد آمدند گفتند برگرد، کالسکه‌چی برگشت، رسید به در، اینجا جمعیت زیادی از فرانسه‌ها بودند، دعا می‌کردند، دوق می‌کردند، خلاصه پیاده شده داخل بازی خانه شدیم، یک محوطه بزرگی است گرد که نصف آن را تخته‌بندی کرده‌اند و طاق آن را هم با تخته زده‌اند که آفتاب نگیرد و مردم آنجا می‌نشینند برای تماشا، نصف دیگر آن باز و بی‌سقف است برای بازی به جهة ما در وسط آن جائی که مردم می‌نشینند یک جائی برای [ما] درست کرده بودند و صندلی گذارده بودند، رفتیم آنجا نشستیم، این دیوار چوبی دور که روبروی ما بود روی تخته را شکل دورنما کشیده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بودند که از دور مثل صحرای وسیع و جنگل خوبی پیدا بود و دو دروازه داشت که اهالی ینگ‌دنیا و پروژه‌ها از آن دروازه‌ها می آمدند توی این محل بازی، هر وقت دروازه‌ها باز می‌شد دروازه بود و هروقت بسته می‌شد دورنما بود، بقدری خوب این دورنما را ساخته بودند که از آن بهتر نمی‌شد. این دورنما تمام شکل صحرا و چمن کوه‌های ینگ‌دنیا است که محل سکنای وحشی‌های ینگ‌دنیا را نشان می‌دهد که کجاها منزل دارند و چمنهائی که اسبهای وحشی را می‌گیرند و چرا می‌کنند و گاوهای وحشی چرا می‌کنند کشیده است در دورنما خیلی خوب از دور به نظر می آید [٤١٩]، وسط این محوطه یک جای بلندی ساخته‌اند و دور آن چمن است و بالای آن یک آدمی ایستاده که هروقت بازی تازه می‌خواهد بیرون بیاید او اول داد می‌زند که فلان‌بازی حالا می آید. مثلاً عراده‌ئی که باردارد سوارهای وحشی او را غارت می‌کنند می‌خواهد داخل شود. او داد می‌زند که فلان‌بازی می آید و بیدقی در دست دارد آن بیدق را تکان می‌دهد آن وقت بازی داخل می‌شود، خلاصه این مرد که داد زد و بیدق را تکان داد. اول یک دختری آمد بنا کرد به تفنگ انداختن، حرکاتش شبیه بود به آن شخصی که در خانهٔ سالزبوری تفنگ می‌انداخت. سنش سیزه چهارده سال بود ولی خیلی بهتر و خوب‌تر از آن تفنگ می‌انداخت، روی هوا، روی زمین به تاخت، از جلو، از عقب، همه جور می‌انداخت و می‌زد، خیلی بهتر از آن تفنگ‌انداز خانهٔ سالزبوری بود، بعد یک پسری آمد، او هم همینطور بنا کرد به تفنگ‌انداختن، باز بهتر از دختر بود، او هم از جلو از عقب به تاخت می‌انداخت و می‌زد خیلی خوب دختره تفنگ را می‌گذارد روی زمین می‌رفت کنار، بعد دو گلوله می‌انداختند روی هوا می‌دوید تفنگ را برمی‌داشت. یکی را با این لوله یکی را با لوله دیگر می‌زد،[٢٦٠] با اسبابْ آدمهایش بعضی چیزها به هوا خیلی دور می‌انداختند می‌رفت بالا با تفنگ می‌زد، حقیقت هردو خیلی خوب تفنگ می‌انداختند، بعد اینها که رفتند باز مرد که بیدق را تکان داد. یک دسته از سوارهای وحشی ینگ‌دنیا که سوارهای چابک زرنگ بودند تمام به اسبهای لخت سوار بودند، هرکدام پرهای مختلف به سر و پشت و سینه‌شان زده بودند و لباسهای جور غریب پوشیده بودند و در کمال جلدی و چابکی اسب می‌تاختند خیلی از سوارهای ترکمانها بهتر و تند اسب می‌تاختند، یک دور اسب دواندند و بعد دسته‌های دیگر آمدند، همینطور می‌تاختند. این ژاپنی‌ها خیلی مردمان زمخت رشید بلندقامت هستند. موهای خیلی

٢٦٠. عبارت در اصل چنین است (؟)

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سخت کلفت سیاه مثل موهای اسب دارند ، چشمهاشان تنگ است مثل ترکمانها ، روهای اینها اصلاً رنگشان زرد است ولی به‌علاوه زرد هم می‌کنند نه این باشد که برای این بازی مخصوص زرد کرده باشند ، خیر در آنجا هم که هستند زرد می‌کنند علامت مخصوص است ، خلاصه دستجات زیاد از این سوارها آمدند و آن وسط ایستادند ، بعد یک دسته سوار دیگر که از اهل ینگ‌دنیا که حالا فرنگی مآب شده‌اند و مثل ایلخچی می‌مانند که در صحرا اسب وحشی را می‌گیرند رئیس این کارها هستند آنها آمدند و ایستادند ، بعد صاحب منصب‌ها و ریش‌سفیدهای آنها آمدند و به‌ترتیب ایستادند ، بعد بازی که اسب وحشی را این وحشی‌ها توی صحرا می‌گیرند و کمند می‌اندازند چطور اسب را سوار می‌شوند و اسب لگد می‌اندازد و می‌دود در آوردند ، اسب را یاد داده بودند که هر وقت سوارش می‌شوند مثل آن اسبهای وحشی جفته می‌انداخت لگد می‌زد ، این مرد که که سوارش بود می‌خورد زمین ، همینطور که کمند دستش بود و خورده بود زمین اسب می‌دوید و این مرد که را روی زمین می‌کشید خیلی خنده داشت ، مردم قاه‌قاه می‌خندیدند ، بازیهای خوب درآوردند ، بعد از آن دختر و مرد که که تفنگ انداختند یکی هم که رول‌ور داشت آمد و بازی کرد ، همان طور که آنها با تفنگ‌بازی کردند این بارول‌ور بازی کرد ، خلاصه مدتی بازیهای خوب کردند ، هوا هم گرم بود . برخاستیم ، رفتیم به اردوی اینها که در صحرائی چادر زده و آنجا منزل دارند ، توی چادرهاشان رفتم [۴۲۰] از نزدیک هم آنها را دیدم ، مردمان غریبی هستند تا آخر اکسپوزسیون این ینگ‌دنیائی‌ها اینجا خواهند بود ، بعد از قدری تماشا ، گردش سوار شده آمدیم منزل. امشب منزل سعدی‌کارنو در عمارت الیزه به شام و سواره دعوت داریم ، ساعت هفت و نیم لباس رسمی پوشیده با امین‌السلطان ، بالوا ، جنرال ، توی کالسکه نشسته راندیم. امین‌الدوله ، امین‌خلوت ، مجدالدوله ، نظرآقا ، وزیرصنایع ، طولوزان لباس رسمی پوشیده همراه بودند . رسیدیم به عمارت ، تشریفات لازمه بعمل آمد ، سعدی‌کارنوپای پله استقبال کرد ، زنش جلو آمد ، دست دادیم همان زن بدگل است. سعدی‌کارنو سه پسر دارد ، پسر بزرگش رفته است در مقدبورغ ، چون این سعدی کارنو پدرش جنرال بود و بعد از تمام شدن ناپلئون اول این جنرال را بیرون کردند از پاریس رفت برلن آنجا مرده است و در مقدبورغ خاکش کرده‌اند ، چون سعدی حالا رئیس شده است فرستاده است خاکستر او را بیاورند و با تجمل وارد پاریس کنند اینجا دفن کنند ، دو پسر دیگرش بودند معرفی شدند ، با زن سعدی بازو داده رفتیم اطاق ستون برای شام ، اطاق عالی بزرگی تمام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چهل چراغها الکتریسیته است، میز خوبی چیده بودند خیلی عالی تمام پر از گل، شام خوبی خوردیم، هوا هم باز گرم بود. اشخاصی که خانهٔ صدراعظم تیرار دیشب مهمان بودند تمام اینجا بودند به علاوه سعدی‌کارنو و زنش. شام که تمام شد برخاستیم آمدیم به اطاقهای دیگر، عمارت خیلی عالی است، سعدی‌کارنو یک ایوان و گالری[۲۶۱] برای راه رفتن زمستان به این عمارت علاوه کرده است و این ایوان را به پرده‌های گوبلن زینت داده بودند. چهل چراغهای برق داشت، سعدی‌کارنو گفت که این اسباب‌ها را جمع می‌کنم ولی ایوانش همینطور خواهد بود، خلاصه قدری که گردش کردیم مهمان‌های سواره شروع کردند به آمدن، ورود اینها خیلی بامزه بود، این مهمانهای سواره امشب که به قدر هزار و پانصد نفر هستند از یک در باید داخل شوند، سعدی کارنو در اطاق اول ایستاده است، یک نفر پیشخدمت درب در ورود ایستاده هر کس می آید اسم خودش را به پیشخدمت می‌گوید داد فریاد می‌کند که فلان وارد شد، خیلی خوب جوری است، مدتی نشستم و ورود همه را تماشا کردم، هر کس تصور کنید از امراء و اعیان، سفرای خارجه بزرگان شهر، ژاپنی‌ها، چینی‌ها، هندی‌ها، سیامی و غیره و غیره، تمام سفرای خارجه همه آمده بودند، کسی نبود که اینجا باشد، سفیر آنامی بود که هیچ او را ندیده بودم، دیدم، یک شاهزاده آنامی که پسر عموی پادشاه آنام[۲۶۲] است و اینجا آمده بود دیده شد، جور غریبی است، قدکوتاه، رنگ زرد، صورت آبله‌روئی دارد، چند دانه مو دارد که به چانه‌اش بود، شکل غریبی بود و تماشا داشت، پادشاه سیاه‌ها وارد شد، به علاوه زن خودش را هم آورده بود، یک راست آمد پیش من، با او صحبت کردیم، نشست، زنش خیلی بامزه، کوتاه‌قد بود، دستش مثل فرنگی‌ها در بازوی یک فرانسه قدکوتاهی بود که آن فرانسه را معین کرده‌اند که همراه این پادشاه سیاه باشد. باغ جلو این عمارت را چراغان خوبی کرده بودند، فودوبنگال روشن کرده بودند، قشنگ بود، قدری با مهمانها گردش کرده بعد سوار شده امدیم منزل خوابیدیم.

روز جمعه ٤ ذیحجه

صبح از خواب برخاستیم، امروز باید برویم به‌لوور که موزهٔ پاریس است، نهار خوردیم، بعد از نهار کالسکه حاضر شد. امین‌السلطان صبح تا وقت حرکت نبود، حالا

۲۶۱. اصل: گالاری

۲۶۲. آنام Annam کشوریست در طرف شرق شبه جزیرهٔ هندوچین و مرکز آن شهر «هونه» Hué است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که می‌خواستم بروم نفس‌زنان آمد، پرسیدم کجا بودی عرض کرد رفتم با آسانسور به مرتبهٔ آخر برج‌ایفل، خیلی تعریف می‌کرد که تماشا داشت و همهٔ شهر پیدا بود [۴۲۱] اما من هرگز با آسانسور نمی‌رودم، خلاصه با امین‌السلطان و جنرال و بالواتوی کالسکه نشستیم، مجدالدوله، امین‌خلوت، اکبرخان، ادیب‌الملک هم آمدند و راندیم، رسیدیم به لوور، پیاده شدیم، دیرکترلوور که اسمش این است آمد جلو افتاد Kaempfen. رفتیم، زیر این عمارت لوور یک مرتبه است که آنجا مجسمه‌های سنگی زیاد گذارده‌اند و از آنجا پله می‌خورد، می‌رود به عمارت، از آن پله‌ها بالا رفتیم، داخل عمارت شدیم، عمارت لوور و اسبابهای آنجا معروف است و همه‌کس می‌داند، مستغنی از تعریف است، امروز هم می‌خواستیم اسباب‌های دلافوا را ببینیم که از شهر سوس که شوشتر باشد بیرون آورده است ببینیم، مادام[۲۶۳] دلافوا[۲۶۴] آمد جلو او را دیدم، همانطوری که در چند سال قبل به طهران آمده بود و لباس مردانه پوشیده بود حالا هم لباس مردانه پوشیده بود، هیچ عادت به لباس زنانه ندارد، همیشه لباس مردانه می‌پوشد، فارسی هم خوب حرف می‌زد[۲۶۵]، در این مدت که طهران بود یاد گرفته است، خود دلافوا که طهران بود لاغر و زرد و ضعیف بود، حالا که او را دیدم حال آمده خوب شده است. خلاصه از یکی دو اطاق رد شده داخل اطاقی که اسبابهای دلافوا بود شدیم، اگرچه اسباب زیادی نیاورده است ولی اینکه آورده است خوب است، صورت سربازهای دارا آورده، سنگ‌های بزرگ که آن وقت ستون عمارت دارا بوده و تمام را حجاری کرده بودند و شکل گاو داشت آورده بود و از این قبیل، خیلی چیزهای خوب بود، همه را تماشا کردیم. قدری شربت غوره که آنجا حاضر کرده بودند خوردیم و آمدیم اطاق‌های دیگر. هراطاق یک نوع اسباب و چیزی بود، بعضی سنگها حجاری شده که از زیر خاک درآورده بودند. در اطاق‌ها بود، دیده شد، بعضی قبرهای مرده‌های مصری که از سنگ

۲۶۳. اصل: مدام

۲۶۴. مادام دیولافوا همسر مارسل دیولافوا مهندس و باستانشناس معروف که در سالهای ۱۸۸۱ (۱۲۹۹) و ۱۸۸۴ (۱۳۰۲) سفرهائی جهت حفاری و کاوش به ایران داشته و اشیاء آنتیك و نفیس زیادی از جمله کاشی‌های سربازان جاویدان و کاشی‌های تزئینی دوران سلاطین هخامنشی که فعلاً زینت‌افزای موزهٔ لوور پاریس است از زیر خاك بیرون آورده است. مادام دیولافوا هم دراین مسافرتها با شوهر خود همراه بوده است. این زن از هنگام حرکت از فرانسه تا موقع مراجعت به آنجا وقایع روزانهٔ مسافرت و نتیجهٔ مشاهدات و تحقیقات شوهر خود را مشروحاً یادداشت کرده و بصورت کتابی به عنوان (مسافرت دیولافوا در ایران و شوش و کلده) به طبع رسانده است (سفرنامهٔ دیالافوا در زمان قاجاریه ـ ترجمهٔ فره‌وشی «مترجم همایون») مقدمهٔ مترجم ص ۳ و ۴.

۲۶۵. اصل: میحرف زد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و چوب آورده‌اند دیده شد، یک مرده‌ئی دیده شد که تفصیلش این است که در سابق به مرده‌های نی‌نیوکه نینوا و موصل[۲۶۶] باشد دوا می‌زدند که عیب نکند، این مرده را در دو هزار سال پیش از این دوا زده‌اند آورده‌اند اینجا، رنگش سیاه شده اما بدنش لاغر و خشکیده هست و معلوم است که زن است، ناخن‌های[۲۶۷] دست او که بلند شده بود همینطور به دست و پایش بلند شده، دیده شد غریب بود، خلاصه بعد آمدیم، اطاق‌های پرده که تمام این اطاق‌ها پرده‌های نقاشی بزرگ و کوچک است که حساب ندارد و آدم اگر یک ماه اینجا بماند و هر روز از صبح بیاید تا عصر اینجا تماشا کند باز تمام پرده‌ها را ندیده است، همه نوع پرده‌ای دارد، پرده‌های بزرگ خوب داشت، از آن جمله دو پرده بزرگ بود که شکل جنگ اسکندر اول و دارا را کشیده بودند، خیلی نقل داشت، یک پرده بزرگ صورت مریم هم بود که خیلی نقل داشت و می‌گفتند در عهد ناپلئون سیم به هشتاد هزار تومان فرانسه‌ها خریده‌اند که تفصیل او را بعد خواهیم نوشت، در این اطاق‌های نقاشی نقاشهای مرد و زن زیاد حتی پیرزنهای هفتاد هشتاد ساله نشسته بودند و از روی این پرده‌ها نقاشی می‌کنند، دولت اذن[۲۶۸] داده است که از روی اینها نقاشی کنند و بفروشند، پرده‌های کار تازه هم در این عمارت گذارده بودند، یک گالری و تالار دراز بزرگی بود که تمامش پردهٔ نقاشی بود، دادم اکبرخان قدم [کرد]، چهار صد قدم طول تالار بود، جواهرهای سلطنتی را فروخته‌اند، آن قدری که باقی بود از این قرار است، دور یکی از این تالارها گذارده‌اند، قداره‌ایست دسته مرصع الماس برلیان خیلی خوب دسته دارد [۴۲۲] مال شارل دیز یعنی دهم است، یاقوتی است که به ترکیب جانوری از دور به نظر می آید، تراشیده بودند، از عهد لوئی کَنز است که پانزدهم باشد، چندان بزرگ هم نیست، یک ساعت مرصع هم بود که وقتی الجزایر را گرفتند این ساعت مال پادشاه آنجا بوده از او گرفته‌اند الماس رچان که الماس سفید برلیان خوبی است آنجا بود، در وقت لوئی‌کنز که پانزدهم باشد خریده شده است، یک تاجی هم از جواهر و مرصع است آن هم مال لوئی پانزدهم است و در آن وقت ساخته‌اند، یک تاجی هم بود طلا، جواهر نداشت، مال ناپلئون اول است، بعد آمدیم پائین خیلی خسته شده بودم، سوار کالسکه شده رفتیم به باغ تولری[۲۶۹]. آنجا پانارمائی دارد. پیاده

۲۶۶. اصل: موسل
۲۶۷. اصل: ناخون‌های
۲۶۸. اصل: ازن
۲۶۹. تویلری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شدیم، داخل پانارمائی شدیم، پله پیچ‌پیچی دارد، رفتیم بالا، خیلی گرم بود، منفذ[۲۷۰] هم نداشت، آنجا که رفتیم دیدم سوار است و آدم و عمارت و جمعیت که متصل تا پنج فرسنگ راه دیده می‌شود. اما این اشکال دو ذرع با [آ]دم فاصله است خیلی چیز غریبی است، این صنعت عجیبی است که کرده‌اند، صورت ناپلئون اول بود که ژوزفین زنش ایستاده و ناپلئون باقشون و صاحب منصب‌ها از جلو او می‌گذرند. همهٔ پادشاهان قدیم فرانسه و جمهوری و رؤسای جمهوری را مثل سعدی کارنو و ماک ماهون ساخته‌اند که هر سمت یک پادشاه و یک جور سلطنتی است، اما هوای اینجا خیلی بد است که احوال آدم بهم می‌خورد، هیچ محل تنفس نیست، زود پائین آمده یک گردش هم سواره دور باغ کردیم، اما چه تووله‌ری، کاش فرخ‌خان کاشی مرحوم زنده بود و می‌دید این تووله‌ری را که آن دفعه هم دیده بود چه‌جور شده است، آن عمارتی که اول عمارت روی زمین و جای سلاطین و پادشاهان بزرگ بود بکلی معدوم و خراب که جایش خاک است، تمام را آتش زده و اسبابش را غارت کرده بودند، باغی که در تمام دنیا نیست یعنی نبود حالا منحصر شده است به چند درخت کوچک و زمین، خاک و پهن که بچه‌ها توی آن بازی می‌کنند. خلاصه راست آمدیم منزل، شب را باید برویم به اکسپوزسین، برای ما عید گرفته‌اند و جشن است و چراغان کرده‌اند، ساعت هفت شام خوردیم، ساعت هشت با امین‌السلطان و بالوا، جنرال توی کالسکه نشسته امین‌خلوت و مجدالدوله و سایرین هم از عقب سوار شده راندیم، خیلی دورتر از اکسپوزسین یک دروازه کمانی با آهن درست کرده‌اند که زیر آن پلی است و مردم متصل آمد و رفت می‌کنند و روی آن شکلِ کمانی از طرفین صورت نشانهای فرانسه و ایالات فرانسه را تماماً با سایر دولهای دیگر در روی گچ یا آهن کشیده و رنگ زده‌اند، نصب کرده‌اند و بالای هر نشانی هم بیدق آن ولایت را زده‌اند، این دروازه را با چراغهای الکتریسیته از طرفین چراغان کرده بودند، از دست راست رودخانهٔ سن که اطرافش چراغان بود در کمال خوبی جریان داشت و از آخرش چراغانی تورکادرو جلوه خوبی داشت، از دست چپ هم چراغانی هی‌پدرم هم جلوه و تلألؤ[۲۷۱] داشت، در این موقع این چراغانی‌ها عالم [۴۲۳] خوبی داشت، از آنجا گذشته داخل اکسپوزیسیون شده پیاده شدیم، صدراعظم سایر وزراء، رئیس پلیس و دیرکترهای خود اکسپوزیسیون حاضر بودند، چون در اکسپوزسین جمعیت زیاد و محال بود که ما بتوانیم از وسط اکسپوزسین برویم و برسیم به محلی که برای

۲۷۰. اصل: منفز ۲۷۱. اصل: تعلل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تماشای ما معین کرده‌اند لهذا دکانهای اطراف اکسپوزیسیون را با پلیس خلوت کرده بودند و زمین او را فرش کرده بودند که از آنجا برویم، همیشه مردم در اکسپوزسین یک فرانک می‌دهند و داخل می‌شوند، امشب برای خاطرما و این چراغان این یک فرانک رسیده است به پنج فرانک و مداخل زیادی امشب مدیر اکسپوزیسیون کرده است، اولاً بقدر صد، صدوپنجاه هزار نفر جمعیت امشب آمده‌اند و بقدر بیست هزار تومان از این جمعیت منفعت کرده است، خلاصه از میان اطاقها رفتیم و هرجا به دالانی می‌رسیدیم مردم ما را میدیدند فریاد می‌کردند ویولوشاه[۲۷۲]، ویودوپرس[۲۷۳]، همینطور آمدیم تا رسیدیم به درب گنبدی که مرکز اکسپوزیسیون و تفصیل او را نوشته‌ایم، آنجا سعدی‌کارنو، پسرهایش و جمعی از وزرا هم که پیش او بودند با زنش درب در ایستاده بودند، با آنها دست دادیم و از پله‌ها رفتیم بالا، جلو این گنبد یک بالکان و غلام گردش است که آنجا را برای تماشا و نشستن ما معین کرده‌اند هم جای خوبی است برای تماشا و هم از گیر این جمعیت خلاص می‌شویم. رسیدیم به بالای گنبد اول، یک غلام گردش است که نگاه به وسط گنبد می‌کند، آنجا ایستادیم، جمعیت زیادی که در وسط گنبد جمع شده بودند و تمام پر از آدم بود که یک جای زمین پیدا نبود بی‌اختیار به صدای بلند فریاد کردند ویولوشاه، با آنها تعارف کردیم و بعد رفتیم به گوشه این گنبد که باید اول آنجا بنشینیم و برای ما جا معین کرده و صندلی گذارده بودند، همینکه وارد آنجا شدیم مردم و این جمعیت ما را دیدند که بی‌اختیار به صدای بلند بنا کردند به فریاد کردن و گفتن ویولوشاه، ویودوپرس و ویودوپلیک، ویودوکارنو، ویودوامی یعنی دولت فرانسه اما بیشتر ویولوشاه و پرس می‌گفتند و معرکه می‌کردند و تمام این حرکات اینها از روی میل خودشان بود که از روی قلب ذوق میکردند و بلند صدا می‌کردند، از توی گنبد الی زیر برج ایفل تمام صحن اکسپوزیسیون و جائی که ممکن بود که آدم بایستد مردم ایستاده بودند و زمین پیدا نبود، از این صدای مردم و ویولوشاه گفتن سعدی‌کارنو خیلی خفیف بود که اسم او را هیچ نمی‌بردند و کلاهش دستش مانده بود و با من جلو نمی‌آمد، من که عقب می‌رفتم او جلو می‌آمد، آن طوری که برای من فریاد می‌زدند برای او نمی‌زدند، او هم هی کلاهش را تکان می‌داد و خودشیرینی می‌کرد، باز نمی‌شد، خفیف‌تر می‌شد، چراغ برق بالای برج ایفل را هم که مثل ستاره دنباله‌دار است متصل به ما می‌انداختند و هروقت او را می‌انداختند به ما مردم

۲۷۲. زنده باد شاه

۲۷۳. زنده باد ایران

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیشتر فریاد می‌زدند و صدا می‌کردند، قدری آنجا نشسته برخاستیم آمدیم به غلام گردش و بالکان وسط این گنبد، آنجا هم صندلی زیاد بود و نشستیم، باز مردم بی‌اختیار فریاد می‌کردند و ویولوشاه می‌گفتند، حوض وسط که فواره‌های او می‌پرید به رنگ‌های مختلف سبز و زرد و قرمز و آبی دیده می‌شد و خیلی تماشا داشت، از سوراخ [٤٢٤] های زیر این فواره‌ها اختراعی کرده با شیشه‌های الوان و الکتریسیته که آب را این رنگ می‌کند، عجب‌تر این است که یک فواره پنج شش رنگ می‌شد، حقیقت خیلی نقل و تماشا داشت و دیگر چراغان از این بهتر و بالاتر نمی‌شد، این حالت مردم و جمعیت و چراغان این گنبد و اکسپوزیسیون و برج ایفل، چراغان ترکادرو. چراغ‌های برق برج ایفل و تلألؤ ماه که در شب پنجم بود و بیرون آمده بود، هوا صاف بود و مزید براین تلألؤ شده بود، عالمی داشت، مثل کره‌زهره، هیچ به کره‌ارض[٢٧٤] شبیه نبود و مثل کره‌زهره بود، حقیقت عالم مخصوصی داشت، مادام کارنو که پیش ما نشسته بود لباس خوبی داشت و یک مانتل قشنگی پوشیده بود. جمعیت امشب بطور تحقیق سیصدهزار جمعیت بود و صدهزار تومان منفعت اکسپوزسین شده بود بقدر یک ساعتی که نشستیم دیدیم دیگر نمی‌شود با این ازدحام[٢٧٥] و جمعیت توی اکسپوزسیون گردش کرد، قرار شد برویم منزل، زیرپای ما هم از شدت جمعیت یک دعوائی شد و زود پلیس‌ها اصلاح کردند، خلاصه بعد از یکساعت و نیم توقف برخاستیم و از پله‌ها آمدیم پائین، از توی جمعیت و مردم که اطراف ما را گرفته بودند، بی‌اختیار داد می‌زدند و ویولوشاه می‌گفتند، ما از یک طرف تعارف می‌کردیم و کارنوی از یک طرف تعارف می‌کرد و می‌رفتیم تا رسیدیم به آن دالان‌های تاریک اکسپوزیسیون که اول آمده بودیم، از آنها هم گذشتیم باز آنجا هم همان طور فریاد می‌کردند، داد می‌زدند، الی منزل نزدیک کالسکه کارنو زنش ایستاده و تعارف کردیم و ما نشستیم توی کالسکه و راندیم برای منزل و رسیدیم، خوابیدیم، عزیزالسلطان هم رفته بود امشب به تیاتر گران اپرا، وقتی ما آمده بودیم منزل و خوابیدیم یعنی توی رختخواب بودم عزیزالسلطان آمد، امروز وقت ظهر ایلچی روس که اسمش بارون‌دومهرن‌هم است Baron de Mohrenhim و ایلچی کبیر است با نظر آقا آمد پیش من قدری صحبت کردیم، مرد پیر هفتاد هشتاد ساله‌ایست، رنگ زردی دارد، ریش دوشاخ، چانه‌اش را می‌تراشد، رنگ ریش‌هایش زرد است، بینی گنده کجی دارد، خیلی شبیه است به میرزا شفیع صاحب دیوان مرحوم اگر صاحب دیوان

٢٧٤. اصل: عرض ٢٧٥. اصل: ازدهام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ریش خودش را این‌طور می‌کرد و لباس فرنگی می‌پوشید به عینه ایلچی کبیر روس بود. تفصیل آن پرده که گفتیم می‌نویسیم این است که این پرده صورت مریم از کار نقاش معروف است، در عهد ناپلئون سیم در هشتاد هزار تومان پول ایران خریده‌اند، فرانسه‌ها خریده و در این موزه گذارده‌اند.

آجودان مخصوص دو روزی تب کرد بعد خوب شد.

روز شنبه ۵ ذیحجه:

امروز باید برویم اکسپوزسین، نهار مختصری خوردیم و سوار شده راندیم برای اکسپوزسین، امین‌السلطان سینه‌اش درد می‌کرد و احوالش خوب نبود، نیامد، مجدالدوله، بالوا، جنرال باماتوی کالسکه نشسته بودند، از درهای اکسپوزیسیون گذشتیم و دور شدیم، پرسیدم چرا این قدر دور می‌رویم گفتند راه آهنی مخصوص [۴۲۵] برای اکسپوزسین ساخته‌اند که دور اکسپوزیسیون می‌گردد، هرجا بخواهند می‌ایستند، پیاده می‌شوند، مردم می‌روند می‌گردند و دوباره می‌آیند به راه آهن برای نشستن به آن راه را دور کردیم، همینطور آمدیم تا از یک در اکسپوزسیون که نزدیک به راه آهن بود داخل شده، پیاده شده، رفتیم به گار، گار کوچکی بود، رفتیم توی واگن، عجب راه آهنی، در دنیا دیگر اینطور راه آهن نمی‌شود، خیلی کوچک و ظریف لطیف است، رئیس این راه که اسمش این است Decurille آمد و معرفی شد، بسیار مرد معقول نجیب درستی بود، از این رایل[۲۷۶] به آن رایل پنج وجب است، واگنهای کوچک مقبول برای بزرگان و اعیان و پوبلیک[۲۷۷] دارد، لکوموتیوهای[۲۷۸] کوچک دارد، خیلی راحت است، هرطور بخواهند تند و یواش میرود، از همه جور راه آهنی این بهتر است، برای طهران این جور راه آهن خوب بود، فوراً با بالوا و رئیس این راه حرف زدیم و چهار فرسنگ از این راه باده واگن خوب برای خودمان و ده واگن برای مردم خریدیم که خود این رئیس آدم و کمپانی روانه طهران نماید، هرجا بگوئیم بکشند و مراجعت نمایند. خلاصه راه آهن [حرکت] کرد، مدتی با راه آهن رفته آنجا که سکسیون‌های[۲۷۹] دول است پیاده شده داخل آنها شدیم، سکسیون روس، یونان، سربی، ژاپن، آنام، سیام، در سکسیون قسمت ژاپونی خیلی چیز خریدم، از چینی‌های کار ژاپن و اسبابهای دیگر، ژاپنی‌ها در صنایع خیلی ترقی

276. Rail

277. Public

۲۷۸. اصل: لوکومتیف‌های

۲۷۹. Section: شعبه، قسمت، دایره (فرهنگ فرانسه ـ فارسی ـ سعید نفیسی)

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

کرده‌اند ، چیزهای نفیس داشتند ، اغلب ژاپنی‌ها هم فرانسه حرف می‌زدند ، سکسیون مارک[۲۸۰] ، آل‌جر[۲۸۱] ، مصر ، اسباب شامات را هم دیدیم ، پسر عرب مارکی دیده شد که لباس عربی پوشیده خیلی خوشگل بود ، به عینه فرنگی‌ها بود ، کوچه ساخته بودند ، مثل کوچه‌های مصر به وضع مشرقی ، آدم که آنجا راه میرفت مثل این بود که در کوچه‌های مصر راه میرفت ، پیاده از توی کوچه رفتیم ، خراد[۲۸۲] مصری پای برهنه نشسته خرادی میکند ، دکان‌های دیگر به عینه مصر ساخته‌اند و چیزهای دیگر می‌فروشند . از آنجا گذشته داخل اکسپوزه ایرانی شدیم ، یکی از فرنگی‌ها که اسمش این است[۲۸۳] از ما اجازه خواسته بود که اسبابهای ایران را خودش در اینجا اکسپوزه کند ، ما هم اجازه دادیم ، حالا او مسیو لُمِرْ موزیکانچی باشی ما و موسیوریشار[۲۸۴] معروف به شراکت اینجا را درست کرده‌اند ، داخل شدیم ، لُمِرْ آن فرنگی و ریشار بودند ، جای وسیع خوبی بود ، با اسبابهای ایرانی ، از قالی‌های خوب و سایر چیزهای دیگر مزیّن کرده خوب درست کرده زینت داده بودند ، آنجا را هم گردیدیم ، یک سمت اینجا تمام اسبابهای ریشار بود ، موسیوریشار از چهل سال قبل الی حال که در ایران بوده است اسباب‌های کهنهٔ ایران را از قبیل چینی کهنه ، کاشی‌های کهنهٔ امامزاده‌ها و کاشی شکسته‌هائی که از شهر ری بیرون آمده ، سکه‌های کهنه قدیم ، نقاشی‌های قدیم ، همه‌جور اسباب قدیم ، از شکسته و درست از دست دلال ملال‌ها و سایر ایرانی‌ها خریده یا به او بعضی تعارف داده‌اند همه را جمع کرده ، تمام این اسباب را البته بیش از هزارتومان خرج نکرده که پیدا و جمع کرده است ، حالا این اسبابها را آورده است اینجا ، یک انگلیسی این اسبابها را از او برای موزه لندن به هشت هزار لیره که سی هزار تومان پول ایران باشد از ریشار خریده اینجا گذاشته است که اکسپوزیسیون تمام شود ببرد ، الحق ریشار خوب این اسباب‌ها را جمع کرده [٤٢٦] و اینجا چیده است ، او از روی میل فروخته ، این هم با کمال منت خریده است ، از جمله اسبابها دو گلدان کاشی یعنی چینی قدیم که شبیه است به کاشی فروخته است یک جفت را به هشتصد لیره ، ریشار وقتی که در طهران مسلمان شد زنی در طهران

۲۸۰ . مراکش ۲۸۱ . الجزایر

۲۸۲ . خراد : آنکه چوب‌ها را به چرخ خراشیده هموار کند ... ظاهراً طای خراط را فارسیان به تصرف خود به تای قرشت بدل کرده به جهت قرب مخرج به دال مبدل نموده‌اند (فرهنگ آنندراج)

۲۸۳ . در متن جای اسم خالی است

۲۸۴ . موسیوریشار معلم زبان انگلیسی دارالفنون در زمان محمدشاه به ایران آمد و در کشور ایران ماند و مسلمان شد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گرفته یک پسری از او دارد که اینجا همراهش بود، او را دیدم، ایرانی صرف است و خیلی شبیه است به محمد پشندی فراشخلوت. لُمِرْ یک خواننده هم با خودش آورده، گویا آدمش باشد، مرد که گردن کلفت از آن کهنه مشدی‌های طهران است، سرداری سرمهٔ لاکی تنش کرده بود و آنجا ایستاده بود، دیدمش، اینجاها می‌خواند و خیلی الواط است، گویا سابق براین، این را پیش اسمعیل بزاز دیده بودم، خلاصه آنجا هم قدری گردش کردم و آمدم بیرون، سوار کالسکه شده یعنی سوار راه‌آهن شدیم و یکراست آمدیم زیر برج‌ایفل[۲۸۵]، آنجا پیاده شدیم و رفتیم طرف پله‌ئی که میرود بالای برج، آنجا که رسیدم خیلی اصرار کردند که از آسانسور بالا بروم قبول نکردم و از پله‌ها بنا کردم به بالا رفتن، اگر چه پله‌ها را خوب ساخته‌اند که راحت بالا میرود، اما آن بالا سر آدم گیج میخورد، چرا که تمام این برج مشبک است و از آهن، زیر پای آدم و اطراف تمام پیدا است، آدم که نگاه میکند سرش گیج میخورد، هرطور بود یواشی‌یواشی به راحت بالا رفتیم، اشخاصی که از فرنگی‌ها همراه بودند بالوا بود و جنرال، مسیوبرژه که یکی از رؤسای همین اکسپوزیسیون است، ایرانی‌ها مجدالدوله، امین خلوت، اکبرخان، احمدخان، ادیب الملک، عزیزخان، آقادائی، حاجی آقا بودند، سیصد و پنجاه و دو پله است، از پائین تا بالا حقیقت خیلی کار کردم، هیچکس یعنی خیلی کم از پله [ها] بالا می آیند، رسیدیم به مرتبهٔ اول، از پائین هیچ معلوم نمیشود که اینجا این قدر جا است، بالا که می آید می بیند معرکه است، این مرتبهٔ اول دومرتبه است، یک غلام گردش دارد، دور تا دور از آن چند پله میخورد می آید بالا آنجا دیگر تمام اطاق است و مهمانخانه، اما تمام با آهن، چهار رستوران که مهمانخانه باشد دارد که هرکدام یک عمارت بزرگ عالی است که در اطاق وسط آن دویست نفر آدم شام میخورد، اطاقهای کوچک هم در اطراف دارد، تمام با مبل و صندلی، چراغهای الکتریسیته، میزهای متعدد برای خوردن غذا، یک رستوران آنها به اسم روس است که چند نفر روسی هم آنجا بود، یک رستوران هم به اسم انگلیس دارد، دو رستوران دیگر هم دارد به اسم خود پاریس، تمام اینجاها را گردش کردیم و اطاقها و تالارها را دیدم، به قدر دوهزار نفر جمعیت در این بالا بود، بازهم متصل می آمدند می‌رفتند بالا برمی‌گشتند، آشپزهای زیاد متعدد پاکیزه تمیز این مهمانخانه‌ها دارد، خدمتکارهای خوشگل خوب دارد، بالباسهای خوب، میوه‌های خوب دارد، دکان دارد، تلفن دارد، تلگراف دارد، در مرتبه بالاتر از اینجا روزنامهٔ فیگارو

۲۸۵. اصل: انفل

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

چاپ می‌کند، جای عالی است، دیگر چقدر صفا دارد این بالا، تمام شهر و اکسپوزیسیون، خیابان‌ها، کوچه‌ها [۴۲۷] و همه‌جای شهر پیدا بود، مثل یک نقشه بود که شهر پاریس را در یک نقشه جلو آدم گذارده بودند، به قدری باصفا بود که آدم میل نمی‌کرد از آنجا پائین بیاید، یکی از اطاقهای کوچک پهلوی رستوران را خلوت کرده میزی چیدند، رفتیم، نشستیم برای نهار، مجدالدوله، امین‌خلوت، اکبری، بالوا، جنرال مهماندار و بروژه[۲۸۶] پهلوی ما نشستند و شروع کردیم به نهار خوردن، نهاری خوردیم و بعد برخاسته آمدیم پهلوی یک آسانسور که میرفت مرتبه دویم، خیلی اصرار کردند که بروم با آسانسور بالا بروم، هیچ قبول نکردم، یک دسته توی آسانسور نشسته رفتند بالا، تماشا کردیم، یک قدری هم گردش کرده از همان راهی که رفته بودیم بالا برگشته آمدیم پائین «پادشاه سیاه هم آمده بود بالا رفته بود تا مرتبه سیم، از آنجا مراجعت کرده، وقتی که ما نهار می‌خوردیم از جلو ما آمد رد شد تند رفت پائین»[۲۸۷] یک دوسکسیون کوچک دیگر هم رفتیم و بعد سوار کالسکه شده آمدیم منزل. امشب در خانهٔ وزیر امور خارجه اسپولر به شام مهمانیم، در ساعت هشت سوار کالسکه شده امین‌السلطان، بالوا، جنرال پهلوی ما نشسته راندیم، مجدالدوله، امین‌خلوت، نظرآقا، وزیر صنایع بودند، راندیم، رسیدیم به عمارت وزارت خارجه که در که دُرْسه واقع است، عمارت را چراغان کرده بودند. موزیکانچی و سرباز و تشریفات و تجملات همان‌طوری که در خانهٔ کارنو و صدراعظم در بیرون اطاق ایستاده بودند حاضر بودند، از جلو آنها گذشته داخل عمارت شدیم، عمارت بسیار عالی است که در عهد لوئی فیلیپ در چهل سال پیش ساخته‌اند، تالارهای خوب، اطاقهای تودرتو، مزین بامبل، چراغها دارد، خیلی عالی است، زن صدراعظم جلو آمد، دست دادیم، زنهای دیگر که بودند معرفی شدند و داخل اطاق شام شدیم، اطاق شام تالار بسیار عالی بود و طولانی، میز بزرگ مفصل چیده بودند، چون وزیر خارجه زن ندارد و هیچ زن نگرفته است زن صدراعظم صاحب‌خانه شده بود، بازو به بازوی او داده سرمیز آمدیم و نشستیم، مهمانهای امشب به قدر یکصد و بیست نفر بودند، مهمان‌های شب خانهٔ صدراعظم و کارنو بودند، به‌علاوه جمعی دیگر هم زیادتر دعوت شده بودند، دست راست من زن صدراعظم نشسته بود و پهلوی او شاهزاده ژاپن، دست چپ من مادام کنستان وزیر داخله، زیر دست او رئیس پارلمنت، وزیر دست رئیس پارلمنت مادام دوکری وزیر مختار فرانسه که در وین است و این روزها

۲۸۶. چند سطر قبل برژه ۲۸۷. نقل از حاشیه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به پاریس آمده، سایرین هم جاهای خود نشسته بودند، شام خوبی خوردیم، تمام شد، خیلی خوب است که اینجاها نطق و خطبه ویسکوروتست اینها هیچ نیست و آسوده‌ایم. بعد از شام برخاستیم آمدیم به اطاقهای دیگر راه رفتیم و مدتی گردش کردیم، مهمانهای زیاده از سفرای خارجه، وزرا، جنرالها، زنهای آنها که مهمان بودند بسواره تمام آمدند، جمعیت زیادی شده بود، زنهای خوشگل هم امشب خیلی بودند، در تالار دیگر یک تماشاخانه موقتی دستی [٤٢٨] مخصوص ما درست کرده بودند، صندلی زیادی گذارده بودند، رفتیم، آنجا نشستیم، زنها تماماً پشت سرما نشسته بودند، در طرفین ما هم صدراعظم و امین‌السلطان، سفرای خارجه تماماً، شاهزاده ژاپنی ننس پاب، ایرانی‌ها نشسته بودند، شاهز[اده] آنامیت بود، همه جابجا شدیم، پرده بالا رفت، جای کوچکی بود، یک دسته موزیکانچی نشسته بود، خوب ساز میزدند، بازی ماه را درآوردند که یک مرد گرِ گُنگ بدگلی با ماه عشق‌بازی می‌کرد و از دور ماه را می‌بوسید، یک زنی که خوشگل بود از اهل ایطالیا و مالان بود و بازیگر بود آمد و خیلی با این گرِ گنگ حرکات غریب عجیب کرد، عشق‌بازیهای مقبول کردند، رقاص و عملجات اینجا را از اپراکینگ آورده‌اند، بعد بازیهای دیگر درآوردند، رقصیدند، ساز زدند، خیلی خوب بود و تماشا داشت، اما خیلی طول کشید، با وجودی که یک در را به خواهش من باز کرده بودند باز اطاق خیلی گرم بود، اگرچه در باز بود اما گرما بود، از باز کردن این یک در خانمها که لباس رسمی سینه‌باز پوشیده بودند خیلی دلتنگ بودند، یعنی این طور از حالتشان به نظرم آمد، اما باز خودشان را باد می‌زدند، خلاصه یکساعت از نصف شب گذشته بود که بازی تمام شد، چون دیر تمام شد و من خسته بودم دیگر زیاد معطل نشدم، زود برخاسته سوار کالسکه شده آمدیم منزل خوابیدیم، قاسم‌خان گروسی پسر زین‌العابدین‌خان گروسی که مدتی در پاریس بوده زبان فرانسه هم میداند چند سال قبل پایش شکسته و بدجا انداخته‌اند آمده است اینجا که دوباره پایش را بشکنند و از نو جا بیندازد، عزیزالسلطان اینجا جمعی با خودش دارد و بازی می‌کند، مثل طهران بازی می‌کند، از جمله پسر میرزا احمد است، پسر شاهزاده ابراهیم میرزا است، جمعی دیگر، احوالش هم خیلی خوب است، اینجا هندوانه خوب پیدا کردیم و خیلی به کار من و عزیزالسلطان خورد، او چشمش درد می‌کرد، من هم که خون از بواسیرم می‌آمد، هر دو زور آوردیم به خوردن هندوانه، هم خون من بند آمد، هم چشم عزیزالسلطان خوب شد، ناصرالملک دیده شد که از لندن آمده است، خیلی از دریا بد تعریف میکرد، می‌گفت

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

موج می‌زد، یک موج آمد که ریخت توی کشتی و خورد به زنی که او را انداخت، ملکم‌خان آمده بود دیده شد، اشخاصی که در سر میز صدراعظم مسیو تیرار بودند از این قرارند:

ـ مسیو گوتیر	Gautier
ـ مسیو روشه	Rouche
ـ مسیو بازن مهماندار	Bazin
ـ مسیو پره‌یکی از ارباب صنعت بزرگ	Pesset
ـ مسیو گریزن	Grison
ـ جنرال برانژه مهماندار	Berenger
ـ مسیو برت لو وزیر علوم	Berthelot
ـ مسیو بالوا وزیر مختار ایران	Bassoy [?]
ـ جنرال داووست	Davovst
ـ مسیو فای وزیر فلاحت	Faye
ـ مادام فرتن زن وزیر دفتر محاسبات	Fortin
ـ مسیو روویه وزیر مالیه	Rovoir
ـ مادام اتین زن معاون وزارت مهاجرین [۴۲۹]	Etiene
ـ مادام کرنس زن وزیر بحر	Krantz
ـ صدراعظم	Tirard
ـ مادام دفرسینه زن وزیر جنگ	
ـ مادام مانین زن رئیس بانک فرانسه	Magnin
ـ مسیو فرسینه وزیر جنگ	Frecinet
ـ مادمازل فای دختر وزیر فلاحت	Faye
ـ مادمازل مانین دختر رئیس بانک	
ـ مسیو پاستور حکیم معروف که اکتشاف معالجه سگ هار گزیده را کرده است	Pastur
ـ ژول سیمن از وکلای معتبر است	Gules Simon
ـ جنرال های‌لوتیس اتاماژور	Haillot
ـ مسیو برژه رئیس اکسپوزه‌سیون	Beerger

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ـ مسیو ثاباتیه	Sabatier
ـ کنت دُرمسُنْ مقدم‌السفرا	D Ormesson
ـ مسیو مولار پدرش در قدیم مقدم‌السفرا بوده	Mollard
ـ مسیو دُوت رِسم ایشک آقاسی باشی دولت	Doutresme
ـ مسیو کارنو پسر رئیس جمهور جنرال لیش تن از دستگاه ریاست جمهوری	Lichtenstein
ـ سیر کوویل بارک لی	Sir Coville - Barclay
ـ جنرال بروجر رئیس نظامی دائره ریاست	Brugere
ـ مسیو آلفان د معمارباشی	Alphand
ـ مسیو اتی‌ین معاون وزارت مهاجرین	Etine
ـ لهاُنْ سی وزیر مالیه سابق	Leon Say
ـ جنرال بیلو وزیر جنگ سابق	Billot
ـ مادمازل فرسینه دختر وزیر جنگ	
ـ مادام کوم‌بُرزن وزیر عدلیه سابق (رئیس مجلس سنا)[۲۸۸]	
ـ مادام تیرارزن صدراعظم	
ـ مادام کنستانسن [زن] وزیر داخله	
ـ مسیو اسپول لِر وزیر خارجه	
ـ مادام فایبر زن وزیر علوم	
ـ مسیو کنستان وزیر داخله	Constans
ـ مادام ارمسن زن مقدم‌السفرا	
ـ فال‌یر وزیر علوم	Fallieres
ـ جنرال سوسیه حاکم نظامی شهر	Saussier
ـ جنرال بلْمار	Bellemer
ـ مسیو می‌سونیه نقاش مشهور	Meissonier
ـ مسیو لوزه رئیس پلیس	Loze
ـ مسیو پیکارد	Picard
ـ جنرال برلت رئیس دفتر وزارت جنگ	Berault

۲۸۸. اصل: تنا

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

ـ مسیو فرتن	Fortin
ـ مسیو پارمان تیه	Parmentier
ـ مسیو پاران	Parent

میرزا محمد دکتر دیده شد که آمده است. شنیدیم فخرالملک و حاجی محمد حسین جواهری آمده‌اند، فخرالملک آمده است که آنچه باقی مانده است بقیه را تکمیل نماید یا به جهنم برود یا دوباره برگردد به طهران [۴۳۰]

روز یکشنبه ۶ ذیحجه:

امروز باید برویم ورسایل نهار را هم آنجا بخوریم، صبح یک نهار مختصری خوردیم و در ساعت ده سوار کالسکه شده امین‌السلطان، بالوا، جنرال پهلوی ما نشستند، ایرانیها که در رکاب بودند امین خلوت، ملکم‌خان، نظرآقا، باشی، آجودان مخصوص، ادیب‌الملک، احمدخان، میرزا نظام بودند، راندیم اول از کوچه ویکتورهوگو گذشتیم رسیدیم به بادبولن، از بادبولن رسیدیم به سن‌کوله، از سن‌کوله به ده‌دیروادره رسیدیم از ده‌دیروادره رسیدیم به شهر ورسایل که شهر کوچکی است، یکساعت و نیم راه آمدیم خیلی تند آمدیم، سن‌کوله قصبچه معتبری است، این جا بسیار جای معتبری بوده، عمارت عالی، پارک بسیار خوب، آبشارها، فواره‌های متعدد داشته، در جائی این سن‌کوله واقع است که تمام شهر پاریس زیر پای او افتاده پیداست، همان طور که قصر قجر چشم‌اندازش تمام طهران است الی حضرت عبدالعظیم این سن‌کوله هم تمام پاریس چشم‌انداز اوست که دیگر جا از این بهتر نمی‌شود، عمارت اینجا اول عمارت دنیا بوده است، جا دیگر از این سن‌کُوله بهتر نمیشد، از پاریس که به آنجا میروند از روی پلی که در روی رودخانهٔ سن است رد می‌شوند، رودخانه سن هم در اینجا خیلی قشنگ و وسیع و آبش لب‌به‌لب است، عمارت هم در دست چپ واقع میشود، این عمارت و این پارک و اینجا حالا وضعش این است که بعد از جنگ با فرانسه‌ها عمارت اینجا را آتش زده‌اند، جز دیوار خرابه چیزی پیدا نیست، پارک هم تمام خراب و ضایع شده آن آبشارها و فواره‌ها هیچ نیست و حالا اهل پاریس روزهای یکشنبه می آیند، مثل حیوانات توی این پارک حرکت می‌کنند، دیروادر هم جای بسیار خوبی است، پارکها، عمارتها، گل‌کاری‌های خوب قشنگ مقبول دارد، اهالی پاریس عمارت ییلاقی برای خودشان آنجا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ساخته‌اند و در تابستان خیلی جمعیت آنجا زیادتر میشود، خلاصه شهر ورسایل شهر کوچکی است، شهر ورسایل را خراب دیدم، عمارت اینجا هم شکست خورده بطوری سه چهار کرور خرج دارد که تعمیر شود، اگر تعمیر نکنند یک دفعه خراب خواهد شد. از آن جمله یک حوض خراب شده که پنجاه هزار تومان خرج تعمیر آنجا کرده درست نموده‌اند. آب انباری است پهلوی عمارت که از رودخانهٔ سن پر از آب میشود و منبع این حوضها آن آب‌انبار است، نهار را باید در هتل رزروار بخوریم، یک راست رفتیم به هتل رزروار، این هتل پهلوی عمارت مادام پُن پادور که معشوقه لوئی ۱۵ بوده است واقع شده، عمارت مادام پُن پادورهم چسبیده به عمارت ورسایل است، این هتل رزروار چسبیده به آن آب‌انبار معدن حوض‌هاست، به این جهت هم اینجا را هتل رزروار می‌گویند، خلاصه در اطاقی راحت کردیم بعد آمدیم در اطاق کوچکی برای نهار، ایرانی‌ها، امین‌السلطان، امین‌خلوت، ملکم‌خان، مهدی‌خان، ابوالحسن‌خان، ادیب‌الملک سر میز بودند، وزیر علوم فال‌یر، مسیو کنت سرایدارباشی این عمارت، جنرال مهماندار، بالوا بودند، نهار خوردیم، بعد از نهار آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم به عمارت، این عمارت همان عمارتی است که در آنجا شام خورده بودیم و آتش‌بازی کرده بودند و در آن سفر اول دیده بودیم، عمارت معروفی است، به‌هرکس بگویند می‌داند کدام عمارت است، شرح عمارت و پرده‌های آنجا را در سفر اول نوشته‌ام، دیگر محتاج به نوشتن نیست، اما با وجود این لازم است [۴۳۱] مختصری بنویسیم، این عمارت را لوئی کاتُرز ساخته است، رفتیم بالا، همانطور که نوشته بودم شکستی خورده است و مشغول تعمیر هستند، تمام اطاقها و تالارها را دور تا دور گردش کرده خیلی خسته شدم، چرا که به قدر نیم فرسنگ دور تا دور این عمارات و تالارهاست، تالار صلح، تالار جنگ تمام دیده شد. زمین‌های این عمارت تخته است، تازه روغن زده‌اند، لیز شده است که آدم زمین میخورد، بازوی ملکم‌خان را گرفته بودم و راه می‌رفتم، پرده‌های این عمارت را سابق نوشته‌ام، حالا هم می‌نویسم، پرده‌های نقاشی بسیار اعلی، صورت‌های سلاطین قدیم و جنگهای ناپلئون و سایر پادشاهان در این تالارها پُر است که هرکدام ده هزار تومان، پنج هزار تومان بیشتر قیمت دارد، همه را تماشا کردیم، امروز یکشنبه است، تمام مردم و جمعیت زیادی از پاریس برای روز یکشنبه و آمدن ما اینجا جمع شده‌اند که حساب ندارد، زن و مرد، بچه و بزرگ پر شده‌اند، خلاصه از عمارت پائین آمده سوار شده رفتیم برای تماشای فواره‌ها، حوض‌ها را آب انداخته بودند، سر هر حوض که می آمدیم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برای تماشا بقدری جمعیت دور ما جمع می‌شوند که جلو ما را می‌گرفتند و نمی‌گذارند تماشا کنیم و تمام ما را نگاه می‌کردند و هیچ نمی‌شد که حوض‌ها را تماشا کنیم، با کمال عجله از حوضها می‌گذشتیم و این مردم و جمعیت تمام در رستوران‌های دور این باغ نهار و شراب زیادی خورده بودند و از روی مستی متصل فریاد می‌کردند و داد می‌زدند، زیاد معطل نشدیم و زود آمدیم دوباره به هتل[۲۸۹] رزرووار، قدری آنجا راحت کردیم تا اسبهای کالسکه را عوض کردند، آب فواره‌ها هم طوری بود که تا آب می‌انداختند زود آب می‌ایستاد، بنا بود که از آنجا هم برویم، عمارت تری‌یانو که در پهلوی ورسایل است تماشا کنیم و برویم، چون خسته بودم و امشب هم باید به عمارت پاله‌دَنْ دوستری برویم، وقت هم تنگ بود، رفتن عمارت تری‌یانو را موقوف کردیم، سوار کالسکه شده راندیم برای شهر، در مراجعت از توی پارک سن‌کوله آمدیم، توی این پارک هم جمعیت زیادی بود که نهار می‌خوردند و گردش می‌کردند، آمدیم به بلندی سن کوله که شهر پاریس و برج ایفل انتها تماماً پیدا بود، کالسکه را نگاه داشتیم و تماشا می‌کردیم، خیلی جای مصفائی است، تمام شهر پیدا بود، دو بالن که در هوا بودند و با طناب به زمین بسته شدند دیدیم، برج ایفل را دیدیم، یک قدری که ایستادیم باز هزار نفر زن و مرد و بچه دور ما را گرفتند و نگذاردند تماشا کنیم، زود برگشته راندیم، به بادبولن که رسیدیم جمعیت زیادی از زن و مرد با کالسکه‌های زیاد که از حساب بیرون است در خیابانهای بادبولن دیدم که می‌رفتند، طرف شهر و از شهر می‌آمدند برای گردش، معرکه بود، خلاصه راندیم رسیدیم به منزل، سر وقت شد، شام خوردیم و سوار شده رفتیم به عمارت پاله‌دَنْ‌دوستری. امین‌السلطان نیامد، سایرین همه با لباس رسمی حاضر بودند، رسیدیم، این عمارت حالا کسی منزل ندارد، خالی است، رسیدیم به جلو خان، پیاده شدیم، رفتیم به ایوانی، یک واشه‌گاهی[۲۹۰] داشت که اینجا میز و اسباب خوراکی و بستنی چیده بودند، سغدی گارنو، تمام وزرا حاضر بودند، با آنها تعارف کرده از پله‌ها رفتیم بالا، این عمارت عالی بزرگی است، اینجا که امشب می‌نشینم یک تالاری است دو مرتبه که دور تا دور آن [۴۳۲] زیر و بالا طاق نما است، طول این طالار بیست و سه طاق‌نما است، هر طاق‌نمائی دو ستون می‌خورد و دهنهٔ هر طاق نمائی ده‌ذرع دهنه دارد که دویست و سی ذرع طول این تالار میشود، عرض این تالار هفت طاق‌نما است، زیر و بالا که هفتاد ذرع میشود، سقف این تالار آهن است اما حالا با

۲۸۹. اصل: حوتل ۲۹۰. (؟)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پارچه مثل چادر سقف زده بودند ، خیلی تالار بزرگی [است] تمام این تالار چراغان است با الکتریسیته و گاز از چلچراغ‌ها و چراغهای دیگر که مثل سرو است، تمام این طاق‌نماها از جمعیت پر بود ، صحن این تالار هم پر بود از جمعیت که به قول عوام اگر سوزن می‌انداختند پائین نمی‌رفت، معرکه بود ، در دست راست خیلی دورجائی بود ، مثل منبر ، پله‌پله که هزار و هشتصد موزیکانچی نظامی میلیتری نشسته بودند ، بقدری دور بودند که با دوربین هم به اشکال دیده میشد ، تمام این مجلس و این وضع و تماشای اینجا همین است که این موزیکانچی‌ها موزیک بزنند ، مثل تیاتر و سیرک و اینجاها نیست، طور دیگری است، در مرتبه بالاتر که آمدیم یک واشه‌گاهی است، صندلی گذارده بودند ، رفتیم با کارنو اینها آنجا نشستیم، موزیکانچی‌ها بنا کردند به زدن، به قدر یک ربع ساز می‌زدند و موزیک می‌زدند و بعد ساکت می‌شدند ، تمام تماشا فقط موزیک زدن اینها است، هر وقت موزیک ساکت می‌شد مردم به صداهای بلند ویولو شاه می‌گفتند و از این حرکت کارنو خیلی خفیف بود ، هی دستش را هم بلند می‌کرد که با اینها تعارف کند باز آنها اعتنائی نمی‌کردند ، دستش را می آورد ، گوشش را یواش می‌خاراند و خفیف‌تر می‌شد ، آن آخرها یک دفعه هم گفتند و یوکارنو، خلاصه مدتی نشستیم و موزیک زدند ، بی‌تماشا نبود ، جا و محلش خیلی عالی بود . پسر بزرگ سعدی‌کارنو را هم که رفته بود خاکستر پدر کارنو را از مقدبورغ بیاورد امروز آورده بود ، امشب او را اینجا دیدم، برخاسته آمدیم پائین که بستنی و چیزی بخوریم، دیگر دوباره نرفتم بالا ، برگشته سوار شده آمدیم منزل.

عزیزالسلطان خیلی دیر از اپرا آمد ، وقتی که آمد یکساعت از نصف شب رفته بود ، من هم بیدار بودم تا او آمد . امین‌السلطان هم رفته بود موزه کِروه، وقتی من آمدم او هم آمد ، تعریف می‌کرد ، بعضی نمونه‌ها ، پارچه‌ها که خواسته بودم آورده بود ، همه را دیدم پسند کردم. یکساعت و نیم از نصف شب رفته خوابیدم. امروز صبح شاهزاده آنامی که تفصیل او را نوشته بودم عکس خودش را آورده بود به ما داد ، همان ترکیب و ریش کشیف‌ٔ را داشت، به علاوه وقتی که آنامی حرف می‌زد مثل این بود که قی کند ، خیلی بدترکیب حرف می‌زد . اسم پرنس ژاپنی که هی اسم او را نوشته‌ایم این است: ارتسوگاو است Aristsougava ، اسم آن دو نفر عرب مارکی که دیده بودیم از این قرار است: یکی سید عبدالکریم بریشا است، یکی دیگر سیدالعربی آبارودی است که هردو کمیسر دولت ماروگ هستند ــ اسم شاهزاده آنامیست: مین‌اری‌ان Mien Erien بعد از شاهزاده آنامی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شاهزاده‌های سندگابنی آمدند پیش ما، همه سیاه بودند، دو نفر سازنده سیاه هم داشتند که کمانچه می‌زدند، کمانچه‌هاشان شبیه بود به کمانچه‌های [۴۳۳] فرنگی، اما سیم سازشان نخ بود. ایلچی فرانسه که در ماداگاسکار است آمده بود، در شام‌الیزه او را دیدم، اسمش مایردمیر است Moyr de Maier شبیه بود به محمد تقی‌خان شمیرانی گشا پیشخدمت ما که مرده است، خیلی مرد لوطی است، می‌گفت پادشاه ماداگاسکار زن است، هر شب صدراعظم...، مجدالدوله، اکبرخان، امروز به ورسایل نیامده بودند، وقتی که ما آمدیم گفتند امروز رفتیم به بالن که طناب دارد نشستیم، به قدر پانصد ذرع بالا رفتیم.

روز دوشنبه ۷ ذیحجه:

امروز تا ظهر منزل بودیم، نهار خوردیم، بعد از نهار دیناه‌سالیفو پادشاه سیاه برای تشکر شمشیر ما آمد پیش ما، این دفعه پسر و عموزاده، برادرزاده هرکس خویش و قوم داشته همراهش آورده بود، دو نفر سیاه مطرب خودش را هم همراه آورده بودند، ابتدا قدری صحبت کردیم بعد اجازه خواست که سازنده‌های خودش بیایند بزنند، اذن[۲۹۱] دادیم آمدند، لباسهای سفید، مقبول خوب پوشیده بودند، نشستند زمین، سازهای خودشان را شروع کردند به زدن، وضع ساز اینها به شکل سنتور ما است، روی آنها عوض سیم تخته‌های پهن بلند افتاده است، به زیر این تخته‌ها کدوهای باردون [؟] ماراکله‌اش را بریده به زیر چوب‌ها بسته بودند، بعد دو سه جای هر کدو را سوراخ کرده و روی آن سوراخ را با تار عنکبوت گرفته بودند می‌گفتند این صدا تمام از این تار عنکبوت است، دو چوب سر گرد هم برای زدن این ساز مثل گرز کوتاه کوچک در دست داشتند که می‌زدند، شروع کردند به زدن، خیلی خوب می‌زدند و صدای آن به عینه سنتور ما بود، از دور اگر کسی صدایش را می‌شنید مثل این بود که محمد صادق سنتور می‌زند، خیلی خوش صدا بود و این کاکا از روی عشق و شوق آوازی می‌خواند و سازی می‌زد و حال خوشی داشت، این پدرسوخته‌ها اگر یک شب و دو شب دو روز ساز بزنند خسته نمی‌شوند، خیلی ساز زدند، پادشاه سیاه هم می‌خندید و نشسته بود، یکی از سازهای آنها را خواستم که برای نمونه به طهران ببرم قرار شد فردا بیاورند.

۲۹۱. اصل: ازن
*. اصل: کسیف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مصطفی بن اسمعیل صدراعظم سابق تونس[۲۹۲] که در عهد محمدصادق بیک، بیک تونس، این مصطفی بن اسمعیل صدراعظم او بوده و حالا محمد صادق بیک مرده است صبح آمد پیش ما، مرد جوان ابروی سیاه پرموئی، سبیل سیاهی، ریش کمی دارد، داماد محمد صادق بیک است، دختر محمد صادق بیک زن مصطفی بن اسمعیل است. خودش چند سال است متوقف پاریس است، اما عیال و اولادش در تونس هستند. ارتری ینف جای خوبی واقع شده، یک طرف او خیابان بادبولن است، یک طرف خیابان شانزه لیزه و از میدان گردی که دور این ارتری ینف است دوازده خیابان به اطراف منشعب میشود و دور این میدان گردهم تمام درخت است، دور میدان کلاس دولاکُن کُرد، مجسمه های بزرگ زن، مرد که هرکدام علامت یک شهرهای پاریس است گذارده‌اند، یک مجسمه دیدم از استرازبورغ که تمام آن را با دسته‌های گل گرد پوشانده بودند، پرسیدم این چه است؟ گفتند [٤٣٤] چون استرازبورغ مرده است، این مجسمه را با گل پوشانده‌اند، خلاصه سوار شدیم، راندیم برای اکسپوزیسین، آنجا پیاده شده قدری پیاده راه رفتیم، بعد رفتیم به سکسیون های آل جر، تونس، جاوه که متعلق به هلند است، به هند انگلیس، اکسپوزیسیون دراز است، جنگ فرانسه هاتن کن ایطالیا، تمام را گردش کردیم، در سکسیون تونس چیزهای غریب بود، شکل دهات تونس را به عینه ساخته بودند که مثل همان تونس است. و در خانه های آن دهات کارگرهای تونس را نشانده بودند و کارهای دستی را می کردند مثل پارچه‌بافی و خرادی و منبت کاری و غیره. منبت کاری تونسی ها روی چوب خیلی نقل دارد همانطور که چینی ها چوب را منبت می کنند همینطور تونسی ها هم منبت می کنند. خیلی بهتر و خوبتر، کار و اسبابش را دارند و مشغولند، کار می کنند روی دندان فیل و عاج را هم منبت می کنند، خیلی خوب و تمام وضع این سکسیون مثل تونس است، آدم که آنجا داخل می‌شود مثل این است که به تونس رفته باشد، چند نفر سازنده، رقاص تونس هم آورده‌اند که می‌رقصند و ساز می‌زنند، یک رقاص خیلی بد گلی داشت که شکمش را می‌جنباند و تکان میداد، در سکسیون جاوه[۲۹۳] که متعلق به هلانداست اسبابهای خوب بود، یک تماشاخانه هم بود که در آنجا رقاصهای مله و جاوه می‌رقصیدند و ساز می‌زدند، آنجا قدری نشسته تماشا کردیم، سه چهار نفر رقاص که لباس تونسی را پوشیده بودند و از اهل خود تونس هستند می‌رقصیدند، سازنده‌های تونسی هم پشت سر آنها ساز می‌زدند، این تونسی و رقاصهای تونسی و مله خیلی شبیه هستند به چینی ها،

۲۹۲. اصل: تونیس ۲۹۳. اصل: ژاوه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابروهای باریک، چشم‌های تنگ دارد، سروکله و بدنشان را رنگ زده‌اند، نه این باشد که تقلید بیاورند، در ولایت خودشا [ن] هم سر و کلّه‌شان را همین‌طور رنگ زرد می‌زنند، اینها در رقص، کون و پاشان را حرکت نمی‌دهند، همان شانه‌هاشان و سرشان و پستانشان را حرکت می‌دهند، روی انگشت پا هم راه می‌روند. در سکسیون ایطالیا هم رقاص و سازنده بودند اما آنجا، هم خوب ساز می‌زدند و هم خوب می‌رقصیدند. یک رقاص خوشگل هم داشتند، خیلی خوب بود، در سکسیون آل‌جر پرده‌های نقاشی خوب که صورت همان اعراب و اهالی آل‌جر و شتر صحرا را ساخته‌اند خیلی گذارده‌اند، پرده‌ها کوچک است اما خیلی خوب ساخته‌اند، این پرده‌ها کار نقاش‌های پاریس است که آنجاها رفته و ساخته‌اند، حقیقت شهر پاریس بخصوص این اکسپوزیسیون تماماً سنگ‌ساران است، دین و مذهب و احترام و شأن عیسی و کلیسا، انجیل و تورات همه از میان رفته است و هیچ نیست جز عیش و هرزگی، جنده‌بازی و خوش‌گذرانی و بی‌عاری و تحصیل کردن پول، والسلام. در سکسیون هند بعضی اسبابهای جزئی خریدم، رئیس این سکسیون هم انگلیس بود که اینطرف و آن طرف را نشان میداد، دیدم یک کتابی است جلد ایرانی دارد و گذارده‌اند روی میز، تصور کردم کتاب شعر است، رفتم برداشتم، دیدم قرآن است، فوراً بوسیدم و گذاردم زمین، دور رفتم که نبینم، فرنگی‌ها اینها دورش جمع میشوند و پشت می‌کنند به او، قرآن بزرگی است کم حجم به خط ریزه نوشته‌اند، اما خواناست نازک است، زود از آنجا بیرون آمدم، وقتی که آمدم [۴۳۵] منزل دیدم حقیقت بداست قرآن اینجا بماند، ابوالحسن‌خان همراه بود، می‌دانست کجا است، به او گفتم برو قرآن را به هر قیمت که میدهد بخر بیاور، ابوالحسن‌خان رفت و برگشت گفت صاحبش از دویست و هفتاد تومان پول ایران کمتر نمی‌دهد، گفتم بسیار خوب، و زود رفت و قرآن را آورد. امشب باید به هیپودروم برویم، شام خوردیم و ساعت هشت سوار کالسکه شدیم، امین‌السلطان، جنرال و بالوا پهلوی ما نشسته و سایرین هم تماماً آمده‌اند، با لباس ساده غیر رسمی، عزیزالسلطان هم بود، راندیم و رسیدیم به هیپودروم، از آن دری که همهٔ مردم میروند چون جمعیت بود نرفتیم و از در بالا که خلوت است رفتیم و داخل شدیم، نزدیک در یک لژی برای ما درست کرده بودند، خیلی مزیّن و عالی، یک پله میخورد، رفتیم بالا نشستیم، عزیزالسلطان و امین‌السلطان پهلوی ما نشستند، سایرین هم در پشت سرما نشسته بودند. این هیپودروم را هفت سال است ساخته‌اند، آن سفرها که ما آمده بودیم هیچ نبود، یک جای بسیار عالی بزرگی است دو مرتبه، مرتبهٔ اول تمام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ستونهای آهن در جلو دارد و پله‌پله است تا بالا، مرتبهٔ دویم جای‌نشیمن است، طاق اینجا را تمام با آهن زده‌اند، وسط این سقف به یک اندازه که باز خیلی بزرگ است باز میشود و بسته که آسمان پیدا میشود، آنهم آهن است و با اسباب پس و پیش میرود، وقتی که ما آمدیم باز بود و آسمان پیدا بود، وسط بازی بستند. وسط این جا را خاک ریخته‌اند برای بازیها، بقدری بزرگ است که از اینجا که ما نشسته بودیم آدمهائی که روبروی ما بودند با چشم دیده نمیشد، با دوربین هم درست معلوم نبود، وسط این دور تا دورش بقدر پانصد ذرع بود، هزاره اینجا را اول سفید کرده بودند که وقت بازی کثیف نشود، آخر که بازی شکار درآوردند آن پارچه‌های سفید را برداشتند، دورنما شد خیلی مقبول و خوب، خلاصه بسیار جای عالی است، ستونهای آهن دارد و محل بسیار ممتازی است، روی صندلیها نشسته مسیو آلفن که شرح احوال او را می‌نویسم پهلوی ما نشسته بود، شروع کردند به بازی، اول یک دختر بسیار مقبول خوبی با لباس مجلل عالی قشنگ و کلاه‌خود آهن برگشته مقبولی سوار اسب سفید خوبی دوان‌دوان آمد جلو طاق‌نمای ما ایستاد، یک کبوتری از عقب آمد روی دست او نشست، کاغذی به پای کبوتر بسته بود، از پای او باز کرد داد به من، وقتی که باز کردم دیدم به خط فارسی نوشته که به هیپودروم خوش آمدید، و برگشت. در وسط این جا سه دیوار کوتاه گرد یکی در وسط یکی در این کله، یکی در آن کله گذارده بودند برای بازی است، به جهة اینکه اگر وسط آنجا بازی درآورند بقدری دور است که آن طرفیها هیچ [٤٣٦] پیدا نبودند و بازی را نمی‌بینند در سه جا بازی می‌کنند که همه ببینند، اول بازیها اسب درآوردند که زن‌ها سوار اسب شده رقص می‌کردند، بعد اسب‌های کوچک زیاد آوردند که اینها دور تا دور این محوطه می‌دویدند و از روی دیوارهای دستی چوبی می‌پریدند، بعد آدمها را سوقان[٢٩٤] گذارده بودند مثل اسب دور این محوطه بدوند، آدمهای زیاد آمدند به قانونی که دارند بنا کردند به دویدن و از روی دیوارهای کوتاه چوبی دستی که چهار پنج جا گذارده‌اند به پریدن، دو دور که دویدند بعضی آنها واماندند و کم کردند تا آخر که به محل موعد خودشان چهار نفر از آنها رسیدند و هرکدام چهل و یک بیدق برداشتند، کالسکه مجللی که چهار اسب بسته بودند و کالسکه عالی بود و دو نفر پیشخدمت پسرهای خوب خوش لباس پشت آنها نشسته بودند آوردند، این چهار نفر دوبیدق برداشته بودند، توی کالسکه نشسته از جلو ما بنا کردند به چپه زدن، جمعیت هم بقدری اینجا است که دیگر جا

٢٩٤. سوقان:

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نیست، پر است از آدم، بعد یک کالسکه دیگر به همین شرح وارد و دو نفر زن با لباسهای چسبان قشنگ از میان آنها پیاده شدند، میل آهنی به زمین کوبیده بودند شروع کردند به بازی ژیمناستیک، پریدند به آن چوب، از این طرف و آن طرف معلق می‌زدند تاب می‌خوردند، خیلی بازیهای قشنگ کردند و بعد باز کالسکه آوردند، هردو سوار شده از جلو ما رد شدند، بعد کالسکهٔ دیگر آمد، یک جوان مقبول خوش سبیلی که لباس زردی پوشیده بود وارد و پیاده شد، این بندباز است، اسباب بندبازی را درست کرده بودند، عوض بند هم یک میل آهنی کشیده بودند که خیلی نازک بود و متصل در حرکت، یک چوب کلفت بلندی هم برای لنگر مثل بندبازهای طهران در دست داشت و رفت بالای آن طناب آهنی نازک بنا کرد به بازی کردن، روی این طناب دوید معلق زد، وارو زد، چرخ خورد، ایستاد، کارهای خیلی عجیب، غریب، تماشائی کرد که الحق نوشتنی نیست، آمد پائین، باز سوار کالسکه مجللی شد و از جلو ما و مردم گذشت، اینها که تمام شد بازی‌الیم‌پیا Olympiade که در عهد قیاصره روم این بازی را در می آوردند درآوردند، دخترهای زیاد بقدر سی چهل نفر سوار اسب بودند، لباس‌های کلاه‌خود دار برگشته بسیار قشنگ پوشیده بودند، یک دسته سوار اسبهای سفید، یک دسته سوار اسبهای کهر بودند، جلو آنها یک نفر فرمانده آنها که آنهم همین لباس را پوشیده و شنل قرمزی دوشش بود و بر اسب قزل[۲۹۵] ممتازی سوار بود وارد شد، بعد پشت سر او دخترها وارد شدند، به نظام و ترتیب مخصوص و فرمان آن فرمانده، حرکات‌های مقبول قشنگ سواره دور این محوطه کرده بودند و دوازده عراده نیم هلال دوچرخه که آنهم از شکل عراده‌های سابق است هرکدام را به دو اسب بسیار قوی رشید بسته آوردند دخترها بنا کردند به مشق کردن[۲۹۶] و عراده‌ها هم [۴۳۷] به همان مشق در پشت سرآنها حرکت می‌کردند، حرکتهای غریب[۲۹۷] کردند، آخر یک عراده آوردند وسط، آن فرمانده با اسب رفت توی آن عرّاده نیم هلال ایستاد، این سوارها و دخترها به ترتیب مخصوصی دور این را سواره گرفتند، بعد عراده‌ها در کمال تندی و عجله به تاخت چندین مرتبه دور این‌ها تاخت کردند که همین عراده‌دوانی را اُلیم‌پیاد می‌گویند، بسیار بازی قشنگی بود، بعد از این بازی یک قفس آهنی بزرگی که پارچه پارچه بود آوردند وسط تماشاخانه به هم محکم وصل کردند، جای مدور بزرگی شد، یک سرپوش آهنی هم بلند کرده روی

۲۹۵. اصل: غزل
۲۹۶. اصل: کردند
۲۹۷. اصل: قریب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن قفس گذاردند و بعد یک قفس کوچک دیگر که توی آن یک شیر ماده بزرگ بود و یک سگ بزرگ آوردند و در قفس کوچک را وصل به این قفس بزرگ کردند. معلم این شیر هم با یک اسب سفید که روی آن زین پهن بود وارد قفس شدند، شیر و سگ را از آن قفس کوچک داخل قفس بزرگ کرده وسط قفس بزرگ یک سکوی بلندی خوبی گذارده بودند شیر رفت روی آن سکو، شیر ماده چاق، کج‌خلق مغروری بود، معلم شیر اشاره کرد که شیر برود روی زین پشت اسب، شیر اول کج خلقی کرد بعد همینطور بود رفت روی زین اسب، بنا کرد دور این قفس به دویدن و از روی چوب‌ها جستن، شیر هم همینطور پشت این اسب نشسته بود و بیچاره هیچ نمی‌گفت و تکان نمی‌خورد، بعد شیر را آورد پائین یعنی خودش آمد پائین، شیر و اسب [و] سگ پشت سرهم بنا کردند به دویدن، قدری هم پشت سرهم دویدند و از چوب‌هائی که گذارده بودند پریدند و باز شیر را توی قفس کوچک کرده با سگ بردند، الحق خیلی کار بود، در وسط این بازیها که بعضی اسبابها درست می‌کردند کریم شیره‌ها وارد می‌شدند و بازی‌های خوب، حرکات قشنگ می‌کردند بعد بازی شکار درآوردند، آن محوطه را پل درست کردند، مرتبه به مرتبه جنگل درست کردند، نهر آب درست کردند، چاه درست کردند خانه‌های کوچک توی جنگل درست کرده بودند، دیوارهائی که مثل چتر است درست کردند در حقیقت آن وسط را جنگلی[۲۹۸] کردند، ابتدا جمعیت زیادی دسته‌دسته سواره پیاده با کالسکه می آمدند، توی این جنگل و پیاه می‌شدند و نهار می‌خوردند، صحبت می‌کردند و راه می‌رفتند بعد شیپورچی‌های متعدد که از اطراف باید بیایند و مخصوص شکار است و شیپور خوب خوش آهنگی می‌زدند، از طرفین در روی پل و اطراف دیگر وارد می‌شدند و شیپور می‌زدند، بعد از شیپور دخترهای سواره با لباسهای خوب دیگر دسته‌دسته آمدند، سگ زیاد آوردند و جمعیت زیادی جمع شدند، با آن شیپور و اجزا شروع کردند به شکار کردن و از در بیرون رفتند، طولی نکشید که یک مُرال[ل] بزرگ شاخ‌داری وارد شد، قدری ایستاد که سوارها و سگ‌ها از عقب او رسیدند، مرال بنا کرد به دویدن به همان تعلیمی که داشت به خط مستقیم از روی پل رفت، سگها و سوارها، این جمعیت هم از عقب او بنا کردند به تاخت کردن، این پل مصنوعی هم پله‌پله بود، این‌ها [۴۳۸] با اسب به تاخت از روی این پل از روی این دیوارهای مصنوعی عقب مرال می‌رفتند و مرال از آن در بیرون می‌رفت. یکی دو سه مرتبه همینطور مرال آمد و

۲۹۸. اصل: جنگی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اینها از عقب سر او آمدند، دفعهٔ آخر یک مرال دیگری را کشته آوردند و این مردم هم دور او جمع شدند و سگ‌ها آمدند و گوش مرال را به سگها دادند، قدری ایستاد و رفتند، یک مرد گندهٔ کوتاهی هم بود که میرشکار اینها بود، حکم دلقک[۲۹۹] را داشت، جور غریبی است می‌دواند، هی از اسب زمین می‌خورد و بلند می‌شد، خنده داشت، خلاصه بازی خوبی بود و نیم ساعت از نصف شب گذشته بازی تمام شد و آمدیم منزل خوابیدیم.

شرح حال آلُفن این است: پیرمردی است هشتاد ساله، مهندس است، ترتیب اکسپوزسیون و هیپودروم و این قبیل کارها به توسط او می‌شود، آدم با سلیقه‌ایست، همین آلفُن نایب و همدست همان هسیمان معروف بود که در عهد ناپلئون سیم پاریس را زینت داد و حالا هم زنده است، مسیو برژه هم مهندس قابلی است و با آلفن همدست است، پنجاه سال دارد.

امروز صبح روچیلدهای پاریس به حضور آمدند، دو نفر بودند، یکی از آنها بارون آلفونس دوروچیلد است، پیرمرد ریش‌سفیدی است (Barn Alphonse de Rotchild) چشمهایش سجاف قصب دارد، چیز غریبی است، همچو چشم ندیده‌ام، مگر چشمهای نویسندهٔ فیگارو که او هم دور چشمش قصب جور و قرمز است، پیرمرد نحس کثیفی است، دیگر گوستاودوروچیلد بود که آنهم منسوبان (Gustave de Rotchild) روچیلدهاست. دختر این شخص زن پسر ساسون لندن است. به سکسیون مکسین رفتم، عمارت و اکسپوزه را خیلی خوب ساخته و اسبابهای خوب داشت، مرغهای مکسین را همه نوعش را درست کرده بودند، جور مرغهای طهران خیلی داشت، چند جور مرغ مکسینی داشت که سینه‌اش خال‌خال زیاد داشت، خیلی مرغهای قشنگی بودند، چند جور از آنها خریدم.

روز سه‌شنبه ۸ ذیحجه:

صبح از خواب برخاستم، ته‌بندی مختصری شد و سوار کالسکه شده رفتیم حمام ترکی، مجدالدوله پیش من نشسته بود، راندیم، حمام هم دور بود، رسیدیم، این همان حمامی است که سفر اول و دویم در پاریس رفته بودیم، حمام خوبی است، می‌شناختم، شرح این حمام را در روزنامه سفر اول نوشته بودم، دیگر لازم نیست دوباره بنویسم،

۲۹۹. اصل: دلغك

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خلاصه لخت شدیم مجدالدوله، اکبرخان، باشی، لخت شدند، حاجی حیدر بود، سر و تن شوری کاملی کردیم به راحتی، بعد بیرون آمده رخت پوشیده آمدیم منزل نهار خوردیم و سوار کالسکه شده رفتیم برای اکسپوزه‌سین، رسیدیم و پیاده شدیم و گردش کردیم، به سکسیون کره، مکزیک[۳۰۰]، برزیل[۳۰۱]، تماشا خانه اسپانیل که پهلوی سکسیون خودشان ساخته‌اند رفتیم و گردش [کردیم]. اما کره، این کره را در اطاق بسیار بزرگی [۴۳۹] درست کرده‌اند که تمام این اطاق از دیوار و طاق و همه آهن است و این کره تمام اطاق را پر کرده است، اصل کره از آهن است که روی او را با مقوا و گچ درست کرده‌اند، تمام شهرها و جزیره‌ها و دریاهای دنیا را درست کرده‌اند که نمایان است، آنچه معدن از طلا، آهن و الماس و جواهر در دنیا هست درست کرده و هرکدام را با میخ های رنگ به‌رنگ معین کرده‌اند که کدام الماس، کدام جواهر، کدام طلا، کدام آهن و ذغال و غیره است بنا کردیم به دور کره به گردش و تماشا کردن و می‌خواستیم برویم بالای کره که از آن بالا هم تماشا کنیم، همینطور که دور کره می‌گشتیم دیدم یواش یواش دارم بالا می‌روم، یک دفعه دیدم رسیدم به کله کره، خیلی تعجب کردم از اینکه به این خوبی این راه را ساخته‌اند، از روی هندسه که آدم به این راحتی بالا می آید، آن بالا چند پله می‌خورد از آهن، رفتم بالا، در وسط قطب شمال ایستادم و از زیر بنا کردم به تماشای کره، حقیقت آدم که آن بالا می‌رود تصور نمی‌کند آدم است، همینطور که جبرئیل آن بالا است و کره را می‌بیند و هیچ زحمتی ندارد آدم هم که بالای این کره می آید همینطور است مثل جبرئیل است که از آن بالا کره را نگاه کند، خیلی چیز غریبی درست کرده، بهترین صنعت و تماشا و اکسپوزیسیون فرنگستان و پاریس این کره و تماشای او و وضع ساختن اوست که خیلی چیز تماشائی است و نقل دارد، الحق هرقدر تعریف کنیم و بنویسیم کم است، یک چرخی در زیر کره است مثل سکان کشتی، همانطور که با سکان کشتی کشتی را می‌گردانند با این چرخ هم متصل کره را حرکت می‌دهند، [با] این حرکت، هم آدم تمام کره را می‌بیند و هم حالت حرکت کره را که چه نوع کره در حرکت است نشان میدهد، بسیار چیز عجیبی است، رئیس این محل کره دو نفر فرنگی هستند.

Yung Pouyer

اشخاصی که این کره را درست کرده‌اند دو نفر هستند

۳۰۰. اصل: مکسیك ۳۰۱. اصل: برەزیل

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

(Villard) کتار Cotard

بقدر سی هزار تومان پول ایران خرج این کره و اطاق و جای کره کرده[اند]، در شش ماه این کره را ساخته‌اند، در آن بالا که بودیم همانطور که جبرئیل در آسمان مسلط است و تمام کره دریا و دریاچه‌ها، شهرها، جزیره‌ها، معدن‌ها را می‌بیند آدم هم همینطور مسلط است و تمام کره را می‌بیند، الحق جائی است مستغنی از تعریف و توصیف، دیگر از این بهتر و تماشادارتر جائی نیست، خلاصه بعد از تماشای آنجا آمدیم پائین و رفتیم به محل الماس تراشی هلند که اسم آن الماس تراشی این است (بوآس) Boas، قدری ایستادیم، الماسهای متعدد داشت و می‌تراشیدند، تماشا کردیم، یک سنگ هم یک الماس کوچکی توی آن بود به ما پیشکش کرد به جهة نمونه که معلوم شود الماس در چه نوع سنگی است، در تماشاخانهٔ اسپانیل که رفتیم قدری نشستم، رقاصهای کثیف قره‌چی بسیار نحس بدی داشت، سازنده‌های بدی که خیلی کثیف ساز می‌زدند بودند و تمام اینجا الواط‌های زیاد نشسته بودند که وقتی من نشستم خیلی خجالت کشیدم که چرا اینجا نشستیم، تصور می‌کردم اینجا جای معقولی بود، اگر می‌دانستم این طور بود هرگز نمی‌نشستم، تا فهمیدم زود برخاستم، وقتی که [٤٤٠] آنجا نشسته بودم یک سبد[٣٠٢] پرتقال که توی کاغذ پیچیده بودند آوردند جلو این الواط گذاردند، این الواط‌ها هم تمام پرتقال را می‌انداختند به این رقاص‌ها آنها هم می‌گرفتند و غمزه می‌کردند، خیلی حای کثیفی بود، خلاصه خیلی خسته شدیم و از همان الماس‌تراشی سوار شده آمدیم منزل. امشب باید برویم گران اپرا رسماً، شام خوردیم، لباس رسمی پوشیدیم، امین‌السلطان و سایرین هم لباس رسمی پوشیده در ساعت هشت و نیم سوار کالسکه شده امین‌السلطان، بالوا، جنرال پیش من نشسته و راندیم، رسیدیم به اپرا، عمارت بسیار عالی است، همان جائی است که در سفر اول و دویم دیده بودیم، از پله‌ها رفتیم بالا، کارنو جلو آمد، دست دادیم و رفتیم در لژ نشستیم، زن کارنو، زن صدراعظم بود[ند]، زنهای دیگر خیلی بودند، صدراعظم و سایر وزرا بودند، سفرای خارجه اغلب بودند، زنهای آنها با لباس رسمی بودند، شاه سیاه شمشیر ما را حمایل انداخته بودند و با زنش در لژ[٣٠٣] زیرپای ما آن روبرو نشسته بود، پرنس ژاپونی بود، پرنس مونا کوی ایطالیا را امشب اینجا بود دیدم، جنرال کلبارس روس که مرد عالم جغرافیادان عالمی است و خیلی سررشته دارد اینجا بود دیدم، این جنرال برای این آمده است که در مجلس

٣٠٢. اصل: سبت

٣٠٣. اصل: لج

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جغرافیای فرانسه با علمای این فن نشسته حرف بزند ، رئیس مجلس جغرافیای فرانسه مسیو له‌سبس معروف است که مهندس است و در این علم اول شخص است، خود له‌سبس هم اینجا بود او را دیدم و خیلی صحبت کردم، با وجودی که مرد پیر هشتاد و پنج ساله‌ایست بنیه بسیار خوبی دارد ، بچه‌های کوچک پنج شش ساله دارد ، خلاصه پرده بالا رفت، همان تیاترهاست که دیده‌ایم، رقاص زیادی آمدند ، رقصیدند و موزیک زدند ، قدری طول کشید و پرده افتاد و برخاستیم آمدیم این طرف قدری راه رفتیم و بستنی خوردیم و ما را بردند به کولیس که رخت رقاص‌ها آنجا است و عوض می‌کنند و خودشان را برای رقص حاضر می‌کنند . امین‌السلطان، امین‌الدوله و جمعی دیگر همراه ما بودند ، رقاص‌ها را دیدیم مشغول رخت عوض‌کردن بودند ، یک آئینه بزرگی توی کولیس بود که رقاص‌ها وقتی رخت خودشان را عوض می‌کردند توی آئینه خودشان را می‌دیدند و رقص می‌کردند ، دخترهای کوچک زیاد آنجا بود ، از چهار ساله، پنجساله، شش ساله که مادرهای آنها ، آنها را آورده‌اند اینجا که از بچگی مشغول رقص باشند و بلکه آوازخوان معتبری شده مداخل کنند ، اینهمه رقاص که دیدیم یک آدم خوشگل توی آنها نبود ، عوضش لباس‌های قشنگ خوب داشتند ، از آنجا برگشته آمدیم، نشسته، پرده دویم بالا رفت، تماشاهای خوب در این پرده دادند ، صورت دریا را درست کرده بودند مثل دریای حسابی موج می‌خورد و تلاطم[۳۰۴] می‌کرد ، خیلی تماشا داشت، رقص کردند و بازی کردند ، بسیار خوب پرده بود ، بعد پرده دیگر باز شکل دریا بالا رفت و باز رقاصها رقصیدند و به اشکال مختلف بیرون آمدند ، خیلی تماشا داد ، در پرده آخر که باید این بازی‌ها انجا تمام می‌شد و کشتی غرق[۳۰۵] می‌شد ، و خیلی داشت چون من خیلی خوابم گرفته بود دیگر ننشسته برخاسته با کارنو تعارف کرده، عذر خواسته آمدم منزل، اما کارنو و سایرین نشسته بودند ، امین‌الدوله، جهانگیرخان را هم نگاهداشته بازی آخر را دیده بودند ، یک چیز خیلی عمده‌ئی که در اکسپوزیسیون دیدیم و فراموش شد بنویسیم و آن این است، یک پانارمائی ساخته‌اند ترانس آتلانتیک[۳۰۶] یعنی کشتی‌های بزرگ بخاری که مردم فرنگ را می‌برند به امریک و از امریک می آورند به فرنگ، از بندر هاور[۳۰۷] فرانسه یک روزی رفتیم به آنجا [۴۴۱]، یک محوطه‌ایست که منتها دورش سی

۳۰۴. اصل: تلاتم ۳۰۵. اصل: قرق

۳۰۶. اصل: طرانزآت‌لان‌تیك

۳۰۷. Le Havre بندری است در فرانسه نزدیك به مصب رود سن

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

ذرع است، یک پله کمی دارد ، آدم می‌رود بالا ، اما وقتی که آدم وارد آنجا می‌شود داخل یک کشتی بزرگی میشود که در وسط دریای محیط واقع است و از توی این کشتی تا چشم کار می‌کند دریاست و موج می‌زند و بندر هاور فرانسه از دور به فاصلهٔ سه فرسنگ پیدا است که پر از کشتی است کشتی‌های بزرگ جنگی و غیرجنگی، زره‌پوش و غیره که طول آنها دویست ذرع به آن بزرگی است دیده می‌شود . روی این دریا پر است از این کشتی‌ها و در تمام بندر، کشتی‌های زیاد ایستاده است که آدم هیچ تصور نمی‌کند که در اکسپوزیسیون است و داخل جای به این کوچکی شده، یقین دارد که در وسط دریای محیط است، جای خیلی غریبی است و تماشائی، هیچ اینطور جا حقیقتاً نیست، خیلی نقل دارد ، وقتی هم که آدم از اینجا پائین می آید مرتبه دویم کشتی را نشان می دهند ، اطاق به اطاق که در یک اطاق مردم نهار می‌خورند ، در یک اطاق شطرنج‌بازی می‌کنند ، سیگار می‌کشند ، مردم نشسته‌اند ، صحبت می‌کنند ، هیچ اینطور جا دیده نشده است، وقتی هم که آدم بیرون می آید اکسپوزسیون را می‌بیند واین پانارمایک عمارت کوچکی به نظر می آید .

روز چهارشنبه ۹ ذیحجه:

امروز باید برویم بودشمن، سفر دویم پاریس رفته بودم، بلد بودم، امروز خواستیم برویم آنجا ، صبح دیر از خواب برخاستم، شب خوب خوابیدم، صبح که برخاستم پهلو و دلم کمی درد می‌کرد ، دیشب به خیال اپرا که گرم خواهد بود سنجاب را کندم و رفتم، به این جهت کمی سرماخورده بودم و درد گرفته بود ، وقتی که از خواب برخاستم دیدم توی باغ کوچک ما که جلو اطاق ماست توی دالان‌های راه‌رو ، الی اطاق امین‌السلطان و پای پله توی باغچه بزرگ مملو بود از جمعیت و ازدحام[۳۰۸] ، از فرنگی و ایرانی و متفرقه و غیره و غیره، ناشکری روزهای باغ خودمان را که پر از جمعیت بود می‌کردیم و می‌گفتیم کاش برویم فرنگ قدری راحت باشیم، امروز اینجا بدتر از روزهای پر جمعیت باغ ما مثل روزهای عید که پر از جمعیت می‌شد بود ، بطوری که وقت این رسیده بود که بگوییم به قاپوچی‌ها مثل طهران جارو کنید ، از آن جمله دو سه نفر عکاس اسبابهای عکس خودشان را آورده بودند توی باغ کوچک جلو اطاق پشت گوش ما روی هم چیده بودند ، یکی از آنها پسر نادار عکاس بود ، می‌گفت پدر نادار به همان قوه و بنیه باقی

308 . اصل: ازدهام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است، در منزل است، مادرم کمی فلج شده است. هنوز درست رویم را نشسته بودم میخواستم زود اینها را راه بیندازم بلکه بیایم توی اطاقم کمی راحت شوم و چیزی بنویسم، از آن جمله مسیو له‌سبس مهندس معروف بود که آمده بود دیدن ما، او را دیدم، از آن جمله میرمایر وزیر مختار فرانسه در مادگاسکار بود که بسیار آدم بامزه خوش‌صحبتی بود و تفصیل او را نوشته‌ام، از آن جمله کاکاهای شاه‌سیاه بودند که سازی را [٤٤٢] که خواسته بودند آوردند، قدری ایستاده و ساز را دادند و رفتند، بعد آمدیم توی اطاق که نهار بخوریم، گفتیم حقیقت این است که این عکاس‌ها را هم راه بیندازیم بروند آسوده شویم، لباس پوشیدم و شمشیر و واکسیل بند انداختم رفتم بیرون، عکاس‌ها از طرفین دوربین‌هاشان را گذاردند و چند شیشه‌های عکس متعدد از ما برداشتند، عزیزالسلطان و اعتماد السلطنه هم عکسهای گروپ متعدد انداختند، بعد آمدیم توی اطاق از آدمهای خودمان، امین‌الدوله، معیرالممالک، فخرالملک، معین‌الملک، ناظم‌الدوله، آدمهای اینها، مردم‌های متفرقه که اسباب فروخته‌اند عقب بارهاشان آمده‌اند، سر امین‌السلطان هزار کار ریخته گیج شده بود، بیخود مردم این طرف و آن طرف می‌رفتند و نمی‌فهمیدند چه کنند، توی حیاط بارها را می‌بستند، صدای چکش بود که می آمد و اوضاع غریبی بود، رؤسای روزنامه‌های تان و ممریال دیپلوماتیک را هم اعتمادالسلطنه آورده بود توی نارنجستان دیدم، صحبت شد، جمعیت هم بود، رئیس فیگارو را هم دیروز به حضور آورده بود، پادشاه سیاه‌ها هم دو سه روز دیگر می‌رود به ولایتش. خلاصه رئیس مجلس پارلمنت فرانسه موسیو ملین است Meline، خلاصه نهار خوردیم بعد از نهار سوار شدیم، میرزا محمدخان میرزا عبدالله‌خان توی کالسکه پیش ما نشسته بودند. احمدخان و ابوالحسن‌خان هم در کالسکه‌های دیگر بودند میرزا نظام هم بود، دیگر کسی نبود، راندیم برای بودشمن. این بودشمن خیلی دور و در آخر شهر واقع است، اول این جا محل کثیف و معدن گچ بوده، الواط و اشرار زیاد در اینجا مسکن داشته‌اند و این محله بودشمن محله عملجات است که آنجا تمام عملجات منزل دارند، حالا هم باز محل عملجات است، ناپلئون سیم آنجا را ساخته و پارک کرده است، چون مرتبه‌به‌مرتبه است آبشارهای طبیعی خوب درست کرده‌اند. خلاصه راندیم، اول از پارک مُن‌سو گذشتم، دور این باغ عوض دیوار معجر آهنی است و سرهای آنها مُطلا است، چندان پارک بزرگی نیست، توی شهر است، اینجا محل گردش دایه‌ها است که اطفال را می آورند صبح و عصر می‌گردانند، بعد از جلو گران‌هتل، گران‌اپرا، بلوار من‌مارت گذشته به

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

موزه هیستوریک[۳۰۹] که نزدیک به بودشمن است رسیده از آنجا گذشته با کالسکه وارد بودشمن شدیم، در راه که می آمدیم اطفال و الواط زیاد که مست بودند دور ما را گرفته بودند و متصل می گفتند ویولوشاه، فریاد می کشیدند و نعره می‌زدند جار می‌زدند و مردم را خبر می‌کردند که شاه آمد، در بین راه هم اغلب جاها اسباب‌بازی گذارده بودند، اسبهای مقوائی که چرخ می‌خوردند و غیره توی راه و بلوارها هم بقدری جمعیت بود و کالسکه که دیگر راه نبود، در این بودشمن هم که رسیدیم بقدری جمعیت و اطفال دور ما جمع شدند که حساب ندارد و مثل مورچه بودند، در این بودشمن یک مدرسه ایست که اطفال و عملجات تحصیل می‌کنند، امروز روز امتحان آن بچه‌ها و اجر دادن به آنهاست، اغلب را هم امتحان کرده [۴۴۳] اجر داده بودند به این جهت جمعیت هم زیاد بود، با کالسکه توی پارک بنا کردیم به گردش کردن اما کجا این جمعیت و اطفال می‌گذارند ما بگردیم و تماشا کنیم، دور ما را گرفته بودند که نمی‌گذاردند حرکت کنیم، بالاخره رفتیم روی یک بلندی که شهر پاریس از طرف من‌مارت پیدا بود، من‌مارت یک تپه بلندی است که روی آن عمارت و خانه ساخته‌اند و در این من‌مارت در ایام سلاطین متفقه که آمده بودند [با] ناپلئون جنگها کرده [بودند] دراین جا قدری آنجا را تماشا کردیم، آمدیم پائین، از روی پلی که زیر این پل یک آبشاری است که خیلی گود و عمیق و پرتگاه است و هرکس می‌خواهد در پاریس خودش را بکشد می آید روی این پل خودش را از پل پرت می‌کند، از روی این پل گذشتیم، یک بلندی بود رفتیم بالا، یک کلاه‌فرنگی خوبی بود، آنجا پیاده شدیم، شهر پاریس و برج ایفل پیدا بود، آنجا هم قدری گردش کرده تماشا نمودیم، آمدیم پائین رفتیم توی مغاری که آبشار پل از کله این مغار می‌ریخت، پائین جای خوبی بود، چون عرق داشتم هوای اینجا هم سرد بود زیاد آنجا نماندم، آمدم بیرون، باز همینطور جمعیت و ازدحام و مردم طوری است که حرکت مشکل است، هرطور بود خودمان را رساندیم به کالسکه، سوار شده آمدیم به این مدرسه‌ئی که امروز به آنها اجر می‌دهند، وارد مدرسه شدیم، در تالار بزرگی که اطاق ژیمناستیک بود کدخدای شهر بودشمن نشسته بود «اسم کدخدائی هم که در اطاق مدرسه بود Mathurin Morean» و به این بچه‌ها، دخترها اجر می‌داد، دختر و پسر زیادی بودند، اغلب دخترها هم خوشگل بودند، قدری توی اطاق نشستم و خیلی اینها از آمدن ما به این مدرسه خوشوقت گردیدند و خوشحال بودند، به چند نفر از این بچه‌ها

309. Historic

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

آن دسته گلی که می‌دادند من گرفته و به دست خودم به گردن آنها انداختم، از این فقره هم خیلی ذوق می‌کردند و خوشحال بودند، بعد برخاسته سوار کالسکه شده راندیم، این جمعیت و بچه‌ها از روی این چمن‌های سرازیر و سربالا می‌غلطیدند می‌آمدند پائین می‌رفتند بالا، زمین می‌خوردند، می‌خندیدند، اوضاع غریبی داشتند، خلاصه این جمعیت و بچه‌ها همینطور ما را عقب کردند تا نزدیک منزل و با ما بودند، تا رسیدیم به منزل، کوچه‌های بودشومون[۳۱۰] از این قرار است:

محله کمبا (Combat) محله ویلط (Villette)

محله امریک (Amerique)

این سه محله در آرندیسمان (Arrondissement) نوزدهم است، خلاصه رسیدیم منزل، شام خوردیم و در ساعت نه سوار کالسکه شدیم، مجدالدوله، بالوا، جنرال مهماندار پهلوی ما نشسته سایرین هم در کالسکه‌های دیگر سوار شده راندیم، رسیدیم به خیابان شانزه‌لیزه، دو کافه شانتان در این خیابان است، اول رفتیم به کافه شانتان اولی، پیاده شدیم، جمعیت زیادی نشسته بودند و آبجو می‌خوردند و یک دختری می‌خواند، وارد کافه شانتان شدیم، مردم که ما را دیدند تمام برخاستند و بنا کردند به هورا کشیدن و ویولوشاه گفتن، دختر آوازه‌خوان هم دیگر نخواند و مجلس به‌هم خورد و مردم همینطور ایستادند و بنا کردند ما را تماشا کردن و فریاد زدن، هرچه اصرار کردیم به اینها که بنشینند ننشستند آخر من روی یک صندلی نشستم و آنها هم نشستند اما چه نشستنی، تمام روشان و نگاهشان به من بود و هی کلاه برمی‌داشتند و فریاد می‌کردند، دیدیم خیر، نمی‌توان اینجا نشست، برخاسته آمدیم بیرون، سوار شده رفتیم برای آن یکی کافه شانتان دیگر، آنجا دیگر توی مجلس نرفتیم، رفتیم بالاخانه [٤٤٤] که آنجا چیز می‌خورند و تماشا می‌کنند، پهلوی یک زن و مردی روی صندلی نشستم، آدمهای ما هم نشستند و قدری تماشا کردیم، باز مردم ما را شناختند و بلند شدند و کلاه برداشتند و هورا کشیدند، دیدم اینجا هم نمیتوان نشست و می‌خواستیم هم برویم فولی برجه که جای غریبی است، آمدیم بیرون سوار شده راندیم، باز از من‌مارت گذشتیم و یک خیابانی بود که اطرافش دکان‌های دراز مثل دالان‌های کاروانسرا بود، رسیدیم و گفتیم اینجا پیاده شویم در یک دالان دست چپی که بود پیاده شدیم، جنرال مهماندار گفت اینجا جای پیاده شدن نیست، جمعیت زیاد است، پلیس نیست، گفتم خیر، عیب ندارد و پیاده شدم،

۳۱۰. کذا (قبلاً بودشمن آمده است)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از آن کافه شان‌تان هم ده‌پانزده نفر الواط و بچه عقب ما را گرفته بودند ، فریاد می‌زدند ویولوشاه و این فریاد آنها هم مثل جار بود ، همه را خبر می‌کرد که شاه آمده است، خلاصه همینکه پیاده شده داخل دالان شدیم که جمعیت ریخت روی ما بطوری که نمی‌توانستیم راه برویم و کم مانده بود خفه شویم و هیچ نمی‌دیدیم اینجا کجاست، در دکان چه است، بالاخره خودمان را تپاندیم توی دکانی، یک عصای نیزه‌دار و چند سر چپق خریدم و به مجدالدوله گفتم بماند ، پول او را بدهد بیاورد ، خودمان بیرون آمدیم، حالا راه نیست برویم، به هزار زحمت آمدیم بیرون و سوار کالسکه شدیم، از شدت جمعیت کالسکه خودمان پیدا نبود ، گم شده بود به یک کالسکه دیگر همراهان سوار شوم، میرزا محمدخان هم پیش ما نشست، دیدیم که با این ازدحام و جمعیت به هیچ جا نمی‌شود رفت، بخصوص به فولی‌برجه، باز آن الواط و بچه‌ها همینطور عقب ما بودند و فریاد می‌زدند و مردم را خبر می‌کردند ، از صرافت فولی‌برجه افتاده به کالسکه‌چی گفتم از پس کوچه‌ها برو برای منزل، قدری از پس کوچه رفتیم و از همان کوچه‌ئی که می‌رفت به فولی‌برجه رد شدیم و چراغ‌های فولی‌برجه را دیدم روشن است و همینطور از پس کوچه‌ها می‌راندیم و جمعیت و الواط هم پشت سرما هستند و فریاد می‌کنند و می‌آیند ، همینکه به سرکوچه رسیدیم که یک مرتبه جفت اسب کالسکه ما خورد زمین و سخت روی زمین خوابیدند و کم مانده بود که کالسکه برگردد ، جنرال هم نمی‌خواهد پیاده شود ، به او گفتم برو پائین در را باز کرد و رفت پائین و من هم آمدم پائین که یک مرتبه این جمعیت ریختند به سرما و ما هم همینطور سرگردان ایستاده‌ایم، بالاخره رفتیم توی کالسکه‌ئی که ادیب‌الملک نشسته بود ، آنها را پیاده کرده خودمان سوار شدیم، اکبرخان هم جلو کالسکه پهلوی کالسکه‌چی نشست و راندیم، باز الواط و جمعیت و بچه‌ها عقب ما هستند ، این بیچاره‌ها که در خیابان‌ها نشسته شام می‌خوردند کمال معقولیت را داشتند ، سایرین و این الواط‌ها این‌طور می‌کردند . آمدیم، رسیدیم به خیابان شانزه‌لیزه، پهلوی آن میل که از مصر آورده‌اند دوربین بسیار بزرگی است که ماه را می‌بینند ، ماه هم امشب جلوه غریبی داشت، آسمان صافی بود ، یک ستاره هم نزدیک ماه بود ، خیلی قشنگ، هرگز ماه را اینطور و به این جلوه ندیده بودم، بالای برج‌ایفل هم چراغ الکتریسیته را روشن کرده بودند ، او هم جلوه داشت، چراغهای شانزه‌لیزه، چراغهای کافه شانتان‌ها و قهوه‌خانه‌های اطراف خیابان و این وضع و اینجا یک عالم غریب [٤٤٥] و حالت مخصوص و جلوه خاصی داشت، بالون کاپ تیف که ریسمان دارد او هم هوا بود و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

الکتریسیته هم به زیرش انداخته بودند، او هم جزء ستاره‌ها شده بود، قشنگ بود، میل کردیم برویم زیر بالون تماشا کنیم راندیم و از پهلوی عمارت خودمان گذشتیم، رسیدیم به موقعی که بالن آنجا است، این بالن نزدیک منزل ماست، الحمدلله که اینجا جمعیت کم بود، پیاده شده داخل باغی شدیم و از یک کوچه‌ئی که زمین او خاک و دیوارهایش خاک بود رد شدیم، داخل محوطه شدیم که تمامش خاک و اطرافش درخت و وسطش گود بود، وقتی که ما رسیدیم بالن پائین آمده چند نفر زن و مرد توی بالن بودند، بیرون آمدند، رئیس بالن هم که اسمش این است.....[۳۱۱] توی بالن بود، هوا هم ماهتاب وصاف بود و خیلی خوب، اکبرخان و بالوا چند نفر دیگر با رئیس بالون توی بالون نشسته رفتند بالا، مسیو گدار پسر آن گدار معروف که بالون ساز است و توی بالون زیاد نشسته است اینجا بود او را دیدم، خلاصه اینها که رفتند بالا در بین راه ترسیده بودند، از آنجا شیپور کشیده، رسم است ک سه شیپور می‌زنند، آنوقت بالن را پائین می‌کشیدند، پنج دقیقه طول کشید رفتن اینها، سیصد ذرع بالا رفته بودند، در روی این بالون که جای آدمها باشد ده دوازده نفر آدم می‌نشینند، وضع رفتن بالون به بالا این است: اولاً یک ماشین بزرگی توی باغ است با دستگاه و مفصل که با آن چرخ و اسباب الکتریسیته را به زیر بالن می‌زنند، ثانیاً در آن محوطه خاکی که وسط آن مثل گود زورخانه گود است و پله‌های چوبی می‌خورد و وسط آن گودی یک گودی دیگر و یک سوراخ ریزه‌ایست، طناب[۳۱۲] این بالن از این سوراخ کوچک که یک اسباب ماشین کوچکی ساده‌ایست می‌رود پائین و از زیر زمین وصل است به یک ماشین بزرگی که در گوشهٔ باغ است و این طناب محکم به او پیچیده شده است. در وقت بالا رفتن بالون آن ماشین بزرگ را با بخار حرکت می‌دهند، طناب یواش یواش از آن سوراخ کوچک و ماشین کوچک بیرون می‌آید و بالون به هوا می‌رود. خلاصه مراجعت کرده آمدیم منزل، هوا هم سرد بود، عزیزالسلطان هم رفته بود باغ پاریس به تماشا که جای غریبی است، وقتی که ما آمدیم عزیزالسلطان مراجعت کرده خوابیده بود، من هم خوابیدم.

روز پنجشنبه ۱۰ شهر ذیحجه

صبح از خواب برخاستیم، رخت پوشیدم، قبل از نهار این اشخاص به حضور آمدند

۳۱۱. نام رئیس بالن نوشته نشده
۳۱۲. اصل: تناب

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سیدحمزه آل‌جری[۳۱۳] که از اولاد ابوبکر است، جوان عربی است بلند بالا، خوش‌سیما و بسیار آدم بانمکی است، اصل سیمای عرب را دارد، برای تماشای اکسپوزسین آمده است. مسیو برازا حاکم کن‌کو[۳۱۴] فرانسه است که میرود به کن‌کو، جنرال آرتون، دکتر گوبله دندانساز، مسیو دبلووتسن، مسیو بلوویتس اصلاً فرانسه است، قد کوتاه تنهٔ گنده دارد، ریشهای فُوری، سنش زیاد است، اما بنیه‌اش خیلی خوب است، اگرچه اصلاً فرانسه است اما مدتی است که کرسپندانس[۳۱۵] روزنامهٔ طمس[۳۱۶] لندن است که اخبارات انگلیس و سایر جاهای فرنگ را در تایمز می‌نویسد، نهار خوردیم، بعد از نهار یکساعت از ظهر رفته کالسکه حاضر شد، من و جنرال و بالوا، میرزا محمد خان در یک کالسکه نشسته [٤٤٦] راندیم برای آنگن، از پارک مونسو گذشته از آخر محلات پاریس از دروازه Saint - ouen سانتوآن گذشته، از دهی که همین اسم را دارد عبور کرده، از نهری که دستی ساخته‌اند، از آب سن، از روی پل عبور کرده داخل ده، به قصبه ونسن رسیدیم، کلیسیای بزرگی دارد، از آنجا داخل قصبه و ده Epinay اپی‌نای شده بعد به قصبهٔ آنگن رسیدیم، جمعیت زیادی خبر شده حاضر بودند، دم قهوه‌خانه پیاده شده رفتم بالای قهوه‌خانه، آنجا هم جمعیت زیادی بود، قدری بالای قهوه‌خانه ایستادیم مجدالدوله، ابوالحسن‌خان، ادیب‌الملک و بعضی از آدمهای ما هم که عقب ما بودند رسیدند، قایقی برای ما حاضر کرده بودند، آمدیم سوار شده راندیم. بالوا و جنرال هم پهلوی ما بودند، آب دریاچه زرد رنگ بود و عمق دریاچه هم کم، یک ذرع بیشتر نیست، تفصیل این آنگن را در روزنامه سفر اوّلم مشروحاً نوشته‌ام، حالا لازم نیست که شرح بدهم، همینقدر می‌نویسم که جای باصفای خوبی است، خلاصه اهالی آنگن قایقهای زیاد درست کرده بودند، توی آنها سوار شده در اطراف ما گردش میکردند، دخترهای خیلی خوشگل خوب امروز اینجا دیدیم که گیس‌های زرد بلند داشتند و ریخته بود به صورت و پشتشان، توی قایق در اطراف ما گردش می‌کردند، بسیار عالم خوبی داشت، امروز باید برویم به عمارت ییلاقی پرنسس متیلد[۳۱۷] که در اینجا دارد، در سفر دویم که اینجا آمدیم به باغ و عمارت همین پرنسس متیلد رفتم اما خودش نبود، این دفعه او را دیدم. خلاصه راه پارک پرنسس از زیر یک پل کوچکی است که چادر قایق ما به آن پل گیر می‌کند، به

۳۱۳. الجزایری ۳۱۴. کنگو

315. Correspondance, Correspondant

۳۱۶. تایمز ۳۱۷. Mothild، اصل: متل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این جهت از زیر آن پل نرفته ما را از راه دیگر بردند، توی کوچه باغهای آنگن پیاده شدیم، با پای خودمان این راه طولانی را گرفته هی رفتیم و خسته شدیم، یک فرنگی فضول هم که قایقهای این دریاچه در اجاره اوست جلو ما افتاده بود و هی فضولی میکرد و حرف می‌زد، با جنرال و بالوا صحبت میکرد آدم به این فضولی هیچ در دنیا نیست، مگر میرشکار، خلاصه با خستگی[۳۱۸] و عرق زیادی که کردیم وارد پارک شدیم، تا اینجا هم آنچه رعیت آنگن بود از بچه و بزرگ ما را عقب کرده بودند، اینجا در پارک را بستند که آنجا نیایند و ما داخل پارک شدیم، همینکه داخل شدیم پرنسس متیلد را دیدیم که با لوئی[۳۱۹] ناپلئون می آیند، لوئی ناپلئون برادرزاده پرنسس است، پرنسس متیلد دختر رژن بناپارت برادر ناپلئون اول است، این لوئی ناپلئون پسر پرنس ناپلئون است که پرنس ناپلئون برادر پرنسس متیلد است و این دو پسر و دختر رژن بناپارت[۳۲۰] هستند [٤٤٧] که برادر زاده ناپلئون اول میشوند. پرنس ناپلئون را از فرانسه بیرون کرده‌اند، حالا در سویس است، زنده هم هست. پرنسس متیلد هفتاد و یک سال دارد، لوئی ناپلئون جوان است، ریش سیاه رنگ پریده‌ئی داشت، می گفت در قشون ایطالیا منصب دارم و آنجا خدمت می کنم، چون از فرانسه مأیوس شده آنجا مشغول خدمت است، جرمن باپس Germain Bapst جواهری که پسر باپس جواهری است و در سفر اول گلوبند الماس بزرگ را از او خریدم و با امین‌السلطان مرحوم رفیق بوده دیده شد، گویا با پرنسس آشناست، اینجا بود، زن بسیار خوب مقبول خوشگلی داشت که الحق دسته گلی بود، توی این پارک راه می‌رفت، زن طنازی[۳۲۱] چشم کبودی رنگ پریده‌ئی که با آن رنگ پریده یک آب رنگ خوبی داشت و خیلی جلوه میکرد، حقیقت وقت ..... و برای ..... بسیار خوب است. خلاصه پارک بسیار مقبول خوبی است، گل کاری خوبی داشت، زمین این پارک تمام آویشن و کاکائوئی است، اول گمان نمی کردم که اینها باشد، دست زدم دیدم خیر همان است و بوی خوبی میداد، خلاصه رفتیم توی اطاق و عمارت پرنسس که عمارت خوبی است، نشستم، این پرنسس متیلد اگرچه هفتاد و یک سال دارد اما خیلی خوش بنیه و قوی جثه و زرنگ است، بستنی خوردیم، آب خوردیم در یک اطاقی جای بولی پیدا کرده بول کردیم، نان گرم تازه خوبی کنیزهای پرنسس پخته بودند آوردند خوردیم، اما جلوه این پارک به آن زن خوشگل جواهری بود. از شاهزادگان کسی را که

۳۱۸. اصل: خسته‌گی
۳۱۹. اصل: لوی
۳۲۰. اصل: بناپارط
۳۲۱. اصل: تنازی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرانسه‌ها اذن[۳۲۲] داده‌اند در پاریس توقف نماید یکی همین پرنسس متیلد است که از خانواده‌های ناپلئون است، یکی هم دو دومال است که پسر لوئی فیلیپ است و در قصر شان‌تی‌لی منزل دارد، خلاصه چون خبر کرده بودیم که به لوکزامبورک[۳۲۳] برویم و دیر میشد برخاسته آمدیم، یک پیرزن هشتاد و یکساله آنجا دیدم که با این سن بقدری زرنگ بود و تند راه میرفت که هیچ همچه نمی‌شد، این پیرزن دختر مارشال کاستیلیان است زن بولانکو (Boulancou) (Casti llant)، مارشال کاستیلیان از سردارهای کهنه فرانسه در عهد ناپلئون سیم و رئیس اردوی لین بوده است، بولانکو در سفارت فرانسه در عهد ناپلئون سیم اتشه میلیتر بوده در یک روزی که در آلمان سان قشون در حضور گیوم میدادند اسب او را برداشته زمین زده مرده است، خیلی زن بالا بلند [٤٤٨] خوش‌سیمائی بود، خلاصه آمدیم، شاهزاده خانم هم با [ما] آمد، چون کشتی بزرگ از زیر آن پل نمی‌آمد به کشتی کوچک شاهزاده خانم سوار شدیم. خود شاهزاده خانم لوئی ناپلئون، زن پسر جواهری، آن زن پیر و جنرال برانژاه بالوا، مجدالدوله، ابوالحسن‌خان پیش ما نشسته و راندیم، آن زنها و دخترهای خوشگل هم که وقت آمدن با ما بودند باز در قایقهای خودشان دور ما را گرفتند و همانطور خوشگل بودند و راندیم تا رسیدیم به دم قهوه‌خانه، آنجا پیاده شدیم، شاهزاده خانم و همراهانش هم با ما آمدند بالای قهوه‌خانه، آنجا قدری ایستاده بعد با آن وداع کرده توی قایق نشسته رفتند، میرزا محمدخان در قایق فرنگی‌ها تنها خودش گیر کرده بود و از آنجا تا اینجا پارو زده بود، آمد دستش تاول[۳۲٤] کرده بود، باشی هم همینطور شده، دست او هم تاول کرده، هر دو از درد دست می‌نالیدند، میرزا نظام هم عقب بود رسید، سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم، به شهر پاریس که رسیدیم راه را کج کرده راندیم برای موزه معدن لوکزامبورگ، وقت تنگ بود، خسته هم بودم، رسیدیم به موزه، پیاده شدم، دیرکتر موزه که مرد پیر قدبلندی بود و ریش سفیدی داشت و اسمش این است آمد دست دادیم و موسیو هاطن دلاگوپیلیر Hatton de La Goupillier تعارف کردیم، اول ما را برد به خانهٔ خودش که چسبیده به این موزه است، خانه خوبی داشت، زنش آمد جلو رفتیم توی اطاق قدری هلو و میوه بستنی حاضر کرده بودند خوردیم، کم مانده بود آفتاب هم غروب کند، برخاسته آمدیم موزه، برادر سعدی‌کارنو هم که اسمش ادلف کارنو است بود

۳۲۲. اصل: ازن
۳۲۳. اصل: لاکسانبورغ
۳۲٤. اصل: تورل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Adolphe Carnot، بنا کردیم به گردش کردن، اگرچه هوا تاریک بود و درست دیده نمی‌شد اما تمام میزها را دیدیم، سنگهای جواهر قیمتی خیلی داشت، ده روز گردش این موزه وقت لازم دارد که آدم تمام اینجا را ببیند اما ما با این کمی وقت و تاریکی هوا و خستگی نمی‌شد که همه را به‌دقت ببینیم، سنگهای طلا و نقره جواهرات که داشت دست گرفته تماشا کرده آمدیم پائین. اداره این موزه یک باغ کوچک مخصوص خوبی به جهة عملجات خودش دارد که اهل شهر و خارجه داخل این باغ نمی‌شوند، از این باغ کوچک هم دیوار آهنی است به باغ بزرگ لوکزامبورک[۳۲۵] دری دارد که قفل[۳۲۶] است، به باغ کوچک آمده از آنجا داخل باغ بزرگ لوکزامبورک شدیم، تا داخل باغ شده همینکه مردم فهمیدند که ما داخل باغ شدیم مثل مورچه دور ما جمع شدند و هی متصل زیاد می‌شدند، اگر ما بقدر پنج دقیقه زیادتر می‌ماندیم ده هزار نفر آدم دور ما جمع می‌شدند، بقدری جمعیت بود که کم مانده بود خفه شویم، حرکت ما خیلی مشکل بود، بیک طوری کالسکه‌ها را آوردیم توی باغ اما کالسکه توی این جمعیت پیدا نبود، میرزا محمدخان وحشت کرده رنگش پریده بود که اینجا چه خبر است و مردم را پس و پیش میکرد، خلاصه هرطور بود خودم را به کالسکه رسانیدم [٤٤٩] اما کالسکه را هم نمی‌گذاردند برود، هرطور بود از توی این جمعیت راندیم و رفتیم از کوچه‌ها و پس کوچه‌های زیاد گذشتیم، از جلو پان ته آن که کلیسائی است که مردمان معتبر معروف را آنجا دفن می‌کنند، خاکستر پدر کارنو را هم اینجا دفن کرده‌اند گذشتیم و آمدیم منزل. شب را باید برویم به تماشاخانه[۳۲۷] ادن Eden. خلاصه رفتیم، تماشاخانه بسیار خوبی است، چند پله کوچک بالا رفتم، روبروی سن لژ وسیعی بود، روی صندلی نشستیم، امین‌السلطان، عزیزالسلطان، سایرین، فخرالملک و غیره بودند،[۳۲۸] ایرانی زیادی بودند، جمعیت هم خیلی بود، ترکیب و وضع این تماشاخانه هیچ شباهتی به سایر تماشاخانه‌ها ندارد، به طرز دیگر ساخته شده است، دو مرتبه است اما لژهای کوچک کوچک مثل سایر تماشاخانه‌ها ندارد، اطراف مثل غلام گردش است که در آنجا مراتب دارد، روی صندلی می‌نشینند، پرده بالا رفت، یک دورنما و جمعیت غریبی از بازیگرها و رقاص‌ها بودند، قریب دویست نفر زن، دختر، پسر، مرد با لباس‌های بسیار اعلا بودند، اساس[۳۲۸] این بازی این است که بازی عقل و جهل را بیرون می آورند یک

۳۲۵. اصل: لوکسان‌بورغ
۳۲۶. اصل: قلف
۳۲۷. اصل: تماشاخان
۳۲۸. اصل: اثاث

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

مردی لباس سیاهی پوشیده و روی خودش را به شکل مختلف سیاه کرده بود و شبیه شده بود به جهل، یک زن بلند بالائی که لباس بسیار قشنگ خوبی پوشیده بود شبیه عقل شده بود، این دو بدون حرف زدن با اشاره با هم منازعه می‌کردند مثلاً در یک پرده صورت شخصی که اختراع چراغ الکتریسیته[۳۲۹] را کرده بودند درآوردند، اطاق شخص حکیم را درست کرده بودند که خود حکیم در اطاق سر میز نشسته بود و دستش در زیر چانه‌اش فکر می‌کرد و اسباب زیاد توی اطاق رو میزش ریخته بود و اختراع الکتریسیته می‌کرد، جهل که آن مرد سیاه بود وارد اطاق حکیم شد، و او را به وضع‌های مختلف و اشاره‌ئی که می‌کرد از اختراع و فکر این کار منع کرد طوری که حکیم از سر کار خود برخاست و رفت به گردش و از صرافت این کار افتاد بعد عقل که آن زن بود وارد شد و حکیم را به دست و اشاره نصیحت کرد و او را از این کار منع کرد و آورد سر کارش دوباره مشغول شد، الکتریسیته را درست کرد، برقهای متعدد زد، از آن جمله شبیه تونل منتنی ایطالیا را که هفت فرسنگ راه توی کوه را سوراخ کرده‌اند درآورده‌اند با پرده شکل کوه و تونل را درست کرده بودند که عملجات مشغول کار بودند، جهل که آن مرد سیاه‌پوش بدترکیب بود وارد شد و به اشاره عملجات را از کار و سوراخ کردن آن تونل بازداشت، بعد زن که صورت عقل بود وارد شد و عملجات و مهندسین را نصیحت کرد و آنها را بکار بازداشت و تونل را سوراخ کردند. بعد شبیه کانال سوئز[۳۳۰] را درآوردند که در قدیم در آنجا همیشه جنگ بود و دعوا میکردند و آدم کشته میشد و [۴۵۰][۳۳۱] جهل آنها را به این حرکات بد وا می‌داشت نشان دادند، و دعوا کردند وآدم کشته شد و جهل در میان آنها بود، بعد عقل وارد شد و آنها را از این حرکات منع کرد و آنها را واداشت که آنجا را کندند و میانه را دریا کرده به هم وصل کردند، خلاصه از این قبیل بازی درآوردند و هی عقل بر جهل غلبه می‌کرد و تمام این بازی‌ها را پرده به پرده عیناً نشان می‌دادند که خیلی تماشا داشت و در این ضمن رقاص‌های زیاد خوب می‌رقصیدند و بازی درآوردند، بچه‌های کوچک را صورتشان را سیاه کرده شبیه کاکا کرده بودند، آمدند، رقصیدند، ساز زدند و بعد حلقه شده نشستند، یک رقاصی آمد وسط آنها خیلی رقصید و این سیاه‌ها با آن داریه‌ها می‌زدند و می‌خواندند و این رقاص می‌رقصید، خیلی

۳۲۹. اصل: الکتره‌سیته ۳۳۰. اصل: سویس

۳۳۱. به علت عدم هماهنگی مطالب صفحات ۴۵۰ و ۴۵۱ و ارتباط مطالب صفحات ۴۵۰ و ۴۵۲، بعد از نوشته‌های صفحهٔ ۴۵۰ مطالب صفحهٔ ۴۵۲ و بعد از آن مطالب صفحهٔ ۴۵۱ درج شده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خوب و خوش حالت می‌خواندند، این همه رقاص که خود این تماشاخانه ندارد از جاهای دیگر مثل ایطالیا و غیره آورده بودند، این رقاصها در هر پرده به شکلهای مقبول خوب می‌شدند، مثلاً یک دفعه می‌رفتند روی صندلیها مرتبه به مرتبه می‌ایستادند، شکل برج مقبولی می‌شدند، یک دفعه مثل دسته گل قشنگی می‌شدند که دور هم جمع شده خیلی خوش طرز[۳۳۲] می‌شدند، دفعهٔ آخر یک پرده خورشید را در وقت غروب کردن نشان دادند که تمام این رقاصها در آخر تماشاخانه روی صندلیها به شکل نیم خورشید مرتبه به مرتبه ایستادند و از اطراف آنها شعاع قرمز خورشید مثل وقت غروب بالا آمده بود، زن صورت عقل هم در وسط آنها ایستاده بود، خیلی پرده قشنگ خوبی دادند، الحق دیگر تماشاخانه و بازی به این خوبی امشب در هیچ جا ندیده بودم، خیلی تعریف داشت. خلاصه این بازی آخر بود و تمام شد و آمدیم منزل خوابیدیم، در این تماشاخانه جنده‌های معروف خیلی می‌آیند یعنی وضع این تماشاخانه برای جنده‌های معروف و لُرط هاست که هر وقت پرده می‌افتاد برخاسته راه می‌روند و برای خودشان هم فاسق می‌جویند[۳۳۳]، امشب هم خیلی بودند و یک دعوائی هم بالای سر ما کردند، قال مقال شد و مردم برخاسته آنجا را نگاه کردند، بعد خاموش شد، معلوم شد همان جنده‌ها بودند.

اسم حکیم مخترع چراغ الکتریسیته این است (Edison)

در بازی و پرده دویم به سن رفتم که رخت عوض می‌کردند، رقاصها و دخترها و زنها را دیدم، همه دور ما جمع شدند، مردم متفرقه هم زیاد دور ما را گرفتند، دخترها را که از نزدیک دیدم خیلی بد گل بودند، با سفید آب سرخ آب روی خودشان را رنگ کرده بودند، بعد آمدیم دوباره بجای خودمان نشستیم، در آخر بازی کانال سوئز صورت تمام اهالی و دول را درآوردند، از ایرانی و انگلیس، فرانسه، آلمان، عثمانی، اطریش، سیاه و هلاند و غیره و غیره، سه ایرانی بسیار خوب ساخته بودند که لباس آنها لباس‌های خوشگل تماشاخانه‌ای بود اما کلاه‌های پوست ایرانی کوچک مقبولی سرشان گذارده بودند و به کلاه هم جقه مقبول پردار کوچکی زده بودند، خیلی خوشگل شده بودند، و دست هر کدام هم یک بیدق*شیر و خورشید داده‌بودند. سایر اهالی [۴۵۲][۳۴۴] دول هم

۳۳۲. اصل: ترز ۳۳۳. اصل: می‌جورند

۳۳٤. متن صفحهٔ ۴۵۱ پس از اتمام این مطلب آمده است و این به دلیل پیوستگی مطالب ص ۴۵۰ و ۴۵۲ بوده است.

* بیدق معرّب پیاده است و بیشتر به پیادهٔ شطرنج اطلاق می‌شود:

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند عرصهٔ شطرنج رندان را مجال شاه نیست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که لباس همان دولت‌های خودشان را پوشیده بودند هر کدام بیدقهای خودشان را در دست داشتند، تمام اینها آمدند باهم رقصیدند. ایران و فرانسه، انگلیس [و] روس جلو همه بودند، ایرانی از همه اینها جلوتر بود و هر کدام به طرز ولایت خودشان رقصیدند، چینی به طرز چینی، ایرانی به طرز ایرانی، انگلیسی به طرز انگلیس و همینطور سایر دولت‌ها خیلی بازی قشنگ خوبی بود.

[۳۳۵] رفتن و مراجعت به آنگن از این قرار است، آنچه سابق نوشته شد بعضی بی‌اعتبار است نه همه، حالا صحیح این است:

وقت رفتن اول از پارک مونسو (Parc Monceou) گذشتیم، بعد از بولوارا کسطریور (Boulevard Exterieur)، بعد از دروازه که گمرک دروازه شهر آنجاست گذشتیم، به سنط اوان (Saint Oven) که خارج قلعهٔ پاریس است بعد از ونسن (Vincenne) و اپی‌نه (Epinay) گذشتیم، به آنگن (Enguien) رسیدیم، آن طرف از دریاچه می‌گذرد که به سنط کراسین که پارک و عمارت پرنسس ماتیلد (Princesse Motild) آنجا است.

مراجعت باز از سنط اوان و غیره گذشتیم، به اونو کلیش (Avenue Clichy) بعد از خیابان اپرا (Avenue de L Opera) و لوور (Louvre) گذشتیم به کِ ولتر[۳۳۶] (Quai Voltaire) که مجسمه ولتر آنجا نصب شده است و از دور در دست چپ کلیسای پانطئون دیده شد (Pantheon) از آنجا به کِ کنتی (Quai Conti) بعد کِ دزگوسطن (Quai Des-eaugustins) رسیدیم، بعد پلاس سن میشل (Place Saint Michel)، در این میدانگاه فواره و حوض مرمر بسیار خوبی دیدیم، حوض و فواره در وسط نیست، در یک طرف واقع و به دیوار و عمارات چسبیده. آب زیاد از آن می‌ریزد، بسیار عالی است، بعد از بولوار سن‌میشل که عبور و مرور زیاد در آنجا میشود (Boul Vard Saint Michel) گذشتیم به مدرسه معادن رفتیم، یکی از علماء بزرگ و اجزاء آگاهی [؟] که در آنجا دیدیم اسمش موسیو دبره است (Daubree)، دو نفر خانم هم در اطاق رئیس مدرسه بودند که پذیرائی کردند یکی مادام هاطن کوپیلر (Madame Hatton Coupilliere)، یکی مادام کارنو یعنی زن آدلف کارنو (Madame Carnot) و در مراجعت به عمارت از بولوار سن ژرمن (Boulvard Saint Germain) و شانزه‌لیزه (Chanps Elysees) و اونو دو بوادبولن (Avenue du Bois de Boul)

۳۳۵. از اینجا شروع متن ص ۴۵۱ میباشد.
۳۳۶. اصل: ولطر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Ogme) گذشته و به منزل رسیدیم [۴۵۱].

روز جمعه ۱۱ شهر ذیحجه:

صبح از خواب برخاستیم، رخت پوشیدم، امروز روز آخر پاریس است و اوضاع غریبی است، از یک طرف بار می‌بندند، از یک طرف متصل برای ما و عزیزالسلطان عکس و اسباب می آورند و می‌خواهند اخذ پول کنند، معرکه اوضاع عجیبی است، قبل از نهار بالوا، امین‌السلطان، جنرال مهماندار و ایشک آقاسی دولت آمدند پیش ما، بعضی اسباب از طرف رئیس جمهور آورده بودند، یک هزار پیشه بود، اسباب چینی کار سِوْر بسیار چیز خوبی بود، یک تفنگ ساچمه‌زنی با یک قالی‌کار گوبلن اینها را دیدیم، چیزهای خوبی بودند اظهار امتنان کردیم و آمدیم سر نهار، نهار خوردیم، بعد از نهار در ساعت یک در کالسکه سوار شده با مجدالدوله، بالوا، جنرال از کوچهٔ کله‌بر رفتیم به باغی که بالون آنجا هوا میکنند و اسم باغ کله‌بر است، داخل باغ شدیم دور باغ درخت موزیادی به دیوار کشیده بودند. غوره زیادی داشت، فرنگی‌ها اعتقاد به غوره ندارند، باید انگور شود، دادیم ده بیست خوشه از آنها چیده آوردند منزل، شب آب‌غوره بسیار خوبی خوردیم، یک دسته موزیکانچی مجاری هم موزیک می‌زدند، اینها همان موزیکانچی‌های مجاری هستند که در خانهٔ روچیلد در انگلیس ساز می‌زدند، بخصوص یک آدم گنده داشت که او را شناختم، آن بالون بزرگ که طناب دارد امروز بالا نمی‌رود، یک بالون از آن کوچکتری بود که او را برای بالا رفتن حاضر کرده بودند، ناسی[۳۳۷] کوچکی بقدر جای دو نفر داشت، یک لوله ابریشمی بود که یک سر این لوله به بالون و یک سر دیگرش به ماشینی بود که از آن ماشین بخارگاز می‌دادند و از آن لوله داخل بالون می‌شد، تمام این بالون‌ها با ابریشم است و ابریشم اینها را هم مخصوصاً باید از چین بیاورند، می‌گفتند ابریشم ایران هم برای این کار بسیار خوب است، خلاصه بالون حاضر شد، مسیو کوار خودش با یک نفر روسی که اسمش کلر بود توی بالون نشستند رفتند بالا، تا چشم کار می‌کرد رفتند اما پر بالا نرفتند، کج رفته از نظر غایب شدند، بعد ابوالحسن خان، ادیب‌الملک، حاجی آقا، جوجه، مارتین با زنش که خیلی زن کثیفی بود توی آن بالون طناب‌دار گفتم نشستند، چون باد می آمد و برای رفتن بالون هوا

۳۳۷. Nasse: نوعی سبد از ترکه و مفتول برای گرفتن ماهی (فرهنگ نفیسی) ـ در اینجا به معنی سبدی است که برای ساخت بالون به‌کار می‌رود

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مساعد نبود بقدر سی ذرعی بالا رفتند ، دیدم [۴۵۳] بالون حرکت زیادی می‌کند ، خطر داشت گفتم پائین آوردند ، وقتیکه بالون هوا رفت یک زن فربه گنده و سرخ و سفید گردن‌کلفتی که جواب یک فوج سرباز را می‌داد و اسمش Derloncurt بود و در یک تماشاخانه‌ای اکتریس است اشعار بدیهه‌که Clovis Hugues گفته بود در تعریف و جرأت مسافرین بالون ایستاد به آواز بلند مثل شمر می‌خواند . خیلی زن غریبی بود ، این Clovis Hugues وکیل شهر مارسیل است و شاعر هم هست، بسیار بسیار مرد کثیف چرک بدی بود ، کوتاه قد ، زلف‌ها مثل درویش، بنگی و چرسی، ریش بد ، هیچ چیز خوب نداشت، خلاصه رفتم منزل، رخت عوض کرده رسماً سوار کالسکه شده رفتم الیزه. برای وداع با کارنو ، امین‌السطان و غیره بودند ، دم پله ژنرال[۳۳۸] Le ruger ایستاده بود ، ترار صدراعظم، اسپولر وزیر خارجه بودند ، کارنو هم پیدا شد ، رفتم بالا قدری نشسته صحبت کردیم: زن کارنو هم آمد ، یک مجسمه کوچک کارنو را که در توی جعبه بود کارنو به ما هدیه داد ، برگشتیم به منزل، بعد از ساعتی سوار شده با امین‌السلطان و غیره رفتیم به اکسپوزیسیون، با کالسکه داخل شده الی جای متاع خود فرانسه‌ها که در میان مرکز است، رفتم تمام گردش ما منحصر شد به دیدن صنایع فرانسه، خیلی راه رفتم، پاها خسته شد ، جواهری، زرگری طلا و نقره، مطلاّ کاری، مفضض[۳۳۹] کاری، چینی‌سازی، بلور، آینه، اسبابهای دیگر خیلی تماشا کردیم، بعضی جواهرات و غیره خریدم، بقدر هزار و پانصد تومان جواهر و طلا و بلور خریدم، آنقدر چینی‌های خوب و نفیسی بود که اگر دو کرور نقد آدم همراه داشت تماماً را میداد و جواهر و چیزهای دیگر میخرید ، وقت هم تنگ بود ، چون شش بعد از ظهر فوراً میان اکسیوزیسیون بسته میشود و مردم باید بروند اما بیرون اکسپوزیسیون و برج ایفل الی صبح باز است، خلاصه یک آینه بی‌جیوه در متاع فرانسه بود که هفت ذرع طول داشت، سه ذرع بلکه چهار ذرع بیشتر عرض می‌گفتند ، اول آینه بزرگی است که الی حال در دنیا ساخته شده است، کارخانه‌های صنعتی فرانسه از پارچه و بلور، چینی آهن آلات و غیره و غیره خیلی ترقی کرده است، امروز البته بقدر سه‌کرور تومان بیشتر جواهر دیدم، همه اعلاء، مرواریدها ، الماس‌های رنگ‌به‌رنگ، ده‌جور رنگ الماس بود که شخص به رنگ آنها واله می‌شد ، اما خیلی گران می‌گفت خلاصه غروبی برگشتم توی اکسپوزیسیون باز سوار کالسکه شدیم، آنقدر جمعیت بود که با کمال اشکال سوار کالسکه شدیم و رفتم، یکسر رفتیم خانهٔ نظرآقا ایلچی ایران، خانهٔ

۳۳۸. اصل: ژرنال ۳۳۹. اصل: مفوض

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قشنگی داشت، قدری نشسته عصرانه خوردیم، سه چهار پسرهای بزرگ و کوچک دارد، یک دختر کوچک چهار ساله بامزه داشت، دختر و اولادش زبان ترکی هم میدانند، از آنجا برگشتم منزل، شب را چون بسیار خسته بودم و فردا هم باید برویم به بادن باد آلمان به هیچ جا نرفتم، امین السلطان به رصدخانهٔ[۳۴۰] پاریس رفته بود با دوربین بزرگ ماه را تماشا کرده بود.

مهدی خان این چند روز در پاریس همه را به حکیم می‌رفته است، حکیمهای زیادی دیده بود، کرایه کالسکه، پول حکیم زیادی داده بود برای ریختن موی سرش، بالاخره گفته بودند تو کرم زیادی توی شکم داری و دوائی باید بدهم بمالی از سر تا پای خودت که تمام موهائی که حالا داری بریزد، بعد نشاسته و روغن می‌دهیم بمالی به سر تا پای خود و توی آفتاب بنشینی الی ۶ ماه، بعد آن وقت کم کم موهایت در می آید.

چرچیل اینجا پیدا شده است، ماژور تالبت که مدتی است از انگلیس آمده و اینجاست.

روز شنبه ۱۲ [ذیحجه]

امروز انشاالله تعالی به خواست خدا باید از پاریس به بادن بادن آلمان برویم، صبح که برخاستیم معرکه و قشقرق غریبی بود، یکساعت بعد از ظهر باید از اینجا برویم، نهار خوردیم، یک سرداری ماهوت زیرپوستی با گلابتون‌هائی که از لندن خریده بودیم اینجا دادیم برایمان دوختند، خیلی خوب سرداری بود، پوشیدم و بر جوانی افزود و جوان[۳۴۱] شدیم، اگر این سرداری را ندوخته بودم رخت نداشتم، عزیزالسلطان اصرار داشت که برود قبر ناپلئون را تماشا کند. نهار خورد، با میرزا محمدخان و آقا مردک و اصحاب خودش رفتند بر سر قبر ناپلئون که آنجا را تماشا کرده از آنجا بروند به گار شرقی پاریس که امروز باید از گارشرقی به بادن بادن برویم، ملکم خان آمد، مرخص شد که چند روزی آنجا مانده می‌گفت ناخوشم، معالجه کند برود [۴۵۵] لندن، حکیم طولوزان آمد دست و پای ما را بوسید و دست و پای عزیزالسلطان را بوسید و گریه کرد. از وجنات حکیم معلوم بود که مدتی می‌خواهد در پاریس بماند، اگر هم به طهران بیاید زود نمی آید، دیر خواهد آمد، عوض خودش فوریّه حکیم را پیدا کرده با ما فرستاده است، از مواجب او هم قرار شده است به این حکیم بدهیم تا طولوزان بیاید، معیر هم مانده تا ببینم از کدام جهنم سرش بیرون خواهد آمد. فخرالملک، حاجی محمد حسین جواهری، میرزا محمد دکتر، این‌ها هم در پاریس ماندند، میرزا محمد انعام گرفت که به طهران بیاید، بارهائی که اینجا بسته شد بقدر سیصد بار شد، دادیم به حاجی

۳۴۰. اصل: رسدخانه ۳۴۱. اصل: جوانی

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

حسینقلی‌خان وزیر مختار اتازونی که بارها برداشته همه جا از دریا راه باطوم و مارسیل به انزلی ببرد ، هزار لیره هم برای کرایه بارها دادیم، انشاالله بارها صحیح و سالم به طهران خواهد رسید . معاون‌الملک با ما خواهد آمد ، امروز هم دیگر روز آخر است، از جمعیت و جنجال در اطاقها راهروها ، معرکه، قشقرق غریبی است. خلاصه رخت پوشیده آمدیم توی باغ نزدیک به دیوار آهنی باغ روی صندلی نشستم با امین‌السلطان حرف می‌زدم که فرانسه‌ها فهمیدند من اینجا هستم، سرشان را از لای پنجره‌ها بیرون کرده می‌گفتند ویولوشاه. بنا است سعدی‌کارنو در ساعت یک بعدازظهر بیاید اینجا و باهم برویم، در سر ساعت سعدی‌کارنو جنرال و همراهان پیدا شدند ، ما هم رفتیم جلو، با کارنو دست دادیم و چند دقیقه در چادر وسط باغ نشستیم، بعد برخاسته آمدیم سوار کالسکه شدیم، کارنو، امین‌السلطان، وزیر خارجه اسکولر پهلوی من نشستند ، اسکولر[۳۴۲] وزیر خارجه بقدری چاق و گنده بود که می‌خواست بترکد و جا نبود که امین‌السلطان بنشیند ، توی کالسکه که من بیکار بودم موازنه تن و سر گند گی وزیر خارجه را با امین‌السلطان می‌کردم که اگر سر او را می‌کندند و می‌زدند به کله امین‌السلطان له می‌شد ، خلاصه راندیم، اول از خیابان شانزه‌لیزه بعد از ارک دوتری‌یف و بعد از پلاس دولاکن کرد و بعد از گران هتل، از گران اپرا از کوچه لافایت که پیش از ناپلئون سردار بود و به ینگ‌دنیائی‌ها با واشنگتن کمک کرد و آنها را آزاد کرد و اصلش فرانسه بود و این کوچه را به اسم او گذاردند گذشته، کوچه بسیار طولانی بود که تا آخر این کوچه نرفته از وسط کوچه رفتیم به گارشرقی. امروز چون قشون و سوار زیاد بودند و جلو مردم را گرفته بودند آن حرکات [٤٥٦] هر روزی و داد و فریاد نمی‌کردند یعنی سوار قشون و جلو آنها را گرفته بودند و نمی‌گذاردند جلو بیایند ، به گار که رسیدیم اول به اطاق مزیّنی رفتم، قدری آنجا نشستیم، سعدی‌کارنو بعضی‌از صاحب‌منصب‌ها و دیرکترها[۳۴۳] ، وزرائی که در گار حاضر بودند معرفی کرد ، آنها را که دیدم داخل گار شدیم، گار بسیار عالی طولانی خوبی بود ، طاق بلندی داشت که تمامش بلور بود ، عرض و طول گار خیلی بود و بسیار گار روشن با روحی بود ، آنجا را تماشا کرده داخل ترن شدیم، ترن بسیار خوبی درازی بود ، جابجا شدیم، مردم هم که از پیش آمده بودند جابجا شده بودند . اطاق واگن ما هم یک سالن و یک اطاق کوچکی بود ، به هیچ‌جا راه نداشت، آقا میرزا محمدخان، عزیزالسلطان، آقا مردک پیش ما بودند ، دیگر هیچکس نبود .

۳٤۲. در صفحات قبل از وزیر خارجه فرانسه با نام اسپولر یاد شده است.

۳٤۳. Directeur : مدیر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سعدی کارنو، وزراء، صاحب منصب‌های نظامی و غیرنظامی ایستاده بودند تا ترن حرکت کرد و تعارفات لازمه را به کارنو و سایرین کردیم و راندیم برای بادن‌بادن. صحرای فرانسه حاصلش را چیده‌اند و تمام صحرا زرد شده، چمن‌ها هم کم‌کم زرد شده اما یونجه و اسپرس و بعضی محصولات دیگر سبز بود، خلاصه راندیم از شهر بارسوسن Bar Sux Seine گذشتیم، سوسن برای این می‌گویند که نزدیک رودخانهٔ سن است، بعد از بارسور اُب Bar Sur Aube گذشته قدری در آنجا توقف کرده بعد راندیم، شب بود که رسیدیم به شهر تروا Troyes اینجا باید شام بخوریم، حاکم شهر و جنرال و بعضی ژاندارم‌های خوش‌لباس آمده بودند جلو، آنها را دیدیم، میخواستیم توی واگن شام بخوریم گفتند اینجا توی اطاق شام حاضر کرده‌اند، پیاده شده رفتیم توی اطاق، یک اطاق کوچک بود، برای [ما] میز کوچکی چیده بودند، یک اطاق هم برای امین‌السلطان و دیگران میز چیده بودند، ما رفتیم سر میز خودمان، آنها هم رفتند سر میز خودشان، شروع کردیم به شام خوردن، چه شام نحس کثیف بدی، یک گوشت آوردند رنگش قرمز، نپخته[۳۴۴]، به هیچ گوشتی نمی‌ماند، نه گوشت بره بود، نه گوسفند، نه گوشت گاو بود نه گوساله، مثل چرم بود که بریده نمی‌شد، خیلی شبیه بود به...، دورش را هم یک لوبیای کهنه نپخته بدی ریخته بودند، یک خوراک دیگرمان گوشت مرغ بود که مرغ را با دست و پا گذارده بودند توی بشقاب، اولاً اینجاها مرغ را که پر می‌کنند نصف پر مرغ بخود مرغ باقی است که پیداست مرغ را در آب نیم گرمی انداخته فوراً بیرون می آورند، نمی‌پزند، رنگش برمیگردد و او هم شبیه است به...، دیگر خوراکی نبود. عزیزالسلطان هم سر میز امین‌السلطان بود، آنها هم زود برخاستند، یک میز هم توی صحرا زیر آسمان چیده بودند، امین‌الدوله، اعتمادالسلطنه، ناصرالملک، فخرالاطباء بعضی‌ها آنجا نشسته بودند، آنها هم زود برخاسته.فقط فخرالاطباء تنها روی میز نشسته بود [۴۵۷] هی فرمایش میداده است که غذا بیارید، فلان بیاورید، به ریش او هم هیچ‌کس اعتنا نکرده او هم برخاسته رفته بود، خلاصه در نهایت گرسنگی این شام را داشتیم، پس از اتمام شام برخاسته آمدیم توی واگن، هرکسی بجای خودش رفت، پیش من هم عزیزالسلطان بود، میرزا محمدخان و آقا مردک، اکبرخان پیش من بودند، هوا هم ماهتاب بسیار خوبی بود و صحرای خلوتی و بسیار باصفا و عالم خوبی داشت، تنها از این طرف و آنطرف واگن صحرا را تماشا میکردم، عزیزالسلطان یواش‌یواش خوابش گرفت رفت خوابید، من هم تا نصف شب تماشای صحرا را میکردم از سوراخهای زیاد

۳۴۴. اصل: نه‌پخته

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

گذشتیم و بعد برخاسته روی نیم تخت خوابیدم تا رفت خوابم ببرد رسیدیم به شهر وزول Vesoul، آنجا قال مقال شد، بیدار شدم، اما از روی تخت برنخاستم، حاکم دپارتمان هوت سان که ویزول در آن واقع است آنجا بود، اسم حاکم اژن سه است Eugene See در تروا ایستادیم، شام را در شومن خوردیم نه در تروا Choumont خلاصه هیچ خوب خوابم نبرد، وقتی که خواب بودیم رسیده بودیم به بِل فُر که قلعه محکمی است مال فرانسه‌ها، آنجا ترن بقدر سه ساعت ایستاده بود، من خواب بودم، ندیدم چه جائی بود.

روز یکشنبه ۱۳ شهر ذیحجه:

صبح زود که تازه هوا روشن شده بود و چهار از نصف شب گذشته بود از خواب برخاستم، خواب آلوده از پنجره که نگاه میکردم بقدر نیم فرسنگی از خاک سویس را دیدم که جنگل و کوههای خوب داشت بلافاصله رسیدیم به شهر بال Bal، بال آخر شهر سویس است، در سرحد آلمان، که از اینجا تا سرحد آلمان یک ربع راه است که به خاک باد میرسد، در اینجا ترن مقابل هتل هوف‌ترن ایستاد، خیلی هوا تاریک و صبح زود بود، اهالی ترن ما تمام خواب بودند، باران بسیار سخت تندی هم می آمد، از پنجره ترن که نگاه میکردم به بیرون بالوا، جنرال برانژه را دیدم که لباس سفری خودشان را پوشیده چمدانها دستشان است میخواهند بروند پاریس، با آنها وداع کرده رفتند، میرزا رضاخان وزیر مختار برلن را دیدم دیشب آمده بوده است اینجا، در این بین که ایستاده بودیم یک ترنی از آلمان رسید و جلو ما ایستاد، جمعیت زیادی از مسافرین توی آن بودند، پیاده شدند، با حالتهای مختلف و خواب آلوده، رنگ زرد، چمدانهای خودشان دستشان بود و می‌رفتند به شهر بال، خیلی خنده داشتند، زن و مرد و بچه یکی می‌لنگید، یکی چشمش را می‌مالید، تماشا داشتند، خلاصه ترن ما هم حرکت کرد و راندیم، بقدر یک ربع که رفتیم رسیدیم به اوفان بورغ، مهمان‌دارهای بال در همان شهر بال آمده بودند و بحضور رسید [ند] از این قرار است:

- بارون گمین گن Bearon de Gemmingen که وزیر دربار دولت باد است
- ماژور بارون شنو آجودان مخصوص گران‌دوک Bearon de Schoenau
- آیزن لوهر رئیس کل راه‌های آهن با دو مستشار وزیر داخله Eisenlohr
- شپی قول حاکم زن، اعلی مستشار وزارت داخله Shpieguel
- نایب سرهنگ کوماندان کل ژاندارم رن اعلی Luitenent Colenel Gmehl

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اشخاصی که در شهر فری‌بورغ به حضور رسیده معرفی شدند از این قرار است:

ـ جنرال دوشیلنگ تینگ سردار قشون قسمت چهاردهم آلمان که عبارت از قشون باد است General de Schlichting

ـ جنرال دمانتای سرتیپ قسمت اول تومان چهاردهم De Mantey

ـ جنرال زیقلر سرتیپ پیاده نظام Ziegler

ـ جنرال دکنزه‌بک سرتیپ سواره نظام De Knesebick

ـ کلنل دوهولوده کوماندان رژیمان یکصد و سیزدهم De Holwede

ـ مارشال دربار قران دوک فردریک گلیوم ولیعهد باد که خود ناخوش بوده و در شهر فری‌بورغ است به جهة تبریک مقدم مبارک مخصوصاً مأمور شده بود De Frystedt

ـ موسیو بایملر رئیس و معلم کل مدرسه فری‌بورغ Mr Boumler

ـ مسیو دروتک رئیس عدلیه شهر فری‌بورغ و کلانتر [۴۵۹] و کدخدای آنجا De Rottecke

اشخاصی که در شهر اوفان‌بورغ به حضور رسیده معرفی شدند

موسیو هپ‌تینگ کلانتر ولایت‌رن میانه Mr Hepting

اشخاصی که در ورود شهر باد به حضور رسیده معرفی شدند

قران‌دوک[۳۴۵] خود در گار راه‌آهن اشخاص ذیل را معرفی نمودند:

ـ شاهزاده ماکسی‌میلین (Prince Maximilien) برادر زاده قران‌دوک پسر قران‌دوک گلیوم است و مادرش دختر امپراطور روس الکساندر دویم متوفی است.

ـ جنرال هایدوک (General Haudouk) سردار قشون قسمت پانزدهم در آلزاس و لرن که از همهٔ قسمت‌های قشون معتبرتر و بزرگتر است، به جهة شرفیابی مخصوصاً از استراز بورغ آمده بود.

ـ جناب دهولزینگ (De Holzing) امیراخورقران که در دربار قران‌دوک به مناسبت کبر سن و قدمت خدمت از همه برتر است.

ـ بارون دوقوقرن (Baron De Goguerne) آجودان مخصوص گراندوک

ـ موسیوریشار حاکم شهر بادن باد Mr Richard

خلاصه یک ساعت به ظهر مانده وارد گار بادن‌بادن شدیم، اینجاها را بلد بودم و می‌دانستم از کجا باید برویم و از کدام دره بپیچیم و از کجا وارد شویم و گار کجاست،

۳۴۵. گران‌دوک

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

چون دو دفعه اینجا آمده بودم خوب اینجاها را می‌شناختم، وارد شدیم، خود قران دوک با سایر اجزاء که اسامی آنها را نوشته‌ایم جلو آمده بودند و معرفی شدند و کمال پذیرائی و مهربانی را کردند. قران‌دوک آدم بسیار بسیار خوبی است، قران‌دوک شصت و سه سال دارد، بسیار آدم خوب نازنینی است. برادرزاده او هم، که خواهرزاده امپراطور مرحوم روس است او هم جوان خوش ترکیب قد بلند خوش سیمای خوبی است. خلاصه من و قران‌دوک تنها در کالسکه نشسته [٤٦٠] سایرین هم از عقب سوار شده راندیم برای عمارت شلوس (Schloss Baden) که عمارت سلطنتی و متعلق به قران‌دوک است که اجداد این قران‌دوک ساخته‌اند، عمارت قدیم کهنه‌ایست، یکصد و پنجاه سال می‌شود که ساخته‌اند، این عمارت در بالای تپه بلندی واقع است مشرف است به تمام خانه‌ها و عمارت‌های بادن‌بادن و به دره‌ها، خیلی جای با صفای باروحی است، راه پیچ‌پیچ ملایم خوبی دارد که کالسکه به راحت بالا می‌رفت، آمدیم به عمارت، پیاده شدیم، خود گران‌دوک در مرتبه زیر این عمارت منزل دارد یعنی در یکی دو اطاق، باقی دیگر را به ما و همراهان داده است. منزل ما در مرتبه دویم است، پله زیادی می‌خورد، اما پله‌های راحتی است. امین‌السلطان، مجدالدوله، امین‌خلوت، امین‌الدوله، معاون‌الملک، ناصرالملک، صدیق‌السلطنه، مهدی‌خان، فخرالاطباء و سایر همراهان در همین عمارت از مرتبهٔ اول الی مرتبه سیم منزل دارند و همه خوب راحت و جابجا شده‌اند. در آن دو سفر که به بادن‌بادن آمدیم، منزل ما در هتلی بود که آن هتل معروف به اسم انگلیس بود و خیلی جای گودی بود که هیچ اینطور بادن‌باد را ندیده بودم، خیلی این جای، باصفا بود و چشم‌انداز خوبی دارد. خلاصه قران‌دوک آمد و اطاق ما را نشان داد و رفت، ما هم راحت شدیم، از وقتی که از خواب برخاستیم الی بادن‌بادن، رودخانه‌هائی که در راه دیدیم از این قرار است:

ـ رودخانه اول نزدیک شهر بال رود کوچکی است اسمش (ویزه) (Viese) از نزدیکی شهر شوپف‌هایم که در جنگل فوره‌نوار واقع شده جاری می‌شود.

ـ رودخانهٔ دویمی که اسمش درایسام است (Dreisam) نزدیک شهر فری‌بورغ از دره موسوم به جهنم واقعه در جنگل فوره نوآرجاری شده به رودخانهٔ بزرگ رن داخل می‌شود.

ـ رودخانهٔ سیمی اسمش کین‌زیگ (Kinzig) سرچشمه از نزدیکی شهر اوفان بورغ می‌گیرد، از کوه و دره‌های موسوم به کین‌بیس، کنی‌بیس (Kniebis) واقعه در جنگل فوره

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نوار به طرف رودخانهٔ بزرگ رن جاری می‌شود. خلاصه نهار خوردیم، بعد از نهار قدری بواسطهٔ کسالت دیشب خوابیدم، عصر در باغ جلو عمارت گردش کردم، شب را بعد از شام رفتیم به عمارت کازینو که آنجا را چراغان کرده‌اند و موزیکان می‌زدند، تفصیل این عمارت را در روزنامه پیش نوشته‌ام. گران‌دوک هم پهلوی من بود، رسیدیم، داخل عمارت شدیم، در ایوان جلو عمارت صندلی گذارده با قران‌دوک نشستیم، امین‌السلطان، عزیز السلطان، سایرین بودند. قدری باغ و چراغان را تماشا کردیم، جمعیت زیادی جمع شده بودند، زن [٤٦١] خوشگل و دختر خوشگل خیلی کم داشت، قدری که آنجا نشستیم برخاسته در اطاق‌ها گردش کردیم. تالارها اطاق‌های بسیار عالی، چهل چراغ های خوب داشت. در یک تالار گوشهٔ آن عمارت رفتیم، در و دیوارهای این اطاق [را] نقاشی کرده بودند، اول تصور کردم پرده‌های کار گوبلن فرانسه است، وقتی که پرسیدم گفتند نقاشی است، اما نقاش‌های فرانسه کشیده‌اند، از روی همان نقاشی که برای پرده‌های گوبلن می‌کنند اینجا را نقاشی کرده‌اند، بسیار خوب نقاشی کرده‌اند. این عمارت اول قمارخانه بوده است، حالا دیگر قمارخانه نیست جای کنسرت است که اغلب آنجا ساز می‌زنند وسالی دو سه مرتبه باله رقص می‌دهند، در حقیقت کلوپ مانندی است، بعد از گردش اطاق‌ها آمدیم توی باغ، یک دور باغ را هم در میان جمعیت گردش کردیم و از جلو بعضی دکاکین گذشتیم، اسباب‌های خوب از متاع خود اینجا و سایر جاها، از جواهر و غیره خیلی داشت. بقدر هزار تومان اسباب متفرقه از جواهر و غیره خریدم و چراغان را تماشا کرده با گراندوک در کالسکه نشسته آمدیم منزل خوابیدیم. روزی که از خاک فرانسه خارج می‌شدیم درخت بید و تبریزی خیلی دیدیم، وقتی که وارد خاک آلمان شدیم خیلی کوه‌های پر جنگل بود اما دور، دست راست مان کوه جنگلی بود و نزدیک، درخت مو زیاد کاشته بودند که تمام آنها پر از غوره بود، می‌گفتند ناخوشی که در پاریس به درخت مو زده است در آنجا هم پیدا شده این موهای زیاد برای انداختن شراب است.[٤٦٠]

روز دوشنبه ١٤ ذیحجه

صبح از خواب برخاستم، رخت پوشیدم، قبل از نهار منچیکف قرار است پیش ما بیاید، دیروز در گار با قران‌دوک منچیکف روسی که در سفر اول‌ودویم در روسیه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مهمان دار ما بود و بسیار آدم‌خوبی‌است استقبال ما آمده‌بود ، او را که‌دیدم‌خیلی‌پیر و خرف و گیج و منگ بود ، مثل آدم‌های باد آورده‌بود ، راه نمی‌توانست برود . لباس رسمی‌پوشیده‌بود ، خیلی بیچاره منحنی[۳۴۶]شده است، ما را که دید گریه کرد ، گفت دو سال است زنم مرده است و همیشه در زمستان و تابستان در بادن‌باد هستم و خیلی علیل شده است، تفصیل خانه و عمارت او را در بادن‌بادن سابق در روزنامه‌ام نوشته‌ام، خلاصه قبل از ظهر آمد پیش ما نشست، صحبت کرد و حرف زد ، همان منچیکف است، اما علیل و پیر و خرف و گیج و منگ. او که رفت نهار خوردیم، بعد از نهار رفتیم توی با غ جلو عمارت، عزیزالسلطان با غ را گردش کرده بلد بود ، جلو افتاد ، ما هم از عقب او خیلی گردش کردیم، با غ بسیار باصفای بزرگ خوبی است، خیابان‌های خوب گل‌کاری‌های خوب دارد ، یک ماهتابی دارد که تمامش گل‌کاری و چشم‌انداز بسیار خوبی دارد ، بعضی جاها مرتبه‌به‌مرتبه است، پله می‌خورد می‌رود پائین می آید بالا ، چفته‌های مو خوب دارد که به تمام آنها غوره‌های[۳۴۷]خوب بود ، قدری غوره چیده خوردیم. حوض‌ها فواره‌های خوب داشت، یک حوضی داشت که به دیوار چسبیده بود و از دهن کله شیری آب‌ریزه‌ئی می آمد ، خیلی خوب بود . [٤٦٢] یک حوض دیگر داشت که فواره بزرگی داشت و بقدر شانزده هفده ذرع آب او می‌پرید و بسیار خوب بود ، یک حوض دیگر بود که فواره‌ای مثل کلاه درویشی داشت و آب کمی از او بیرون می آمد ، یک جائی را هم با سنگ‌های ریزه قلوه‌قلوه‌ئی درست کرده بودند که برای وقت آمدن باران آدم می‌رفت توی آن، خیلی قشنگ بود . خلاصه گردش زیادی کردیم و دو ساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شدیم، مجدالدوله، میرزا محمدخان و پیشخدمت باشی قران‌دوک که اسمش این است: بارون دو گیلینگ (Baron De Gayling) پیش ما نشسته بودند و راندیم برای جای ماهی سازی که از آنجا برویم به شکار. در بین راه که می‌رفتیم در کنار رودخانه از مهمانخانه‌های خوب متعدد ، پل‌های کوچک آهنی که روی رودخانه بود گذشتیم، از همان هتل[۳۴۸]انگلیس که در آن دو مرتبه آنجا منزل کرده بودیم گذشتیم، جلو هتل‌ها گل‌کاریهای خوب کرده بودند ، رودخانه هم همانطور آب کم خوبی جاری بود ، از دم عمارت منچیکف گذشتیم، دست راست بود ، عمارت خوبی هم از دور پیدا بود ، گفتند مال پرنس گاگارین بود ، گاگارین هم از اهل روس است شاهزاده‌ایست صاحب دولت، آنجا ییلاق دارد ، خلاصه راندیم از جلو ده لیخطن تال

۳٤٦. اصل: منهنی

۳٤۷. اصل: قوره‌های

۳۴۸. اصل: حوتل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گذشتیم (Lichten Thal) رسیدیم به ماهی‌خانه، اینجا جائی است که چند اطاق چوبی و حوض‌های کوچک‌کوچک درست کرده‌اند که از تخم‌ماهی در این حوض‌ها ماهی عمل می‌آورند و می‌فروشند در بیرون هم دریاچه‌های بزرگ بود که ماهی‌های بزرگ در آنجا بود، پیاده شدیم، آنجا را دیدیم، زن بدگلی این ماهی‌فروش داشت، اما دو دختر داشت که خوشگل بودند بخصوص یک دخترش که خیلی چاق و سفید و مقبول و خوب بود. آن دفعه که اینجا آمدیم رئیس این ماهی‌سازخانه یک انگلیسی بود حالا یک آلمانی است، آنجا را تماشا کردیم سوار شده رفتیم برای شکار، از ماهی‌سازخانه که قدری رفتیم تردید پیدا کردیم که برویم به شکار یا برویم به قصر کهنه که این بالا است، بالاخره قرار دادیم برویم شکار، از راه شکار راندیم، قدری که رفتیم دیدیم، یک کالسکه دیدیم که توی آن میرشکار که اسمش این است نشسته بود، موسیو لوئی ابُرفُرسطر (Louis Oberforster) این همان میرشکاری است که در سفر اول هم با ما به شکار آمده بود، شکار را هم که زدیم با ما بود، بسیار مرد بادماغی هم بود، میرشکارها همه یکجوراند، قدری که راندیم از عقب سر گفتند شوکا است، آقا مردک دیده بود، پیاده شدیم، خیلی گردش کردیم و چیزی نبود، سوار شدیم و راندیم، میرشکار گفت دیگر کالسکه نمی‌رود باید پیاده برویم، پیاده شدیم، بامجدالدوله، میرزا محمدخان، عزیزالسلطان، میرزا عبدالله‌خان، آقا مردک پیاده این سربالا را گرفته رفتیم بالا، خیلی پیاده رفتیم، خسته شدیم، عرق کردیم، متصل هم میرشکار می‌گفت جمعیت زیاد است، همراه نیاورید، ما هم زیادی‌ها را پائین گذاردیم، خودمان، مجدالدوله، عزیزالسلطان، میرزا محمدخان رفتیم پشت یک درختی نشستیم، چند پیاده هم مثل پیاده‌های [۴۶۳] خودمان که میرشکار برای سر زدن شکار دارد حاضر کرده بود آنها رفتند برای سر زدن، ما هم مدتی پشت درخت نشستیم، خیلی طول کشید و پیاده‌ها آمدند و هیچ چیز دیده نشد، هوا هم منقلب شد و شروع کرد به یواش‌یواش باران آمدن، سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشته آمدیم منزل، هوای اینجا به عینه هوای کویر است، وضع تپه و جنگل همه چیزش مثل کویر است، درخت‌های اینجا هم تمام کاج است، درخت مختلف خیلی کم است. از روزی که آمدیم یکساعت ابر است و می‌بارد، یکساعت آفتاب است، گاهی هم باد می‌آید، بادش هم گاهی تند است گاهی یواش، یک هوائی دارد مثل بهشت که وقت تنفس آدم حظ می‌کند و لذت می‌برد، بسیار بسیار هوای خوش خوبی دارد، شام را امشب پیش قران‌دوک در عمارت پائین که تالار

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

بسیار بزرگ عالی خوبی است خوردیم. سر میز قران‌دوک دست راست ما نشسته بود طرف دست چپ ما امیراخور قران‌دوک که مرد محترم و اول شخص درب خانه گران‌دوک است نشسته بود، مرد پیر بسیار نجیب معقولی بود، باقی میز هم ایرانی‌ها و فرنگی مثل امین‌السلطان، امین‌الدوله، مجدالدوله، امین‌خلوت، نظرآقا، ناصرالملک، عزیزالسلطان، وزیر صنایع، میرزا رضاخان، دندانساز، فوریه حکیم تازه ما نشسته بودند، شام خوبی خورده آمدیم بالا، بلافاصله غلیانی کشیده رفتیم پائین با دوک در کالسکه نشسته راندیم برای تماشاخانه، رسیدیم به تماشاخانه، همان تماشاخانه‌ایست که در آن دو دفعه هم رفته بودیم، چند پله کمی خورد، رفتیم بالا توی لژ[۳۴۹] نشستیم، من و قران‌دوک تنها بودیم، این لژ ما نزدیک به سن بود، لژ روبروی ما امین‌السلطان، عزیزالسلطان، جهانگیرخان نشسته بودند، دو لژ بزرگ روبروی سن هم مجدالدوله و سایر ایرانی‌ها نشسته بودند، تماشاخانه کوچکی است اما خیلی مقبول ساخته‌اند، مطلاکاری و مقبول است، جمعیت زن و مرد هم پر بودند، یکی دو پرده بالا رفت، بازی‌های خنک درآوردند، زن و دختر خوشگل هم نداشت، زود برخاسته با دوک آمدیم منزل، عزیزالسلطان تا آخر نشسته بود، وقتی که من توی رختخواب بودم عزیزالسلطان از تماشاخانه مراجعت کرده بود، او را دیدم و خوابیدم، دیشب گران‌دوک عرض کرد صاحب منصب‌های توپخانه که اینجا آمده‌اند مرخص کنید بروند هاگنو (Haghenau) که در آلزاس واقع است آنجا مشق توپی دارند بکنند. گفتم البته بروند، صبح که از خواب برخاستم صدای توپ آنها که در هاگنوبه نشانه می‌انداختند به اینجا در کمال خوبی می آمد [٤٦٤].

روز سه‌شنبه ۱۵ ذی‌حجه:

صبح از خواب برخاستم، رخت پوشیدم، هوا هم ابر بود و باران زیاد باریده بود، نظرآقا اینجا بود، مرخص شد، رفت پاریس، اعتمادالسلطنه تاریخ نرون قیصر روم را دیروز شروع کرده می‌خواند، تاریخ شیرین خوبی است، قبل از نهار گفتند گران‌دوک می‌خواهد بیاید پیش شما، ساعتی است میخواهد هدیه بکند، رخت پوشیدیم و حاضر شدیم، دوک آمد، یک ساعتی آورد که دور و توی او تمام چینی و کار خودباداست و پایه او که پایه بلندی است از چوب امرود همین جنگل درست کرده‌اند، بسیار چیز نفیس

۳۴۹. اصل: لج

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

خوبی بود ، دیشب هم ما نشان صورت خودمان را به دوک دادیم، خلاصه این عمارت عمارت خیلی عالی و کهنه است پرده‌های زیاد از اجداد خود این دوک در این عمارت است، تمام اشکال تاریخی است، از اول اجدادشان هست تا حالا ، نهار خوردیم و بعد رفتیم توی باغ گردش کردیم و قدری غوره خوردیم، هوا هم مغشوش است. بعد از گردش باغ من و امین‌السلطان، مجدالدوله سوار کالسکه شده بعضی از پیشخدمت‌ها هم مثل ادیب‌الملک و ابوالحسن خان در کالسکه‌های دیگر نشسته راندیم برای خانه منچیکف، منزل منچیکف را آن دفعه دیده بودم، بلد بودم. خانه او هم دور نبود ، نزدیک بود ، رسیدیم، پیاده شدیم، منچیکف آمد جلو درب پله استقبال ما ، چند نفر از صاحب منصب های آلمانی مهمان‌دار ما همراه بودند ، رفتیم توی اطاق نشستیم چای آوردند ، خوردیم، خود منچیکف با آن تنگی نفس و علیلی مزاج بیچاره متصل بلند می‌شد و این طرف و آن طرف می‌رفت کار می‌کرد ، از شدت علیلی فرانسه را هم درست حرف نمی‌زد ، یعنی آدم نمی‌فهمید چه می‌گوید ، به زور مترجم کمی فهمیده می‌شد خیلی دلم سوخت به احوالش، مرتبهٔ دویم عمارت او را هم گردش کردیم، عکس‌های سفر قدیم ما امین‌السلطان، مرحوم عضدالملک و سایر همراهان را در آن عمارت بالا با عکس های زیاد دیگر آویزان کرده بود . آن دفعه که خانهٔ منچیکف آمدیم خیلی باصفا و گل‌کاری بود ،این دفعه خیر، گل‌کاری کمی داشت و اطراف خانه را درخت‌های بزرگ برگ زیاد گرفته چشم‌انداز ندارد ، دو سال است که زنش مرده، خودش هم که این حالت را دارد و علیل، باغش هم غمگین است و پژمرده است. پرنس گارگارین که اینجا خانه دارد برادر زن منچیکف است، منچیکف هم می‌گفت گاگارین ناخوش است [٤٦٥] چون از اینجا به خانهٔ کنت ویستوم Conte Vitzthum باید برویم و گران‌دوک هم آنجا حاضر شده است برای پذیرائی در سر ساعت بعد از ظهر چون ساعت سه نشده بود از خانهٔ منچیکف که بیرون آمدیم توی شهر بادن‌باد خیلی گردش کردیم، قدری هم لب رودخانه در مهمانخانه‌ها پیاده شده پیاده با امین‌السلطان و پیشخدمت‌ها راه رفتیم، کنار رودخانه سبز و چمن و پر از گل بود ، همینطور که راه می‌رفتم به امین‌السلطان گفتم ببین اینجا چقدر تمیز است اگر اردو اینجا بود تمام اینجا کثافت و گه بود ، اینجا اگر کسی برینند می‌گیرند و حبس می‌کنند ، این حرف را که زدم راه می‌رفتم و زمین را نگاه می‌کردم، رسیدم به زیر درختی دیدم سنده[۳۵۰] بزرگی اینجا زیر درخت است، داد کردم و

۳۵۰. اصل: صنده

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

گفتم همه جا این‌طور است و همه انسانند، سر ساعت سه شد. سوار کالسکه شده راندیم برای خانهٔ کنت، یک ربعی راندیم، در بین راه هم عمارت‌های تک‌تک خیلی مقبول و قشنگ سرازیر و سربالا، بالای کوه و توی دره‌ها دیدیم که ساخته بودند و پله‌های مقبول می‌خورد و می‌رفت بالا، جلو همه گل‌کاری‌های خوب بود، دیدیم تا رسیدیم به خانه دوک در عمارت پیاده شدیم، عمارت بسیار عالی مجلل خوبی بود، یک ماهتابی بسیار خوبی داشت که چشم‌انداز بسیار خوبی دارد، خیلی جای باصفائی است، داخل اطاق‌ها شدیم، اطاق‌های خوب مطلا و غیره دارد، مبل‌های بسیار عالی خوب دارد که شبیه است به مبل‌های بعضی از لردهای انگلیسی که دیدیم، قدری شباهت به آنها دارد، یک اطاق داشت که پارچه‌های ابریشمی بافته چین را به اطاقش آویزان کرده بود، می‌گفت این پارچه‌ها وقتی که قشون فرانسه و انگلیس رفتند پکن پایتخت چین این پارچه‌ها را سربازهای فرانسه از عمارت خاقان غارت کرده بودند دلال‌هاو آنتیکه‌فروش‌ها به قیمت نازل از سربازها خریده بودند، من از آنتیکه‌فروش‌ها به قیمت گزاف خریدم اینجا آویزان کردم، روی صندلی و نیم تخت‌های اطاقش هم از آن پارچه‌ها بود، خودش می‌گفت، دیگر نمی‌دانم راست می‌گفت یا دروغ، به قول خودش این پارچه‌ها هم لباس خواب خاقان بوده است، ما را به اطاق خواب خودش و زن کنت برد، به دیوار اطاق هم چیت‌های بسیار خوب کار قدیم چسبیانده بود که خیلی نقل داشت و مثل پارچه‌های ابریشمی بود بلکه بهتر، خیلی چیت خوبی بود، می‌گفت این چیت کار قدیم [٤٦٦] شهر ژن ایطالیاست، بعد ما را برد به اطاق سالامانژه یعنی نهار و شام‌خوری، تالار خوبی بود، چهل چراغ‌های خوب داشت، یک پرده شکل خودش هم آنجا بود، می‌گفت صدهزار فرانک به نقاش داده‌ام که صورت مرا ساخته است، شبیه هم بود، یک آینه بسیار بزرگی هم آخر تالار گذارده بودند که عکس تمام طالار توی [آن] افتاده، آدم تصور می‌کرد تالار دیگری است، خیلی به علم این آینه را گذارده بودند، دو میز در اطاقش چیده بودند که روی آنها آینه وزیر آنها قوطی‌های مینا و اشکال مینیاتور[۳۵۱] و بعضی جواهرات بود، در یک اطاق هم پنج پرده‌کار گوبلن آویزان کرده بود، پرده‌های بزرگ خوبی بود، می‌گفت این پرده‌ها را هم از آنتیکه‌فروش‌ها به قیمت‌های گزاف که خجالت می‌کشم بگویم خریده‌ام حقیقت پرده‌های بسیار خوبی، نقاشی‌های خوب داشت اگرچه خیلی کار قدیم و کهنه است اما نو و تازه به نظر می‌آمد و خوب بود و به هر قیمت خریده باشد

۳۵۱. اصل: میناطور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌ارزد. جواهراتی که زن کنت زده بود از این قرار است:

اولاً هفت رشته گردن‌بند مروارید به گردنش آویزان کرده بود، در سینه‌اش یک پارچه جواهری بود بسیار اعلی که وسط آن یک یاقوت کبود بسیار صاف ممتازی بود و دور او الماس‌های برلیان خوب و دور الماس‌ها مرواریدهای آویزغلطان درشت بود و نیمتاج جواهر کوچکی سرش بود که چهار پنج مروارید درشت سربالا به شاخه‌های آن نیمتاج نصب شده بود، یک تسبیح مروارید بسیار اعلی درشت که سر او یک الماس بزرگ بود از روی شانه‌اش آویزان کرده بود و از وسط سینه‌اش آورده بود و سر او یکساعت کوچک بود که روی ساعت یک پارچه الماس فلامنگ خوش تراش که الماس کهنه بود داشت در جیبش گذارده بود این تسبیح مروارید بندش بود، عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو. اولاً شوهر قدش خیلی بلند بود، کله مالیده دارد، رؤیتاً شبیه است به ذوالفقارخان سرتیپ سواره خمسه‌ئی، زیر چشم چپش یک لکه خال سیاه داشت که نفهمیدیم چه است، کهنه است یا تازه، هرچه بود زخم مانند بود، چیز کثیفی بود، سنش هم پیر، هفتاد و پنج سال داشت اما بنیه‌اش موافق سنش خیلی خوب بود، اگر غیر از این زن زنی داشت بنیه‌اش مثل فیل بود، اما معاشرت با این زن این را اینطور کرده است. اما زن نعوذبالله مسلمان نشنود کافر نبیند، چنانکه می‌بینید اولاً سن خانم قریب به هشتاد است، در آن نهایت، نهایت بدگلی است، خانم که مافوق آن [٤٦٧] متصور نیست، در ایام جوانی هم خانم بدگل بوده است، کسی که در جوانی بدگل باشد در پیری معلوم است چه آدمی است، چشم‌ها کوچک مثل فیل کوچک، دماغش مثل خرطوم فیل کوچک، دهن فرو رفته، چانه بالا آمده، ابرو ابداً نیست، چین رو الی غیرالنهایه، پیشانی بلند پرچین، موها رفته است به کله سر. به رنگ‌های مختلف، هفت رنگ بود، لباسش هم لباس دختر چهارده ساله بود که باید آنها بپوشند، خیلی پارچه‌های عالی قیمتی بود و روش را این قدر سرخاب و سفیداب مالیده بود که پوست رویش پیدا نبود، همش سفید آب سرخاب بود، با این کثافت بشره پدرسوخته گند بغل هم دارد و آن این است که خیلی مدمُق است و کج خلق، دهن شوهرش هم خیلی متعفن است که وقتی با من حرف می‌زد فرار می‌کردم، نمی‌دانم این گند را از این زن گرفته یا خودش داشته است، حالا تصور کنید که این مرد بیچاره که خودش چندان دولتی ندارد و گذرانش از دولت این زن است و باید عقلاً تملّقاً هفته‌ای...، چه حالتی دارد و چه بنیه تحصیل می‌کند مثلاً این جواهراتی که در سر و سینه او دیدم و قیمت کردم سیصد هزار تومان قیمتش بود،

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

اگر به من بدهد و بگوید ... حالا ببینید این مرد که چه حالتی دارد که باید با همچو زنی سر کند و زندگی نماید، این مرد صاحب این خانه شوهر این ضعیفه از نجبای ساکس، سابقاً از جانب دولت ساکس وزیر مختار لندن بود، بعد از جنگ پروس و اطریش در سنهٔ ۱۸۶۶ مسیحی که ساکس هم متفق با اطریش بود و مغلوب شدند و چندی ساکس را پروس ضبط کرد کنت دوبوست (De- Beust) وزیر امور خارجه ساکس به اطریش رفته در آنجا خدمت دولتی اختیار و بعدها به وزارت رسید، این کنت ویستوم هم خدمت در دولت اطریش گزید و از جانب امپراطور اطریش وزیر مختار بلژیک گشته چهارده سال خدمت به دولت اطریش کرده و حالا از خدمت معافی حاصل و در بادن‌باد و پاریس خانه‌های عالی خیلی مزیّن دارد، زمستان را در پاریس و تابستان را در بادن‌باد می‌گذراند و دولت زیادی بواسطهٔ پیرزن که گرفته پیدا کرده است و این زن دختر یکی از اعیان و نجبای دولت لهستان بود که اسم او لا- کارونسکی است La- Karonski اول به یک نفر از نجبای لهستان کنت پوتوتسکی Potosky شوهر کرد، شوهرش که مرد دولت زیادی هم از شوهر به او رسیده متمول‌تر شده، ارث خواهر خودش هم [٤٦٨] که بلاعقب بوده به این زن رسیده و کنت ویستوم چهارده سال است که این زن را گرفته، خود ویستوم هم صاحب دولت بوده اما اولادی ندارد فقط این ضعیفه از شوهر اولی یک پسر دارد که چهل ساله است واغلب در گردش و مسافرت دور دنیا است و حالا از امر یک گذشته در مراجعت است، رو به خانهٔ خودش، پرده‌های کار گوبلن این ضعیفه دویست سال است که بافته شده، این ضعیفه با این تفصیل خودش را خوشگل می‌داند، غمزه می‌کرد، قر می‌داد، شکل خودش را به من نشان می‌داد، می‌گفت ببینید چقدر خوشگل است. خلاصه در آن ماهتابی گردش کردیم، چای و بستنی خوردیم گران‌دوک هم بود، چون باید حمام می‌رفتم با گران‌دوک وداع کرده با امین‌السلطان و همراهان سوار شده آمدیم به حمامی که در سفر دویم هم اینجا آمده بودیم، از پله‌ها بالا رفته به محوطه‌ئی رسیدیم که از آنجا باید داخل طالارها و حمام‌ها می‌شدیم، یک طالاری بود که در آن تالار اسباب ژیمناستیک[۳۵۲] زیادی از هر جور و هر قبیل گذارده بودند، این اسباب‌ها را حکیمی که اسم او را بعد می‌نویسیم اختراع کرده است، برای اشخاصی که مبتلا به دردهای عصبانی و استخوانی هستند مثلاً درد دست، درد پا، درد شکم و همچنین سایر اعضا که هر جای آدم دردی بکند روی این اسباب ها

۳۵۲. اصل: زمناستیك

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که هرکدام مال مالش و حرکت جای مخصوصی از عضو بدن است می‌نشانند و این اسباب‌ها را با چرخ‌های بخاری که در زیر این تالار است حرکت می‌دهند. مثلاً اگر کسی دلش درد بکند اسباب مخصوصی دارد، آدم را روی آن می‌نشانند و حرکت می‌دهند، درد دلش خوب می‌شود یا اگر دست کسی درد کند همینطور پای کسی درد داشته باشد همینطور حرکات عجیب غریب این چرخ‌ها دارد مثل حرکت شتری که آدم چطور سوار شتر که هست تکان می‌خورد، روی این اسباب هم همینطور تکان می‌خورد، یک اسبابی است که آدم روی آن می‌نشیند قر می‌آید خیلی طرز و طورهای[۳۵۳] غریب. اول دیرکتر حمام ما را دلالت[۳۵۴] به این اطاق کرد، داخل شدیم، خودمان روی بعضی اسباب‌ها نشستیم، یک اسبابی بود که پشت داشت، آدم که روی او می‌نشست آدم را از پشت تا پائین در کمالی خوبی مشت می‌زد، چطور آدم را یک نفر دیگر مشت می‌زند؟ این اسباب هم همینطور آدم را مشت می‌زد. یک اسباب دیگر بود که آدم را می‌مالید، مثل اینکه یک آدم پرقوتی آدم را بمالد، این اسباب هم آدم را می‌مالید و مالش نرم خوبی می‌داد، خیلی اسباب‌های خوبی بود، امین‌السلطان نشست، ابوالحسن خان، احمدخان و بعضی همراهان نشستند[۳۵۵] و بعضی حرکات کرد، فرستادیم مهدی خان را از منزل آوردند، از حمام که بیرون آمدیم روی این اسباب‌ها نشاندیم، تکان‌های غریب خورد و مهدی‌خان کاری کرد که از شدت خنده اشک از چشم ما می‌آمد، خلاصه خوب اختراعی کرده است، از آنجا بیرون آمده رفتیم سر حمام، رخت کنده [٤٦٩] داخل حمام شدیم، اکبری، و حاجی حیدر لخت بودند، وضع حمام از این قرار است:

حمام بادن‌باد اصلا خیلی قدیم است و معلوم می‌شود در عهد قیاصره رومنها حمام معتبری دایر و اسم آن اورالیا آکونسا بوده است (Iurelia Aquensa) به مناسبت قیصر اولیوس که خود آمده آنجا استحمام نموده است، اسم شهر بادن‌باد هم قدیماً به آن موسوم بوده است. خرابه و آثار حمام‌های رومن‌ها هنوز پیداست و حوض‌های مرمر خیلی با قیمت دارد که در موقع حفر بعضی جاها در اطراف و طبقهٔ بالای حمام حالیه بیرون آمده، وجود حمام‌های بزرگ و عالی آن وقت را ثابت می‌کند، حمام حالیه هم خیلی بزرگ و عالی ساخته شده و حوض‌های متعدد به درجات متفرقه گرمی آب دارند. در

۳۵۳. اصل: تورهای
۳۵۴. اصل: به دلالت
۳۵۵. اصل: نشست

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

اصل سرچشمه آب چنان گرم است که نه تنها توی آن رفتن ممکن نیست و تخم مرغ را در چند دقیقه می پزد. بلکه تنفس و ایستادن هم در کوره‌های آن ممکن نیست، مثلاً درجهٔ گرمی آب در سرچشمه هفتاد و سه درجه است، چشمه‌های اَعلیٰ آن مخروبه و گرفته بود، بعد از پاک کردن در این اواخری‌ها مقدار آب آن چشمه‌ها روزی به پانصد هزار لیتر رسیده و با مقدار آب چشمه‌های سُفلای آن مقدار کل آن‌ها به روزی دو کرور لیتر آب جاری می‌شود، حکیم و رئیس آن دکترهای[۳۵۶] لی گنتال (Hei Li Genthal) که خود حکیم حاذق از مستشاران دربار گران‌دوک است این حمام را خیلی خوب تمیز و مزین منظم نگاهداشته است و بازی ژیمناستیک بخاری در آن برپا کرده که خیلی دیدنی و به جهة امراض مختلفه بندها و مفاصل و وجع[۳۵۷] اعضاء و غیره خیلی نافع است، به اشکال و به اقسام مختلفه چرخ‌ها در آن است که هر کدام به جهة مالش بدن و یا حرکت بندها و ورزش اعضای انسانی حرکت‌های عجیب و غریب دارد و بعضی‌ها خیلی مضحک است. این اسباب‌ها را یک نفر حکیم از اهل سوئد، زاندر (Zander) نام اختراع کرده و ده سال است که در اروپا متداول شده است. خلاصه داخل حمام که شدم یک حوض بزرگی بود از مرمر سفید، آب گرم داشت و گنبد بزرگی، اما هوایش سرد بود، نتوانستم آنجا توی آب بروم، رفتیم به حمام کوچکی که گرم بود، آنجا شست و شو کردم و هیچ نتوانستم به این حمام بزرگ مرمر بروم، آمدم بیرون، رخت پوشیدم، دوباره آمدیم به اطاق زمستانی، چهار کنیز خدمتکار این تالار داشت که خوشگل هم بود [ند]، آنها را روی این اسباب‌ها نشاندم و چرخ می‌خوردند، خیلی بامزه بود، خلاصه عرق داشتم سوار کالسکه شده یک راست [۴۷۰] آمدیم منزل، هوا هم ابر بود و می‌بارید، امشب باید تمام رسمی با گران‌دوک شام بخوریم، لباس رسمی پوشیدیم، امین‌السلطان و سایرین هم لباس رسمی پوشیده رفتیم پائین، در اطاق سالن بعضی از صاحب منصب‌ها که معرفی شده بودند معرفی شدند، دو نفر جنرال که تازه آمده بودند و آنها را هیچ ندیده بودم امشب دیدم معرفی شدند، اسامی آنها از این قرار است:

ـ دوکسلر (De Kessler) کماندان دویزین ۲۸ در شهر کارلس روح

ـ اسم جنرال دیگر این است (استرکسینس) (Strccins) کماندان شهر راستاد

۳۵۶. اصل: دکتورحای

۳۵۷. وجع: ۱- به فتحتین و سکون، رنجوری و دردمندی (فرهنگ آنند راج)
۲- درد ـ درد گلو ـ درد عصب سیاتیك را گویند (فرهنگ معین)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ــ شارژدافر انگلیس که اسم او را ننوشته بودیم و امشب اینجا بود اسمش این است ناسوژوسلین (Nassau Jocelyn)

خلاصه داخل اطاق شام شدیم، همان اطاق پریشبی بود، دست راست من قران‌دوک، دست چپم پسر برادر گران‌دوک نشسته بود، از ایرانی‌ها، امین‌السلطان امین‌الدوله، عزیز السلطان، مجدالدوله، معاون‌الملک، ناصرالملک، جهانگیرخان، میرزا رضاخان، دندانساز، امین‌خلوت، فوریه حکیم فرانسه تازه ما بودند، شام خوبی خوردیم، بعد از شام بقدر پنج دقیقه آمدیم اطاق خودمان و دوباره برگشته رفتیم اطاق گران‌دوک، اشخاصی که سرشام بودند حاضر بودند، از پشت شیشه در روی تپه آتش‌بازی درست کرده بودند، تماشا کردیم، چندان آتش‌بازی خوبی نبود، بعد مرد حقه‌بازی که در سفر اول در ویزیاد آمد و حقه‌بازی کرد و از ریش عضدالملک کاغذ درآورد و عضدالملک اوقاتش تلخ شد آمد، در همان اطاق گران‌دوک بازی حقه‌بازی درآورد، بازی‌های خوب کرد، امشب یک پول مارک را از ریش وزیر مختار اطریش که ریش دراز کوسه مانندی داشت و لباس هنگری قدیم را که زیرش پوست سگ بود پوشیده بود درآورد، حقیقت اوقات وزیر مختار هم تلخ شد و همانطور که عضدالملک اوقاتش تلخ شد اینهم اوقاتش تلخ بود و سرخ شد اما درآورده بود و کار گذشته بود. یکی از کارهای این حقه‌باز این است، اگرچه معجز ندارد اما خیلی تردست است، از این صاحب منصب‌ها و اشخاصی که نشسته بودند انگشتر زیادی از یکی‌یکی گرفت و این انگشترها را به هم مثل زنجیر آویزان کرده بود، بعد یک قداره‌ئی از این صاحب منصب‌ها گرفت و سر و ته [۴۷۱] قداره را داد به دست دو نفر، آن وقت سه چهار انگشتر را برداشت از وسط قداره میان قداره کرد، خیلی کار غریبی بود، بازی‌های خوب کرد، بعد آمدیم بالا منزل خودمان خوابیدیم.

شهر بادن‌باد از حیثیت آب و هوا، سبزه یکی از بهترین جاهای اروپ است و مردمان متمول از ملل خارجه آنجا زیاد سکنی دارند، بخصوص از روس‌ها که در ایام پیری و معافی از خدمت دولت خود آنجا خانه‌ها خریده، ساخته زندگی اختیار می‌کنند و خانه‌های بسیار عالی دارند مثل خانهٔ پرنس گاگارین (Gagarine) و پرنس قورچاقف (Gortchakow) و پرنسس سوارف (Souarow) و پرنس منچیکف (Mentchikow)، خانهٔ پرنس استورزا (Stourza) که سابقاً امیر والاشی بود، بیست و چهار سال قبل در موقع شورش و بلوائی مطرود گشته و در بادن‌باد سکنی و زندگی اختیار نموده، پسرش قبل از

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خود در آنجا مرده و به جهة مقبره او کلیسای روسی در نقطه بلندی طرف دست راست بادن‌باد ساخته بطوری که از همه جا پیداست و در جای باصفا واقع شده، کلیسای روسی دیگری طرف دست چپ مهاجرین روسی ساخته‌اند بسیار مزیّن و عالی است و ده سال است که ساخته شده، انگلیس‌ها هم کلیسائی در آنجا تازه ساخته‌اند و سیاح توریست و خوش‌گذران انگلیس هرسال زیاد آنجا می‌آیند، عدد مسافرین که هر سال به بادن‌باد می‌آیند و می‌روند از سی‌هزار نفر الی شصت‌هزار نفرند، اوقاتی که قمارخانه در آنجا بود خیلی زیاد می‌آمدند، بعد از موقوفی آن، سال به سال عدد مسافرین کمتر شده و رسم و قرار است که هر مسافری وارد بادن‌باد شده از یک هفته زیادتر بماند باید از بیست الی سی مارک که چهار پنج تومان پول ایران می‌شود به ادارهٔ شهر بدهد و مبالغی گزاف از این ممر جمع شده خرج تنظیف شهر می‌شود.

روز چهار شنبه ۱۶ ذیحجه:

امروز باید برویم به شوتزینگن Schwetzingen که قصبه‌ایست، درآنجا عمارتی است قدیم و باغ بسیار خوبی پادشاهان قدیم باد بنا کرده‌اند، در آنجا نهار با گراندوک باید بخوریم، از اینجا [تا] شوتزینگن یکساعت و نیم با راه‌آهن راه است از آنجا بعد از نهار [۴۷۲] با کالسکه آهن باید رفت به شهر هایدلبرگ (Heidelberg)، در آنجا اونی ورسیطه[۳۵۸] معروفی هست تماشا کنیم، اگر چه ایام تعطیل است و متعلمین نیستند بنا و دستگاه را ببینیم و از گار هایدلبرگ به بادن باد مراجعت کنیم، صبح ساعت ده دو ساعت به ظهر مانده به اتفاق گران دوک حرکت کردیم، میرزا رضاخان وزیر مختار هم در رکاب بود، راندیم به گار، بین راه هوا و صفای خوبی بود، ابر بود، اما نمی‌بارید، رسیدیم به گار، در کالسکه که عقب طرن بود نشستیم اطراف آن شیشه بود، گران دوک با ما بود با یک یاور از صاحبمنصبان خودش که جوانی است بلند قد، خوش صورت، چشم‌های کبود، و سبیل زردی دارد، اگر چه یاور است در نزد گران دوک محترم است، اسم او از این قرار است از اهل هایدلبرگ است، اسم او این است: (بارون شتوناوهر) (Major Baron de Sthonau Wehr) امین‌السلطان، امین الدوله، عزیز السلطان، ادیب‌الملک، احمدخان، میرزا رضاخان وزیر مختار. دیگران که در کالسکه‌های دیگر نشسته بودند از این قرارند: اعتمادالسلطنه، معاون الملک، میرزا محمدخان، آقا مردک،

358. Univercity

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فخر الاطباء، ابوالحسن خان، دندانساز، حکیم فوریه، جهانگیرخان، راندیم، همه جا طرفین راه باصفا و سبز و خرم است، ده دقیقه که راندیم به استاسیون اوس رسیدیم (Oss)، خط راه آهن که به بادن باد می‌رود از اوس می گذرد منحصر به همین رشته است، از هر جا بخواهند به بادن باد بروند یا از بادن باد بخواهند به هرجا بروند گار لسروه و هایدلبرگ باید از این استاسیون بگذرند، و رودخانه کوچکی موسوم به اوس(Oss) از بادن باد سرازیر و از اینجا می‌گذرد. در اوس خط عوض شد، راندیم به گار لسروه، کوه بادن باد افتاد دست راست و ما از کوه دور بودیم و رشته کوه تا هایدلبرگ کشیده می‌شود و تمام جنگل است، صحرا هم تمام زراعت و چمن و گل بود، قرقاول زیاد در آنجا هست، بلدرچین دیده شد و دوشوکا هم همراهان دیده بودند، در راه به کارخانه رسیدیم، گران دوک گفت قندسازی است، زراعت چغندر زیادی دیدیم که از آن قند می‌سازند از قلعهء راستات گذشتیم، قلعهء معتبری است ولی می‌گفتند با وضع جدید و توپ‌های جدید این قلعه دیگر معتنابه نیست. از قلعهٔ راستات (Rastath) که می‌گذشتیم شلیک توپ و احترام نظامی به عمل آوردند، در دست چپ ده معتبری دیدیم که اسم آن را خواهیم نوشت. در آنجا کاتدرال معتبری است از کاتدرال‌های معروف است [۴۷۳]، شهر راستات (Rastath) خیلی قدیم است اما قلعهٔ آن را درسنهٔ ۱۸۴۰ مسیحی ساخته‌اند، مخارج آن را کنفدراسیون ژرمانیک که قبل از امپراطوری آلمان بود داده است و مهندسین آن نمسه‌ای بوده‌اند، چون قبل از جنگ آخری میان فرانسه و آلمان به سر حد فرانسه در نیم فرسخی راستات واقع بود کنفدراسیون استحکامات و قلعه اینجا را مقابل فرانسه لازم می‌دانستند، بنابر آن پولی جمع کرده و این قلعه را ساختند ولیکن حالا به ملاحظهٔ توپ‌های حالیه و علم جدید نظامی این قلعه را بی‌حاصل دانسته می‌خواهند خراب کنند و دست به خرابی آن زده‌اند. رودخانه‌ای به اسم مُرگ (Murg) از این شهر گذشته به رودخانهٔ رن می‌ریزد و سرچشمهٔ آن در فوره نوار (جنگل سیاه) واقع است.

تفصیل کلیسائی که از دور دیدیم این‌است، مناره‌ها و برج‌های ضخیم دارد و بسیار عالی است، در عهد شارلمان در شهر سپایر (Speiers) ساخته شده و مدتی کشیش‌ها که در آن زمان‌ها استیلا داشته‌اند در آن ملک حکومت داشته‌اند، در وقت قتل سنط[۳۵۹] بارطلمی که در فرانسه واقع شد جمعی هوکنه‌ها فرار کرده اینجا آمدند و جا گرفتند. یکصدوپنجاه سال قبل که قوت کشیش‌ها تمام وضعیف شدند این شهر و توابع جزو

۳۵۹. اصل: کنطها

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

پالاتینا شده، در موقع تقسیم پالاتینا به باد رسید و حالا در تصرف امارت باد است، شهر وبا غ شوتزینگن تا هایدلبرگ با کالسکه یک ساعت مسافت دارد از بناها و آثار قدیم است، خود شهر در عهد قیاصر [۰] دایر بودند و آن وقت به زبان رمن موسوم به سولی سی نیوم (Solicinium) بوده و در سنهٔ ۱۶۳ مسیحی قیصر والان تی نین (Valentinian) نزدیک اینجا با آلمان‌ها جنگ سختی کرده است. در سنه ۱۷۶۵ مسیحی در اراضی که عمله کار می‌کرده و به وسعت با غ [۴۷۴] می‌افزودند، قبور زیاد پدیدار شد که معلوم گردید قبور رومن‌ها بوده است. تیغه شمشیر و سپر و سر نیزه رومی زیاد در آن قبور با ظرف‌های مملو از خاکستر یافته‌اند، عمارت آن در سنهٔ ۱۳۵۰ مسیحی پانصد و سی و نه سال قبل از این احداث شده و سیصد و هشتاد و سه سال قبل بر وسعت آن افزوده‌اند و در ازمنهٔ مختلف تعمیرات در آن کرده‌اند و متدرجاً خرج نگاهداری با غ و عمارت هر ساله به شصت و شش هزار فلورن که پول حالیهٔ ایران تخمیناً پانزده هزارتومان می‌کند رسیده بود و یکی از جاهای دیدنی روزگار شده است. در سنهٔ ۱۸۰۲ مسیحی شهر و با غ که جزو پالانتینا بود در تقسیم به مملکت باد رسید، اصل بانی با غ معلوم نیست ولیکن حکمران‌های باد بر آبادی و صفا و نزهت آن خیلی افزوده‌اند.

از شوتزینگن به شهر هایدلبرگ باید برویم، شهر(Heidelberg) در دره کنار رودخانه نکار(Neckar) واقع شده، یکی از شهرهای قدیم معتبر فرنگستان است و مدرسه بزرگ آنجا در تمام فرنگ سیم مدرسه بزرگ عالی شمرده می‌شود و در این نقطه صفای رودخانه بقدری است که مثل نقش و نگار است، از قرار معلوم رومن‌ها قلاع و برج‌های دفاعیه دربلندی های یمین و یسار شهر ساخته بودند، و مخصوصاً یک کلونی بزرگ رومن در آن طرف رودخانه محاذی هایدلبرگ که موسوم به نوین هایم است (Neuenheim) بوده است در آن محل در سنهٔ ۱۸۴۳ حفر و تجسس‌ها شده و اشیاء قدیمه رومن در آنجا یافته‌اند. در اواخر سنهٔ ۳۰۰ سیصد مسیحی آلمانها (ژرمن‌ها) رومی‌ها را از آنجا بیرون کردند و آنها را فرنگی‌ها دویست سال بعد بیرون کردند عمارت آنجا را که بسیار بنای عالی است و آثار بزرگ تاریخی و معظم و قابل تماشا است الکتور ردولف (Electeur Rudolph) اول ساخته و بانی آنجا بوده، در سنهٔ ۱۳۰۸ مسیحی در آن مسکن داشته و بعد به تدریج وسعت یافته، در جنگ معروف به جنگ سی سال آن را خراب کرده‌اند و در سنهٔ ۱۶۵۰ و سنهٔ ۱۶۸۰ شارل لوئی تعمیر کرده است [۴۷۵]، هشت سال بعد از آن سردار قشون فرانسه ملاک (Melac) عمارت و شهر را سوزانده و در سنهٔ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۷٦٤ الکترشارل ته اُودور (Charles Theodore) باز تعمیر کرده ولی برق بر آن زده یک طرف را به کلی خراب کرده و از آن به بعد به صورت خرابی مانده است، اهل هایدلبرگ از روی تعصب و عداوتی که با ملاک (Melac) دارند اسم بعضی سگ‌های خود را که زشت و بدخو می‌شوند ملاک می‌گذارند و در موقع فحش به‌یکدیگر ملاک می‌گویند، دولت باد خیال دارد این عمارت را تعمیر نماید، یکی از آثار غریبه آنجا دوچلیک (Tonneau)[۳٦۰] شراب یکی بزرگتر و دیگری کوچکتر به جهة شراب ساخته‌اند که عشر مخصوص شراب را از رعیت گرفته آنجا می‌ریخته‌اند، ظرف بزرگ دو کرور شیشه بزرگ شراب و ظرف کوچکتر نصف آن شراب می‌گرفته است، مهمانخانهٔ بزرگی در بلندی دیدیم، عالی مهمانخانه‌ایست، در آنجا چائی و میوه صرف شد، اسم آن آلبرت هتل است، موسوم به اسم شخصی که کمپانی ترتیب داده آنجا را ساخته است، از اهل خارجه در سال زیاده از شصت هزار نفر از همه جا به جهة تغییر آب و هوا به هایدلبرگ می‌آیند، راه آهن دیده شد که از کنار رودخانه تا بالای کوه از زیر خانه‌ها رو به بالا می‌کشند، ارتفاع آن از ته دره تا بالا از دویست ذرع متجاوز است. مدرسه بزرگ هایدلبرگ بنای عالی است و زیاده از هشتصد سال است بنا شده است، امروز زیاده از هزار نفر شاگرد از نقاط مختلفه اروپا و امریکا به جهة تحصیل آنجا هستند، کتابخانه معتبری دارد، معلمین و متعلمین بواسطه ایام تعطیل حاضر نبودند، برحسب اتفاق یکی از معلمین آنجا که معلم حکمت است حاضر شد، گران‌دوک بحضور آورد معرفی و تعریف کرد، گفت در تمام اروپا این معلم معروف و بی‌مانند است، زیاده از دویست شاگرد دارد اسمش فیشر است (Fischer).

مجسمه مارشال برده عبوراً دیده شد، این سردار اصلاً اهل هایدلبرگ است، در جنگ‌های [٤٧٦] ناپلئون اول مادامی که ناپلئون غلبه می‌کرد با او بود، یعنی دولت باویر با ناپلئون اتفاق و همراهی داشت و مارشال برده (Berde) سردار قشون باویر بود، در اواخر باویر از ناپلئون برگشت و مارشال برده جنگ بزرگی بر ضد ناپلئون کرده است. از پل بزرگ عالی که دولت ساخته و مبالغ گزاف خرج آن شده عبور کردیم و تماشا نمودیم. از مهمانخانه که پائین می‌آمدیم از پل کهنه گذشتیم که در وقت بنای عمارت قدیم ساخته شده و خیلی قدیم است، بعد که گردش کردیم و به گار می‌رفتیم از پل جدید گذشتیم که دولت به وضع جدید ساخته، راه آهنی که تفصیل آنرا نوشتیم بالای

۳٦۰. Tonneau کلمه‌ای است فرانسوی به معنی چلیك - بشکه - پیت.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

کوه می‌رود فقط برای تماشای مسافرین و برای تفرج است، به جائی منتهی نمی‌شود و خیلی سربالا می‌رود. در وینه هم یک همچو راه آهنی دیدیم که به یک هتل که در بلندی واقع است می‌رود اما سربالائی آن به این تندی نیست، این راه آهن در حقیقت مثل آسانسور است، خیلی سربالائی تندی است. در کتابخانه مدرسه کتاب‌های خطی زیاد دیدیم، کتب ادعیه توریة و انجیل به خط قدیم، بعضی کتب خطی مصور، شاهنامهٔ خطی بزرگ مصور، کتاب حافظ خطی خوب در آنجا دیدیم، کتابی داشتند آوردند، اسم و تاریخ دیدن مدرسه را به خط خودمان در آن نوشتیم به رئیس مدرسه دادیم، تالار مدرسه را از تخته ساخته‌اند، زیاد عالی است، دو سه سال است ساخته‌اند، در اینجا جمع می‌شوند درس می‌دهند، به متعلمین درجه می‌دهند، گاهی در بعضی مواقع کنسرت می‌دهند، در بالای تالار پرده بزرگی گذاشته بودند، که کار یکی از نقاشان جدید است، بسیار خوب پرده‌ایست مهمانخانه که رفتیم آنجا عصرانه خوردیم، چند دقیقه آنجا ماندیم، بسیار خوب جائی است، در جای مرتفعی واقع چشم‌انداز خوبی دارد، عمارت قدیم هم در بلندی واقع است، اما همچو منظری ندارد، شهر هایدلبرگ در میان دره واقع است، دو طرف کوه و جنگل سبز و خرم، از هتل تمام دره و شهر و کوه و امتداد رودخانه نکار وبعد در مقابل جلگه بزرگ بی‌انتها پیداست، همه سبز و خرم و آبادی و عمارت تا چشم کار می‌کند باید تصور کرد که چه صفائی دارد [۴۷۷]، عمارت کهنه دیگر آبادی ندارد، سقف آن تمام افتاده فقط دیوارها و جلو خان باقی است، حجاری‌های خوب، مجسمه‌ها، در دیوارها خیاره‌های[۳۶۱] سنگ تراش، گل‌های منبت کرده‌اند، خیلی عالی و تماشا دارد، اهالی هایدلبرگ گویا هیچ ایرانی ندیده باشند، ایرانی که هیچ ندیده سهل است گویا مشرق‌زمینی هیچ ندیده باشند، حتی اهل اسلامبول را هم ندیده‌اند، بادن‌باد چون دو دفعه آمده بودیم مارا می‌شناختند،[۳۶۲] اهالی هایدلبرگ از دیدن‌ما خیلی تعجب‌کردند، از بالا و پائین مارا تماشا می‌کردند و بچه‌ها دور ما را گرفته بودند، معرکه بود، آلمان‌ها هورا نمی‌کشند عوض هورا هو هو می‌گویند، مالیات بادن باد چهل میلیون[۳۶۲] فلورن است که تقریباً ده - دوازده کرور پول ایران می‌شود. اینجاها تنباکو خیلی کم می‌کارند، خلاصه سوار کالسکه اسبی شده رسیدیم به راه آهن، رفتیم، داخل ترن شدیم، این دفعه چون گران‌دوک آدم معقولی است پیش ما نیامد که اسباب زحمت باشد، گفت من می‌روم جای خودم که همان جای صبحی ما بود و ماداخل

۳۶۱. خیاره: کنگره ۳۶۲. اصل: ملیان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

واگن وسط شدیم و او رفت. عزیزالسلطان، مجدالدوله، میرزا محمدخان، احمدخان پیش من بودند و راندیم، صبح چون باید به آن باغ برویم از این خط نرفتیم، از خط زیر دست رفتیم که کوه به ما دور بود، این دفعه از خط راه بالا آمدیم که کوه به ما نزدیک‌تر بود، خلاصه راندیم از شهر کارس لرو[۳۶۳] که پایتخت است گذشتیم و رسیدیم به استاسیون اوس، آنجا قدری تأمل کرده خط‌راه عوض شده و راندیم، رسیدیم به‌گار بادن باد، پیاده شده با گران‌دوک سوار کالسکه شده آمدیم منزل قدری راحت کردیم و دوباره لباس پوشیدیم و آمدیم پائین، ما رفتیم به تماشاخانه و گران‌دوک رفت دوباره با راه آهن به کارس‌لرد پایتخت زن گران‌دوک که دختر گلیوم‌بزرگ است، اینجا نیست، کنار دریاچه کنستان است، جزیره‌ئی در وسط دریاچه است، گران‌دوک آنجا عمارت‌عالی دارد، زنش آنجا است و بهترین ییلاقات دنیا و فرنگستان‌کنار دریاچه‌کنستان است که از اینجا ییلاق بهتر نمی‌شود پسر گران‌دوک هم ناخوش است و حالا الحمدلله بهتر شده، در فری بورغ که آنهم ییلاق خوبی است توقف دارد، یک پسر گران‌دوک هم که بیست و یکسال داشت، ولیعهد بود، پارسال مرده است، حالا این پسر ناخوش‌که بهتر شده ولیعهد گران‌دوک است [۴۷۸] نوهٔ گلیوم بزرگ پادشاه پروس با وجودی که یکسال است پسرش مرده است از بس‌که شاهزاده نجیب معقول مهمان‌نوازی است یک شب با ما آمد به تماشاخانه، تا امروز به تماشاخانه نرفته بود، برای خاطر ما آمد، اگر ریش شاهزاده یعنی دوک قدری درازتر و پهن‌تر و سیاه بود، رویتاً خیلی شبیه بود به اسحق میرزای مرحوم پسر دارا. خلاصه شام را برای مراجعت گذاردیم، سوار کالسکه شده، امین‌خلوت، صدیق‌السلطنه، پیش‌من نشستند و راندیم، ساعت هشت رسیدیم و رفتیم لژ خودمان نشستیم، عزیزالسلطان هم آمد، بازی میکادو پادشاه قدیم ژاپون را در می‌آورند، پرده بالا رفت، زنها و مردها آمدند که لباس های ابریشمی گلابتون دوز فاخر بسیار اعلی قیمت چینی پوشیده بودند، بادبزن‌های بزرگ تمام در دست داشتند، که هر وقت بادبزن‌ها را بازی می‌کردند صدای... می‌داد، اینها می‌رقصیدند و می‌خواندند و بادبزن‌ها را تکان می‌دادند، خیلی‌مقبول می‌خواندند، زبان انگلیسی حرف‌می‌زدند اما به صورت ژاپن و چینی‌ها، برای این‌که شبیه‌به ژاپن باشند یک پوست نازک سفیدی به‌سرشان‌کشیده بودند که طاس به نظر می‌آمد و از وسط آن کاکل بیرون آورده بودند، خود میکادو یک ترکیب و رؤیت و صورت غریبی خودش را ساخته بود که آدم از خنده

363. Karlsruhe

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ضعف می‌کرد. یک چیز غریبی به کله‌اش بسته بود و تکان می‌داد و می‌رقصید و می‌خواند، این میکادو شده بود یک فرنگی بدذات متقلب لوطی فرنگی بود، هیچکدام ریش نداشتند، به عینه ژاپنی، خلاصه خیلی رقصیدند و خواندند، خوب می‌خواندند، موزیک خوب می‌زدند، الحق بازی بسیار خوب خوشمزه خوبی در آوردند، رقصشان خوب بود، آوازشان خوب بود، یکی دو مرتبه که پرده بالا رفت همین بازی میکادو ژاپنی بود و بسیار بامزه خوب، بعد بازی تمام شد آمدیم منزل، شام خوردیم و خوابیدیم، اسامی اشخاصی که امروز در عرض راه و شهرها معرفی شدند از این قرارند:

ــ در شوت‌زین‌گن Schwetzingen

ــ لیوطنان‌کلنل کماندان رژیمان ۲۲ سواره در اِکسُ مسیو د - ترسکوو De Treskow [۴۷۹]

ــ رئیس عملهٔ عمارات و باغات شوت‌زین گن (مسیو فیستر) (Pfister)

ــ در هایدلبرگ[۳۶۴] نایب الحکومه شهر(مسیو دو کرافت) De Krafft

ــ و کدخدای شهر (ویت کینس) (Dr Witkens)

ــ رئیس مدرسه هایدلبرگ که مقام عالی دارد(مسیو فیسترن) Pfister

گویا این فیستر با آن فیستر دیگر که نایب الحمومه شوت‌زین گن است پسر عمو باشند.

روز پنجشنبه ۱۷ ذی حجه:

روزی که از پاریس به بادن بادن می آمدیم توی صحرا در خاک فرانسه با وجودی که تازه راه آهن از استاسیون حرکت کرده بود یک دفعه غفلتاً بی‌مقدمه وسط صحرا راه آهن را نگاهداشتند. سرم را از زیر واگن بیرون کردم دیدم تمام سرهای مردم از ایرانی و فرنگی امین‌السلطان و سایرین از واگن بیرون است صحرا را نگاه می‌کنند و دیرکتورهای راه آهن هم تمام پیاده شده اینطرف و آن طرف می‌روند، تصور کردیم که راه آهنی از این خط می آید برای اینکه به هم نخورد نگاه داشته‌اند یا راه عیب عمده‌ئی کرده است که نگاه داشته‌اند، همینطور متحیر بودیم و دیرکتورها رفتند در واگن‌های آخر درب یک واگنی نگاه کردند و قدری حرف زدند و برگشته رفتند راه هم حرکت کرد. تفصیل این است، چون در این واگن‌های راه آهن اغلب بعضی واقعات رو میدهد

۳۶۴. اصل: حایدل برگ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مثلاً اغلب شده است در یک واگن سه چهار نفر لوطی دزد می‌نشینند ، یک مرد یا یک زن بیچاره که اسباب یا جواهری دارد این لوطی‌ها رول‌ور را می‌کشند و می‌گویند این اسباب‌هایت را به من بدهید یا که تورا می‌کشم، مرد که یا زنکه بیچاره هم فوراً اسباب‌ها را می‌دهد آن لوطی‌ها هم بازوی او را می‌بندند و می‌اندازند گوشهٔ واگن، وقتی که در استاسیون می‌ایستد ، دزدها فرار می‌کنند [۴۸۰] تا ملتفت او می‌شوند دزدها فرار کرده‌اند ، برای این کار زنگی اختراع کرده‌اند که در تمام اطاق‌های واگن است و سر آن زنگ‌ها به نمره‌های معین در اطاق دیرکتر راه که در اطاق نزدیک لکمتیف منزل دارد بسته است و این اطاق‌های واگن هم نمره دارد ، مثلاً در اطاق نمره سی که زنگ بزنند در اطاق دیرکتر به نمره سی زنگ می‌خورد ، به هم چنین نمره‌های دیگر، آن وقت راه را نگاه می‌دارند و می‌دانند واقعه روی داده و در کدام اطاق است، یک راست می‌روند سر آن اطاق، امروز حسین غلام بچه که در اطاق آقا بشارت منزل دارد از پدر سوختگی هرزگی[۳۶۵] زنگ را زده بود وواگن را نگاهداشته و یک راست هم دیرکترها رفته بودند سر اطاق آقا بشارت.

خلاصه صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدیم، هوا امروز و دیشب خیلی مغشوش است و باد می آید و متصل باران می‌بارد ، خوب هوائی نیست، نهار را منزل خوردیم، بعد از نهار توی باغ قدری گردش کردیم و رفتیم برای حمام و آن اطاق ژیمناستیک، امین‌الدوله، فخرالاطباء، عزیزالسلطان، صدیق‌السلطنه، مهدی‌خان، سایرین همه بودند ، دادیم اسباب‌ها را به کار انداختند ، فخرالاطباء و سایرین را نشاندیم روی اسباب‌ها ، تکان‌های غریب و عجیب خوردند ، خیلی خندیدیم، خودم هم مشت و مالی دادم، عزیزالسلطان خیلی روی اسباب‌ها نشست و بعد از همانجا سوار کالسکه شده رفتیم برای گردش، خیال شکار داشتیم، با این هوا نمیشد ، عزیزالسلطان هم سر حمام ماند که رخت عوض کرده برود منزل، من و مجدالدوله، ناصرالملک توی کالسکه نشسته، ابوالحسن‌خان، احمدخان، باشی و اکبرخان، میرزامحمدخان در کالسکه‌های دیگر نشسته بودند ، راندیم توی جنگل‌ها و کوه‌ها خیلی بالا رفتیم و پائین آمدیم، اغلب جاها را مه گرفته بود ، خوش و باصفا بود ، بقدر دو ساعتی گردش کرده آمدیم منزل، رفتیم بالا ، هندوانه خوردیم، از پاریس هندوانه زیادی همراه آورده‌ایم، خیلی به کار می‌خورد و می‌خوریم و لذت می‌بریم، ذرت[۳۶۶] شیر خوبی پیدا کرده‌اند ، روزها می‌خوریم، اینجا

۳۶۵. اصل: پدر سوخته گی حرزگی ۳۶۶. اصل: زرت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ذرت شیر را نمی‌فروشند می‌گویند باید برسد، به اصرار شیر را از آنها می‌گیریم، و می‌خوریم، اینجا درخت شاه توت زیاد دارد، رسیده و نرسیده فرستادیم بیاورند بخوریم، وقتی که رفته بودند از درخت بچینند داد زده بودند که نچینید این سم است و کسی نمی‌خورد، ابداً نمی گذاریم بچینید، این‌ها را ما می‌گیریم و پارچه رنگ می‌کنیم، خوردنی نیست، بالاخره فرستادیم آوردند [۴۸۱] خوردیم، خوب شاه توتی بود، عصر هم رفتم توی باغ، خیلی گردش کردم، تا یکساعت از شب رفته توی باغ بودیم، بسیار باغ عالی است، یک فواره بسیار خوبی دارد که بیست ذرع می‌پرد، باد می‌آمد می‌خورد به این فواره، فواره را افشان می‌کرد، گاهی پائین می‌رفت، گاهی بالا می‌آمد، درخت‌های کهن که در اطراف این حوض بود باد می‌خورد به آن برگ‌های سبز و یک تکان مقبولی می‌خورد، هوا گاهی ابر تیره‌گاهی باز بود و یک عالم صفای مخصوص داشت، این باد که به آدم می‌خورد آدم را زنده می‌کرد، کنار حوض روی صندلی نشسته بقدر یکساعت واله این حوض و هوا، درخت و صفای این باغ بودم و بعد آمدم بالا خانه شام خوردیم، عزیزالسلطان هم توی اطاق خودش با تخته‌های شکل عمارت که از پاریس خریده بود و بعضی اسباب‌های کوچک دیگر مثل خرگوش و غیره که دارد بازی می‌کرد. سر شام اعتماد السلطنه روز نامه خواند و شب را هم جائی نرفته خوابیدم.

هوای بادن باد الان که قلب الاسد است خیلی شبیه است به هوای پنج روز به نوروز مانده طهران و پنج روز از نوروز گذشته، همانطور که آنجا در این فصل سبز و خرم است بادن باد هم همینطور است، به همان سبزی و خرمی است، همه چیزش شبیه است به آن وقت هوای بادن باد و بارش آنجا، خیلی شبیه است به مازندران اما تفاوتی که دارد این است که آنجا رطوبت[۳۶۷] زیاد دارد. اینجا با این بارندگی و همان وضع مازندرانی و لیسه‌هائی که در مازندران است اینجا دارد هیچ رطوبت ندارد، کاغذ به هم نمی‌چسبد، آدم درد دست و پا پیدا نمی‌کند، بسیار هوای خوبی دارد، روزی که به هایدلبرگ می‌رفتیم در باغات و شهر و توی صحرا درخت‌های سیب قرمز زیاد خوب دیدیم که سیب‌های قرمز بزرگ به درخت‌ها بود اما نرسیده بود. در آن باغی که نهار خوردیم، نارنجستان‌ها و گرمخانه‌های زیاد خوب پهلوی عمارات آنجا داشت، حالا نارنج‌ها را که توی چلیک چیده بودند از نارنجستان در آورده توی باغ گذارده بودند، و نارنج‌ها را به شکل نارون کوچک چرخی تربیت کرده بودند، نارنج زیادی هم هر درخت داشت، چون

۳۶۷. اصل: رتوبت

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

احوالات باغ شوتزینگن را به تفصیل ننوشته بودیم حالا می‌نویسیم، اول که وارد باغ شدیم باغ بسیار عالی خیابان‌های زیاد طولانی درخت‌های خیلی قوی مثل درخت‌های بزرگ جنگل داشت، جمعیت زیادی از زن و مرد بچه توی این باغ گردش می‌کردند. ما هم با کالسکه در حالتی که گران‌دوک و میرزا رضاخان پهلوی ما نشسته بودند و سایر همراهان هم در کالسکه‌های عقب بودند، توی این [۴۸۲] باغ و خیابان‌ها، کنار حوض‌ها که آب‌های آن از دهنه مجسمه‌ها می‌آمد و از خیابان‌های آهنی که روی آنها را برگ‌های سبز کشیده بودند، عبور می‌کردیم، هرجا که به آثاری می‌رسیدیم کالسکه را نگاه می‌داشتند، تمام پیاده می‌شدیم و آنجاها راتماشا می‌کردیم و گردش می‌کردیم و دوباره سوار می‌شدیم، اقلاً ده پانزده مرتبه سوار و پیاده شدیم. از آن جمله جاهای تماشائی یک حوضی بود که طرفین حوض هر کدام یک مرالی درست کرده بودند که سگ‌های زیاد دور این مرال را گرفته بودند، مرال افتاده در حالت نزع آب از دهنش می‌آمد و می‌ریخت توی حوض چیز تماشائی دیدنی بود، یک طرف دیگر یک حوضی بود، یک خوک نر دندان داری از چدن[۳۶۸] ساخته بودند که سگ زیادی دور او را گرفته زده بودند زمین، او هم در حالت نزع آب از دهنش می‌آمد و می‌ریخت توی حوض، او را هم خوب ساخته بودند، یک معبد کوچکی از سنگ مرمر ساخته بودند، وسط آن یک مجسمه‌ئی از رب‌النوع‌ها گذارده بودند، با بعضی گلدان‌های مرمر کار قدیم، یک جای مجسمه‌ویروز [؟] را ساخته بودند از مرمر، خیلی خوشگل که حمام‌رفته بود و سرگیس‌هاش را فشار می‌داد و آب می‌ریخت، خیلی خوب ساخته بودند. از آن جمله محوطه‌ای بود از سنگ و آهن ساخته بودند گرد، وسط آن یک حوضی بود وسط آن یک بوفی ساخته بودند که بال‌هایش را باز کرده بود، بالای آن محوطه دور تا دور که زیر آسمان بود مرغ‌های مختلف قراقوش و طوطی، سایر مرغ‌ها را تماماً ساخته بودند که به این بوف نگاه می‌کردند، از دهن بوف آب می‌آمد، از دهن این مرغ‌ها هم آب از آن بالا می‌ریخت توی حوض، چون تمام مرغ‌ها به چشم بوف میل دارند این طور ساخته بودند، یک کوهی ساخته بودند که از وسط آن کوه آب می‌آمد و بالای آن کوه یک مجسمه‌ئی ساخته بودند که صورت یک رب‌النوع‌سازی بود [۴۸۳] که مجسمه گردن کلفتی[۳۶۹] بود. پاهایش شبیه به سم گاو بود، خیلی خوب ساخته بودند، و همچنین مسجدی شبیه به الحمرا اسپانیول و گراناد که اعراب ساخته‌اند ساخته بودند، گنبد بزرگ و گلدسته‌های

۳۶۸. اصل: چودن

۳۶۹. اصل: کلفت بودی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بلند داشت و خیلی خوب ساخته بودند و بعضی امثله عرب در کتیبه‌های آن مسجد نوشته بودند و زیر آنها به زبان آلمانی ترجمه کرده بودند که یکی از آن ترجمه‌ها این است (که خار را به خاطر گل آب می‌دهند) مثل دیگر (حرف زدن نقره، سکوت طلا است). مثل‌های دیگر هم خیلی داشت، بعد از گردش اینجاها خسته شدیم، وقت نهارمان هم شده بود، رفتیم به عمارت باغ، عمارت باغ از بیرون و تو عمارت کهنه‌ایست توی عمارت هم تمام تخته است، من تنها نهار خوردم، گران‌دوک و امین‌السلطان و سایر همراهان هم با هم نهار خوردند، یکساعت طول کشید، بعد سوار شده رفتیم به هایدلبرگ که تفصیل او را نوشته ایم.

روز جمعه ۱۸ ذیحجه:[۳۷۰]

امروز هوا ابر وآفتاب بسیار خوب است، صبح از خواب برخاستم، رخت پوشیده نهار خوردیم، بعد از نهار گفتیم کالسکه آوردند، یکساعت بعداز ظهر به کالسکه نشستیم مجدالدوله، صدیق‌السلطنه پیش من نشسته بودند، اکبرخان، ادیب‌الملک، ابوالحسن‌خان در کالسکه دیگر بودند. راندیم برای جنوب بادن باد که آنجاراهیچ ندیده بودیم از کوه‌ها، جنگل‌ها، جاهای سبز و خرم و راه‌های باصفا گذشتیم، جاهای خوب دیدیم مدتی گردش کردیم، در یک چمنی پیاده شدیم، قدری راه رفتیم توی آن چمن درخت‌های سیب تک‌تک بود، سیب‌های درشت قرمز داشت اما نرسیده همان طور که در صحرای امامه[۳۷۱] درخت‌های سیب تک‌تک هست در اینجا هم هست اما سیب امامه ریزه است و ترش، سیب اینجا درشت است و ترش. خلاصه در ساعت چهار از ظهر گذشته مراجعت کرده آمدیم منزل. ساعت پنج هم باید به شکار برویم، آقا میرزامحمدخان هم امروز رفته بود کارخانه قند سازی که ببیند [۴۸۴] توی قند استخوان آدمی. استخوان سگی، خونی، چیزی می‌ریزند یا خیر. خلاصه هندوانه خوردیم، نمازی کردیم و خودی ساختیم و برای شکار حاضر شدیم و سر ساعت پنج سوار کالسکه شدیم، مجدالدوله، اکبرخان پیش من نشسته بودند، عزیزالسلطان، امین‌خلوت، ادیب‌الملک، آقامردک، آقا دائی باشی و آدم‌های عزیزالسلطان در کالسکه‌های دیگر نشسته از طرف اوس و راه آهن و آنجا راندیم برای جلگه و شکارهای جلگه. از این دهات گذشتیم.

۳۷۰. اصل: ذی‌قعده

۳۷۱. اصل: عمامه

امامه دهی است از دهستان لواسان کوچك بخش افجه شهرستان تهران (لغت نامهٔ دهخدا)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ـ (اوس) Oos

ـ سینزهایم Sinzheim

ـ هالبرستونگ Halberstung

ـ کار تونگ Kar Tung

تا رسیدیم به محل شکار. این دهات که دیدیم دهات بسیار خوب تمیز و پاک بود، بطوری کوچه‌ها و عمارات این دهات پاک بود که خانهٔ خود آدم اینطور پاک نیست، ابداً بوی بد و کثیف دیده شنیده نشد، بچه‌ها و اطفال و زن‌ها و مردهای این دهات اگر چه اندکی لباسشان کهنه بود اما اصلاً تمیز بودند، صحراها را خوب کاشته بودند، تمام پر از حاصل، زنهای دهاتی در توی این حاصل‌ها مشغول کار بودند، خلاصه بسیار دهات تمیز باصفائی بود تا رسیدیم به شکار، عمل تفنگ ما امروز غیرمنظم است، فشنگ ساچمه هیچ برنداشته‌اند، تمام فشنگ چهارپاره است. یک تفنگ گلوله‌زنی هم بیشتر همراه نداشتیم، خوب شد یک تفنگ ساچمه‌زنی سیستم قدیم که فشنگ‌های سوزنی دارد و دست آن پیشخدمت باشی گران دوک بود و او به کار ما خورد، به شکارگاه که رسیدیم آنجا دو کالسکه کوچک آوردند که توی جنگل و این راه‌های شکار آسان‌تر برود، از آن کالسکه‌ها پیاده شده سوار کالسکه‌های کوچک شدیم، من و مجدالدوله پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم، عزیزالسلطان، امین خلوت و سایرین هم در یک کالسکه دیگر نشستند و راندیم [۴۸۵] یک نفر هم که سوار اسب کهر بود آمد جلوما، پرسیدم این کی است گفتند کنت بیزمارک است و از خویش‌های پرنس بیز مارک است خیلی شوق به شکار و اسب دارد، اسب سوغان می‌گذارد و شکار زیاد می‌رود، امروز آمده است که با ما همراهی نماید، او هم سواره عقب ما می‌آمد و ما می‌رفتیم، طرفین ما جنگل است و بعضی جاها در میان جنگل یک جلگه بزرگی پیدا می‌شود که تمام چمن است و طرف عصرها که همین وقت باشد شوکا از جنگل بیرون آمده در اینجاها چرا می‌کند. قدری که راندیم از توی یونجه‌زاری چند قرقاول بزرگ پرید و رفت توی جنگل، فوراً پیاده شدیم. تفنگ چهار پاره را گرفتم که یک خروس بسیار گنده بزرگی بقدر یک قراقوش دم دراز از نزدیک پرید، با لوله اول زدم خورد اما نیفتاد، خواستم با لوله دیگر بزنم درخت جلوم را گرفت بیخودی انداختم، نخورد و خروس مرده افتاد توی جنگل، مأیوس شدیم و از آنجا سوار شده رفتیم جای دیگر، رسیدیم باز به یک واشدگاه چمنی، آنجا پیاده شدیم و راه زیادی رفتیم و خسته شدیم،

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

عزیزالسلطان هم با ما بود، خسته شد، خیلی راه رفتیم، تا آخر از توی زمین‌هائی که، الماس (؟) کاشته بودند چند قرقاول پرید، بد پرید و نشد تفنگ بیندازیم، برگشته خسته سوار کالسکه شده راندیم، هرجا هم که شوکا از جنگل بیرون می‌آمد این کنت بیزمارک با اسب می‌رود جلو، دوربین دو چشمی دارد، بیرون آورده نگاه می‌کند، شوکا فرار کرده آن وقت می‌آید می‌گوید شوکاها در رفتند، خلاصه راندیم تا رسیدیم به یک ذرت زاری، دو سه نفر پیاده شکارچی هم همراه ما بودند، یکی از آنها خیلی ظالم بود. جای قرقاول را میدانست، با چشم هم دیده بود که یورقه می‌کنند، ما را پیاده کرد و رفتیم توی ذرت زار، اینجا تفنگ ساچمه‌زنی آن پیشخدمت‌باشی را من گرفته بودم، تفنگ چهار پاره من دست مجدالدوله بود، این تفنگ ساچمه هم کم زور است، همین که رسیدیم یک زربه پرید، دوتیر انداختم نخورد، مجدالدوله یک فره خروس بزرگی که خال انداخته بود زد، عزیزالسلطان دوید و سرش را برید، بعد یک خروس بزرگ دیگری پرید، او را زدم، پاهایش آویزان شد و باز پدر سوخته اینجا نیفتاد و رفت توی جنگل افتاد [٤٨٦]، اینجا هم خسته شدیم، بعد شکارچی گفت میل دارید کبک بزنید؟ گفتم بله، فهمیدم که اینجاها کبک نیست. کبک چیل است، باز هم خیلی میل داشتیم، رفتیم پیاده برای کبک چیل، باز خیلی پیاده رفتیم رسیدیم به گندمک زار و یونجه‌زاری که یک دفعه از دور یک زربه کبک چیل پرید، خیلی دور بود، انداختم نخورد، باز توی حاصل‌ها می‌گشتم که یک خرگوش بیرون آمد، تفنگ را به خرگوش قراول رفتم که یک مرتبه یک کبک چیل از زیر پای عزیزالسلطان پرید، خیلی بد و کج هم پرید، از صرافت خرگوش افتاد، چپکی کبک را زدم، افتاد، سرش را بریده برداشته آمدیم، سوار کالسکه شده راندیم برای شکار شوکا، حاجی‌لله، باشی و بعضی‌ها هم پیاده با کالسکه ما می‌آیند، آن کالسکه عقب را نمی‌آوردند، اینها هم پیاده می‌آمدند، خسته بودند، هوا هم نزدیک غروب است. باز خیلی راندیم و رفتیم، شوکاهاراهی این بیزمارک و شکارچی‌ها می‌گریزاندند [٣٧٢]، شوکا هم دریاچه‌های جنگل زیاد بود، بیرون آمده می‌چریدند، رسیدیم به واشه گاهی، شوکای زیادی بود، اما دور بودند، مجدالدوله را گفتم برود ماروق، او رفت و ما ایستادیم برای یک دسته شوکای دیگر که خیلی دور بقدر سه هزار قدم می‌شدند. یک تیر گلوله انداختم معلوم بود نمی‌خورد، آن شوکای مجدالدوله هم وقتی که من تفنگ انداختم فرار کرد آمد به طرف این شوکاها بغل داده

٣٧٢. اصل: می‌گروزاندند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود ، یک گلوله هم به او انداختم نخورد مجدالدوله هم خسته برگشت، سوار شدیم، راندیم، عزیزالسلطان هم پیش ما بود باز رفتیم برای شوکا ، خیلی راه رفتیم، هوا هم تاریک شده بود ، شوکا هم نزدیک دیده نمی‌شد ، دور بود ، آنها را هم می‌گریزاندند ، بالاخره رسیدیم، باز یک چمنی آنجا ، یک زر به کبک چیل پرید ، پیاده شدم، هوا هم حالا خیلی تاریک است، یک کبک چیل مانده بود ، پرید ، زدم، افتاد ، اما کسی نرفت او را توی چمن پیدا نماید ، خودم هم رفتم خیلی گشتم پیدا نشد ، چمن بلندی بود ، بالاخره پیشخدمت باشی پیاده شد و توی چمن راه می‌رفت که از جلوش بنا کرد به دویدن، به بالش خورده بود ، پیاده‌ها او را گرفتند ، عزیزالسلطان رفت سرش را برید آورد پیش من، دیدم خوب سرش را نبریده است چاقو را گرفته خودم درست سرش را بریدم، اینها را هم برداشته سوار کالسکه شده راندیم [۴۸۷]، حالا دیگر هوا تاریک است و بقدر دو فرسخ هم راه داریم تا منزل، هرچه می‌گویم برویم منزل بیز مارک اصرار دارد برویم شکار شوکا ، بالاخره باز رفتیم، دیگر هوا طوری تاریک است که جائی دیده نمی‌شود ، باز رسیدیم به یک چمنی آنجا یک شوکا بود ، اما دور ، پیاده شده یک گلوله به او انداختم، تصور کردم خورد ، به مجدالدوله [گفتم]، برو ببین، مجدالدوله بیچاره از یک نهر عریض بود پرید رفت مدتی تا رسید به جای شوکا دید نیفتاده است، خسته، مانده، برگشت، سوار کالسکه شدیم راندیم برای کالسکه‌ها مابقی هم هشت نه نفری در آن کالسکه عقبی نشسته بودند ، خیلی تند راندیم تا رسیدیم به کالسکه‌ها ، آنجا در کالسکه‌های خودمان جابجا شدیم، سر کالسکه را هم بلند کردم، عزیزالسلطان، مجدالدوله، اکبرخان پیش من نشستند ، راندیم برای منزل، سه ساعت به نصف شب مانده به منزل رسیدیم، امین‌السلطان بعضی الماس های برلیان آورده بود بقدر ده دوازده هزار تومان الماس خریدم، بعد شام خوردم، همان کبک چیل را هم که عزیزالسلطان سرش را بریده بود سر شام کباب کرده خوردم و خوابیدیم، قدغن شکار هم در فرنگستان شکسته، تمام حالا مشغول شکار هستند .

روز شنبه ۱۹ ذی حجه:

امروز باید برویم استودگار، صبح از خواب برخاستم، رخت پوشیدم، هوا امروز آفتاب و خوب بود ، قبل از نهار گران‌دوک نشان و حمایل دولت خودش را آورد به دست خودش به ما داد ، بسیار نشان خوبی بود ، حمایل زرد و خوشرنگ خوبی داشت که کنارش را گلابتون زرد دوخته بودند ، یک نشان گردنی، یک نشان سینه دیگر سر

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

حمایل داشت، از تمام نشان‌های دول این نشان مقبول‌تر است، نشان را گرفته اظهارامتنان کردیم و با دوک که بسیار آدم خوبی است صحبت کردیم، گران‌دوک به ما تهنیت گفت که خیلی خوب کردید از آسانسوربه بالای برج ایفل[۳۷۳] نرفتید، از قراریکه در روزنامهٔ آلمان نوشته بودند، آسانسور در راه بقدر ده پانزده ساعت گیر کرده بود وبعضی اسباب‌های او هم پاره شده مردم آنجا معطل شده بودند، می‌گفت این فقره را در روزنامهٔ پاریس ننوشته بودند، در روزنامهٔ آلمان نوشته بودند، گران‌دوک رفت و نهار خوردیم، لباس رسمی پوشیده حمایل و نشان گران‌دوک را زدیم به امین‌السلطان و سایر هم که نشان داده بودند لباس رسمی پوشیده نشان‌ها را زده بودند، یکساعت بعد از ظهر با گران‌دوک در کالسکه نشسته‌راندیم [۴۸۸] برای گار، قبل از اینکه سوار شویم آمدیم توی باغ گردش کردیم، عزیزالسلطان هم بود، زن وبچه زیادی توی کوچه پشت نردهٔ باغ جمع شده بودند، رفتم پیش آنها، قدری با آنها حرف زدم و خنده کردم، یک زن روسی تازه از روس آمده بود، یک بچهٔ شیرین خوبی داشت با او صحبت کردم، زنکه بد گل بود، می‌گفت شوهرم هم مرده است، آنجا بودیم تا سر ساعت رسید و آن وقت با گران‌دوک رفتیم به گار، رسیدیم به گار، سوار ترن شدیم و راندیم، باز رفتیم به اوس و خط راه عوض شد و افتادیم به راه، گران‌دوک، امین‌السلطان، عزیزالسلطان، میرزامحمدخان و یاور گراندوک که همیشه پیش او هست توی واگن با ما بودند، امروز به همان خط راه کالسرو که پایتخت گران‌دوک است می‌رویم، قلعهٔ راستا در دست چپ دیده شد، از قلعهٔ راستا که گذشتیم قریهٔ معظمی در دست راست در دامنه دیده شد، اسم او را پرسیدم گران‌دوک گفت مالچ است و تفصیلی از این قریه گفت که این است: می‌گفت در عهد ناپلئون اول جنگ بزرگی ما بین قشون فرانسه و اطریش در اینجا واقع شد، جنرال‌مورو سردار فرانسه با آرشیدوک شارل سردار اطریش در اینجا جنگ کردند آرشیدوک شارل شکست خورد اما قشون او از درهای فرونوار به طور منظم عقب نشست و سی هزار قشون خود را در اولم ساخلو گذارد به ریاست جنرال ماک، بعد خود ناپلئون اول اولم را محاصره کرد و این قشون ساخلو را با ماک تمام کرد.

خلاصه راندیم تا رسیدیم به کالسرو، اینجا صاحب منصب و وزراء آدم‌های خودش را در گارِ گران‌دوک حاضر کرده بود که معرفی نماید، راه آهن ایستاد، آمدیم پائین، گران‌دوک تمام صاحب منصب‌ها، وزرا را معرفی کرد، موزیکانچی هم‌بود، موزیک

۳۷۳. اصل: ایفلد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌زدند ، این صاحب منصب‌ها که دیدیم بسیار خوب بودند ، تمام لباسِ ماهوت آبی داشتند ، چکمه هم پوشیده بودند ، کلاه پردار سفید سرشان بود ، سبیل ها را تاب داده بودند ، همه یک جور و یک قد و یک ترکیب و یک اندازه، این پنجاه شصت نفر صاحب منصب همه یک جور بودند ، حتی سبیل‌هاشان هم یک‌طور تاب داده بودند ، خیلی عجیب بود ، بعضی از همراهان ما که آمده بودند پائین راه می‌رفتند پیش این صاحب منصب‌ها اسباب خجالت ما شده بود ، خلاصه با شاه وداع کرده آمدیم توی واگن ایستادیم تا راه حرکت کرد ، با گران‌دوک تعارف کردیم و رفتیم و آسوده شدیم، سرداری پوست که پوشیده بودم عرق کرده بودم کندم و راحت شدم، عزیزالسلطان، میرزامحمدخان، آقامردک، مهدی‌خان، آقادائی پیش مابودند ، مهدی‌خان اظهار کسالت می‌کرد ، می‌گفت پایم درد می‌کند ، راندیم برای استودگار، از بادن باد هرچه پائین می‌رویم [۴۸۹] هوا گرم می‌شود ، درخت‌های سیب هم اطراف راه خیلی بود ، سیب‌ها هم سرخ شده رسیده بودند ، درخت سیب بادن باد و اینجاها زیاد است، امپراطور آلمان دو روز دیگر می آید بادن باد ، دوشب هست و از اینجا می‌رود به استرازبورغ و مدسی، اگر چه در این صحرا کوه و دره پست و بلند و جنگل حاصل و همه چیز زیاد بود ، اما به آبادی و خوبی بادن باد نبود ، اهالی اینجا هم به نظر فقیر تر می آمدند ، دهات خوب در اطراف راه بود ، در یک ده چشمهٔ خیلی صاف خوبی مثل آب گله گیله دیدم که در این مدت در فرنگستان همچو آب و چشمه ندیده بودم، خیلی نقل داشت، ریگ‌های ته آب پیدا بود ، اهالی ده هم دور این چشمه جمع شده بودند ، معلوم بود که خود اینها هم می‌دانند که آب خوبی است، سر حد میان بادن بادن و وورتمبرغ یک استاسیونی است که اسمش مولاکر است(Muhlacker).

این مهماندارهای باد که همراه بودند ، رفتند و مهماندارهای وورتمبرغ که از این قرارند آمدند :

- جنرال ول کرن General De division De Woelkern
- کنل کنت شلر آجودان پادشاه Le Conte Scheler
- هرنر رئیس ترن Hoerner

میرزا رضاخان این مهماندارهای تازه را آورد درب واگن معرفی کرد و آنها هم مأموریت خودشان را عرض کردند و رفتند ، توی واگن نشسته راندیم، مهدی‌خان روزنامه‌های طهران را که تازه پست آورده بود می‌خواند ، عزیزالسلطان هم توی واگن

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

بازی می‌کرد، این طرف و آن طرف می‌رفت، از باد تا کالسرو پایتخت گراندوک یک ساعت راه است، از کالسرو تا سر حد هم یکساعت راه است، از سرحد هم که مولاکر است الی وورتمبرغ یک ساعت، روی هم سه ساعت راه و سی فرسخ است. بعضی وقت[ها] اطراف راه جلگه می‌شد اما جلگه کمی، اغلب کوه، دره، پست و بلند بود، از دو تونل ممتد گذشتیم که هر کدام دو دقیقه طول کشید، خلاصه در ساعت چهار به گار وورتمبرغ رسیدیم، چون پادشاه وورتمبرغ ناخوش و علیل و تنگ نفس دارد و نمی‌تواند زیاد بایستد به گار نیامده بود، ولیعهد خودش را که خواهر زاده و نوهٔ عموی خودش است به گار فرستاده بود، چونکه خودش هیچ اولاد ذکور و اناث ندارد آنجا پیاده شدیم، یک دسته سرباز ایستاده بود، صاحب منصب زیادی بودند، دوسه نفر شاهزاده کوچک هم بودند، با ولیعهد دست دادیم، از جلو سربازها گذشتیم، سرباز و قشون و لباس صاحب منصب اینجا و آلمان و باد و غیره همه یک لباس یک جورند، تمام به شکل قشون آلمان و در تحت حکم وزیر جنگ آلمان هستند و قشون تمام از [۴۹۰] امپراطور آلمان است، اما سرباز و صاحب منصب اینجا کوچکتر و کوتاه‌تر و کم جثه‌تر از قشون باد هستند، آنها قوی‌تر و با بنیه‌تر و رشید تر به نظر می‌آمدند تا اینها.

خلاصه از جلو سربازها که گذشتیم ولیعهد صاحب‌منصب همراه خودش را با آن سه شاهزاده کوچک معرفی کرد و بعد با ولیعهد، امین‌السلطان و میرزا رضاخان در کالسکه نشسته راندیم برای عمارتی که منزل ماست و در آخر شهر واقع است و اسم آن عمارت لاند هوس روزن‌اشتاین (Landhouse Rosenstein) است، باید از شهر و پارک گذشت رفت به عمارت، شهر توی دره‌ئی واقع است که اطرافش پست و بلند است، درست شهر و خانوارش دیده نمی‌شود، از دور چیزی به نظر آمد اما درست معلوم نبود، قدری از توی شهر و بعضی کوچه‌ها گذشتیم و داخل پارک شدیم. جمعیت مرد و زن از گار الی منزل ما دو سمته ایستاده بودند، مردمان معقول نجیب مؤدب خوبی بودند، زن و دختر خوشگل هم خیلی میان آنها بود، ولیعهد می‌گویند چهل و یک سال دارد اما به نظر پیرتر آمد، رؤیت غریبی دارد، ریش زرد انبوهی در دو گونه دارد، چانه را می تراشد، خیلی بد گل است و گیج و منگ و خرف، پادشاه هم خیلی از ولیعهد بدش می‌آید، به علت اینکه زن پادشاه و دختر نیکلای مرحوم امپراطور روس است، پادشاه هم روسی است و از روس خوشش می‌آید، ولیعهد آلمانی است و از آلمان خوشش می‌آید، به این جهت پادشاه از ولیعهد بدش می‌آید. خلاصه از پارک گذشتیم، درخت‌های قوی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

داشت و پارک خوبی است، رسیدیم به در عمارت، پادشاه را دیدیم با آدم‌های خودش روی پله ایستاده بودند، از کالسکه پیاده شده با پادشاه دست داده تعارف کردیم، عصای سیاهی دستش بود، پیرمردی است، موهای زرد سفیدی دارد وریش کمی دارد، چشم‌های زاغ[۳۷۴] ریزهٔ کوچکی دارد، لباس رسمی نظامی پوشیده بود، تاس، کلاه پردار نظامی سرش بود، خیلی با هم تعارف کردیم، آمد، اتاق‌های ما را نشان داد، آدم‌های خودش را به ما معرفی کرد، ما هم امین‌السلطان و سایرین را به او معرفی کردیم، چشم‌هایش را تند تند به هم می‌زد، گاهی می‌لنگید گاهی تند راه می‌رفت، معلوم بود که ناخوش است، جور غریبی بود، عمارتش خیلی خوب است، مثل عمارت‌های طهران یک مرتبه است، اطاق‌های خوب دل‌چسب، مبل‌های خوب، گلدان‌های [خوب] مجسمه‌های مرمر حجاری شده، خوب، پرده‌های نقاشی بسیار ممتاز در اطاق‌ها هست، خیلی خوب عمارتی است. بعد قدری نشسته با پادشاه صحبت کردیم، می‌گفت ناخوش هستم و در دریاچه کنستان مشغول معالجه بودم، محض خاطر شما آمدم، فردا هم خواهم رفت آنجا برای معالجه، قدری صحبت کردیم و رفت منزلش نشان و حمایل اول خودش را [۴۹۱] برای ما فرستاد، ما هم نشان صورت خودمان را دادیم به میرزا رضاخان برای او برد.

اسم ولیعهد از این قرار است:

Prince Guellaume De Wurttemberg

این ولیعهد خواهر زاده و نوادهٔ عموی پادشاه حالیه است. کسانی را که در گار استوتکار ولیعهد معرفی کرد از این قرارند:

ــ دوک البر خط د وورتمبرغ که عمو زادهٔ پادشاه است و مادرش دختر برادر امپراطور اطریش است Duc Albrecht De Wurthemberg

ــ پرنس ارنست[۳۷۵] د ساکس ویمار خواهر زادهٔ پادشاه Prince Ernst De Saxe-Weimar

ــ پرنس شارل دو وراخ پسرعموی پادشاه Prince Charles De Vrach

ــ بارون میطناخط رئیس وزارت داخله و دربار Baron Mithnacht

ــ بارون تومب نو بورگ، ایشک آقاسی باشی Baron Thumb- Neuburg

ــ بارون فالکن‌شتاین جنرال Baron De Falkenstein

۳۷۴. اصل: زاق ۳۷۵. اصل: ارنسط

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

ــ بارون پلاتو مارشال دربار Baron De Plato

ــ جنرال آلونسلبن فرمانده کل قشون وورتمبرغ که قسمت سیزدهم قشون آلمان است De Alvensleben

ــ د ماسو رئیس اتاماژر De Massow

ــ جنرال اشتاین هایل وزیر جنگ De Stein Heil

ــ جنرال د لو پسین کماندان ستوتکار De Lupsin

ــ دکتر[۳۷۶] وُن هاگ بیگلربیگی شهر Dr Von Hack

کسانی را که شارل اول پادشاه وورتمبرغ در عمارت معرفی کرد از این قرارند :

ــ د گر یزینگر رئیس دفترخانه پادشاهی و مستشار مخصوص De Griesinger

ــ بارون ولورات لوتر بورگ مارشال دربار Baron Woellworth- Louterburg

[۴۹۲] پادشاه رفت به منزل خودش، باید برویم باز دید، نشانی که به ما داده بود زدیم، حمایل آن قرمز است، سوار کالسکه شدیم، امین‌السلطان و جنرال ولکرن باما بودند، راندیم، از پارک گذشتیم، از بعضی خانه‌های کوچک گذشتیم نزدیک است به منزل ما، به عمارت رسیدیم، وارد شدیم، این را از روی عمارت اعراب مور که اسپانیا را فتح کرده و در آنجا مدتی مستقل بودند ساخته‌اند، به فرانسه آن را استیل مورسک (Style Mauresque) می‌گویند، اسم عمارت ویلهلما است (Wilhelma)، شاه با وزرا و جنرال‌ها دم پله ایستاده بودند، رفتیم، وارد اطاق شدیم، زینت داخله هم به طرز مورسک بود، گچ بری‌ها با رنگ سقف بلند مثل مسجد، ستون‌های کوچک ظریف خیلی با سلیقه، اسباب اطاق هم به طرز مشرق زمین هیچ دخلی به وضع فرنگی ندارد، پرده‌ها کار مشرقی دارد که پادشاه می‌گفت در نیس خریده‌ام، زمستان‌ها به جهة اصلاح مزاج به نیس می‌رود، اسباب‌ها را اغلب آنجا خریده در یکی از اطاق‌های کوچک همین عمارت اشکال و پرده‌های خوب بود، زیاد بزرگ نبودند، اغلب اشکال اعراب مشرق زمین مثل شتر سوار و سوار عرب سواحل عرب و چادرنشین زن و مرد عرب بسیار خوب و اعلی نقاشی کرده بودند، وضع عمارت این طور است، در وسط صفه مانند گنبد بسیار بلندی است مسجد مانند، اطاق‌ها در اطراف این گنبد واقع شده، همه به وضع عرب، تابلوها در این اطاق‌ها بودند، هر اطاقی یک جور، در فرنگستان عمارت‌های عالی و زینت داخله آنها را به وضع مورسک می‌سازند، مثلاً در برلن و پوتسدام[۳۷۷] و غیره، از این معلوم

۳۷۶. اصل: دکتور ۳۷۷. اصل: پطسدام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌شود اعراب اسپانیا چقدر در سلیقه معماری ترقی داشته‌اند، جلو عمارت با غ بسیار باصفای خوبی است، خود پادشاه مخصوصاً گل دوست است، به گل و ریاحین و اشجار و پارک وبا غ میل دارد می‌گفت این عمارت را پدر من ساخته اما گل‌کاری و با غ سازی و مواظبت اینجا را خودم کرده‌ام و حقیقاً بسیار خوب ساخته است. پادشاه چون پایش درد می‌کند گفتیم اگر به شما زحمت نمی‌شود برویم با غ گردش کنیم، اگر زحمت هست نمی‌رویم، گفت می آیم، عصای خود را در دست گرفت و لنگان‌لنگان با ما آمد اما خیلی هم تند می‌رفت. از پل‌ها سرازیر شدیم، باغی مثل بهشت نه زیاد بزرگ نه کوچک، با غ در جلو عمارت واقع است، در دست چپ و راست نارنجستان و گلخانه درخت‌های کاملیا در آن کاشته‌اند، زیاد، اما فصل گل نبود، گل نداشتند، در اول با غ جلو عمارت چهار مرتبه دارد، وسعت دارند اما زیاد بلند نیستند، از چهار مرتبه باید پائین رفت تا به سطح با غ رسید در مرتبه‌ها گل کاری بود بسیار اعلی و مصفا، گل‌های رنگارنگ مثل مینا کاشته بودند، در این مراتب چسبیده به پله حوض‌های کوچک کوچک ساخته‌اند، فواره دارد، از این حوض به آن حوض آب می‌ریزد، خیلی قشنگ، پائین مراتب سطح با غ بود، در وسط آن حوض بزرگی فواره داشت، آب زیادی به قوت قریب پانزده ذرع جستن می‌کرد. دور حوض سبزه و چمن و گل‌کاری بسیار قشنگ خیابان‌ها [ی] [۴۹۳] مختلف از اطراف بیرون آورده‌اند، در کنار خیابان‌ها تک‌تک درخت‌های کاج بود، از زمین تا بالا تمام برگ به کلفتی دو سه چنار بسیار کلفت، برگ‌های آنرا زده‌اند و تربیت کرده‌اند بطوری که سطح صاف سبزی دیده می‌شود که از پائین تا بالا یک مو نمی‌زند و از این کاج‌ها در اطراف قریب هزار درخت هست، این درخت‌ها را به ترکیب اهلیل ساخته‌اند، بدن آن صاف و سر آن عمامه مثل سر اهلیل و بالای عمامه یک تاج ساخته‌اند، از همان شاخ و برگ کاج که بریده‌اند و تربیت کرده‌اند، در کنار خیابان‌ها و میان سبزه‌ها هم گل‌کاری اعلی بسیار باصفا بود، دور با غ هم غلام گردش دارد، به طرز اعراب که در اطراف مسجدی ساختند، دورتا دور ستون زده‌اند و گچ‌بری ریزه اعلی کرده‌اند. حقیقتاً گردش‌گاه خوبی است. یک خیابان را گرفتیم رفتیم دست راست به آن ایوان غلام گردش رسیدیم، از میان همان ایوان رفتیم به عمارت دیگری رسیدیم که از عمارت اول که وارد شده بودیم بزرگتر است، این عمارت هم به طرز مورسک است. داخله آن همانطور گچ‌بری و نقاشی ریزه، تالار بزرگی داشت بسیار عالی، چهار صفه شاه نشین دارد بسیار مزین، پنجره‌های آنها

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

شیشه های رنگین به سبک عرب خیلی دیدنی بود ، زمین آن هم تخته منقش بود بطور خاتم کاری، در اینجا میز بزرگی آراسته بودند برای شام فردا شب که باید در اینجا شام رسمی بخوریم و یک با غ دیگر هم سوای باغی که تفصیل آنرا نوشتیم درآن طرف این عمارت بزرگ است، خسته شده بودیم، در روی نیمکت نشستیم، پادشاه هم پایش درد می کرد ، پهلوی ما نشست، دیگران ایستادند ، پادشاه کلاه پردار خود را که بیرون در سر می گذارد برداشت شروع کرد به صحبت تا وقتی حرف می‌زند زیاد و تند می گوید ، قد او زیاد بلند نیست، خیلی شبیه است ریش و صورت و حالات او به حاجی حسام‌الدوله که حاکم مراغه بود ، و می گفت فردا باید بروم به کنار دریاچه کنستانس[۳۷۸] معالجه می کنم، زن او هم آنجا است، لاک کنستانس در سویس واقع و از بهترین جاهای فرنگستان بلکه دنیا است، وضع دریاچه کنستانس این است: بیشتر سواحل آن خاک وورتمبرغ است، قدری هم از باد . قدری هم از خاک باویر به این دریاچه متصل است، این چهار مملکت سویس و باویر وورتمبرغ و باد در اطراف دریاچه متصرفات دارند .

بعد از قدری نشستن برخاستیم، از همان غلام گردش آمدیم به عمارت اول که در ورود دیدیم، از هماه راهرو که آمده بودیم گذشته با پادشاه وداع کردیم آمدیم منزل، لباس تغییر دادیم، راحت کردیم، بعد بیرون آمدیم، در با غ عمارت خودمان گردش کنیم، اینجا هم با غ خوبی دارد ، گل کاری اعلی، چمن و سبزه و خیابان های درخت‌دار سایه‌دار دارد ، باصفا است دو چفته[۳۷۹] مو دارد [۴۹۴] در دو طرف عمارت طولانی و پاکیزه غوره زیاد از آن آویزان، قدری گفتیم چیدند کباب کردند خوردیم، عزیزالسلطان هم قبل از ما غوره کباب خورده بود ، هوای خوبی بود ، راه رفتیم، قلیانی کشیدیم، اعتمادالسلطنه روزنامه می خواند ، در بین گردش دیدیم یک ترن[۳۸۰] راست رو به عمارت ما می آمد ، تعجب کردیم، چمنی بود ، از روی چمن پائین رفتیم، پائین چمن سکوی سنگی بود مشرف به صحرا ، دیدیم خط راه آهن زیر سکو ممتد شده معلوم شد از زیر عمارت تونل کشیده‌اند سوراخ ساخته‌اند ، ترن از اینجا می آید و می‌رود ، در همان وقت که ما آنجا بودیم یک ترن آمد و سوت زد ، از زیر پای ما گذشت و یکی دیگر بیرون آمد ، همین طور شب و روز ترن از اینجا می آید و می‌رود ، شب امین‌السلطان بی‌خبر از

۳۷۸. اصل: کنسطانس
۳۷۹. چفته: چوب بندی تاك انگور و امثال آنرا هم گفته‌اند (برهان قاطع)
۳۸۰. اصل: طرن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این معنی خیال کرده زلزله شده خود را بیرون انداخته بود ، بعد به او گفته بودند ، ترن از زیر اطاق شما می‌گذرد آسوده شده بود . از قضا ترن از زیر اطاق او می‌گذرد . بعد آمدیم اطاق شام خوردیم، غذاهای مأکول خوب بود ، اشپز پادشاه خوب است، بعد از شام برخاستیم در همین عمارت گردش کردیم، این عمارت عالی است، یک مرتبه است، مربع مستطیل در وسط آن تالار بزرگی است مرتفع، ستون‌ها دارد ، اطاق‌های دیگر در اطراف آن است، در دو طرف تالار دو حیاط کوچک مثل ایران در وسط آنها حوض مدور است، مجسمه از برنز، در وسط حوض صورت زنی است، گیسوی خود را فشار می‌دهد آب از آن می‌ریزد . اطراف این دو حیاط اطاق است، در تالار بزرگ وسط مجسمه‌های مرمر خوب دیدیم، زن برهنه، بچه ملایکه، صورت رب النوع‌ها مثل ونوس، مشتری، زهره، و غیره، تاریخ آنها به اختلاف از سی و پنج و چهل الی بیست سال قبل از این کار حجارهای ایطالیائی که یا در رم یا در اینجا ساخته‌اند ، چهل چراغ‌های برنز مطلای بزرگ اعلی دارد ، مبل تمام عمارت عالی است. بعد رفتیم چند اطاق که مخصوص پرده نقاشی است تماشا کردیم، همه اینها را با روشنی چراغ و لامپ می‌دیدیم. دندانساز و قونسول ایران در برلن که آلمان است و دیگران چراغ گرفته بودند ، تصویرها و پرده‌ها بسیار خوب بودند ، زیاد بزرگ نبود ، متوسط و کوچک بودند ، بعضی را روی چینی کشیده بودند ، بعضی روی حلبی، بعضی روی تخته، بعضی روی کرباس، خیلی پرده‌های قیمتی دیدنی بودند ، از آنجا آمدیم وقت خواب بود ، خوابیدیم از زیر این عمارت یک راه آهنی می‌رود که این عمارت را خراب کرده است و بی مصرف است، از شب تا صبح اقلاً سیصد مرتبه می‌آید و می‌رود و سوت‌های[۳۸۱] بلند می‌زند که آدم هیچ خوابش نمی‌برد و نمی‌تواند هیچ کار بکند ، از صبح تا عصر هم که آدم بیدار است از بس که می‌آید و می‌رود سر آدم گیج می‌خورد ، حقیقت خیلی راه آهن این عمارت را بی مصرف کرده است [۴۹۵].

روز یکشنبه بیستم ذی حجه:

صبح از خواب برخاستیم، نهار را منزل خوردیم، امین‌الدوله اینجا منزل داشت، بواسطه کسالت و ناخوشی کلیه که داشت و شدت کرده بود رفت هتل که آنجا به آسودگی مشغول معالجه باشد ، یک ساعت بعد از ظهر گفتیم کالسکه حاضر کردند سوار

۳۸۱. اصل: صوت‌های

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

شده رفتیم برای گردش شهر، مجدالدوله، اکبرخان پیش من بودند، باشی هم در یک کالسکه دیگر عقب ما تنها نشسته بود و قوری آب ما دستش بود، میرزارضاخان و جنرال مهماندار و کلنل مهماندار هم در یک کالسکه دیگر جلو ما بودند و می‌رفتند از کنار شهر و توی کوچه با غ‌ها و از پهلوی بعضی پارک‌ها می‌راندیم و تماشا می‌کردیم حقیقتاً شهر توی دره واقع است و اطراف او کوه است، اما کوه‌های خاکی مالیده، چندان کوه بزرگ نیست، از این کوچه‌ها می‌رفتیم، از خیابان‌ها، با غ‌ها، پارک‌ها، می‌گذشتیم و تماشا می‌کردیم، راه هم یواش‌یواش از کنار شهر سر و بالا می‌شد، خیلی به راحتی خوبی می‌رفت بالا، همینطور گردش کنان یواش‌یواش رفتیم بالای یک تپه که آنجا یک قهوه‌خانه بود، عمارت‌های تک‌تک مختلف در این بلندی‌ها اهالی شهر ساخته منزل دارند، دور تا دور شهر روی این بلندی‌ها و تپه‌ها عمارت است، چون تابستان این شهر گرم می‌شود و توی دره هم واقع است. مردم در این بلندی‌ها عمارت ساخته‌اند که وقت گرمی هوا آنجا بیایند، خلاصه می‌راندیم از توی حاصل‌ها می‌گذشتیم، درخت و جنگل در اینجاها زیاد بود، درخت مو اینجاها خیلی کاشته‌اند، اغلب بلندی‌ها را با سنگ‌های صاف خوب سنگچین کرده‌اند روی آنها را درخت مو کاشته‌اند، همینطور مرتبه به مرتبه سنگ‌چین کرده مو کاشته‌اند، وسط اینها را هم نهر مانند پله‌پله مرتبه به مرتبه ساخته‌اند که هم پله است آدم می‌رود سر مو و انگورها وهم در وقت بارندگی آب باران و سیل از این نهرها می‌آید که موها را خراب نکند. اغلب بلندی‌ها را که مشرف به شهر بود سوار و پیاده گردش کردیم و شهر را تماشا کردیم، عمده شهر و خانوار در یک دره بزرگی واقع است، سه چهار دره‌های کوچک کوچک هم هست که بعضی از شهر و خانوارها در آن دره‌های کوچک منزل دارند. از این بلندی سربازخانه خیلی بزرگی که جای سه فوج سرباز بود تماشا کردیم، عمارت قدیم سلطنتی که اجداد اینها ساخته‌اند و عمارت تازهٔ سلطنتی آنها را تماشا کردیم که دویست سال است ساخته‌اند و در این بین که پیاده گردش می‌کردیم باران خیلی سخت تندی گرفت، رفتیم توی کالسکه سر کالسکه را پوشاندیم و سرازیر راندیم برای توی شهر. موهای اینجا تمام ناخوش است و زرد شده، کم غوره داده است، از ته آن‌ها چند خوشه غوره داده است و باقی دیگر بی‌غوره است، هوای اینجا خیلی گرم است، مثل هوای کجور می‌ماند، با وجود این گرمی هنوز غوره‌ها انگور نشده‌اند، اغلب مرد و زن اینجا به ترکمان‌ها می‌مانند، از آن وقتی که آل‌امان‌ها اینجا آمده‌اند از اولاد آنها باقی مانده‌اند، شهر کوچه‌های خوب دارد، مردمانش نجیب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و معقول هستند ، زیاد عقب ما نمی آمدند ، بچه‌های آنها هم [۴۹۶] معقول هستند ، عوض هورا هم هُو هُو می‌کنند ، تعریفشان و دعاشان و تعارفشان همین هُو هُو است. خلاصه از توی شهر راندیم، از جلو عمارت سلطنتی گذشتیم، عمارت بسیار عالی بود ، جلوخانی به شکل نیم دایره داشت، جلو این عمارت هم یک پارک بسیار خوبی داشت که گلکاری خوبی کرده بودند ، دو حوض بزرگ داشت. فواره‌های مرتبه به مرتبهٔ داشت که از آن بالا آب می‌ریخت به مرتبهٔ اول و از آن مرتبهٔ اول می‌ریخت به دویم و از مرتبه دویم می‌ریخت به حوض، خیلی فواره‌های قشنگی بود ، عمارت قدیم سلطنتی هم چسبیده به این عمارت جدید است اما کسی منزل ندارد ، عملجات آنجا می‌نشینند ، دور این گلکاری هم یک نرده کشیده‌اند که از کوچه مجزا کرده‌اند . قدری شهر را گردش کردیم و افتادیم به پارک و راهی که دیروز آمده بودیم، راندیم برای منزل، یک خیابان چنار بسیار خوبی دارد که از اول این پارک است الی پارک سلطنتی، بسیار خیابان خوبی است. چنارها سربه آسمان کشیده، برگ و شاخه‌های چنار سر به هم داده مثل یک طاق سبزی شده است، از زیر آن که می آمدیم مثل این بود که از زیر طاق سبزی بیائیم اما چنارهای اینجا با طهران خیلی فرق دارد ، رنگ ساقه و درخت اینجا سیاه‌تر از چنارهای طهران و برگ این‌ها هم کوچک‌تر از برگ‌های چنار طهران است، خلاصه رسیدیم به منزل رفتیم اطاق قدری هندوانه خوردیم، ناصرالملک آمد ، روزنامه نوشت، چای خوردیم، نماز خواندیم و رفتیم توی باغ گردش کردیم، پهلوی این عمارت را یک محوطه دورش را معجر آهنی کشیده و سیم کشیده‌اند ومیان آنها بقدر سی مرال نر و ماده سفید انداخته بودند ، این مرال‌ها غیر مرال‌های ماست، تمام سفید هستند ، مرال‌های نر اینها تنه‌شان کوچک است و شاخ‌های غریبلی دارند ، رفتیم آنجا ، مرال‌ها دور بودند ، دری داشت، دادیم باز کردند ، شاپور رفت تو، آنها را رم داد ، آمدند نزدیک ما ، تماشا کردیم، با وجودی که مدتی است آنجا هستند باز وحشی هستند آدم را که می‌بینند فرار می‌کنند ، بره‌های کوچک خوب و خوردنی داشت آنها را تماشا کردیم و آمدیم جلو اطاق خودمان، قدری توی گل کاری گردش کردیم و غوره چیده دادم کباب کرده آوردند خوردیم. رخت‌هایم را هم گفتند آوردند توی باغ که آنجا بپوشیم. امشب در ساعت شش ونیم از ظهر گذشته باید برویم به عمارت دیروز پادشاه که رفته بودیم شام بخوریم، توی باغ نشسته بودم دیدم کنار حوض وسط گل کاری یک حیوانی راه می‌رود ، رفتم نزدیک دیدم یک ماسوره‌ئی است به بزرگی موش‌های سلطانی، دم کلفتی دارد و رنگ زردی داشت، خیلی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مقبول بود[۴۹۷] تا ما را دید رفت روی درخت، این حیوان همیشه روی درخت منزل دارد، رفتم از زیر درخت تماشا کردم از این شاخه به آن شاخه می‌رفت، به باشی و اکبری، امین همایون گفتم من که می‌روم شما اینجا باشید، عزیزالسلطان را بگوئید تفنگش را بیاورد این رابزند. آن وقت رخت پوشیده آمدیم توی اطاق، ولیعهد و شاهزاده‌ها که باید همراه بیایند حاضر بودند، اشخاصی که باید لباس رسمی پوشیده بیایند حاضر بودند، من، ولیعهد، امین‌السلطان [و] میرزا رضاخان توی کالسکه نشسته سایرین هم از عقب راندیم برای عمارت پادشاه، دیروز از در بالا رفته بودیم امروز از در پائین داخل پارک شدیم و یک راست رفتیم به اطاقی که میز چیده بودند. امروز در این گردش یک راه آهن کوچک سبک خوبی دیدیم که سربالا کشیده بودند، دندانه‌دندانه بود که می‌افتاد توی هم، آن چرخ‌های لکوموتیو[۳۸۲] او هم دندانه‌دندانه بود که توی هم می‌افتاد. خلاصه سر میز نشستیم، ولیعهد دست راست ما نشست، پرنس دوک آلبر (شت Duc Alberecht De Vurttemberg دست چپ، زیر دست او پرنس ارنس سا کس ویمار که بسیار بسیار شبیه به حسن برادر جمال و به حاتم خان برادر اکبری و به زیناویوف روس، سبیل‌های زرد کم تابیده سر بالا، ابروی زرد، روی سرخ، چشم‌های گرد کبود درخشنده طوری[۳۸۳] به آدم نگاه می‌کرد که آدم می‌ترسید، آخرش خیلی با او صحبت کردیم، آدم با مزه است، سن هر دو این شاهزده‌ها بیست و دو سه سال است بلکه ۲۷ سال است، همین شاهزاده مو زرد پسر خواهر پادشاه حالیه است، ولیعهد هم پسر خواهر پادشاه حالیه است، ولیعهد چهل و یک سال دارد، آن طرف ولیعهد میرزارضاخان نشسته بود، زیر دست میرزارضاخان Prince Charle Dourah Conte de Wurttemberg نشسته بود، سنش بیست و سه سال است، بسیار شاهزاده خوش روی خوش روی خوش موی شیرینی است و با این سن خیلی عالم و فاضل است، بخصوص در سفرهائی که در مشرق زمین در شامات و مصر و بیت‌المقدس و غیره کرده است اطلاعات شرقی خوب دارد، شاهزاده که دست چپ ما نشسته بود و اسم او را نوشتیم پدر بزرگش برادر پادشاه اول وورتمبرغ است و اسم پادشاه اول وورتمبرغ فردریک بود. مادرش دختر ارشیدوک آلبرت عموی امپراطور حالیه اطریش است، سن او بیست و سه سال [است]. همان شاهزاده که اسمش را نوشتیم به مشرق زمین سفر کرده، پرنس شارل دوراخ مادرش خواهر پرنس دُمناکو حالیه است و پدرش برادرزاده پادشاه فردریک است

۳۸۲. اصل: له کمتف ۳۸۳. اصل: توری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که پادشاه اول وورتمبرغ بوده است.

اسامی سفرا که در سفره حضور داشتند از این قرار است [۴۹۸]:

ـ وزیر مختار باویر که دوآین یعنی اقدم همهٔ سفرا است (کنت[۳۸۴] تاف کیرخ ان) Conte Tauff Kirchen

ـ وزیر مختار اطریش کنت[۳۸۵] اوکولیچانی Conte Okoliscany

ـ وزیر مختار انگلیس موسیو بارون.... (Mr Barron)

ـ شارژ دفر پروس موسیو د کلایست.... (De Kleist)

ـ شارژ دفر روس موسیو د سیلوانسکی... De Silvanski

خلاصه شام بسیار خوبی خوردیم، چراغ شمع زیاد روشن کرده بودند در چهل چراغ و جار و غیره، اطاق بسیار گرم شده بود و ما عرق زیاد کردیم و خفه بود، به ولیعهد گفتیم پنجره‌ها را باز کنند باز کردند، هوائی داخل شد اما چندان تفاوت نکرد، آمدیم بیرون میان باغ، در باغ چراغی نبود، تاریک بود، گردش کردیم، فوارهٔ آب جستن می‌کرد، در تاریکی عالمی داشت، بول داشتیم، می‌خواستیم خود را به گوشه‌ای بکشیم، پرنس مو زرد، پرنس ارنست دنبال ما را گرفته بود، ول نمی‌کرد، آخر میرزارضاخان را خواستیم عذر او را خواست، با مجدالدوله و یکی دو نفر همراه بودند، گوشه‌ای رفتیم، ادرار کردیم آمدیم پیش ولیعهد، گفت من باید بروم پیش از شما آنجا که آتش بازی می‌کنند، گفتیم بروید، رفت، ما هم قدری گردش کردیم، سوار کالسکه شدیم برویم محل آتش‌بازی، اسم آنجا کانستات است Cannstatt، جائی است متصل به استوتگار، مثل دولاب و طهران، در آنجا معدن آب گوگرد سردی هست به جهة معالجه می‌خورند، سوار کالسکه شدیم راندیم، از پل و رودخانه گذشتیم، مدتی رفتیم، رسیدیم به جائی که چراغ بود، کم کم چراغ زیاد شد، جمعیت دیده شد، تا جائی که چراغان زیادی بود، ولیعهد و شاهزاده‌ها آنجا بودند، دالان درازی ساخته بودند، دو طرف چراغ زیادی، بسیار گرم بود، دست ولیعهد را گرفتیم و رفتیم، ولیعهد اشخاصی را که بانی آتش‌بازی شده بودند مثل بیگلربیگی شهر و غیره معرفی کرد، رفتیم دو طرف، زن و مرد زیاد بودند، دخترها و زنها زیاد خوشگل بودند، بقدری خوشگل بود که اندازه نداشت، پسرهای خوشگل هم زیاد بود، دو طرف ایستاده بودند، سان می‌دادند، کم کم رسیدیم به

۳۸۴. اصل: کونت ۳۸۵. اصل: کنط

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

جائی که چراغ موشی زیادی در جنگل [بود]، بوی نفت و تعفن و گرما اذیت می‌کرد، ولیعهد گفت بیائید برویم، ما را برد از توی جنگل، سربالائی بود بقدر دوشان تپه می‌بایستی بالا برویم، راه پیچ‌پیچ داشت، می‌رفتیم، چراغان بود، عرق کردیم و تشنه شدیم، آب خواستیم، میرزارضاخان گفت آب بیاورند، تنگی و گیلاسی آوردند، ریختند، خوردیم، دیدیم آب تلخ متعفن است، معدنی است، ما را به هم زد، مردم، ولیعهد، شاهزاده‌ها این حالت را که دیدند فهمیدند که تصور شده است ما آب معدنی خواسته‌ایم [۴۹۹] عوضی آورده‌اند ما خورده‌ایم بدمان آمده، خنده در گرفت، همه خندیدند و خندیدیم، گفتیم آب صحیح بیاورند تا رفتند و آوردند مدتی طول کشید و تعفن و مزه بد آب در دهن ما بود، هی به ولیعهد می‌گفتیم کجا می‌رویم و می‌رفتیم، آخر در بالا رسیدیم به حوضی، فواره داشت، دور آن درخت، مثل امامزاده چراغان زیادی کرده بودند، به درخت‌ها فانوس‌های رنگین آویخته بودند، جمعیت زیاد زن ومرد بود، تماشا کردیم برگشتیم، از همان راه از میان زن و مرد آمدیم، به وسعتگاه بزرگی در میان جنگل در وسط جائی از چوب موقتاً ساخته بودند ده پانزده ذرع دور آن بودند [؟]، میزی بود شامپاین و آب و غیره گذاشته بودند، اطراف پر آدم بود، یک طرفی جائی مرتبه به مرتبه ساخته بودند، آوازه خوان‌های مرد نشسته بودند می‌خواندند، بعد آتش بازی شد، چندان خوب نبود، تق و پوق و صدای زیادی کردند، شاهزادهٔ مو زرد پرنس ارنست دماغی داشت، با دهن تقلید صدای آتش بازی را می‌کرد، می‌خندید، شامپاین می‌خورد به سلامتی زنهای خوشگل، خیلی رذالت می‌کرد، آتش بازی تمام شد. برخاستیم، راندیم رو به منزل، در اینجا گار زیاد نیست، در شهر تک‌تک هست اما اینجا تا به منزل رفتیم هیچ گار ندیدیم، در پارک مشعل سوزانده بودند، مثل ایران مشعل قطران و تعفن می‌کرد، آمدیم منزل خوابیدیم.

با چراغ گاز لفظ "ولکم"[۳۸۶] نوشته بودند یعنی خوش آمدید.

رودخانه نکار (Neckar) که از هایدلبرگ می‌گذرد از اینجا هم می‌گذرد و می‌رود در مانهیم[۳۸۷] رودخانه رن می‌ریزد، خیر این رودخانه از اینجا به هایدلبرگ[۳۸۸] می‌رود و از آنجا می‌رود در مانخیم داخل رن می‌شود. هوای شهر استود گارد گرم و تر و رطوبی است، شبیه است به هوای کجور، لیکن هوای باد و

386. Wellecome

387. Mannheim

۳۸۸. اصل: هایدل برق Heidelberg

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هایدلبرگ ییلاق و هوای بسیار خوب با جنگل و چمن، لیکن رطوبت ابداً ندارد.

روز دوشنبه ۲۱ [ذیحجه]

در ساعت یک بعد از ظهر باید برویم به شهر مونیخ که پایتخت مملکت باویر است، صبح از خواب برخاستم، بر حسب معمول قهوه‌چی باشی ثعلب هر روزه را آورد با دو حب گنه گنه خوردم، بعد حاجی حیدر موافق معمول که هر روز صبح ریش می‌تراشد آمد ریش تراشید، بعد از این دو کار رسم هر روزه ماست که باید یواش یواش رخت بپوشیم و بعد از رخت یک فنجان [۵۰۰] چای با نان بخوریم و آنوقت نهار بخوریم. خلاصه امروز هم همین رسومات به عمل آمد، قبل از نهار قرار بود برویم به عمارت سلطنتی شهر برای تماشا. در ساعت ۱۱ کالسکه حاضر شد، من و مجدالدوله، صدیق‌السلطنه در یک کالسکه نشستیم، میرزا رضا خان، جنرال و مهماندار هم در کالسکه دیگر نشسته از جلو می‌رفتند، عزیزالسلطان، ادیب‌الملك، باشی، احمدخان و سایرین هم با میرزا محمدخان در کالسکه‌های عقب ما سوار شده راندیم برای عمارت شهر، نقشه و وضع رفتن ما از اینجا به شهر و از جاهائی که گذشتیم تا به عمارت رسیدیم از این قرار است:

اول از پارک و باغ این عمارت آدم می‌گذرد و می‌رسد به یک معجر آهنی که آن معجر این پارک را از پارک‌های دیگر مجزا و مفروز[۳۸۹] می‌کند و می‌رسد به یک دری یعنی در همین پارک که یک دسته قراول و سرباز درب در ایستاده بودند، از این در که بیرون می‌رویم داخل یک پارک بزرگ دیگر می‌شویم و بلافاصله داخل می‌شویم به خیابان چنار بزرگ که تفصیل آن را نوشته‌ام و بسیار خیابان خوبی است، چنارهای کهن و طاق این خیابان با برگ‌های خار مثل یک طاقی زمردی زده شده است. این خیابان سبز سایه در ایام تابستان چقدر برای مردم این شهر نافع است که در زیر آن پیاده، سواره، با کالسکه گردش می‌کنند و روی نیمکت‌ها می‌نشینند. در پارک‌های اطراف این خیابان بعضی مجسمه‌ها هست از مرمر و سنگ و چدن و غیره که گذارده [اند]. این خیابان که تمام می‌شود این طرف و آن طرف خیابان دو مجسمه بسیار بزرگ ساخته‌اند که یک اسب دیوانه به بزرگی اسب است که دست‌های خود را بلند کرده و گوش

۳۸۹. اصل: مفروض
مفروز کردن: جداکردن، تحدید حدود کردن (فرهنگ معین)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خوابانده است، یک مردی هم به بزرگی انسان پهلوی او ساخته‌اند که با دست زیر چانه اسب‌زده است، هر دو جفت و یک ترکیب روبروی هم گذارده‌اند، بسیار خوب مجسمه‌ایست، بقدری خوب ساخته‌اند که پنج ساعت آدم باید تماشای آنجا را بکند، از این خیابان که بیرون می‌رویم داخل یک خیابان دیگر می‌شویم که اطراف آن درخت‌های بلوط است که [به] فرنگی (شن) می‌گویند، اطراف این خیابان هم پارک است، در وسط آن یک جای گردی است و روی آن یک مجسمه پیرمرد قوی هیکل بزرگی ساخته‌اند، این خیابان بلوط هم آخرش منتهی می‌شود به باغ و پارکی که جلو عمارت سلطنتی واقع است و تفصیل او را نوشته‌ایم، بسیار پارک خوبی است، گل‌کاری‌های خوب کرده، کاج‌ها را قیچی کرده‌اند، به شکل‌های مقبول، یک فواره‌ئی وسط این پارک دارد که خیلی می‌پرد، فواره‌های دیگر مرتبه به مرتبه دارد که آب از آن مرتبه‌ها می‌ریزد، خیلی پارک خوبی است، تفصیل راه این عمارت از منزل، از آن قرار است که نوشته شده، خلاصه رسیدیم به عمارت و درب پله پیاده شدیم، چنانچه سابقاً نوشتیم [۵۰۱] عمارت سلطنتی اینجا دو تاست، یکی است از خیلی قدیم که چهارصد پانصد سال است ساخته‌اند و حالا وزیر دربار در آنجا منزل دارد با عملجات پادشاهی، این عمارت تازه است و دویست سال است که ساخته‌اند، درب عمارت که پیاده شدیم وزیر دربار و مهماندارها درب در حاضر بودند و ما را به عمارت راهنمائی کردند، اول مرتبه اول عمارت را که چند پله می‌خورد تماشا کردیم، عمارت بسیار عالی است، بخصوص اسباب‌های بسیار عالی از قبیل مجسمه‌های مرمر (بوست)، و پرده‌های کار گوبلن و پرده‌های نقاشی بسیار ممتاز و نقاشی‌های روی گچ که کار نقاش‌های قدیم وورتمبرغ است و نقاشی‌های تاریخی است که یا تاریخ جنگ و دعوا و صلح سلاطین قدیم و اجداد این پادشاهان را ساخته‌اند بود، یکی از آن جمله نقاشی روی گچ این است که صورت جنگی را ساخته بودند که یک زنی از اجداد این سلاطین سرداری یک قشونی را اختیار کرده و در این جنگ جد گلیوم پادشاه بزرگ پروس را اسیر کرده و داده است دست او را می‌بندند و خیلی جد پادشاه گلیوم را که دیدم شبیه بود به گلیوم بزرگ که او را دیده بودم، خیلی نقاشی عالی بود و یکی از پرده‌های نقاشی پرده‌ئی بود کار نقاش مونیک که الان هم زنده و در مونیک است و اسم او را خواهیم نوشت، پرده اسمش پرده عشق بود، صورت یک زنی را ساخته بود که شب در اطاق بچه خودش را آرایش می‌کرد، میزی بود پشت پرده‌ای که روی آن چراغی بود که نه میز پیدا بود و نه چراغ ولی شعله چراغ طوری به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این زن و رخت‌های زن و صورت بچه افتاده بود که حالت چشم بچه را که چراغ می‌زد نموده بود، بسیار پرده عالی ممتازی بود، در تمام فرنگستان اینطور پرده ندیده بودم، یعنی به این تازگی پرده خوب ندیده بودم والا پرده‌های ممتاز خیلی است، در فرنگستان مجسمه‌های بوست که آنجا دیدیم یکی مرد گنده ریش پهن موداری است که اسم رودخانه نیل است، یک مجسمه دیگر باز گنده و ریش پهن موداری بود اسم و علامت رودخانه تیبر[۳۹۰] بود، نیم تنه نِرُن است. قیصر روم، نیم تنه ژوبی‌تر، نیم‌تنه آپلنُ، نیم‌تنه ونوس[۳۹۱] و بعضی نیم‌تنه‌های قیاصر [ه] روم بود. یک پرده پطرکبیر، نیکلا، فردریک بزرگ، الکساندر، شکل پادشاهان خودشان هم خیلی بود، یک مجسمه ولُتر هم که خیلی بدگل بود آنجا بود، پهلوی فردریک گذارده بودند، آن نقاشی که صورت آن زن را ساخته بود مونیکی نیست، زنده هم نیست، مرده است، خلاصه خیلی توی این اطاق‌ها این طرف و آن طرف گردش کردیم. اطاق جور به جور و مبل‌های خوب داشت، رفتیم به اطاقی که ناپلیون اول در وقتی که این شهر را فتح کرده بود توی این اطاق خوابیده بود دیدیم، همان تختی که [۵۰۲] ناپلیون اول روی آن خوابیده بود تماشا کردیم، یک صورت خودش را هم ناپلیون که در پرده کار گوبلن کشیده بودند و خیلی شبیه است به ناپلیون، به پادشاه آن وقت وورتمبرغ هدیه داده بود بالای تختخوابش آویزان کرده بودند، دیدیم، بعد آمدیم به مرتبه دویمی عمارت، از پله‌ها بالا آمدیم، پله‌های سنگ خوب داشت، داخل یک تالار بزرگی شدیم که تالار مرمر می‌گویند، تالار بسیار بزرگی است، به باغ و فواره‌ها نگاه می‌کند. خیلی باصفا است، خیلی تالار عالی است در گیلوئی این تالار نقره خام زیاد کار کرده‌اند، اغلب از این چهلچراغ‌ها هم نقره بود، بعد رفتیم اطاق ملکه که آنجا منزل دارد، آنجا هم اطاق بسیار عالی بود، یک بالخان خوبی داشت رو به باغ و فواره‌ها نگاه می‌کرد، خیلی باصفا بود، بعد آمدیم پائین و دوباره رفتیم به اطاق کابینه و تحریر و کار پادشاه آنجا را هم گردش کردیم، عکس‌های زیاد، نقاشی‌های مینیاتور[۳۹۲] خیلی داشت، تا آخر اطاق رفتیم، آنجا یک پرده کوچکی بود که صورت یک زن مقدس را مثل زن‌های ترک دنیا کشیده بودند، پرسیدم این کی است گفتند این مادام بلانش است و همه خندیدند، پرسیدم، یعنی چه؟ گفتند وقتی عزائی که به خانواده سلطنت رو می‌دهد و کسی از آنها می‌میرد این پرده روح است، به پای

۳۹۰. Tiber: رودی است که از کنار شهر «رم» پایتخت ایتالیا می‌گذرد.

۳۹۱. اصل: وینور

۳۹۲. اصل: می ناتو

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

خودش می‌رود به منزل وزیر دربار و تسلیت می‌گوید، قراول و مستحفظین عمارت هم مکرر این را دیده‌اند، چون شاه خودش جنی است، جن‌گیر و اعتقاد به جادو اینها خیلی اعتقاد دارد، به این مادام بلاتش هم خیلی معتقد است و حقیقت این را این‌طور می‌داند و این است که او را در اطاق مخصوص خودش گذارده از وزیر دربار پرسیدم شما این را دیده‌اید؟ نه اقرار کرد و نه انکار، خلاصه آنجا را تماشا کرده آمدیم به باغ مخصوص عمارت که دور آن نرده آهنی غلام گردش دارد و مجزی از پارک بزرگ است، خیلی باغ خوبی است، گل‌کاری دارد، حوض مخصوص دارد، دور حوض را نرده کشیده توی حوض را مرغابی انداخته‌اند و نرده برای این است که مرغابی از حوض بیرون نیاید و اینجاها را کثیف نکند، خیلی جای باصفائی [بود]، قدری آنجا گردش کردیم، هوا هم گرم و آفتاب زننده‌ئی داشت، بعد از این پارک آمدیم به پارک بزرگ که فواره‌های مرتبه به مرتبه دارد و آنجا هم خیلی باصفا است و عمومی، همه مردم گردش می‌کنند، از آنجا سوار شده از همان راه که آمده بودیم راندیم برای منزل، این عمارت را دوک شارل دویست سال قبل ساخته است، وسیع و مزین، خیلی اسباب و تجملات نفیسه و پرده‌های نقاشی گوبلن و رنگ روغنی نادره و مجسمه‌های گرانبها داشت، من‌جمله پرده‌های گوبلن [۵۰۳] آسیا، افریق و ینگی دنیا بود که حالات و طبیعت خلقتی این سه قسمت معظم دنیا را می‌نمود و مجلس تاجگذاری و جنگ ایوان معروف به ظالم روسی را Ivan Le Cruel با عثمانی‌ها و صورت ناپلیون اول بود، این صورت که به گوبلن بافته شده خیلی شبیه و درا طاقی که خود ناپلیون در سنه ۱۸۰۵ مسیحی به اشتوتگار آمده در آن خوابیده است، بود، و بالای تختخوابی که روی آن خوابیده بود عیناً آنجا است آویزان است. میان پرده‌های خیلی ممتاز نقاشی و پرقیمت بود، صورت جوان[۳۹۳] زنی بود با بچه در بغل بود که مهر مادری را می‌نمود و اسم آن پرده عشق مادری است، عمده مقصود حالت مادری و بچه طبیعت چراغ را که بر آنها تابیده بود نمودن بود، خود چراغ پیدا نبود، لیکن روشنی چراغ را که به تمام اندام مادر و بچه تابیده بود چنان نقاش خوب و مجسم کشیده که از تماشای آن آدم واله می‌شد و چنین پرده در این شیوه نقاشی هیچ جا دیده نشده، نقاش آن از اهل استکارت و موسوم به هین دلانق است Hindelang، حالا مرده و این پرده را سی سال قبل کشیده است، پرده دیگر در اطاق مخصوص ملکه بود که با ذغال و سنگ گچ کشیده بودند، این قدر خوب و با حالت و مهارت کشیده بودند که

۳۹۳. اصل: جوانه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فوق تعریف بود و نقاش آن کول باخ نام است Caulbach، از اهل باویر است و در تمام اروپا مشهور است، خود نقاش مرده است، پسرش که همین اسم را دارد نقاش است و زنده است و خیلی در نقاشی استعداد دارد، میان پرده‌های ممتاز صورت پطر کبیر، فردریک اعظم و در همان اطاق مجسمه‌های نرون Neron قیصر روم و مقابل آن ولتر بود و روی دو بخاری جنبین دو صورت بزرگ از سنگ مرمر تمام اندام حجاری شده بود، یکی حالت سکوت و دیگری حالت تأمل و تفکر را می‌نمود، در کمال استادی کشیده بودند، پرده دیگر در اطاق تحریر پادشاه به صورت زنی سفیدپوش و روحانی‌صفت بالای میز تحریر آویخته بودند و می‌گفتند این صورت زنی است که به مادام بلاتش معروف است Dame Blanche و اعتقاد بر این است که هر وقت مصیبتی یا حادثه به خانواده سلطنت روی دهد آن روح به همان شکل و صورت در عمارت قدیم که روبروی عمارت جدید واقع است حاضر آمده [۵۰۴] خود را به قراولان و عملجات نشان می‌دهد و غایب می‌شود، مارشال دربار که در همان عمارت منزل دارد و حاضر بود به اعتقاد تام و تمام بوجود آن معتقد است و معلوم می‌شود مکرر پیش او رفته، کلیسای روس هم در خود عمارت دیده شد که مخصوصا به جهة ملکه که دختر امپراطور نیکلا است ساخته‌اند و تالار مرمر که نزدیک آنجاست و سفره خانه ایام اعیاد بزرگ است، بسیار عالی و با زینت ساخته و سرستون‌ها و گیلوئی‌های سقف و چهل چراغها همه می‌گفتند از نقره خالص است. در اطاق دیگر مجسمه‌های خیلی ممتاز بود و معتبر [تر] ین و بهترین مجسمه‌های رب‌النوع رود تیبر Tiber شهر روم و رب‌النوع رود نیل و رب‌النوع عقل می‌نرو Minerve، پهلوان مشهور یونان هرکول Herqule[۳۹۴] و پهلوان دیگر یونان آژاکس Ajax بودند، خلاصه آمدیم منزل نهار خوردیم و بعد از نهار لباس پوشیده یکساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شده راندیم برای گار،[۳۹۵] رسیدیم به گار ولیعهد و شاهزاده‌ها، امرا، وزرا، صاحب‌منصب‌ها تمام در گار حاضر بودند، قدری در اطاق گار ایستاده، بعد رفتیم توی واگن، ما و مردم همه جابجا شدیم، کسی که در واگن ما بود عزیزالسطان، مجدالدوله، ناصرالملک، باشی، آقادائی، آقامردک، حاجی لله، آقا عبدالله بودند، هوا هم گرم و آفتاب ذل[۳۹۵] بود، گار هم گرم بود، با ولیعهد تعارف کرده راندیم برای مونیخ، صحرا در طرفین راه پست و بلند بود، چون هوای وورتمبرغ گرم‌تر از هوای باد است صحراهای آنجا زرد و آن طراوت صحراهای باد را ندارد، جاهای

۳۹۴. اصل: هرکل

۳۹۵. ذل: لابد به معنای تند و زننده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گندم و جو را که درو کرده‌اند زرد است، اما سایر حاصل‌ها مثل ذرت[۳۹۶] و شبدر و یونجه آنها سبز است، هر جا هم که حاصل نیست چمن است، همینطور می‌راندیم، کم کم کوه‌های اطراف که اغلب هم جنگل بود نزدیک شد و راه آهن افتاد به یک بغله کوهی که آنجا را بریده بودند و راه از آن بغله می‌رفت، سرم که از پنجره بیرون بود می‌دیدم لکوموتیو[۳۹۷] مثل مار می‌پیچید و از این بغله می‌رود، از این طرف که نگاه می‌کردم یک بغله سمتی بود که آخر آن دره‌ای بود که توی آن دره خانه‌های رعیتی کوچک کوچک مقبول تک تک بود و دره‌های کوچک کوچک همه از این دره جدا می‌شد، بعد باز دره تنگ شد و تا رسیدیم به یک آبادی بزرگی که اسمش این است گیسلینگن Geislingen [۵۰۵] پنج دقیقه اینجا ایستادیم، قصبه معتبر بزرگی بود، زن‌های خوشگل داشت، بعد راه بنا کرد سربالا رفتن، یک لکوموتیو هم به ته ترن بسته بودند و راه مدتی سربالا رفت، تا از این سربالائی و پست بلندی‌ها گذشتیم و رسیدیم به جلگه بسیار بزرگی که هیچ کوه در اطراف دیده نمی‌شد، جلگهٔ پر گل باصفای سبز خوبی بود، همینطور راندیم، راندیم تا رسیدیم به شهر اولم [که] آخر خاک وورتمبرغ و سرحد باویر است، دور شهر اولم یک قلعه محکم نظامی است، در یک بلندی هم برای محافظت شهر یک قلعه نظامی ساخته بودند، رودخانه دانوب از وسط این شهر اولم می‌گذرد، یک کلیسا هم از دور دیدیم که یک برج خیلی بلندی داشت که طول آن بقدر یکصد و سی ذرع می‌شد و دور آن برج را منجنیق اشاتوواژ درست کرده بودند که معلوم نبود می‌خواهند چه بکنند، از دور این برج به نظر بچه ایفل[۳۹۸] پاریس می‌آمد، خلاصه در استاسیون ایستادیم، یک ترن بسیار ممتازی که پادشاه سابق وورتمبرغ که خودش را خفه کرد ساخته است و خیلی ترن عالی است و بیش از دو ساعت آنهم برای امتحان در این ترن سوار نشده، دیگر هیچ پادشاهی در این ترن ننشسته است مگر امروز که برای ما این ترن را آورده‌اند، این شهر اولم دوتاست، یکی اولم کهنه است یکی اولم نو، اولم کهنه آن است که اول وارد او شدیم و ترن از زیر قلعه نظامی مثل تونل گذشت و قلعه نظامی روی تپه بود و این اولم جزء وورتمبرغ و حاکم آن از اهالی وورتمبرغ است، اولم نو آن طرف رودخانه دانوب است که جزء باویر است و مهماندارهای ما هم آن طرف آمده بودند، حاکم آنجا هم از اهل باویر است ولی حاکم کل این دو اولم جنرال پیر معتبر ظالمی

۳۹۶. اصل: زرت
۳۹۷. اصل: له کمتیف
۳۹۸. اصل: ایفلد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است از اهل پروس که حکومت کل این دو با ایالت پروس است. خلاصه در استاسیون برای تعویض ترن پیاده شدیم، حاکم شهر اولم و کماندان‌های شهر اولم با وزیر اعظم باویر و بعضی جنرال‌ها و صاحب‌منصب‌ها که استقبال ما آمده بودند معرفی شدند و آنها را دیدیم، آمدیم به اطاق کوچکی که در استاسیون برای ما حاضر کرده بودند، چون این ترن مخصوص پادشاهی کوچک است جا کم دارد، گفتیم که بارها [و] آدم‌های مردم همانطور که در آن ترن اولی بودند جلو ما بروند، ما هم با تمام همراهان در این ترن تازه نشسته از عقب می‌رویم، سه هندوانه هم پیش آقادائی داشتم گفتم هندوانه‌ها را نگاه دارد، در این [ترن] تازه که بخوریم و خیلی سفارش کردم، نمی‌دانم چطور شد که تا ما پیاده شدیم آن چند ترن جلو که بعضی پیشخدمتها و آدم‌های ما آن تو بودند و بارها [۵۰۶] میان آن بود زود باز کردند و بردند جلو، مهدی خان هم که ناخوش است با اعتمادالسلطنه و بعضی‌ها در آن ترن بودند و رفتند، عزیزالسلطان، امین‌السلطان و چند نفری پیش ما ماندند قدری که در اطاق ایستادیم ترن تازه حاضر، رفتیم توی آن نشستیم، اشخاصی که در این ترن بودند، امین‌السلطان، عزیزالسلطان، امین‌خلوت، مجدالدوله، ناصرالملک، میرزا محمدخان، جهانگیرخان، آقا دائی، امین‌همایون، آدم‌های عزیزالسلطان و مهماندارها بودند، وقتی که وارد ترن شدیم دیدیم عجب ترنی! بیرون و توی آن تمام مطلاکاری، از طلای اشرفی است. توی واگن را از پارچه‌های بسیار ممتاز، اعلی، قیمتی درست کرده، مبل‌ها تماماً مطلای اشرفی، پنج کالسکه است، تمام همینطور مزین، عالی که در فرنگستان ترن عالی من که ندیده‌ام، گویا هیچ نساخته باشند، بطوری عالی است که نمی‌شود تعریف کرد، زین‌دار باشی هم پیش ما بود، در این بین که وارد ترن شدیم، آقادائی آمد عرض کرد که تا من رفتم هندوانه‌ها را از آن ترن به این ترن بیاورم ترن را بردند، خیلی اوقاتم تلخ شد، ترن به این عالی گرمی که بیرون و توی او طلا است ما اینطور خشک باشیم خیلی بد است، حالا یک حرارت و عطشی هم من دارم که مافوق آن متصور نیست، هندوانه را که بردند هیچ پرتقال و یخ و آب هم هر چه بوده است برده‌اند، با نهایت اوقات تلخی راندیم، از اینجا هم تا مونیک سه ساعت راه است، کتاب خواجه حافظی امین خلوت همراه آورده است، روزها گرفته‌ایم ودر راه آهن می‌خوانیم، امروز برای این مسافرت فرنگ که کرده‌ایم و برای مراجعت پیش آمدن احوال و کلیه امورات که ببینیم چطور است تفألی[۳۹۹] از خواجه

۳۹۹. اصل: تفعلی

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

زدم، غزلی آمد که حقیقت معجز بود و کرامت و این است آن غزل که نوشته می‌شود:

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان — که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان
دامن دوست به دست آر و زدشمن بگسل — مرد یزدان شو ایمن گذر از اهرمنان
مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت — گفت کی چشم و چراغ همه شیرین سخنان
تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود — بنده ما شُو برخور زهمه سیم تنان
کمتر از ذره نه‌ای پست مشو مهر بورز — تا به خلوتگاه خورشید رسی چرخ زنان
پیر پیمانه کش ما که روانش خوش باد — گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان
بر جهان تکیه مکن گر قدحی می داری — شادی زهر جبینان خور و نازک بدنان
با صبا در چمن لاله سحر می گفتم — که شهیدان که‌اند این همه خونین کفنان؟
گفت حافظ من و تو محرم این رازنه ایم — از می لعل حکایت کن و سیمین ذقنان[۵۰۷]

خلاصه برای نبودن هندوانه‌ها خیلی کج خلق بودم، رسیدیم به استاسیونی، میرزا رضاخان مهماندار را پیاده کرد و رفت تلگراف کرد که در آن استاسیون جلو هندوانه‌ها را نگاهداشته تا ما برسیم، ما هم راندیم، رسیدیم به آن استاسیون، هندوانه‌ها را آوردند خوردیم و راندیم تا رسیدیم به شهری که گویا اگسبورغ Augsburg بود سه چهار دقیقه ایستادیم، جلگه باویر خیلی آباد و پرحاصل و پرچمن است، مرتع خوبی است برای مال، دهات خوب منظم داشت، آبادی روی آبادی بود، همینطور راندیم تا ساعت هفت رسیدیم به گار، مونیک شهر معظمی است، دویست و شصت هزار جمعیت دارد، شهر باصنعتی است، در گار پرنس رژان که نایب‌السلطنه باویر است حاضر بود، مرد خیلی پیری است، چین زیادی در صورتش بود، چشم‌های ریزه داشت، زیر یک چشمش خال گوشتی سفیدی داشت که آدم وقتی نگاه می‌کرد مثل قی چشم به نظر می آمد، با تمام پسرهایش و شاهزاده باویر، جمیع جنرال‌ها و سرکرده‌ها، حاکم شهر، وزراء، ایشک آقاسی و تمام اعیان شهر بلااستثنا در گار حاضر بودند، پرنس رژان در شهر بای رت بود، از شهرهای همین باویر است ودور، با راه آهن پنج ساعت راه است، امروز صبح برای استقبال ما حرکت کرده آمده است به اینجا، چون پادشاه آلمان آمده بوده است به آنجا که برود به استرازبورغ او را راه انداخته است و آمده است اینجا، گار هم بسیار گار عالی بزرگی است، از ترن پیاده شده با نایب‌السلطنه دست دادیم و رفتیم به اطاق گار که اطاق بسیار عالی بود، در آنجا نایب‌السلطنه تمام شاهزاده‌ها، وزراء را، صاحب منصب‌ها

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را معرفی کرد، دهن شاهزاده بوی بدی می‌داد، قبل از اینکه به اطاق گار برویم یک دسته سرباز بسیار خوبی تمام خوش‌لباس و خوش قد و خوش‌ترکیب و بلندقامت ایستاده بودند با یک دسته موزیکانچی خوب از جلو سربازها گذشتیم و بعد آمدیم درب اطاق گار ایستاده، سربازها از جلو ما دفیله کردند، بسیار خوب سربازی سالزبورغ دارد، بعد بارژان دوبدو در کالسکه نشسته راندیم، سایر مردم در کالسکه‌های زیاد متعدد نشسته از عقبِ ما با کمال جلال می آمدند، یک دسته سوار زره‌پوش از جلو، یک دسته سوار هم از عقب، جنرال‌ها هم سواره می آمدند، هوا هم تاریک و چراغ روشن کرده بودند [۵۰۸]، جمیعت زن و مرد هم از دم گار الی منزل ما که ....[۴۰۰] دولتی و وسط شهر واقع است دو صفه ایستاده بودند از دو سمت ما. زن و بچه مخلوط به هم و تمام در کمال معقولیت ایستاده هوهو می‌کشیدند و تعظیم[۴۰۱] می‌کردند، رسم اینجا مثل تهران است که تعظیم می‌کنند، بقدری اهالی اینجا از زن و مرد و بچه، معقول و مؤدب و نجیب هستند که در تمام شهرهای فرنگ به این معقولیت ندیده‌ام، بقدری معقول هستند که لازم است معقولیت آنها را بنویسم، از دو سه میدان‌های بزرگ و کوچه‌های خوب و قهوه‌خانه‌های ممتاز گذشتیم، عمارت‌های سه چهارمرتبه این شهر دارد که از تمام سوراخ‌های عمارات هر جا که ممکن بود سرهای مرد و زن بیرون بود و هوهو می‌کشیدند، از دم مجسمه مکسیملین اول که این دولت باویر و این خانواده[۴۰۲] را او برپا کرده است گذشته وارد میدانگاهی شدیم که اینجا یک مجسمه‌ایست که تفصیل او را هم می‌نویسیم، خلاصه رسیدیم به درب عمارت و داخل یک حیاط کوچکی شدیم و درب پله‌های عمارت پیاده شدیم، از لب پله الی درب اطاق در طرفین پله سربازهای پیر و جوان و قوی‌هیکل با لباس‌های بسیار خوب و قشنگ و چهارآینه ایستاده بودند و دست هر کدام یک نیزه فولادی بلند بود که سر آن نیزه‌های فولادی به شکل قمه حربه‌های تیز داشت، خیلی سربازهای باشکوه مجللی بودند، جلو ما هم پیشخدمت‌های خوش لباس چهار نفر شمعدان‌های بزرگ با شمع‌های مومی کلفت روشن کرده می‌رفتند، رژان، شاهزاده‌ها و وزرا از عقب و ایشک آقاسی‌ها از جلو با کمال جلال، از پله‌های زیاد طولانی متعددی بالا رفتیم و داخل اطاق شدیم، داخل اطاق که شدیم عروس‌های رژان تمام ایستاده بودند، خود رژان زن ندارد مدتی است زنش مرده است، اینها عروس‌های او هستند، تمام تعظیم کردند و معرفی شدند، درهای

۴۰۰. به علّت پارگی یك کلمه خوانده نشد. به نظر می‌رسد که کلمه‌ای که دچار پارگی شده «عمارت» باشد.
۴۰۱. اصل: تعضیم
۴۰۲. اصل: خانه‌واده

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

اطاق ها را تماماً بسته‌اند و پرده‌ها را آویزان کرده اطاق‌ها تمام مثل حمام شده است و احوال ما کم مانده است به هم بخورد و با این حالت رژان هم اصرار دارد که بعضی از وزراء [و] صاحب منصب‌ها که در عمارت بودند معرفی نماید، همینطور بود، آنها را هم معرفی کرد، بعد رژان نشان اول دولت خودشان را که حمایل قرمزی دارد و نشان قشنگی است به دست خودش به ما داد و رفت و ما هم آمدیم به اطاق خودمان [۵۰۹]، نشان صورت خودمان [را دادیم[۴۰۳]].... میرزا رضاخان برای رژان ببرد، خود رژان هم در این عمارت منزل دارد اما از عمارت ما تا آنجا نیم فرسخ راه است و فوراً هم باید با این خستگی برویم از رژان دیدن کنیم، همینطور لباس پوشیده با زره و کلاه خود براه افتادیم و رفتیم برای عمارت رژان، بقدر نیم فرسخی پیاده رفتیم و از عمارت‌ها، دالان‌ها گذشتیم تا رسیدیم به عمارت رژان و اطاق شاهزاده.

در شهر اولم که سر حد میان وورتمبرغ و باویر است مأمورین باویر که به استقبال و مهمانداری مأمورشده بودند به حضور آمدند، اولی وزیر امور خارجه باویر و رئیس وزراء بارون دکر ایلسهام بود Baron De Crailsheim آدم جوان بود و بسیار هوشیار به نظر آمد. مهماندار مخصوص لیوطنان جنرال پارسوال کماندان تومان سیم قشون باویر De Parseval، ماژوراتاماژوردتان پرات سام هوزن De Tann Prattsamheusenn و کاپیتن هویزلر Heusler که چهار سال قبل به طهران آمده بود و قدری فارسی میداند، پیشخدمت مخصوص رژان مسیو دمورو بود (De Moreau). این چهار نفر از جانب پرنس رژان یعنی نایب السلطنه اینجا از مونیخ به سرحد به استقبال و مهمانداری آمده بودند، اشخاصی که در شهر اولم معرفی شدند از این قرارند:

- لیوطنان جنرال دگورتز Gurtez حاکم نظامی و سردار قشون آلمان در هر دو شهر اولم است، خود جنرال پروس است و از جانب امپراطور آلمان مأمور به سرداری این قسمت قشون آلمان است، در اینجا یعنی این قسمت قشون مرکب است از دورژیمان پیاده نظام وورتمبرغ و یک رژیمان سواره و یک باطلیان توپخانه قلعه کوبی وورتمبرغ که در تحت فرمان جنرال د اوستن (D Oston) است. یک رژیمان پیاده و یک اسکادرون سواره و یک باطالیان توپخانه باویر در تحت فرمان [۵۱۰] جنرال کنط دزخ (De Zech)، هر دو این جنرال‌ها به توسط سردار معرفی شدند.

شهر اولم (Ulem) به دو قسمت منقسم و در جنبین رودخانه دانوب (Danube) واقع

۴۰۳. در این سطر کاغذ دچار پارگی شده است که ما به حدس کلمات پاره شده را در داخل قلاب جا دادیم.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است، اولم قدیم در طرف چپ رودخانه و خاک وورتمبرغ واقع شده و بقدر سی هزار جمعیت دارد، اولم جدید در طرف راست رودخانه در ملک باویر واقع و چهار هزار نفوس دارد، این موقع بواسطه وضع جغرافیائی و هیئت سکان قلعه کل آلمان و نقطه دفاعیه دول متفقه آلمان اختیار شده و حکومت نظامی آن همیشه بر عهدهٔ امپراطور آلمان است، اینجا بود که در عهد ناپلیون اول قشون معظم اطریش به سرداری جنرال ماک Mack تماماً مغلوب و تسلیم شد. در ورود به مونیخ Minich که در باویر علیا، هوط باویر (Haute Baviere) واقع است، رژان با شاهزادگان خانواده سلطنت حاضر بودند، خود رژان دو ساعت قبل از بایروت (Beyreuth) رسیده بود برای پذیرائی امپراطور آلمان گلیوم دوم به بایروت رفته بوده است.

اشخاصی که در گار معرفی شدند از این قرارند:

- پسر اول رژان پرنس لوی ولیعهد باویر چهل و پنج سال دارد Prince Louis
- پسر دوم رژان لئوپلد کوماندان قسمت اول قشون باویر چهل و سه ساله Prince Lepold
- پسر سوم رژان آرنولف فرمانده تومان اول قشون باویر سی و هشت ساله Prince Arnulf
- نوه رژان پرنس رو پرکت نایب توپخانه و پسر بزرگ پرنس لوی Rupprecht
- پرنس آلفونس برادرزاده رژان فرمانده یک اسکادران سواره دراکون Alphonse
- دوک لوی د باویر Duc Louis de Baviere

از سلسله همین خانواده سلطنت اما نسبت دور و درازی دارد حق سلطنت از او ساقط است [۵۱۱]

ـــ دوک ماکس امانول کوماندان مدرسه سواره نظام Max Emanuel این دو شاهزاده آخری برادر امپراطریس حالیه اطریش هستند، پدر آنها دوک ماکس بود در ژانویه گذشته به سن هفتاد و پنج وفات یافته.

یک برادر دیگر این شاهزاده‌ها که در مونیخ حاضر نبود کحال حاذق و معروف اروپا است و مردم را معالجه می‌کند بدون اینکه اجرتی بگیرد، اسم او دوک کارل تئودور و رئیس خانواده خودش است Carl Theodor، برادر بزرگ او یک زن خواننده را به زنی گرفته و به این جهة از ریاست خانواده افتاده است.

مادر شاهزاده‌ها که دختر ماکس میلین پادشاه اول باویر است و عمه رژان و هشتاد

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

دو ساله است و هنوز نمرده زنده است.

ــ پرنس لوی پسر اول رژان یک آرشی دوشس اطریش را که اسم او ماری طرز است Marie Therese گرفته که از نوه عموهای امپراطور اطریش است، ده اولاد از این زن دارد، سه پسر و هفت دختر، پسر بزرگ او روپرکت است که اسم او را نوشتیم و بیست و سه ساله است.

پرنس لئوپلد پسر دوم رژان، آرشی دوشس گیزلا Gisela دختر امپراطور حالیه را گرفته دو پسر ودو دختر از او دارد که هنوز کوچک هستند.

ــ پرنس ارنوف زنش پرنسس د لیخ تن اشتاین است De LIchtenstein، خانواده لیخ تن اشتاین در اطریش خیلی قدیم و حتی از خانواده هابسبورغ هم قدیم‌تر است و خود را از آن نجیب‌تر می‌شمارد، خانواده تاجدار است و محل حکومت آنها که به همین [۵۱۲] اسم معروف است میان اطریش و سویس است، ملک کوچکی است، لیکن نه جزو اطریش است نه جزو آلمان، خود ایالت مستقل است، اولاد یک پسر دارند پنج ساله.

مادر این شاهزاده‌ها که پسران رژان هستند شاهزاده خانم توسکان بود، دختر گران دوک دو توسکان Toscan، لئوپولد Leopold که آنوقت سلطنت توسکان را داشت بعد از وفات او در سنه ۱۸۵۹ مسیحی حکمرانی مستقل توسکان برچیده شده جزو ایطالیا گردید، بیست و پنج سال است زن رژان وفات کرده. پدر خود رژان لوی اول Louis پادشاه باویر است که به قدر[۴۰۴] چهل سال سلطنت کرده، از سنهٔ ۱۸۲٤ الی سنهٔ ۱۸٦٤ مسیحی و پدر او ماکسی میلیان (Maximilian) پادشاه اول باویر است که ناپلیون اول در سنهٔ ۱۸۰٦ مسیحی بر تخت پادشاهی نشانده است و مجسمهٔ او برابر عمارت روبروی تماشاخانه روی صندلی وضع شده است.

جد معتبر این خانواده الکتُرماکس (Electeur Max) که سیصد سال قبل در زمان جنگ سی سال میان کاتولیک و پروتستان‌ها شهرت و عظمت یافته و بانی عمارت سلطنتی حالیه مونیخ است که به تدریج وسعت یافته مجسمه او سواره در میدانی نصب شده که در حین عبور از گار به عمارت دیده شد. قسمت عمارتی که منزل ما در آن معین شده چهل سال قبل در سلطنت پدر ژان حالیه لوئی اول پادشاه باویر ساخته شده، بعد از وفات پدر رژان پسر بزرگ او برادر رژان بر تخت نشسته، شانزده سال سلطنت کرده است اسمش ماکس دوم بوده است Maxe II و این پادشاه دو پسر داشته، یکی پادشاه

۴۰۴. اصل: بقد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لوئی دوم بود که خود را دو سال قبل کشت، بعد از بیست و دو سال سلطنت، دیگری پادشاه حالیه که دیوانه است ام او اُتو است در یک فرسخی مونیخ در عمارت فورستن رید (Furstenried) محفوظ است و حالا رژان [۵۱۳] به اسم او حکومت می‌کند، و چون هر دو پادشاه مذکور بلاعقب هستند بعد از این پادشاه دیوانه سلطنت به خود رژان منتقل شده و پسر اول او پرنس لوئی از حالا به ولیعهدی معین است.

اشخاص دیگر که در گار به توسط رژان معرف شدند از این قرارند:

- وزیر جنگ د هاین لت De Heinleth
- حاکم نظامی شهر مونیخ جنرال د ویرتمان De Wirthmann
- رئیس کابینه نظامی رژان جنرال بارون فرایشلاخ De Freishchlag
- امیراخور کنت د هولن شتاین De Holenstein
- ایشک آقاسی‌باشی بارن د پرگلاس De Perglas
- رئیس دربار کنت د کاستل De Castel
- رئیس عمله خلوت بارون د مالسن De Malsen

شاهزاده خانم‌ها که در عمارت معرفی شدند

- پرنسس گیز لاژن پسر دوم رژان Gisela
- پرنسس ارنولف زن پسر سیم رژان
- پرنسس الویرا (Elvira) برادرزاده رژان است، پدرش مرده و هنوز شوهر نکرده، خواهر پرنس آلفونس است که در گار معرفی شد.
- ملدر این شاهزاده‌ها پرنسس آملی د بوربون است Amelie De Bour Bon

که دختر ایزابل ملکه اسپانیا است، در نیم فرسخی مونیخ عمارتی دارد موسوم به نیم فن بورخ (Nymphenburg) آنجا می‌نشیند.

این عمارت شهر پریان است و عمارت دولتی است، به این‌ها داده‌اند که بنشینند، مال خودشان نیست. [۵۱۴]

خلاصه این عمارتی که ما منزل کردیم مثل یک شهری می‌ماند. مثلاً از اطاق ما اگر کسی بخواهد منزل مجدالدوله برود باید از اطاق‌ها، دالان‌ها و عمارت‌ها پائین بالا برود تا به اطاق مجدالدوله برسد، بقدر این است که آدم از باغ ما تا مسجد شاه برود، از اطاق ما اگر کسی بخواهد به اطاق امین‌السلطان برود باید از پله‌های زیاد که تمام پله‌ها

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سنگ یک پارچه است و شبیه است به سنگ سماق اما از سنگ سماق پس‌تر است برود بالا و بقدر یکساعت راه برود تا به اطاق امین‌السلطان برسد، اینجا هم تالارهای گنده گنده توی در تو که آدم می‌ترسد دارد، اطاق مهدی‌خان را هم در این عمارت یک جای دور بلندی انداخته‌اند که بیچاره با حالت تب دار و ناخوشی آنجا افتاده است، از اطاق ما به اطاق مهدی‌خان بقدر از باغ ماست تا خانهٔ مهدی‌خان، کسی که با ما نزدیک است عزیزالسلطان و آقادائی، قهوه‌چی باشی است، باقی دیگر تمام دور هستند که پیدا کردن آنها مشکل است، اغلب از همراهان را هم چون اینجا جا نبود یعنی اگر جا می‌دادند کسی آنها را پیدا نمی‌کرد مثل امین‌الدوله، اعتمادالسلطنه، صدیق‌الملک و ناصرالملک و بعضی‌ها را در هتل منزل داده‌اند، منزل فخرالاطباء هم در هتل بود گفتیم او را بیاورند اینجا که نزدیک باشد، اینجا به او منزلی دادند که اگر از هتل آنجا می‌آمد نزدیک‌تر بود تا از منزلش به اطاق ما بیاید، خیلی دور است، ابوالحسن‌خان، جوجه، میرزا عبدالله در این عمارت هستند، اما معلوم نیست کجا هستند و ممکن نیست کسی منزل آنها را پیدا کند، این عمارت بقدری بزرگ، وسیع، باز و تالار و حیاط‌های متعدد و جاها دارد که سی هزار نفر در نهایت راحتی می‌توانند در این عمارت منزل کنند و بخوابند و شام بخورند بدون اینکه اندکی جای آنها تنگ باشد، یک کلیسای بزرگ در این عمارت است، خزانهٔ دولتی در این عمارت است، تالار تاجگذاری دارد، همه چیز دارد، بعضی از قسمت‌های این عمارت ساده است و اغلبش خیلی مجلّل است و مبلها و پرده‌های نقاشی خوب و چهلچراغ‌ها دارد، آن قسمتی که مجدالدوله می‌نشیند معروف است به آپارتمان مکسملین اول، خیلی عمارت عالی است، تمام کیلوئی و سقف این اطاق[ها] و عمارت‌ها مطلاکاری قدیم است که تمام با طلای اشرفی درست کرده‌اند، اطاق اکبرخان هم در این آپارتمان[۴۰۵] است، تمام اسباب این اطاق میز و اسباب تحریر موزائیک کار ایطالیا است و برد[۴۰۶] این اطاق را از استوک درست کرده‌اند بطوری صاف و لطیف، خوب درست کرده‌اند که مثل موزائیک ایطالیاست [۵۱۵] اما موزائیک نیست، استوک است، این عمارت نه این است که یک دفعه ساخته شده است، از سیصد سال پیش پادشاهان به مرور این عمارت را ساخته‌اند و هر پادشاهی یک قسمت این عمارت را ساخته زیاد کرده است، یکی دو مرتبه هم بعضی از قسمت‌های این عمارت سوخته است که بعد ساخته‌اند. خلاصه در اطاق شاهزاده قدری نشستیم، میرزا رضاخان هم بود، صحبت کردیم، اطاق‌های

۴۰۵. اصل: آپارتامان ۴۰۶. برد [؟]

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شاهزاده هم خیلی خوب مطلاکاری و مبل‌های خوب دارد، بعد برخاسته آمدیم منزل خودمان، قدری راحت کردم، چون عرق کرده بودم و کلیجه سنجاب نپوشیده بودم، درهای اطاق باز بود اندکی سرما خوردم، بدنم درد گرفت[۴۰۷] اما وقتی که خوابیدم صبح برخاستم خوب بودم، شام خوردیم و خوابیدیم دو میلیون[۴۰۸] مارک خرج ترن امروز که سوار بودیم شده است.

اسم رودخانه که از سونیک می‌گذرد (ایزار) (Isar) است و به دانوب می‌ریزد.

روز سه شنبه ۲۲ ذی حجه:

صبح از خواب برخاستیم، رخت پوشیدیم، با مجدالدوله، سایر پیشخدمت‌ها حرکت کردیم که این عمارت را بگردیم، اول رفتیم اطاق مهدی‌خان را پیدا کردیم، بیچاره با حالت تب‌دار، تک و تنها، بی‌آدم و بی‌کس روی نیمکت افتاده بود، صندوق اسبابش هم در گار مانده بود نیاورده بودند، هی می‌گفت بابا صندوق مرا بدهید اسفرزه درآرم بخورم، دلم به احوالش سوخت، در این بین موچول خان، فخرالاطباء پیدا شدند، گفتم به زین‌دار باشی که مهدی خان را با فخرالاطباء ببر هتل آنجا متوجه شو، او را معالجه کن، بعد رفتیم اطاق مجدالدوله که تفصیل او نوشته بودیم، آنجاها را گردش کردیم و تماشا کردیم، الحق جاهای خوب تماشائی بود، بعد رفتیم تمام اطاق‌ها [ی] عمارت را اطاق به اطاق، تالار به تالار، دالان به دالان، همهٔ عمارت را گردش کردیم، یک دریائی بود، الحق بطوری خوب است که نمی‌شود تعریف او را نوشت مگر مختصری که می‌نویسیم، از آن جمله رفتیم به یک آپارتمانی[۴۰۹] که خیلی دور بود، بسیار عمارت عالی، اطاق‌های بزرگ، تمام مطلاکاری بود، مطلاکاری اینجا را روی چوب می‌کنند، با طلای اشرفی و خیلی صنعت خوبی است، مبل‌های ممتاز از پارچه‌های قدیم داشت، به دیوارهای اطاق تماماً پارچه‌های عالی چسبانده بودند، خیلی آپارتمان مجللی بود، در یک اطاق تختخوابی بود که ناپلئون اول که این شهر را گرفته بود روی این تختخواب خوابیده است «در پهلوی اطاق ناپلئون که نوشته[۴۱۰] بودیم تختخوابش بود یک اطاق کوچکی بود، یک چهلچراغ پنج شاخه از عاج دارد که تمام او را مثل دسته‌های خنجر قدیم که منبت[۴۱۱] می‌کنند

۴۰۷. اصل: گرفتم
۴۰۸. اصل: ملین
۴۰۹. اصل: آپارتامان
۴۱۰. ر.ك. ص ۲۸۵
۴۱۱. اصل: منبط

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

منبت کاری کرده، شصت صورت به اشکال مختلف از او بیرون آورده‌اند، شصت هزار فلورن این چهل چراغ را خریده‌اند، یک چهل چراغ منبت و پنج شاخه هم داشت که تمامش عاج بود اما بی‌منبت». عین تخت و چوب و [۵۱۶] ملزومات تخت در آنجا بود، پرده تخت و روی تخت مخملی بود که روی او را گلابتون اصل زرتار دوخته بودند و این صنعت مخصوص ممتاز این شهر باویر است که زردوزی و گلابتون دوزی کرده بودند، بسیار پارچه نفیسی بود، به علاوه روی تخت و پرده تخت سه سمت دیوار اطاق را هم از این مخمل گلابتون دوز چسبانده بودند، خیلی پارچه قیمتی عالی است، مبلغ گزاف این پارچه‌ها تمام شده است، می‌گفتند یک میلیون[۴۱۲] مارک داده‌اند و این پرده‌ها را درست کرده‌اند، چینی‌های قدیم کهنه کار ژاپن و چین که خیلی قدیم و کهنه است در این عمارات زیاد هست که از چوب مطلا از دیوار در آورده‌اند و روی آنها چینی‌های کهنه گذارده‌اند، خلاصه خیلی توی این عمارات گردش کردیم، اگر بخواهم شرح این عمارت را بنویسیم یک کتابی می‌شود، نمی‌شود نوشت، از پله‌ها آمدیم پائین، داخل یک حیاط کوچکی شدیم و رفتیم به عمارت کهنه قدیمی که خزانه دولت است، خزانه‌دار آنجا حاضر بود، قراول زیادی هم درب در خزانه ایستاده بودند، خزانه‌دار در آهنی بزرگی که خزانه داشت باز کرد و داخل شدیم، ابتدا یک گالری[۴۱۳] و دالانی بود، از او گذشته داخل خزانه شدیم، جای کوچکی است اما خیلی محکم و خوب دور تا دور آن وسط این اطاق قفسه‌های چوبی بود، تمام شیشه کرده پشت شیشه جواهرات طلا و نقره اسباب نفیسه دولتی را چیده‌اند، یکی یکی درهای آنها را باز کرده تماشا کردیم، تاج پادشاه، تاج ملکه را دیدیم که جواهرات خوب داشت و زرگری بسیار خوب کرده بودند و زرگری آنها هم کار همین مونیک است، الماس‌های خوب دیدیم، تمام کهنه و براق و سفید و ممتاز از این الماس‌های نوکاپ نیست، تمام کهنه است و الماس‌های عالی جواهرات ملکه از قبیل نیم‌تاج الماس، گردن بند های مروارید درشت یکدست ممتاز که آویزهای الماس داشت، دست‌بندهای مروارید و چیزهای نفیس دیگر از هر جور بود، اما حالا ملکه عجالتاً در باویر نیست که این جواهرات را بخود زده به مجالس و بال‌ها برود، این جواهرات در نهایت تلألؤ[۴۱۴] و جلوه در پشت شیشه خودنمائی کرده انتظار یک ملکه را می‌کشد که زینت سینه و دوش او شده، جلوه‌های خوب خود را نمودار کند.

۴۱۲. اصل: ملین
۴۱۳. اصل: گالاری
۴۱۴. اصل: تلعلع

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در این باویر رودخانه‌ایست موسوم به رگن Regen که از پاساا (Passau) از سرحد اطریش می‌گذرد و به دانوب می‌ریزد، از این رودخانه مروارید در می آورند، صدفی دارد بیرون می آورند و از توی او مرواریدهای درشت یکدست خوب بیرون می آورند، اگرچه به تلألؤ و جلای مرواریدهای دریای فارس و دریای هند نیست اما مروارید است و مروارید خوب و از این مرواریدها در این خزانه [۵۱۷] زیاد است، توی الماس‌ها یک الماسی بود کبود، برلیان، خیلی چیز نفیسی بود و پرقیمت، چندان هم بزرگ نیست، حد وسط است، سنگ کریستال د رش[۴۱۵] معدنی در اینجا زیاد بود که از او اسباب‌های خوب، کاسه‌ها، بشقاب‌ها و چیزهای دیگر تراشیده درست کرده‌اند که چیزهای نفیسی است، پشت شیشه بود، دیدیم، یکی یکی قفسه‌ها را باز کردند و تماشا کردیم، زمردهای بزرگ خوب داشت، جواهرات چرمی پیاده خیلی بود که توی جعبه‌های چرمی زیر میز پای اطاق که روی آنها شیشه است گذارده بودند آنها را هم باز کردند و تماشا کردیم، اغلب جعبه‌ها خالی بود، بعضی یکی دو مروارید چهار پنج الماس در میان آنها بود، یاقوت کبود که فرانسه‌ها صفیر می‌گویند در این جعبه‌ها زیاد بود، خلاصه اگر بخواهیم تمام این خزانه و جواهرات را بنویسیم کتابی می‌شود، همینقدر روی هم رفته خزانه کوچک ممتاز جامعی است و برای یک پادشاه کافی است.

بعد از تماشای اینجا که بقدر دو فرسنگ می‌شد و در این عمارت گردش کرده بودم اشتهای خوبی پیدا کردم، یک راه نزدیک تری به منزل خودمان پیدا کردیم و آمدیم منزل نهار خوردیم، بعد از نهار کالسکه آوردند، من و مجدالدوله در کالسکه نشسته راندیم برای گردش شهر، از کوچه‌ها و برزن‌ها گذشتیم، کوچه‌های وسیع و خیابان‌های پهن خوب دارد، مگزن[۴۱۶] های بسیار عالی دارد، خیلی مزیّن، تمام با اسباب‌های شسته روفته، بسیار خوب، از قبیل پرده‌های نقاشی بسیار ممتاز که در مگزن‌ها می‌فروشند، چون نقاش‌های معروف در مونیک خیلی است پرده‌های نقاشی خوب زیاد دارد، افسوس که ما وقت و مجال نداشتیم که در این مگزن‌ها پیاده شویم و اسباب بخریم، خلاصه راندیم و از شهر خارج شدیم، رسیدیم به یک محوطه‌ئی که زمینش تمام چمن بود، وسط آن یک عمارت بزرگ چوبی ساخته بودند و حالا خراب می‌کنند، از جنرال مهماندار پرسیدم این چه است؟ گفت در چندی قبل جشنی برای ژیمناستیک بازها گرفته بودند که

۴۱۵. Cristal de roche = حجرالبلور، گوهر بلور (فرهنگ انگلیسی-فارسی سعید نفیسی)

۴۱۶. Magasin منظور مغازه است.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

تمام ژیمناستیک‌های آلمان و بعضی دولت‌های دیگر در این عمارت جمع شده ژیمناستیک بازی می‌کردند، هر کدام بهتر و خوبتر بازی می‌کردند انعام یا نشان و مدالی می‌گرفتند، آن جشن حالا تمام شده است و این عمارت را خراب میکنند. قدری راندیم، رسیدیم به میدانی که وسط آن یک مجسمه بسیار بزرگی ساخته‌اند که یک مجسمه بزرگی به یک شیر خیلی بزرگ قوی تکیه کرده است، اینها را با چدن ریخته‌اند، صورت زنی است که قبای پوستی پوشیده و سرش یک تاج لوریه یعنی تاج افتخار که برگ خرزهره باشد گذارده [۵۱۸]، یک دستش را بلند کرده و دست دیگرش روی کله شیر گذارده، این صورت زن مملکت و سلطنت باویر را نماینده است، یک دست این مجسمه که بلند است شش ذرع است، از کله مجسمه تا کف پای مجسمه پانزده شانزده ذرع است، زیر این مجسمه هم سکوی بزرگی است که از کف زمین تا کله مجسمه خیلی بلند است اما قد خود مجسمه شانزده ذرع است، این اول مجسمه بزرگ قوی گنده‌ئیست که در دنیا ریخته‌اند، از این بزرگتر مجسمه نیست مگر مجسمه آزادی که فرانسه‌ها برای مملکت ینگ دنیا ریختند و برای آنها هدیه فرستادند و حالا در نویرک[۴۱۷] شهر ینگ دنیا است، آنهم بقدر همین مجسمه[۴۱۸] است، قد این مجسمه یقیناً نوزده ذرع است، پشت این مجسمه یک نیم هلالی به شکل دایره درست کرده بودند که ستون ستون جلوش بود، شبیه به گالری، به دیوارهای او مجسمه‌های نیم‌تن پوست از مرمر درست کرده بودند، مجسمه‌های جنرال‌های بزرگ، شعرای معروف، مردمان بزرگ است، از کف زمین دوازده پله می‌خورد می‌رود بالا می‌رسد به کف این گالری، دیگر من پیاده نشدم که بروم بالا، از توی کالسکه این مجسمه‌ها را تماشا کردیم. اسم این مجسمه‌ساز Louis - De - Schoanthaler، اسم ریخته‌گر مجسمه است: Ferdinand - De - Miller پانصد هزار مارک که نود هزار تومان ایران است خرج آن شده است.[۴۱۹]

«هر سال در اول اکتبر در این میدان از دهات اطراف حیوانات چارپای شاخ‌دار مثل گاو و غیره آورده اکسپوزه می‌کنند، اسم این چمن و میدان ترزین ویزه است. «There sien viesee»[۴۱۹]

باز یک قدری توی شهر گردش کردیم و رفتیم برای ننف بورغ

۴۱۷. نیویورك

۴۱۸. در اصل کلمهٔ «است» دوبار تکرار شده است.

۴۱۹. عبارات داخل گیومه با دستخط ناصرالدین شاه در حاشیه صفحهٔ ۵۱۸ اصل سند نوشته شده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Nynphenburg معنی‌اش این است: «شهر پریان» راندیم و از توی شهر و کنار شهر گذشتیم و رسیدیم به راه‌آهنی که دیروز آمده بودیم، از راه‌آهن هم گذشته و صحرائی شدیم، هوا هم ابر سختی شده بود همینطور که می‌راندیم رسیدیم به یک با غ و پارک بسیار بزرگی که دورش دیوار داشت و یک وری، پرسیدم گفتند این با غ مرال است، مرال نر و ماده زیاد در این با غ ول کرده‌اند، درخت‌های کهن قوی دارد، تمامش جنگل است و زمینش چمن، آنجا قدری ایستادیم و مرال‌ها را تماشا کردیم، در این بین باران بسیار سختی بارید، کالسکه‌چی‌ها آمدند، سر کالسکه را بستند، میخواستیم از اینجا برگردیم و گفتم شهر پریان همین است و برگردیم، میرزا رضاخان و مهماندار گفتند خیر باید برویم بالاتر، با غ خوب و جاهای خوب آن بالاست و راندیم، قدری که راندیم رسیدیم به یک محوطه بزرگ وسیعی که تمامش گل کاری و چمن است، وسط این پارک یک حوضی است، یک فواره داشت که سه سنگ آب صاف بقدر هجده ذرع از آن فواره می‌پرید، دور این فواره را سنگهای تخته‌تخته بزرگ مثل کوه به حالت طبیعی غیرمنظم چیده بودند که آب از وسط آن سنگ‌ها می‌پرید، این سنگ‌ها به دو جهت است، یکی اینکه حالت طبیعی پیدا کند و بگویند آب از توی کوه [۵۱۹] بیرون می‌آید، یکی هم برای این است که اگر این سنگ‌ها را روی فواره نگذارده بودند این آب فواره را می‌کند، این سنگ‌ها هم فواره را محافظت می‌کند و هم قشنگ است و هم حالت طبیعی و کوه را می‌نماید خیلی فواره قشنگی است، دور حوض هم تمام باغچه و چمن گل کاری است، دور پارک هم خانه‌های مقبول سفید کاری براق به شکل نیم‌هلال ساخته‌اند که از دور خیلی مقبول بود و برق می‌زد، عمارت شهر پریان هم این با غ و فواره منظر و گل‌کاری در جلو او واقع شده، یک خیابان ممتدی هم که از وسط او یک نهر آب که بقدر یک رودخانه می‌رود و تا چشم کار می‌کند از جلو این محوطه کشیده شده است، این پارک و خیابان و این عمارت‌ها جلو خان عمارت پریان است که اصل با غ و پارک بزرگ توی عمارت واقع است، این عمارت مال دولت است، حالا[۴۲۰] منزل داده‌اند به شاهزاده خانم (پرنس آملی دوبوربن) که دختر ملکه (ایزابل) اسپانیول است و خیلی هم به مادرش شبیه است، رویتاً چشمش خیلی شبیه است، مادرش خیلی قطور[۴۲۱] و چاق است، این ریزه و کوچک لاغر است، شوهر این شاهزاده پرنس که برادرزاده رژان

۴۲۰. اصل: حالا داده‌اند [؟] منزل داده‌اند به شاهزاده....
۴۲۱. اصل: غطور

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

است. خلاصه با کالسکه رفتیم، داخل با غ شدیم، چه باغی، مثل بهشت، حقیقت با غ پریان است، یک فواره بزرگی مثل فواره بیرون، سه سنگ آب، پانزده شانزده ذرع می‌پرید و یک دریاچه دراز و طولانی تشکیل می‌داد و اطراف آن خیابان‌های پهن طولانی داشت و درخت‌های کهن، تمام گل کاری و چمن، تا چشم کار می‌کرد خیابان بود و گل کاری و صفا، باران هم آمده بود، صفای مخصوصی داده بود که آدم واله می‌شد از تماشای این با غ، عمارت هم که یک رویش به آن جلو خان و پارک بود روی حسابی‌اش به این با غ بود، عمارت خیلی طولانی دراز ممتدی بود بقدر یک شهر، پیاده نشدم که بروم توی عمارت، از بیرون تماشا کردیم و خود شاهزاده خانم و شوهرش هم در عمارت بودند و ما را با دوربین تماشا می‌کردند، خلاصه پیاده شدیم و خیابان را گرفته رفتیم برای حوض بزرگ که فواره دارد، میرزا مهدی خان، ادیب‌الملک، ابوالحسن خان، احمدخان همراه ما بودند، شوهر پرنسس آملی دبربون، لوئی فردیناند برادرزاده رژان است، پرنس آلفونس برادر شوهر پرنسس است که هر سه در این با غ منزل دارند، رسیدیم به لب حوض، فواره حوض را تماشا کردیم و راه رفتیم و گردش کردیم و گل چیدیم، باران هم ایستاده بود، خیلی صفا داشت، چند زن و دختر خوشگل هم ما را عقب کرده بودند با ما می‌آمدند، اما در نهایت معقولی، سه چهار پیره‌زن خیلی بد گل و ترکیب دیدیم که مواظب جاروی با غ [۵۲۰] هستند و این با غ را جارو می‌کنند، قدری با آنها حرف زدم و پنج امپریال هم به آنها انعام دادم، بعد سوار کالسکه شده راندیم برای تماشای بعضی عمارت‌های کوچک کوچک که در این با غ است، یک دختر خوشگلی هم توی این زنها بود، همه جا همراه ما آمد، رسیدیم به یک کلاه فرنگی خیلی مقبولی، پیاده شدیم، حقیقت عمارت پریان است، توی جنگل واقع است، یک اطاق گردی وسط دارد که آئینه کاری کرده‌اند و مبل‌های مقبول دارد و خیلی قشنگ است، چند اطاق هم این طرف و آن طرفش داشت، یک مرتبه ساخته‌اند، خیلی جای مقبولی است، آنجا را برای گردش عصر و خوردن چای و اینها ساخته‌اند، از آنجا رفتیم به یک کلاه فرنگی دیگری، او هم جای بسیار خوبی است اما به زینت این یکی نیست، قدری راندیم رسیدیم به یک رودخانه‌ئی که آب او از مرتبه‌های متعدد می‌ریخت، مرتبه به مرتبه با سنگ‌های مرمر خوشرنگ خوب درست کرده‌اند که آب از آن مرتبه به این مرتبه، مرتبه به مرتبه می‌ریزد تا داخل حوض می‌شود، بطوری این سنگ‌ها و مرتبه‌ها را میزان درست کرده‌اند که وقتی آب می‌ریزد مثل یک پارچه بلور است، دندانه دندانه نیست، خیلی

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

خوب درست کرده‌اند و عالمی داشت، پیاده شدیم و آنجا را تماشا می‌کردیم که یک دفعه دیدیم رژان رسید و از کالسکه پیاده شده و با ما دست داد، پرسیدم کجا بودی؟ گفت روزها به آب سرد عادت دارم، آمده بروم توی آب، مرد که هشتاد سال دارد، می‌گفت در مصر و شامات در عهد محمدعلی پاشای حاکم مصر به سیاحت رفته بودم، از محمد علی پاشا تا حال پنجاه سال است، آن وقت آنجا سیاحت کرده است، با این سن حالا هم می‌رود توی آب سرد. خلاصه ما سوار شدیم و رفتیم برای کلاه فرنگی دیگری و او هم رفت برای آب سرد، از توی پارک و خیابان و باغ راندیم، رسیدیم به یک عمارت ریزه کوچکی که این را هم برای تفرج و تفنن ساخته‌اند، پیاده شدیم، عمارت دو مرتبه‌ایست، یک اطاق زیر دارد، پله‌های چوبی کوچک دارد، می‌خورد، می‌رود بالا، رفتیم بالا، آنجا سه چهار اطاق کوچک کوچک تو در تو داشت، پنجره‌های ریزه، درهای مقبول مثل اطاق‌هائی که برای اجنه دختر پادشاه پریان بسازند ساخته بودند، تمام این عمارت با آجرهای چینی کوچک کوچک رنگ به رنگ مثل کاشی ساخته بودند، خیلی مقبول بود، بسیار خوب جور عمارتی است، اگر از این عمارت انشاءالله توی باغات خودمان بسازیم بسیار خوب است، اینجا را هم تماشا کرده سوار شده آمدیم زیر عمارت بزرگ. در گوشهٔ این عمارت یک مجسمه بسیار خوبی که کار (کانوواز) است و کانوواز از استادهای معروف این کار است درست کرده و توی طاقچه‌ئی گذارده‌اند که از آفتاب و باران محفوظ [۵۲۱] است، مجسمه زن بسیار خوشگل خوبی بود و زیر او هم یک حوض آب خوبی و آبشار کوچک مقبولی داشت، پیاده شدیم، کالسکه‌ها را دادیم بردند بیرون باغ و خودمان پیاده دور این حوض و این عمارت بنا کردیم پیاده رفتن، وقتی که در آن عمارت ریزه پیاده شده گردش می‌کردیم شاهزاده خانم و شاهزاده‌هائی که در این عمارت منزل دارند آمده بودند آنجا که ما را ببینند، رفتم جلو، با آنها دست دادیم و تعارف کردیم و صحبت کردیم و بعد سوار شده آمدیم به این مجسمه[۴۲۲] عمارت، پیاده از[۴۲۳] دور عمارت بیرون آمدیم و رسیدیم به حوضی که جلوخان این عمارت است اول دیده بودیم، چند دانه گل سرخ چیدم و کنار حوض زیر آن فواره بقدر پنج دقیقه ایستاده آنجا را تماشا کردیم، زن و دختر زیادی هم دور ما جمع شده بودند اما خیلی معقول و مؤدب، بعد سوار کالسکه شده از راه دیگر و مگزن‌های دیگر، میدان گاههای خوب و از

۴۲۲. به نظر می‌رسد که منظور عمارت مجسمه بوده است.
۴۲۳. اصل: ازاز

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

جلو هتل ها آمدیم برای کنار رودخانه‌ئی که از این شهرمی‌گذرد و مجسمه‌های مرمر خیلی عالی در این باغ که بودیم این طرف و آن طرف خیابان گذاشتند. (کانوواز) مجسمه‌ساز از اهل دانمارک[۴۲۴] است، آن عمارت کوچکی که اول دیدیم پرده‌های گلابتون دوز پرکار خیلی داشت که صنعت کرده‌اند، صد سال می‌شود که این عمارت‌ها را ساخته‌اند، در مراجعت از روی پل رودخانه (ایزار) (Isar) گذشتیم، یک مدرسه آنجا ساخته‌اند که این مدرسه را (مکسی ملین) دویم پادشاه باویر ساخته، پدر لوئی دویم است که خودش را کشت، سی سال قبل از این ساخته، مجسمه پادشاه هم مقابل مدرسه آن طرف رودخانه گذاشته شده است، این رودخانه آب صافی دارد، بعضی جاها را هم سد[۴۲۵] بسته‌اند که آب مثل آبشار می‌ریزد و گویا این رودخانه داخل دانوب می‌شود.

خلاصه آمدیم منزل هندوانه خوردیم و راحت کردیم و امشب باید در این عمارت به شام رسمی برویم، در ساعت هفت لباس پوشیده، شمشیر بسته، نشان و حمایل انداخته رفتیم برای شام امشب.

ما را به عمارتی بردند که هیچ ندیده بودم و امروز هم گردش نکرده بودم، از دالان‌ها، اطاق‌ها گذشتیم، پیشخدمت‌ها با شمعدان‌ها و ایشک آقاسی‌ها از جلو در نهایت جلال رفتیم، رژان جلو آمد و دست دادیم، داخل یک تالاری شدیم، در آن تالار فقط من بودم و شاهزاده خانم‌ها، شاهزاده قدری آنجا ایستاد، تعارف کردیم، تالار بسیار عالی بود، دیوار و بدنه این تالار را روی گچ نقاشی کرده بودند، نقاشی‌های بسیار ممتاز بقدر اندازه آدم، صورت جنگ‌ها و سلاطین و پادشاهان باویر را کشیده بودند، قدری آنجا ایستاده بعد بازو به بازوی دختر امپراطور اطریش که عروس پسر دویمی رژان است داده داخل تالار دیگری شدیم و آن هم تالار بزرگی است و دیوارهایش تمام نقاشی است [۵۲۲]، سایر شاهزاده خانم‌ها و شاهزاده‌ها هم از عقب ما داخل اطاق شام شدیم، تالار بسیار بزرگ عالی، چهلچراغ‌های زیاد داشت، میز بسیار مجللی چیده بودند بقدر یکصد و بیست نفر سر این میز مهمان بودند، این تالار ثالامانژه[۴۲۶] است، دختر امپراطور اطریش دست راست و رژان دست چپ ما نشست، ایرانی‌ها و فرنگی‌های همه جابجا شدند، شام خوبی خوردیم، رژان برخاست به سلامت ما تُستی برد، ما هم به سلامت او به زبان فرانسه

۴۲۴. اصل: دانامارك ۴۲۵. اصل: صد

۴۲۶. در صفحه‌های قبل نوشته بود سالامانژه منظور سالن نهارخوری است Salle a manger

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

تُستی بردیم، دو طرف تالار هم بالاخانه بود که در هر کدام یک دسته موزیکانچی بودند، متصل از این طرف آن طرف زِروزِر ایرانی و فرنگی موزیک می‌زدند، شام تمام شد، برخاسته آمدیم به تالار اولی، دور هم زن و مرد جمع شدیم و راه رفتیم و صحبت کردیم، قهوه خوردیم، مدتی طول کشید، بعد من خسته بودم، بارژان تعارف کرده آمدم منزل و خوابیدم، وضع سلطنت حالیه باویر از اینقرار است:

این رژان پدر و برادرش پادشاه بودند، خودش پادشاه نشد و سلطنت رسید به لوئی دویم که دیوانه بود خودش را کشت، او که مرد سلطنت رسید به برادر لوئی دویم که او هم حالا در عمارت فرستین رید Furstenried نشسته است و کار به هیچ کاری ندارد، و پادشاه مستقل این رژان است که در کمال استقلال سلطنت می‌کند.

قشون: باویر در غیرجنگ بیست هزار قشون زیر اسلحه دارد، در موقع جنگ صدهزار قشون می‌توانند حاضر کنند، قشون باویر هم از قشون‌های معروف است، از هر جهت، از لباس و جوانی و رشادت و ترکیب و اسلحه خیلی ممتاز و اول قشون هستند، وورتمبرغ و بادکمتر از این قشون می‌توانند حاضر کنند، در غیر جنگ سردار و سرکرده این قشون‌ها پادشاهان بادوورتمبرغ و باویر است، در جنگ جنرال معتبری از پروس برای حرکت و نظم و دستورالعمل جنگ این قشون‌ها مأمور می‌شود که باید به دستورالعمل جنرال پروس رفتار کند، خود پادشاهان این سه ایالت در صلح اختیار قشون و رتق و فتق امورات ایالتی با خودشان است و همه نظامی هستند.

علامت بیرق این سه ایالت هم غیر بیرق پروس هر کدام علامت مخصوص موافق سلطنت خودشان دارند، سر بیرق باویر شیر داشت و سایر هم طورهای دیگر از قبیل سرنیزه و غیره مخصوص ایالت خودشان داشتند. در امور و داخله خودشان مستقل هستند. [۵۲۳]. پول‌های این سه ایالت را به شکل خودشان سکه می‌زنند، از دربارهای دول دیگر در دربارهای این سه ایالت مأمورهای دیپلماتیک هست به ما معرفی شدند آنها را دیدیم، از دولت پروس هم در این ایالات مأمور مخصوص بود، از این سه ایالت هم در دربارهای دول خارجه مأمور هست اما در هیچ جا از دولت فرانسه مأموری ندیدیم، گویا فرانسه به این دول‌های جزء مأموری نباید بفرستد، مأمور پروس که آنجاهاست در حقیقت وزیر امور خارجه [است]. اینجاها نفوذش بیشتر از سایر دول است. دربارهای این سه ایالت بسیار معتبر است، لوازم درباری را مثل سایر دولت‌های معتبر از وزرای بزرگ و ایشک آقاسی‌ها و وزیر دربار و صاحب منصبان درباری و لوازم دربار از کالسکه و قراول احترام

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

و غیره و غیره همه را دارند، خیلی خوب و ممتاز بخصوص دربار باویر که خیلی دربار عالی منظمی داشت.

روز ٤ شنبه ٢٣ ذیحجه:

امروز باید برویم به سالزبورغ (Salzbourg)، اول باید برویم به عمارت (هرنشیم سی Herrenchiemsee) که جزیره‌ایست در میان دریاچه‌ئی که عمارت بسیار خوبی است و این عمارت را لوئی دویم پادشاه باویر که خودش را کشت ساخته است، باید آنجا نهار بخوریم و از آنجا به سالزبورغ برویم، تفصیل عمارت را بعد خواهیم نوشت:

دیروز ننس پاپ از جانب هیئت سفرا آمده بود پیش من یعنی ایلچی پاپ از جانب پاپ در اینجا است، آدم خوش رویِ موسفیدِ خوش صحبتِ خوبی بود، از جانب سفرا تبریک گفت و رفت، اسم او منسینور انتونیوا الیگاردی است و ارشوک [دُ] سزاره آ Aligardi Archeveque De Cesarea[٤٢٧] Monseigneur antonio خود رژان و خانواده‌اش کاتولیک است، دو ثلث باویر هم مذهبشان کاتولیک است، یک ثلث پروتستانی، روزی که وارد شدیم یک سیناگوگ (Synagogue) که معبد یهود است خیلی عالی بزرگ سر راه دیدیم، معلوم میشود اینجا یهودی هم زیاد است، در ساعت ده باید برویم رخت پوشیده حاضر شویم.

امین‌السلطان قبل از حرکت سیدجمال‌الدین که آمده بود طهران و خانهٔ حاجی محمد حسن منزل داشت و او را دیدیم و بعد آمد به روسیه و در خارجه بود آورد [٥٢٤] حضور، او را دیدیم، عمامه سبز سرش نبود، عمامه سفید کوچکی سرش گذارده بود، خیلی صحبت کردیم، بسیار مرد زرنگ عاقل قابل دانای خوبی است می‌خواهد برود پاریس آنجا گردش کرده بیاید طهران، گفتم بسیار خوب برو پاریس گردش کن و بیا طهران.

خلاصه در سر ساعت رژان آمد، صاحب منصب‌ها و ایشک آقاسی‌باشی‌ها حاضر شدند، آمدیم پائین با رژان در کالسکه نشسته راندیم برای گار، تجملات و تشریفات و سوار و قشون و غیره به همان ترتیب روز ورود ایستاده همراه بودند، از جلو یک مدرسه عالی گذشتیم، رژان گفت این مدرسهٔ صاحب منصبی است، اینجا تخم‌دان صاحب منصب است، درس میخوانند و هر سال صاحب منصب از اینجا بیرون می آوریم.

٤٢٧. اصل: Agliardi

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

خلاصه رسیدیم به همان گاری که دیروز آمده بودیم، شاهزاده، خانواده سلطنت، وزراء و اعیان تمام حاضر بودند، داخل گار شده یک دسته سرباز ایستاده بود، از جلو آنها گذشته با رژان و شاهزاده تعارف کرده آمدیم توی واگن، این همان واگن مجلل دیروزی است، وقتی که وارد واگن شدیم دیدیم عزیزالسلطان نیست، معلوم شد در واگن دیگر که باید جلو ما برود، امین‌الدوله، اعتمادالسلطنه، ناصرالملک، صدیق‌السلطنه، میرزا محمدخان، سایر آدم‌ها، بارها نشسته‌اند، حتی عزیزالسلطان رفته‌اند، پیش ما امین‌السلطان، امین‌خلوت، مجدالدوله، آقادائی، امین همایون، ابوالحسن خان، احمدخان بودند، باقی همه رفته بودند. امین‌الدوله حضرات یک سر رفته بودند به گار پرین (Prien) که ما هم از آنجا باید به تماشای عمارت برویم، عزیزالسطان، میرزا محمدخان، آقامردک در استاسیون (روزن هایم Rosenheim) که قبل از پرین است مانده بودند، ما که رسیدیم آنها را آنجا دیدیم، خلاصه از نبودن عزیزالسلطان اوقات‌مان تلخ شد و راندیم رو به جنوب.

صحرا امروز تمام جلگه نیست، پست و بلند خیلی دارد، دره ماهور است، هوا ابر بود، نمی‌بارید، صفای امروز دخل به روزهای دیگر نداشت، صحرای سبز پرچمن پر گل قشنگ با جنگل خوبی، دهات کوچک کوچک مقبولی دیدیم، خیلی مصفا بود. بقدر یکساعت و نیم راه که رفتیم کوه‌های آلپ باویر دیده شد، از دور اول تصور کردیم ابر است، کم کم که نزدیک شدیم کوه‌ها خودشان را نموده قله‌های بلند مهیب به نظر آمدند، اگر چه بلند بودند اما برف هیچ ندیدیم.

خلاصه راندیم تا رسیدیم به شهر روزین هیم یعنی شهر گل آنجا ایستادیم، زن‌های خوشگل خوب اینجا خیلی بود، جمعیت زیادی ایستاده بودند، هیچ گمان نمی‌کردم که عزیزالسلطان را اینجا ببینم، یک دفعه دیدم عزیزالسلطان، میرزا محمدخان، آقامردک وارد اطاق شدند، عزیزالسلطان اوقاتش تلخ بود، آقا میرزا محمدخان گفت خیلی گریه کرد، گفتم چرا آمدید گفت کندکتر[۴۲۸] ما را آورد، ما را که دید اوقات عزیزالسلطان راه آمد، برای ما هم از این شهر هلو و پرتقال خریده بود آورد بنا کرد عزیزالسلطان [۵۲۵] به صحبت کردن و ما هم می‌راندیم، راه آهن هم خیلی تند و خوب می‌رفت، قدری که راندیم از رودخانه (این Inn) گذشتیم، کوه‌ها کم‌کم نزدیک شدند و ما را احاطه کردند که خوب پیدا بودند، راه هم تمامش دره، تپه، چمن و ده، سبزه، گل بود، در

۴۲۸. Conducteur: راهبر، راهنما (فرهنگ فرانسه - فارسی سعید نفیسی)

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

نهایت صفا که از این بهتر هوا و صفا چشم‌انداز ممکن نیست، خیلی تعریف داشت، مثل بهشت بود، خیلی که راندیم رسیدیم به استاسیون (پرین Prien)، شهر روزین‌هام[۴۲۹] شهر بزرگی نیست، ده هزار جمعیت دارد، در صحرای امروز بوته‌های اریکا که در اکس دیده بودیم و گل قرمزی داشت و در بادن بادهم بود خیلی دیدیم.

خلاصه امین‌الدوله، ناصرالملک، صدیق‌السلطنه اهالی آن ترن را در این استاسیون پیاده کرده بودند در هتلی که نهار بخورند، برای ما هم یک ترن کوچک هم مثل ترنی که دور اکسپوزیسیون می‌گردید حاضر کرده بودند که سوار او شده برویم به بندر (اشتوک Stock)، اینجا یک قصبه کوچکی است اما از اطراف و شهرها جمعیت زیاد و خانم‌های خوب محترم برای تماشای ما جمع شده بودند، نهار ما را هم در آن عمارت حاضر کرده بودند، خلاصه از ترن پیاده شدیم، حاکم شهر و اعاظم شهر و دو نفر قیم این پادشاه دیوانه محبوس که حالا عمارت از اوست و دست این دو قیم است حاضر بودند، معرفی شده جلو افتاده ما هم از میان کوچه زنها بنا کردیم به رفتن، دختر و زن‌های خوشگل خوب خیلی داشت، مخصوصاً به چهار نفر دختر طناز[۴۳۰] بسیار خوشگل و مقبول گلهای زیاد داده بودند که توی دامنشان ریخته بودند و جلوی پای ما روی زمین می‌ریختند، بسیار خوشگل بودند، بخصوص یکی از آنها که خیلی نقل داشت، خلاصه همینطور از میان زنها گذشته رسیدیم به ترن کوچک و سوار شده امین‌السلطان، عزیزالسلطان، مجدالدوله، امین‌خلوت، میرزا محمدخان، جهانگیرخان، ادیب‌الملک، ابوالحسن خان، احمدخان، آقا مردک پیش ما بودند و راندیم رسیدیم به بندر اشتوک، تخته‌بندی کرده بودند، کشتی بخاری حاضر بود، رفتیم توی کشتی قدری باران می‌آمد، نصف از کشتی را چادر زده بودند، رفتیم زیر چادر جابجا شدیم، کشتی بخار به حرکت افتاد و راه افتادیم، به دخترهائی که از عقب ما می‌آمدند از دور تعارفی کردیم و آنها هم تعظیمی کردند و راندیم، آب این دریاچه بقدری صاف است که تا ده ذرع زیر آب پیدا است، آب شیرین گوارای خوبی دارد، اغلب جاها عمق این دریاچه دویست ذرع است، ماهی قزل آلا[۴۳۱] این دریاچه دارد که بزرگ شده آزاد ماهی می‌شود [۵۲۶] هلیس[۴۳۲] کشتی که حرکت می‌کرد و دریاچه موج می‌زد مثل آئینه بود، این موج

۴۲۹. در سطور قبلی «روزین هیم» و «روزن هایم» آمده بود.

۴۳۰. اصل: تناز ۴۳۱. اصل: غزل لالا

۴۳۲. Helice: آلت دورانی برای حرکت آوردن ماشینها که به شکل میخ پیچ است، فلکه (فرهنگ فرانسه - فارسی سعید نفیسی)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دریاچه و این هوای خوب که ابر بود و باران نمی‌بارید، بسیار عالم خوشی داشت، بقدر یک ربع که راندیم رسیدیم به اسکله جزیره آنجا پیاده شدیم، این جزیره اغلب پست و بلند است، جنگل دارد، درخت‌های کهن دارد، تمام سبز است و خرم، باید برویم به عمارت کهنه نهار بخوریم، یک قدری راه سربالا بود، یک کالسکه برای ما با یک صندلی که آدم را بلند می‌کنند و می‌برند حاضر کرده بودند، من در هیچکدام سوار نشدم و پیاده یک سربالائی بود گرفته با همراهان رفتیم، جمعیت زیاد هم از زن و مرد اینجا برای تماشای ما حاضر شده بودند، خیلی سربالا رفتیم، خسته شدیم عرق کردیم، پشیمان شدیم که چرا سوار کالسکه نشدیم، رسیدیم به عمارت کهنه، از خیلی پله‌ها رفتیم بالا، رسیدیم به مرتبه دویم، آنجا برای ما نهار حاضر کرده بودند، در مرتبه زیر برای امین‌السلطان و سایرین نهار حاضر کرده بودند، این عمارت چندان عالی نیست، عمارتی است، مبل و اسباب اینها هیچ ندارد، مگر در این یکی دو اطاقی که برای ما حاضر کرده بودند، مبل مختصری داشت، از پنجره‌های این بالاخانه که نگاه می‌کردیم منظرهای خوب داشت، از یک پنجره که نگاه می‌کردیم آب دریاچه پیدا بود، دو جزیره نزدیک به هم دیده می‌شد که یکی خیلی کوچک و جز سبزه و چمن هیچ نداشت، خانوار کسی هیچ ندارد. یک جزیره دیگر که نزدیک به این جزیره است و نسبت به این جزیره کوچک بزرگ است بود که او خانوار و رعیت داشت. یک معبدی گفتند در این جزیره است که دخترهای ترک دنیا در این معبد سکنی دارند، دخترهای ترک دنیا در معبد هستند، سایر رعیت و خانوار و مردم در جزیره منزل دارند، کوه‌های آلپ باویر دور این دریاچه را احاطه کرده است، کوه‌ها نزدیک نیست، دور است اما خوب پیدا بودند، این صفای جزیره و آن دو جزیره دیگر و کوه‌های آلپ و رنگ آب این دریاچه، خود دریاچه، از این پنجره منظر و عالم خوشی داشت.

خلاصه نهار خوبی خوردیم، عزیزالسلطان هم رفته بود پائین پیش امین‌السلطان نهار بخورد، نهار خوردیم و آمدیم پائین، یک خیابانی را گرفته رفتیم برای عمارت جدید که لوئی دویم پادشاه باویر خودش را کشته ساخته است، باز قدری سربالا رفته و رو به عمارت می‌رفتیم، کالسکه تخت روان دستی ما حاضر بود اما سوار نشدم، ده پانزده قدم مانده به عمارت گفتم آن تخت روان را آوردند توی او نشستم، دو نفر از جلو دو نفر از عقب ما را بلند کردند، ده بیست قدمی که رفتیم رسیدیم به عمارت، پائین آمده داخل جلوخان عمارت و کنار حوض‌ها شدیم افسوس، افسوس، افسوس [۵۲۷] که راه آب این

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

حوض‌ها خراب شده و یک چکه[۴۳۳] آب از این فواره‌ها و حوض‌ها بیرون نمی‌آید و مشکل هم هست بیرون بیاید، چرا که گفتند بیست سی هزار تومان خرج تعمیر این فواره‌هاست که آب این فواره‌ها بیرون بیاید، یک بازوی این عمارت هم ناتمام است، به این معنی که سفت کاری و اطاقها و تالارها و بنای عمارت تمام است اما مبل و اسباب او را درست نکرده‌اند، او را هم گمان نمی‌کنیم تمام شود، چونکه بعد از لوئی دویم که این عمارت را ساخت و خودش را کشت اولادی نداشت، اموال و مستغلات[۴۳۴] او که از آن جمله همین عمارت باشد ارثاً به برادرش که پادشاه حالیه دیوانه باشد رسید، این پادشاه هم که در حبس است و نیامده است که این عمارت را ببیند و بدهد تعمیر کند و بسازند، از آن گذشته لوئی دویم که این عمارت را ساخت سه چهار کرور قرض کرد این عمارت را ساخته که هنوز آن قرض باقی است و دولت باویر نداده است و باید این دو نفر قیم پادشاه حالیه از منافع و مداخل املاک پادشاه مرحوم که به این پادشاه رسیده است به مرور قرض پادشاه متوفی را بدهند، در این صورت پولی نیست که خرج تعمیر این فواره‌ها بشود، عجالتاً با هزار افسوس از فواره‌ها آب بیرون نمی‌آید، ده پانزده سال است که این عمارت را شروع و تمام کرده‌اند، جا دارد که دولت آلمان این عمارت را بخرد و تعمیرات او را تمام نماید و دارای عمارتی شود که در تمام دنیا همچو عمارتی نیست. خلاصه این حوض‌ها فواره‌ها را خیلی عالی ساخته‌اند، فواره‌های چودنی تمام مطلا مرتبه به مرتبه، هر کدام بقدر کوهی بشکل‌های مختلف و متعدد بخصوص دو فوارهٔ بزرگ دارد که خیلی بلند است و مثل کوه صورت حیوانات و آدم بطور مختلف در آن ساخته‌اند، از آن جمله چند آدم ساخته‌اند که از بالای آن فواره‌ها معلق زده می‌خواهند بیایند توی حوض، در حالت پشتک زدن هستند بسیار فواره‌های عالی است، افسوس که حالا آب از آنها نمی‌آید و کف حوض‌ها پر و تمامش چمن شده است، در حقیقت حوض مبدل به چمن شده هنوز داخل عمارت نشده از پهلوی این فواره‌ها بیرون عمارت که چندین مرتبه است و رنگ زرد مایل به طلائی دارد و از پائین الی بالا در دور بام‌ها و جلو پنجره‌های عمارت و بالخانه‌ها مجسمه‌های زیاد سنگی دارد، خیلی باشکوه به نظر می‌آید.

خلاصه رسیدیم به عمارت، از زیر عمارت دری بود، داخل یک صفه سدیم که از آن صفّه باید بیرون رفت و داخل حیات مرمر شد، در این صفه یک طاوس نری از چدن

۴۳۳. اصل: لکه

۴۳۴. اصل: مستقلات

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

ساخته‌اند و این طاوس را در روی گلدان مرمر بزرگی که از مرمر رنگین ایطالیا درست کرده گذارده‌اند، این طاوس را از روی طاوس و به اندازه طبیعت ساخته، اصل طاوس چدن است، از گردن تا سینه نقره یک دست است، و رنگ طاوس را مینا کاری کرده‌اند، از سینه الی دم با نقره، نقش دم و ترکیب طاوس است که تمام رنگ‌های طاوس را روی نقره میناکاری کرده‌اند این طاوس با این حالت است روی گلدان ایستاده و یک طاوس ماده را که او را هم از نقره ساخته و به شکل و رنگ‌های طاوس میناکاری کرده‌اند، و او هم زیر گلدان روی یک دست انداز سنگ مرمری خوابیده‌است نگاه می‌کند، بقدری این دو طاوس را خوب ساخته و میناکاری کرده‌اند که آدم از دیدن آنها سیر نمی‌شود، مدتی برای تماشای آنها ایستادیم، افسوس که بواسطهٔ تنگی وقت درست مجال نداریم که خوب و به دقت اینجا و عمارت را تماشا کنیم و باید به عجله گردش کنیم به این جهت با نهایت افسوس طاوس‌ها را گذارده رفتیم، این طاوس‌ها کار پاریس و آنجا ساخته شده است و بقدر سی هزار تومان هم قیمت این طاوس‌هاست. از صفه طاوس‌ها گذشته داخل حیاط مرمر شدیم، دو سه سمت عمارت نگاه به این حیات مرمر می‌کند. حیاط مرمر یعنی کف این حیاط را از مرمر سیاه و سفید رنگین فرش کرده‌اند، از حیاط مرمر داخل پله بزرگی می‌شود که از آن پله باید به عمارت رفت، همینکه شخص داخل راه‌پله می‌شود حالت غریبی به آدم دست می‌دهد که حالت سکوتی برای آدم پیدا می‌شود و هم یک حالت هیجانی مثل حالت ناخوشی به آدم روی می‌دهد که آدم با آن حالت متحیر و متعجب مات می‌شود، هیچ راه‌پله‌ئی به این روشنائی ارتفاع سقف و وسعت نیست و تمام این راه پله که به سلیقه تازه جدیدی ساخته شده دخل به راه‌پله‌های دیگر ندارد، پله‌ها، جرزها، کیلادی‌های بالا، بعضی اجزای دیگر این راه‌پله‌ها همه از سنگ مرمر رنگین و باقی مطلاکاری و استوک و نقاشی‌های جور به جور است که روی گچ نقاشی کرده‌اند، مدتی در این پله و زیر ایوان راهرو ایستادم و نشستم، آخر گفتند توی عمارت جاهای بهتر از این هست نباید وقت را به این راه پله صرف کرد، ناچاراً از این راه پله برخاسته داخل اطاق‌ها شدیم، داخل اطاق اول که شدم مبهوت شدم، داخل اطاق دویم مبهوت‌تر، اطاق سیم از بهت گذشت، وارد تالار وسط که شدم جنونی دست داد، به اطاق خواب که رفتم واله شدم و حالت غریبی برایم دست داد، به اطاق چینی که رسیدیم حیرت بر حیرت افزود، این اطاق چینی تمامش چینی کار ساکس است، از در و دیوار و پهلچراغ و بخاری و میز و اسباب گلدان تمام چینی است، مخلوط به نقاشی و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مطلاکاری، مجسمه مرمر و تمام چینی‌های گل برجسته منبت کاری رنگ به رنگ. خلاصه این عمارت تماماً آینه است، مطلا است، تمام روی چوب‌ها و طوری چوب‌ها را منبت کرده‌اند که شاخه شاخه شده است مثل منبت روی عاج و تمامش طلای اشرفی و پرده‌های تمام عمارت مخمل آبی و سبز فرنگی که روی آنها را تخته تخته گلابتون دوزی کرده‌اند، چه گلابتون، گلابتون‌های کارمونیک، ریشه‌ها تمام گلابتون و تمام مبل و صندلی نیمکت‌های کوچک کوچک تمام مطلا، اول درجه نجاری و روی تمام مبل‌ها [۵۲۹] مخمل‌های رنگ به رنگ گلابتون دوزی تمام این اطاقها از مجسمه‌های مرمر اعلی، تمام تن و نیم‌تن پر است، تمام چهلچراغ‌های اعلی دارد که از او اعلی‌تر نمی‌شود، جارهای مایه‌دار اعلی و آینه‌های بزرگ خوب که هر کدام در جای خودش در نهایت سلیقه نصب شده است. تالار آئینه‌ئی که دارد طولش ۱۷۰ قدم است عرضش ده قدم، این تالار سقف بسیار بلندی دارد که تمام سقفش نقاشی است و مطلا، آئینه، درها و بدنه دیوار آئینه بسلیقه و نقاشی است، سه رج این تالار چهلچراغ‌های ممتاز بسیار خوب دارد و این طرف و آن طرف تالار جارهای پایه بلند مطلای سربلور شمع زده حاضری گذارده‌اند، وسط هر جار یک صندلی عسلی مانند گذارده‌اند بزرگ و خوب برای نشستن که روی آنها تمام مخمل گل‌دوزی و گلابتون‌های یک پارچه، آدم وقتی که نگاه به این چهلچراغ‌ها و جارها و آینه و سقف و نقاشی و پرده‌های گلابتون دوزی، و وضع و ترکیب این تالار می‌کند بی‌اختیار ضعف می‌کند، علاوه به این زینت‌ها پرده‌های گوبلنس زیادی هم داشت، از همه بالاتر این عمارت و این زینت و این آئینه کاری و این نقاشی و مطلاکاری و چهلچراغ و جار چشم‌انداز این عمارت و این تالارها و این اطاقها است که آدم وقتی نگاه می‌کند همه جا دریاچه و آب، دریا و سبزه‌ها و جزیره‌های تو [ی] دریا پیداست و کوه‌های آلپ که دور دریاچه است، تپه‌های تیز و پهن مختلف سنگ و جنگل دار است، اغلب مجسمه‌های این عمارت مجسمه‌های لوئی چهاردهم و سردارها و جنرال‌ها و معشوقه‌های لوئی چهاردهم است. خیلی این پادشاه به لوئی چهاردهم میل داشته است طوری که به لوئی چهاردهم سجده می‌کرده است، این عمارت را هم از روی عمارت ورسایل پاریس ساخته، تالار جنگ و تالار صلح و تالار آئینه تمام تقلید پاریس را کرده است، فواره‌ها و حوض‌ها همه چیزش تقلید عمارت ورسایل را کرده است، اگر این عمارت آن نیم تمام‌هایش[۴۳۵] هم تمام می‌شد و مبل

۴۳۵. نیم تمام‌هاشم

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

می‌کردند در دنیا جفت نداشت، الان هم همینقدری که تمام است و مبل شده و زینت دارد هیچ نسبت به ورسایل ندارد و نمی‌توان به او شبیه کرد، بعضی میزها آنجا است، کار سرو که اشکال دارد و بسیار چیزهای ممتاز بی‌نظیر است خیلی قیمت دارد بطوری که اغراق[۴۳۶] می‌گفتند، حیف که وقت توقف و گردش نداشتیم، باید برویم به راه آهن و سالزبورغ و راه هم خیلی داریم، با هزار افسوس عمارت را گذارده [۵۳۰] آمدیم پائین، من و امین‌السلطان و عزیزالسلطان توی کالسکه نشسته قدری دور دریاچه و جزیره گردش کردیم، سایر همراهان هم رفتند، پیاده دم اسکله ما هم با کالسکه رفتیم برای اسکله، امین خلوت و جهانگیرخان از عمارتی که نهار خوردیم تا یک قدری با هم آمدند، وقتی که دیدند ما سربالا شدیم گفته بودند اینهم مثل سایر عمارت‌های فرنگستان است، دیدنش لزومی ندارد، نهار هم خورده‌ایم برگردیم برویم، برگشته بودند توی دریاچه نشسته رفته بودند به گار، حقیقت هیچ سفیهی این کار را نمی‌کرد، عمارتی هم که نهار خوردیم از عمارت‌های کهنه قدیم است، اولش معبد بود، بعد رسید به دولت، حالا میخانه شده است، یعنی اصل کلیسا را میخانه کرده‌اند، خلاصه رسیدیم به اسکله، کشتی بخار حاضر نبود، عزیزالسلطان و میرزا محمدخان توی نو نشسته رفتند توی دریاچه گردش کنند قدری که رفتند دود کشتی پیدا شد، عزیزالسلطان را صدا کردیم، زود آمدند از نو بیرون که مبادا موج کشتی قایق را غرق کند آنها بیرون آمدند و کشتی هم رسید، داخل کشتی شدیم، همه جابجا شدند و راندیم، گردش هم دور جزیرهٔ معبد دخترهای ترک دنیا و آن جزیرهٔ دیگر کردیم و یک ربعی هم با کشتی گردش کردیم و رسیدیم به اسکله اشتوک، پیاده شدیم و سوار راه آهن کوچک شده راندیم، رسیدیم به گار و داخل ترن بزرگ شدیم و راندیم، صحرا هم بهشت بود، سبزه و چمن و جنگل و گل دره تپه بود، خیلی صفا داشت، رودخانه‌های خوب متعدد دیدیم، خیلی که راندیم به کوه نزدیک شدیم و کوه افتاد به دست راست و بطوری که مثل این بود که از دامنهٔ کوه برویم، خلاصه راندیم تا رسیدیم به دره‌ئی، داخل دره شدیم و راندیم، ساعت هفت و نیم از ظهر گذشته وارد سالزبورغ شدیم، نریمان خان و جنرال مهماندار و سایر مهماندارهای اطریش و بارون تیمل وزیر مختار اطریش که در ایران بود و حالا وزیر مختار سرب شده بود برای خصوصیت به ما در گار حاضر بودند، پیاده شدیم، با همه تعارف کردیم، جنرال مهماندار بسیار آدم معقولی است، یکدسته سرباز و موزیکانچی در گار بودند، از جلو

۴۳۶. اصل: اقراغ

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

آنها گذشته با جنرال سوار کالسکه راندیم برای هتل دورپ که منزل ما آنجا و خیلی به گار نزدیک است، رسیدیم به هتل، خوب شد که این سفر توی شهر و جمعیت نرفتیم، اینجا منزل کردیم، هُتل بسیار خوبی، سه مرتبه است، اطاقهای بسیار خوب دارد، همه جابجا شدند، یک آسانسور هم دارد که بالا می‌روند و پائین می آیند، عزیزالسلطان خیلی توی آسانسور نشست [۵۳۱] رفت پائین و بالا، هتل بواسطه مسافرین و جمعیت زیاد خیلی شلوغ است، چشم‌انداز خوبی این هتل به کوه و باغ و اطراف خودش دارد، بعد از ورود ما هوا ابر شد و باران سختی آمد و خیلی هم سرد شد، امین‌الدوله ناخوش است و دوا می خورد، مهدی‌خان هم خیلی کثیف و کسل و بد و لاغر زرد شده است، باز پایش درد می‌کند، خلاصه شام خوردیم و خوابیدیم، وقتی که خواستم بخوابم به میرزا محمد خان گفتم رختخواب بینداز[۴۳۷]، هی میرزا محمدخان این طرف و آن طرف می‌رفت و می‌خندید و می‌گفت رختخواب توی گار مانده است و درش را قفل کرده‌اند، بالاخره یک رختخواب کوچکی برای ما آوردند انداختند، معلوم شد که استاد نصرالله رختخواب و مفرش[۴۳۸] ما را در مونیک گذارده و یادیش رفته است بیاورد، میرزا ابوالقاسم و حاجی محمدباقر شبانه سوارشده رفتند به مونیک و روز دیگر مفرش ما را آوردند، خلاصه هر چه می‌خواستم کفش و غیره می‌گفتند توی مفرش است، در گار مانده درش قفل است، هر طور بود در آن رختخواب خوابیدم، لحاف عزیزالسلطان را برای ما آورده بودند، کوچک بود، نازبالش زیر سرم هم کوچک بود، در اطاق هم هوا گرم شده بود، گفتم باشی باز کرد، یادش رفته بود ببندد، همینطور باز مانده بود و اطاق سرد بود، لحاف عزیزالسلطان را هم به سرم می‌کشیدم، پاهام باز[۴۳۹] بود، به پایم می‌کشیدم، سرم باز بود، صبح که برخاستم تمام بدنم درد می‌کرد و قولنج حسابی کرده بودم و سخت سرما خورده بودم، شرح خوبی این عمارت به تحریر و تقریر و تعریف نمی آید، محال است کسی بتواند تعریف این عمارت را بنویسد یا تقریر کند، باید به چشم آمد و دید که چه عمارتی است.

روز پنجشنبه ۲۴ شهر ذی‌حجه:

امروز در سالزبورغ توقف کردیم، باران هم متصل می‌بارید، هوای مغشوشی بود،

۴۳۷. اصل: بنداز

۴۳۸. مفرش: کیسه مانندی مستطیل شکل از پارچه یا گلیم که از میانه باز گردد و لباس و رختخواب مسافر در آن گذاشته شود (فرهنگ معین)

۴۳۹. اصل: واز

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

نهار خوردیم، بعد از نهار با وجود باران سوار کالسکه شده راندیم برای هل بورون، من و امین السلطان و جنرال توی کالسکه نشستیم، مجدالدوله، امین خلوت، ابوالحسن خان، احمدخان، ناصرالملک، ادیب الملک، صدیق السلطنه، معاون و سایرین هم در کالسکه های دیگر بودند و راندیم، عزیزالسلطان و فخرالاطباء، حاجی لله، میرزا رضاخان و آقاعبدالله هم پیش رفته بودند به هل بورون، ما هم راندیم از کنار رودخانه سالز گذشتیم و می‌رفتیم سالزبورغ، نسبت به آن سفر که ما آمده بودیم خیلی آباد شده، هتل های خوب عالی، قهوه خانه‌های بسیار خوب، خانه‌های اعلی، خیابان‌های ممتاز درست کرده‌اند، اهالی اینجا هم خیلی مردمان فقیر معقول نجیبی هستند، هیچ کار به ما ندارند مثل این است که ما در طهران راه برویم، همانطور مثل طهران تعظیم می‌کنند و خیلی متعارف هستند، خلاصه نیمساعت راه است تا هل بورون، از توی جنگل و گل و درخت و سبزه و چمن و جاهای باصفا گذشتیم، از در پائین باغ هل بورون پیاده شدیم [۵۳۲] باران هم در نهایت شدت می‌بارید، باغ همان باغ است که دیدیم و تفصیل او را نوشته‌ایم، گل و سبزه زیاد داشت، از کنار حوض بزرگ که ماهی قزل آلا داشت دیدیم و آمدیم تا کله حوض که یک چادر قشنگی برای ما زده بودند و توی چادر شیرینی میوه روی میز گذارده بودند، به علاوه مهماندارهای ما بعضی از صاحب منصب‌های دیگر و پیشخدمتها، ناظر و غیره در اینجا حاضر بودند، یک دسته موزیکانچی هم موزیک می‌زدند، داخل چادر شدیم که بلکه باران بایستد، هر چه ایستادیم باران نایستاد، بالاخره برخاستیم و گفتیم بگردیم، بنا کردیم به گردش کردن، همان جاهای قدیم و لاک پشت‌ها که آب از دهن این به دهن آن می‌رفت و شهری که وقتی[۴۴۰] کوک می‌کنند تمام اهالی شهر هر کدام به یک کاری مشغولند، جاهای دیگر نهرهای آب صاف که ماهی قزل آلا داشت تمام را در جاهای خودش دیدیم، زن و مرد زیادی هم جمع شده بودند، با وجود باران ایستاده بودند و ما را تماشا می‌کردند، رفتیم به جائی که آب از سقف و در و دیوار می‌ریزد و کلاه درویش را آب بلند می‌کند، کلاه را آب بلند کرد، فخرالاطباء و سایرین را آوردند توی اطاق، یک دفعه آب را ول کرد اما طوری ول کرد که همه آب به من ریخت و من از همه بیشتر تر شدم و عزیزالسلطان تر شد، همه جاهای تماشائی را گردش کردیم، فخرالاطباء را از هر طرف گیر می آوردند و آب می‌ریختند به او، خیلی خندیدیم و خوش گذشت و باران هم یواش یواش ایستاد،

۴۴۰. اصل: وقت

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

جائی که از دهن و شاخ مرال که به دیوار نصب است آب می‌ریخت دیدیم آبش را ول کردند سر مردم ریخت، خیلی خیلی خوش گذشت و عزیزالسلطان خندید و بعد برگشته سوار کالسکه شده از راه دیگر راندیم، امروز بنا بود برویم به راه آهنی که تازه ساخته‌اند و از کوه بالا می‌رود، چون هوا بد بود گفتم نمی‌رویم، این راه که آمدیم یک راست آمد به گار همین راه آهن، این راه را چهار سال است ساخته‌اند که می‌رود به یک بلندی با صفائی که آنجا قهوه‌خانه است و چشم‌انداز خوب دارد و مردم متصل می‌روند بالا می‌آیند پائین گردش می‌کنند، چهل و پنج دقیقه می‌رود[۴۴۱] این راه می‌رود تا بالا، چهل دقیقه می‌آید پائین، این راه سه رایل دارد عمده آن رایل وسطی است که دندانه دندانه است و این ترن در رفتن بالا پائین به آن دندانه‌ها بند می‌شود والا راه پرت می‌شود و چهل معلق می‌خورد تا پائین، خلاصه وقتی که رسیدیم ترن حاضر بود، جمعیت زیادی هم جمع شده بود، جمعیت زیادی هم برای تماشای ما رفته بودند بالا [۵۳۳] گفتیم حالا که راه حاضری است خوب است برویم بالا و سیاحت و تماشائی بکنیم، اسم این راه شمندفردوگزبرگ می‌گویند (Chemin De Fer Du Gaisberg) می‌گویند، همه در ترن جابجا شدیم سوای صدیق‌السلطنه، ناصرالملک، معاون الملک که به ما نرسیدند، این مهندسی هم که این راه را ساخته مرد گرد قنبلی بی‌ریش سبیل سفید قدکوتاهی بود، اسم این استاسیون که حالا سوار شدیم، می‌رویم (پارش) است (Parsch) اول که نشستم تصور کردم این راه را بغله بغله پیچ‌پیچ داده‌اند و یواش یواش می‌رود بالا، این کوه هم خیلی بلند است و مرتفع، قهوه‌خانه‌ئی که آن بالا دارد از این پائین چیز کوچکی به نظر می‌آمد، بقدر بلندی کوه دارآباد است، هوا هم ابر بود، باران هم یواش یواش می‌آمد و این کوه هم تمامش جنگل است، وقتی که سوار شدیم و راه حرکت کرد و نگاه کردم دیدم خیلی راه بدی است و همین‌طور است باید بالا رفت، خیلی واهمه کردم، جای واهمه هم بود، چرا که اگر این راه عیب کند و پرت شود یا بشکند نعوذبالله که محال است آدم زنده بماند. خلاصه راندیم، عزیزالسلطان، امین‌السلطان، فرنگی‌ها و بارون تیمل، فخرالاطباء و سایرین همه بودند، صحبت می‌کردیم و می‌رفتیم، فخرالاطباء وقت رفتن بالا آن ته واگن نشسته بود که اگر ما لیز می‌خوردیم یک سر می‌خوردیم به سر او، هی رفتیم، هی رفتیم و راه بلند می‌شد، گاهی یک کمی پیچ می‌خورد و بعد راست می‌رفت بالا و هر چه بلندتر می‌شدیم چشم‌اندازش بهتر می‌شد، شهر سالزبورغ رودخانه

۴۴۱. در اصل چنین است، به نظر می‌رسد که فعل می‌رود در اینجا زائد باشد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سالز، همه از این بالا پیدا بود، دره‌های متعدد مختلف، دریاچه‌های متعدد از این بالا می‌دیدیم، چشم‌اندازی داشت که در دنیا این‌طور چشم‌انداز نیست، اگر هوا آفتاب و صاف بود که معرکه بود، با این ابر و باران هم معرکه بود، اسب هرگز از این راه که راه آهن می‌رود محال است برود و ممکن نیست برود و اطراف این راه هم مثل راه هزار چم پرت گاههای بد دارد، همین که می‌رفتیم مجدالدوله سه شوکا دید که توی جنگل خوابیده‌اند، نشان داد، خودم هم دیدم، چهار پاره[۴۴۲] رس بود، اگر تفنگ بود می‌زدم، افسوس خوردم که تفنگ نداشتم. این راه آهن دیگ بخار کوچکی دارد که اختراع جدید است و ترن هم یک مجلسی است و صندلی صندلی که همه یک جا نشسته بودیم، اسب را هم به عقب واگن بسته بودند [۵۳٤] مهندس و دیرکتر راه هم جلو ما نشسته بودند، خلاصه راندیم، از یک پیچ کمی گذشته سربالا شدیم و باز مدتی که رفتیم از پیچ دیگری گذشته و سربالا شدیم تا رسیدیم به قله کوه که قهوه‌خانه و استاسیون است. در راه هم دو استاسیون کوچک مقبول بود، در استاسیون و قهوه‌خانه قله پیاده شدیم، هوا به شدت سرد بود، باران هم می‌آمد، من هم تمام استخوان و بدنم درد می‌کرد و حال خوبی نداشتم و حیف که هوا سرد و ابر بود، والا در بالای این قله کوه گرد که تمام شهر و جلگه‌های اطراف و کوه‌های اطراف و کوه‌های آلپ، دریاچه‌های توی جلگه و جنگل‌های کوه‌های اطراف و جلگه و سبزه‌ها و رودخانه یک تماشائی داشت که در دنیا این طور جای با تماشا ممکن نبود و محال است که باشد، از این بالا مثل این بود که آدم در آسمان باشد و زمین را تماشا کند، این قدر تماشا داشت، خلاصه از شدت سرما رفتیم توی قهوه‌خانه، قهوه‌خانه دو مرتبه بود، خیلی مقبول و قشنگ و پاکیزه و تمیز، جمعیت زیاد آنجا بود، جای شراب آبجو می‌خوردند، صحبت می‌کردند، اطراف این قهوه‌خانه شیشه بود، از پشت شیشه قدری تماشا کردیم، چای گرمی آوردند خوردیم، مردم و همراهان چای خوردند، عملجات و رئیس معتبر این قهوه‌خانه دارد، زن دارد، یک دختر خوشگل این رئیس قهوه‌خانه داشت، آمدیم درب آشپزخانه، گوشت‌های خوب دیدیم می‌پزند، بوش به دماغمان خورد، اشتها هم آمد، گوشت[۴۴۳] گرم خواستیم خوردیم حال آمدیم، عزیزالسلطان هم خورد، زین دار باشی، ناصرالملک، معاون الملک هم از عقب در راه آهن دیگر نشسته آمده بودند اما زهره‌شان رفته بوده است، خلاصه آمدیم

۴۴۲. منظور از چهارپاره، تفنگ سوزنی یا فشنگ چهارپاره است.
۴۴۳. اصل: گوش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیرون دکان های کوچک کوچک از اسباب‌های همین سالزبورغ و چیزهای نفیسه داشت، خیلی اسباب ما، عزیزالسلطان و سایر همراها [ن] به یادگار خریدیم، دکان عکس‌اندازی داشت، وقتی که آمدیم سوار واگن شویم یک عکس ما را پای واگن، یکی هم توی واگن انداخت که از عقب می آورند، بعد سوار ترن شده سرازیر بنا کردیم به آمدن، الحق این راه از کارهای بزرگ است و خیلی خوب ساخته، کار عمده‌ایست که آدم در چهل دقیقه با راه آهنی که مثل این است که از دیوار بالا بیاید بیاید بالای همچو قله‌ئی، خیلی کار کرده و صنعت نموده و از تعریف خارج است، خلاصه سرازیر پائین آمده [۵۳۵] رسیدیم به گار، سوار کالسکه‌ها شده راندیم برای هتل، رسیدیم به منزل و راحت کرده شام خورده خوابیدیم.

این پادشاه مرحوم باویر که این عمارت به این خوبی را ساخت چهار پنج دفعه بیشتر در آن عمارت نرفت، هر وقت هم که می‌رفت تمام چراغ های عمارت که بیشتر از هشت هزار شمع است روشن می‌کرد و همه مردم را بیرون می‌کرد، تنها و تک می‌نشست و راه می‌رفت و تماشا می‌کرد، حالت‌های غریب داشته است.

روز جمعه ۲۵ ذی‌حجه:

امروز باید برویم وین، چون ساعت هشت باید برویم به گار ساعت شش از خواب برخاستم، خیلی کسل خواب بودم، رخت پوشیده حاضر شده در ساعت هشت رفتیم به گار، گار هم نزدیک بود، همه رفتیم در واگن‌ها جابجا شدیم و راندیم، هوا هم ابر بود و کمی باران می آمد، امروز همه جا کوه‌های بزرگ بلند در طرف دست راست ما بود، اغلب جاها تپه های جنگلی میانه ما و کوه بود اما باز از پشت آن تپه‌های جنگلی کوه‌ها پیدا بود تا وین هم که رسیدیم همه جا در دست راست کوه‌های بزرگ داشتیم، صحرا همه سبز و پرگل و جنگل و با صفا بود، از کنار دو دریاچه کوچک گذشتیم، آبادی زیادی در راه بود، در استاسیون‌های بین راه اغلب جاها ترن می‌ایستاد، در استاسیون (آنت نانگ Attnang) ترن ایستاد و یک دسته سوار در اگون ایستاده بودند، پیاده شده رفتیم جلو سوارها آنها را تماشا کردیم، سوارها هم از جلو مادفیله کرده رفتند، بعد راندیم رسیدیم به (لنز Linz)، در اینجا یک نصف فوج ایستاده بودند، از ترن پیاده شدیم، از جلو سربازها گذشته آنها را تماشا کردیم، حاکم شهر و جنرال‌های متعدد اینجا ایستاده بودند همه را دیدیم و آمدیم به ترن و راندیم، نهار را هم توی واگن

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

همینطور که می‌رفت خوردیم، اسم مهماندارهای اطریش ما از این قرار است:

ــ بارون (دیپ‌فنر) (Depfner) که رتبه سرداری در قشون اطریش دارد

ــ بارون گیزل (Gizl)

ــ کلنل (گومن) (Gumens)

سه ساعت بعد از ظهر باید وارد وین شویم که از سالزبورغ الی وین هفت ساعت درست راه است، در سر ساعت سه رسیدیم به گار وین، گار بزرگی بود، جمعیت زیادی در گار بود (امپراطور اطریش فرانسوا ژوزف)[۴۴۴] با انیفورم[۴۴۵] سفید و شلوار قرمز با تمام شاهزاده‌های خانواده سلطنت و آرشدوک‌ها و آرشیدوک لوئی برادر امپراطور که حالا ولیعهد است و دو سال از امپراطور کوچکتر است با پسرهایش و اغلب از جنرال‌ها در گار حاضر بودند، پیاده شده دست گرم و تعارف نرمی با امپراطور [۵۳۶] کردیم و امپراطور ما را با کمال مهربانی و دوستی پذیرفت، یک دسته سرباز ایستاده بود، موزیکانچی موزیک قایمی می‌زدند، امپراطور تکلیف کرد از جلو سرباز رد شویم، با امپراطور از جلو سربازها گذشتیم، بعد امپراطور اشاره کرد موزیک را موقوف کردند، تمام شاهزاده‌ها، آرشیدوک‌ها را معرفی کرد، بعد از آن با امپراطور از اطاق گار گذشتیم، در کالسکه من و امپراطور نشسته سایرین هم از عقب در کمال جلال و شکوه راندیم برای عمارت بورغ، جمعیت زیادی در دو سمت کوچه‌ها ایستاده بودند سرباز و سوار و موزیکانچی و صاحب‌منصب هم از در گار الی منزل ایستاده بودند، خلاصه با این تجمل رسیدیم به منزل پیاده شدیم و با امپراطور آمدیم بالا، از پله‌ها در اطاق اول تمام شاهزاده‌خانم‌ها، آرشیدوشس‌ها ایستاده بودند، تمام را امپراطور معرفی کرد، با آنها تعارف کرده دست دادیم، زن امپراطور اینجا نیست، در الیش است، بزرگ زن‌های اینجا حالا زن آرشیدوش لوئی ولیعهد برادر امپراطور است که اینجا حاضر بود، از شاهزاده خانم‌های پرتقال است، زنی است نه خوشگل نه بدگل، نه جوان نه پیر، نه بلند نه کوتاه، توی زنها یک شاهزاده خانمی است از شاهزاده‌های ساکس، بسیار زن لطیف سرخ سفید طناز خوش‌تن و بدن و خوش قامت و خوش همه چیز، مقبول نیست اما روی هم رفته خیلی خوش قامت و لطیف و سرخ سفید است، این شاهزاده خانم زن پسر دویم ولیعهد حالیه است که شوهرش اینجا نیست، در شهر بورن مراوی سر فوج سوار است، خیلی امپراطور

۴۴۴. اصل: ژوزف ۴۴۵. اصل: انی‌فرم

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

به این زن میل دارد سایر شاهزاده خانم‌ها، زنها [ی] دیگر بد گل بودند، بعضی دام دو نرها یعنی هم صحبت‌های امپراطور امپراطریس بودند خیلی بد گل هستند، بعد از شاهزاده خانم‌ها امپراطور وزراء صدراعظم، وزیر عدلیه، وزیر خارجه و تمام وزرای خودش را امپراطور معرفی کرد، آنها را هم راه انداخته امپراطور ما را آورد توی اطاق خودمان و خودش رفت منزلش که در همین عمارت است، نیم ساعت که گذشت ما همینطور لباس پوشیده از راه دیگر اطاق به اطاق برای بازدید تالار به تالار و از دالان‌ها و تالارهائی که پرده‌های نقاشی خوب و پرده‌های کار گوبلن داشت گذشته از پله‌ئی پائین رفته رسیدیم به اطاق‌های کوچک‌کوچک که اطاق کابینه [۵۳۷] و کار امپراطور است، اطاق دیگر، اطاق دیگر تا رسیدیم به اطاق تحریر و کار مخصوص که همه درهم و برهم و کاغذ زیاد و قلمدان اسباب کار امپراطور آنجا بود، وارد شدیم، با امپراطور دست دادیم، در اطاق را بستند، من بودم و امپراطور و نریمان‌خان، بقدر یک ربع با امپراطور صحبت کردیم و حرف زدیم و امپراطور خیلی مهربانی و محبت کرد و بعد برخاسته خیلی راه امپراطور ما را مشایعت کرد و بعد تعارف کرده آمدیم اطاق خودمان، رخت‌هامان را کنده راحت شدیم اما عجب راحتی که فوراً باید برویم با امپراطور شام بخوریم، قبل از رفتن بازدید امپراطور میلان پادشاه سرب که حالا در وین است آمد حضور، خیلی نشست و قدری صحبت کردیم، شاهزاده جوانی است، سی و دو سه سال دارد، خوشرو، مقبول و موسیاه چشم و ابرو سیاه، خوش صحبت است، حالا پادشاه اینجا نیست، از سلطنت سَرب استعفا کرده، پسری دارد چهارده ساله، او پادشاه است، زن خوشگل خوبی هم که داشته طلاق داده، خودش در وین مشغول جنده‌بازی و بی‌عاری است، خلاصه امپراطور آمد اطاق ما، ما را برداشت برد به اطاق شام، شام امشب شام مخصوصی است، امپراطور است و یکی دو نفر از شاهزاده خانم‌ها که یکی زن ولیعهد است و یکی دو نفر دیگر و دو نفر هم از دام دنرها و چند نفری هم از وزراء و شاهزاده‌ها روی هم رفته بیست و پنج شش نفر بودند، ایرانی‌ها امین‌السلطان، مجدالدوله، امین‌خلوت، نریمان‌خان بودند، شام خوبی خوردیم، پرنس میلان هم در شام دعوت داشت، بود، دست راست من زن ولیعهد، دست چپم امپراطور بود، زن ولیعهد خیلی یواش و توی دماغی و بد حرف می‌زند که آدم نمی‌فهمد چه می‌گوید، پر حرف هم هست، بعد از شام برخاسته توی اطاق دیگر گردش و صحبتی کردیم، آمدیم به اطاق خودمان. چند دقیقه راحت کرده چون امپراطور بواسطهٔ عزاداری تیاتر نمی‌آمد ولیعهد آمد و باهم رفتیم تیاتر، همان تیاتری است که آن دو سفر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رفته بودیم، راه پله‌های مرمر عالی خوب دارد، خود تیاتر شش مرتبه تمام نقاشی و مطلاکاری، چراغ‌های برق دارد، خیلی تیاتر عالی است، تمام شاهزاده خانم‌ها بودند [۵۳۸]، در لژ خودمان نشستیم، زن ولیعهد دست راست، عروس ولیعهد دست چپ من نشسته بودند، پادشاه میلان هم بود، این تماشاخانه سن بسیار خوب و رقاص‌های خوب و بازی‌گرها و آرتریک‌های ممتاز خیلی دارد، اول باله بود، بعد بازی عقل و جهل که در تماشاخانه اون پاریس دیدیم درآوردند، من با زن پسر ولیعهد خیلی حرف می‌زدم، زن ولیعهد که مادر شوهرش بود بدش آمده بود که چرا من با او حرف نمی‌زنم و با عروسش حرف می‌زنم، او هم صحبتش را با میلان گرم کرده بود، میلان هم خیلی پرحرف است، من هم لذتی داشتم که این دو نفر با هم حرف می‌زنند و من آسوده با این زن خوشگل صحبت می‌دارم، عزیزالسلطان هم در لژ دیگر بود، چند پرده بالا رفت و پائین آمد، یک دفعه هم رفتیم در اطاق دیگری بستنی و شربت و آب خوردیم و دوباره آمدیم، بالاخره بازی تمام شد، آمدیم منزل، خسته مانده بی‌حال گرفتیم خوابیدیم.

روز شنبه ۲۶ ذیحجه:

صبح از خواب برخاستیم، هوا ابر بود و باران می آمد و سرد بود، نهار منزل خوردیم گالونکی وزیر امور خارجه با امین‌السلطان و نریمان خان آمدند پیش ما، قدری حرف زدیم و صحبت کردیم، گالونکی آدم قد کوتاهی است، ریشش را می‌تراشد، سبیل کمی دارد، چهل و دو سه سال دارد، مرد کاملی است، خیلی عاقل و پخته و آدم ملایمی است، لباس نظام مجاری پوشیده بود، گالونکی که رفت سه نفر از سفرا که همین سه نفر سفیر کبیر در اطریش است اول تنها تنها آمدند توی اطاق پیش ما آدمهاشان را معرفی کردند و رفتند، سفیر کبیر آلمان پرنس دوروس، سفیر کبیر عثمانی سعدالله پاشا، سفیر کبیر ایطالیا کنت نیگرا، بعد آمدیم به اطاق دیگر که تمام سفراو و وزیر مختارها شارژدفرها ایستاده بودند، آنها را دیده یکی‌یکی معرفی شدند، کنت نیگرا در ایام جوانی مرد خوش قامت خوبی بوده حالا هم که پیر شده مرد خوشقامتی است و ریشش را می‌تراشد و صورت خوش و قامت خوب را حالا هم دارد، این کنت نیگرا در ایام ناپلئون سیم از جانب ایطالیا در پاریس سفارت داشت و کمال خصوصیت و رابطه[۴۴۶] را با ناپلئون داشت و با امپراطریس اژونی خیلی رابطه و خصوصیت داشت و در دربار امپراطور و

۴۴۶. اصل: رابته

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

امپراطریس خیلی محرمیت داشت، از صورت حالیه او معلوم است که در جوانیش هم خوشگل و خوش قامت و خوب بوده است، پرنس لوبانف سفیر کبیر روس [۵۳۹] و سرپاجت سفیر کبیر انگلیس و دکره سفیر کبیر فرانسه نبودند رفته بودند ییلاق، شارژدافر آنها بود، سایر همه بودند و معرفی شدند و رفتند، با همه صحبت کردیم و حرف زدیم، بعد تمام جنرال‌ها و فلد مارشال‌ها و صاحب‌منصبان بزرگ قشون بری و بحری حاضر شده بودند آنها را هم معرفی کردند، یکان‌یکان را دیدیم، بعد آمده قدری راحت کرده با جنرال مهماندار و نریمان‌خان سوار کالسکه شده رفتیم برای دیدن شاهزاده‌ها، آرشیدوک‌ها، آرشیدوشس‌ها، اول رفتیم برای کلیسای کاپوسین که ولیعهد آنجا دفن است، رسیدیم به کلیسا، پیاده شدیم، دو نفر کشیش بودند، جلو افتاده شمع‌های بزرگ در دست داشتند، از پله بود، پائین رفته، داخل سردابی شدیم، در این سرداب تمام خانوادهٔ امپراطور از زن و مرد آنجا دفن است، یعنی صندوق‌های آنها را در این سرداب گذارده‌اند، صندوق جسد ماری ترز امپراطریس بزرگ‌تر و مجلل‌تر بود، سایر دور او بود تمام شاهزاده خانم‌ها هم در اینجا صندوقشان گذارده شده است، حتی پسر ناپلئون اول که مادرش آرشیدوشس ماری لوئی است که دختر فرانسوا امپراطریس نمسه بود در اینجاست، هوای خفه دلتنگی داشت، تاج نقره گذاردیم سر قبر ولیعهد و آمدیم بیرون، جنازه اینها را زیر خاک نمی‌کنند، توی صندوق می‌گذارند و صندوق را توی سرداب می‌گذارند، از کلیسا برون آمده رفتیم خانه ولیعهد، خود ولیعهد و زن و عروس ولیعهد همه بودند، اسم زن ولیعهد (ماری پاترزا) پرنسس پرتقال است، اسم عروس ولیعهد ماری پاژزفا برادرزاده پادشاه ساکس است، اسم شوخی هم این عروس ولیعهد دارد که می‌گویند (پرنسس دوبلن) چون مویش خیلی زرد است به شوخی پرنسس دوبلن می‌گویند، زن ولیعهد عکس ما را فوری خودش انداخت و قرار شد بفرستد طهران برای ما، ولیعهد در خانهٔ خودش برادر زن خودش را که تازه از مجارستان آمده بود معرفی کرد، اسمش دوک دوبراکانس است، یاور و سرکرده فوج دهم هوسار است. جوان خوب خوش رؤیتی بود، از آنجا بیرون آمده رفتیم خانهٔ آرشیدوک‌ها، توی خانه نرفتیم، همان از در خانه کار [ت] می‌گذاردیم و می‌رفتیم به هتلی که پادشاه میلان منزل دارد رفته کارت[۴۴۷] گذاردیم، درب هتل که ایستاده بودم یک دکان دوربین‌فروشی به نظرم آمد، نریمان‌خان را فرستاده رفت دو دوربین کِس خریدیم و آمدیم منزل، قدری

۴۴۷. اصل: کارد

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

راحت کرده بعد با امین‌السلطان و جنرال مهماندار، مجدالدوله توی کالسکه نشسته راندیم برای شم‌بورن، میرزا محمدخان و بعضی [۵۴۰] از پیشخدمت‌ها هم همراه بودند، هوا سرد بود و باران می‌آمد و من هم احوالم خوب نبود و سرما خورده کسل بودم، خیلی راه رفتیم تا رسیدیم به شم‌بورن، وارد باغ شدیم، در خیابان‌ها و باغ گردش کردیم، این همان شم‌بورن است که تفصیل او را در روزنامهٔ سابق نوشته‌ام، دیگر حالا لازم نیست تفصیل او را بنویسم، همین قدر است که باغ باصفای خوبی است، آنجاها را گردش کرده رفتیم باغ‌وحش، حیوانات خوب همه جور دارد، تکه‌های بزرگ خوب داشت و غیر تکه‌های ماست، شاخ‌های بزرگ و تنه‌های قوی دارد و مست بودند طوری که اگر آدم می‌رفت پیش‌ها آدم را می‌زدند، شیر و پلنگ تمیز خوبی داشت، حیوان تازه نداشت، هرچه در آن باغ‌وحش‌های دیگر بود آنجا هم بود، بعد آمدیم به گلخانه تازه‌ئی که امپراطور ساخته است، گلخانهٔ بسیار بزرگ تمام شیشه‌ایست، گنبد بزرگی در وسطش است که آینه است، درخت‌های شبیه به خرما خیلی داشت، گل‌ها را در تابستان بیرون برده‌اند در زمستان می‌گذارند توی گلخانه، خیلی جای خوب بزرگی است، از آنجا سوار شده آمدیم منزل، امشب باید با امپراطور شام مفصل تمام رسمی بخوریم، قدری هندوانه خوردیم، هندوانه‌های وین خیلی خوب است، آن دفعه هم که آمده بودیم خورده بودیم و می‌دانستم، میرزا ابوالقاسم را فرستادیم رفت، خرید، آورد و خوردیم، وقت شام شد، لباس رسمی پوشیدیم و امپراطور آمد، ما هم رفتیم در یک اطاقی که شاهزاده خانم‌ها، آرشیدوک‌ها در آنجا بودند، با آنها تعارف کرده بعد بازو به بازوی زن ولیعهد داده از جلو امپراطور و سایر شاهزاده خانم‌ها و شاهزاده‌ها از عقب ما اطاق به اطاق تالار به تالار رفتیم برای شام، از یک دالان طولانی گذشتیم که در جنبین آن دالان پرده‌های کارگوبلنس بسیار خوب ممتاز اعلی کوبیده بودند، از دالان گذشته داخل تالار بزرگ شام شدیم، این تالار به وضع قدیم سفید و مطلاکاری است، چهلچراغ‌ها و دیوارکوب‌های برنز مطلای دو سه مرتبه کار قدیم دارد، خیلی تالار بزرگی است، میزی به شکل نعل اسب گذارده بودند، ما و امپراطور در کله میز پهلوی هم نشسته مشغول خوردن شام شدیم. دست راست ما هم زن ولیعهد بود، یک بالکانی هم این تالار داشت که یک دسته موزیکانچی آنجا موزیک می‌زدند، یکصد و هفتاد نفر امشب از آرشیدوک و آرشیدوشس و امرا و وزرا و جنرال‌ها و صاحب‌منصب‌ها و اعاظم و اعیان وین در سر میز مدعوو حاضر بودند، غیر از میلان پادشاه قدیم سرب اغلب از ایرانی‌ها هم مثل

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

امین‌السلطان، مجدالدوله [۵۴۱]، امین خلوت و غیره بودند ، شام خوبی خوردیم، امپراطور برخاسته تستی به سلامت ما خورد ، ما هم برخاسته به سلامت امپراطور تستی نوشیدیم، امپراطور حمایل مملکت سیام که زرد است و نشان صورت ما را زده بود ، بعد از شام برخاسته آمدیم به اطاق و تالار دیگری مشغول صحبت و گردش گردیدیم هرکس با کسی صحبتی می‌داشت، ما از یک طرف با این و آن صحبت میکردیم، امپراطور هم از یک طرف، شاهزاده سیام که حامل همین نشان و حمایل زرد برای امپراطور بود و برای امپراطور آلمان هم نشان برده بود در میز دعوت داشت، او را دیدم، شاهزاده کوتاه قد بدترکیب بدگل سیاه رنگی یعنی سبزه تندی بود ، اتباع زیادی هم از سیامی همراهش آمده‌اند و امشب هم در سر میز بودند و همه را دیدیم نشانی هم که آورده است بسیار خوب زرگری کرده‌اند . خلاصه قدری صحبت کرده بعد با زن ولیعهد بازو داده از همان راه که آمده بودیم برگشته درب اطاق خودمان با آنها وداع کرده آمدیم منزل و خوابیدیم.

روز یکشنبه ۲۷ ذیحجه:

صبح از خواب برخاسته هوای خوشی بود ، ابر بود و نمیبارید ، ساعت نه نهار نخورده سوار شده رفتیم برای گردش، امروز باید برویم، عزیزالسلطان را با حاجی حیدر و اتباعش جلو فرستادیم رفتند حمام ترکی که تازه درست کرده‌اند ، خودمان رفتیم برای گردش که از آنجا برویم به حمام، اول رفتیم به تیاتری که اسمش این است...[۴۴۸] ، دوازده سال است این تیاتر را ساخته در اینجا بازی هم کرده‌اند تازه هم تمام شده، ولیعهد مرحوم هم در این تیاتر به بازی آمده بوده است و حالا چون موقع بازی نیست بسته‌اند ، ماه اکتبر باز خواهد شد ، وارد شدیم، از پله‌ها رفتیم بالا ، پله‌های بسیار وسیع عالی از سنگ‌های مرمر ایطالیا ، پارچه‌های بزرگ داشت، اغلب دست‌اندازها و بعضی از ستون‌ها هم مرمر بود ، مرمر سفید نبود اما مرمرهای رنگین ایطالیا بود ، دیوارها فقط استوک بود ، آینه‌های بسیار بزرگ عالی در اطراف این راه‌پله گذارده بودند که آدم راه گم می‌کرد و کم مانده بود که آدم سرش به آنها بخورد ، دور تیاتر هم گلنادی [؟] بود ، یکی مرتبه بالا بزرگ و یکی مرتبه پائین کوچک، تمام این گلنادها را نقاشی‌های خوب به وضع‌های تیاتر از همین نقاش‌های وین کشیده بودند ، استاتوهای خوب هم در این گلنادها هست

۴۴۸ . جای اسم تیاتر در نسخهٔ اصلی خالی است

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

که بسیار خوب درست کرده‌اند، اینها را تماشا کرده داخل تیاتر شدیم، رفتیم به لژ امپراطور که پهلوی سن است آنجا را هم [۵۴۲] تماشا کرده آمدیم به لژ وسط، آنجا را هم تماشا کردیم، سقف این تیاتر را هم خیلی بلند و عالی باشکوه درست کرده‌اند، تمام مطلاکاری‌های برجسته خوب است، بسیار خوب تیاتری است، هیچ نسبت به آن تیاتر قدیم ندارد، از روی گران اپرای پاریس ساخته‌اند اما از آنجا عالی‌تر و باسلیقه‌تر است، البته در فرنگستان این تیاتر جفت ندارد، اگر هم هست همان گران اپرای پاریس است، سن بزرگ خوبی دارد و پرده‌های سن متعدد خوب دارد که به طرح تازه ساخته‌اند، زود و به سهولت پرده‌ها عوض میشد و خیلی پرده‌ها و اسباب‌های عالی دارد، بعد از تیاتر بیرون آمده رفتیم به موزهٔ هیس تووارناتورل، این موزه را هم دوازده سال قبل ساخته، تازه تمام شده است، بنای بسیار بزرگ عالی است، رئیس موزه اسمش این است: دکتر فرانس ری ترفن‌هاوراست Dr Frans Ritter V.Hawer جلو افتاد، راهنمائی و معرفی می‌کرد، اول رفتیم مرتبه اول که حیوانات در آنجا است، اقسام حیوانات از مرغ و ماهی و نهنگ و سباع[۴۴۹] و غیره همه نوع و همه قسم در آنجا بود که آنها را آم‌پایه کرده بودند، یعنی پر کرده بودند، آنها را تماشا کردیم،خیلی خوب و مرتب گذارده بودند و خیلی پاکیزه درست کرده بودند، انواع اقسام میمون‌ها در آنجا بود، از آن جمله شام‌پانزه بود و میمون دیگر که گوریل[۴۵۰] می‌گویند، خیلی بزرگ و مهیب، یقین همان دیوی که در قصه‌ها می‌گویند همین گوریل است، خیلی چیز عجیبی بود و همه را تماشا کردیم، بعد آمدیم مرتبهٔ زیر که سنگ‌های معدنی از جواهر و طلا، نقره، مس و آهن و سرب و یاقوت، زمرد و الماس و غیره در آنجا در پشت شیشه‌ها چیده بودند، این سنگ‌ها از تمام معادن است، از معادن اطریش، معادن سیبر، معادن روس، معادن ینگ‌دنیا و سایر معادن است و بسیار خوب سنگهائی است و خیلی خوب چیده بودند، در حقیقت آدم باید هر قفسی را یک هفته ببیند، افسوس که ما وقت نداشتیم و باید زود برویم، چپری و سردستی تماشائی کردیم و در این پانزده دقیقه آنچه باید ببینیم دیدیم، چیز تازه که آنجا دیدیم یک پارچه بزرگ کریستال دورش بود که بلور معدنی است و از سنگ و تار سوئیس می آورند و اسباب می‌تراشند از قبیل قدح، کاسه و گیلاس و غیره مثل بلور و خیلی قیمتی است و بجای جواهر خرید و فروش می‌شود، یک ذرع بلندی داشت و بقدر یک چنار کوچک کلفتی، چیز غریب دیگر که دیدیم دسته گلی بود از مرصع رنگ به

۴۴۹. اصل: صباع ۴۵۰. اصل: کُریل

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

رنگ با جواهرهای خوب درست کرده بودند متعلق به ماری‌ترز امپراطریس اطریش که خیلی قشنگ و [۵۴۳] مقبول و خوب درست کرده‌اند چون وقت نداشتیم زود بیرون آمدیم. جلو این عمارت موزه میدانی است سبز و چمن که درخت‌های کوچک‌کوچک دارد و گل‌کاری کرده‌اند، وسط این میدان مجسمه ماری‌ترزاست، دور مجسمه صاحب منصبان بزرگ اوست که سواره ساخته‌اند اما خود ماری‌ترز پیاده است، سوار نیست، روبروی این موزه موزه بوزار است یعنی صنایع نفیسه که پرده‌های نقاشی و مجسمه‌ها و اسباب‌های نفیس می‌گذارند، اما هنوز اسباب او را تمام نچیده‌اند، یک طرف این میدان هم طویله امپراطور است، اینجاها را که دیدیم آمدیم حمام، حمام ترک خوب عالی است، مدتی نیست ساخته‌اند، بسیار حمام عالی است، خزانه‌های متعدد خوب مثل حمام‌های خودمان روی زمین دارد، آب صاف و گرم و سرد و همه‌جور دار[د]، لخت شدیم و راحت کردیم، عزیزالسلطان هم لخت بود، آقا عبدالله هم با عزیزالسلطان لخت بود، عزیزالسلطان کارش را کرده بود، تمام بود، قدری هم با ما توی حمام بود بعد آمد بیرون، رفت خانهٔ حاجی باقر نهار بخورد، اکبرخان هم با ما لخت بود، شستشوی خوبی کرده بیرون آمده رخت پوشیدیم، سر حمام وسیع خوبی هم دارد و از حمام آمدیم منزل، نهار را هم امروز باید نیم رسمی با ولیعهد بخوریم، قدری که راحت شدیم ولیعهد آمد ما را برد سر نهار، در تالاری که توی همین عمارت است میز بیست و پنج نفری بود، سر میز نشستیم، امین‌السلطان، کال‌نوکی‌لاف صدراعظم، بعضی شاهزاده‌ها، وزراء و بعضی ایرانی‌ها بقدر بیست نفر روی هم ایرانی و فرنگی، وزیر خارجه بودند، نهار خوردیم و بعد از نهار آمدیم اطاق خودمان تا وارد درب اطاق شدیم، بلافاصله امپراطور رسید برای وداع، هردو باهم داخل اطاق شدیم، امپراطور امروز می‌رود به ایشل، سه چهار روز در ایشل خواهد ماند، از آنجا برای سرکشی قشون می‌رود به بُهم، مراوی، مجارستان که سرکشی به قشون و مشق قشون بکند، همینطور ایستاده باهم خیلی صحبت کردیم و تعارفات زیاد نمود، وداع کرد و رفت، سه گلدان چینی بسیار ممتاز خیلی قیمتی اعلی امپراطور به ما تعارف داد، یک هزار پیشه بسیار ممتاز هم با سینی چینی و لوازم آن که هزار تومان قیمت داشت به عزیزالسلطان امپراطور داد، در سر ساعت سه باید برویم به کالام‌بر، عزیزالسلطان هم از خانهٔ حاجی باقر مراجعت کرد، هندوانه پاره کرده باهم خوردیم و سر ساعت سه از ظهر گذشته سوار شده با ولیعهد راندیم برای کالام‌بر، امین‌السلطان نیامد، عزیزالسلطان، مجدالدوله، ابوالحسن‌خان، احمدخان، آقامردک،

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

آقادائی، امین همایون بودند، راندیم، از جلو تیاتر جدید گذشته از جلو عمارت و کلیسائی که برای سلامت امپراطور آن سالی که تیر خورد بود ساخته‌اند گذشته داخل کوچه و محله‌های شهر شده راندیم تا رسیدیم به گاری که آدم می‌رود از آن گار به کالام بر، این کلیسا را در همان محلی که امپراطور را تیر زده‌اند ساخته‌اند [٥٤٤]، کلیسای بزرگ خوبی است، از همان سال ساخته‌اند، مناره‌های تیز تیز بلند، طاق‌های تیز بلند، مجسمه‌های خوب دارد، به وضع گوتیک[٤٥١] ساخته‌اند، خیلی بنای عالی است، خانه‌ها، باغ‌های خوب تک‌تک هم در بیرون شهر خیلی بود دیدیم، از دم عمارت هم الی گار از دو طرف جمعیت زن و مرد ایستاده بودند اما همه آرام و خوب، زن‌های خوشگل، دخترهای خوشگل زیاد از اندازه همه نوع و همه جور، خاله‌خاله‌زاده، عمه عمه‌زاده، خواهر، خواهرزاده، خانم و کنیز و دایه و دده کنیز می‌خواند، کنیز هتل، زن‌های خوب خوشگل زیاد از اندازه خیلی دیدیم که حساب نداشت، گذشته از زن‌های خوب خوشگل بچه‌های خوب خوشگل هم دیدیم زن‌های پیر گنده، جورهای غریب هم خیلی دیدیم، بقدری خوشگل در این راه دیدیم و زیاد بود که آدم سفیه می‌شد، نه تنها از منزل تا گار بود، از گار تا سر کوه هم دو طرفه زن‌های خوشگل ایستاده بودند، بقدر بیست هزار خوشگل امروز دیدیم، در گار پیاده شدیم، راه آهن جور همان راه آهن سالزبورغ است، بی‌تفاوت، اما دو واگن به هم بسته بودند، در کالسکه ما، ولیعهد بود و عزیزالسلطان، مجدالدوله، چند نفری از صاحب منصب‌های اطریش بودند، در کالسکه دیگر هم سایر همراهان نشسته بودند و راندیم، سر بالای این راه خیلی است، اما مالیده است که آدم وقت راه رفتن احساس نمیکند که سر بالا می‌رود، اطراف راه هم جنگل است و سبزه است و گل است و حاصل است و خیلی، باصفا، از پائین تا بالا، زن و مرد خوشگل هم ایستاده بودند، همینطور در واگن صحبت‌کنان می‌رفتیم، سه [ساعت] طول کشید تا رسیدیم به گار، بالا پیاده شدیم، از گار هم تا مهمانخانه یک مسافتی است، زن و مرد زیادی دور ایستاده بودند که از پیش برای تماشای ما آمده بودند، اینجا چهار نفر دختر خیلی خوشگل دیدیم که دو تای آنها از دوتای دیگر خوشگل‌تر و یکی آنها از یکی دیگر مقبول‌تر بود، اینها را منتخب کرده بودند و به دست هر کدام یک دسته گلی داده بودند، یکی یکی گلها را آوردند دادند به من و من هم دادم دست پیشخدمت‌ها، آن دختر خیلی خوشگل و مقبول‌تر از همه که موهایش مثل گلابتون ریخته دختر سفید

٤٥١. گوتیک Gothic: سبکی از معماری که در سده‌های ١٢ تا ١٦ در اروپای باختری معمول بود.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

بسیار خوشگلی بود وقتی دسته‌گل را به دست من داد من همینطور مات‌صورت این دختر شده نتوانستم راه بروم. ایستادم و مات‌مات، این دختر را نگاه می‌کردم که مردم ملتفت شده بی‌اختیار خندیدند بطوری که من خودم هم خندیدم و می‌گفتند شاه مات این دختر شده نمی‌تواند از پهلوی این جائی برود، خلاصه سرازیر پیاده از این راه که اطرافش جنگل است می‌رویم برای هتل و نهایت افسوس را دارم که از پهلوی این دختر دور میشوم، خیلی خفیف می‌رفتیم که دختر به این خوبی که گل آورده بود و نمی‌توانستیم که او را بغل [۵۴۵] بگیریم و دستمان به او نرسید، کُلَه[۴۵۲] خورده خیلی خفیف می‌رفتیم. این طرف آن طرف راه معجر کشیده بودند که مردم از پشت معجر ایستاده بودند، ما از راهی که می‌رفتیم خلوت بود، رسیدیم به هتل، هتل قشنگ مقبول دو مرتبه‌ایست، در مرتبهٔ زیر برای ما شام حاضر کرده بودند که باید روز روشن آفتاب‌دار نهار بخوریم، رفتیم به مرتبهٔ اول، بسیار چشم‌انداز خوبی دارد، شهر وین ورود خانهٔ دانوب و صحرا و جنگل و سبزه زیاد پیدا بود، خیلی خوب چشم‌اندازی است و عالمی داشت، قدری آنجا را گردش کرده تماشا کرده آمدیم مرتبه زیر، برای شام اطاق درازی یک طرف بسته، یک طرف باز به سمت همین وین، شهر وین رودخانه و با چشم‌انداز خوب بود، داخل اطاق شدیم، ولیعهد دست چپ ما بود، در دست راست (کنت لاویسلاس پتاجویخ) نشسته بود که مستشار مخصوص امپراطور است. Conte Ladislas Pyacsavice. Grand Maitre. Et. Conseiller Intine مجدالدوله، سایر همراهان هم در اطراف میز نشسته بودند، مشغول خوردن شام شدیم، شام خوبی خوردیم، شام کمی، دو سه قلم بیشتر نبود، اما خوب بود، بعد از شام برخاسته از همان راه که آمده بودیم برگشته باز جمعیت ایستاده بود، در طرفین راه هم قدری سربالا بود، رسیدیم به واگن، سوار شده سرازیر را هم تند آمده رسیدیم به گار پائین، سوار کالسکه‌های اسبی شده راندیم برای منزل راه‌آهن اینجا با سالزبورغ مثل زمین و آسمان است، راه‌آهن اینجا آدم تصور نمی‌کند سربالا میرود و چندان سربالا ندارد، راه‌آهن سالزبورغ تمامش سربالا تیزی مثل دیوار دارد و خیلی چیز غریبی است، خلاصه رسیدیم به منزل، غروب به گار شهر رسیدیم، وقتی هم سوار کالسکه شدیم ولیعهد گفت که کالسکه را تند ببرد، کالسکه‌چی هم در کمال عجله و تندی می‌رفت، مثل راه‌آهن، جمعیت هم همانطور تا منزل دو صفه مثل وقت رفتن ایستاده بودند، باز همان طور خوشگل از هر نمره بودند، تا رسیدیم به منزل، رفتیم اطاق

۴۵۲. کُله: هر چیز کوتاه و ناقص را گویند (برهان قاطع)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خودمان، بقدر نیم ساعت راحت شدیم، هنوز راحت نشده، ولیعهد آمد با هم رفتیم پائین سوار کالسکه شده با امین‌السلطان راندیم برای تیاتر پریشبی که امشب باله است، سایر همراهان هم از عقب آمدند، رسیدیم، رفتیم در لژ معمول خودمان نشستیم، زن ولیعهد، عروس و لیعهد، و سه چهار نفر زنهای دیگر بودند، جمعیت زیاد هم از بالا تا پائین پشت هم نشسته بودند و تمام خوشگل و مقبول بودند که هرچه نگاه کردم یک زن بد گل ندیدیم، پرده‌های خوب [٥٤٦] بالا رفت و پائین آمد، پردهٔ اول، پردهٔ حرم خانه کیخسرو پادشاه قدیم عجم بود که درآورده بودند، چادری از قلمکار اصفهانی که نقش زیادی به آن کشیده بودند از نقاشی‌های شکارگاه‌های قدیم و صورت‌های مختلف که نمی‌دانم از کجا آورده بودند زده بودند، خیلی نقش‌های خوب داشت، خط فارسی هم نوشته بودند مثل چادر بارگاه زده بودند، توی آن یکی را شبیه به کیخسرو درست کرده بودند با زره، کلاه‌خود، ریش توپی، بصورت ایرانی‌ها روی تختی نشسته بود، دو نفر هم از زن‌های کیخسرو خیلی مقبول لباس پوشیده توی بارگاه پهلویش نشسته بودند، جلو این بارگاه هم چند پله می‌خورد که توی پله‌های این طرف و آن طرف ایرانی‌های زیاد به شکل قراول خاصه کیخسرو که لباس مقبولی پوشیده بودند و کلاه‌های سیاه بلند وسط قرمز مثل کلاه صراف‌های حالیه ایران سرشان بود نشسته بودند، چهار نفر پهلوان هم با سبیل‌های کلفت سیاه که نمی‌دانم مصنوعی بود یا خودشان داشتند، لباس زره، کلاه‌خود، و چهار آئینه، ساعدبند و زانوبند شمشیر در برداشتند، دو نفر این طرف بارگاه، دو نفر آن طرف بارگاه ایستاده بودند، ابتدا یک نفر رقاص کیخسرو که خیلی خوشگل و لباس‌های خوب پوشیده بود برخاست و بنا کرد به رقصیدن رقص بسیار خوبی کرد و با رقص این موزیک ایرانی بطور خوب می‌زدند، خیلی خوب و خوش حالت بود، بعد رقاص‌های دیگر ایرانی که بودند برخاسته رقصیدند و اغلب دایره‌های کوچک در دستشان بود و می‌رقصیدند، آنها هم که رقصشان تمام شد، بعد تمام طوایف از یهودی، مجاری، تیرلی و طوایف دیگر اطریش دسته‌دسته آمده رقصیدند و سازهای مخصوص خودشان را زدند و اینها رقصیدند، اینها که تمام شد آن وقت ایرانی و این طوایف تمام برخاسته شلوغ کرده رقص عمومی بقدر سیصد نفر دختر باهم رقصیدند و پرده افتاد، خیلی خوش حالت بود، بعد از مدتی پرده دیگر بالا رفت، در این پرده یک تقلید انگلیسی را درآورده بودند که خودش و زن و بچه‌های او آمده بودند به این شهر سیاحت. بازاری ساخته بودند از عروسک‌های مومی و اسباب‌های دیگر و تمام عروسک‌های مومی که در دکان و بیرون

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

دکان بود به شکل موم درست کرده بودند اما آدم بود که هیچ تکان نمی‌خورد و مثل موم نشسته بودند روی عراده‌های و توی دکان خودش روی صندلی نشسته روزنامهٔ تایمز[۴۵۳] می‌خواند و غرق بود در روزنامه، برادری داشت که او از جانب این انگلیسی اسباب‌ها را تماشا می‌کرد و می‌پسندید و می‌خواست بخرد، دکان‌دار هم هی عروسک‌ها را می‌آورد، روبروی این انگلیسی کوک می‌کرد و این آدم‌ها مثل موم برمیخاستند و می‌رقصیدند یکی که تمام می‌شد یکی دیگر را می‌آوردند، از بس که این انگلیسی روزنامه می‌خواند یکی از این عروسک‌ها در بین رقص خودش را انداخت [۵۴۷] روی روزنامه انگلیسی و پاره کرد، مرد که از روی کج خلقی برخاست و نگاهی به این عروسک کرد و نشست خلاصه آخر عروسک‌ها در یک دکانی که وسط این بازار بود پرده‌اش را صاحب دکان پس کرد و یک دختر بسیار مقبولی را که آنجا ایستاده بود نشان این انگلیسی داد و خیلی تعجب کرد، بعد انگلیسی‌ها رفتند، صاحب دکان هم درب دکان را بست و رفت و چراغ‌ها را خاموش کرد، آنها که رفتند دختر آخری که در دکان وسط بود پرده را پس کرد و اشاره به این طرف و آن طرف دکان کرد، تمام این دکان روشن شد و عروسک‌های مومی تمام زنده شدند و بنا کردند به رقصیدن و ساز زدن و خواندن، و صفهای غریب عجیب مثل عالم روحانی و اجنه، دختر پادشاه پریان که می‌گویند همانطور بودند، رقص زیادی کردند، بعد صاحب دکان آمد و این وضع را که دید بیچاره غش کرد و افتاد و آن وقت پرده پائین آمد، بازی به هم خورد، برخاسته با ولیعهد، زن ولیعهد وداع کرده سوار کالسکه شده آمدیم به سفارت ایران برای دیدن منزل نریمان‌خان و سفارت ایران و خوردن سوپه[۴۵۴]، سفارت ایران در موقع خوبی واقع است، نزدیک به عمارت دولتی و همین اپراست، جای مرغوب خوبی است، نریمان‌خان کرایه کرده، اطاق‌های بسیار عالی دارد، چهلچراغ‌های خوب، مبل‌های این اطاق‌ها و عمارت‌ها تمام مبل ایرانی و پارچه‌های ایران از پرده و فرش روفرشی است، قطعات زیاد، خط استادهای خوب در اطاق‌ها آویزان کرده‌اند، اسباب‌های خوب دارد، اطاق‌های خوبی دارد، منظر خوبی این عمارت دارد که از هرطرف که آدم بیاید و نگاه کند این عمارت پیداست، امین‌السلطان بود، ایرانی‌ها همه بودند، مهماندارهای اطریش ما بودند، امین‌الدوله با حالت نقاهت بود، من و عزیزالسلطان میوه و شربت و شیرینی خوردیم، امین‌السلطان و سایرین شام حسابی خوردند، بعد برخاسته آمدیم منزل، یکساعت

۴۵۳. اصل: طایمس ۴۵۴. اصل: ثوپه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به نصف شب داشتیم که آمدیم منزل، روزنامه‌های ما عقب افتاده بود، امین‌خلوت را آوردیم، بیچاره نشست تا یکساعت از نصف شب رفته هی ما گفتیم و هی امین‌خلوت نوشت، آن وقت برخاستیم، فردا هم باید از رودخانه به بوداپست برویم و در ساعت هشت باید حرکت کنیم و اقلاً ساعت هفت باید از خواب بیدار شویم، روی هم رفته پنج ساعت باید بخوابیم، توی رختخواب که رفتیم بقدر دو ساعت خیال می‌کردم و بیدار بودم و سینه‌ام درد می‌کرد و سرفه[۴۵۵] می‌کردم و توی رختخواب می‌غلطیدم [۵۴۸] تا بالاخره بعد از دو ساعت خوابم برد.

روز دوشنبه ۲۸ ذیحجه:

امروز باید از روی رودخانه دانوب و کشتی به بوداپست برویم، ساعت هفت با نهایت کسالت و بد احوالی از خواب برخاستم خیلی کسل بودم، رختی پوشیدم، ریشی در نهایت کثافت و کسالت تراشیدم، چای بدی خوردم، احدی و دیّاری در این شهر پیدا نیست، همه خوابیده‌اند، یواش‌یواش پیدا می‌شدند، امین‌الدوله با حالت نقاهت آمد که مرخص شود برود مریم باد [؟] پیش معین‌الملک، ناخوش است معالجه بکند، حقیقت هم ناخوش است، پای مارا بوسید و دور چشمش اشکی جمع شد و رفت، مهدی خان بیچاره ناخوش است، پایش درد می‌کند، تب مخفی می‌کند، حالتش خوب نیست، دیروز صدیق‌السلطنه او را برده بود پیش حکیم، حکیم گفته بود باید او را به دقت ببینم و دستورالعمل بدهم، امروز و امشب در وین می‌ماند که حکیم او را به دقت لخت کند و ببیند و به او دستورالعمل بدهد و فردا بیاید با راه آهن به بوداپست، خلاصه وقت شد، ولیعهد آمد، نشان صورتی به او داده بودیم زده بود، خوشحال بود، با هم پائین آمده سوار کالسکه شده راندیم برای کنار رودخانه دانوب، از جلو تیاتر قدیم، از جلو موزه، از پارک عمومی که معجر آهنی دارد گذشتیم، از جلو بعضی مدارس گذشتیم، از جلو یک سربازخانه گذشتیم که این سربازخانه روبروی آن پارک عمومی است، از پارک پراتر رتند گذشتیم، این رتند در سفر اول که آمدیم به وین در وسط اکسپوزسین وین واقع بود، بعد که اکسپوزیسیون را خراب کرده‌اند این رتند بجای خودش مانده است و در پراتُر مردم گردش می‌کنند و حکم بادبولن پاریس را دارد، خلاصه راندیم تا رسیدیم به رودخانه دانوب، کشتی بخاری که روی رودخانه سیر می‌کند حاضر کرده بودند پل چوبی

۴۵۵. اصل: صرفه

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مقبول قشنگی درست کرده بودند ، از روی پل چوبی داخل کشتی شدیم، اسم کشتی (ایریسیت) است (IRIS)، نزدیک به این کشتی یک پل آهنی بزرگی است که چهاردهنه بزرگ روی رودخانه دارد اسمش این است رایخ اشطراس برک -REICHSSTRASSE BRUCKE، ولیعهد وداع کرده و رفت، نریمان خان و جهانگیر خان هم تا بوداپست می آیند و بر می گردند ، جهانگیر خان یک ماه معالجه خودش را می کند و در وین و آن وقت می آید به طهران، کشتی هم حرکت کرد ، تمام ایرانی و همراهان ما در این کشتی جابجا شدند ، به علاوه ماژور استوداخ هم هست که او را اینجا پیدا کرده برای زن و بچه‌اش سوغات می بریم، میرزا محمد دکتر هم امروز اینجا دیده شد که می آید با ما و حالا توی کشتی خوابیده است، خلاصه کشتی حرکت کرده و به جریان آب رفتیم، رودخانه دانوب است، گاهی عرضش کم است گاهی زیاد می‌شود ، آنجا که عرضش کم است بقدر شط بغداد است، طرفین این رودخانه دانوب دهات و آبادی [۵۴۹] کم است، آبادی‌های کوچک کوچک دیدیم، اغلب در طرفین رودخانه درخت‌های بید وسفیدار، تبریزی و غیره زیاد است، آسیاب‌های زیادی در طرفین و روی رودخانه دیدیم، به این ترکیب: دوناو است که در روی آب وا داشته‌اند ، روی ناو بزرگ اطاق چوبی ساخته‌اند که سنگ آسیا دارد ، گردن گنبد هم در میان آن اطاق است، از میان آن اطاق یک میل چوبی بزرگ بیرون آمده از میان چرخ پره‌دار بزرگی گذشته سر او [را] روی ناو کوچک محکم کرده‌اند ، جریان آب این چرخ پره‌دار را حرکت می‌دهد ، مثل آسیا می‌چرخد ، خیلی شبیه است به سیبی که بچه‌ها دور او را پره‌های چوبی گذارده به شکل آسیا درست کرده بازی می‌کنند ، خلاصه اطاق ما در کشتی بسیار خوب است، بعد از دو ساعت توقف نهار خوردیم، قبل از نهار از قصبه مسما به طبن (THEBEN) که سر حد ما بین اطریش و مجارستان است گذشتیم، دراینجا دره ایست دو طرف او کوه، روی یکی از آن کوه‌ها که مشرف به رودخانه است قلعه ایست که از قدیم ساخته‌اند و کهنه است، در میان دره طبن واقع است، این قلعه‌جات از عهد تسلط عثمانی‌ها به این ملک خراب شده و حالا هم خرابه‌ها باقی است، بعضی از سنگ‌های تخته خرابه در کنار رودخانه از عهد رومن‌ها هم دیده شد ، یک راه آهن همه جا از کنار رودخانه دانوب از دست چپ می‌رود ، که بوداپست را به وینه وصل می‌کند ، قدری که راندیم رسیدیم به شهر گران (GRAN)، این شهر گران در دست راست، دیده شد ، شهر نیست، قصبه بزرگی است در روی تپه، کلیسای بسیار بزرگ مهیبی ساخته‌اند که اطراف او ستون دارد وسفید است، گنبد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بزرگی دارد سیاه، خیلی کلیسای بزرگ عالی است و این تپه و کلیسا مشرف است به رودخانه دانوب، در زیر این تپه و توی دره‌ها عمارت‌های تک‌تک، کوچک کوچک، سفید سفید ساخته‌اند که از دور مثل یک اردوئی به نظر می آمد که چادر زده باشند، در این شهر یک آرشوک کشیش معتبری از جانب پاپ می‌نشیند که خیلی آرشوک معتبری است، وقتی که عثمانلوها مسلط بودند، به مجارستان، و بوداپست را داشتند سرحدشان این گران بود، این گران پانزده هزار جمعیت دارد، محل نشیمن کاردینال و پریمای مجارستان است، اسم پریما(PRIMAT) کاردینال سیمور ژانوس است، (SIMOR JANOS)، کاتدرال بزرگی دارد به وضع ایطالیائی، سرحد میانه اطریش و عثمانلو بوده است، اطین اول (ETIENNE) پادشاه مجار در اینجا متولد شده، در مقابل گران محلی است موسوم به پارکانی (PARKANY)، در اینجا وقتی که عثمانی‌ها در سنه ۱۶۸۳ از محاصره وینه بر می‌گشتند مجارها آنها را شکست دادند، بعد از شهر گران شهر ویشگراد را دیدیم (VISEGRAD)، اینجا که رسیدیم آفتاب غروب کرد، دست راست رودخانه است، در سنه ۱۳۱۰ روبرت[۴۵۶] دانژو (ROBERT D, ANJON) اینجا را بنا کرده محل سکنای پادشاهان مجار بوده، عثمانی‌ها اینجا را در سنه ۱۵۲۶ خراب کردند حالا متعلق به پادشاه مجارستان است، اغلب اینجا به شکار مرال می آید، از گران تا ویشگراد مسافت زیاد بود، من رفتم بالای سطحه[۴۵۷] کشتی نشسته تماشای صحرا و رودخانه اطراف را می‌کردم، کشتی گاهی به دست چپ، گاهی به دست راست، نزدیک ساحل، گاهی از وسط می‌رفت، به خط مستقیم از یک جا نمی‌رفت، به جهة گودی ناخدا می‌دانست که کدام طرف گود تر است، از اینجا می‌رفت، حالا که در میان گران و ویشگراد می‌رویم کوه‌های اطراف بزرگ می‌شود و با جنگل، اما جنگل‌های کوتاه دارد و مثل این است که رودخانه از وسط دره می‌رود واین رودخانه مثل مار می‌پیچد و این پیچیدن رودخانه در این وقت که هوا عصر است صفا و عالم خوبی دارد، خیلی سرد بود، زکام من هم هنوز باقی بود، با وجود این سرما در عرشه ایستاده بودم [۵۵۰] ویشگراد و قلعه قدیمیش در روی تپه واقع است که حالا آن قلعه خراب شده و پیش از آن تپه الی لب رودخانه بنا و عمارت بوده، حالا خراب شده است، یک ویل گراد خوبی مردم برای ییلاق ساخته‌اند که خوب جائی [است]، این ویشگراد قصبه کوچک خوبی است، امپراطور اطریش اغلب می آید دراین خانه‌های کوچک رعیتی که در زیر این تپه واقع است و محل

۴۵۶. اصل: روبرط ۴۵۷. اصل: سنحه

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

شکارچی‌هاست منزل می‌کند و در پشت این قلعه که جنگل‌های انبوه است الی بوداپست مرال زیاد دارد شکار می‌کند، به این ویشگراد که رسیدیم آفتاب غروب کرد، یک ترن مال‌التجاره طرف عصر از لب آب دست چپ ما گذشت و رفت برای وین، هفتاد واگن به هم بسته بود، خیلی تماشا داد، هوا که تاریک شد آمدم پائین، امین‌السلطان و سایر همراهان حتی فخرالاطباء نشسته بودند، شام می‌خوردند، از پشت شیشه نگاه کردم، همه مثل خر افتاده بودند روی غذا، می‌خوردند. بعد آمدیم اطاق خودمان و شام خوبی خوردیم، بعد از شام که از پنجره بیرون را نگاه کردم دیدم شفق آفتاب هنوز روی رودخانه باقی است، یک عالم و حالت خوش خوبی داشت، اینجاها دیگر تپه‌های اطراف رودخانه تمام شد، باز درخت بید و سفیدار و تبریزی در طرفین رودخانه دیده می‌شد، خیلی از پنجره تماشا کردم، هوا هم تاریک شد و ستاره‌ها بیرون آمد و امداد کرد به صفای رودخانه، گاه‌گاهی هم از دور از لای درخت بعضی چراغ‌ها و بعضی آتش‌ها مثل منقال[۴۵۸] دیده می‌شد که آتش روشن کرده‌اند، و این روشنی‌های آتش و چراغ از دور در این رودخانه عظیم دانوب یک عالم روحانی خوبی داشت، درویشگراد یک جسری[۴۵۹] مثل جسر بغداد که با لتکا می‌بندد بسته بودند که باز کردند و کشتی ما از آن میان رد شد. خلاصه همینطور که می‌رفتیم یواش‌یواش به بوداپست نزدیک شدیم و چراغانی شهر بوداپست پیدا شد، لباس پوشیده رفتیم به عرشهٔ کشتی اول، از زیر یک پل آهنی که دو پایه یکی این طرف یکی آن طرف رودخانه نزدیک به ساحل توی آب داشت و بعد یک پارچه طاق آهنی سرتاسر زده بودند، خیلی پل عظیمی بود، گذشتیم، بعد از یک پل دیگر که مثل ننو که آویخته است و فرنگی‌ها او را پل سوس‌پاندو[۴۶۰] می‌گویند گذشتیم، دست راست ما شهر بود. و دست چپ شهر پست بود، و منزل ما در بوداست و این دو شهر را دانوب از هم سوا کرده است، باید در بود پیاده شویم، کشتی رسید به اسکله، تخته گذاردند و آمدیم بیرون، شهر بسیار خوبی است، چراغان خوبی کرده بودند، جمعیت زیادی از مرد و زن ایستاده بودند، در کمال ادب و معقولیت هورا می‌کشیدند، سرباز و موزیکانچی و سوار زیادی از دو سمت راه ایستاده بودند، رسیدیم به شاهزاده، اسمش آرشیدوک ژوزف[۴۶۱] است، دست دادیم، اول یک تقریری کرد که من آمدم

۴۵۸. منقال: فرس، اسبی که زود زود دست و پا را در رفتار بردارد (لغت نامهٔ دهخدا، از ناظم‌الاطباء)

۴۵۹. جسر: پل

۴۶۰. Pont Suspendue: پل آویزان، پل مُعَلَّق (فرهنگ فرانسه ـ فارسی سعید نفیسی)

۴۶۱. اصل: ژزف

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

برای پذیرائی و مهمانداری شما، اما یک جوری جویده‌جویده خورده‌خورده تکه‌تکه گفت - که هیچ نفهمیدم چه گفت، این شاهزاده قد بلند خیلی بدترکیبی دارد مثل کجاوه شکسته از هم درمی‌رود، کلاه بزرگ بلندی از پوست سگ یا پوست خرس سرش بود، خیلی گشاد، از بسکه این کلاه شل و گشاد بود که سر این شاهزاده این تو تکان تکان می‌خورد، گاهی می‌آمد توی چشمش، گاهی می‌رفت بالا، متصل این کلاه در سر شاهزاده متحرک بود، یک... هم به کله کلاه او بود، یک لباس کثیفی و کلچهٔ کوتاهی روی لباسش که آسترش پوست سگ بود به پشتش انداخته بود، قبا و شلوار قرمزی و چکمه کثیفی داشت، این لباس شاهزاده، اما رویت: روی باریک زرد لاغر دراز، بینی بدترکیب دراز، چشم عجیب غریب، حرف که هیچ نمی‌تواند بزند، توی دماغی یک دنگ و ونگی می‌کرد، همین قدر فهمیدم که می‌گفت مرا بیست و دو سال است اینجا فرستاده‌اند که قشون سرحدی اینجا را منظم بکنم، خیلی شاهزاده خرِ گه احمق کثیفی به نظرم آمد، یک عمارت سلطنتی هم اینجاست، در آنجا منزل دارد، اسم حاکم و سرداری هم ندارد، شاهزاده‌ایست، اینجا برای احترام آمده است، وزرای اینجا را که سه چهار نفر بودند با چند جنرال معرفی کرد، بعد از جلو یک دسته سرباز گذشته من و شاهزاده، امین‌السلطان توی کالسکه نشسته راندیم برای منزل، حالت شاهزاده شبیه است به یکی از سردمدارهای کثیف طهران که عرق خور [۵۵۱]، چرسی و بنگی و تریاک‌کش و تریاک خور ولاطی و کهنه قمار باز، پاکباز، پیراهن بافته، دندان‌ها از زور عرق و تریاک ریخته، چشم‌ها از شدت مستی سربالا رفته، ناخوشی کوفت دار و هزار مرض دارند و حالت حرف زدن هیچ ندارند، این شاهزاده به عینه همچو سردمدار و آدمی است، به حاجی حسن بیک گنه‌گنه خیلی شبیه است.[۴۶۲]

خلاصه راندیم برای منزل که هتل است، عمارت دولتی منزل نکردیم، عمارت خوبی ندارند، اسم هتل لارن آن کِل‌تِر، شهر بسیار تمیز قشنگی است، عمارت‌های پنج مرتبه دارد، پشت بام‌های خیلی بلند دارد که آدم وقتی نگاه می‌کند کلاهش می‌افتد، دو سمت راه از دو طرف سرباز و سوار ایستاده بودند، جمعیت زن و مرد هم معرکه بود، هورا[۴۶۲] می‌کشیدند، خیلی به معقولیت، مسافتی راندیم تا رسیدیم به هتل، هتل دو سه مرتبه بود، عمارت‌های عالی داشت، آمدیم اطاق خودمان، شاهزاده با این وضع آمد قدری مروارید ریخت و رفت. همه همراهان عزیزالسلطان جابجا شدند، خیلی خسته بودم،

۴۶۲. اصل: حورا

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

خواب داشتم خوابیدم.

اگرچه این تفصیلات نوشته شده این چند سطر را هم می‌نویسیم. پنج ساعت و نیم از ظهر گذشته به شهر گران که به زبان مجارستان استرگوم نامیده می‌شود رسیدیم (ASTERGAM). این شهر در کنار راست دانوب واقع است، در مقابل آن در کنار چپ رودخانه شهر پارکانی PARKANIE واقع شده، شهر پارکانی تقریباً شش هزار جمعیت دارد، در سال یک هزار و هشتصد و چهل و نه در وقت شورش مجارستان شورشیان مجار در نزدیکی این شهر به قشون اطریش شکست رسانده‌اند، چند آسیاب بخار در این شهر هست، شهر گران تقریباً شانزده هزار جمعیت دارد، این شهر مسکن آرشوک مجارستان است، آرشوک[۴۶۳] حالیه اسمش شیمور است (CHIMOR) و به زبان مجار آرشوک را پریماس (PRIMAS) می‌گویند، کلیسای بسیار بزرگی در شهر هست که تقریباً سی سال قبل از این تمام شده.

بعد از پادشاه مجارستان آرشوک اول شخص است و تاج را در شهر بوداپست او به سر پادشاه مجارستان می‌گذارد. رودخانه گران (GRAN) از نزدیکی این شهر به دانوب می‌ریزد و این شهر به همین مناسبت گران نامیده شده، این شهر دویست [و] پنجاه کیلومتر[۴۶۴] ازوینه مسافت دارد و مجرای رودخانه ازوینه تا این شهر بسیار سرازیر و تند است، این است که حرکت و سرعت کشتی در این فاصله خیلی سریع و تند است و از گران تا بوداپست چهل و شش کیلومتر است. در سنهٔ ۱۳۰۰ مسیحی عثمانی‌ها این شهر را از مجارها گرفتند و پنجاه سال در مدت سلطنت سلطان محمدثانی و سلطان ابراهیم و سلطان سلیمان در این شهر حکمرانی داشتند تا در سال یک هزار و سیصد و پنجاه مسیحی[۴۶۵] عساکر اطریش و مجارستان دوباره این شهر را از عثمانی‌ها پس گرفتند.

واردات موقوفات کلیسا که سالیانه به آرشوک می‌رسد تقریباً یک میلیون فلورن است.

۴۶۳. اصل: آرشویك
۴۶۴. اصل: مطر
۴۶۵. سالهای واقعه به نظر صحیح نمی‌آید

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

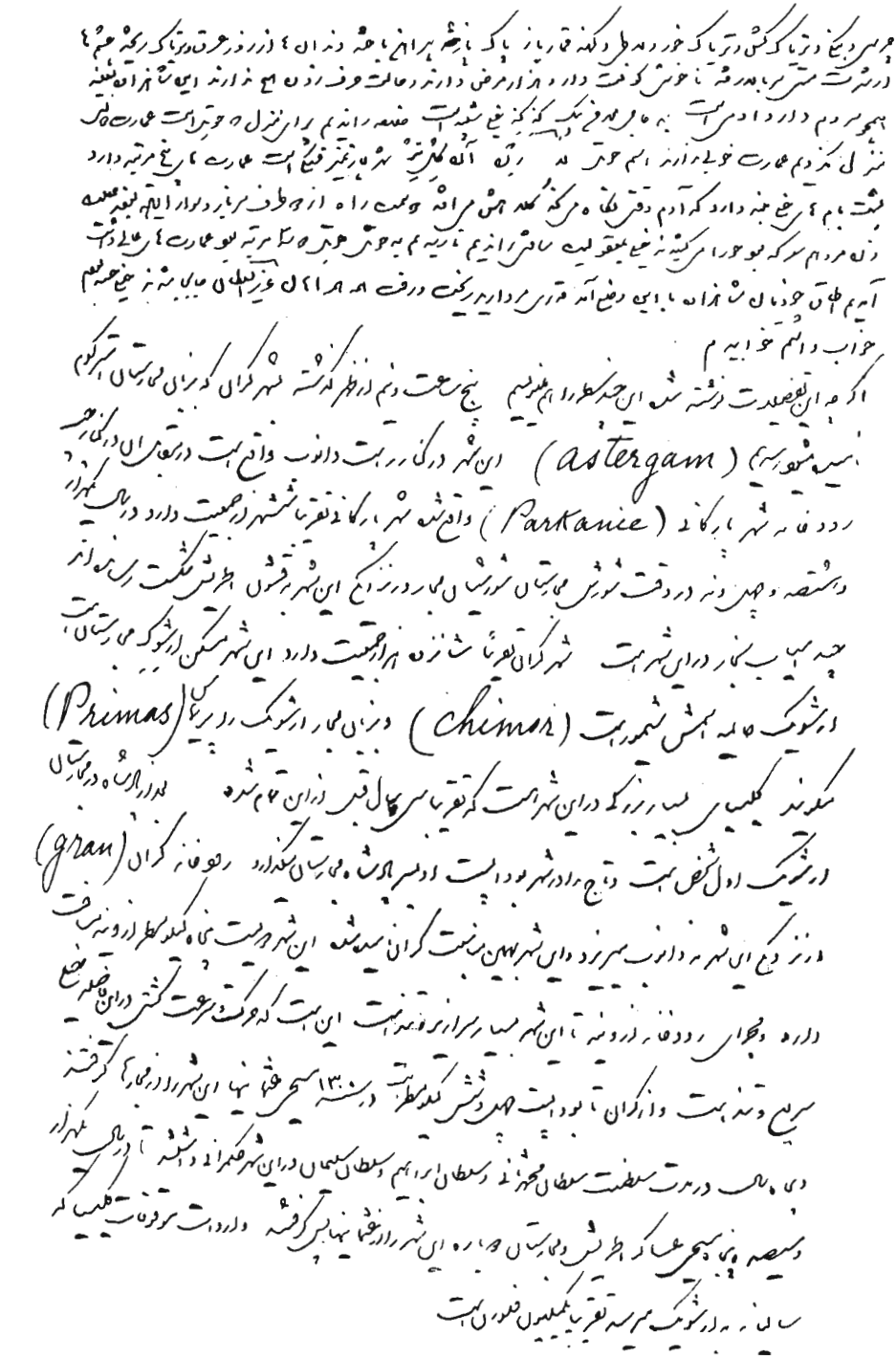

آخرین صفحهٔ متن اصلی کتاب دوم روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان
پاراگراف اول: دستخط امین خلوت، پاراگراف دوم: دستخط ناصرالملک

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اسناد

سند شماره (۱) تلگراف امین اقدس به ناصرالدین شاه

[متن حاشیه سند]: تلگراف نواب عالیه امین اقدس است که سه‌شنبه ۳ ذیقعدة‌الحرام از طهران به لندن عرض نموده.

[متن تلگراف]:

حضور بندگان اعلیحضرت شاهنشاه ایران

دستخط تلگرافی زیارت، از سلامتی وجود مبارک خیلی ذوق کردم، اما از شدت گرما توی حیاط کوچک و دوری عزیزالسلطان نزدیک است دیوانه بشوم، قرار دادم فردا غلام بچه‌ها و فراشها بیایند اندرون انعام بدهم.

امین اقدس

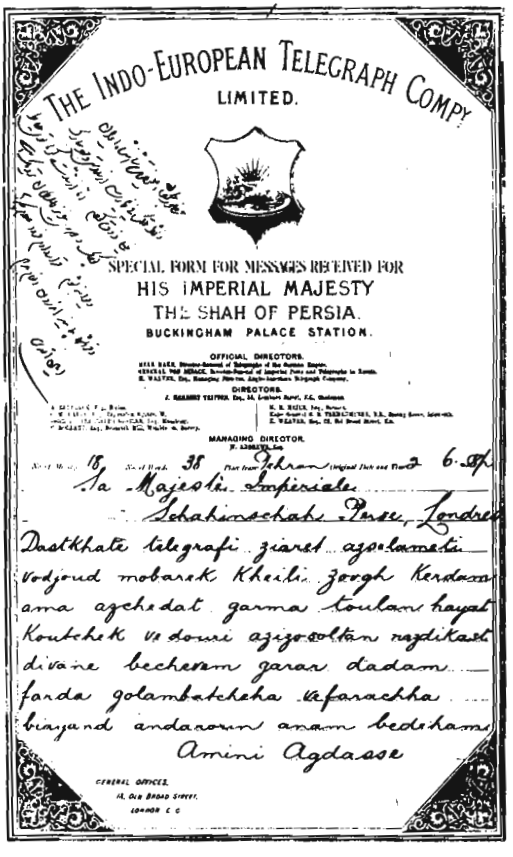

THE INDO-EUROPEAN TELEGRAPH COMPY
LIMITED.

SPECIAL FORM FOR MESSAGES RECEIVED FOR
HIS IMPERIAL MAJESTY
THE SHAH OF PERSIA.
BUCKINGHAM PALACE STATION.

OFFICIAL DIRECTORS.

DIRECTORS.

MANAGING DIRECTOR.

18 38 Tehran 6 Sep

Sa Majesté Imperiale
Schahinschah Perse, Londres

Dastkhate telegrafi ziaret azselameti
vodjoud mobarek Kheili zoogh Kerdam
ama azchedat garma toulan hayat
Koutchek vedouri azizosoltan nazdikast
divane bechevam garar dadam
farda golambatcheha vefarachha
biayand andarouni anam bedeham
Amini Agdasse

GENERAL OFFICES,
18, OLD BROAD STREET,
LONDON E.C.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۲) تلگراف انیس الدوله به ناصرالدین شاه

[متن حاشیه سند]: نمره ۲۴۷ تلگراف نواب علیه انیس الدوله است که در سه‌شنبه ۳ شهر ذیقعده‌الحرام ۱۳۰۶ از طهران به لندن عرض کرده است

[متن تلگراف]:

حضور بندگان اعلیحضرت شاهنشاه ایران

از عنایت ملوکانه تشکر می‌نمایم، به زیر سایهٔ مبارک سلامتم، با شدت گرما می‌سازم و دعا به وجود مبارک می‌کنیم

انیس‌الدوله

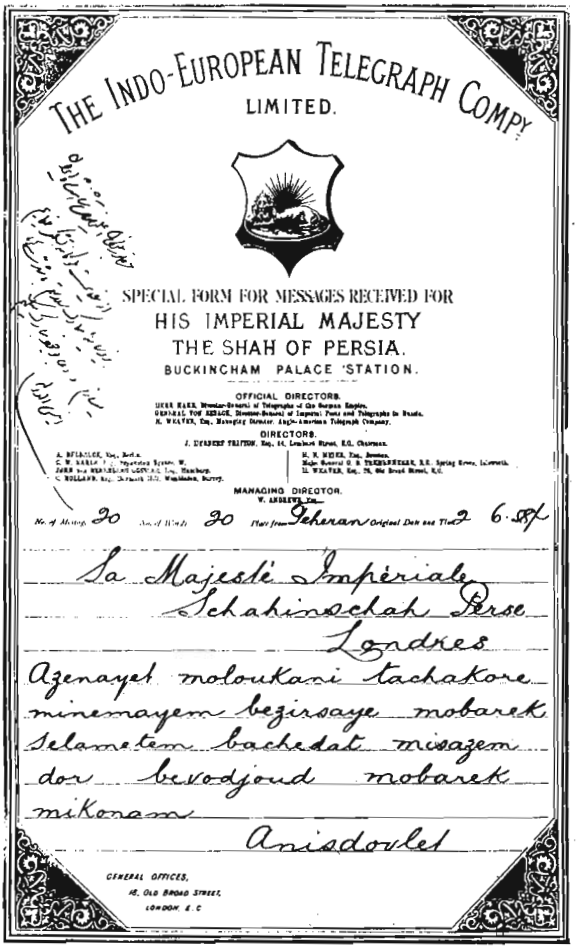

THE INDO-EUROPEAN TELEGRAPH COMPY
LIMITED.

SPECIAL FORM FOR MESSAGES RECEIVED FOR
HIS IMPERIAL MAJESTY
THE SHAH OF PERSIA.
BUCKINGHAM PALACE STATION.

OFFICIAL DIRECTORS.

DIRECTORS.

MANAGING DIRECTOR.

No. of Mess. 20 No. of Words 20 Place from Teheran Original Date and Time 2 6.58

Sa Majesté Impériale
Schahinschah Perse
Londres
Azenayet moloukani tachakore
minemayem bezirsaye mobarek
Selametem bachedat misazem
dor bevodjoud mobarek
mikonam
Anisdovlet

GENERAL OFFICES,
18, OLD BROAD STREET,
LONDON, E.C.

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۳) تلگراف ظل‌السلطان به ناصرالدین شاه

[متن حاشیه سند]: نمره ۲۴۵ تلگراف حضرت والاظل‌السلطان است که در سه‌شنبه ۳ شهر ذی‌قعده از اصفهان به لندن عرض کرده است.

[متن تلگراف]:

حضور بندگان اعلیحضرت شاهنشاه ایران، از ورود موکب مبارک بحمدالله و سلامتی به لندن شکر خدا را نمود، احوال دعاگو هم خوب است.

ظل‌السلطان

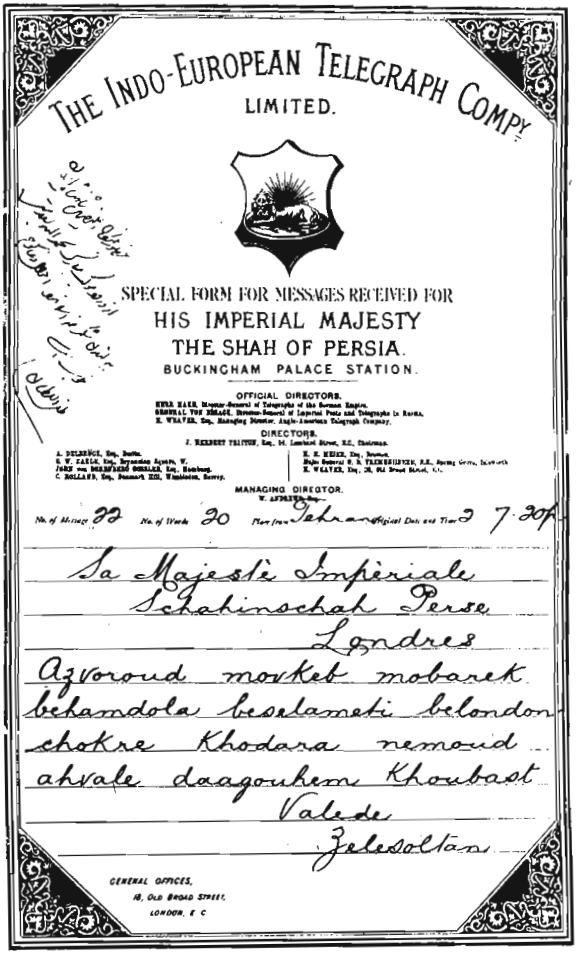

THE INDO-EUROPEAN TELEGRAPH COMPY.
LIMITED.

SPECIAL FORM FOR MESSAGES RECEIVED FOR
HIS IMPERIAL MAJESTY
THE SHAH OF PERSIA.
BUCKINGHAM PALACE STATION.

OFFICIAL DIRECTORS.
DIRECTORS.
MANAGING DIRECTOR.

No. of Message 22 No. of Words 30 Place from Tehran Official Date and Time 3 7 20

Sa Majesté Impériale
Schahinschah Perse
Londres
Azyoroud morket mobarek
behamdola besalameti belondon
chokre Khodara nemoud
ahvale daagoukem Khoubast
Valede
Zelesoltan

GENERAL OFFICES,
18, OLD BROAD STREET,
LONDON, E C

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (٤) تلگراف یحیی‌خان مشیرالدوله به ناصرالدین شاه

[متن حاشیه سند]: تلگراف مشیرالدوله است که یوم چهارشنبه ٤ شهر ذیقعدةالحرام ١٣٠٦ از طهران به لندن عرض کرده است.

[متن تلگراف]:

حضور بندگان اعلیحضرت شاهنشاه ایران

زیارت دستخط تلگرافی باعث حیات تازه خانه‌زاد شد، هزار شکر که وجود مبارک سالم است، هفته‌ای پنج روز در دیوانخانه به امور مردم مشغول است، حالا که یک ساعت از شب می‌گذرد میرآخور از مراغه وارد شد، در باغ به دعای وجود مبارک مشغولیم.

غلام خانه‌زاد

یحیی

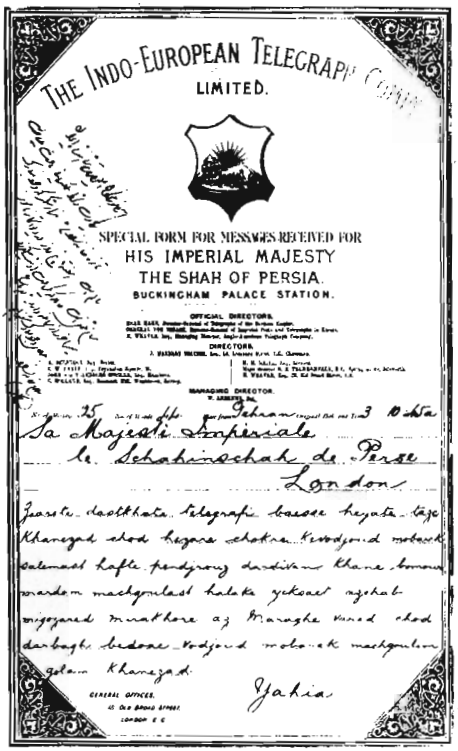
THE INDO-EUROPEAN TELEGRAPH
LIMITED.

SPECIAL FORM FOR MESSAGES RECEIVED FOR
HIS IMPERIAL MAJESTY
THE SHAH OF PERSIA.
BUCKINGHAM PALACE STATION.

OFFICIAL DIRECTORS.

DIRECTORS

MANAGING DIRECTOR.

Sa Majesté Impériale
le Schahinschah de Perse
London

GENERAL OFFICES.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۵) تلگراف ظل‌السلطان به ناصرالدین شاه

[این تلگراف شامل ۵ صفحه است که متن برگردان آن بطور کامل بازنویسی و کلیشه می‌شود]

[متن فارسی برگ آخر سند]: نمره ۲۵۲ پنج ورقه تلگراف والاظل السلطان است که روز چهارشنبه ٤ شهر ذی‌قعدةالحرام از اصفهان به لندن عرض کرده است

[متن تلگراف]:

حضور بندگان اعلیحضرت شاهنشاه ایران

تصدق خاک پای همایونت شوم، اگرچه چندی بود به سرافرازی غلام تلگرافی از حرکت و سکون همایون صادر نشده بود تا اینکه امروز که سه‌شنبه سیم ماه است به زیارت تلگراف همایون مشرف گشت، روشنی چشم و قلب به غلام داد، خداوند انشاءالله جان و هستی غلام را قربان خاک پای مبارک همایونت نماید. مقرر گشته بود که الحمدلله بر وجود مبارک خوش گذشته و آنچه لازمهٔ احترامات بود به عمل آورده شد، البته فرض هرکسی هست که احترامات آن وجود مقدس را که جان ما غلامان به قربانش باد در اعلی درجه به جا بیاورند و اداء فریضه کنند، حمد خدا را که در آن وجود مبارک آنچه لازمهٔ احترامات است موجود فرمود، انشاءالله تعالی سالهای دراز با سلطنت عظمی آن وجود مبارک را خداوند در پناه خود حفظ خواهد فرمود و این نعمت را از غلامان و اهل ایران نخواهد گرفت، تلگراف مبارک را هم همهٔ اهل شهر و آقایان عظام زیارت کرده بر دعاگوئیشان افزود، منتظر تلگراف مژدهٔ ورود موکب همایون به سرحد ایران هستم که انشاءالله همگی از این مژده خوش‌دل و شادمان باشیم و اهل ایران از زیارت جمال همایون مسرور شویم، خبری که قابل عرض باشد بجز دعاگوئی تمام اهل این بلد نیست.

غلام بی‌مقدار مسعود قاجار

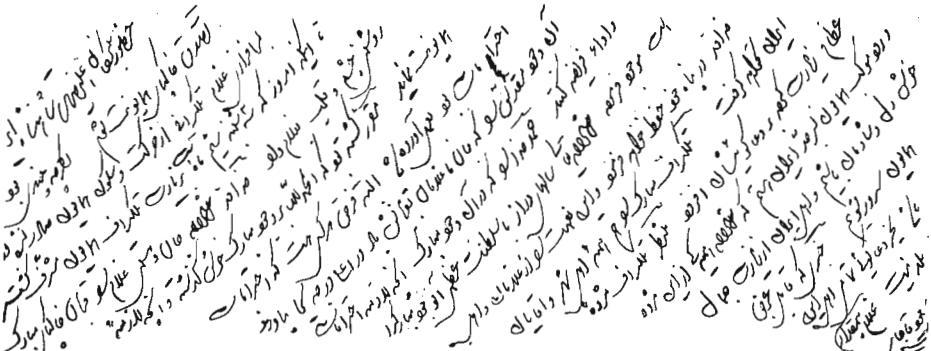

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (٦) راپورت قورخانهٔ مبارکه

[متن حاشیه سند]:

نوشتجات[٤٦٦] نایب‌السلطنه و غیره است که در چهارشنبه ٤ شهر ذیقعده‌الحرام سنهٔ ١٣٠٦ در لندن بودیم در عمارت بوکنگام پالس ملاحظه نموده جهت یادگار نگاه داشتم

[متن سند]:

راپُرت قورخانهٔ مبارکه

تمام اصناف از قداره ساز و سراج و دواتگر و نجار و آهنگر مشغول خدمات و اتمام حاصل کار فرمایشی هستند، هر وقت برای افواج و توپخانه و ولایات اسبابی از قورخانه فرمایشی می‌شود موافق برات فوراً کارسازی و روانه خواهد شد. تعمیرات مهران در ماه رمضان تمام شد، این روزها شروع به کار خواهد شد، شوره و گوگرد و ذغال و تمام لوازم ساختن باروط در مهران حاضر شده است.

دوازده عراده توپ جدید چهارده پوند که به طرح جدید ساخته شده است، از هر جهت و هر بابت تمام است، از بعد از رمضان مشغول سوار کردن آنها هستند، دو سه دستگاه تازه از چرخ پره و قالب‌تراش و جرثقال و چرخ تراش کوچک که تازه در قورخانه ساخته شده بود روز سلخ شهر شعبان که حضرت والا با تمام صاحب منصبها به قورخانه تشریف آورده بودند ملاحظه فرموده خیلی پسند فرمودند.

کارخانجات فشنگ‌سازی، با کمال اهتمام مشغول ریختن گلوله فشنگ تفنگ دو لوله انگلیسی هستند و نیز به ساختن فشنگهای گلوله‌دار اشتغال دارند.

تفنگ فوج تنکابنی تحویل قورخانه شد برای مرمت چون خیلی کسر اسباب داشت و مغشوش بود لهذا آنها را در قورخانه نگهداشته و از تفنگ‌های موجودی انبار که در سنه ماضیه مرمت شده بود عوض داده شد و تفنگ‌های مزبور به تفنگ‌سازها تقسیم شد مشغول تعمیر و مرمت می‌باشد.

دواتگرهای قورخانه مشغول ساختن طبل و شیپور افواج می‌باشند.

اسباب ملزومات برای افواج خرقانی و تنکابنی و بهادران توپخانه مامور آذربایجان و همدان و توپچیان خرقانی تدارک شده است.

به موجب برات به آنها تسلیم شده است، دیگر کسر و ناتمامی ندارند.

٤٦٦. اصل: نوشته‌جات

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قداره و سال و زنگال و قطار و فشنگ تحویل ذخیره مبارکه شده است، توپهای مشق و غیرمشق که مرمت و تعمیر لازم داشت اغلب تعمیر و مرمت شده است آنچه هم باقی است مشغول تعمیر هستند، تا آخر ماه شوال تماماً تعمیر شده تحویل توپخانه می‌شود.

[در حاشیه با خط دیگری و سجع مهر «اقبال السلطنه» نوشته شده است:]

مختصر راپرت قورخانه از قراریست که به عرض میرسد، بحمدالله امور قورخانه در کمال نظم اصناف و قورخانچیان همه روزه حاضر. مشغول تدارک مهمات قشونی هستند، تنخواه تدارک قورخانه را هم جناب امین‌الملک حواله اقساط شیراز و گیلان کرده‌اند که در دوازده قسط برسانند تحریراً سیم شهر شوال ۱۳۰۶

اقبال‌السلطنه

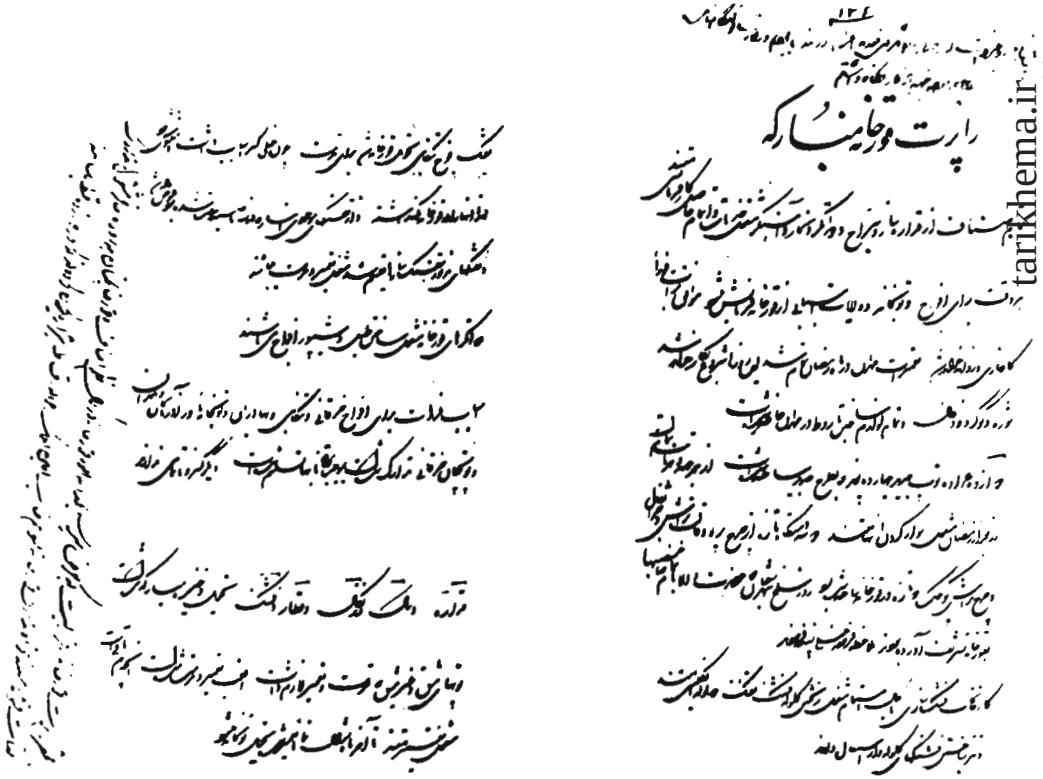

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۷)

دستخط ناصرالدین شاه از انگلستان به طهران به انیس‌الدوله (متن سند):

امروز که نهم شهر ذیقعده است در قصر اشریج که یکی از بهترین قصرهای انگلیس است در خارج لندن مال یک خان انگلیس است مهمان هستیم، جای شما حقیقتاً اینجا بسیار خالی است که تماشای وضع زن‌ها و مردهای اینجا را بکنید.

الحمدلله تعالی احوال ما بسیار خوب است، اگر هوای طهران گرم است چند روزی مختصراً بروید به صاحبقرانیه، البته بروید، آقا محراب، آقارضا، آقا علی چه می‌کنند، معصومه کجاست چه می‌کند، احوال بدرالدوله را بپرسید، سوقات‌های شما را انشاءالله پاریس حاضر می‌کنم.

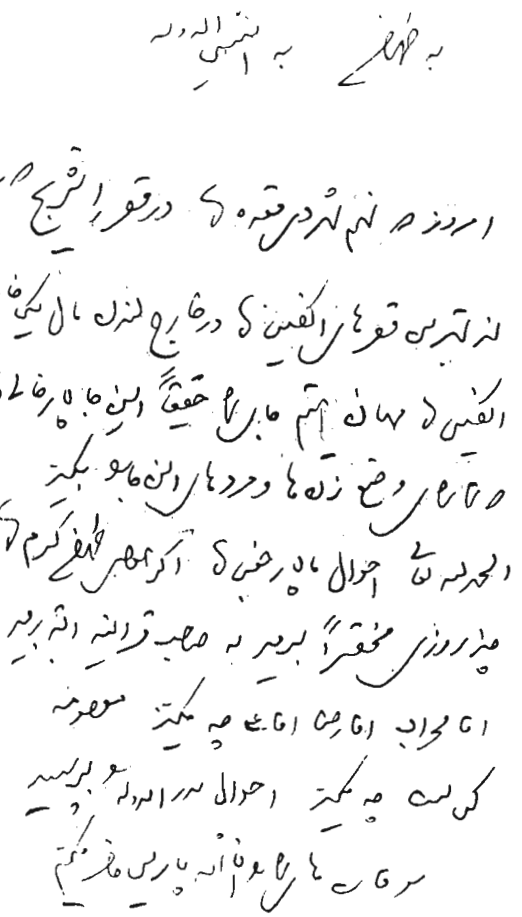

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۸) نمونهٔ نقاشی ناصرالدین شاه و عزیزالسلطان

[ذیل نقاشی ناصرالدین شاه نوشته شده است]:

نقاشی کشتی ایست که اواسط شهر ذیقعده در سفر اسکتلند هنگام محرومی این خانه‌زاد از شرف التزام رکاب مبارک به دست مبارک ساخته‌اند، شانزدهم شهر ایضاً در شهر لیورپول به توسط میرزا محمد خان پیشخدمت مخصوص به خانه‌زاد سپرده شد.

[متن دستخط ناصرالدین شاه در حاشیه نقاشی عزیزالسلطان]:

این اشکال را عزیزالسلطان در قصر شفیلدلردنورفک که مهمان او بودیم کشیده است. سنهٔ ۱۳۰۶، اودئیل، ۱۳ ذیقعده

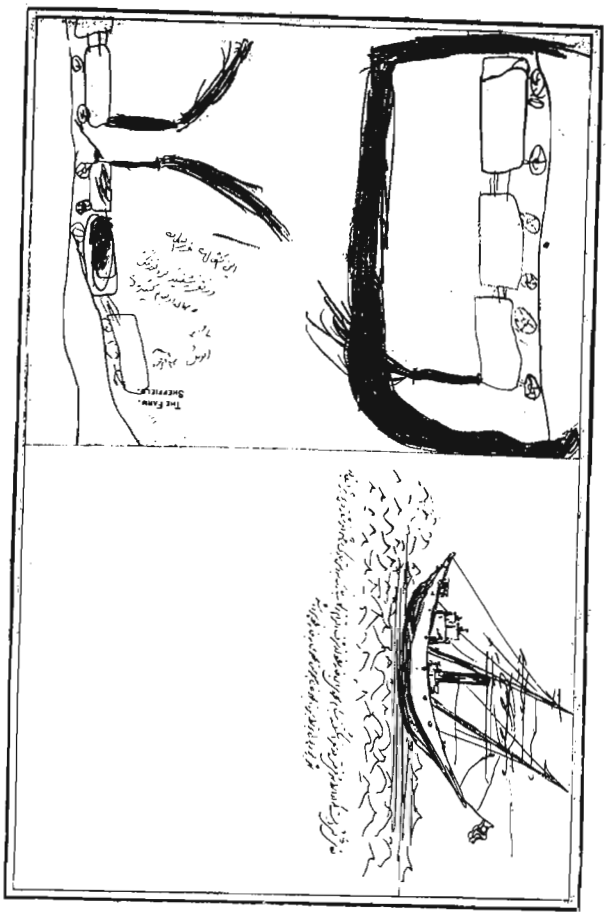

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۹) نامهٔ امین‌اقدس به ناصرالدین شاه

[متن سند]:

قربان خاک پای جواهر آسای مبارکت گردم

اولاً انشاءالله تعالی خداوند عالم وجود مبارک اعلیحضرت اقدس شهریاری اروحنافداه را از جمیع بلاها محافظت بفرماید، ثانیاً از دوری زیارت خاک پای اقدس شهریاری دلم نزدیک است بترکد، این کمینه با کسی انسی نداشتم، جمیع دلخوشیم به زیارت شاه بوده است، خداوند انشاءالله بی‌وجود شاه ماها را زنده نگذارد، همیشه از خداوند عالم مسئلت می‌کنم که جان ناقابل این کمینه را قربان خاک پای مبارکت فرماید. نور چشم عزیزم عزیزالسلطان قربان تو برم که شاه را زیارت می‌کنی، به عوض من پاهای مبارک شاه را ماچ کنید، عزیز جون در تبریز یک منزلی به ما دادند نشسته‌ایم، در [و] دیوارهای خانه آدم می‌خورد، محض تشریف نداشتن شاه و شما خیلی دلتنگم، عزیز جون به عوض من خیلی خدمت به شاه کنید که دلتنگ نشوند، عزیز جون بهرام‌خان آمد نزد من دیدم خیلی دلتنگ است، از بابت این فرمان خالی از وجه که دست او مانده است، از بابت خرج کارخانه که به او مرحمت فرموده بودند دوباره پس گرفته، تلگراف از تهران زدند که این فرمان خالی از وجه است، من به خیال اینکه خرج کارخانه حاجی غلامعلی را از خزانه مرحمت فرمودند، حال که این جور شد خیلی اسباب خجالت من شد، شما باید به خاک پای همایون استدعا کنید میان دوست دشمن سرافرازش کنید، تلگرافی بگیرید که جناب امین‌الملک معادل همین خرج کارخانه به بهرام‌خان هم مرحمت شود، انشاءالله تلگرافاً باید این کار را بنمائید.

[متن پشت نامه]:

عریضه امین‌اقدس است که از تبریز عرض کرده، ۱۵ شهر ذی‌قعده ۱۳۰۶ در لیورپول به حضور رسیده ملاحظه شد.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

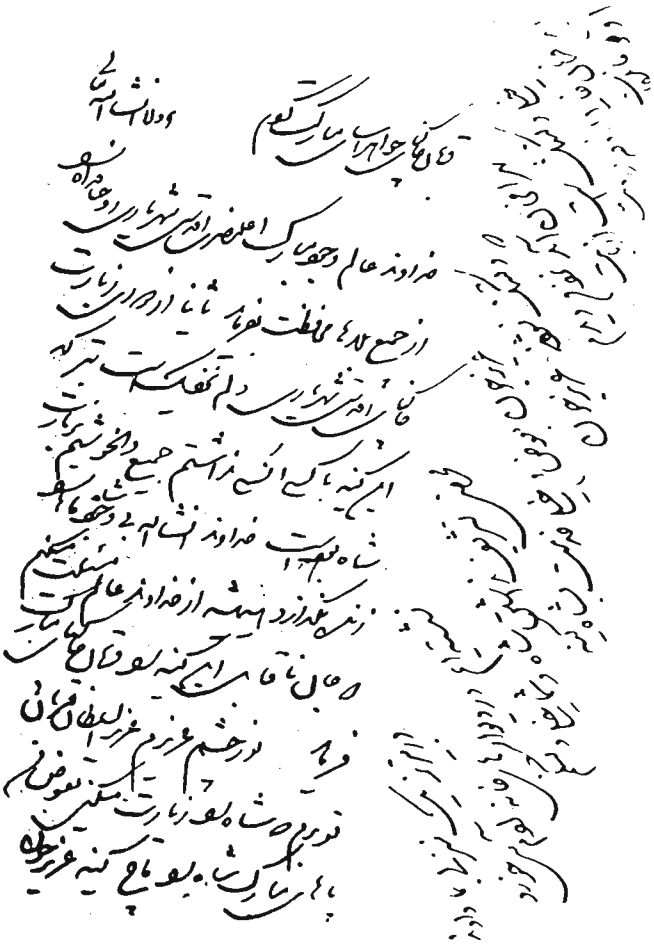

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۱۰) نامه فخرالدوله به ناصرالدین شاه

[متن حاشیه نامه]:

عریضه فخرالدوله است، پانزدهم شهر ذی قعده ۱۳۰۶ در شهر لیورپول انگلیس ملاحظه شد.

[متن سند]:

تصدق خاک پای جواهرآسای مبارکت گردم

از خدا می خواهم که انشاءالله به حق علی (ع) خداوند عالم جان و عمر ناقابل این کمینه کنیز را تصدق و بلاگردان خاک پای مبارک بگرداند، خدا میداند که از دوری و محرومی خاک پای مبارک براین کمینه چه می گذرد، نمی‌دانم این دفعه سفر شما به سلامتی چرا آنقدر طولانی است، کی باشد انشاءالله به سلامتی و تندرستی تشریف بیاورید و این دیدهٔ بی‌نور به زیارت خاک پای مبارک روشن شود، به نمک مبارک قسم است از بس حواس[۴۶۷] ندارم و دلم تنگ شده است قلم که دست گرفته‌ام نمی‌دانم چه عرض می کنم، والله گمان ندارم از دوری خاک پای مبارک زنده بمانم تا روزی که به سلامتی تشریف میآورید، الهی قربان چشم‌های آنها بروم که هر روز جمال مبارک را زیارت می کنند، خوشابه حال حاجی حیدر که هر روز به صورت مبارک می‌افتد، نمی‌دانم چرا چند تلگراف است که برای همه مرحمت می‌فرمائید بجز کمینه و میدانید که جان کمینه بسته است به التفات و مرحمت قبلهٔ عالم. فراق و دوری خاک پای مبارک بس است، اگر التفات و مرحمت تلگراف و دستخط مبارک نباشد که یقین خواهم مرد انشاءالله این عریضه برسد و دستخطی هم از سلامتی وجود مبارک مرقوم بفرمائید.

قربان روی ماه عزیزالسلطان بگردم، انشاءالله وجود عزیزش به سلامت است، سرورالدوله اینجا است به عرض خاکبوسی مصدع است، حاجی شاهزاده والدهٔ امین همایون و ملا ابو هم حاضرند، عرض خاکبوسی میرسانند، ملا ابو برای بچه‌ها لبش را آویزان کرده است، خان کوره هم از زیر ناخوشی درآمده است، ملا ابوهی از احوال خان تعریف می کند. زیاده خدا جانم را تصدق خاک پای مبارک کند.

۴۶۷. هواس

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

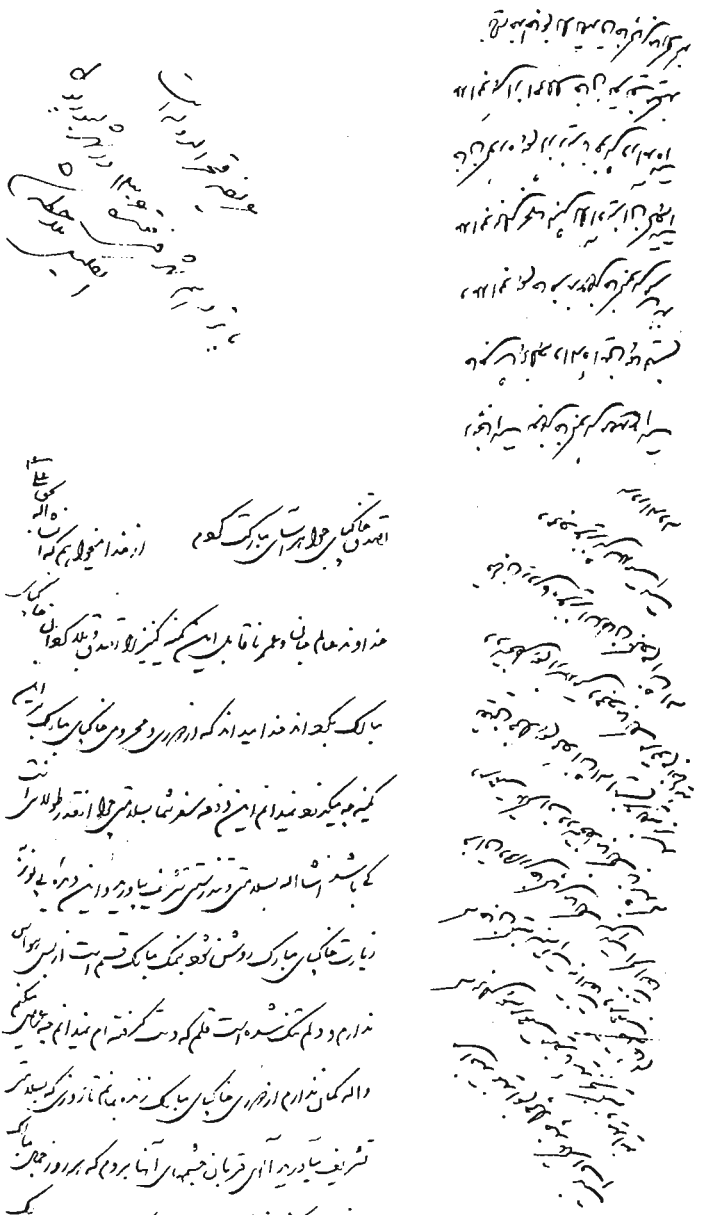

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۱۱) نامهٔ فروغ‌الدوله به ناصرالدین شاه

[متن سند]:

قربان خاک پای جواهرآسای مبارکت گردم، تصدق وجود مبارکت بگردم، الهی به حق پنج تن که خداوند صد و بیست سال به شما عمر بدهد، جان ناقابل ما را قربان خاک پای مبارکت بگرداند، چون چاپار عازم خاک پای مبارک بود، این عریضه را به خاک پای مبارک عرض کردم که از جمله محوشدگان حضور مبارک نباشم، این عریضه را در خانه فخرالدوله عرض می‌کنم، امروز سه روز است که فخرالدوله آمده‌است، انشاءالله آنقدر زنده باشیم که یک دفعه دیگر جمال مبارک را زیارت کنیم، به سر خودتان از دل تنگی مردیم، پس کی تشریف می‌آورید انشاءالله عزیزسلطان سلامت است، کسالتی ندارد، بخدا اندرون بی عزیزسلطان هیچ صفا[۴۶۸] ندارد، فردا صبح من و فخرالدوله می‌خواهیم برویم اندرون اما به سر مبارک قبله عالم از صبح تا بحال غصه[۴۶۹] این را می‌خوریم که اندرون بی‌قبله عالم را چطور[۴۷۰] برویم، شب به قصر شاه چطور آدم نگاه بکند، الهی خدا جان ما همه را بقربانت بکند، به سر مبارک خود من که تمام تهران، به جفت قالب بی‌روح می‌ماند، کی باشد که تشریف بیاورید همه را زنده کنید، استدعا دارم از سلامتی مزاج مبارک دو کلام دستخط مرحمت بفرمائید که از زیارت دستخط مبارک چشممان روشن بشود، قربان دستخط مبارکت بگردم، پنج شش عریضه تا بحال به خاک پای مبارک عرض کردم، جواب هیچکدام را مرحمت نفرمودند، استدعا دارم جواب این عریضه را التفات بفرمائید.

[متن پشت سند]: عریضه فروغ‌الدوله است، پانزدهم شهر ذی‌قعده ۱۳۰۶ در شهر لیورپول انگلیس ملاحظه شد.

۴۶۸. اصل: سفا
۴۶۹. اصل: قصه
۴۷۰. اصل: چه‌تور

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

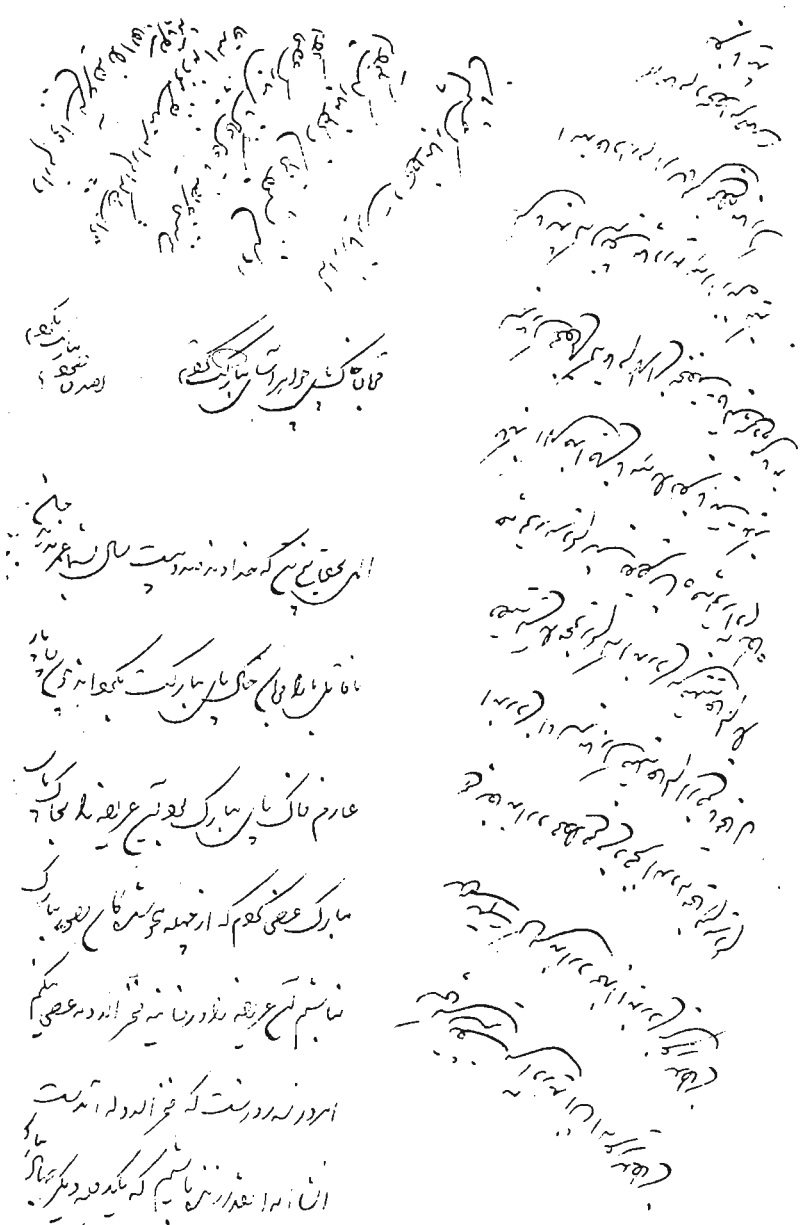

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۱۲) نامه فروغ‌الدوله به ناصرالدین شاه

[متن سند]:

قربان خاک پای جواهرآسای مبارکت بگردم

امیدوارم خداوند جان ناقابل این کمینه را به قربان وجود مبارکت بگرداند، به حق محمد و آله امیدوارم وجود مبارک اعلیحضرت اقدس شهریاری در کمال صحت [و] تندرستی است، انشاءالله خدا از عمر ما همه کنیزان بردارد به عمر قبلهٔ عالم بیفزاید، امروز که پنجشنبه بیستم است این عریضه را به خاک پای مبارک عرض می‌کنم، من و فخرالدوله اندرون هستیم، چه اندرونی که به سر مبارک خودت از زندان بدترست، آدم می‌خواهد[۴۷۱] دیوانه بشود، الهی قربان خاک فرنگ بگردم که قدم‌های مبارک راه می‌رود، به حق خدا نزدیکست دیوانه بشوم[۴۷۲]، دلم می‌خواهد یک طوری[۴۷۳] می‌شد که حالای اندرون [را] که قبلهٔ عالم تشریف ندارند از یک گوشه ملاحظه می‌فرمودید، حالت زن‌های شاه همه را می‌دیدید، به حق خدا دلتان رحم می‌آمد، همان ساعت تشریف می‌آوردید، رفتم خانهٔ امین‌اقدس، غلامحسین خان [و] والدهٔ عزیزالسلطان اندرون هستند، ماشاءالله احوال غلامحسین‌خان خوبست، ساعت به ساعت یک چوب سوار می‌شود می‌گوید می‌خواهم بروم فرنگ پیش شاه، بازی میکند، قربان عزیزالسلطان بگردم به سر خودتان یک دنیا جایش خالیست، آدم خانهٔ امین‌اقدس که می‌رود گریه‌اش میگیرد، باز اینها نیامده بودند انگار بهتر بود، حالا[۴۷۴] اینها آمدند شاه نیست، دیگر چه عرض کنم، به حق خدا اگر این عریضه را بی‌ادبانه عرض کردم حالیم نیست، نزدیکست دیوانه بشوم، جوجوق، گلچهره نشسته‌اند تعریف وداع کردن عزیزسلطان را می‌کنند، آدم می‌خواهد خودش را بکشد، انشاءالله روزی باشد به سلامتی تشریف بیاورید تلافی این همه قصه‌ها بشود جان ناقابل ما را خدا قربانت کند.

[متن پشت سند]:

عریضه فروغ‌الدوله است در شهر لیورپول انگلیس پانزدهم شهر ذیعقده‌الحرام ۱۳۰۶ ملاحظه شد.

۴۷۱. اصل: میخاهد
۴۷۲. اصل: بشم
۴۷۳. اصل: یکتوری
۴۷۴. اصل: هالا

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

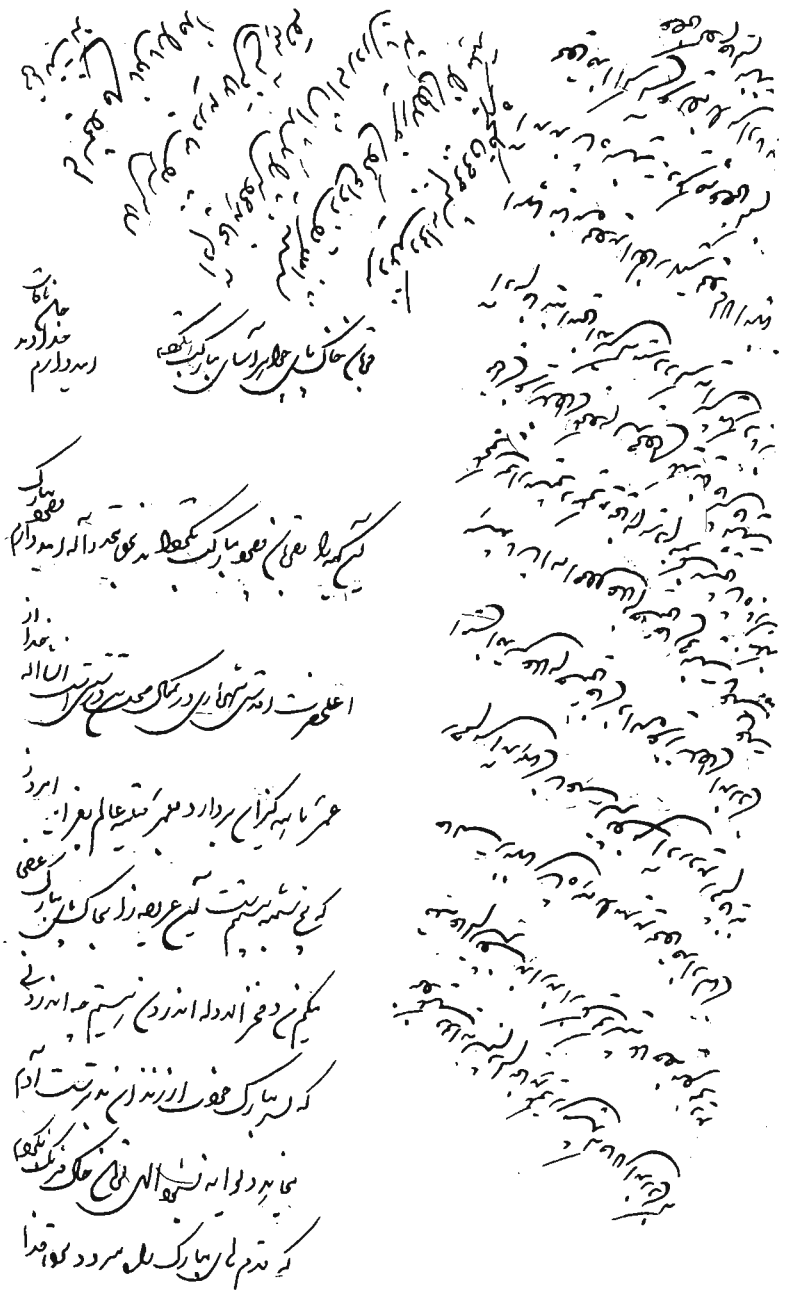

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۱۳) نامهٔ فخرالدوله به ناصرالدین شاه

[متن حاشیه سند]: عریضه فخرالدوله است از تبریز عرض کرده، ۱۵ شهر ذیعقده ۱۳۰۶ در شهر لیورپول به حضور رسیده ملاحظه شد.

[متن سند]:

تصدق خاک پای جواهرآسای مبارکت گردم، امیدوارم انشاءالله خداوند قادر متعال در همهٔ احوال در پشت و پناه و حافظ وجود مسعود مبارک اقدس شهریاری روحنافداه باشد و جان ناقابل این کمینه کنیز را به تصدق خاک پای مبارک بگرداند و انشاءالله این کمینه را هرگز از زیارت خاک پای مبارک دور نگرداند، امروز که روز بیست یکم رمضان است در تبریز به دعاگوئی وجود مبارکه مشغولیم و خدا میداند که از محرومی و دوری زیارت خاک پای مبارک دیگر جانی به تن این کمینه نمانده، از صبح تا شب مثل مارمولک لبم تکان می‌خورد، روزشماری می‌کنم و از خدا میخواهم که آنقدر زنده بمانم تا یک بار دیگر چشمم به زیارت خاک پای مبارک روشن بشود، خدا را قسم میدهم به حرمت محمد و آل محمد که جان کمینه را به فدای خاک پای مبارک بگرداند و یک دقیقه دور از خاک پای مبارک این کمینه زنده نمانم، قربان آن فحش‌ها و تشرها بگردم که انشاءالله به سلامتی تشریف بیاورید و ساعتی هزار فحش[۴۷۵] به کمینه بدهید و هزار تشر بزنید، بخدا قسم شهر تبریز مثل زندان تاریک شده است، در و دیوارش آدم می‌خورد، خدا را قسم میدهم به حق مرتضی علی که دنیا یک دقیقه بی‌وجود مبارک برپا نباشد، اگر یک نفر آدم دیگر مثل خودتان در دنیا بود و از شما دور میشد آن وقت میدانستید کمینه چه عرض می‌کنم، حالا بیش از این چه عرض کنم که باعث ملال‌خاطر[۴۷۶] مبارک شود. آقای عزیزم، عزیزالسلطان را قربانم، انشاءالله وجود عزیزش به سلامت است، انشاءالله روزی بشود که دیدار عزیزش را ببینم، گل صبا عرض عبودیت و خاکبوسی میرساند، خدا انشاءالله جان و عمرم را تصدق و بلاگردان خاک پای مبارک بگرداند.

۴۷۵. اصل: فهش ۴۷۶. اصل: خواطر

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

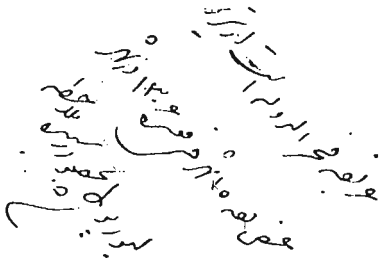

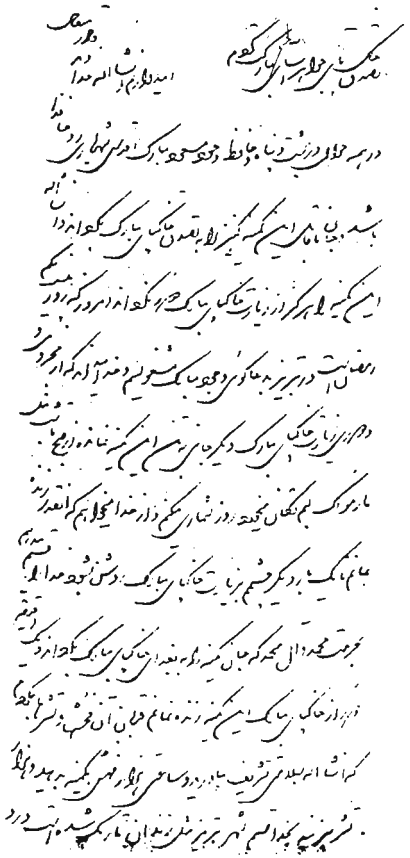

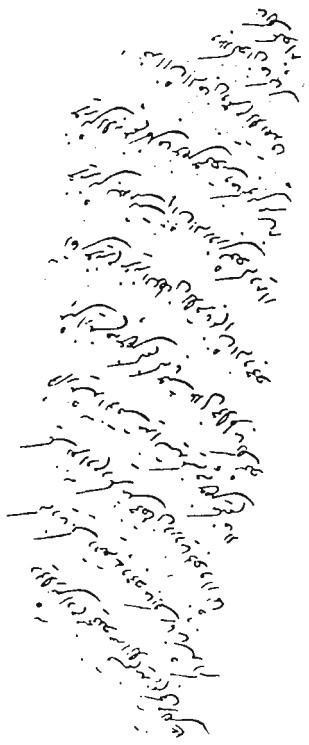

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۱۴) ترجمهٔ جواب تلگرافهای امین اقدس، عایشه، عزیزالدوله و اعتماد الحرم

[متن حاشیه سند]: ترجمهٔ جواب تلگراف‌های اهالی حرمخانه است که از لیورپول زده بودیم در منچستر به فاصلهٔ پنج ساعت جواب رسید، ۱۶ ذیقعدهٔ ۱۳۰۶

[متن ترجمه شدهٔ تلگرافها]:

دستخط تلگرافی را زیارت کردم، از التفات‌های اقدس همایونی روحنافداه کمال افتخار را نمود، از سلامتی عزیزالسلطان خیلی خوشحال شدم، باغبان باشی سلامت است، ما مشغول تهیهٔ او هستیم، در ماه محرم فارغ میشود، پول‌های سفر را خواستم ببرم خزانه دیدم نهصد تومان در کتابچه اضافه پای این کمینه سهواً نوشته بودید در لب آب ارس آن شب که صبح سوار می‌شدید نوشته شد، تا به طهران کتابچه را نگاه نکردم، خیلی اوقاتم تلخ است، جناب امین‌السلطان را سلام می‌رسانم، طالب سلامتی‌شان هستم که وجود مبارک آسوده باشد.

امین‌اقدس

تلگراف زیارت، شاکر و دعاگو شدم، لله‌الحمد چشمم بهتر است، ایرانی هم در این گرما به درس خواندن مشغولست، از دلتنگی این قدر لاغر شده شناخته نمی‌شود و به جناب امین‌السلطان سلام می‌رساند، عزیزالسلطان را مشتاقم، داودخان عرض چاکری می‌رساند.

عایشه خانم

تلگراف زیارت شاکر و مفتخر و دعاگو شد، خداوند سایه مبارک را مستدام بدارد.

عزیزالدوله

تمام حرم‌خانه تلگراف را زیارت و شکر کردند، بحمدالله تماماً سلامت و دعاگویند، غلام با همه آقایان مشغول خدمات مرجوعه و دعاگوئی هستند، آقامحمد خان هنوز نیامده است.

اعتمادالحرم

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

بتخط تلگرافی را زیارت کردم از التفاتهای اقدس همایونی روحنا فداه کمال افتخار را نمود
از سلامتی عزیز السلطان خیلی خوشحال شدم باغبان باشی سلامت است ما مشغول
تهیه او هستیم در ماه محرم فارغ میشود پول های سفر را خواستم ببرم خزانه
دیدم نهصد تومان در کتابچه اضافه پای این کمینه سهوا نوشته بودید در لب
آب ارس آنشب که صبح سوار میشدید نوشته شد تا بطهران کتابچه
را نگاه نکردم خیلی اوقاتم تلخ است جناب امین السلطان را سلام
میرسانم طالب سلامتی شان هستم که وجود مبارک آسوده باشد

امین اقدس

تلگراف زیارت شاکر و دعاگو شدم لله الحمد چشمم بهتر است ایرانی هم در این
گرما بدرس خواندن مشغولست از دلتنگی اینقدر لاغر شده شناخته
نمیشود و بجناب امین السلطان سلام میرساند عزیز السلطان را مشتاقم
داود خان عرض چاکری میرساند

عایشه خانم

تلگراف زیارت شاکر و مفتخر و دعاگو شد خداوند سایه مبارک را مستدام بدارد

عزیز الدوله

تمام حرم خانه تلگراف را زیارت و شکر کردند بحمدالله تماما سلامت و دعاگویند
غلام با همه آقایان مشغول خدمات مرجوعه و دعاگویی هستند آقا محمد خان
هنوز نیامده است

اعتماد الحرم

[illegible]

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۱۵) تلگراف انیس‌الدوله

[متن حاشیه سند]: ترجمهٔ تلگراف نوابه علیه عالیه انیس‌الدوله است که اواسط ذی‌قعده هنگام عزیمت موکب همایون به اسکتلند عرض کرده است

[متن تلگراف]:

از مژده سلامتی وجود مبارک اینقدر تشکر کردم که حد وصف ندارد انشاءالله در همهٔ صفحات بوجود مبارک خوش بگذرد، خاصه در آن قصر عالی، منتهای آرزوی ما همینست، انشاءالله به عزیزالسلطان هم خوش میگذرد، مخبرالملک هروقت به احوال‌پرسی من می آید خیلی یاد عزیزالسلطان می‌کنیم، هوای طهران چندان عیب ندارد، لازم نیست من صاحبقرانیه بروم، بدرالدوله، آقایان، معصومه، مشغول دعاگوئی می‌باشند، مشغولیت ما دوختن خلعتی است، سلامتی وجود مبارک از همه سوقات‌ها بهتر است.

انیس‌الدوله

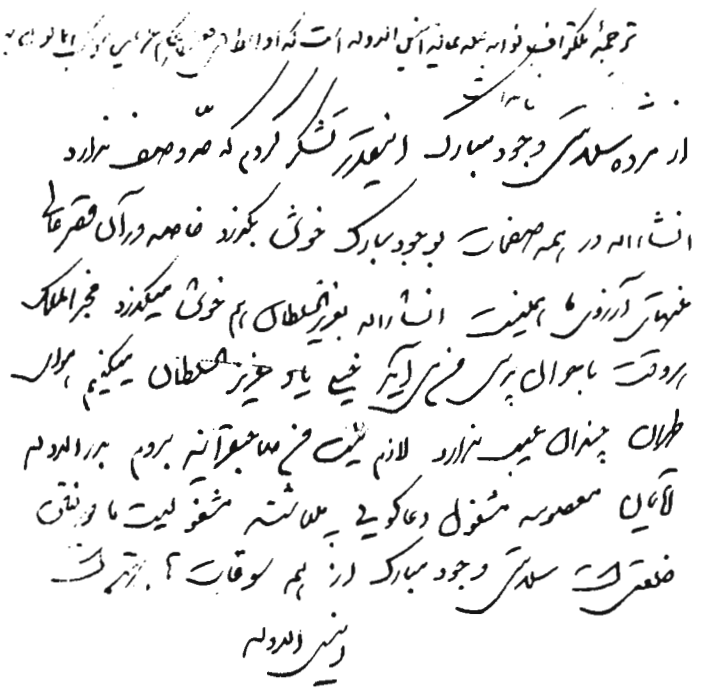

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۱۶) نامهٔ انیس‌الدوله به ناصرالدین شاه

[متن سند]:

قربان خاک پای جواهرآسای اقدس همایون روحنا فداه شوم

امیدوارم از حضرت احدیّت وائمه‌اطهار (ع) که وجود مبارک اقدس شهریاری روحنافداه در ولایت‌های خارجه از هربابت خوش می‌گذرد و شب و روز در گردش و سیاحت[۴۷۷] و به تماشاهای خوب مشغول هستید و به وجود مبارک خوش می‌گذرد و به ما هرچه بگذرد به جهنم، اگر خدا بخواهد که در زیر سایه مبارک زنده باشیم که به وطن خودمان خواهم رسید، از روزی که از خاک پای مبارک شاه روحنا فداه مرخص شدیم تا به حال که در تبریز هستیم یک روز خوش به خودم ندیدم، چند روز از سرحد تا تبریز از هول و واهمه که از شاه دور می‌شوم و در راه‌ها چه به سرم خواهد آمد آنطور شدم، قدری که بهتر شدم سردرد و گوش درد شدیدی شدم که خواب و خوراک از من بریده شد، حکیم خودمان میرزا زین‌العابدین خان معالجه کرد، حالا قدری بهتر هستم، مریم‌خانم از طهران آمد تبریز نزد شوهرش، به حساب خودش آمد باغ شمال که مرا دیدن کند، همان شب نوبهٔ غش کرد، توی نوبه قولنج هم کرد، سه دفعه غش کرد، من به خیالم که مریم مرد آن قدر گریه کردم، به خودم زدم، گریه کردم حالتی برای من نماند، در این بین بچه‌های مریم خانم هم گریه می‌کردند، یکی از بی‌شیری...[۴۷۸] می‌گفت نه‌نه‌ام مُرد دیگر نه‌نه ندارم، بعد از یکساعت از مرحمت شاه و خداوند خوب شد و هوش آمد، میرزا زین‌العابدین خان معالجه کرد، اما اول خودم نصف معالجه را از گنه‌گنه و ستلیس کرده بودم و حکیم خیلی احسن و آفرین به من کرد، انشاءالله همهٔ ماها تصدق وجود مبارک بگردیم، الهی همهٔ سلامتی برای وجود مبارک شاه باشد، نواب فخرالدوله هم جزئی تبی کرد. گویا نوبه باشد انشاءالله رفع خواهد شد، فردا که بیست و دویم هست به اذن شاه می‌خواهم با کنیزهای شاه و اقل‌بکه خانم و کتاب‌خوان برویم زیارت، نهار را در باغ جناب امیر نظام می‌خوریم، سرور السلطنه هم هست، جناب امیر نظام برای ما تدارک نهار دیده، زن بچه‌اش را فرستاده در باغ که از ما پذیرائی کند، روز بیست و پنجم هم از تبریز می‌رویم بیرون، انشاءالله همه در زیر سایهٔ مبارک به زودی به وطن برسیم، نواب فخرالدوله از جهت جزئی کسالت تب با ما نمیآید، امام‌زاده و باغ امیرنظام در حقیقت از

۴۷۷. اصل: سیاهت

۴۷۸. یك کلمه خوانده نشد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مراجعت سرحد تا تبریز به ما خیلی احترام کردند، با حضرت ولیعهد، هرچه برای ما لازم بود حاضر کردند، ورود به شهر هم از بزرگان برای پیشوازی ما تا دم پل بزرگ آمدند، همین قدر سایه مبارک در سرما هست، البته برای ما همه جور راحت[۴۷۹] هست انشاءالله خداوند صد و پنجاه سال به شاه روحنافداه عمر بدهد و ماها به زیر سایه مبارک به عزّت به خاک برویم، قربانت گردم عوض من یک ماچ خوبی به عزیزالسلطان بکنید، انشاءالله آن هم در زیر سایهٔ مبارک شاه زنده باشد، برای دلخوشی شاه البته کار و بار بازی و تماشای عزیزسلطان بهتر از طهران است، انشاءالله دلتنگی برای هم‌بازی‌ها و جوجوق و گلچهره نمی‌کند، همه احوالشان خوبست، پول‌های انعام التفاتی را سوغات[۴۸۰] برای شهر می‌خرند، الحمدلله در شهر تبریز یک تحفه خوبی نیست، جنس‌های واخورده و کلاغی‌های کثیف[۴۸۱] و سر جورابهای سیاه بد، چیزی پیدا نمی‌شود، من که هزار و دویست تومان خرید کردم، برای سوغاتی یک پارچه نوظهوری میان جنس‌ها پیدا نمی‌شود، انشاءالله در عوض به سلامتی وجود مبارک شاه سوغاتی‌های خوب و قشنگ برای حرم‌خانه میآورد، سوغاتی مرا شاه باید با پست بفرستد، آنچه خواستم سیاهه گرفتم و عریضه عرض کردم، دادم میرزا عبدالله‌خان به نظر مبارک برساند، استدعا دارم عرض مرا قبول فرموده آنچه سیاهه کردم خریده مرحمت فرمائید، مثل سوغاتهای دو سفر فرنگ نباشد، آنچه لازم بود برای من استدعا کردم، انشاءالله عزیزسلطان هم سوغاتیهای خوب برای من میآورد، والله خوب کردید عزیزسلطان را با خود بردید یک دنیا شاه را مشغول می‌کند. از قول من التفات فرموده احوال جناب امین‌السلطان را بپرسید، خواستم براش یک کاغذ احوال‌پرسی بنویسم میرزا حسن علیخان تعجیل دارد، می‌گوید حالا می‌خواهم بروم، الهی به سلامت وجود مبارک با همهٔ چاکران، همراهان بزودی مراجعت فرمائید. شنیدم آخرهای ماه ذیحجه وارد انزلی می‌شوید، یک دنیا ذوق کردم، ای خدا روزی باشد من زنده باشم و شاه را ببینم. تا توی نعمت هستیم هیچ قدر نمی‌دانیم، الحال حال سگ و گربه و شغال بهتر از حال ما هست، خیلی سخت به ما خواهد گذشت.

در تبریز زمین لرزه آمد، بعد از توپ بقدر دو دقیقه طول کشید زمین لرزید، در روز هجدهم هم آمد، یقین آنجاها هم آمده، باقی عمر تصدق وجود مبارکت هر روز و هر شب رعد و برق و بارندگی هست، حالت مازندران را تبریز پیدا کرده، آنهم از قدم

۴۷۹. اصل: راهت
۴۸۰. اصل: سوقات
۴۸۱. اصل: کسیف

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مبارک شاه هست، مردمان از این بابت خیلی شاه را دعا می‌کنند.

[متن پشت نامه]:

عریضه انیس‌الدوله است پانزدهم شهر ذی‌قعده ۱۳۰۶ در شهر لیورپول به حضور رسیده ملاحظه شد.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۱۷) تلگراف قمرسلطان خانم (شیرازی کوچکه) به عزیزالسلطان

[متن حاشیه سند]: ترجمه تلگراف قمرسلطان خانم است که ۱۶ شهر ذیقعدةالحرام ۱۳۰۶ بفاصله پنج ساعت که از لیورپول زده بودیم در شهر منچستر جواب رسید

[متن تلگراف]:

عزیزالسلطان

تلگراف رسید، مسرور شدم، چندی بود تلگراف شما نیامده بود غصه میخوردم، احوال سرکار امین‌اقدس سلامت است، جون جون به شما سلام میرساند، میگوید از گرما هلاک شدم، باغبان باشی فارغ نشده محرم فارغ میشود. فاطمه‌باجی، جوجوق، گلچهره، زینت، همگی[۴۸۲] عرض سلام میرسانند، قربان صدقه به شما می‌روند، باباگره سلامت میان حیاط گردش می‌کند آقای اعتماد خوب مواظبت حرم‌خانه را می‌کند، همه رضائیت از اعتمادالحرم دارند. گربه‌ها با امین‌اقدس بازی می‌کنند.

قمرسلطان خانم

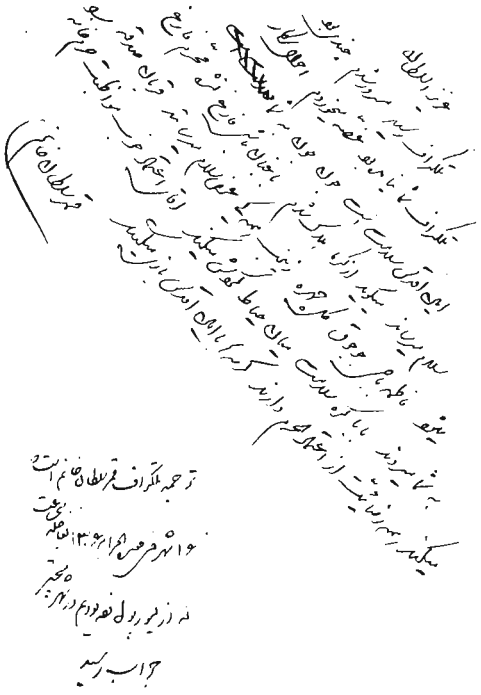

۴۸۲. اصل: همه‌گی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۱۸) نامهٔ عزیزالسلطان به ناصرالدین شاه

[متن سند]:

امیر تومان عزیزالسلطان عرض می‌کند:

شاه جان چه‌کار میکنید؟ چه می‌خورید؟ از آن خوراکی‌ها که میل می‌فرمائید برای من مرحمت فرمودید رسید، به ریش پیشخدمت‌ها بزنید من هم به ریش این پیشخدمت‌های اینجا می‌زنم، بخصوص به ریش کوتوله حیله‌باز، گیلاس هرقدر مرحمت می‌فرمائید یا هلو[۴۸۳] مرحمت فرمائید و چیلک بیاورید، جوابش را زود زود مرحمت فرمائید بیاورند.

[پشت نامه نوشته شده است:]

ـ عریضهٔ امیرالامراءالعظام آقای عزیزالسلطان حضور مبارک

ـ عریضه عزیزالسلطان است که در اواخر شهر ذی‌قعده در قصر آنور کولداکس عرض کرده باید کتاب شود

[پشت نامه با دستخط ناصرالدین شاه نوشته شده است]:

این عریضه را عزیزالسلطان در قصر اینور کولداکوس[۴۸۴] نوشته است به ما، سنهٔ ۳۰۶ [۱]، ۲۰ ذی‌قعده

۴۸۳. اصل: حلو

۴۸۴. اصل: ابرکولد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

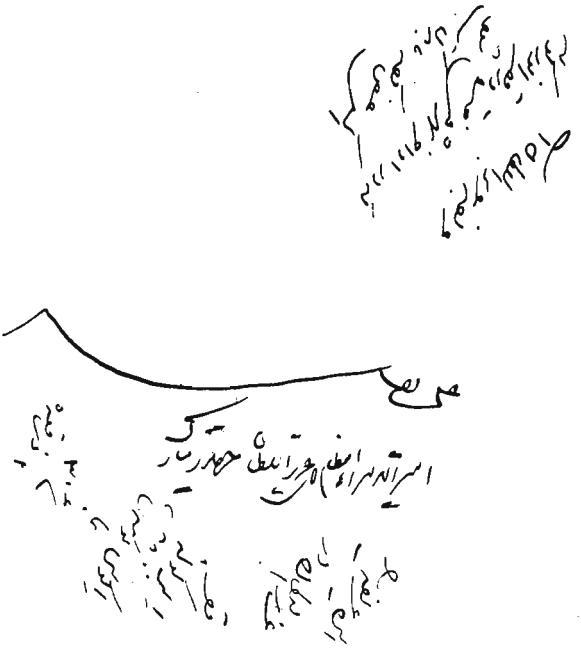

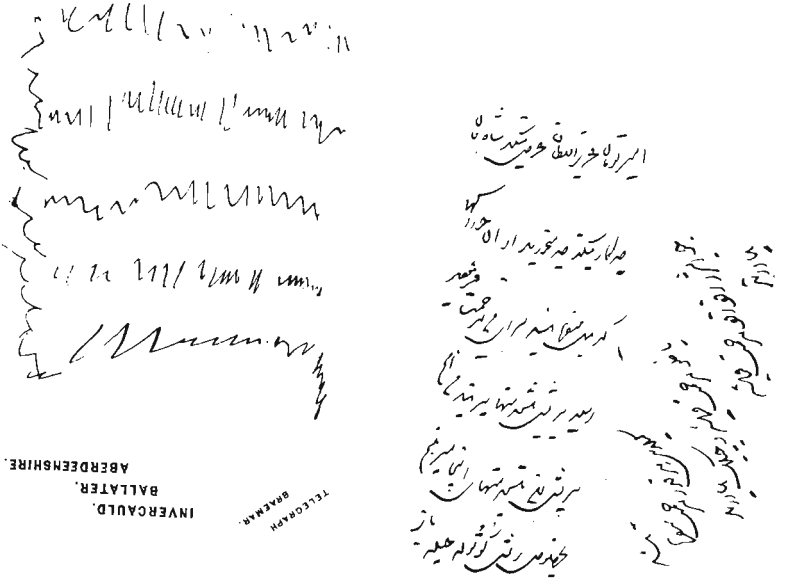

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۱۹) راپورت امور قشونی

[در حاشیه گزارش نوشته شده است]: سفر اسکاتلند ۲۲ شهر ذیقعده ۱۳۰۶ در قصر سیوکان کاسل ملاحظه شد.

[متن سند]:

راپورت حالات بریگادو سواره قزاق اعلیحضرت همایونی به تاریخ پنجشنبه بیستم شهر شوال المکرم ۱۳۰۶ ، نمرهٔ ۹۹ طهران

راپورت هفته افواج ثلاثه قزاق و

باطری توپخانه سواره قزاق و دسته موزیکانچی و غیره

در هفته قبل عرض شده بود که سه روز مشق در میدان می‌شود و نیز در این هفته سه روز که شنبه و سه‌شنبه و پنجشنبه باشد در میدان مشق تعلیمات نظامی به عمل آمد و مشغول تحویل گرفتن اسب از اصطبل مبارکه عوض اسقاط باطری و دسته موزیکانچی هستیم، مأمورین استرآباد و بلوچستان و تبریز و ولایات مختلفه به جهة ذخیره مشغول خدمات محوله به خودشان هستند ، بریگاد سواره قزاق اعلیحضرت شاهنشاهی و فوج سیم و باطری توپخانه قزاق و دسته موزیکانچی و غیره از خداوند متعال سلامتی وجود مبارک اقدس شاهنشاهی ارواحنافداه را مسئلت دارند و دعا گویند.

فرمانده موقتی بریگاد ، کاپیتن ماکفکین

CAPITAINE MAKOF KIN

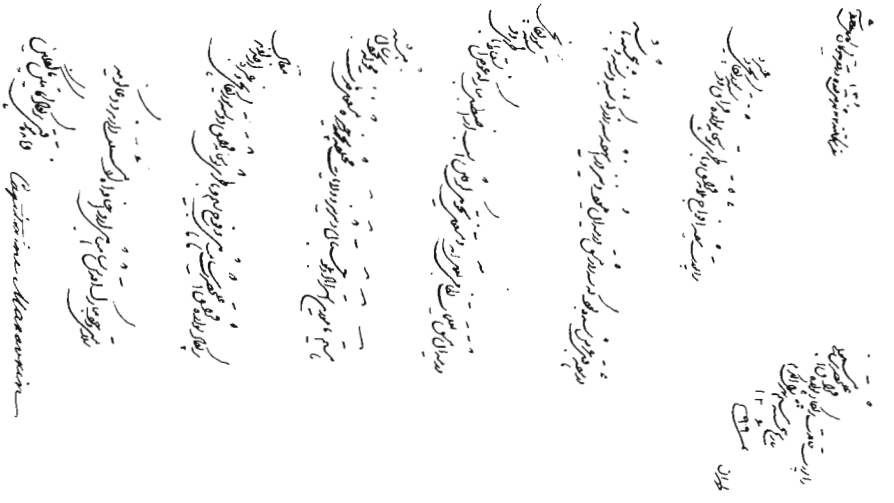

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۲۰) نمونهٔ نقاشی عزیزالسلطان در سفر فرنگ

[متن دستخط ناصرالدین شاه در حاشیه نقاشی]:

صورت میرزا نظام است، عزیزالسلطان کشیده است در قصر آنور کولد، سنهٔ ۱۳۰۶، ۲۲ ذیقعده، دراکوس انگلیس

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

دستخط ناصرالدین شاه از انگلستان به امین‌اقدس

[متن سند]:

از قصر انورکولد [۴۸۵] اِکوس انگلیس به طهران

به امین اقدس

امروز که بیست و دویم ذیقعده است الحمدلله احوال ما بسیار خوب است، عزیزالسلطان ماشاءالله احوالش خیلی خوب است، الان از گردش قصرهای دیگر برگشتیم، عزیزالسلطان نقاش شده است، شکل‌های خوب کشیده است انشاءالله در طهران به شما نشان می‌دهم.

احوال شما چطور است، آقا بهرام چه می‌کند، سیدخانم، کنیزهای عزیزالسلطان، باغبان باشی چه می‌کنند، به عرض برسانید.

جا آنقدر سرد است مثل چله زمستان است، الان در کنار بخاری آتش نشسته‌ایم.

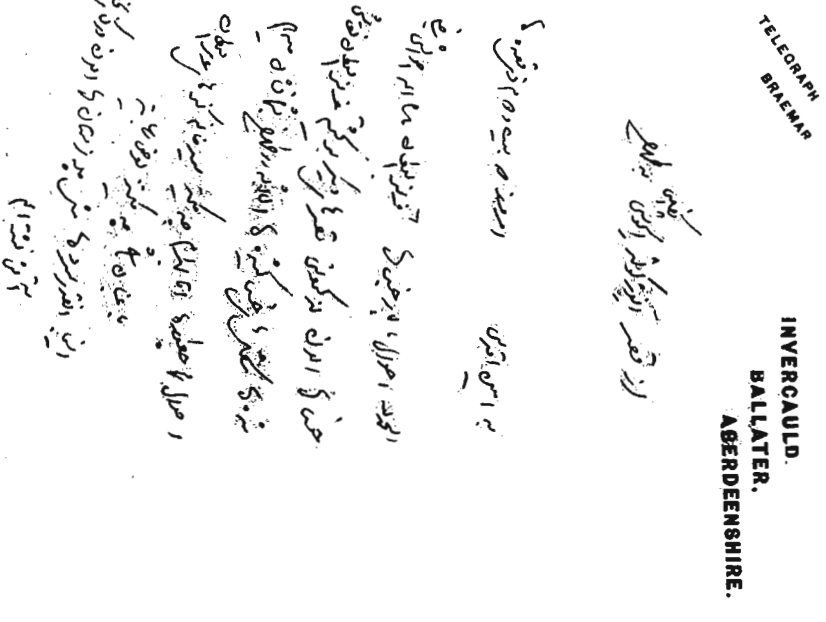

485. INVERCAULD

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۲۲) نمونهٔ نقاشی عزیزالسلطان در سفر فرنگ

[متن دستخط ناصرالدین شاه در حاشیه نقاشی عزیزالسلطان]:

این شکل را عزیزالسلطان در قصری که بعد از خانهٔ مسترمکنزی در اکوس انگلیس رفتم کشیده است، اول گفت شکل حاجی لله[۴۸۶] را می‌کشم بعد گفت سرتیپ کشیدم که می‌خواهد سرباز را بزند، حقیقتاً خوب کشیده است، ۲۱ شهر ذیقعده سنهٔ ۳۰۶، اودئیل، اول اسد. که مثل زمستان است اینجا.

[در قسمت پائین صفحه کنار نقاشی دیگری از عزیزالسلطان با دستخط ناصرالدین شاه متن دیگری نوشته شده است]:

روز ۲۲ ذیقعدهٔ سنهٔ ۳۰۶ که به مارلوچ می‌رفتم برای گردش این نقشه را عزیزالسلطان توی کالسکه کشیده است و می‌گفت نقشه راه و رودخانه را کشیده‌ام.

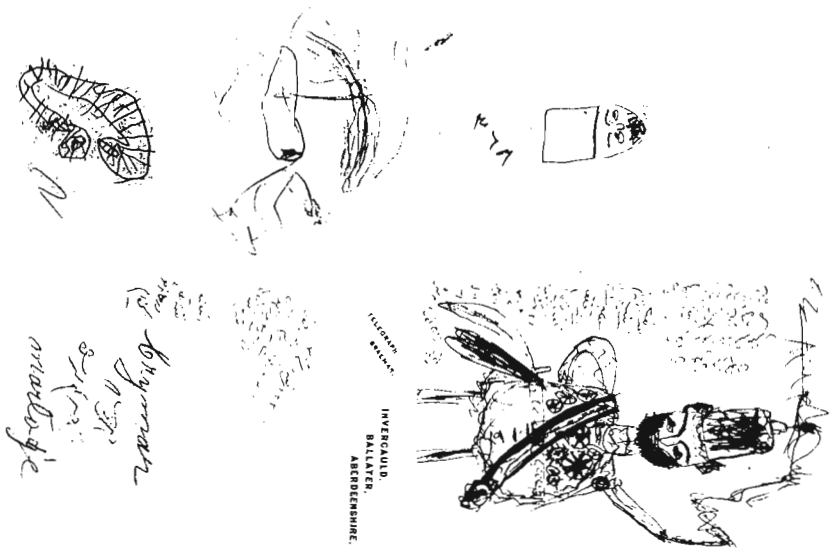

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۲۳) نامهٔ امین‌الدوله به ناصرالدین شاه

[متن حاشیه سند]: عریضهٔ امین‌الدوله است، از پاریس عرض کرده، ۲۷ ذیقعده در شهر برایتون ملاحظه شد.

[متن سند]:

تصدق خاک پای جواهر آسای اعلیحضرت اقدس همایونت شوم:

سفر غلام خانه زاد به خلاف آنچه گمان میکرد همه به محرومی و دوری گذشت و از زیارت جمال مهر مثال مبارک که زندگی این غلام بسته به آن است به کلی مهجور ماند، در این اقامت و معطلی غیر مترقبه پاریس هم حال و مزاج خانه‌زاد بی‌اندازه مختل و علیل شده، درد دست و پا به شدت عود کرده است، مگر زیارت خاک پای مرحمت پیرای ملوکانه روح‌العالمین فداه‌خانه زاد را از نو زندگی دهد.

پاکتی که در پطربورغ به عنوان سرکار امین‌اقدس مرحمت شده با پست فرستادم مدتی است جوابش رسیده و با نوشتجات این غلام در لندن توقیف شده بود، حالا که کاغذها را خواستم با هزار گونه شرمساری تأخیر پاکت جواب را در طی عریضه عبیدانه تقدیم می‌کنم، زیاده جسارتی ندارم، امرالاقدس الاعلی مطاع.

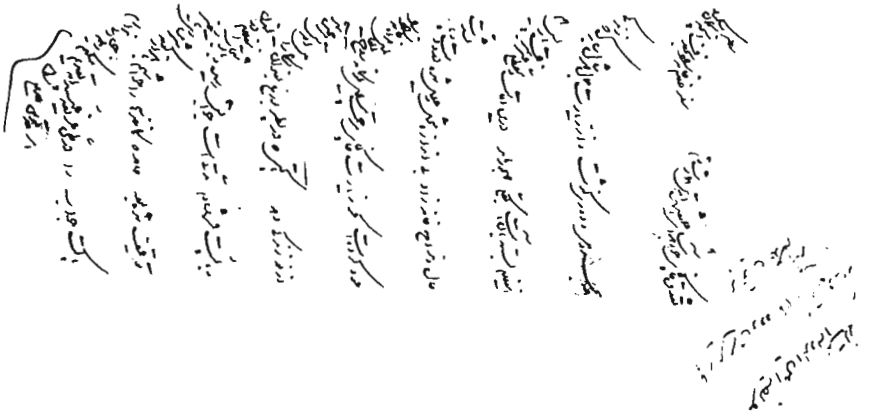

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۲۴) نامه کامران میرزا نایب السلطنه به ناصرالدین شاه

[متن حاشیه سند]: عریضه نایب السلطنه است ۲۸ شهر ذیعقده الحرام سنهٔ ۱۳۰۶ در برایتون[۴۸۷] ملاحظه شد.

[متن سند]:

هو

قربان خاک پای جواهر آسای مبارکت شوم

خداوند انشاءالله تعالی جان ناقابل این غلام بی‌مقدار را به تصدق خاک پای مبارک همایون[۴۸۸] سرکار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاهی روحی و روح العالمین فداه نماید، روزنامه‌های وقایع شهری را ضمیمه راپرت‌های قشونی تقدیم خاک پای مبارک نمود، الحمدلله تعالی از توجهات بلانهایات همایونی امور شهردار الخلافه من جمیع الجهات منظم است، نعمای الاهی فراوان و ارزان، هوای دارالخلافه اگر چه به اقتضای فصل در نهایات گرمی است لکن الحمدلله بسیار سلامت است، قیمت نان که سه شاهی است، محض سلامتی وجود مبارک و ازدیاد دعاگوئی وجود مبارک قرار داد از غرهٔ ذیقعده که پس فرداست یک من دو عباسی بفروشند، یکشاهی ارزان خواهد شد. کارهای قشونی و سرحد استرآباد و اردوی بسطام و همدان همه منظم است، الحمدلله به هیچ وجه مکروهی روی نداده، با اینکه همه ساله یک ماه در شدت گرمای هوا مشق را تعطیل می‌نمود امسال تعطیل را موقوف داشته قشون مشغول مشق هستند و خود این غلام بی‌مقدار با صاحب منصبان همه روزه حاضر میدان مشق هست، اهالی حرم جلالت همگی با سلامتی به دعاگوئی وجود مبارک مشغول هستند، باغات دولتی منظم است، دیروز برای سرکشی باغ و عمارت مبارکه رفته بود، یک باغچه را باغبان فرنگی مستخدم تازه مشغول نمونه ساختن بود، ظاهراً باغبان قابلی به نظر آمد، تمام سربازان فراری فوج طهران را سوای سه نفر که هنوز بدست نیامده‌اند از هرگوشه و کنار و از هر قریه و دهی که بود گرفته با زنجیر و ده نفر سوار و یک نفر صاحب منصب به استرآباد فرستاد که به امیرخان سردار تحویل داده قبض بگیرند، محض اطلاع خاطر خطیر همایون جسارت ورزید، الامرالاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

۴۸۷. اصل: بریتون

۴۸۸. اصل: همیون

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

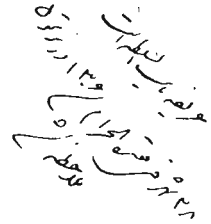

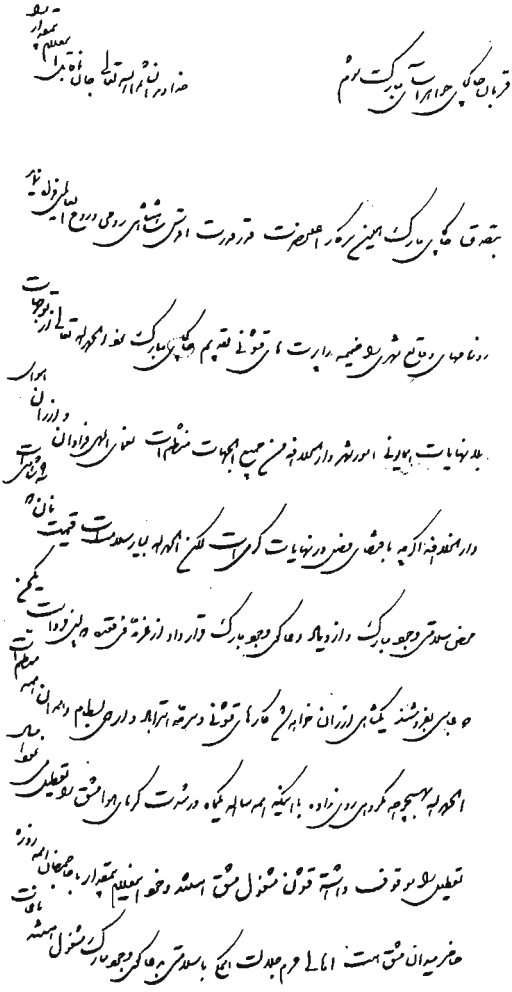

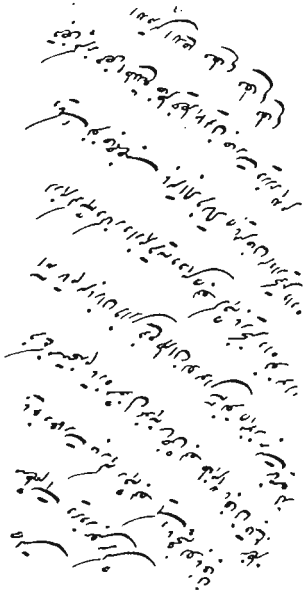

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۲۵) تلگرافهای انیس‌الدوله و امین‌اقدس

متن پشت سند: ترجمه تلگرافهای انیس‌الدوله و امین‌اقدس است که اواخر شهر ذیقعده که در اسکتلند بودیم عرض کرده بودند، در شهر بریتون انگلیس به توسط میرزا محمدخان به احمدخان سپرده شد جزو کتاب کند.

[متن سند]:

حضور بندگان اعلیحضرت شاهنشاه ایران

منتظر تلگراف بودم که الحمد خدا را شکر کردم که نهایت سلامت مزاج دارید، قبله عالم روحنافداه از سردی هوا دم بخاری نشسته‌اند، ماها از گرمای هوا آرام نداریم، همهٔ خانم‌ها احوالشان خوب است، بدرالدوله نزد من است، عرض می‌کند روح پاکم همه جا حاضر است، به دعای شاه خبر تازه نیست مگر اینکه آغامحمدخان وارد شد، احوالش خیلی خوب است، والدهٔ امین همایون فلج شده بود، حالا خیلی بهتر شده و عیب نخواهد کرد، والدهٔ زینت‌السلطنه و برادرزاده‌اش تصدق شدند، البته به سمع مبارک رسیده که امین حضرت تصدق شد، خیلی غصه خوردم، خداوند همهٔ ما را تصدق وجود مبارک بگرداند. یک واعظ از کشیشهای نصارا که چند سال در کربلا درس خوانده مسلمان است روزهای جمعه برای ما موعظه می‌کند، بسیار آدم خوب است، جناب امین‌السلطان را مرحمت فرموده از قول من احوالش را بپرسید. انشاالله عزیزالسلطان احوالش خوب است.

انیس‌الدوله

حضور بندگان اعلیحضرت شاهنشاه ایران

دستخط تلگرافی را زیارت کردم، جان به قالبم برگشت، چون از شدت گرما و دلتنگی کسالت داشتم آقای نایب‌السلطنه شنیدند فرستادند کمینه و بهرام‌خان را بردند کامرانیه، دو شب مانده مراجعت کردیم، قدری تسکین قلبم شد، عزیزالسلطان را قربان صدقه می‌روم، از دلتنگی دوری عزیزالسلطان چه عرض کنم، بهرام خان، حاجی سیدخانم، فاطمه سلطان و کنیزها کلاً دعاگو هستند، الان توی حیاط کوچک نشسته‌ام، عرق از سرو پایم سرازیر است، از شدت گرما. خداوند جان ناقابل مرا قربان وجود مبارکت بگرداند.

امین‌اقدس

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۲۶) نامه کامران میرزا نایب‌السلطنه به ناصرالدین شاه

[متن حاشیه سند]: عریضه آقای نایب‌السلطنه است که غره شهر ذی‌حجه ۱۳۰۶ در ورود به پاریس از طهران رسید

[متن سند]:

هو

قربان خاک پای جواهرآسای مبارکت شوم

خداوند جان ناقابل این غلام بی‌مقدار را انشاءالله تعالی به تصدق خاک پای مبارک همایون سرکار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاهی روحی و روح العالمین فداه نماید. شهر دارالخلافه از هرجهت بحمدالله از توجهات بلانهایات همایونی در نهایت انتظام است، قیمت نان را که با پست قبل به‌عرض خاک پای مبارک رسانیده بود ارزان می‌کند. یکشاهی ارزان نمود، الان در یک من دو عباسی به سنگ تمام می‌فروشند، یکشاهی هم سابقاً ارزان نموده بود، از دو ماه قبل یکصد دینار ارزان شده است، یکشاهی هم قیمت گوشت را دیروز ارزان نمود، آنچه اسباب ازدیاد دعاگوئی وجود مبارک است این غلام بی‌مقدار و وزیر نظام اقدام نموده و به هیچ وجه خودداری ندارد مردم پایتخت از وضیع و شریف در کمال آسودگی به دعاگوئی وجود مبارک مشغولند، هوا در نهایت شدت گرم است، والده و کسان خانهٔ این غلام چند روز است به کامرانیه حسب الاجازه آمده‌اند، این غلام بی‌مقدار بعضی از روزهای دوشنبه و جمعه را به کامرانیه آمده بیشتر از روزها را در شهر است. میدان مشق، مجلس شوری، رسیدگی به امور قشونی و سایر کارها برای این غلام فرصتی باقی نگذاشته، جان نثاری و خدمتگذاری را به راحت ترجیح داده است، امور قشونی لله‌الحمد از مرحمت و توجه خاطر مبارک در کمال انتظام است، آنی از مشق و تکالیف خود هیچیک از اهل نظام غفلت ندارند، اردوها منظم است، همه روزه از استرآباد خبر دارد، تلگرافی هم که به تازگی در جواب این غلام از امیرخان سردار رسیده در جوف عریضه عاجزانه انفاد خاک پای مبارک داشت. در روزنامه‌تان پاریس شرحی نوشته بود، محض اطلاع خاطر خطیر همایون تقدیم خاک پای مبارک داشت، اهالی حرم جلالت همگی سلامت‌اند، به دعاگوئی وجود مبارک مشغولند، سرکار گلین خانم چند روز ناخوش بودند، حالا از تصدق خاک پای مبارک بهتر هستند، خداوند انشاءالله تعالی جان ناقابل این غلام بی‌مقدار را انشاءالله تعالی به تصدق

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خاک پای مبارک نماید.

الامر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع

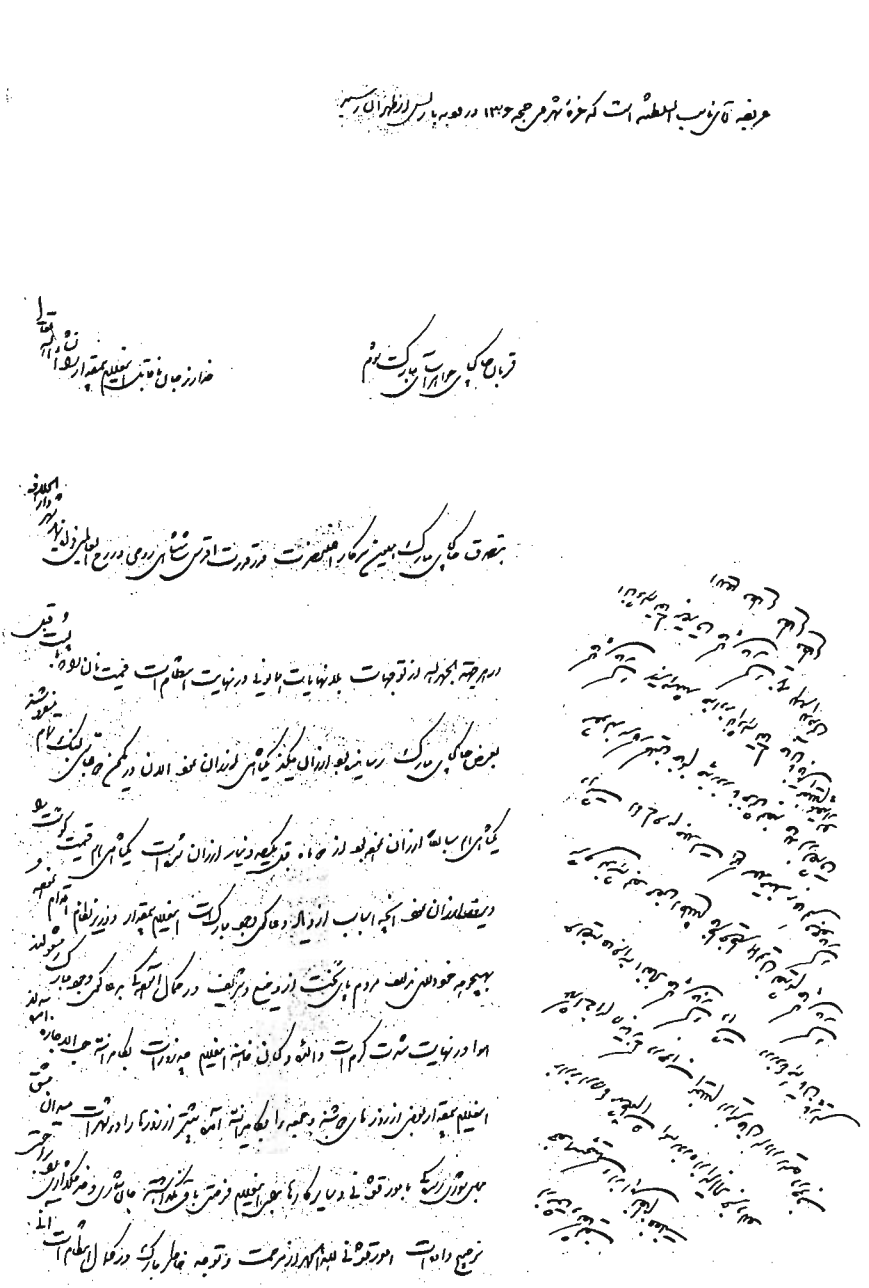

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۲۷) «اسامی اشخاصیست که در شب شنبه ٤ ذیحجه ۱۳۰٦ سر میز خانهٔ صدراعظم فرانسه در پاریس حضور داشتند»

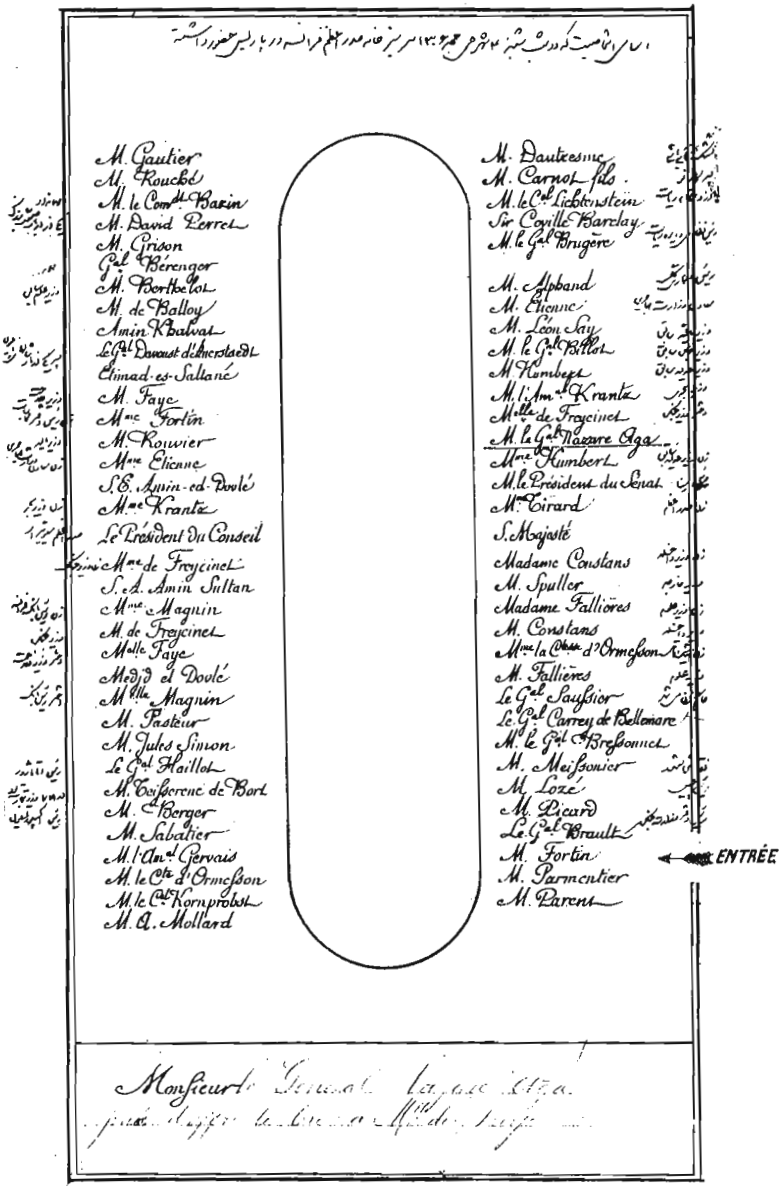

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۲۸) نامهٔ فخرالدوله به عزیزالسلطان

[متن روی پاکت]: [دستخط فخرالدوله]: آقاجان عزیزم عزیزالسلطان ملاحظه نمایند.

فخرالدوله

[متن پشت پاکت]: کاغذ فخرالدوله است از طهران به عزیزالسلطان نوشته، در پاریس یوم جمعه ٤ شهر ذی‌حجه رسیده برای یادگار نگاهداشتیم

[متن نامه]:

قربانت برم، آقاجان عزیزم، انشاءالله که وجود عزیزت در کمال صحت و سلامتی است و در حضور مبارک اقدس شهریاری به وجود عزیزت خوش می‌گذرد، گویا تماشا و گردش آنقدر دل شما را برده است که هیچ یاد طهران و ماها نمی‌کنید، ما را با هزار غصه و دلتنگی انداختید و رفتید، نه کاغذی، نه تلگرافی، نه یادی، بکلی همه را فراموش کردید، خیلی خوب ما هم راضی هستیم، انشاءالله وجود مبارک اقدس شهریاری و شما همه سلامت باشید، به شما خوش بگذرد یاد ما نکنید. حالا با این همه نقل‌ها کی می آئید، ما که از تنهائی و دل تنگی و گرمای طهران مردیم، حالا دیگر بس است، فرنگ را دیدید بیائید طهران را هم ببینید که از فراق شما ما بیچاره‌ها به چه احوالیم، سه چهار روز پیش از این رفتم اندرون، جوجوق باجی، گلچهره باجی را دیدم، الحمدلله سلامت بودند، اما از دوری شما خیلی بی‌دماغ و کسل بودند، مخبرالملک و بچه‌هایش[۴۸۹] را هم دیدم، بازی می‌کردند، زهرا بیگم خانم، غلامحسین خان هم بودند، الحمدلله سلامت هستند، امین اقدس همهٔ غلام بچه‌های شما را آورده بود انعام می‌داد. همه از فراق شما بی‌دماغ بودند، انشاءالله روزی باشد به سلامتی و تندرستی بیائید که فراق شما ما را کشت.

آقاجانم عوض من پای مبارک شاه جونت را زیارت بکنید، شما را به سر مبارک شاه جونت قسم می‌دهم که اصرار کن به سلامتی شاه‌جونت زودتر تشریف بیاورند والله به خدا قسم که نزدیک است از دل تنگی بمیریم دلمان گوشهٔ طهران ترکید، انشاءالله فرنگ خراب بشود، چه فرنگی شد که جان یک شهری را تمام کرد، آقاجانم به سرشاه اگر چاپار آمد از سلامتی وجود عزیزت برای من بنویس که خوشحال شوم، چشممان به راه خشکیده است، کاغذ و تلگراف شما نمی آید این چه فرنگی است. زیاده، فدایت.

۴۸۹. اصل: بجهاش

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

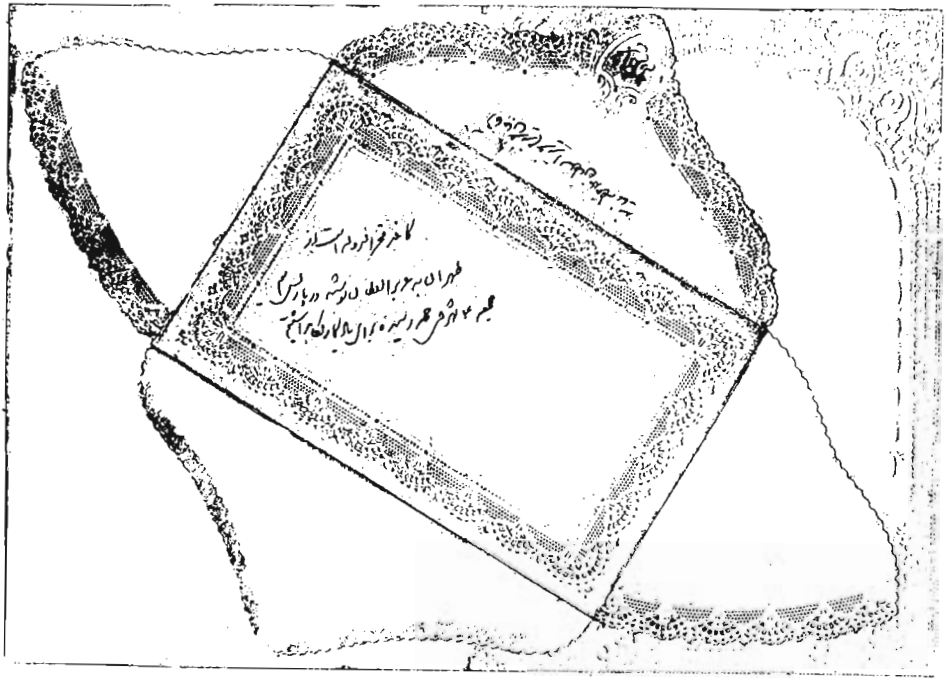

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۲۹) صفحه‌ای از روزنامهٔ Le JOURNAL ILLUSTRE است که حاوی عکس پادشاه افریقائی (DINAH - SALIFOU) به اتفاق همسر و پسرش می باشد.

[ناصرالدین شاه با خط خودش در حاشیه صفحه نوشته است]:

شکل پادشاه سیاه است. در پاریس حاجی آقا آورد، برای یادگار توی این کیف گذاشتم که انشاءالله طهران به حاجی سرورخان نشان بدهم، ۵ شهر ذیحجه، اودئیل سنهٔ ۳۰۶

[ر. ک ص. ۱۹۳ و ۲۱۳]

Le Journal illustré

VINGT-SIXIÈME ANNÉE — N° 31

DIMANCHE 3 AOUT 1889

PRIX DU NUMÉRO : 15 CENTIMES

LES ANNONCES SONT REÇUES AU BUREAU DU JOURNAL, 61, RUE LAFAYETTE

LE ROI AFRICAIN DINAH-SALIFOU, SA FEMME ET SON FILS

Dessin de Henri Meyer (photographie Paul Boyer). — Gravure de Navellier. — Voir l'article, page 263.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۳۰)

نقشه قسمتی از شمال تهران است که به همراه راپورتهای نظامی (راپورت زنبورکخانه، راپورت مرضای توپخانه مبارکه، راپورت وزارت جلیله لشکر، راپورت توپخانه مبارکه، راپورت مرضای قشونی، راپورت میدان مشق توپخانه مبارکه، راپورت قورخانه مبارکه و امثالهم از تهران برای ناصرالدین شاه به فرنگ ارسال شده است.

در حاشیه نقشه نوشته شده است:

«هشتم شهر ذیحجه ۱۳۰۶ در پاریس رسیده ملاحظه شد »

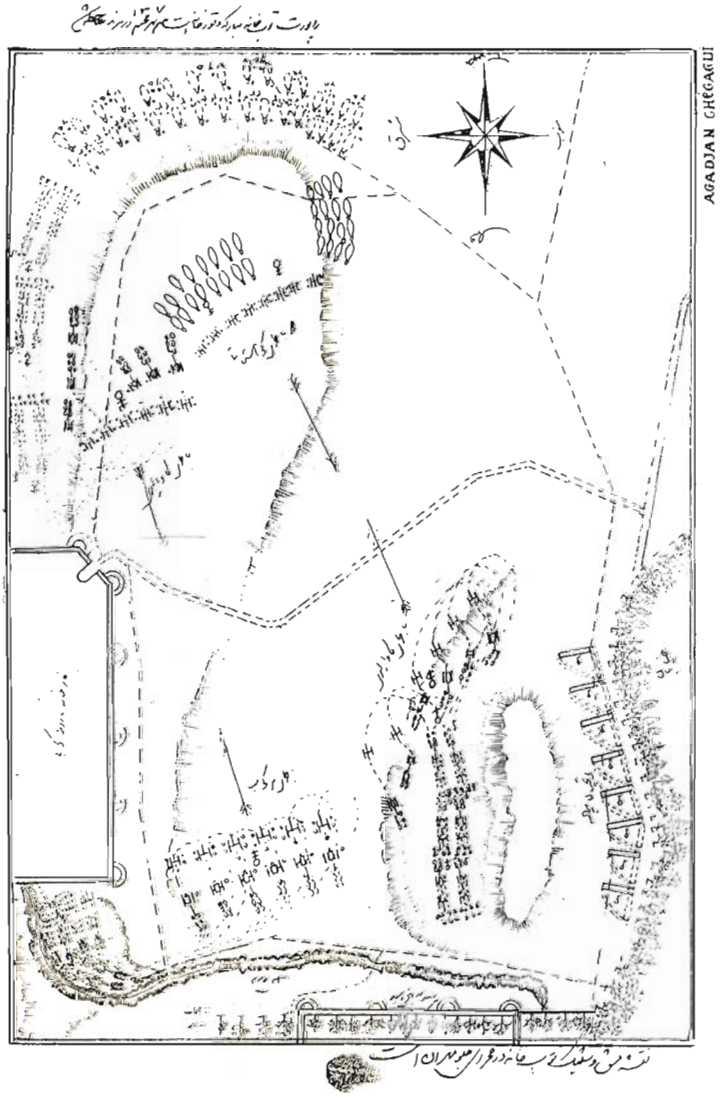

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۳۱) راپورت زنبورکخانه

[در حاشیه بالای سند نوشته شده است]: هشتم شهر ذی‌حجه ۱۳۰۶ در پاریس رسیده ملاحظه شد راپورت زنبورکخانه مبارکه به تاریخ یوم پنجشنبه پنجم شهر ذیقعده الحرام موافق قرارداد در هفته سه روز مشق است، تمامی صاحب منصبان و زنبورکچیان در میدان مشق حاضر شده به دستورالعمل معلیمن فرنگی و ایرانی مشق نمودند، در این روزها که ایام مشق است حضرت مستطاب اشرف امجداسعداقدس والا آقای نایب‌السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ روحی فداه به جهة سرکشی مشق کلیه قشون نصرت نمون در میدان مشق حاضر شدند و خبر تازه که قابل عرض باشد بحمد لله اتفاق نیفتاد.

عبدالحسین

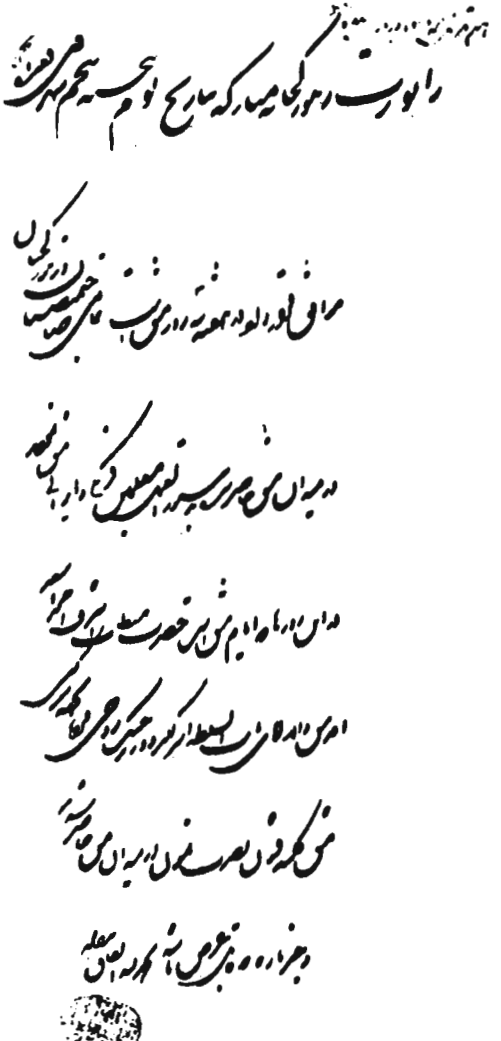

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۳۲) راپرت قورخانه مبارکه

[در حاشیه قسمت بالای سند نوشته شده است]: هشتم شهر ذی‌حجه ۱۳۰۶ در پاریس رسیده ملاحظه شد. راپرت قورخانه مبارکه به تاریخ پنجم شهر ذیقعده‌الحرام ۱۳۰۶

عموم صاحب‌منصب و اصناف و آحاد و افراد قورخانه‌چی با کمال مواظبت و مراقبت همه روزه مشغول انجام خدمات مرجوعه و محوله بخود می‌باشند و غفلت و کوتاهی ندارند.

کارخانجات سراجی و حدادی و دواتگری و بخاری و ریخته‌گری و چاشنی‌سازی و ترقه‌سازی[۴۹۰] و سایر کارخانجات با نهایت سعی و اهتمام و جد موفور مشغول تهیه و تدارک ملزومات قشونی و مهمات عسکری و آلات و ادوات حربی هستند.

کارخانه فشنگ‌سازی مسیوپتو با عملجات در کمال اهتمام و خوبی همه روزه مشغول ساختن فشنگ است، قدری فشنگ هم این اوقات ساخته و حاضر نموده است، به نظر مبارک خواهد رسید.

از کارهای فوق‌العاده که این روزها در قورخانه و کارخانجات مشغولند:

اولاً مشغول ساختن درب میدان مشق هستند که از توپ و تفنگ و سایر آلات حربی و اسلحهٔ جنگی ترکیب خواهد یافت و به وضع و هیئت نظامی ساخته خواهد شد.

ثانیاً مشغول ساختن یکصد و شصت چراغ برای خیابان امیریه می‌باشند، ثالثاً مشغول ساختن محجر از لوله‌تفنگ اسقاط و زنبورک به جهة چهار سکوی میدان توپخانه که توپ در آنجا است و برای باغچه‌هائی[۴۹۱] که تازه ایجاد می‌شود می‌باشند، نمونه آن هم بنظر حضرت والا رسید و پسند خاطر مبارک گردید.

[در حاشیه با دستخط دیگری]: مختصر راپرت قورخانه از نظر مبارک حضرت مستطاب والا می‌گذرد.

اقبال السلطنه

۴۹۰. اصل: طرقه

۴۹۱. اصل: باغچهانی

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۳۳) دستخط ناصرالدین شاه از فرنگ به امین حضور که احتمالاً بصورت تلگراف ارسال شده است

به امین حضور

امروز که ۱۳ شهر ذیحجه است با کمال صحت مزاج الحمدلله تعالی از پاریس وارد شهر بادخاک آلمان شدیم، بسیار شهر خوبی است، ییلاق، جنگل، شکار زیاد، دورش همه کوه، جنگلی مثل بهشت است. چه می‌کنی، کجائی، به عرض برسان. احوال ایلخانی را مخصوصاً بپرس، از قول من احوال وزیر دفتر مستوفی‌الممالک را هم بپرس به عرض برسان البته.

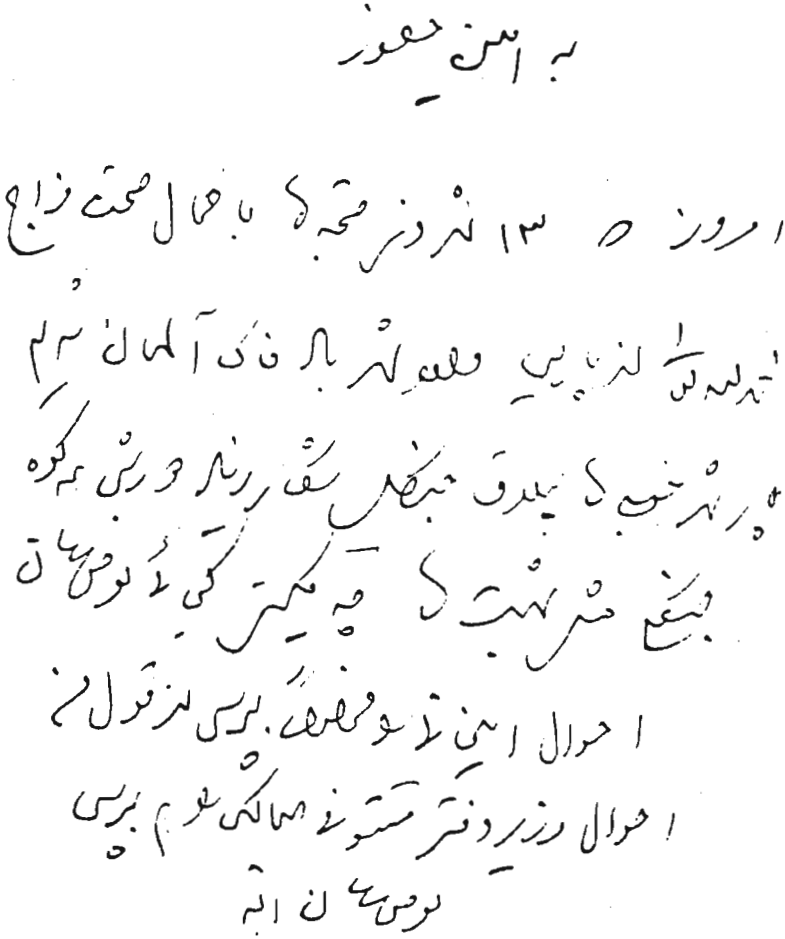

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۳٤) دستخط ناصرالدین شاه به قوام‌الدوله وزیر خارجه و امین‌الملک که احتمالاً از فرنگ بصورت تلگراف ارسال شده است.

به قوام‌الدوله وزیر خارجه

امروز که ۱۳ ذیحجه است از پاریس به سلامتی وارد شهر باد آلمان شدیم، احوال ما بسیار خوب است، تازه باشد به عرض برساند.

به امین الملک

امروز که ۱۳ ذیحجه است به سلامتی از پاریس وارد شهر باد شدیم، احوال ما بسیار خوب است، جناب امین‌السلطان با صحت مزاج مشغول خدمات است.

امورات شما و ادارات و ولایات سرحدات البته خوب است، تازه باشد به عرض برساند، جیره اردوهای بسطام، استرآباد، همدان را البته زودتر برسانند، بنائی‌های خارج و داخل چطور است.

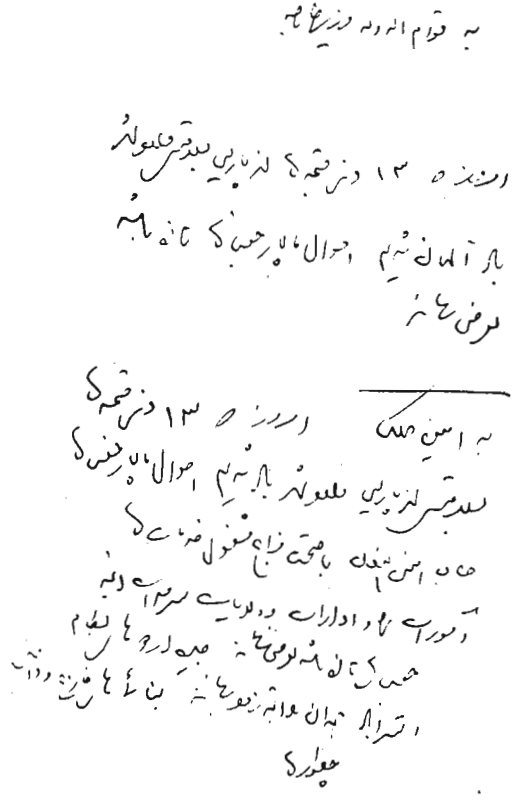

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۳۵) دستخط ناصرالدین شاه از فرنگ به یکی از همسرانش [عایشه] که احتمالاً به صورت تلگراف ارسال شده است

از باد به طهران، به عایشه خانم

امروز که ۱۳ شهر ذیحجه است از پاریس وارد شهر باد شدیم احوال من بسیار خوب است، انشاءالله احوال لیلی خانم و ایرانی خوب است، احوال همه را به عرض برساند.

به خاله خانم بگو حاضر باش برای پختن خورش چاقاله، اما برعکس آن خورش روز رفتن ما.

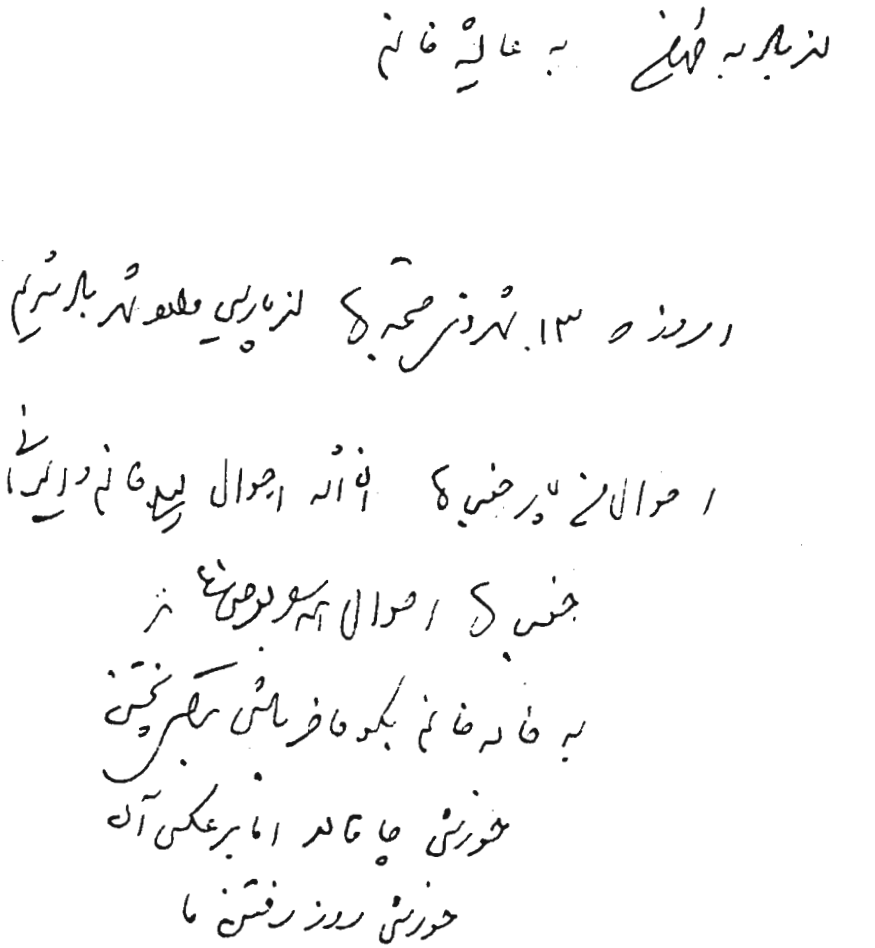

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۳۶) پیش‌نویس تلگراف عزیزالسلطان به قمرسلطان مشهور به شیرازی کوچک با دستخط ناصرالدین شاه

از شهر باد آلمان به طهران

به قمر سلطان خانم مشهور به شیرازی کوچک

امروز که ۱۳ شهر ذیحجه است از پاریس وارد شهر باد آلمان شدیم در پانزده ساعت صد و پنجاه فرسنگ راه طی کردم، بگو آفرین، اگر چه این شهر مثل بهشت است، کوه، جنگل، هوای خوب سرد اما دلم تنگ است، باز برای شما تلگراف می‌زنم، میخواهم مرا خنده بیندازی دلم باز بشود، تو هم جواب‌های بی‌مزه می‌نویسی که خنده ندارد. احوال من خیلی خوب است، همیشه پیش شاه هستم، نگو که به شهر باد وارد شدم باد کرده‌ام، فیس کرده‌ام، خیر این است که به توتلگراف می‌کنم، برو احوال امین‌اقدس را بپرس، احوال گل‌چهره، جوجوق را بپرس احوال گربه‌ها را بپرس، احوال هر سگ و گربه را هم که بینی بپرس، از قول من، نمی‌دانی این سفر به من چه گذشته است، انشاءالله در زمان ورود خواهم گفت، جون جونی را احوال بپرس احوال چنار عباسعلی را هم بپرس انشاءالله دماغش چاق است، عیبی نکرده است.

عزیزالسلطان

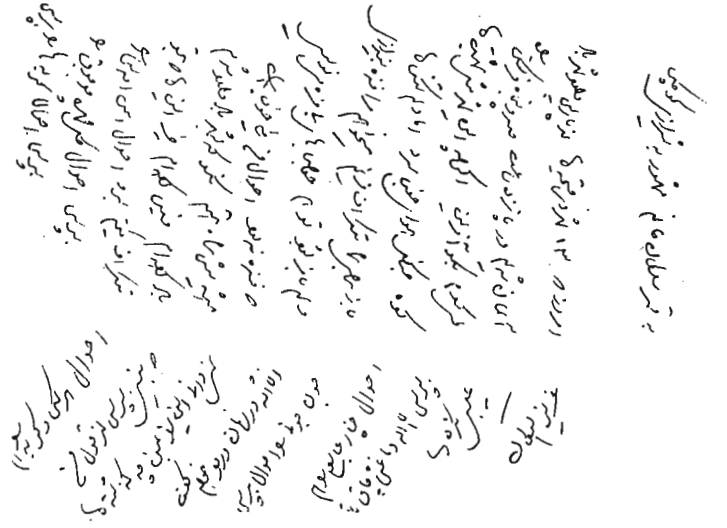

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۳۷) دستخط ناصرالدین شاه از فرنگ به امین‌اقدس و انیس‌الدوله که احتمالاً بصورت تلگراف ارسال شده است

به امین اقدس

امروز که ۱۳ شهر ذیحجه است از پاریس وارد شهر باد شدیم، الحمدلله تعالی احوال من بسیار خوب است. احوال عزیزالسلطان خیلی خوب است. آقامیرزا محمدخان سلام می‌رساند، باغبان‌باشی کی فارغ می‌شود، خبر تازه باشد عرض بکنید، هوای طهران البته خوب است.

به انیس‌الدوله

امروز، که ۱۳ ذیحجه است از پاریس به شهر باد وارد شدیم، الحمدلله احوال ما بسیار خوب است، انشاءالله احوال شما خوب است، چه می‌کنید، بدرالدوله کجاست، تازه باشد عرض بکنید.

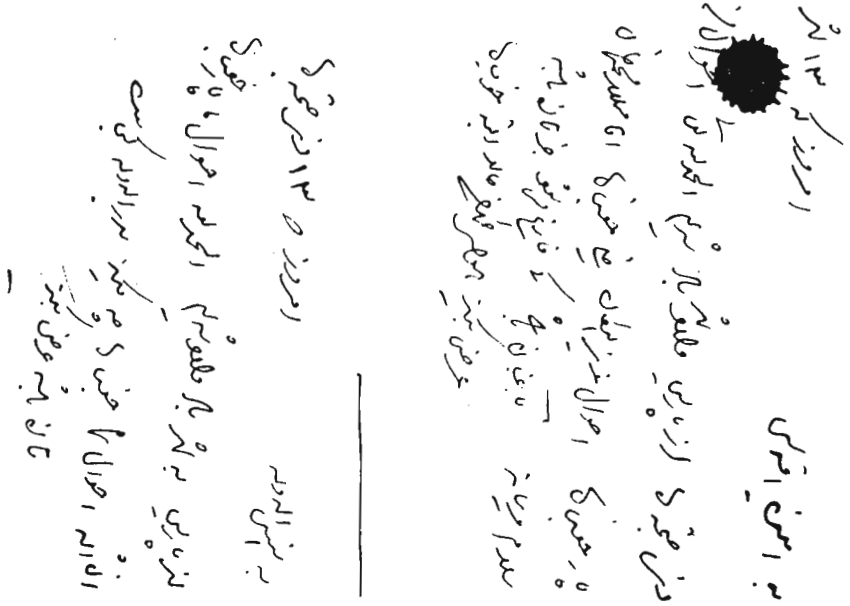

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۳۸) دستخط ناصرالدین شاه از فرنگ به کامران میرزا نایب‌السلطنه که احتمالاً به صورت تلگراف ارسال شده است.

از باد به طهران

به نایب‌السلطنه

امروز که ۱۳ ذیحجه است وارد شهر باد شدیم، الحمدلله احوال ما بسیار خوب است و باد بسیار خوب جائی است، شش شب اینجا هستیم، انشاءالله احوال شما خوب است، احوال تمام سر کردگان و قشون را بپرسید، از استراآباد و سایر اردوها چه خبر دارید، البته امین‌الملک جیرهٔ آنها را به موقع رسانده است، تازه باشد اطلاع بدهید.

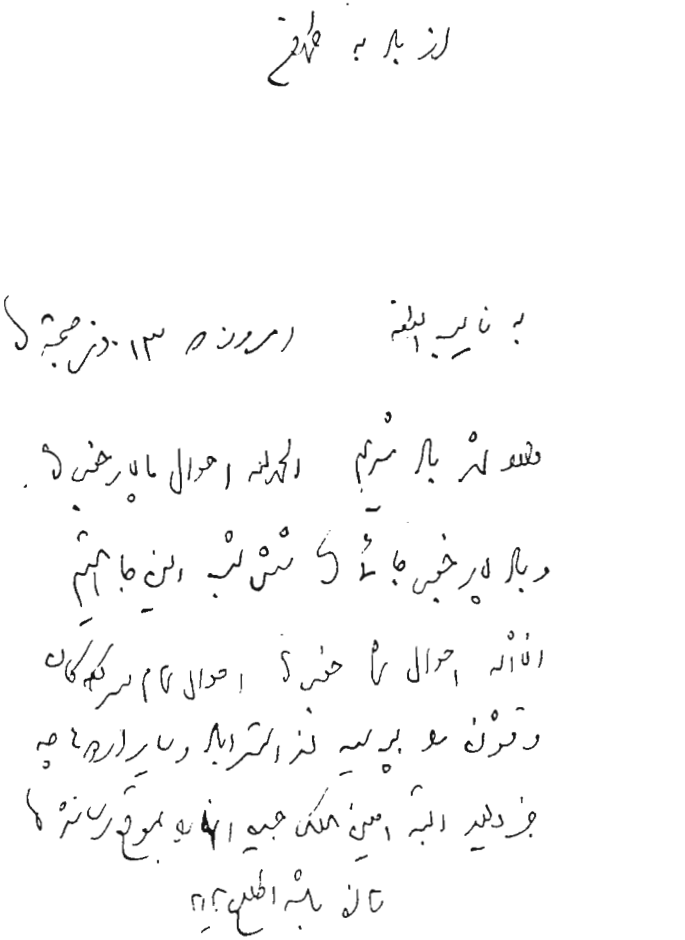

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۳۹) دستخط ناصرالدین شاه از فرنگ به حاجی سرورخان (اعتمادالحرم) که احتمالاً به صورت تلگراف ارسال شده است.

به حاجی سرورخان

امروز که روز ۱۳ ذیحجه است وارد شهر باد شدیم، الحمدلله احوال ما بسیار خوب است، احوال همهٔ خانم‌ها و شاهزاده‌ها را بپرس، خبر تازه باشد عرض کن.

خواجه‌ها چه می‌کنند، آقانوری چه می‌کند، شب کجا می‌خوابد، آقا محمدخان کجاست چه می‌کند.

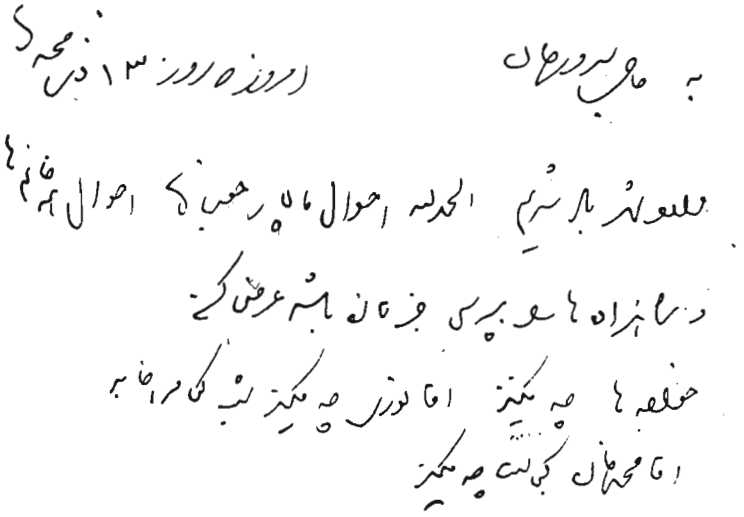

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سند شماره (۴۰) نامه الله قلی خان ایلخانی به ناصرالدین شاه

[متن سند]:

قربان خاک پای جواهر آسای مبارکت شوم[۴۹۲]

اولاً امیدوارم از برکت و نعمت انبیاء و اولیاء ذات کثیرالبرکات مقدس اعلیحضرت اقدس شهریاری روحی و جانی و اولادی فداه در کمال اعتدال و انبساط و در نهایت خوشی و نشاط است و هیچ شک نمی‌رود که آن وجود معدلت نمود هماره در سلامت و راحت و فرح است زیرا که تمام نفوس مقدسه در کل ممالک محروسه کلاً متوجه همان یک وجود مقدس مبارکند که خداوند آن وجود مبارک را در پناه خود محفوظ بدارد، ثانیاً هنگام حرکت از دارالخلافه و آن همه مرحمت‌های خدیوانه که خدا جانمرا تصدقت نماید و اجازهٔ مرخصی و دعاگوئی به مشهد مقدس که گرفتاری و موانع روزگار که تصور می‌کنم بعض آنها به عرض حضور مبارک رسیده و بعض آنها بواسطهٔ مسافرت موقع عرض نیافته به این فیض دعاگوئی نائل و مستفیض نشدم و از آن مراحم کمال مباهات و ازدیاد امیدواری حاصل و در غیبت وجود مبارک چنان هستی و وجود خود را به دعا و ذکر آن شهریار عدل‌گستر رعیت پرور مشغول داشته که سراپای وجودم ذکر خیر و حمد و ثنای شاهنشاه گردیده تا اینکه از کاستیل تلگرافی به مفاخرت پیر غلام شرف اصدار یافته از کثرت افتخار و شرف پای مفاخرت و ابهّت بر سماء ارض جبلّت عنصریان رسانیده بین همگنان افتخارات بی‌نهایه و تشکرات عبیدانه و سِرّمَنْ یحیی العِظام به ظهور پیوست بطوری که پیر ایلخانی از آن مراحم بی‌پایان و تفقدات نمایان از سر جوان شد و چون از ظهور این مرحمت زیاد از حد منبسط شدم بخت نامساعد برعدم توجه و تفقد ملوکانه گرفتار و بدروزگارم نمود که از آن وقت به بعد تاکنون به هیچ نوع از انواع خاص قرین اختصاص و افتخار نشده‌ام. حالا چون ایلخانی در این پیرانه‌سری جسور[۴۹۲] شده عرض می‌کند:

گرتو شکیب داری طاقت نمانده ما را،

اگر در خاطر آفتاب مظاهر مبارک باشد در رجعت از سفر دویم فرنگستان در احضار در انزلی چون از همهٔ امثال زودتر و بهتر از برای تقبیل[۴۹۳] آستان مبارک حاضر بودم که فرمودید ایلخانی چنان حاضر شد که گویا عاشق و بندهٔ خاص شاه است، باز

۴۹۲. اصل: جثور ۴۹۳. تقبیل: بوسیدن

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

ایلخانی همان ایلخانی است، عاشق و بنده و در دعا پاینده، شاه جو، و ثنا گو، که ذره‌ای در وجودم نیست جز آنکه متذکر به ذکر شاه‌اند، اگر باز محض مفاخرت این پیر غلام تلگراف احضاری عزاصدار یابد در هر نقطه از نقاط سرحد سر از پا نشناخته در کمال افتخار و حصول شرف محض تقبیل تراب اقدام مبارک و زیارت جمال عدیم‌المثال همایونی حاضر تحصیل این موهبتم.

و می دانید ایلخانی متملق نیست، الحمدلله از توجه و سعایت تربیت‌شدگان آن شاهنشاه رئوف مهربان تمام اهل ایران در رفاه و آسودگی و امنیت و خوش‌گذرانی به دعا می‌پردازند، زیاده منتظر جواب و اظهار مرحمت و تحصیل مفاخرت است.

الامر من لهُ‌الامر

[پشت نامه ممهور به مهرالله قلی است]

[در حاشیه با خط دیگری نوشته شده است]:

عریضه الهقلی‌خان ایلخانیست که در ۱۴ ذی‌حجه در بادن‌باد رسیده ملاحظه شد

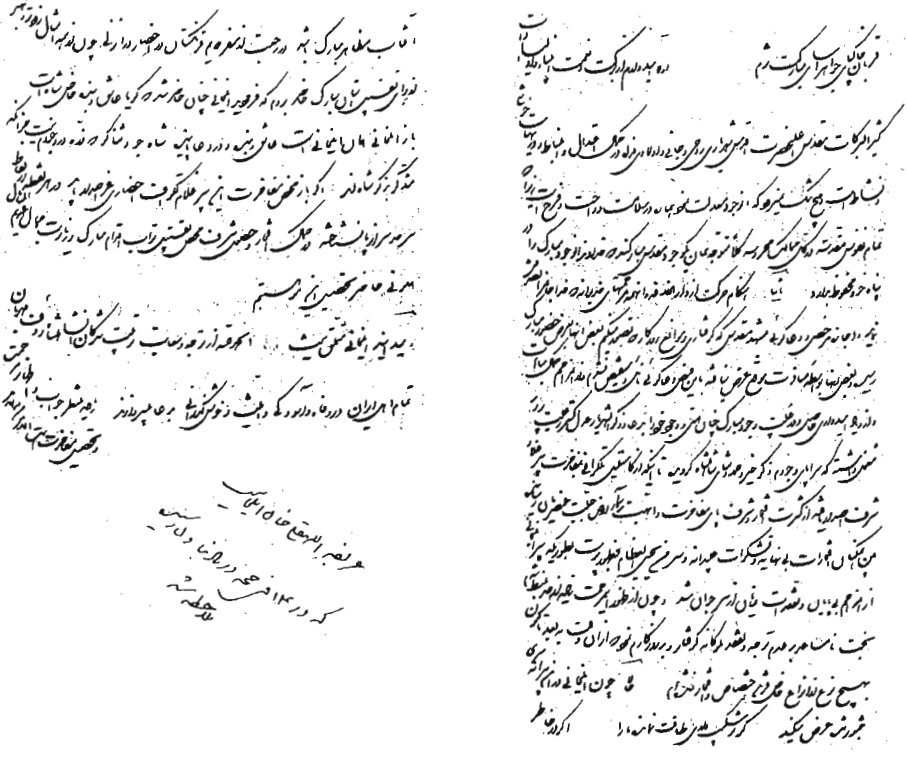

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۴۱) نامهٔ فروغ‌الدوله به ناصرالدین شاه

[متن حاشیه سند]:

عریضه فروغ‌الدوله است، ۱۸ شهر ذی‌حجه ۱۳۰۶ در بادن‌باد به حضور رسیده ملاحظه شد

[متن سند]:

قربان خاک پای جواهرآسای اقدس همایونت بگردم، امیدوارم که وجود فایض‌الجود مبارک حضرت اقدس شهریاری ارواح‌العالمین فداه از جمیع بلیات در امان خدا باشد، خداوند عالم سایهٔ بلند پایهٔ مبارکت را از سر این کمینه کم و کوتاه نفرمایند، روز سه‌شنبه هفدهم در کامرانیه به زیارت تلگراف که به سرافرازی این کمینه مرحمت فرموده بودید زیارت کردم، هرچه بخواهم[۴۹۴] شکرگذاری آن مرحمت عظما را بجا بیاورم[۴۹۵] از قوهٔ این کمینه به دور است خداوند انشاءالله جان ناقابل این کمینه را به قربان وجود مبارکت بگرداند، به سر مبارکت که دیگر نزدیک است بمیریم، پس کی تشریف می‌آورید، ما که مردیم از انتظار، قربان آن روزی بگردم که چشممان به زیارت جمال مبارکت روشن می‌شود، ماشاءالله آنجاها در گردش تماشاهای خوب هستید، بالمره[۴۹۶] طهران را فراموش کردید، دلتان نمی‌خواهد تشریف بیاورید، نمی‌دانید که یک شهری را از انتظار کشتید، خوش به حال فرنگی‌ها که جمال مبارک را هر روز زیارت می‌کنند.

قربانت بگردم اقل از برای محرم که تشریف بیاورید، باز تا طهران بودیم یک خورده بهتر بود، مرده‌شور شمیران را ببرد که از دلتنگی مردیم، از دم صاحبقرانیه آمدم کامرانیه، به سر خودت نزدیک بود بمیرم از نبودن اقدس شهریاری آن قدر بد شدست آن حالی که چه عرض کنم، هوا هم به شدت گرم است[۴۹۷] که هیچ کسی تابحال همچه گرمائی ندیده است[۴۹۸]، سه روز سه شب بود که از گرما هیچ‌کسی نخوابیده بود، دیشب تا حالا یک خورده هوا بهتر است، قربان عزیزالسلطان بگردم، الحمد لله که احوالش خوبست، انشاءالله همیشه سلامت باشد، خانه‌زادها عرض خاک بوسی آستان بوسی میرسانند، خداوند انشاءالله جان ما همه را قربان وجود مبارکت بگرداند.

۴۹۴. اصل: بخاهم
۴۹۵. اصل: بیارم
۴۹۶. اصل: بلمره
۴۹۷. اصل: گرمست
۴۹۸. اصل: ندیدست

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

استدعا از خاک پای مبارک دارم که گاهی به تلگراف یا دستخط سرافراز بفرمائید اما به سر خودت دل خوشی ما همه، زندگی، حیات ما، التفات اقدسِ شهریاری ست، خداوند این مایهٔ امید را از ما نگیرد.

سیچقان ئیل

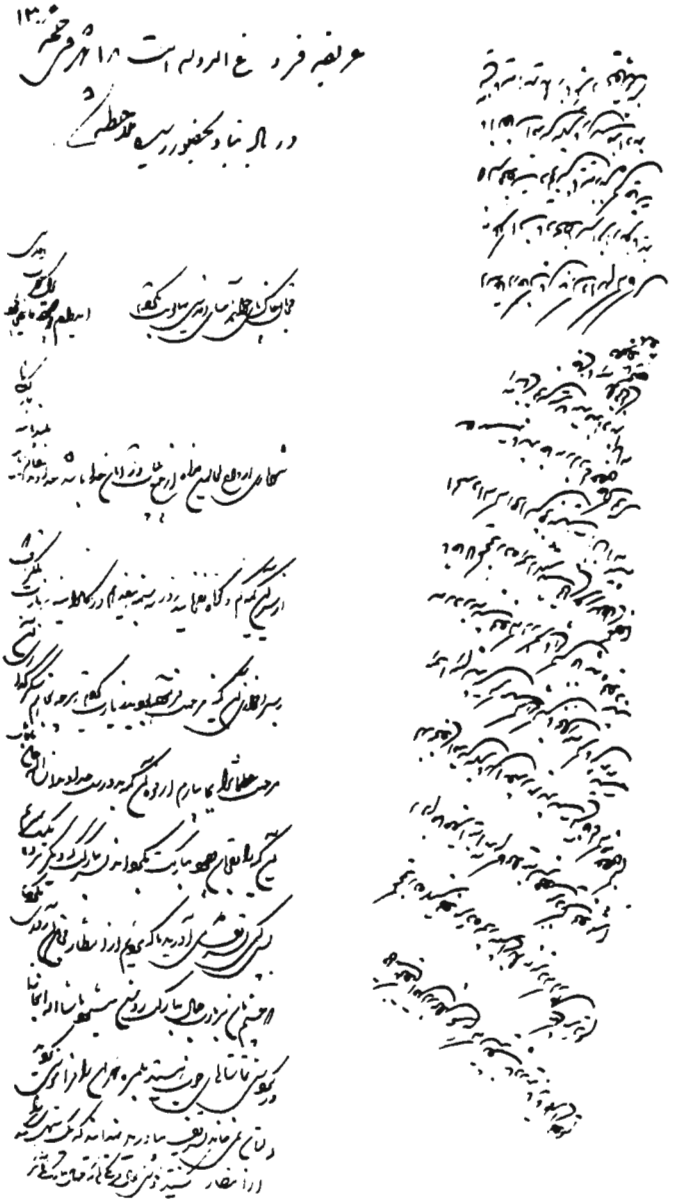

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شمارهٔ (۴۲) راپورت کاپیتن قزاق

[متن حاشیه سند]: راپورت کاپیتن قزاق است که نایب‌السلطنه از طهران فرستاده، روز ۲۴ شهر ذیحجه ۱۳۰۶ در شهر سالزبورغ ملاحظه شد.

ادارهٔ بریگاد سوارهٔ قزاق

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

نمرهٔ ۱۲۴

به تاریخ یوم ۱۴ شهر ذیقعده سنهٔ ۱۳۰۶

طهران

اردوی قصر قاجار

به حضور حضرت اشرف ارفع والا، شاهنشاه زاده آقای نایب‌السلطنه امیرکبیر و وزیر جنگ روحنافداه معروض می‌دارد، در بدو تشکیل اداره بریگاد سواره قزاق در اول ماه ژوئیه سنهٔ ۱۸۷۹ مطابق شهر رجب سنهٔ ۱۲۹۶ هجری عدهٔ کل صاحب منصبان و تابین‌های بریگاد منحصر بوده به ششصد و پنجاه و چهار نفر، در سنهٔ ۱۸۸۲ مقارن ایام عید نوروز از صاحب منصبان و تابین‌های فوج اول و دوم اسکادرون سوارهٔ گارد تشکیل یافته، و در همان سال دستهٔ موزیکانچیان تعداد سی و پنج نفر بر عدهٔ کل صاحب منصبان و تابین‌های بریگاد ضمیمه شدند و همچنین در همین سال در اواخر فوج سوم سواره قزاق مهاجر عبارت از دویست و شصت و دو نفر صاحب منصب و تابین تشکیل یافته ملحق شد به بریگاد سواره قزاق و آخر الامر در سنهٔ ۱۸۸۳ در اوایل فصل پائیز از صاحب‌منصبان و تابین‌های فوج اول و دوم باطری توپخانه سواره قزاقیه تشکیل یافت و دوازده نفر توپ سوار بر عدهٔ کل بریگاد اضافه شد والان که ده سال تمام از روز اول تشکیل بریکاد می‌گذرد عدهٔ کل صاحب‌منصبان و تابین‌ها از روی کتابچه‌های اسامی هر سه فوج و باطری و دسته موزیکانچیان به انضمام خدام و مهترهای اسبهای دیوانی توپخانه و موزیکانچیان و مباشرین علیق و غیره بعد از وضع قدما و مستمری بگیرها که از جزو افواج بریگاد خارج شده‌اند نهصد و بیست و هفت نفر است.

از این عدد کل دویست و نود و دو نفر مأمور استرآباد و دوازده نفر در کرمان و بلوچستان و هشت نفر در آذربایجان و چهارده نفر به مخزن‌های ولایات و یک نفر مأمور مازندران و سه نفر در جزو ملتزمین رکاب مبارک و چهار نفر در خدمت وزرا و ارکان

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

دولت علیه و نوزده نفر مرخص به ولایات دور دست و شش نفر مریض و ده نفر مأمور به قراولی عمارات و ابنیه شهر و هجده نفر مستمری‌بگیر خردسال و پیر که جمعاً سیصد و هشتاد و هفت نفر باشد در اردوی بریگاد در قصر قاجار حاضر نیستند ولی باقی پانصد و چهل نفر در اردو حاضر می‌باشند.

در این موقع که مدت ده سال تمام از روز تشکیل ادارهٔ بریگاد سواره قزاق اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی روحنافداه می‌گذرد و برحسب اجازه حضرت اشرف اسعد ارفع والا مجلس جشنی در اردوی مخصوص بریگاد در حضور مبارک حضرت اشرف اسعد ارفع‌والا [A] منعقد و فراهم است، در کمال افتخار و مباهات استدعا از حضور مبارک حضرت اشرف اسعد ارفع والا می‌نمایم که محض یادگار این جشن بریگاد امتیازات معروض در ذیل را در حق چند نفر از ممتازترین از صاحبمنصبان بریگاد که از اول تشکیل ادارهٔ بریگاد در کمال شوق و جانفشانی مشغول خدمت می‌باشند عطا و مرحمت فرمائید:

- از باطری توپخانه سواره قزاقیه: در حق محمدخان نایب سرهنگ که دارای نشان و حمایل درجهٔ سرهنگی است منصب سرهنگی.
- از اسکادرون گارد: در حق محمدباقرخان نایب‌سرهنگ، منصب سرهنگی.
- از فوج اول سواره قزاق مخصوص اعلیحضرت همایونی: در حق نواب‌امان‌الله میرزا نایب سرهنگ مترجم اول فوج اول نشان و حمایل از درجه سرهنگی.
- و در حق کاظم آقا یاور فرمانده اسکادرون چهارم فوج اول منصب نایب سرهنگی.

همچنین استدعا از حضور مبارک حضرت اشرف اسعدارفع والا می‌نمایم که پنج قطعه مدال طلا و بیست قطعه مدال نقره عطا و مرحمت فرمایند برای تقسیم در میان صاحبمنصبان و تابین‌های جزو هر سه فوج که احکامات نظامی و صورت اسامی آنها را بعد در موقع خود به عرض حضور مبارک حضرت اشرف ارفع والا خواهم رسانید، امر امر حضرت اشرف‌اسعد ارفع والا است.

فرمانده موقتی بریگاد کاپیتن ماکوفکین

CAPITAINE MAKOUKINS

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

اداره‌ی بریگاد سواره قزاق
اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

نمره ۱۲۳
بتاریخ چهارم شهر قبر محترم

طهران

از دربار همایونی

حضور حضرت شریف ارزن دولت مدت مراد علیم آن نجیب السلطنه امیر کبیر دربار معدلت مدار العروض میدارد
در جواب تلگراف اداره بریگاد سواره قزاق در آخر ماه ۱۳۱۵ مطابق تحریر مورخه ۱۳۱۶ محرر سه کمپانی جعفر آباد بریگاد
نمره ۱۲۳ حضور پرتو ظهور رسانیده بود چنانچه در ۱۳۱۵ بتاریخ عید نوروز از جعفر آباد بریگاد تا بریگاد شرح آمد و رفت بریگاد
تشکیل یافته در هر سال دو دسته تعویض بریگاد میشود تعداد آنرا شرح نوشته بود که کمپانی جعفر آباد تا بریگاد تحمیل نماید در همین
سال مراد آقا در شرح سوم سواره قزاق مهاجرت از بریگاد تا جعفر آباد تشکیل دو دسته تعویض تا بریگاد تشکیل یافته تمامی
به بریگاد سواره قزاق و آخر الامر در ۱۳۱۵ مراد این تصدیع را از جعفر آباد تا بریگاد شرح آمد و رفت بطرز تحریر سواره
و آنچه تشکیل یافت دو دسته از هر سه سواره در سه کمپانی بریگاد اضافه شده و الحاله که دو سال تمام از دو دسته تشکیل بریگاد
میگذرد در سه کمپانی جعفر آباد تا بریگاد این دو دسته تعویض بطور رفت و آمد مرتب شده و بانظام تمام و دستور العمل سواره قزاق
تا حال دو دسته تعویض بریگاد و تا بریگاد سواره و تعویض بریگاد و جعفر آباد بانظام تمام و دستور العمل سواره قزاق
بجهت وقت نظارت این سه کمپانی در بریگاد و نزد دو نفر صاحب منصب قزاق آنجا و در اداره کمپانی سه نفر
به بریگاد آمده شرح آمد و رفت بریگاد و جعفر آباد و تعویض این سه کمپانی را در بریگاد و تا بریگاد و تعویض در هر قسمی
رکاب جارک و چه نفر بدرقه قرار داده و دولت علیه و تنخواه مقرر چه پرداخت و دولت چه دریافت نموده
مرقوم و معروض داشته بود حالا که دولت علیه و تنخواه مقرر چه پرداخت و دولت چه دریافت نموده
بدرا در بریگاد و در قصبه جعفر آباد نشسته و آنرا بانضباط و چه نفر قزاق در اداره حاضر نیستند
و این مرتبه که مدت دو سال تمام از دو دسته تشکیل اداره بریگاد سواره قزاق و تعویض دو دسته گذشته است
میگذرد و در جواب اجازه حضرت شریف بعهده ارزن دولت محمد حسن خان صاحب دیوان مقرر و مامور بریگاد و در حضور مبارک حضرت شریف بعهده ارزن دولت
مستدعی و خواهان است و بکمال اختصار و جسارت بعرض حضور مبارک حضرت شریف بعهده ارزن دولت میرساند که محض یاد کار این بنده
اثبات و عرض نموده و در حق چنین فرمانفرمای دانا و عالم زمین از جعفر آباد بریگاد که در از تشکیل اداره بریگاد تا بریگاد و بکمال رشد و دولت خواهی
حضرت بیانه عطا و مرحمت فرمایند

از باطن شرح نوشته سواره قزاقیه

در حق محمد خان نایب سرهنگ که در امان نشان و دعا گو در دم سرکار است منصب سرهنگی

از بریگاد رو به گماشد

در حق محمد قربان نایب سرهنگ منصب سرهنگی

از شرح امیر سواره قزاق محفوظ علیحضرت شاهنشاهی

در حق نوروز آقا نایب سرهنگ ترجمان امور شان و دعا گو در دم سرکار
در حق کاظم آقا [illegible] از بریگاد رو به جعفر آباد شرح آمد منصب نایب سرهنگی

همین که تلگراف حضور مبارک حضرت شریف بعهده ارزن دولت رسید بنا بر شرح فقره مال ملد و بابت فقره مال نقره عطا و مرحمت
فرمایند بار تقسیم در میان صاحب منصبان و جوانان امر و خدمتگزار شرح آمد که اطلاعات نظام و صورت سه کمپانی آقا محمد در شرح آمد

مرقوم حضور مبارک حضرت شریف ارزن دولت فرمایند

امر از حضرت شریف بعهده ارزن دولت است

فرموده حضرت بریگاد کاپیتان اکرکین

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شمارهٔ (۴۳) راپورت توپخانه

[در حاشیه سند نوشته شده است]: راپرت توپخانه و قورخانه مبارکه است، نایب السلطنه فرستاده، ۲۴ ذیحجه ۱۳۰۶ در شهر سالزبورغ ملاحظه شد.

راپرت توپخانه مبارکه از بابت ساخلو سرحدات ممالک محروسه به تاریخ شهر ذیقعده‌الحرام اودئیل ۱۳۰۶

لرستان:

موافق راپرت سیف‌الله خان نایب سرهنگ که با توپچیان مهندس و چهار عراده توپ، توپ ۶ پوندخان‌دار و دو عراده توپ کوهستانی ته پر مأمور آن صفحاتند.

یک عراده توپ کوهستانی ته‌پر با یک نفر صاحب منصب و ده نفر توپچی با یکدسته سوار حاجی عالی‌خان که به حکم حکومت به سمت کوشکان تعاقب اشرار رفته بودند آنها را متفرق و فراری کرده به سلامتی وارد خرم‌آباد شدند، و نیز می‌نویسد: یک عراده توپ ۶ پوند با یک نفر صاحب‌منصب و یک دسته توپچی که حکومت مأمور تأمین چگنی کرده است هنوز مراجعت نکرده‌اند در آنجا هستند.

باقی صاحب منصب و توپچی و قورخانچی و عمله اصطبل توپخانه و اسب توپ تمام در خرم‌آباد در کمال انتظام هستند.

گیلان:

محبعلی خان یاور اول مأمور آنجا می‌نویسد که برای مرمت برج غازیان و توپهای آنجا با مأمور حکومت از رشت به انزلی رفته مشغول بازدید آن هستند که صورت صحیح آن را به حکومت اطلاع داده به مرمت مشغول شوند.

دو نفر نجار و آهنگر هم که به جهت مرمت توپها خواسته بودند و از اصناف توپخانه از طهران فرستاده شده بودند وارد شدند و به توپخانه انزلی فرستاده شدند.

از سرحدات ملبوس به جهت توپچیان مأمورین خواسته بودند، اجزاء مشغول اخذ از مخزن و روانه داشتن هستند.

خراسان:

چون موعد خدمت توپچیان خراسان منقضی شده بود عوض آنها از آذربایجان

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

احضار شده بود ، از قرار راپرت توپخانه تبریز چند روز قبل توپچیان طایفه ارونقی احضار به تبریز شده در آنجا سان داده، حقوق محلی و حقوق عرض راه خود را در اطاق نظام آنجا دریافت کرده عازم رکاب مبارک شدند .

استرآباد :

موقع و موعد عوض کردن توپچیان ساخلو آنجا نیز رسیده بود ، چون همیشه مأمورین آنجا از توپچیان بسطامی است که بومی آنجا هستند که به نوبه عوض می‌شوند به صاحب منصب مامور بسطام تأکید شد که مواجب محلّی هذالسنه توپچیان متوقف بسطام را از حکومت گرفته به اطلاع لشکر نویس عاجلاً بپردازد که عازم استرآباد شوند ، عبدالعظیم خان سلطان هم که مسبوق به خدمات ساخلو آنجا بود فرستاده شد که به چاپاری به بسطام رفته توپچی را به استرآباد ببرد .

توپی که در ساری مانده بود :

در چند روز قبل توپچی و اسب توپخانه و چرخ و قنداق و سایر ملزومات فرستاده شد که توپ را حمل به طهران نمایند .

لرستان و بروجرد :

چون موعد خدمت توپچیان ساخلو آنجا منقضی شده بود از توپچیان خرقانی به اندازه ساخلو این دو ساخلو معین شده با اسلحه و ملبوس نوحقوق عرض راه خودشان را دریافت کرده از سان حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف امجداسعداعظم والا روحی فداه گذشته در دو هفته قبل عازم شدند .

[در حاشیه با خط دیگری نوشته شده است]:

خلاصه نوشتجات مامورین ولایات است از نظر مبارک حضرت والا می گذرد .

اقبال السلطنه

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

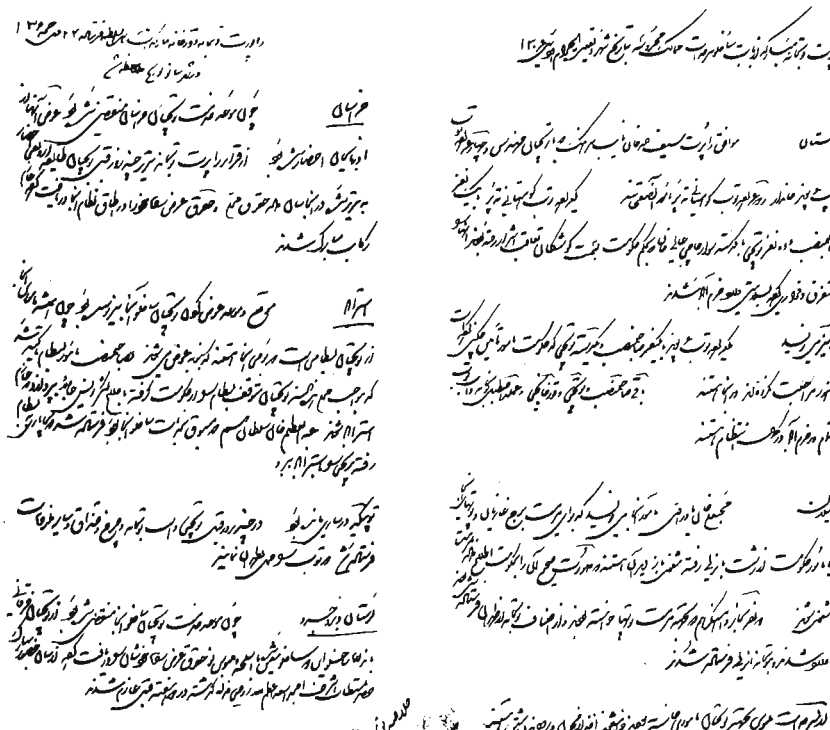

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شمارهٔ ٤٤
[ترجمه روزنامه روسی سند مقابل]
[شرح عکس روزنامه: از راست به چپ ملکم‌خان، اتابک امین‌السلطان، درومندولف]
ایران در آغوش انگلیس

تابستان گذشته در روزنامه مسکوفسکیاودمتسی یک قطار مخابرات پاریس و لندن با عنوان فوق چاپ شده بود که کل حرکات سفر اخیر شاه ناصرالدین و امین‌السلطان وزیر قادر او را مفصلاً ذکر می‌کرد، غرض از نشر آن مخابرات کشف مغایرت پلیطیک ایران با روس است که ابتدای آن از ورود درومندولف سفیر انگلیس به طهران بود و در لندن کمال موافقت ایران و انگلیس انجام یافت، تا اثر خیراندیش روس را به کلی خارج کرده ایران را برای اشتهای دائمی انگلیس لقمه‌لذیذی سازد.

کشف این شیوه مخفی انگلیس و ایران از طرف روزنامه ما بدیهی است خوش آیند آنها نخواهد بود، چنانکه روزنامه‌های نیم رسمی انگلیس سعی بیهوده نمودند که توقف شاه را در لندن به کلی خارج از صورت پلیطیک به خرج دهند، حتی منکر بودند که امین‌السلطان و ملکم‌خان سفیر ایران در مراوده با سالسبوری و درومندولف ابراز کرمی کرده باشند، ابراز خود امین‌السلطان در اثبات[٤٩٩] صداقت پلیطیک و میل موافقت باروس از آنها کمتر نبود چرا که می‌دانست که بروز معاهده مخفی او با درومندولف می‌تواند برای ایران نتایج بسیار بد به هم رساند و تشویش امین‌السلطان در امکان انجام آن نتایج خصوصاً بعد از مراجعت به طهران ظاهر و نمایان است.

او با طپش[٥٠٠] قلب منتظر ورود سفیر تازه قیصر روس است، تا چه دستورالعملهای شدید بیاورند، مبادا عزل وزیر قادری که وطن خود را تسلیم ید انگلیس نموده است بدون تاخیر طلب نماید بنابراین و محض دفع این نتیجه حقه او دور نیست خود را دوست روس و بی‌طرف انگلیس به خرج دهد، چنانچه مأمورین شخصی او در روسیه سعی دارند یک‌یک بر همه مدلل نمایند که امتیازات به انگلیس داده، ابداً معنی ندارند و که چشم‌های امین‌السلطان در توقف لندن باز شده دیگر به انگلیس امتیاز نخواهد داد، این ابراز آخری احتمال می‌رود قرین به صدق باشد، چرا که انگلیس آنقدرها دیگر محتاج

٤٩٩. اصل: اسبات
٥٠٠. اصل: تهش

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

امتیاز نیست، بی آن هم همه ایران با دارائی خداداد در ید اوست، حرکت آزاد در کارون[۵۰۱] ولایات جنوب ایران را از امتعه انگلیس پر نموده بلکه هم به ولایات شمالی سرایت کرده، درکار است که تجارت روس را بیرون می کند، احداث[۵۰۲] بانک انگلیس در طهران و تصرف جمیع معادن، بلا حرف آنها را صاحب سلطنت ایران نموده است، اهمیت بانک روتر را در تسلیم ایران به انگلیس ما چندین دفعه ابراز نموده‌ایم، کنیازدالکوروکی که در سفارت او این بانک بنا شد محض نجات ایران از ویرانی کلی، قدری از اقتدار او کاوید، ولی در غیاب او باز همان بنا برقرار است و حال بارون‌روتر بعد از شاه و امین‌السلطان و درومندولف شخص اول است، این امتیازات البته عجالتاً[۵۰۳] کافیست و انگلیس می‌تواند چند وقتی اکتفا به سخاوت سابق امین‌السلطان نموده از خواهش امتیاز خودداری نماید، ولی در صورتی که همهٔ ایران در جیب انگلیس است، ابراز آنکه امین‌السلطان دیگر امتیاز نخواهد داد شوخی تلخی به نظر می‌رسد و نیست مگر روشن شدن بازی دوروئی او. پس ابراز آن وزیر اعظم که او در انگلیس داخل مراوده گرم با درومندولف نشده معنی ندارد.

به ما واضح است که ایران خود را چشم بسته در آغوش انگلیس انداخته و حال آن آغوش نرم مبدل به منگنه شده است و در این باب کسی نگارش‌های اخبارنویس ما را رد نکرد سهل است ما حتی اثبات شیئی[۵۰۴] به هم رسانیده این از لندن یک فوتوقرافی به ما رسیده که خیلی نقل دارد، در باب این عکس که سوء آن به نظر می‌رسد که اخبارنویس ما نوشته بود ما باور نمی‌کردیم، این عکس در لندن نزد ویلیام کل هنگام توقف شاه انداخته شده، عبارت است از امین‌السلطان که مابین درومندولف و ملکم‌خان سفیر ایران (آنکه در لندن تحصیلات طهرانی ولف را فراهم نمود) ایستاده و به فوتوقرافی علامت معنوی داده است، چون میل او بر این بود که اتحاد محکم و بلافسخ با انگلیس به نحو[۵۰۵] محسوس ظاهر گردد لهذا با شرکای خود مثل سایرین مخلوق عکس نیانداخته بلکه مابین آنها ایستاده دستهای آنها را در دستهای خود محکم می‌فشارد، این عکس چون معنای مخفی پلیطیکی داشت بنا بود که محض دستهای سه رفیق باشد و ابداً گمان نمی‌رفت که نسخه‌ای از آن به دست مفسر مسکوفسکی و دمستی خواهد افتاد، مزه خواهد داشت دیده

۵۰۱. اصل: قارون
۵۰۲. اصل: احداس
۵۰۳. اصل: اجالتاً
۵۰۴. اصل: اسبات شیعی
۵۰۵. اصل: نهو

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

شود که امین‌السلطان به چه پیچ و خم هستی آن را توضیح خواهد کرد زیرا که هستی آن جای شبهه نیست، اصل نسخه در دفترخانه ما حاضر و به هرکسی مایل دیدن او باشد نشان داده خواهد شد.

لذا به این قرار حالا غیب اسرار مأمورین شخص اول ایران در باب آنکه چشم‌های او در انگلستان باز شده و از دوستی انگلیس دست کشیده به ما خوب معلوم گردید.

حال امین‌السلطان ملکم‌خان را به طهران احضار[۵۰۶] نموده است، پس آن سه رفیق مجدداً یکجا جمع خواهند شد که محکم‌تر اتفاق نموده دفع شر روس را نمایند. ملکم‌خان در شیطنت وارپ‌شناسی معروف است، البته بعد از این دست راست امین‌السلطان خواهد بود، با وجود این امیدواریم که ایران بزودی از فشار انگلیس نجات یابد و چون این فقره یقین خودبخود انجام نخواهد گرفت ما منتظر ورود سفیر تازه هستیم و امیدواریم که او خواهد توانست اقتدار سابق را به دست آورده به منافع روس در ایران معنای شایسته بدهد و اثر انگلیس را که یقین به ایران از همه زیادتر ضرر دارد بکلی دفع خواهد نمود.

بوتسف سفیر در هر صورت به مقابل اسباب چینی این ثلاثه‌ضدّین[۵۰۷] روس به این فوتوقراقی خود را مشهور نموده‌اند باید ذخیره[۵۰۸] خوبی از همت همراه بردارد.

۵۰۶. اصل: احظار

۵۰۷. اصل: سلاسه زدین

۵۰۸. اصل: زخیره

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ترجمه ایران در آغوش انگلیس

تابستان گذشته در روزنامه مسکوفسکیا و دمشتی یک قطار مخابرات پاریس

و لندن بانوان فوق چاپ شده بود که کلی حرکات سفر اخیر شاه ناصرالدین و

امین السلطان وزیر قادر او را مفصلا ذکر میکرد غرض از نشر آن مخابرات

کشف مغایرت پلتیک ایران با روس است که ابتدای آن از ورود دروموند ولف

سفیر انگلیس به طهران بود و در لندن کمال موافقت ایران و انگلیس انجام یافت

تا اثر خیراندیش روس را بکلی خارج کرده ایران را برای اشتهای دائمی انگلیس لقمه

لذیذی سازد کشف این شیوه محض انگلیس و ایران از طرف روزنامه ما بدیهی است

خوش آیند آنها نخواهد بود چنانکه روزنامه‌های نیم رسمی انگلیس سعی بیهوده نمودند که توقف

شاه را در لندن بکلی خارج از صورت پلتیک بخرج دهند حتی منکر بودند

که امین السلطان و ملکم خان سفیر ایران در مراوده با سالسبوری و دروموند

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سند شماره (۴۵)

[متن سند]:

ترجمه از روزنامه طمس [تایمز] مورخه ۱۵ مارس ۱۸۹۳ [رمضان ۱۳۱۰]

خاتمه ادعای کمپانی امتیاز لاتار ایران بر ملکم‌خان در عدالت خانه انگلیس:

پس از چندین روز اجلاس بالاخره امروز این مسئله به طریق ذیل ختم شد، تفصیل این واقعه مشروحاً در اوراق همین روزنامه درج و نشر یافته است، حاجت به تکرار آن نیست، در سال ۱۸۸۹ وقتی که این مسئله مطرح مذاکره و گفتگو بود ملکم خان از جانب دولت ایران در دربار لندن وزیر مختار بود، در اوایل ۱۸۹۰ معزول شد، از قرار معلوم اعلیحضرت شاهنشاه ایران اوقاتی که در اسکاتلند تشریف داشتند به یک نفر فرانسوی که در خدمت سفارت و خود را به آنجا بسته بود امتیاز لاتاری اعطا و مرحمت فرمودند و در حقیقت امتیاز مزبور مال خود ملکم‌خان بوده است، در اکتبر ۱۸۸۹ ملکم‌خان امتیاز را در یکصد و بیست هزار لیره به یک کمپانی فروخت و مبلغ بیست هزار لیره از آن بابت نقد گرفت، در نوامبر ۱۸۸۹ ثورلی نامی از قبل کمپانی دیگر امتیاز را از کمپانی اول در دویست و بیست هزار لیره خرید و در ۲۶ نوامبر این کمپانی دویم تشکیل یافت و همین کمپانی است که عارض و مدعی می‌باشد.

در اوایل دسامبر ۱۸۸۹ از طرف دولت ایران به ملکم‌خان تلگرافی شد حاوی بر بطلان امتیاز، در ۱۳ دسامبر ۱۸۸۹ عمل فروش امتیاز از کمپانی اولی به ثورلی نام نماینده و وکیل کمپانی جدید دویم قطع شد و کمپانی جدید جهة این کار یک قطعه حواله بیست هزار لیره در وجه حامل نوشته بطور وجه امانت تسلیم کمپانی اولی نمود، و کمپانی مزبور آن را عوض بده به ملکم‌خان داده، ملکم‌خان هم حواله را نقد کرده وجه آنرا دریافت داشت، بعد از آن کاشف به عمل آمد که تفصیل از چه قرار بوده است و عمل به عدالتخانهٔ شرع رجوع شده، طرفین و کلامعین نموده بعد از مدتی رسیدگی بالاخره رئیس عدالتخانه به دلایل چند حکم داد که کمپانی دویم حق مطالبه بیست هزار لیره را از ملکم‌خان ندارد و گفت مرافعه ختم است.

و اما در خصوص مخارج عدالتخانه، وکیل ملکم‌خان آنرا به حکمیت رئیس مجلس واگذار کرد، بدیهی است که تکلیف عدالتخانه آموختن آداب انسانیت و صفات حمیده و تعلیم اخلاق حسنه به مردم نیست، به دلیل اینکه آدم بزرگ نجیب محترم هرگز آسوده

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

و راحت نخواهد بود در صورتی که مبلغ گزافی پول مردم را مفت و بی‌جهت برده و خورده باشد، ملکم‌خان از کمپانی اول بیست هزار لیره و از کمپانی دویم هم بیست هزار لیره گرفت و از آنجا که آدم زیرکی است پول را در جائی برده که قانون و عدالتخانه را ابداً به آن دسترسی نیست. نتیجه آنکه از دو کمپانی مزبوره بیچاره‌ها هیچیک دارای امتیازی نشده پولشان مفت به کیسه ملکم خان رفته است، در صورتی که قانون به ملکم‌خان حکم داده است که وجوه مزبوره را پس ندهد، استبعاد نداشت که مخارج و حق خسارت هم به او داده باشند.

با این تفصیلات چندین دعاوی دیگر می‌نمود که آنها را نتوانست پیش ببرد، از جمله تشخیص صاحب امتیاز حقیقی است و نیز باکمال اهتمام و جدّ و جهد می‌کوشید که کارش منکشف نشود، و غالباً شئونات و مراسم مأموریت خود را جهة این کار وسیله قرار می‌داد، در صورتی که شئونات آن مأموریت از جانب ولی‌نعمت او اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ایران ازاو سلب و به وزیر مختار حالیه تفویض شده بود، و بالفرض هم اگر آن شئونات از او سلب نمی‌شد مانع قطع ادعای مردم از او نمی‌شد و ابداً باعث انکشاف [ا] اسرار دولتی او نمی‌گردید، چنانچه مجاهدات او در این باب مثمر ثمر نگشته پذیرفته نشد.

دعوی دیگر او این بود که ولی‌نعمت او شاهنشاه ایران حق نداشته است امتیازی را که خودش مرحمت فرموده نکول و باطل نماید، این دعوی او نیز پسندیده نیفتاد.

اگر چه مدعیان به ملکم‌خان نسبت تقلبات و دروغگوئی دادند ولی بواسطه آن نتوانستند قسمت بزرگ مخارج و خسارت وارده عدالتخانه را بر او وارد آورند و بدین لحاظ رئیس مجلس عدالتخانه چنین صلاح دید که مرافعه را بدون وصول مخارج قطع نماید.

ترجمهٔ سیدحسن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برگزیده از روزنامه تایمس مورخه ۱۵ مارس ۱۸۹۳

خاتمه ادعای کمپانی انحصار تلگراف ایران بر ملکم خان در عدالت خانه لندن

پس از چندین روز جلسات مکرر بالاخره امروز ذیقعده بطریق ذیل ختم شد نظر باینکه قرارداد مورخه ۲۵ ژانویه ۱۸۷۲ که بین دولت علیه ایران و کمپانی انحصار تلگراف ایران منعقد شده است در سال ۱۸۸۹ و تحقیقا نهم سپتامبر سال مزبور مطابق ۲۶ ذیحجه ۱۳۰۶ بواسطه مذاکره و تفاهم بین جناب ملکم خان از جانب دولت ایران در دربار لندن وزیر مختار جناب در ۱۴ اکتبر ۱۸۹۵ معزول شده از قرار معلوم بعضی شرایط ایران او قابل که در ملحقات مندرجه تشریف داشته بکلی غیر قانونی که در عهدنامه تلگرافات و قوانین بین المللی آنها بسته بود چنانچه از ملاحظات و مداقات حقیقت و قایع مزبوره از مکاتیب و تلگرافات ملکم خان معلوم شد در دسامبر ۱۸۸۹ ملکم خان امتیاز را در مقابل پنجاه هزار لیره بکمپانی فروخت و مبلغ پنجاه هزار لیره از آن بابت تفاوت قرار در فبرایر ۱۸۹۹ ثورلی نامی از طرف کمپانی دیگر امتیاز را از کمپانی اولی در مقابل پنجاه هزار لیره خرید و در ۲۶ نوامبر این کمپانی ثورلی تلگرافی را که عارض و مدعی شد در اواخر سپتامبر ۱۸۹۹ از طرف دولت ایران بملکم خان تلگرافی شد حاوی بر بطلان امتیاز در ۱۳ دسامبر ۱۸۸۹ عهدنامه فروخت شده از طرف دولت ایران به ثورلی نام نماینده دیگر کمپانی جدید بر حسب تلگراف مفصله حواله پنجاه هزار لیره در هم خالص نوشته بطور هدیه انعام تقدیم کمپانی اولی نمود و کمپانی مزبور از عنوان بر ملکم خان و ملکم خان هم حواله را قبض کرده همه انعام را دریافت نمود بعد از آن کاشف مهر آن و نقشه ای از همه قرارداد بعمل آمده از شرح جریان طرفین و کلا معین نمودند مورخه مرقومه بالا در حضور رئیس عدالتخانه جدا بر حسب حکم داده که کمپانی حق مطالبه پنجاه هزار لیره ملکم خان ندارد و کمپانی مدعیه ختم نمود و تا در حضور رئیس عدالتخانه و کیل ملکم خان آزاد بگذارد که بر حسب تکلیف عدالتخانه آنچه از جانب ایران نشان داده و تعلیم فلان حسنه مرقوم نمود بر ایشان بکند آدم بزرگ نجیب محترم هرگز آموده در حق نخواهد بود در حضور تمکین منع کرد که بی مروت را مغتنم و بی بهره برده و خورده بشه ملکم خان از کمپانی تلگراف پنجاه هزار لیره دریافت نموده نتیجه آنکه از هر کمپانی مزبوره کاری بیمکیف دارای کاری نشد پوشان نخواهد بود کلیه ملکم خان رفته نهایت در صورتیکه قانون ملکم خان حکم داده است که دعوی مزبوره را بر حسب قانون عدالتخانه خارجه وقوع خارجه باید رد داده بشود بنابراین تفصیلات چنین دعاوی دیگر محتمل و آنها را قوانین پیش بینی نموده از جمله تشخیص جناب ایتا تشخیص آنها نیز بکمال اهتمام در جعبه و بکلی شیشه و عارض منکشف نشود و غیر از شئونات دوم اسم مأموریت خود بجهة ایجاد وسیله قرار میداد در صورتیکه شئونات آن مأموریت از جانب دولت علیه ایران از زاویه نظر جاریه تعویض نشود و بالعکس اگر آن شئونات زاویه نظر قطع اداری او را مرتفع داده باعث تحریف

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فهرست عمومی اعلام

آجودان مخصوص (مهدی خان) ۳۲، ٦٦، ۷۳، ۹۳، ۱۰٤، ۱۲٦، ۱۵٦، ۱۷۰-۱۷۱، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۰۹
آذربایجان ۳٤۲، ۳۹۵، ۳۹۸
آربروط (محل) ۱۳۵
آرژانتین ۱۸٤
آرشی دوشس گیزلا (زن پرنس لئوپلد) ۲۹۳
آرشیدوش لوئی (ولیعهد اتریش) ۳۱۸
آرشیدوک ژوزف (شاهزاده مجارستانی) ۳۳۳
آرشیدوک شارل (سردار اطریشی) ۲٦۹
آرکایل، دوک (رئیس ایل کام بیل انگلستان) ۱٦۹
آرمسطرنگ، لرد (آرمسترون، آرمسترونگ) ۱۳۸، ۱٤۰-۱٤۱، ۱٤۳-۱٤٦
آرنولف، ارنوف (پسر سوم رژان) ۲۹۲-۲۹۳
آسیا ۲۸۵
آغا بشارت (آقا بشارت) ۸۵، ۲٦۲
آغا عبدالله (آقا عبدالله) ۲۰، ۱۱۵، ۱۳۳، ۲۸٦، ۳۱٤، ۳۲۵
آغا محمدخان (آقا محمدخان) ۳۵٦، ۳۷۲، ۳۹۰
آقا بشارت ← آغا بشارت
آقا بهرام ۳٦۷
آقا دائی ۹، ۱٦-۱۷، ۱۹، ۲۳، ۲٦-۲۷، ٤۰، ۵۱، ٦۵-٦٦، ٦۸، ۱۰٤، ۱۰۹، ۱۱٤، ۱۲٦، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۵٦، ۱۷۱، ۲۰٤، ۲٦۵، ۲۷۰، ۲۸٦، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰٦، ۳۲٦
آقا رضا ۳٤٤
آقا علی ۳۳٤
آقا کوچولو ٤٤
آقا محراب ۳٤٤
آقا مردک (مردک) ۲۳، ٦۳، ۸۵، ۸۷، ۹۸، ۱٦۵، ۲۳۸-۲٤۰، ۲٤٦، ۲۵۵، ۲٦۵، ۲۷۰، ۲۸٦، ۳۰٦-۳۰۷، ۳۲۵
آقا میرزا محمدخان ۲٦-۲۷، ۳۲
آقا نوری ۳۹۰
آلبرت، پرنس (شوهر ملکهٔ انگلستان) ٤۹، ۱۱۰، ۱۷٤
آلبرت ویکتور، پرنس (پسر ولیعهد انگلستان) ۱۲۲
آلبرت هال ۵۷-۵۸

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

آلبرت (هتل) ۲۵۸
آلبرشت (پرنس دوک) ۲۷۹
آلبر کورن (دوک) ۷۲
آلپ (کوه) ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱
آل جر (الجزایر) ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۴-۲۱۵
آلزاس ۲۴۲، ۲۴۷
آلز بوری (شهر) ۷۷
آل ساس لورنی (آلزاس لورنی) ۱۶۳
آلفان د (معمارباشی) ۲۰۸
آلفن ۲۱۶، ۲۱۹
آلفونس، پرنس (برادرزادهٔ رژان) ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۱
آلفونس دوروچیلد (بارون) ۲۱۹
آلمان، آلمانی، آلمان‌ها ۶، ۲۳، ۲۹، ۳۸-۳۹، ۵۵، ۶۲، ۷۶، ۸۹، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۱-۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۶-۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۶۹-۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۹، ۲۹۱-۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۸۴-۳۸۵، ۳۸۷
آلونسلبن، جنرال (فرمانده کل قشون وورتمبرغ) ۲۷۳
آلیس (دختر ملکهٔ انگلستان) ۴۲
آلیس (کارخانه‌دار) ۹۰
آلیس (حاکم شهر مر) ۱۷۱
آمپیر (تیاتر) ۵۲، ۷۷
آمستردام ۶، ۱۴، ۸۹، ۹۶، ۱۱۲، ۱۳۵
آملی دبوربون، پرنسس (دختر ایزابل ملکهٔ اسپانیا) ۲۹۴، ۳۰۰-۳۰۱
آنام، آنامی (کشوری در شرق شبه جزیرهٔ هندوچین) ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۱۲
آنت نانگ (شهر) ۳۱۷
آنتوان کتابچی ۳۷
آنش (شهر) ۱۲
آنگن (روستا) ۲۲۹، ۲۳۵
آنورس (شهر) ۱-۲، ۴، ۹، ۱۲-۱۳، ۲۹-۳۲
آنورکولد ← اینورکولد
آوانس ارمنی ۳۲
آیزن لوهر (رئیس کل راه آهن باد) ۲۴۱

«الف»

ابراهیم میرزا ۱۸۱، ۲۰۶
ابردین (شهر) ۱۲۱، ۱۳۴-۱۳۵
ابرکورن ۷۵
ابوالحسن خان ۱۷، ۱۹، ۲۳، ۲۶، ۳۲، ۵۳، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۹۸، ۱۰۸-۱۰۹، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۶-۳۰۷، ۳۱۴، ۳۲۵
ابوبکر (خلیفهٔ اول) ۲۲۹
اپرا (خیابان) ۲۳۵
اپی رنت (خیابان) ۶۸
اپی نای (روستا) ۲۲۹
اپی نه (محل) ۲۳۵
اتازونی ۱۸۴
اتین، مادام (زن اتین) ۲۰۷
اتین، مسیو (معاون وزارت مهاجرین) ۲۰۸
احتساب الملک ۴۴
احمد خان، جوجه (پیشخدمت) ۱، ۱۹، ۲۳، ۲۶-۲۷، ۳۲، ۶۰، ۶۳، ۹۸، ۱۰۸، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۰، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۳۶،

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۸۲، ۲۹۵،
۳۰۱، ۳۰۶-۳۰۷، ۳۱۴، ۳۲۵، ۳۷۲
ادلف گرای نر (کارخانه‌دار) ۲۲
ادن (تماشاخانه) ۲۳۲
ادنبورگ ـ ادمبورگ (شهر) ۱۳۴، ۱۳۷،
۱۳۹، ۱۴۰
ادوارد، پرنس (پسر ولیعهد انگلستان) ۳۹
ادیب‌الملک (ادیب) ۲۶، ۳۲، ۴۴، ۶۳،
۸۵، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۷-۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۸،
۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۶۱،
۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۲۷، ۲۲۹،
۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۸۲، ۳۰۱،
۳۰۷، ۳۱۴
ادیسون ۷۳، ۲۳۴
ادیم بورغ (پایتخت اسکاتلند) ← ادنبورگ
ارتسوگاو (پرنس ژاپنی) ۲۱۲
ارس (رودخانه) ۲۵۶، ۳۵۶
ارشوک مالین ۶
ارشیدوک آلبرت (عموی امپراطور اطریش)
۲۷۹
ارل اف هوپطون، لرد ۱۳۶
ارل فایف ۱۳۱-۱۳۲
ارمسن، مادام ۲۰۸
ارمنی ۴۰
ارنست دساکس ویمار (پرنس) ۲۷۲،
۲۸۰-۲۸۱
ارنس ساکن ویمار ۲۷۹
ارنولف، پرنسس (زن پسر سوم رژان) ۲۹۴
اروپا (اروپ، فرنگ) ۱، ۳-۴، ۶، ۸، ۱۴،
۱۶-۱۸، ۲۲، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۴۰، ۵۱،
۵۹، ۶۷، ۷۲، ۷۵-۷۷، ۷۹، ۹۱-۹۲،
۹۶-۹۹، ۱۰۶-۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۰،
۱۲۵-۱۲۷، ۱۴۸، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۳،
۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵،
۲۰۲-۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۰،
۲۲۲-۲۲۳، ۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۷،
۲۵۳-۲۵۴، ۲۵۷-۲۵۸، ۲۶۰-۲۶۱،
۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۸۶،
۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۳-۳۰۴، ۳۱۲،
۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۵-۳۲۶، ۳۳۳، ۳۵۲،
۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۷،
۳۸۰-۳۸۱، ۳۸۴-۳۸۶، ۳۸۹-۳۹۱،
۳۹۳، ۴۰۳
ارونقی (طایفه) ۳۹۹
از برن (محل) ۱۷۲-۱۷۳
اژن سه ۲۴۱
اژونی، امپراطریس ۳۲۰
اسپا ۱۱-۱۳، ۱۵-۱۶، ۲۵، ۲۹، ۳۲، ۳۶
اسپانیا، اسپانی، اسپانیل، اسپانیولی ۲۰،
۵۵، ۶۲، ۷۰، ۱۱۳، ۱۸۴، ۲۷۳-۲۷۴،
۲۶۴، ۲۷۳، ۲۹۴، ۳۰۰
اسپانیل (تماشاخانه) ۲۲۰-۲۲۱
اسپولر (وزیر خارجهٔ فرانسه) ۱۸۰، ۲۰۸،
۲۳۷، ۲۳۹
استال، بارون (سفیر کبیر روسیه در
انگلستان) ۴۰، ۵۰، ۶۲، ۷۵
استال بریج ۱۰۳
استاد نصرالله ۳۱۳
استرآباد ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۵،
۳۹۹
استرازبورغ ۲۱۴، ۲۴۲، ۲۷۰، ۲۸۹
استراند (کوچه) ۴۷
استرکمنسینس (جنرال) ۲۵۳
استرلی ۱۲۱

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

استرونسون (مخترع لکوموتیو) ۱۴۱
استکارت ← اشتونگار
استکپرط (شهر) ۹۶
اشتونگار ← اشتونگار
استوداخ ۳۳۱
استود گارد، استود گار ← اشتونگار
استورزا (پرنس) ۲۵۴
استون هاون ۱۲۱، ۱۳۵
استوور (وزیر مختار هلاند در پاریس) ۱۸۴
اسحق میرزا ۲۶۰
اسدالله میرزا ۱۸۱
اسطرابری هیل (قصر) ۵۶
اسطرلینگ (محل) ۱۱۳، ۱۲۰
اسطرلینگ (ماژور جنرال) ۱۷۱
اسعد پاشا (سفیر کبیر عثمانی در پاریس) ۱۸۴، ۱۹۰
اسکاتلند (اسکتلند) ۶۷، ۱۰۲، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۹-۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۲، ۱۴۴، ۱۶۹، ۳۴۵، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۷۲، ۴۰۵
اسکندر ۷۸، ۱۹۸
اسکو (رودخانه) ۶، ۳۰
اسکوت (شاعر اسکاتلندی) ۱۴۰
اسکوطس گپ (محل) ۱۴۱
اسلامبول، اسلامبولی ۱۶، ۳۷، ۷۹، ۹۷، ۱۸۱، ۲۵۹
اسمعیل بزاز ۷۹، ۲۰۴
اسمیت (رئیس موزه ادنبورگ) ۱۳۷، ۱۴۰-۱۴۱
اشتاین هایل، جنرال (وزیر جنگ) ۲۷۳
اشتوتگار (استوتکار، استود گارد، استود گار، استکارت) ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۸۰-۲۸۱، ۲۸۵، ۳۰۷
اشریج (قصر) ۶۸، ۷۱، ۳۴۴
اصفهان ۳۲۸، ۳۳۹، ۳۴۱
اطریش (اوستریا) ۶، ۲۵، ۶۲، ۷۶، ۷۸، ۱۸۴، ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۹-۲۸۰، ۲۹۲-۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴-۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۱-۳۳۳، ۳۳۵
اطین اول (پادشاه مجار) ۳۳۲
اعتماد الحرم ۳۵۶، ۳۶۲
اعتمادالسلطنه ۱، ۹، ۱۱، ۳۳، ۳۷، ۶۳، ۸۴-۸۵، ۹۶-۹۷، ۱۰۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱-۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۷، ۲۲۴، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰۶
اعراب، عرب ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۶۴-۲۶۵، ۲۷۳-۲۷۵
اف ابرکورن (دوک) ۷۸
افجه ۲۶۵
افریقا، افریق ۹۴، ۱۴۱، ۱۹۱، ۲۸۵
افغانستان ۱۴۲
اف نستر (دوک) ۷۲
اقبال السلطنه ۹۳، ۳۴۳، ۳۸۲، ۳۹۹
اقل بکه خانم ۳۵۹
اکاتور ۱۸۴
اکبرآباد ۵۶
اکبرخان ۱۹، ۲۳، ۳۲، ۳۵، ۵۱، ۶۳، ۶۹، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۱۰۴، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۷-۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۷-۲۲۸، ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۵، ۳۲۵

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

اکراد ۱۱۵
اکس، اکسی (شهر) ۳۹، ۶۳، ۱۱۲-۱۱۵، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۸، ۳۰۷، ۳۶۳، ۳۶۷-۳۶۸
اکسطو یور (بولوار) ۲۳۵
اگسبورغ ۲۸۹
الاروس (میس) ۶۳
البانی (مادام) ۴۳
البرخط وورتمبرغ ۲۷۲
الجزایر ← آل جر
الدین (فرمانفرمای ایرلند) ۱۰۲
الزبوری ۸۲-۸۳
الکتور ردلف اوّل ۲۵۷
الکتر شارل ته اوُدور ۲۵۸
الکساندر ۲۸۴
الکساندرا (هتل) ۱۴۸
الکساندر دوم (امپراطور روس) ۲۴۲
الکساندری (وزیر مختار رومانی در پاریس) ۱۸۴
الکترماکس ۲۹۳
الویرا، پرنس (برادرزاده رژان) ۲۹۴
الله قلی خان ایلخانی ۳۹۱-۳۹۲
الیزابت (ملکهٔ انگلستان) ۶۶
الیزه (کاخ) ۱۹۵، ۲۳۷
الیش (محل) ۳۱۸
امام جمعه تهران ۱۸۱
امامه (روستا) ۲۶۵
امان‌الله میرزا ۳۹۶
ام اوانو (پادشاه باویر) ۲۹۴
امریکا، امریک، ینگه دنیا ۸، ۴۳، ۵۵، ۵۸، ۶۲، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۸۱، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۸-۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۳-۱۹۵، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۲۴
امیرخان سردار ۳۷۰، ۳۷۴
امیر نظام ۳۵۹
امیریه (خیابان) ۳۸۲
امین اقدس ۱۰۶، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۷-۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۷-۳۸۸
امین‌الدوله ۷۹، ۱۸۱-۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۴-۲۵۵، ۲۶۲، ۲۷۶، ۲۹۵، ۳۰۶-۳۰۷، ۳۱۳، ۳۲۹-۳۳۰، ۳۶۹
امین‌السلطان (میرزا علی اصغرخان) ۱، ۵، ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۱۹-۲۰، ۲۲-۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۴۰-۴۲، ۴۸-۴۹، ۵۳، ۵۷، ۵۹-۶۰، ۶۲-۶۶، ۶۸-۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۲-۹۳، ۹۵-۹۸، ۱۰۴، ۱۰۷-۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۶، ۱۱۸-۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰-۱۴۱، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹-۱۵۰، ۱۵۷-۱۵۸، ۱۶۱-۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۰-۱۷۳، ۱۷۵-۱۷۷، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۹-۱۹۳، ۱۹۵-۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۰۹-۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۱-۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶-۲۴۰، ۲۴۳-۲۴۴، ۲۴۷-۲۴۸، ۲۵۱-۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۸-۲۶۹، ۲۷۱-۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۴-۲۹۵، ۳۰۵-۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۱۹-۳۲۰، ۳۲۲-۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۸-۳۲۹، ۳۳۳-۳۳۴، ۳۵۶، ۳۶۰،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۳۷۲، ۳۸۵، ۴۰۱-۴۰۳
امین‌السلطان (آقا ابراهیم) ۳۹
امین الضرب ← حاجی محمد حسن
امین‌الملک ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۸۵، ۳۸۹
امین حضرت ۱۳۳
امین حضور ۲۷۳
امین خلوت ۲-۳، ۱۰، ۱۹، ۲۳، ۴۰، ۴۸-۴۹، ۶۳، ۸۴، ۹۷، ۱۵۷، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۶-۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴-۲۰۵، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۸۸، ۳۰۶-۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۳۰
امین همایون ۲۰، ۶۵، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۴۹، ۱۵۶، ۲۷۹، ۲۸۸، ۳۰۶، ۳۲۶، ۳۴۸، ۳۷۲
انتونیوا الیگاردی (ایلچی پاپ) ۳۰۵
انزلی ۲۳۹، ۳۶۰
انسیتو آرس مسیو (وزیر مختار بولیوی در پاریس) ۱۸۴
انگلیس، انگلیسی‌ها، انگلستان ۴-۵، ۲۹-۳۴، ۳۶-۴۱، ۴۳، ۴۶-۴۷، ۵۰، ۵۵-۵۹، ۶۶-۶۹، ۷۱، ۷۸، ۸۳-۸۵، ۸۹، ۹۱-۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸-۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰-۱۴۳، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴-۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۸-۱۷۲، ۱۷۴-۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴-۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۳۴-۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۴-۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۸۰، ۳۴۱، ۳۲۸-۳۲۹، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۶۶-۳۶۸، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۰۱-۴۰۳، ۴۰۵
انیس‌الدوله ۴۳، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۵۸-۳۵۹، ۳۶۱، ۳۷۲
اوروگای ۱۸۴
اوس (محل) ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۶۹
اوستریا ← اطریش
اوفان بورغ ۲۴۱-۲۴۳
اوکولیچانی، کنت (وزیر مختار اطریش) ۲۸۰
اول کو چالسکی ۱۷
اولم (شهر) ۲۶۹، ۲۸۷-۲۸۸، ۲۹۱-۲۹۲
اولیوس (قیصر روم) ۲۵۲
اونودوبوا دبولن ۲۳۵
اونوکلیش ۲۳۵
ایتالیا، ایتالیائی ۱۸، ۳۷، ۴۸، ۶۲، ۹۹، ۱۰۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۱۴-۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۴۹، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۱۰، ۳۲۰-۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۲
ایران، ایرانی، ایرانی‌ها ۳-۴، ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۲-۲۳، ۳۰، ۳۲، ۴۲، ۴۶-۴۸، ۵۳، ۵۸، ۶۶، ۷۵، ۷۷-۷۹، ۸۲، ۸۶، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰-۱۵۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۴-۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۴-۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۶، ۲۸۱، ۳۰۳-۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸-۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۷-۳۴۱،

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

۳۸۱، ۳۹۲، ۴۰۱-۴۰۳، ۴۰۵-۴۰۶
ایرلام (محل) ۱۰۹
ایرلند، ایرلندیها ۶۶، ۷۲، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۴۷
ایزابل (ملکهٔ اسپانیا) ۵۵، ۲۹۴
ایزار (رودخانه) ۲۹۶، ۳۰۳
ایشل (محل) ۳۲۵
ایفل (برج) ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۰-۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۶۹
ایفل، مهندس ۱۸۶-۱۸۷
این (رودخانه) ۳۰۶
اینترلند ۶۶
اینورکولد، اینورکلد - آنورکلد (قصر، عمارت) ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۷
ایوان ۲۸۵

«ب»
بئاتریس (دختر ملکهٔ انگلستان) ۴۲
باباکره ۳۶۲
باد ۲۴۱-۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۷-۲۵۸، ۲۷۰-۲۷۱، ۲۷۵، ۳۰۴، ۳۸۴-۳۹۰
بادبولون (خیابان) ۱۸۱، ۲۱۱، ۲۱۴
بادن باد ۲۰۹، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱-۲۵۲، ۲۵۴-۲۵۶، ۲۵۹-۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۰، ۳۹۲-۳۹۳
بارو ۸۵
بارون (وزیر مختار انگلیس) ۲۸۰
بار سرسین (شهر) ۲۴۰
بار سوراب ۲۴۰
بارن دمنیل ۱۳
بارنژه (مهماندار شاه در پاریس) ۱۸۲
بازن (مهماندار شاه در پاریس) ۱۸۳، ۲۰۷
باشی ۹، ۳۲، ۵۱، ۶۳، ۹۸، ۱۰۴، ۱۶۵، ۱۷۱، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۶
باطن برغ، پرنس (داماد ملکه انگلیس) ۱۷۲
باطوم ۲۳۹
بال (شهر) ۲۴۱، ۲۴۳
بالاطور (محل) ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۴
بالکان ۱۲۵
بلگرو (لرد) ۱۰۳
بالمرال ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۴
بالوا (وزیر مختار ایران) ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴-۲۰۵، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۸-۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۱
باویر (محل) ۱۸۵، ۲۵۸، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۶-۲۸۷، ۲۸۹-۲۹۳، ۲۹۷-۲۹۹، ۳۰۳-۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۷
بای رت، بایروت (شهر) ۲۸۹، ۲۹۲
بایملر (رئیس مدرسه فری بورغ) ۲۴۲
بتانسه (نایب اوّل سفارت دومینیکن در پاریس) ۱۸۴
بدرالدوله ۳۴۴، ۳۵۸، ۳۷۲، ۳۸۸
بدو (مهماندار شاه در بلژیک) ۱۶
براد فرد ۱۴۴، ۱۴۶-۱۴۸، ۱۵۳، ۱۷۹
برازا (حاکم کن کو) ۲۲۹
برانژ (مهماندار شاه در پاریس) ۱۸۳، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۴۱
برانلو (کنتس) ۷۲
بران ولو ۶۸، ۷۱
برایتون (بری تن) ۱۵۳، ۱۵۶-۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۹، ۳۶۹-۳۷۰، ۳۷۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برت لو، مسیو (وزیر علوم فرانسه) ۲۰۷
برد ۱۸۵
برده (مارشال) ۲۵۸
برزیل ۱۸٤، ۲۲۰
برژه (رئیس اکسپوزیسیون پاریس) ۲۰٤، ۲۰۷
برطسموط (بندر) ۱۷۱
برک هم استید ۷۰
برلت (جنرال) ۲۰۸
برلن ۵۲
برمار (محل) ۱۳۰ - ۱۳۲
بروجر (جنرال) ۲۰۸
بروجرد ۳۹۹
بروسل (بروکسل) ۱ - ۲
برومسکو (روستا) ۸۳
برومسگرو (ایستگاه) ۸۲، ۸٤، ۸۸
بریتانیک (هتل) ۱۳
بری تن ← برایتون
بسطام ۳۷۰، ۳۸۵، ۳۹۹
بغداد ۳۳۱، ۳۳۳
بک لیو (منشی رئیس خانهٔ ملکهٔ انگلیس) ۱۰۲
بکینگ هم پلس ٤۷
بلانش (مادام) ۲۸٤ - ۲۸۵
بلژیک (بلجیک) ۱ - ۲، ٦، ۸، ۱۰، ۱۲ - ۱۳، ۱٦، ۱۹ - ۲۰، ۲۳ - ۲٤، ۳۰ - ۳۱، ٦۳، ۱۳۵، ۱۸٤، ۱۸۸، ۲۵۱
بل فر (قلعه) ۲٤۱
بلوچستان ۳٦۵، ۳۹۵
بلوویتس (خبرنگار روزنامهٔ تایمز) ۲۲۹
بنان‌الملک، میرزارضا (حکیم‌الملک) ۹۷
بنگاله ۱۵۱، ۱۵۵
بوتسف ۳۹۰
بود (شهر) ۳۳۳
بوداپست ۳۳۰ - ۳۳۳، ۳۳۵
بودشمن ۲۲۳ - ۲۲٦
بوزار (موزه) ۳۲۵
بورطن (شهر) ۸۹
بورغ (عمارت) ۳۱۸
بورکارت (نایب سفارت سویس در پاریس) ۱۸٤
بوکانان ۱۱۳
بوکانان کاسل (قصر) ۱۱۱
بورن (شهر) ۳۱۸
بوکنگام (عمارت) ۳٤۲
بوکوط ٦
بوکین کام (دروازه) ۳۸
بوکینگ هام (عمارت) ٦٤، ۱۷۳
بولانکو (نام) ۲۳۱
بولیوی ۱۸٤
بهرام خان ۳٤٦، ۳۷۲
بهم (محل) ۳۲۵
به نت بورله (روزنامه) ۱۷۲
بیت‌المقدس ۲۷۹
بیرمان (محل) ۱۱۳
بیرمنگام ۸۳ - ۸٤، ۸۷ - ۸۸، ۱۰۳، ۱۲۷
بیز مارک (پرنس) ۲٦٦
بیز مارک (کنت) ۲٦٦ - ۲٦۸
بیلو (جنرال) ۲۰۸

«پ»

پاتن برغ، پرنس (داماد ملکهٔ انگلستان) ۳۸
پات ۷۲
پاران ۲۰۹

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

پارسوال (جنرال) ۲۹۱
پارش (محل) ۳۱۵
پارکانی (شهر) ۳۳۲، ۳۳۵
پارمان تیه (مسیو) ۲۰۹
پاریس ۱۴، ۱۷، ۳۲، ۳۶، ۶۹، ۷۶-۷۷، ۷۹-۸۰، ۹۷، ۱۴۰، ۱۶۸، ۱۷۴-۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱-۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۰۴-۲۰۶، ۲۰۹-۲۱۱، ۲۱۴-۲۱۵، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸-۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۶۱-۲۶۳، ۲۶۹، ۲۸۷، ۳۰۵، ۳۱۰-۳۱۱، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۴۴، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۷۶-۳۷۸، ۳۷۹-۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۸، ۴۰۱
پاسا (محل) ۲۹۸
پاستور، لوئی ۱۹۱، ۲۰۷
پالاتینا (شهر) ۲۵۷
پاله داند وستری (باغ) ۱۰
پاله دن دوستری (عمارت) ۲۱۱
پانطئون (کلیسا) ۲۳۵
پتو (مسیو) ۳۸۲
پرانزرتند (پارک) ۳۳۰
پرت (شهر) ۱۲۱
پرتقال ۶۲، ۱۸۴، ۳۱۸، ۳۲۱
پرژه، مهندس ۲۱۹
پرسطن (پارک) ۱۶۷
پروتین (محل) ۱۴۱
پروس ۱۰۳، ۱۴۰، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۴
پره (مسیو) ۲۰۷
پرین (شهر) ۳۰۶-۳۰۷
پسپز (حاکم شربورغ) ۱۷۶
پست (شهر) ۳۳۳
پسی پر، کنت (وزیر مختار سوئد در انگلیس) ۶۲
پطر بورغ ۱۶، ۳۶۹
پطر کبیر ۱۶، ۹۴، ۲۸۴، ۲۸۶
پکن ۲۴۹
پلاتو (بارون) ۲۷۳
پلاس دولاکن کرد (محل) ۱۸۰، ۲۳۹
پل مار (جنرال) ۲۰۸
پل مل (کوچه) ۴۷
پن پادور (معشوقهٔ لوئی ۱۵) ۲۱۰
پوتسدام ۲۷۳
پوتوتسکی (کنت) ۲۵۱
پورتسموت ۱۷۰
پیکادلی (کوچه) ۵۲
پیکارد (مسیو) ۲۰۸
پیگمنونه (کاپیتان) ۱۴۶

«ت»

تاتارها ۱۸۶
تاف کیر خ ان، کنت (وزیر مختار باویر) ۲۸۰
تالبت ۲۳۸
تان (روزنامه) ۲۲۴
تایمز (رودخانه) ۳۲-۳۳، ۳۶، ۴۱
تایمز (روزنامه) ۲۲۹، ۳۲۹، ۴۰۵
تبریز ۱۰۱، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۵۹-۳۶۰، ۳۶۵، ۳۹۹
تجریش ۱۴۰
تخت جمشید ۷۸
ترافالگار (میدان) ۴۳، ۴۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ترکمن، ترکمن‌ها ۴۰، ۶۱، ۷۵، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۸۶، ۱۹۴-۱۹۵، ۲۷۷
ترکمن آقاوجیه ۱۱۳
ترکی ۴۰، ۱۶۴، ۲۱۹، ۲۳۸، ۳۲۳، ۳۲۵
ترکیه ۳۷
ترنطام (محل) ۵۸-۵۹
تروا (شهر) ۲۴۰-۲۴۱
تری یانو (عمارت) ۲۱۱
تگزاس، تکساس ۱۰۰
توپخانه (میدان) ۳۸۲
توسکان (زن رژان) ۲۹۳
تومب نوبورگ، بارون ۲۷۲
تونس ۲۱۴
تووِل ری (باغ) ۱۹۸-۱۹۹
تهران، طهران ۱، ۶، ۹، ۱۳، ۱۵، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۵۹، ۷۳، ۷۹-۸۱، ۸۳، ۹۱، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۶۵، ۱۷۵-۱۷۷، ۱۸۶-۱۸۷، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۷-۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۶-۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۷۷-۳۸۰، ۳۸۶-۳۸۸، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۸-۴۰۳
تیرار، ترار (صدراعظم فرانسه) ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۳۷
تیرارزن (زن تیرار) ۲۰۸
تیبر (رودخانه) ۲۸۴، ۲۸۶
تیرلی (طایفه) ۳۲۸
تیمل (وزیر مختار اطریش) ۳۱۲، ۳۱۵
تیمور میرزا ۱۲۴

«ث»

ثاباتیه ۲۰۸
ثورلی ۴۰۵

«ج»

جاجرود ۱۳۴
جان باجی ۴۴
جان مکنیل (رئیس ایل مکنل) ۱۶۹
جاوه ۲۱۴
جرمن باپس ۲۳۰
جعفر قلی خان ۱۵۱
جلال‌الدین ۱۶۳
جمال ۲۷۹
جمس دیکسن ۹۵
جنا در لوس (سفیر کبیر یونان در انگلیس) ۶۲
جوجوق باجی ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۷۷، ۳۷۸
جون جون ۳۶۲
جهانگیرخان (وزیر صنایع) ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۸۸، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۳۱

«چ»

چارلس ادوارد (پرنس) ۱۳۲
چالوس ۱۲۷
چامبرلین (لرد) ۵۵
چرچیل (نایب سفارت انگلیس در تهران) ۶۷، ۱۰۷، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۳۸
چستر ۹۸، ۱۰۱

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

چنگ کی تنگ، ژنرال (نایب اول سفارت چین در پاریس) ۱۸۵
چگنی ۳۹۸
چهار دولی ۱۱۵
چین، چینی‌ها ۴۰، ۶۲، ۸۱، ۹۵، ۱۱۴، ۱۸۳، ۱۸۵ - ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۳۵ - ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۹۷

«ح»
حاتم خان (برادر اکبری) ۲۷۹
حاجب‌الدوله ۴۴
حاجی آغا جوهری ۱۹۰
حاجی آقا ۶۳، ۲۰۴، ۲۶۳، ۲۶۹
حاجی ابراهیم خواجه ۸۱
حاجی باقر ۸۴، ۱۰۲ - ۱۰۳، ۳۲۵
حاجی بیک ترکمن ۶۱
حاجی حسام‌الدوله ۲۷۵
حاجی حسن بیک گنه‌گنه ۳۳۴
حاجی حسین قلی خان (وزیر مختار ایران در امریکا) ۱۷۷، ۲۳۹
حاجی حیدر ۲۷ - ۲۸، ۳۰، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۶۵، ۲۲۰، ۲۵۲، ۲۸۲، ۳۲۳، ۳۴۸
حاجی سرورخان (اعتمادالحرم) ۳۷۹، ۳۹۰
حاجی سید خانم ۳۷۲
حاجی شاهزاده ۳۴۸
حاجی عالی‌خان ۳۹۸
حاجی عالیه خانم ۴۳
حاجی غلامعلی ۳۴۶
حاجی لله ۱۱۵، ۱۳۷، ۲۶۷، ۲۸۶، ۳۱۴، ۳۶۸
حاجی محسن‌خان (معین‌الملک) ۷۹، ۱۸۱
حاجی محمد باقر ۳۱۳
حاجی محمد حسن (امین الضرب) ۱۱، ۱۸ - ۲۰، ۲۳، ۲۹، ۳۲، ۱۸۳، ۳۰۵
حاجی محمد حسین جواهری ۲۰۹، ۲۳۸
حاجی محمد میرزا ۱۸۱
حاجی میرزا زمان خان کاشی ۱۸۱
حاجی میرزا نجفقلی خان (کارپرداز مصر) ۱۸۱
حافظ ۷۳، ۲۵۹، ۲۸۸
حسن ۲۷۹
حسن باشی ۴۴
حسین ۱
حسین (غلام‌بچه) ۲۶۲
حشمة الدوله ۱۹۱
حضرت عبدالعظیم ۲۰۹
حضرت عیسی (ع) ۷، ۲۱۵
حضرت مریم (ع) ۱۹۸، ۲۰۲
حضرت موسی (ع) ۶۲، ۷۹

«خ»
خاله خانم ۳۸۶
خان عمو (پسر فتحعلی شاه) ۷۵
خان کوره ۳۴۸
خراسان، خراسانی ۱۰۲، ۱۷۳، ۳۹۸
خیرالله افندی ۴۰

«د»
دارآباد ۳۱۵
دارا ۱۹۸
دارالفنون ۲۰۳
دار گایل (دوک) ۱۶۹
دار لینگطن ۱۴۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

د . اری نو (وزیر مختار برزیل در پاریس) ۱۸٤
دانتاس (وزیر مختار پرتقال در انگلیس) ٦۲
دانمارک ٦۲، ۱۸٤، ۳۰۳
دانوب (رودخانه) ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹٦، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۲۷، ۳۳۰-۳۳۳، ۳۳۵
داودخان ۳۵٦
داووست (جنرال) ۲۰۷
داوستن (جنرال) ۲۹۱
دبره ۲۳۵
دبلووتسن ۲۲۹
دپاری (کنت) ۵۵
دپر گلاس (بارن) ۲۹٤
دپرل (مسیو) ۱۰
دپلی (نایب سفارت موناکو در پاریس) ۱۸٤
دتان پرات سام هوزن ۲۹۱
دترسکور (مسیو) ۲٦۱
دراکوس ۳٦٦
درایسام (رودخانه) ۲٤۳
دربی (شهر) ۸۹
دربی (لرد) ۹۷
درفن (محل) ۱۲۲
درکه دُرسه (محل) ۲۰۵
درمسن (کنت) ۲۰۸
دروتک (رئیس عدلیهٔ فری بورغ) ۲٤۲
درومندولف (سفیر انگلیس در ایران) ٤۰۱-٤۰۲
دریای فارس ۲۹۸
دریای هند ۲۹۸
دریمن (محل) ۱۱۳
دزخ (جنرال) ۲۹۱
د . سیلوانسکی (شارژ دفر روس) ۲۸۰
دقالب (وزیر مختار دانمارک در انگلیس) ٦۲
د کاستل، کنت (رئیس دربار رژان) ۲۹٤
د کامبریج، دوک (عموی ملکهٔ انگلیس) ۳۸، ۵٤، ۵۸
د کتره بک (جنرال) ۲٤۲
د کر ایلسهام (رئیس وزرای باویر) ۲۹۱
د کره (سفیر فرانسه در اطریش) ۳۲۱
د کلایست (شارز دفر پروس) ۲۸۰
د گریزینگر (رئیس دفترخانهٔ پادشاهی وورتمبرغ) ۲۷۳
دلافوا، مادام (نویسندهٔ کتاب سفرنامهٔ دیالافوا در زمان قاجاریه) ۱۹۷
دلواماتیو ۲٤
دلوپسین (جنرال) ۲۷۳
دله، موسیو (میهمان دار شاه در بلژیک) ۱٦
دلیانی (وزیر مختار یونان در پاریس) ۱۸٤
دلیج تن اشتاین، پرنسس (زن پرنس ارنوف) ۲۹۳
دماسو (رئیس اتاماژر) ۲۷۳
دمالسن (بارون) ۲۹٤
دمانتای (جنرال) ۲٤۲
دُموناکو (پرنس) ۲۷۹
دمنتروز (دوک) ۱۱۳، ۱۱۹، ۱٦۸-۱٦۹
دمنچستر (دوشس) ۱۰۲
دمورد (پیشخدمت رژان) ۲۹۱
دنرفک (دوک) ۸۹-۹۱، ۹۵، ۳٤۵
دوالبوم، کنت (وزیر مختار پرتقال در پاریس) ۱۸٤
دوبراکانس (دوک) ۳۲۱
دوبکلو (دوک) ۱٦۹
دوبوست (کنت) ۲۵۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دوبیلاند، کنت (وزیر مختار هلند در انگلیس) ۶۲
دوت رسم ۲۰۸
دوتری یف (دوک) ۲۳۹
دوتک (دوشس) ۵۰، ۵۴
دو دومال (پسر لوئی فیلیپ) ۲۳۱
دورانژ (پرنسس) ۱۶
دورانژ (هتل) ۱۳، ۱۵-۱۶
دورپ (هتل) ۳۱۳
دورمسن (رئیس تشریفات فرانسه) ۱۸۳
دروس (سفیر کبیر آلمان در اطریش) ۳۲۰
دوسدرلند (دوک) ۵۸
دوشامبرن (دوک) ۵۷
دوشان تپه ۴۸، ۸۳، ۲۸۱
دوشیلنگ تینگ (جنرال) ۲۴۲
دوفریسنه (وزیر جنگ فرانسه) ۱۸۰
دوفرین، لرد (فرمان فرمای هند) ۷۲-۷۳، ۹۴
دوفیف، کنت (نامزد دختر ولیعهد انگلیس) ۳۹
دوقوقرن ۲۴۲
دوکامبریج (دوک) ۵۰
دوکراف ۷۵
دوکرافت (نایب الحکومهٔ هایدلبرگ) ۲۶۱
دوکری (مادام) ۲۰۵
دوکسلر ۲۵۳
دوگیلینگ (بارون) ۲۴۵
دولاب ۲۸۰
دومال، دوک (پسر پادشاه فرانسه) ۶۹
دومهرن هم (ایلچی روس) ۲۰۱
دومینیکن ۱۸۴
دون جوس آلبردا (سفیر کبیر اسپانیا در انگلیس) ۶۲
دوندی (محل) ۱۳۵
دونس (دوک) ۹۹
دونشیر (دوک) ۱۰۲
دو ویلا اورویتا (وزیر مقیم اسپانی در پاریس) ۱۸۴
دو هولوده (کلنل) ۲۴۲
دو یرتمان (حاکم نظامی مونیخ) ۲۹۴
دویل (هتل) ۱۰۷، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۴۸، ۱۵۳-۱۵۴
دهاین لت (وزیر جنگ باویر) ۲۹۴
ده دیروادره (محل) ۲۰۹
دهولزینگ ۲۴۲
دهولن شتاین (کنت) ۲۹۴
دی (رودخانه) ۱۲۱
دیاز (وزیر مختار اوروگای در پاریس) ۱۸۴
دیپ فنر (بارون) ۳۱۸
دیتاکار (شارژد افرسیام) ۶۲
دیم (سفیر کبیر اوستریا در انگلستان) ۶۲
دی ناسالی فون، دیناه سالیفو (پادشاه افریقائی) ۱۹۳، ۲۱۳

«ذ»

ذوالفقارخان ۲۵۰

«ر»

راستا، راستات (قلعه) ۲۵۶، ۲۶۹
راستاد، راستات (شهر) ۲۵۳، ۲۵۶
رامون فرناندره (وزیر مختار مکزیک در پاریس) ۱۸۴
رتبوری (محل) ۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۵
رتلی (مامور پاپ) ۱۸۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رجن استریک (کوچه) ۵۲
ردیچ (شهر) ۸۸
ردیش (پروفسور) ۱۵۸
رزبری (لرد) ۵۷، ۷۵، ۷۹، ۱۴۰
رزروار (هتل) ۲۱۰-۲۱۱
رژان (نایب السلطنهٔ باویر) ۲۸۹، ۲۹۰-۲۹۴، ۳۰۰-۳۰۶
رژان لئوپلد (پسر رژان) ۲۹۲
رژن بناپارت (برادر ناپلئون اوّل) ۲۳۰
رستم پاشا (سفیر کبیر عثمانی در انگلیس) ۴۰، ۵۰، ۶۲، ۷۰
رشت ۳۹۸
رگبی (شهر) ۸۲
رگن (رودخانه) ۲۹۸
رم ۷، ۹۸، ۱۲۷، ۲۴۷، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۶
رن (رودخانه) ۲۴۲-۲۴۴، ۲۵۶، ۲۸۱
رن اعلی (محل) ۲۴۱
رنجیس (پارک) ۵۱
رنجیس اسطریط (کوچه) ۵۲
رنکورن (محل) ۱۰۱
روبرت دانژو ۳۳۲
روپرکت (نوه رژان) ۲۹۲-۲۹۳
روتر (بانک) ۴۰۲
روتر (بارون) ۴۰۲
روتر نشه (خیابان) ۱۸۰
روچیل، روچیلها ۷۷، ۷۹-۸۳، ۲۳۶
روچیل (بارون) ۷۵
روچیل، وادستون ۷۸
روچیلد، آلفرد ۷۴-۷۶، ۷۹
روچیلد، روتشل ۹۹
روچیلد، فردیناد ۷۳، ۷۶-۷۷، ۹۴
روچیلد (لرد) ۷۵، ۷۸-۷۹
روچیلد، لرد ناشینل ۷۵
روچیلد، له اوپولند ۷۹
روچیلدهای پاریس ۲۱۹
روزن‌هایم (شهر) ۳۰۶-۳۰۷
روس، روسیه ۲۵، ۳۷، ۴۰، ۶۲، ۷۵، ۸۹، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۳۵-۲۳۶، ۲۴۲-۲۴۵، ۲۵۴-۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵-۲۸۶، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۲۴، ۴۰۱-۴۰۳
روشه (مسیو) ۲۰۷
رومانی ۶۲، ۱۸۴
رومن‌ها ۲۵۲، ۲۵۷، ۳۳۱
رومی‌ها ۲۵۷
روویه (وزیر مالیه فرانسه) ۲۰۷
ریدسموس (محل) ۱۴۱
ریشار (معلم زبان انگلیسی دارالفنون) ۲۰۳
ریشار (حاکم شهر بادن باد) ۲۴۲
ریتر (شارژدافر باویر در پاریس) ۱۸۵

«ز»

زاندر (مخترع سوئدی) ۲۵۳
زورلندن (جنرال) ۱۷۷
زهرا بیگم‌خانم ۳۷۷
زیقلر (جنرال) ۲۴۲
زین‌العابدین خان گروسی ۲۰۶
زیناویوف ۲۷۹
زینت‌السلطنه ۳۶۲، ۳۷۲
زین‌دار باشی ۳۷

«ژ»

ژاپن، ژاپنی ۴۰، ۶۱-۶۲، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۸۳، ۱۸۵-۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۶،

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

۲۰۲-۲۰۳، ۲۱۲، ۲۶۰-۲۶۱، ۲۹۷
ژاردین (کمپانی) ۱۰۴
ژان مارینویچ (وزیر مختار سرب در پاریس) ۱۸۴
ژرج ۱۶۳
ژرزی (لرد) ۸۵
ژرمان بود ۱۸
ژرمن‌ها ۲۵۷
ژلی (جنرال) ۱۰
ژن (شهر) ۲۴۹
ژوزفین (زن ناپلئون) ۱۹۹
ژول سیمن ۲۰۷
ژون برون (کارخانه‌دار) ۹۱

«س»

ساری ۳۹۹
ساسون، ساسون‌ها ۵۲، ۵۴، ۷۷، ۲۱۹
ساسون، داود (ساسن، آلبرت) ۶۱، ۱۵۷، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰
ساکره (کشیش) ۶
ساکس (محل) ۲۵۱، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۲۱
سالز (رودخانه) ۳۱۴، ۳۱۶
سالزبورغ ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۱۲-۳۱۵، ۳۱۷-۳۱۸، ۳۲۶-۳۲۷، ۳۹۵، ۳۹۸
سالزبوری، سالسبوری ۴۰، ۴۲، ۴۷-۴۹، ۶۳-۷۰، ۱۰۲، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۹۴، ۴۰۱
سپایر ۲۵۶
ستور (پارک) ۲۵
سر آلجرنون بورتویک (میزبان ناصرالدین شاه) ۱۲۹
سر ادموند کامرل ۱۷۱
سر ادوارد بلاکط ۱۴۳
سر اگوسطس پاجط (سفیر کبیر انگلیس در اطریش) ۸۴، ۳۲۱
سرب، سربی ۱۸۴، ۲۰۲، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۲
سر جان مالکوم ۱۷۷
سر جون فولر (مهندس) ۱۳۷
سرنگ (شهر) ۲۰، ۲۲
سرورالسلطنه ۳۵۹
سرورالدوله ۳۴۸
سریسطر اسمیط (جنرال) ۱۷۱
سعدالله پاشا (سفیر کبیر عثمانی در اطریش) ۳۳۰
سعدی ۲۳
سفطن (لرد) ۹۸
سلطان ابراهیم ۳۳۵
سلطان سلیمان ۳۳۵
سلطان عبدالحمید ۱۶
سلطان محمد ثانی ۳۳۵
سلطنت آباد ۴۴
سن (رودخانه) ۱۹۹، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۲۹، ۲۴۰
سن پل (کلیسا) ۳۸، ۴۸
سنت جورج (کلیسا) ۴۱
سنت جیمس (پارک) ۴۷
سن گابنی (محل) ۲۱۳
سن ژرمن (بولوار) ۲۳۵
سنط اوان ۲۳۵
سنط بارطلمی ۲۵۶
سنط کراسین ۲۳۵
سن کوله ۲۰۹، ۲۱۱
سنگال ۱۹۱
سن میشل ۲۳۵
سوارف (پرنس) ۲۵۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سوسون‌ها ۵۳
سوسیه، جنرال (حاکم نظامی پاریس) ۱۸۰، ۲۰۸
سولوین (وزیر مختار بلژیک در انگلیس) ۶۲
سونیک (محل) ۲۹۶
سوئد ۶۲، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۵۳
سوئز (کانال) ۱۰۸، ۲۳۳-۲۳۴
سویس ۵۵، ۱۸۴، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۷۵، ۲۹۳
سیام، سیامی، سیامی‌ها ۶۲، ۹۴، ۱۸۳، ۱۸۵-۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۲، ۳۲۳
سیبر ۳۲۴
سید العربی آبارودی ۲۱۲
سید جمال‌الدین (اسدآبادی) ۳۰۵
سید حسن ۴۰۶
سید حمزه آل جری ۲۲۹
سید خانم ۳۶۷
سید عبدالکریم بریشا ۲۱۲
سیر جون ادی (جنرال) ۱۴۲
سیر کوویل بارک‌لی ۲۰۸
سیسیل (لرد) ۱۰۲
سیف‌الله خان ۳۹۸
سیمورژانوس (کاردینال) ۳۳۲
سیمونیس (مسیو) ۱۸
سینزهایم (روستا) ۲۶۶
سیوکان کاسل (قصر) ۳۶۵

«ش»

شاپور ۵۱، ۶۳
شارل ۳۷
شارل اول (پادشاه وورتمبرغ) ۲۷۳
شارل (دوک) ۲۸۵
شارل دووراخ (پسر عموی شارل اول) ۲۷۲، ۲۷۹
شارل دهم ۱۹۸
شارلمان ۲۵۶
شارل لوئی ۲۵۷
شارلوت (خواهر پادشاه بلژیک) ۶
شامات ۴۰، ۲۰۳، ۲۷۹، ۳۰۲
شانتان (کافه) ۲۲۶-۲۲۷
شان‌تی‌لی (قصر) ۶۹، ۲۳۱
شانزه‌لیزه (خیابان) ۱۸۰، ۲۱۴، ۲۲۶-۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۹
شاهزاده آنامیت ۲۰۶
شپی‌قول (حاکم رن اعلی) ۲۴۱
شتوناوهر (بارون) ۲۵۵
شربورغ، شربورگ ۱۶۹، ۱۷۶-۱۷۹
شفیلد ۸۸-۸۹، ۹۱-۹۲، ۳۴۵
شلر (کنت) ۲۷۰
شلوس (عمارت) ۲۴۳
شم‌بورن (محل) ۳۲۲
شمیران ۳۹۳
شتو، ماژوربارون ۲۴۱
شوپف‌هایم ۲۴۳
شوتان (رئیس مجلس شورای پاریس) ۱۸۰
شوتزینگن (محل) ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۴
شوش ۱۹۷
شوشتر، سوس ۱۹۷
شومن (محل) ۲۴۱
شهر ری ۲۰۳
شهرستانک ۱۴۴
شیراز ۳۴۳
شیلی ۱۸۵

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

«ص»
صاحبقرانیه ۵۹، ۳۴۴، ۳۵۸، ۳۹۳
صدیق‌السلطنه ۹، ۱۹، ۳۰، ۳۷، ۵۱، ۶۳، ۸۴-۸۵، ۹۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۳-۱۶۵، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۴۳، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۸۲، ۳۰۶-۳۰۷، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۳۰
صدیق‌الملک ۲۹۵

«ط»
طالبت (ماژور) ۱۶۵
طامسن ۱۱۸-۱۲۰
طاین (رودخانه) ۱۴۶
طبن (محل) ۳۳۱
طمس (روزنامه) ← تایمز
طولوزان (پزشک مخصوص ناصرالدین شاه) ۳، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۷، ۳۴، ۴۱، ۷۹، ۱۴۱-۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۵، ۱۷۲-۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۳۸
طوینام، کلنل ۱۷۱

«ظ»
ظل‌السلطان (مسعود میرزا) ۸۶، ۹۷، ۳۳۹، ۳۴۱

«ع»
عالم شاه‌میرزا ۱۲۲-۱۲۴
عایشه خانم (زن ناصرالدین شاه) ۱، ۳۵۶، ۳۸۶
عبدالحسین ۳۸۱
عبدالعظیم خان سلطان ۳۹۹
عثمانی، عثمانی‌ها ۱۶، ۶۲، ۷۰، ۹۷، ۱۵۰، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۳۴، ۲۸۵، ۳۲۰، ۳۳۱-۳۳۲، ۳۳۵
عثمانلوها ۳۳۲
عرب، عربی ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۲۹
عزت‌الدوله ۱۴۳
عزیزالدوله ۳۵۶
عزیزالسلطان (ملیجک، غلامعلی‌خان) ۱، ۵، ۹-۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۸-۱۹، ۲۲-۲۳، ۲۵-۲۶، ۲۸، ۳۰-۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۶۰-۶۱، ۶۳-۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۶-۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۷-۹۸، ۱۰۲-۱۰۴، ۱۰۶-۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳-۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۰-۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۶-۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱-۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۰-۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱-۱۸۲، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۸-۲۴۰، ۲۴۴-۲۴۷، ۲۵۴-۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۲-۲۶۳، ۲۶۵-۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰۶-۳۰۸، ۳۱۲-۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۵-۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۵-۳۴۶، ۳۴۸-۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲-۳۶۳، ۳۶۶-۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۷-۳۸۸، ۳۹۳
عضدالملک ۲۴۸، ۲۵۴
علی شیربان ۸۱
علی نقی خان (حکیم‌الممالک) ۴۴
عین‌الملک ۷۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«غ»
غازیان (برج) ۳۹۸
غلامحسین خان ۳۵۲، ۳۷۷

«ف»
فارگ هارسون ۱۲۹
فاطمه باجی ۳۶۲
فاطمه سلطان ۳۷۲
فالکن شناین (بارون) ۲۷۲
فالیر (وزیر علوم فرانسه) ۲۰۸، ۲۱۰
فای (وزیر فلاحت فرانسه) ۲۰۷
فای (مادمازل) ۲۰۷
فایبر (زن وزیر علوم فرانسه) ۲۰۸
فتحعلی شاه ۷۲، ۷۵، ۱۷۷
فخرالاطباء ۱۵، ۲۵، ۳۲، ۶۶-۶۷، ۷۹، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۲۶، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۹۵-۲۹۶، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۳۳
فخرالدوله ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۷۷
فخرالملک ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۸
فرانس‌ری ترفن هاوراست (دکتر) ۳۲۴
فرانسوا (امپراطریس نمسه) ۳۲۱
فرانسوا ژوزف (امپراطور اطریش) ۳۱۸
فرانسه، فرانسه‌ها ۲، ۶، ۸، ۱۱، ۲۵، ۴۰، ۶۲، ۶۹، ۷۸، ۹۴، ۹۹، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۰-۱۹۳، ۱۹۶-۲۰۰، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۰۵-۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳-۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۴-۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۸-۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۹۸-۲۹۹، ۳۰۴، ۳۲۱، ۳۷۶، ۴۰۵
فرانسیسکو مدینا (وزیر مختار نیکاراگو در پاریس) ۱۸۴
فرانسیس هوفونگ (شارژدافر جزیرهٔ هاوائی) ۶۲
فرانکفورت ۷۶
فرایشلاخ، جنرال بارون (رئیس کابینهٔ نظامی رژان) ۲۹۴
فرتن ۲۰۹
فرخ‌خان کاشی ۱۹۹
فردریک بزرگ ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۶
فردریک گلیوم، دوک (ولیعهد باد) ۲۴۲
فردیناند (بارون) ۷۹
فرستین رید (عمارت) ۳۰۴
فرسینه (مسیو) ۲۰۷
فرسینه (مادام) ۲۰۷-۲۰۸
فرنان دیز (شارژ دافر کاستاریکا) ۶۲
فروغ‌الدوله ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۹۳
فرونوار (محل) ۲۶۹
فری بورغ ۲۴۲-۲۴۳، ۲۶۰
فلامان، فلمنگ (سرزمین‌هایی که در گذشته بین رود اسکو و دریای شمال قرار داشتند) ۶
فوتن (مادام) ۲۰۷
فوج بهادران ۳۴۲
فوج تنکابن ۳۴۲
فوج خرقانی ۳۴۲
فوج طهران ۳۷۰
فورت بریج (پل) ۱۳۸
فورستن رید ۲۹۴
فوره نوآر (جنگل) ۲۴۳، ۲۵۶
فوریه (پزشک مخصوص ناصرالدین شاه)

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

۱۹۲، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۶
فولی‌برجه (محل) ۲۲۷
فیاکرکز (وزیر مختار سیام در پاریس) ۱۸۵
فیستون (رئیس مدرسهٔ هایدلبرگ) ۲۶۱
فیشر ۲۵۸
فیف (لرد) ۱۷۳
فیگارو (روزنامه) ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۴
فیلیپ آن گلو (وزیر مختار کولوم‌بی در انگلستان) ۶۲

«ق»
قاسم خان گروسی ۲۰۶
قشقائی شادلو ۱۳۰
قصر قاجار ۲۰۹، ۳۹۵-۳۹۶
قفقاز ۷۷، ۱۰۱
قمرسلطان خانم (شیرازی کوچکه) ۳۶۲، ۳۸۷
قنبر علی خان سعدالدوله ۱۶۸
قوام‌الدوله ۳۸۵
قوچانی ۱۱۵
قورچاقف (پرنس) ۲۵۴

«ک»
کاپوسین (کلیسا) ۳۲۱
کاتالانی (شارژدافر ایتالیا در انگلیس) ۶۲
کارتونگ ۲۶۶
کارس‌لرو (شهر) ۲۶۰
کاستاریکا ۶۲
کارلایل ۱۱۲
کارل تئودور (دوک) ۲۹۲
کارلس روح (شهر) ۲۵۳
کارلوانتونز (وزیر مختار شیلی در پاریس) ۱۸۵
کارلوکاندامو (وزیر مختار برد در پاریس) ۱۸۴
کارنو، ادلف (برادر سعدی کارنو) ۲۳۱، ۲۳۵
کارنو، سعدی (رئیس جمهور فرانسه) ۱۷۹ - ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۵ - ۱۹۶، ۱۹۹ - ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۱ - ۲۱۲، ۲۲۱-۲۲۲، ۲۳۱-۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۰
کارنو، مادام (زن آدلف کارنو) ۲۰۱، ۲۳۵
کارنو، مسیو (پسر رئیس جمهور فرانسه) ۲۰۸
کارون (رود) ۴۰۲
کاستیل ۳۹۱
کاستیلیان (مارشال) ۲۳۱
کاسطرم ۱۰۱
کاظم آقا ۳۹۶
کالام‌بر (محل) ۳۲۵-۳۲۶
کالسرو ۲۶۹، ۲۷۱
کال‌نوکی‌لاف (صدراعظم اطریش) ۳۲۵
کامبریج (دوک) ۷۸
کامبل (ایل) ۱۶۹
کامران میرزا (نایب السلطنه) ۸۱، ۱۳۳، ۳۴۲، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۵، ۳۹۸
کامرانیه ۸۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۹۳
کامرون (ایل) ۱۶۹
کانادا ۱۷۳
کانستات (شهر) ۲۸۰
کانوواز (مجسمه‌ساز) ۳۰۲-۳۰۳
کاوس (محل) ۱۷۲
کپرنیک (کوچه) ۱۸۱، ۱۹۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کتابچی ۳۷
کجور ۱۶، ۲۷۷، ۲۸۱
ک‌دزگوسطن ۲۳۵
کرامر ۸۵
کران‌بوزن (لرد) ۶۹، ۱۰۲
کرانتس (وزیر بحری فرانسه) ۱۸۰
کربلا ۳۷۲
کردمنت (محل) ۳۶-۳۸
کرس (وزیر هند) ۱۰۲
کرمان ۳۹۵
کرنس (مادام) ۲۰۷
کرنل (مسیو) ۳۰
کرون‌پروست، کلنل (میهماندار شاه در پاریس) ۱۸۳
کروه (موزه) ۲۱۲
کریستال پاله ۵۹
کریستانتومدینا (وزیر مختار گواتمالا در پاریس) ۱۸۵
کریستین (پرنس) ۴۲
کریستین (پرنسس) ۴۲
کریهم (ایل) ۱۶۹
کزمان بلانکو، ژنرال (وزیر مختار ونزوئلا در پاریس) ۱۸۴
کک‌کتی ۲۳۵
کلاردشت ۱۶، ۱۲۷
کلاید (رودخانه) ۱۱۹-۱۲۰
کلبارس (جنرال) ۲۲۱
کلب علی‌خان قهوه‌چی ۹، ۶۳
کلده ۱۹۷
کلر ۲۳۶
کلنس (ایل) ۱۶۹
کلوپ‌کنسرواتور ۴۲، ۶۳
کلوپ‌ویگ ۴۲
کلوکه ۱۹۲
کله‌بر (کوچه) ۲۳۶
کمپطن (پارک) ۵۶
کنت (مسیو) ۲۱۰
کنتر ۱۷۶
کندوکطور ۱۴۸
کنستان (وزیر داخلهٔ فرانسه) ۱۸۰، ۱۸۹، ۲۰۸
کنستان، مادام (زن وزیر داخلهٔ فرانسه) ۲۰۵، ۲۰۸
کنستان (دریاچه) ۲۶۰، ۲۷۲، ۲۷۵
کن‌کرد (میدان) ۱۸۰، ۲۱۴
کن‌کو ۲۲۹
کنیازدالگوروکی ۴۰۲
کنی‌بیس، کین‌بیس (کوه) ۲۴۳
کوار (مسیو) ۲۳۶
کوباخ (نقاش) ۲۸۶
کوپار (محل) ۱۳۵
کوشکان (محل) ۳۹۸
کوطبریج (شهر) ۱۱۳
کوک‌ریل ۲۳-۲۴
ک‌ولتر ۲۳۵
کولوم‌بی ۶۲
کولویل (لرد) ۱۳۹
کوم‌برزن، مادام (رئیس مجلس سنای فرانسه) ۲۰۸
کوناراست (کمپانی) ۱۰۴
کونیزطون ۱۰۵
کویتس‌فرای ۱۳۸
کیخسرو (شاه) ۳۲۸
کیرک کالدی ۱۳۵

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

کینزنیک طین (پارک) ۴۷-۴۸
کیلماری (لرد) ۷۲
کین‌زیگ (رودخانه) ۲۴۳

«گ»
گاگارین، پرنس ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۴
گالونکی (وزیر امور خارجه اطریش) ۳۳۰
گدار (مسیو) ۲۲۸
گدوکان (مهردار ملکهٔ انگلیس) ۴۸
گران (اپرا) ۲۲۴، ۲۳۹
گران (رودخانه) ۳۳۵
گران (شهر) ۳۳۱-۳۳۲، ۳۳۵
گران (هتل) ۲۲۴، ۲۳۹
گراناد ۲۶۴
گران‌دوک ۲۴۱-۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳-۲۵۶، ۲۵۸-۲۶۰، ۲۶۴-۲۶۶، ۲۶۸-۲۷۱، ۲۹۳
گراندیل ۵۷-۵۸
گرانویل (لرد) ۵۷
گرجستان ۳۷
گرنظام (شهر) ۱۵۶
گرون (کنطس) ۳
گرونر، لرد آرتور ۱۰۳
گره‌نیچ ۳۸
گریزن (مسیو) ۲۰۷
گلادستون ۵۷-۵۸، ۱۰۲
گلاسگو ۱۱۱، ۱۱۳-۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰
گل‌چهره ۳۶۲، ۳۷۷، ۳۸۷
گلدهال ۴۷
گله‌گیله ۲۷۰
گلین‌خانم ۳۷۴
گلیوم بزرگ ۲۶۰
گلیوم (پادشاه پروس) ۲۸۳
گلیوم دوم ۲۹۲
گواتمالا ۱۸۵
گوبله (دندان ساز) ۲۱۹
گوتیر (مسیو) ۲۰۷
گوستاو دوروچیلد ۲۱۹
گوستاولونیپ (مستشار سفارت سوئد در پاریس) ۱۸۴
گوسن (کلنل) ۳۱۸
گویو، مسیو (وزیر فواید فرانسه) ۱۸۰
گیزل (بارون) ۳۱۸
گیزلازان (زن پسر رژان) ۲۹۴
گیسلینگن (محل) ۲۸۷
گیکا، پرنس (وزیر مختار رومانی در انگلیس) ۶۲
گیلان ۱۸۶، ۲۴۳
گیم ۲۳۱
گین‌کن، بارون (وزیر دربار دولت باد) ۲۴۱
گیوم (امپراطور آلمان) ۱۳۳

«ل»
لااورا کوچالسکی ۱۷
لار ۱۱۲
لارن‌آن کل‌تر (هتل) ۳۳۴
لارندسین ۴۶
لارنسن ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۷۴
لارین‌سن ۶۶، ۶۸
لارینسون ۴۱
لافایت (کوچه) ۲۳۹
لاکارونسکی ۲۵۱
لاکن ۱-۲، ۵-۶، ۹، ۱۲
لاکنت دشولین (شارژدافر دانمارک در پاریس) ۱۸۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لان (وزیر مختار اتازونی در پاریس) ۱۸٤
لاندهوس روزن اشتاین (عمارت) ۲۷۱
لاویسلاس پتاجویخ (کنت) ۳۲۷
لبنان ٤۰
لرستان ۳۹۸-۳۹۹
لرن (محل) ۲٤۲
لرنسن (شاعر) ۵۷
لرنسون ۵٦، ۵۹، ٦۲
لروایه (مسیو) ۱۸۰
لسزوه (محل) ۲۵٦
لمبورگ (کنطس) ۳
لمر (موزیکانچی ناصرالدین شاه) ۲۰۳
لندن ۵، ۱٤، ۳۷-۳۸، ٤۰، ٤٤، ٤۷، ۵۰-۵۱، ۵٦-۵۹، ٦۲-٦۳، ٦٦، ٦۸، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۳-۸۵، ۹٦-۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱٤، ۱۱٦، ۱۲۵، ۱۳٤، ۱٤۱، ۱٤۳، ۱۵٦-۱۵۸، ۱٦۰، ۱٦۸، ۱۷۵، ۲۰٦، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۵۱، ۳۳۷-۳٤۱، ۳٤٤، ۳٦۹، ٤۰۱-٤۰۲، ٤۰۵
لنز (محل) ۳۱۷
لوا (وزیر مختار فرانسه در تهران) ۱۷٦
لواسان ۱۱۲، ۲٦۵
لوان (شهر) ۱۲، ۳۰
لوپانف (سفیر کبیر روس در اطریش) ۳۲۱
لوتجین (سفیر کبیر چین در انگلیس) ٦۲
لوزه (رئیس پلیس فرانسه) ۲۰۸
لوطان (روزنامه) ۱٤۳
لوکزامبورک ۲۳۱-۲۳۲
لوور ۱۹٦-۱۹۷، ۲۳۵
لوئی (ولیعهد امپراطور اطریش) ۳۱۸
لوئی ابرفرسطر ۲٤٦
لوئی پانزدهم ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۱۰
لوئی چهاردهم ۳۱۱
لوئی دوم ۲۹٤، ۳۰۳-۳۰۵، ۳۰۸-۳۰۹
لوئی فردیناند ۳۰۱
لوئی فیلیپ (پادشاه فرانسه) ۵۵، ٦۹، ۲۰۵، ۲۳۱
لوئی کاترز ۲۱۰
لوئیز (دختر ولیعهد انگلیس) ۳۹
لوئی ناپلئون ۲۳۰-۲۳۱
لوی، پرنس (ولیعهد باویر) ۲۹۲-۲۹٤
لوی اول (پدر ژان) ۲۹۳
لوی بران ولو ۷۱
لوی دباویر (دوک) ۲۹۲
له‌ان‌سی ۲۰۸
له‌بارون‌بین (وزیر مختار بلژیک در پاریس) ۱۸٤
له‌سبس (رئیس مجلس جغرافیای فرانسه) ۲۲۲، ۲۲٤
لهستان ۲۵۱
لئوپلد (پسر رژان) ۲۹۳
لی، لرد ۸۵
لیتن (سفیر کبیر انگلیس در پاریس) ۱۸٤
لیوچارس ۱۳۵
لیخطن تال (روستا) ۲٤۵
لیدز (شهر) ۱۷۹
لیدی‌بنک (محل) ۱۳۵
لیدی‌ویترور ۸٤
لیسطر (کارخانه‌دار) ۱۵۰
لیش‌تن (جنرال) ۲۰۸
لیطس (شهر) ۱۵۳
لی‌گنتال ۲۵۳
لیلی خانم (زن شاه) ۳۸٦
لیندا‌س‌لا آ (نایب سفارت اکاتور در پاریس)

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

۱۸٤
لینکلن، رابرت (وزیر مختار امریکا) ٦۲
لیوپلد دوم (پادشاه بلژیک) ٦
لیوطنان ۲۹۱
لیوطنان طوما ۱۸۳
لیوطنان (کلنل) ۲٦۱
لیورپول ۹٤-۹۷، ۱۰۱-۱۰۲، ۱۰۵-۱۰٦، ۱۰۸-۱۰۹، ۱۱٦، ۱۱۹، ۱۵۹، ۳٤۵-۳٤٦، ۳٤۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵٤، ۳۵٦، ۳٦۱-۳٦۲
لیوورن (شهر) ۳۷
لیژ (شهر) ۱۲، ۱۹-۲۰، ۲۳، ۲٦، ۲۹-۳۰، ۳۲

«م»
ماداگاسکار ۱۰۱، ۲۱۳-۲۱٤
مادلن (کلیسا) ۱۸۰
مارتین ۲۳٦
مارسل دیولافوا (باستان‌شناس) ۱۹۷
مارسلین مسیو (نایب سفارت هایی‌تی در پاریس) ۱۸٤
مارسیل (شهر) ۲۳۷، ۲۳۹
مارک (مراکش) ۲۰۳
مارک دولون (داماد ملکه انگلیس) ۳۹
مارکز بریدولبین (رئیس یکی از شعبات ایل کام بیل) ۱٦۹
مارکی‌اف ۷۲
مارکی دلزیان (وزیر اسکاتلند) ۱۳۷
مارکی دهارطینگطون ۱۰۲
مارکیس اوف لندن دری با رنش ۱۰۲
مارکیس اوف لودیان (وزیر اسکاتلند) ۱۰۲
مارلج ۱۳۱، ۱۳۳، ۳٦۸
ماروگ ۲۱۲
ماری پاترزا (زن ولیعهد اطریش) ۳۲۱
ماری پاژرفا (عروس ولیعهد اطریش) ۳۲۱
ماری ترز (امپراطریس) ۳۲۱، ۳۲۵
ماری رز (مادام) ٤۳
ماری طرز (زن پرنس لوئی) ۲۹۳
ماری لوئی ۳۲۱
مازندران ۱۹، ۱٦٦، ۲٦۳، ۳٦۰، ۳۹۵
ماک، جنرال ۲٦۹، ۲۹۲
ماک ماهون ۱۹۹
ماک میکان (کاپیتان) ۱۰٤
ماکس امانول ۲۹۲
ماکس دوم (برادر رژان) ۲۹۳
ماکس میلین (پادشاه اول باویر) ۲۹۲
ماکسیم (مخترع نوعی توپ) ۵۵، ۵۸
ماکسی میلیان (پدر بزرگ رژان) ۲۹۳
ماکسیمیل‌ین (برادر امپراطور اطریش) ٦
ماکسی میلین (شاهزاده) ۲٤۲
ماکفکین، کاپیتن (فرماندهٔ بریگارد سوارهٔ قزاق) ۳٦۵، ۳۹٦
مالاکوف (خیابان) ۱۸۱
مالچ (روستا) ۲٦۹
مالکی (مذهب) ۱۹۰
مالین (شهر) ۲
مانحیم (محل) ۲۸۱
مانین، مادام (زن رئیس بانک فرانسه) ۲۰۷
مایر دمیر (ایلچی فرانسه در ماداگاسکار) ۲۱۳
متیلد، ماتیلد (پرنسس) ۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۵
مجاری، مجارستان ۷٦-۷۷، ۷۹، ۱۸۹، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۱-۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۸
مجدالدوله ۲، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۹، ۲۲-۲۳،

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

۲۶، ۲۹-۳۰، ۳۹-۴۱، ۴۴، ۵۵، ۵۸،
۶۰-۶۱، ۶۶، ۶۸-۷۰، ۷۴، ۷۶، ۷۹،
۸۵، ۸۷، ۹۰، ۹۲-۹۳، ۹۸، ۱۰۲،
۱۰۴-۱۰۷، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۱،
۱۴۲، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۱-۱۷۳،
۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷،
۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴-۲۰۵، ۲۱۳،
۲۱۹-۲۲۰، ۲۲۶-۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱،
۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵-۲۴۸، ۲۵۴، ۲۶۰،
۲۶۲، ۲۶۵-۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲،
۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۴-۲۹۶، ۲۹۸،
۳۰۶-۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹،
۳۲۲-۳۲۳، ۳۲۵-۳۲۷
محبعلی‌خان یاور ۳۹۵
محمد باقرخان ۳۹۶
محمد پشندی ۲۰۴
محمد حسن خان حاجب‌الدوله ۷۲
محمد خان نایب ۳۹۶
محمد شاه ۱۷۷، ۲۰۳
محمد علی پاشا ۳۰۲
محمد صادق (سنتورزن) ۲۱۳
محمد صادق بیک ۲۱۴
مخبرالدوله ۱، ۱۵، ۱۸، ۳۳، ۴۰-۴۱،
۴۸، ۷۹، ۹۷
مخبرالملک ۳۵۸، ۳۷۷
مدسی (محل) ۲۷۰
مدینا (رودخانه) ۱۷۲
مر ۱۰۶-۱۰۷، ۱۶۲، ۱۷۰
مر (لرد) ۴۴-۴۷، ۱۵۸، ۱۶۳
مرادی (محل) ۳۲۵
مراغه ۲۷۵، ۳۴۰
مرزن‌آباد ۱۲۶
مرزی (رودخانه) ۱۰۱، ۱۰۴
مرکیزاف لودیان (وزیر اسکاتلند) ۶۷
مرگ (رودخانه) ۲۵۶
مریم خانم ۳۵۹
مرین دمالزابریه (شارژدافر سنت‌مارن در پاریس) ۱۸۵
مستوفی‌الممالک (میرزا یوسف) ۳۸۴
مسجد شاه ۲۹۴
مسعودقاجار ← ظل‌السلطان
مسکوفسکی (روزنامه) ۴۰۱-۴۰۲
مسما (روستا) ۳۳۱
مسیحی ۷۵، ۱۲۶
مشهد ۱۳۱، ۳۹۱
مصر، مصری ۶۲، ۸۵، ۱۰۸، ۱۸۱، ۱۹۷،
۲۰۳، ۲۳۷، ۲۷۹، ۳۰۲
مصطفی‌بن اسمعیل (صدراعظم سابق تونس) ۲۱۴
معاون‌الملک ۱۸۱، ۲۳۹، ۲۵۴-۲۵۵،
۳۱۵-۳۱۶
معصومه ۳۵۸
معیرالملک ۲۳۸
معیرالممالک ۱۸۲، ۲۲۴
معین‌الملک ۲۲۴، ۳۳۰
مقدبورغ ۱۹۵، ۲۱۲
مکزیک ۶، ۱۸۴، ۲۲۰
مکسیملین اول (پادشاه باویر) ۲۹۰، ۲۹۵
مکسیملین دوم (پادشاه باویر) ۳۰۳
مکلتین (قونسول خراسان) ۱۷۴
مک‌لین (جنرال قونسول مشهد) ۱۳۱
مکنزی ۱۲۲-۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۴، ۳۶۸
مکنیل (ایل) ۱۶۹، ۱۷۳
مکنیل، سرجان ۱۷۷

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

مکه ۷۹، ۹۷، ۱۸۳
ملابو ۳۴۸
ملاک (سردار فرانسه) ۲۵۷-۲۵۸
ملک‌قاسم میرزا ۷۵، ۱۲۴
ملکم‌خان (ناظم‌الدوله) ۵، ۳۲، ۳۸، ۴۰-۴۲، ۴۷-۴۸، ۵۴، ۵۶-۵۸، ۶۴، ۶۶-۶۸، ۷۰-۷۴، ۷۷-۷۸، ۸۰، ۸۳-۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۲-۹۳، ۹۵-۹۸، ۱۰۰، ۱۰۷-۱۰۸، ۱۱۰-۱۱۳، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۸-۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۷-۱۳۸، ۱۴۰-۱۴۱، ۱۵۷، ۱۶۲-۱۶۳، ۱۷۲-۱۷۳، ۲۰۷، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۲۴، ۲۳۸، ۴۰۱-۴۰۳، ۴۰۶
ملکهٔ ایزابل ۳۰۰
ملین (رئیس پارلمنت فرانسه) ۲۲۴
ممریال دیپلوماتیک (روزنامه) ۲۲۴
منابرا مارکی دوالدرا (سفیر ایطالیا در پاریس) ۱۸۳
من‌پانسیه ۵۵
منچستر ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸-۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۷، ۳۵۶، ۳۶۲
منچیکف (پرنس) ۲۴۴-۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۴
من‌سو، مونسو (پارک) ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۵
منطروز ۱۲۴، ۱۳۵
من‌مارت (بلوار، خیابان) ۲۲۴-۲۲۶
موچول‌خان ۶۴، ۱۷۵، ۲۹۶
موربث (محل) ۱۴۵
مورنینگ‌پست (روزنامه) ۱۲۹
موره، مستر ۶۷
موریه (سفیر کبیر انگلیس در پطر) ۷۸، ۹۴
موصل ۱۹۸
مولار (مسیو) ۲۰۸
مولاکو ۲۷۰-۲۷۱
موناکو ۱۵، ۱۸۴
مون‌تنقرو (پرنس) ۱۹۲
مونیخ ۲۸۲-۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸-۲۸۹، ۲۹۱-۲۹۴، ۲۹۷-۲۹۸، ۳۱۳
مهدی‌خان ۹، ۱۷، ۳۲، ۵۱، ۶۰، ۶۶، ۷۶، ۷۹، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۵۶-۱۵۷، ۱۶۵، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۸۸، ۲۹۵-۲۹۶، ۳۰۱، ۳۳۰
مهران (محل) ۳۴۲
مهندس‌الممالک ۶۳، ۱۱۹
میچل ۱۵۰
میربیر (پارک) ۱۷
میرزا آقاخان ۶۷
میرزا ابوالحسن ۱۶۱
میرزا ابوالقاسم ۶۳، ۳۱۳، ۳۲۲
میرزا احمد ۲۰۶
میرزا احمد عکاس ۱۸۲
میرزا حسن علیخان ۳۶۰
میرزا حسین ۱۰۹، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۱
میرزا حسین رخت‌دار ۱۵۳
میرزا رضاخان (وزیر مختار برلن) ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۶۶، ۱۱۵، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۴-۲۵۵، ۲۶۴، ۲۷۰-۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹-۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۱۴
میرزا رضای عمو (کاشی) ۹۹
میرزا زین‌العابدین‌خان ۳۵۹
میرزا شفیع صاحب‌دیوان ۲۰۱
میرزا عبدالله خان (یوشی) ۱، ۱۹، ۲۳، ۴۰، ۶۳، ۱۰۸، ۱۴۴، ۲۲۴، ۲۴۶، ۲۹۵، ۳۶۰
میرزا محمد خان (رئیس وزارت خارجه)

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

۱۷، ۱۹، ۲۳، ۴۰، ۵۷-۵۸، ۷۴، ۷۶،
۸۲، ۹۱، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۴-۱۱۵،
۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۲،
۱۴۹، ۱۷۰-۱۷۱، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۷،
۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱-۲۳۲،
۲۳۸-۲۴۰، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۰،
۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۹-۲۷۰، ۲۸۲، ۲۸۸،
۳۰۶-۳۰۷، ۳۱۲-۳۱۳، ۳۲۲، ۳۴۵،
۳۷۲، ۳۸۸
میرزا محمد دکتر ۲۰۹، ۲۳۸، ۳۳۱
میرزا مسعودخان نقاش ۹۹
میرزا نظام ۲۶، ۲۹، ۴۰، ۱۱۹، ۱۳۳،
۱۸۷، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۳۱، ۳۶۶
میر مایر (وزیر مختار فرانسه در
مادا گاسکار) ۲۲۴
می‌سونیه (نقاش) ۲۰۸
میط ناخط (بارون) ۲۷۲
میکادو (پادشاه قدیم ژاپن) ۲۶۰-۲۶۱
میکائیل (برادر ملکم خان) ۶۴
میلان (پادشاه سرب) ۳۱۹-۳۲۲
مین اری‌ان (شاهزادهٔ آنامی) ۲۱۲

«ن»

ناپلئون ۶، ۶۷، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۳۱،
۲۳۸-۲۳۹
ناپلئون اول ۹، ۱۴۰، ۱۹۵، ۱۹۸-۱۹۹،
۲۳۰، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۸۴-۲۸۵،
۲۹۲-۲۹۳، ۲۹۶
ناپلئون سوم ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۲۴،
۲۳۱، ۳۲۰
نادار (عکاس) ۲۲۳
نارتمبرلند (کوچه) ۴۷
ناسوژوسلین (شارژدافر انگلیس در آلمان)
۲۵۴
ناصرالدین شاه ۱، ۶۷، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۵۱،
۱۵۷، ۲۲۹، ۳۳۷-۳۴۱، ۳۴۴-۳۴۶،
۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۳،
۳۶۶-۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۹-۳۸۰، ۳۸۴،
۳۹۱، ۳۹۳، ۴۰۱
ناصرالملک (میرزا ابوالقاسم خان) ۱-۲،
۱۱، ۱۹، ۲۳، ۳۰، ۴۰-۴۱، ۴۸، ۵۱،
۵۷-۵۹، ۶۳، ۸۴-۸۵، ۹۰، ۹۳، ۹۵،
۱۰۲، ۱۰۸، ۱۳۳، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۵،
۱۴۷-۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶-۱۵۷،
۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۲-۱۷۴، ۲۰۶، ۲۴۰،
۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۷۸، ۲۸۶،
۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰۶-۳۰۷، ۳۱۴-۳۱۶
ناظم‌الاطباء ۹۱
ناظم‌الدوله ← ملکم خان
نایب‌السلطنه ← کامران میرزا
نروژ ۱۸۱
نرون ۲۴۷، ۲۸۴، ۲۸۶
نریمان خان ۳۱۲، ۳۱۹-۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۱
نستر (دوشس) ۷۲
نظر آقا (وزیر مختار ایران در فرانسه) ۲،
۱۳، ۱۹-۲۰، ۲۲، ۳۲، ۱۷۶، ۱۸۱،
۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۹،
۲۳۷، ۲۴۷
نقشه‌ده ۱۲۷
نکار (رودخانه) ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۸۱
نلاسکو اریتزوی یلا (نایب اول سفارت
آرژانتین در پاریس) ۱۸۴
نمسه ۳۲۱
نوردیکا، مادام ۴۳

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

نوط (مسیو) ٤
نوک‌بروک، لرد (فرمان‌روای هند) ٧٨
نیس ٢٧٣
نیکاراگو ١٨٤
نیکلا ٢٧١، ٢٨٤، ٢٨٦
نیگرا، کنت (سفیر کبیر ایطالیا در اطریش) ٣٢٠
نیل (رود) ٢٨٤، ٢٨٦
نیم‌فن بورخ (عمارت) ٢٩٤
نینوا ١٩٨
نیوشم هوس (قصر) ٩٦
نیوکاسل ١٣٧، ١٤٢-١٤٥
نیویورک (نویرک) ١٠٤-١٠٥، ١٥١، ٢٩٩
نیووزه (عمارت) ١٨

«و»
وادستون (قصر) ٧٣-٧٤، ٧٨
وادین‌تن (سفیر کبیر فرانسه در انگلیس) ٤٠، ٦٢
واشنگتن ١٧٧، ٢٣٩
واطرفرد (شهر) ٧٠
واطن‌برغ، پرنس ١٧٣-١٧٤
والاشی (محل) ٢٥٤
والان‌تی‌تین (قیصر دوم) ٢٥٧
والی‌خان ٧٥
واندرهیم ١٩٢
وایت، ویت (جزیره) ١٦٨-١٦٩، ١٧١-١٧٢، ١٧٤
ونزر (لرد) ٨٣
وراولینسون ٧٤
ورسایل (شهر) ٢٠٩-٢١١، ٣١٣
ورسایل پاریس (عمارت) ٣١١
ورس (لرد) ٥١
ورشاپ ١٧
ورویه (نام شهر) ١٨
وزول ٢٤١
وسطرشیر (محل) ٨٢
وسط مینسطر (دوک) ١٠٣
ولتر ٢٣٥، ٢٨٤، ٢٨٦
ولف (وزیر مختار انگلیس) ٥، ٣١، ٣٥، ٤٢، ٤٨، ٥٦-٥٧، ٦٣-٦٦، ٦٨، ٨٤-٨٥، ٩٠، ٩٢-٩٣، ٩٧-٩٨، ١١٥، ١٢٥، ١٣٤، ١٤٣، ١٤٥، ١٤٨، ١٥٠، ١٥٦، ١٦٥، ١٦٩-١٧٠، ١٧٢، ١٧٤، ٤٠٢
ول‌کرن (جنرال) ٢٧٠، ٢٧٣
ولنقطین، دوک ٦٧
ولورات لوترنبورگ (بارون) ٢٧٣
ولیعهد (مظفرالدین میرزا) ٣٦٠
ونزوئلا ١٨٤
ونسن (روستا) ٢٢٩، ٢٣٥
ون‌هاگ (دکتر) ٢٧٣
وورتمبرغ ٢٧٠-٢٧١، ٢٧٣، ٢٧٥، ٢٧٩-٢٨٠، ٢٨٣-٢٨٤، ٢٨٦-٢٨٧، ٢٩١-٢٩٢، ٣٠٤
ویت‌کینس ٢٦١
وزول (شهر) ٢٤١
ویزه (رودخانه) ٢٤٣
ویس امیزال گردون ١٧١
ویستوم (کنت) ٢٤٨، ٢٥١
ویس‌کنت آکوب (شارژدافر ژاپن) ٦٢
ویس‌مینس‌تر (دوک) ٩٨
ویشاو (شهر) ١١٣
ویشگراد (شهر) ٣٣٢-٣٣٣
ویکتورآلبر (پسر ولیعهد انگلیس) ٤١، ٧٠
ویکتور امانوئل ٧
ویکتورهوگو (کوچه) ٢٠٩
ویکتوریا (هتل) ١٠٧
ویکتوریا آلبرط ١٧١
ویکنت تاناکاو (وزیر مختار ژاپن در پاریس) ١٨٥

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ویلسون‌ها ۱۵۵
ویلهلما (عمارت) ۲۷۳
ویلیام فاتح ۴۱
ویلیام کل ۴۰۲
ویـــن ۷۶، ۲۰۵، ۳۱۷-۳۱۹، ۳۲۲-۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۰-۳۳۱، ۳۳۳
ویندزور (شهر) ۳۹، ۴۱
ویندزور (پارک) ۴۲
ویندزور، لرد (وینزر) ۸۰، ۸۴
ویندسور (کاخ) ۴۱
وینه ۸۴، ۲۵۹، ۳۳۱-۳۳۲، ۳۳۵

«هـ»
هاجر خانم (خواهر مجدالدوله) ۴۴
هاتفیلد (عمارت) ۱۰۲
هاروگط (محل) ۱۴۶، ۱۴۸
هاطن دلاگوپیلیر (مسیو) ۲۳۱
هاطن کوپیلر، مادام ۲۳۵
هاگنو ۲۴۷
هالن‌تن (عمارت) ۷۵
هاوایی (جزیره) ۶۲
هانری، مسیو (ایلچی بلجیک) ۱۳
هان‌ریون (جنرال) ۱۷۶
هاور (بندر) ۲۲۲-۲۲۳
هاید، هایت (پارک) ۴۱، ۴۷-۴۸
هـــایـدلـبـــرگ ۲۵۵-۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۸۱-۲۸۲
هایدوک (جنرال) ۲۴۲
هایی‌تی ۱۸۴
هپ‌تینگ (کلانترزن) ۲۴۲
هتزفلد (سفیر کبیر آلمان در انگلیس) ۶۲
هخامنشی ۱۹۷
هرزگ (مسیو) ۵
هرط باویر ۲۹۲
هرنر (رئیس ترن) ۲۷۰
هرنشیم‌سی (عمارت) ۳۰۵
هسیمان ۲۱۹
هفت ساعتی (خیابان) ۲۵
هل‌بورون (محل) ۳۱۴
هـلـنـد، هـلانـد ۶، ۶۲، ۸۵، ۱۱۲، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۸۴، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۳۴
هلیفیلد ۱۱۲
همدان ۳۴۲، ۳۷۰، ۳۸۵
هند، هندوستان ۶، ۴۰، ۴۲، ۶۶، ۷۲، ۷۸، ۸۰-۸۱، ۹۴، ۱۰۱-۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۴۰-۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۹۶، ۲۱۴-۲۱۵
هندوچین ۱۹۶
هنگری ۱۸۴
هو (محل) ۱۶۰
هوبتن (لرد) ۱۳۴
هوپطون هوس (محل) ۱۳۵
هوف ترن (هتل) ۲۴۱
هونه (مرکز آنام) ۱۹۶
هویو (سفیر اتریش و هنگری در پاریس) ۱۸۴
هویزلر (کاپیتن) ۲۹۱
هیپود روم (محل) ۲۱۵-۲۱۶، ۲۱۹
هیستوریک (موزه) ۲۲۵
هیس تووار، ناتورل (موزه) ۳۲۴
هین‌دلانق (نقاش) ۲۸۵
هیویک (محل) ۱۴۱
هیویل (عمارت) ۸۲

«ی»
یاقوت (قصر) ۴۴
یحیی‌خان قوزی‌باشی ۸۳، ۳۴۰
یورکشایر ۴۱
یونان ۶۲، ۹۷، ۱۸۴، ۲۰۲، ۲۸۶
یهودی ۷۵-۸۱، ۱۵۷، ۱۶۳، ۳۰۵، ۳۲۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تصاویر

برگزیده از مجموعه عکسهای تاریخی
کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد
دانشگاه تهران

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

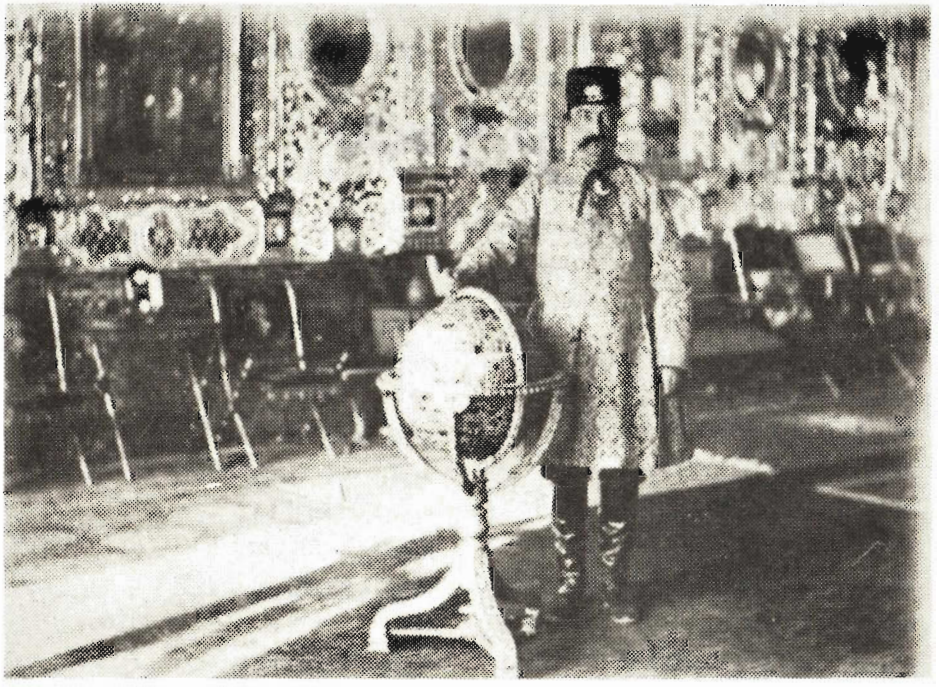

ناصرالدین شاه در کنار کرهٔ جواهرنشان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عزيز السلطان (مليجك)

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

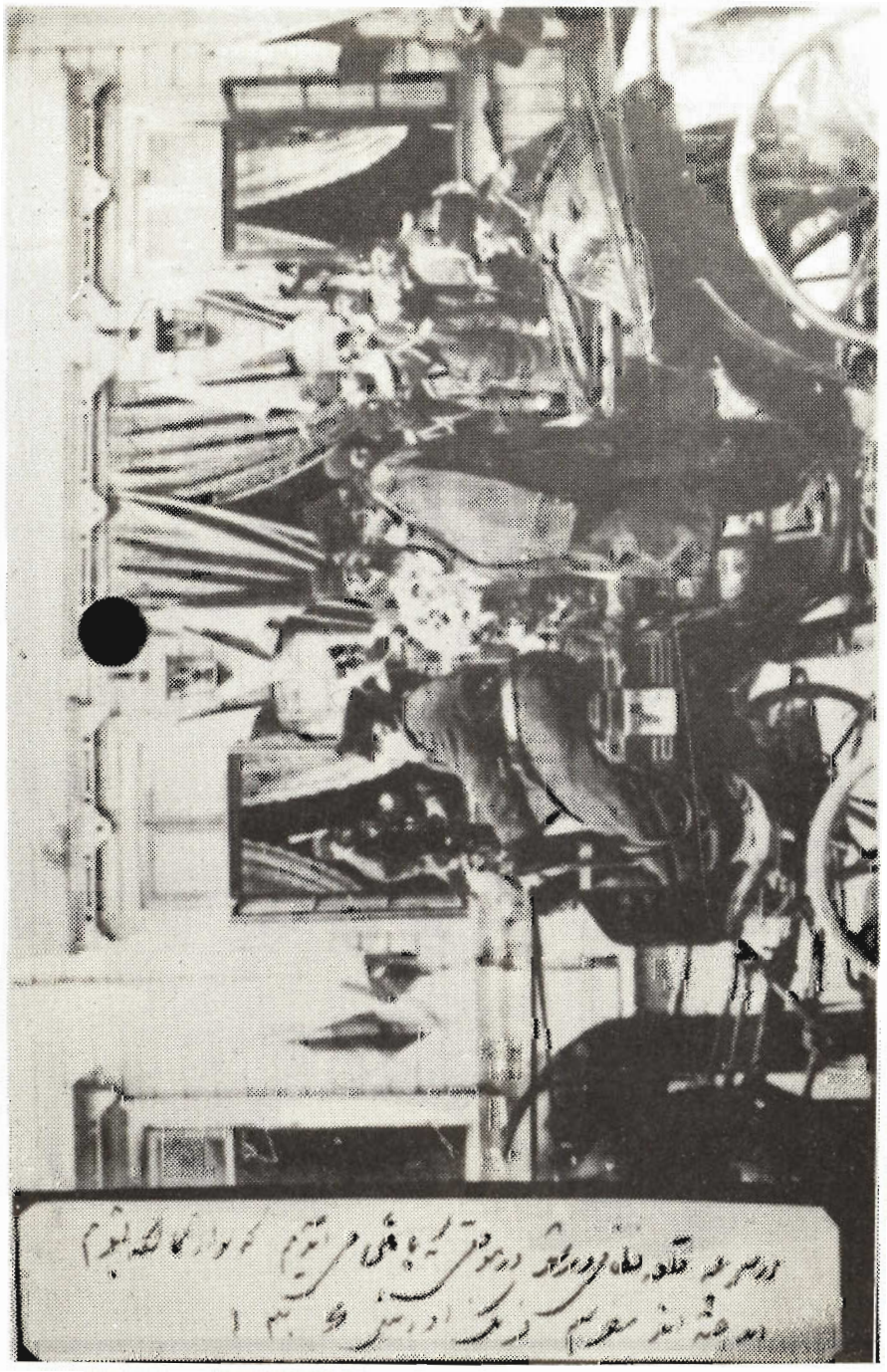

ذیل تصویر به تقریر ناصرالدین شاه نوشته شده است:
«در سر پل قلعه نظامی ورشو در موقعی که پائین می‌آمدیم که سوار کالسکه بشویم انداخته‌اند، سفر سیم فرنگ. اودئیل ۱۳۰۶»

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

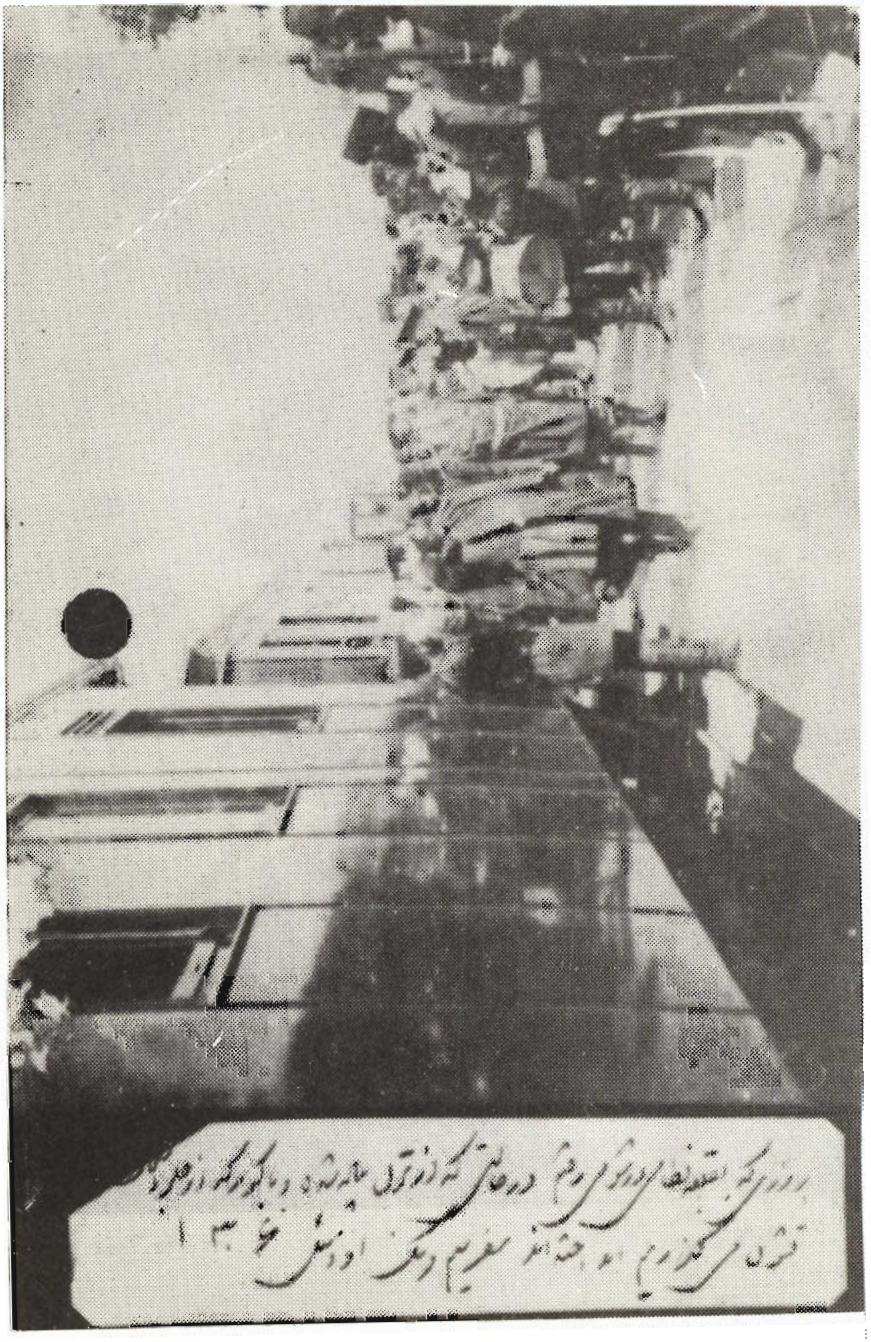

در ذیل تصویر به تقریر ناصرالدین شاه نوشته شده است:
«روزی که به قلعهٔ نظامی ورشو می‌رفتم. در حالتی که از ترن پیاده شده و با کورکو از جلو دستجات قشون می‌گذریم انداخته‌اند. سفر سیم فرنگ، اودئیل ۱۳۰۶»

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

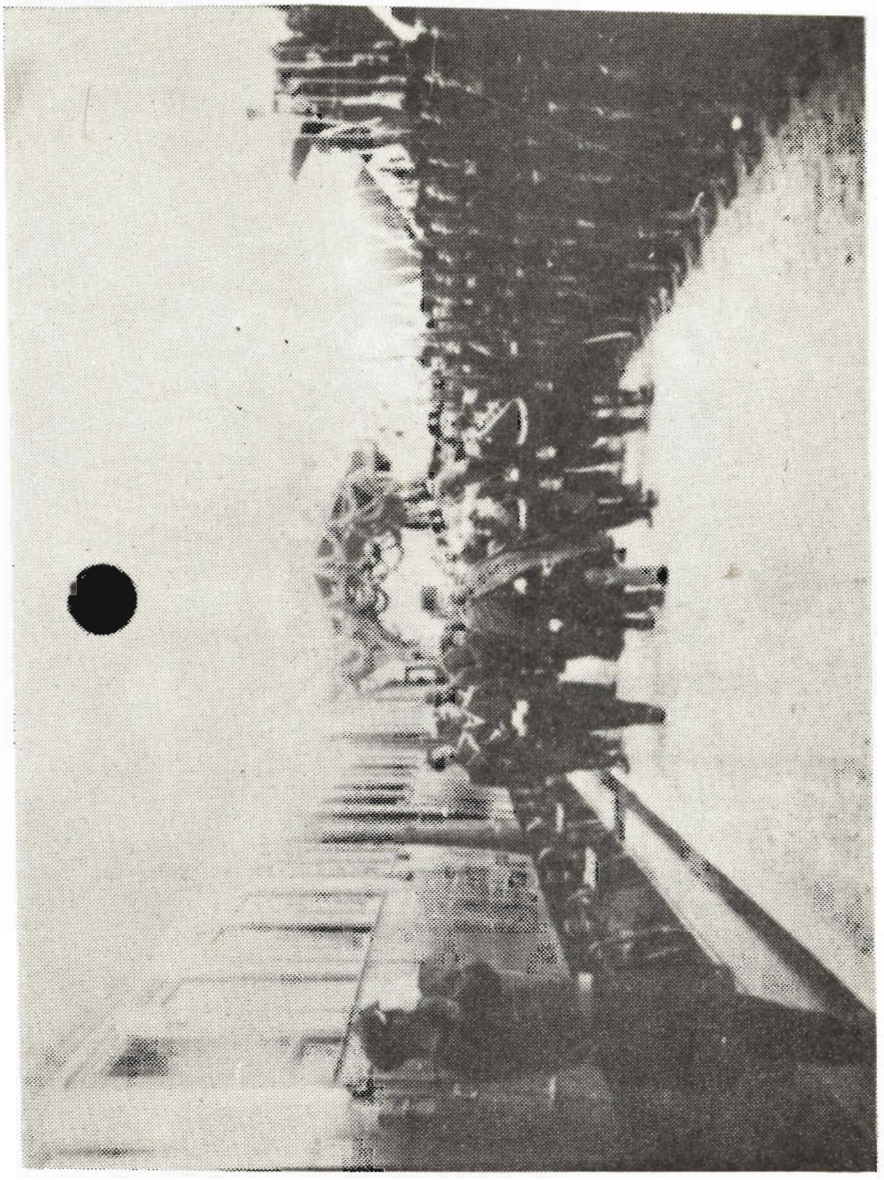

تصویری از سفر سیم ناصرالدین شاه به فرنگستان.
احتمالاً ورشو.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

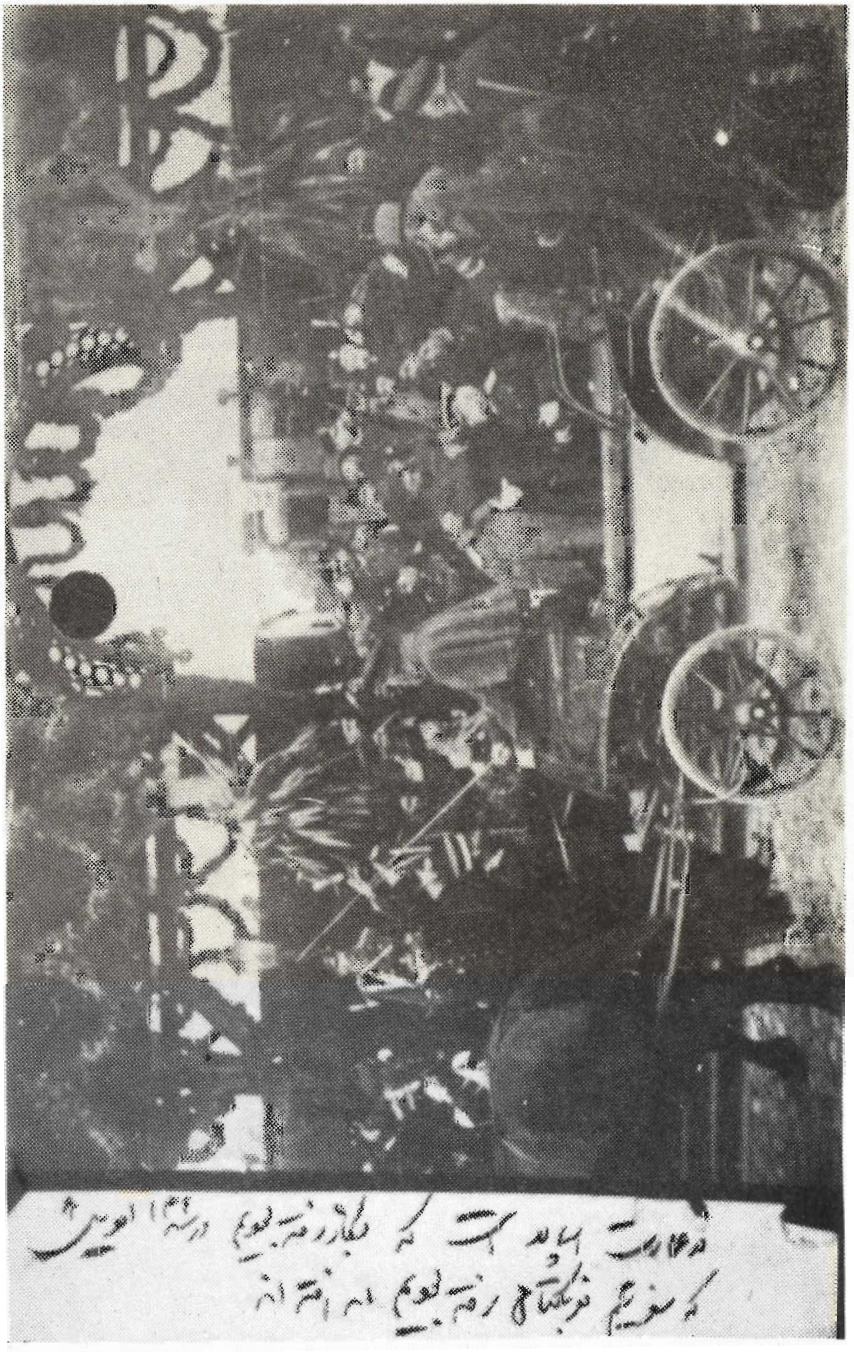

در ذیل تصویر به تقریر ناصرالدین شاه نوشته شده است:
در عمارت اسپالا است که به شکار رفته بودیم در سنهٔ ۱۳۰۶ اودئیل که سفر سیم به فرنگستان رفته بودیم انداخته‌اند.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

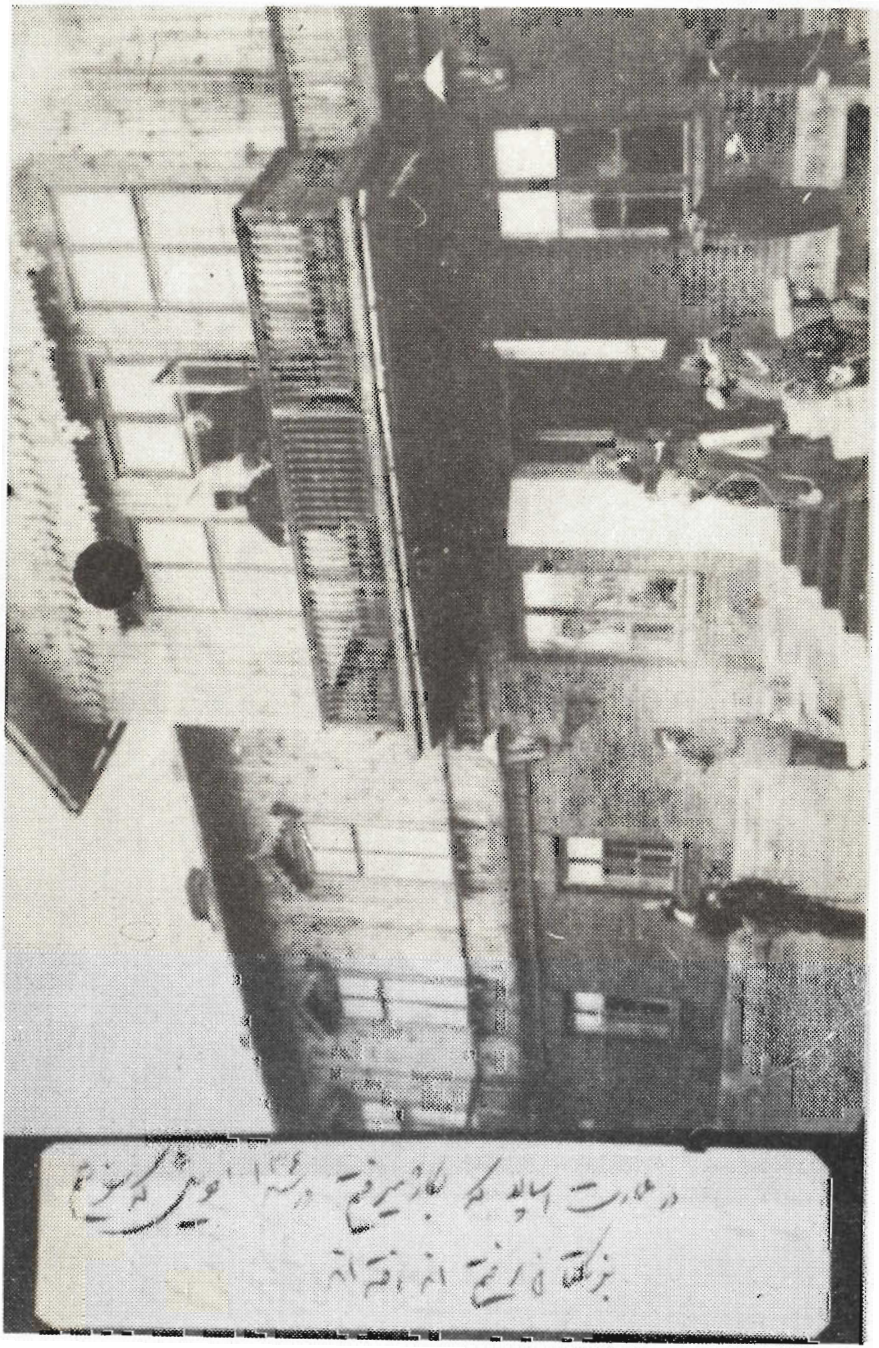

ذیل تصویر به تقریر ناصرالدین شاه نوشته شده است:

«در عمارت اسپالا که به شکار می‌رفتیم در سنهٔ ۱۳۰۶ اودنیل که سفر سیم به فرنگستان رفتیم انداخته‌اند»

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

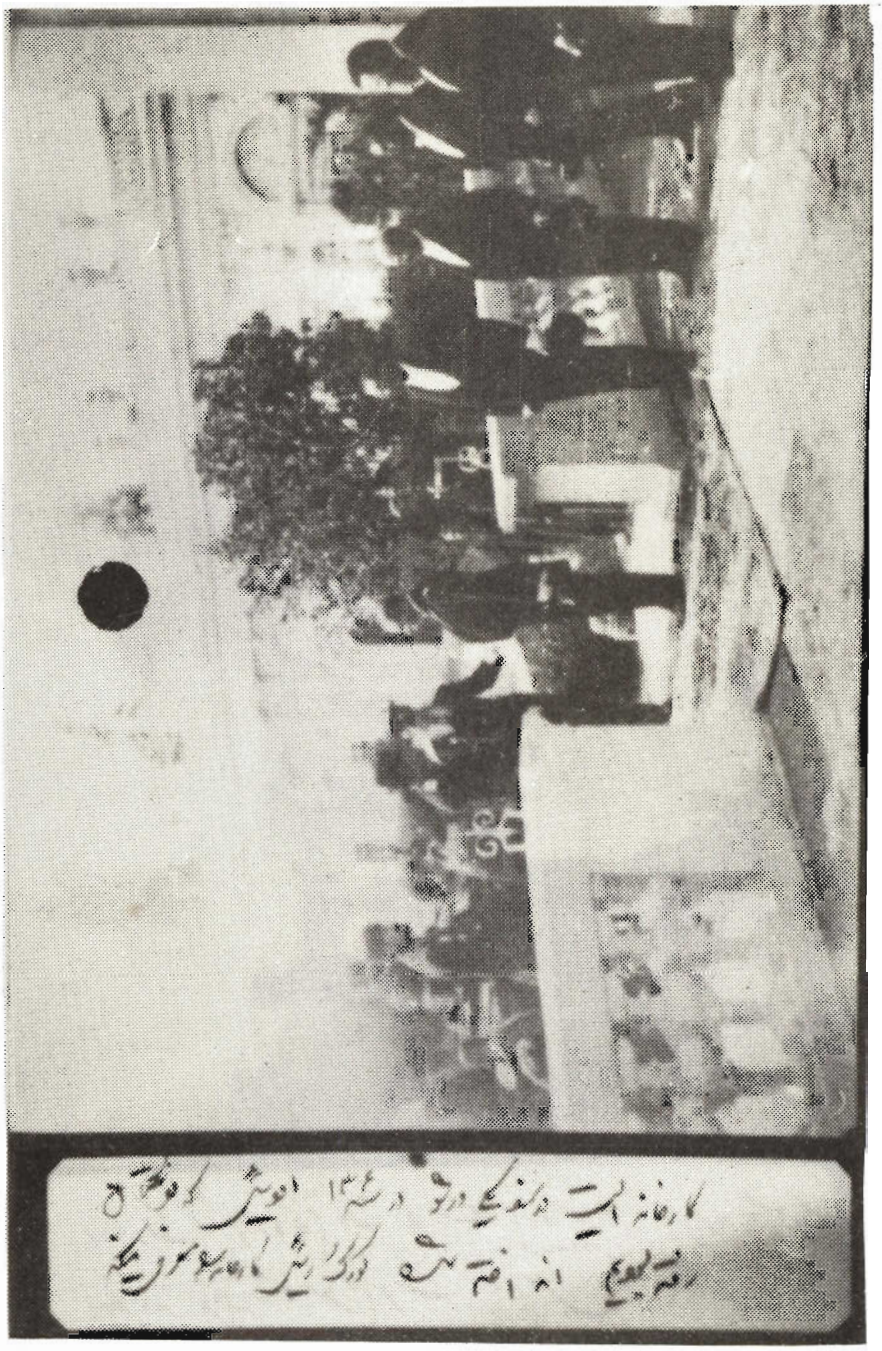

در ذیل تصویر به تقریر ناصرالدین شاه نوشته شده است:
«کارخانه ایست در نزدیکی ورشو در سنهٔ ۱۳۰۶ اودنیل که به فرنگستان رفته بودیم انداخته شده، کورک رئیس کارخانه را معرفی می‌کند.»

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

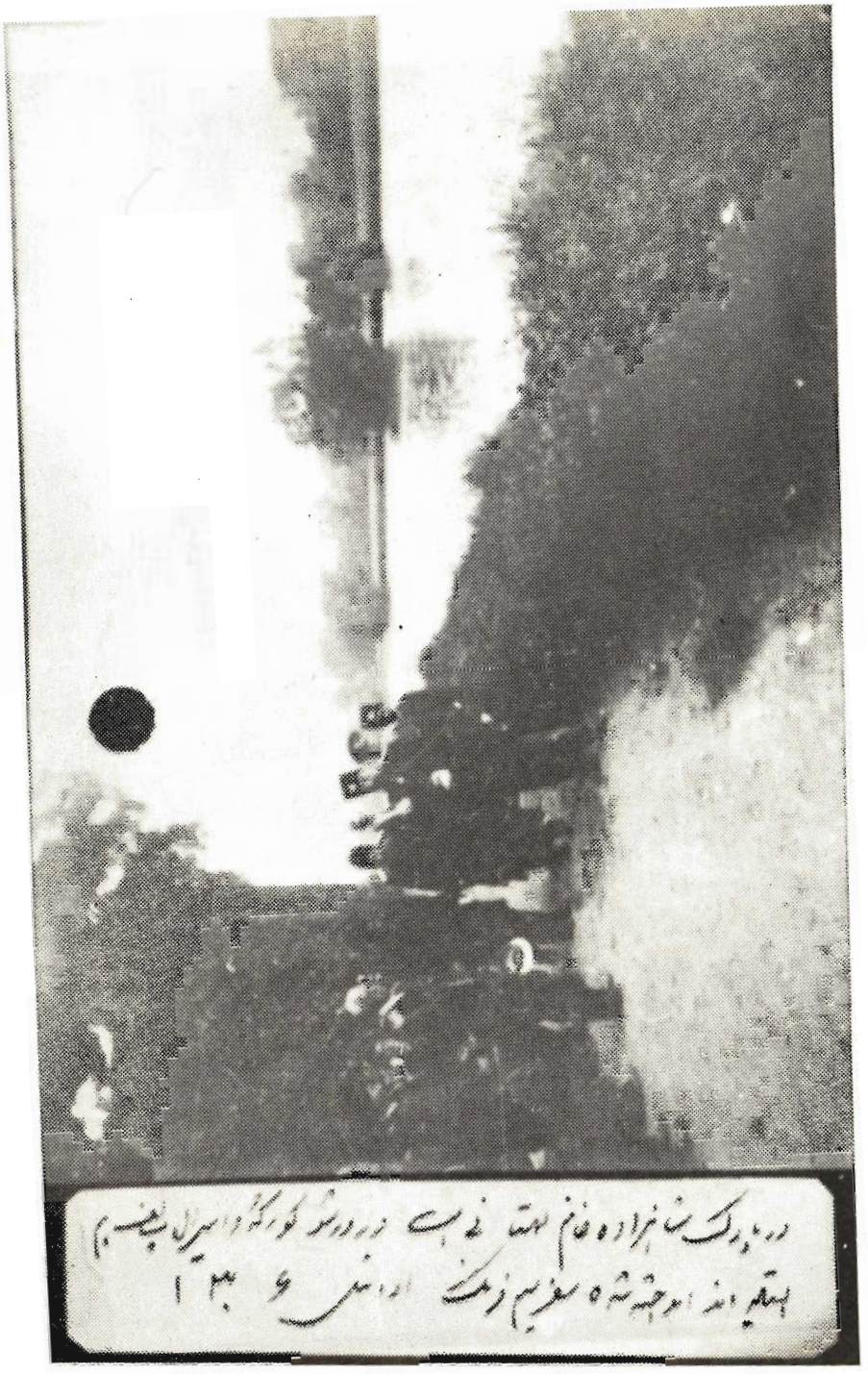

در ذیل تصویر به تقریر ناصرالدین شاه نوشته شده است:
«در پارک شاهزاده خانم لهستانی است در ورشو، کورکُ و امیرال پاپف هم ایستاده‌اند، انداخته شده، سفر سیم فرنگستان، اودئیل ۱۳۰۶»

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir